من كلام امير المؤمنين علي كرم الله وجهه

أقارب كالعقارب في أذاها
فلا تفرح بعم او بخال

فكم عم يكون الغم منه
وكم خال من الاحسان خال

ولعلي رضي الله تعالى عنه

ما ولدتم فللتراب وما بنيتم فللخراب

وما جمعتم فللذهاب وما عملتم ففي الكتاب يدخر ليوم الحساب

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله الذی بعزته وجلاله تتم الصالحات وبذکره یتحصن المرء بحصن الحصین ویامن من المخافات وبدعوته تتنزل البرکة وتحصل المرادات والصلوة والسلام علی رسوله وحبیبه محمد الذی جعل الاوراد والدعوات جُنّة لدفع البلیات وعدة لنیل السعادات ووسیلة لرفع الدرجات وعلی آله واصحابه الذین فازوا باقرب الطرق وافضل القربات وعلی سایر عباد الله الصالحین الذین تقربوا الی الله تعالی بوظایف الطاعات وانواع العبادات اما بعد چون بندهٔ کمترین گرفتار محبت ماسوی الله [?] محب الله بفیض فضل یزدانی از صغر سن وعنفوان جوانی در خدمت والد ماجد اوستاد کامل اعلم اکرم بقیة المحدثین بارک الله فی اخلافه کما بارک فی اسلافه کتب متداوله علم شریف حدیث از صحیحین ومشکوة المصابیح وشفاء قاضی عیاض وسفر السعادة وجز آنها گذرانیده وازان ولی نعمت اجازت تام ودستوری عام در روایت کتب حدیثش یافت واکثری از روزگار در مطالعه اخبار ومقابله احادیث سید ابرار صلی الله وسلم علیه وعلی آله الاخیار الاطهار بسر می برد خصوص تلاوت وظیفه کتاب مستطاب حصن حصین واقتباس انوار واستفاضه اسرار ازین حرز متین که جواهر خزاین [?] حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه وآله وسلم ولعی تام وشغفی صادق داشت واثنای در بعضی از مواضع عروس معانی از نقاب حجبه ابهام واجمال جمال مقصود نمی نمود واز شروح متعارفه چنانکه دل میخواست بزیور روح افزای وضوح آراسته کرده طلب از دل مشتاق نمی گشود وبعد از رجوع بکتب قوم خصوص بمولفات محفوفة البرکات

عالم عامل عارف کامل قدوة المحدثین زبدة المحققین محیی علوم الدین کاشف متشابهات الحدیث والتنزیل مصداق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فی زمانه افضل البشر محمد دام ایامه الی [illegible] عشر مشید قوانین الطریقة الجامع بین الشریعة والحقیقة سیدی وجدی وعدة یومی وغدی المؤید بفیض المطلق الذی هو بالاتباع احق ابو المجد الشیخ عبد الحق نور الله مرقده المنیف وروح الله روحه اللطیف واوصل الینا من برکاته وفتوح کماله انشریف معانی وتحقیقات بر منصه بروز جلوه گر شده بر نکات شراح لونی تازه و جمالی بی اندازه می افزود وگوی دل را از میدان [?] بچوگان لطافت می ربود ملاحظه آن معانی من الحد خوان لوح نادانی را هوس آن میشد که از شروح این صحیفه کرامت وکتب دیگر این فن مستحق شرافت که علمای ذوی القدر شکر الله سعیهم وجزاهم عن المسلمین خیرا بذل جهد نموده در توضیح مقصود کوشیده اند زبده معانی وخلاصه تحقیقات برگرفته بزبان فارسی مترجم این کلام منجز نظام گردد وبعضی از نکات وتوجیهات که از نارسا استعداد کاتب حروف ترشح نموده نیز [?] تا این ذره بیقدر وعامه خلق الله ازان فیضمند وبهره یاب شوند وهم کسی را که در مبتدا درک معانی وفهم مبانی آسان آید بحکم صاحب البیت ادری بما فی البیت از آنکه در قلت بضاعت وعدم استطاعت حیرتی در کار بود وتوقفی وتقاعدی در اقدام واهتمام این کار بزرگ راه می یافت آخر الامر بوفور دواعی بعد استخاره توکلت علی الله [?] آن لازم وقت افتاد ودر اندک زمان بتوفیق وی سبحانه صورت انجام پذیرفت لیکن پیش از تبیض بحوادث ایام زمام جمعیت و[?] بصوب تشتت وسرگردانی منعطف شده یکبار که بخواب اوراق کی در ربود وان مسوده حکم نسیا منسیا گرفته [?] آن محال عادی می نمود بدین جهت [?] مصلحت در اخفای آن میدید واز اظهار آن سر در دامن تشویر وحیا می کشید اما چون در [?]

تا ولی نعمت اعتبار پذیرای و درجه قبول یافته بود ترغیب و تحریض بر اتمام و ترویج ان شده
هرگاه بعد از مدتی بدستگیری فضل الهی جلشانه قدری بیداری رسید و حالتی بین النوم
والیقظه دست داد امتثالا للامر اوراق ابتر و پریشان را جمع کرد و در رشته تنسیق
و تبییض در آورد و با مرار نظر ثانی گذرانید و بحرز رزینین ترجمه حصن حصین مسمی گردانید
توقع از ناظران صفوت نهاد و مستفیدان نیک بنیاد آنکه این ریزه چین خوان کرامت
اسلاف را که چون خامه در نگاشتن حروف بی اختیار و مانند نامه در رو داشتن اسرار
از تصرف خود تهی است در میان نیارند و بیش از سفیر و خاتم بند نشمارند که هرچه از زبان
این خاکسار جاری شده همه از رشحات زلال مولفات مشحونة التحقیق اسعد المخدوم
انام قدوة المحدثین است رحمه الله علیه رحمة کاملة و بر زلتی و خطایی که مطلع شوند بذیل
عفو و کرم بپوشند و بعد از تحقیق تصحیح نمایند شعر العفو عند کرام الناس مامول
وانی لا اتوقع من احد علی ذلک السعی والجد اجرا ان اجری علی الله و هو تعالی حسب
من توکل علیه و کفاه اللهم اغننا بفضلک عمن سواک و توکلی علیک و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین بسم الله شروع میکنم کتاب خود را بنام خدای که سزاوار
پرستش است الرحمن بخشنده است خلق را در دنیا بوجود و حیات الرحیم و
بخشش کننده بر مومنان در آخرت بعفو و مغفرت و رفع درجات منقول است
ابن عباس رضی الله عنهما که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون کودک را
معلم بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کند همدران ساعت بدبیران دفتر خانه ازلی و
مستوفیان کلام لم یزلی ندا رسد که سه برات بنویسند یکی بنام کودک و یکی بنام پدر
و مادرش و یکی بنام معلم و مضمون برات این بود که مجموع را از آتش دوزخ آزاد
کردیم و دلهای همه ایشان را بدریافت رضوان خود شاد گردانیدیم الحمد لله که ابتدای
سخن بر مغفرت و رضوان آمد و ما ذلک علی الله بعزیز بدانکه در دعاهای حصن حصین اصلا

بسیار است الحه مصنف در نسخه اصل ننوشته و اکثر شراح این کتاب مستطاب تقدیم و تاخیر
ایراد کرده اند بشرح آن بپردازیم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق لا اله الا الله عدة
للقاء کلمه طیب ذخیره است برای حصول مشاهده جمال پروردگار تعالی و وصول جناب
مقدس او عز و علا بعضی عده را برفع ضبط نموده اند بنابر علیه ابتدائیه و تقدیم خبر یعنی
عده که در دنیا برای لقای وی تعالی باشد کلمه طیب است و بعضی بنصب بنابر آنکه
مفعول له یا حال است معنی آنکه میگویم کلمه طیب بجهة بودن عده لقایا در آن حالی
که وی عده است برای حصول رویت چنانکه صحیح شده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
که چون مرد کلمه شهادت بگوید یا باشد او را لقای خدا تعالی و ظاهر آنست که رفع او بنابر
جزیه است یعنی اینکلمه عده است بجهة حصول رویه وی تعالی کذا قالوا و عُدّه بضم عین
مهمله در لغت چیزیست که مهیا و آماده کرده انزا آدمی و ذخیره ساخته برای دفع
حوادث ایام مانند مال و سلاح و غیرهما کذا قال المصنف اللهم کلمه ایست که مشهور
است استعمال او در ثنا گفتن و هنگام تضرع در دعا تحقیق مامور است پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم در کلام قدیم بگفتن اینکلمه بقول وی تعالی قل اللهم مالک الملک
و از بهجة ورود یافته اکثر ادعیه ماثوره مصدر باینکلمه و زرکشی از نضر بن شمیل نقل کرده
که گفته اند هر کسی که اللهم گفت خواند خدای را باسمه را بجمیع اسماء او و مثل ابن الحسن بصری
رضی الله عنه نیز منقول است و اللهم بمعنی یا الله است میم مشدد عوض حرف نداست
چه ندا مناسب حال ذوی العقول است و وی تعالی پاک و مبرا است از ندا و تاخیر
میم بجهة اهتمام شان لفظ جلاله است صل علی سید الخلق خداوندا افاضه خیر و رحمه
کن از علو جناب خود به پیشوای خلق و سردار جمیع مخلوقات صلوة در لغت بمعنی دعا
و رحمه و استغفار آمده و درود فرستادن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و بعضی گفته اند معنی اللهم صل علی محمد اینست که تعظیم کن او را در دنیا باعلاء ذکر او و اظهار

دعوت او و القای شریعت او و در آخرت بقبول شفاعت و تضعیف اجر و ثواب
امیه معنی مبنی بر آنست که اصل صلوة در لغة بمعنی تعظیم است چنانکه مصنف در مفتاح گفته
اما پوشیده نماند که برین تقدیر می بایست صلوة متعدی باشد بنفس خود نه بعلی مثل
تعظیم زیرا که تعدی بنفس و بحرف تابع معنی است کذا قال الحنفی و در بعضی تفاسیر
گفته که صلوة از حق سبحانه رحمة است و از غیر او طلب رحمة و سید را اطلاق میکنند
بر مالک و شریف و فاضل و کریم و حلیم و متحمل اذی از قوم و زوج و رئیس و مقدم
کذا فی مجمع البحار و بالجمله سید کسیست که فایق باشد قوم خود را در نیکی و خوبی محمد مجرور
است بنا بر بدلیه سید الخلق و رفع بخبریة مبتدا المحذوف نیز جایز است و این
اسم مبارک اشهر و افضل اسماء اوست صلی الله علیه واله وسلم و در حقیقت
اسم ذات است چنانکه اسم جلاله در اسماء الهی تعالت شانه و باقی اسما صفات اند
و تسمیه کرد باین اسم جد وی عبد المطلب و چون گفته شد چرا نام نکردی این
پسر را بنام پدران خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت مسمی کردم باین
نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمامه اهل زمین که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم فرمود بتحقیق نام نهاده است مرا خدای تعالی محمد پیش از پیدایش خلق
بدو هزار سال و نیز مرویست که امنه والده آنحضرت خواب دید هنگام حمل که گوینده
میگوید بار دار شده بسید این امت چون متولد شود نام کن وی را محمد و آورده اند
که پیش از وجود شریف هیچکس مسمی باین اسم نام نبود و ابو هریره روایة کرده
که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه واله وسلم نگذشتیم بهیچ آسمانی مگر که نوشته دیدم
در وی نام خود محمد رسول الله و بخاری در تاریخ صغیر از علی بن زید آورده که بود ابو طالب
که میگفت ~~شعر~~ و شق له من اسمه لیجله ۞ فذو العرش محمود و هذا محمد ۞ درینجا سخن
تازه بنظر آمده است دست نتوانند کشید مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است

بتائید الله اعلم ... مردم ... با کتب آمده

صاحب مواهب اللدنیه از حسین بن محمد الدامغانی از کتاب وی شوق العروس و انس النفوس
نقل کرده که از کعب احبار مرویست اسم پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم نزدیک اهل جنة عبد الکریم
است و نزدیک اهل نار عبد الجبار و نزد اهل عرش عبد المجید و نزدیک انبیا عبد الوهاب
و نزد شیاطین عبد القهار و نزد جنیان عبد الرحیم و در جبال عبد الخالق و در بر عبد القادر
و در بحر عبد المهیمن و نزد ماران عبد القدوس و نزد هوام عبد الغیاث و نزد وحوش
عبد الرزاق و نزد سباع عبد السلام و نزد بهایم عبد المومن و نزد طیور عبد الغفار و
در توریة موذ موذ و در انجیل طاب طاب و در صحف عاقب و در زبور فاروق
و در فرقان طه و یسین و نزد مومنین محمد مصطفی اللهم فصل و سلم علی هذا النبی الکریم
و زده تعظیما و تشریفا واله و افاضه خیر و رحمت کن بر اولاد و ازواج آنحضرت در صحاح
گفته آل الرجل اهله و عیاله و آل اتباعه و بعضی تفسیر کرده اند آل را باهل بیت و اهل
بیت آنحضرت کسانند که صدقه بر ایشان حرام است و آن بنو هاشم اند و صحبه و افاضه
رحمت کن بر یاران آنحضرت صحب بسکون حاء مهمله اسم یا جمع صاحب در صراح
گفته صاحب یار و جمعه صحب بالفتح مثل راکب و رکب و صحاب مثل جایع و جیاع
و اصحاب جمع صحب مثل فرخ و افراخ و جمع الاصحاب اصاحیب انتهی و صحابی در
اصطلاح شخصی را گویند که آنحضرت را صلی الله علیه واله وسلم در حال ایمان دیده و از
دنیا با ایمان رفته اگرچه در میان ردت نیز متخلل شده باشد چنانچه در اشعث بن
قیس میگویند قول اصح که جمهور اهل حدیث بر آنند اینست و بعضی شرط کرده اند
که مصاحبت و مجالست وی در حضرت نبوت ممتد بود و در جهاد و غزوات در
خدمت او حاضر شده و اخذ علم از وی کرده و اقل آن از شش ماه داشته اند چرا که
که یک نظر دیده و یکساعت نشسته در عرف مصاحب نگویند و دلیل ایجاعه بر تعیین
شش ماه معلوم نگشت و بعضی کسانیکه در زمان آنحضرت متولد شده اند داو را ندیده

در اصطلاح

نیز از جمله اصحاب شمرده اند و این چیزی نیست حق همان است که اولا گفته شد و شک نیست که
در رجحان مرتبه کسی که ملازمت کرد صحبت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و قتال کرد همراه
او بر کسی که حاضر نشده همی در مشهدی از مشاهد و ندید آنحضرت را مگر یک نظر از دور و سخن نکرد
با وی مگر اندکی یا دید در ایام طفولیت و تردد است در حال کسی که آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم پیش از بعثت دیده مثل بحیرا راهب یا بعد از وی لیکن پیش از دعوت
اسلام مانند ورقه که آیا صحابی هستند یا نه و الله اعلم در جامع الاصول است که متصدی نشده
هیچکس حصر عدد اصحاب را رضوان الله علیهم اجمعین از ابتدای بعثت تا وقت رحلت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهة کثرت ایشان لا یعلمهم الا الله اما اینقدر وارد شده
است که هنگام فتح مکه ده هزار کس با آنحضرت بوده اند و در وقت حنین دوازده هزار
و در روز حجة الوداع چهل هزار کس و در غزوه تبوک هفتاد هزار و روز وفات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یک صد و بیست و چهار هزار بوده اند انتهی و سلم و خیر و سلامت
نازل کن از جناب خود بر محمد و آل و اصحاب او قال الفقیر الضعیف المسکین میگوید
درویش ناتوان که چیزی ندارد المنقطع الی الله تعالی انقطاع کننده از خلق و رجوع آرنده
بحق سبحانه و متوجه و مایل بسوی او الراجی من کرمه ان ینجیه از آنجا یا از تنجیه من القوم
الظالمین متوقع و امیدوار بخشش پروردگار خلاص خود را از دست گروه ظالمان
اشاره است بقضیه ابتلا و بلیه که واقع شده در زمان مصنف بدمشق چنانکه ذکر خواهد یافت
محمد بن محمد بن الجزری اسم مصنف و اسم پدر و جدش مشترک درین اسم مقدس
که محمد است و اول مرفوع است بدلیه الفقیر یا بجهة بودن عطف بیان وی و ابن الجزری
نیز مرفوع است بنابر صفه نام مصنف و الجزری مجرور است بلا خلاف و وی منسوب
بجزیره عرب است مانا که مصنف بآن نسبت معروف و مشهور بوده که بعد ذکر نام
نام خود با این نسبت نیز آورد لطف الله تعالی فی شدته ته برمی و نازکی کند خدا تعالی بر

در حال محنت و سختی او اما بعد حمد الله الذی جعل الدعاء یرد القضاء بعد گفتن حمد و ثنا و سپاس
خداوندی که کرده است دعا را برای رد قضا و این دلالت صفه را برای اثبات کرده
درین توصیف ترغیب است بدعا و تلمیح است بحدیث اخذه لا یرد القضاء الا الدعاء و
تفصیل معنی همانجا بتحقیق خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و الصلوة و السلام علی محمد سید الانبیاء
و بعد فرستادن صلوة و سلام بر محمد که پیشوای رسل و سرکرده انبیا است و علی آله و اصحابه
الاتقیاء الاصفیاء و بعد فرستادن صلوة و سلام بر آل محمد و اصحاب او که پرهیزگار و برگزیدگان
اند میگویم این را فان هذا الحصن الحصین من کلام سید المرسلین بعضی گفته اند که هذا
اسم انست و حصن حصین بدل او است و جار و مجرور خبر او و همچنین است حال هر سه
فقرهای متعاطفه آینده یعنی تحقیق این حصار محکم و قلعه استوار صادر از کلام نیک انجام
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و درین کلام اشارت باسم کتاب است
حصن بالکسر جای پناه کذا فی الصراح و حصین صفه مشبهه از حصانه یعنی استواری و استوار
شدن صرح به المطرزی و بعضی شراح گفته اند که حصن حصین از قبیل ظل ظلیل است
و سلاح المومنین من خزانة النبی الامین و این آلت حرب و سبب حفظ مسلمانان از
بلیات و درین مستخرج از گنجینه پیغمبر امین است مراد از خزانه کتب احادیث است
که این نسخه مستخرج از آنهاست و امین یا مشتق از امانه است امین شدن یا از امن
امین شدن یا از امان امین داشتن بر تقدیر اول بمعنی فاعل است و بر اخیرین بمعنی
مفعول قاله القهستانی و حنفی گفته امانت بمعنی طاعت و عبادت و ودیعه و ثقه
و امان آید انتهی بر تقدیر امین بمعنی فاعل باشد خاصه بر معنی اول و معنی مفعول عام
است بمعنی ثانی و بر معنی ثالث و رابع هر دو احتمال دارد و الهیکل العظیم من قول
الرسول الکریم این حرز بزرگ از قول رسول صاحب اخلاق محموده است مصنف گفته
هیکل در اصل بمعنی ضخامت و بزرگی و شرف است بیشتر مستعمل است در چیزی که می نویسند

و حصانه
خزانه

از اسماء آلهی و ادعیه ربانی و امثال آن والحرز المکنون من لفظ المعصوم المامون
وابن تعویذ مستور از چشم اغیار از لفظ آنحضرت است که محفوظ است از صدور گناه
ومامون است از وقوع در معصیة وعصمة در شرع بودن بنده است بوضعی که پیدا
نکند در وی خدا تعالی قدرت گناه را و ازینجهة در عرف علما عصمة مختص است بانبیا
صلواة الله وسلامه علیهم اجمعین واین هر چهار فقره در اصل قریب بمعنی یکدیگر اند
بذلت فیها النصیحة جمله مستانفه است یا خبر ان خرج کردم درین کتاب نیکخواهی از
برای عامه مسلمین و خیراندیشی برای تمامه اهل دین که از جمله شعبهای اسلام بلکه عین
دین و اسلام است چنانکه در حدیث صحیح آمده الدین النصیحة واخرجته من الاحادیث الصحیحة
و برآوردم او را از احادیث صحیحه و حدیث صحیح نزد محدثین آنست که بنقل عدل تام
الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد و پوشیده نماند که این کلام مصنف وظاهر
کلام ایدهٔ لم یدع حدیثا صحیحا فی بابه الا استحضره دلالت دارد برآنکه جمیع احادیث
این کتاب صحیح باشد واین محل توقف است مگر آنکه گفته شود ار حدیث صحیح از امراد
داشته که ایراد او در فضایل اعمال درست و صحیح باشد پس شامل حدیث ضعیف نیز بود
چه عمل بحدیث ضعیف در فضایل اعمال اتفاقا درست است یا ادعای محض است بجهة
ترغیب و ترویج کتاب والله اعلم ابرزته عدة عند کل شدة بیرون کردم و ظاهر ساختم
و بحلیه تالیف آراستم این کتاب را عده یاوران حالی که عده و ذخیره است برای
دفع حوادث روزگار شده و محنة حنفی گفته مصنف انجا ترک عاطف کرده و نگفت و
ابرزته چنانکه واخرجته گفته زیرا که این استیناف است مبنی بر جواب از فایده بذل
و اخراج وجردته جنة تقی من شر الناس والجنة و خالی و خالص کردم من او را و جدا
نمودم از احادیثی که نیستند در باب ادعیه و اوراد مثل احادیث احکام و غیره یا جدا
کردم از اسناد و رجال احادیث یا از احادیث غیر صحیحه و ران حالی که او سپر است نگاه

میدارد کسی را که تشبث بوی کند از بدی آدمیان و پریان در دنیا و آخرت جنه بضم جیم
سپر و بکسره جماعه پریان واحد او جنی بالکسر تحصنت به فیما دهم من المصیبة حمایة مستار نه ست
یعنی حصار گرفتم او را و پناه جستم بوی در چیزی که یکایک میرسد و ناگاه می آید از حادثه دهم
بکسر است و فتح او نیز محکی است و ذریعه چه سست که ناگاه در آید از امر مکروه واعتصمت
من کل ظالم بها حوی من السهام المصیبة و چنگ در زدم از برای دفع هر ظالم بدعواتی که
مشتملست کتاب بر آن و آن تیرهای رسنده اند که خطا نمیکنند و قلت و گفتم نشو الا قولوا
الشخص قد یقوی علی ضعفی ولم یخشی رقیبه آگاه باشید بگوئید و بفهمانید ای مردمان مر
کسی را که تحقیق قوی و مستولی شده است بر ناتوانی و بی طاقتی ظاهری من و تخیل قدرت
خود کرده و حال آنکه نترسیده نگاهبان و ناظر مرا که محفوظ میدارد مرا از آفات و
مخوفات ظاهر و باطن یا نمی ترسد ناظر خود را که گفته و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار لم یخشی باثبات الف است و رفع مضارع بعد جازم
لغه فصیحه است علی ما قال الرضی و مبنی بر همین لغه است قراة انه من یتقی و یصبر برفع و
بعضی گفته اند که در الف لم یخشی الف اشباع است اصلی نیست کذا فی الحنفی خبات له
سهاما فی اللیالی پوشیده و پنهان گذاشته ام برای ظالم تیرها را در شبها یعنی
برای دفع او با خلاص تمام در شبها دعاها کرده ام تخصیص شبها بجهة آنست که این وقت
اولی و اقرب باجابت است و ارجوان یکون له مصیبة و امید میدارم که باشد تیرهای
گذاشته مر آن شخص را رسنده یعنی بحکم حدیث نبوی که دعوه مظلوم مخلص مستجاب
رجا اندارم که آن دعوات بدرجه اجابت برسد و دفع شود و مصیبة منصوب است
بنا بر خبریت یکون و اسم او ضمیر راجع بسهام است و رفع نیز جایز است بر بودن فعل
تامه پس معنی چنین بود امید دارم که ثابت شود مر او را مصیبه عظیم اسأل الله العظیم
ان ینفع بها والذی نفرج عن کل مسلم بسبب سوال میکنم خدا تعالی را که بزرگ است و میخواهم

ازروی اینکه سود رسانند بان کتاب مراد مسلمانان را و دور گردانند اندوه را از هر
مسلمان بسبب وی علی انه مع اقتصاره واختصاره لم یدع حدیثا صحیحا فی بابه الا استحضره
واتی به جمله متعلق باسال الله است چنانکه میرک شاه گفته وهو الاظهر یعنی سوال میکنم وازاله
اندوه مبنی بر آنست که بتحقیق این کتاب با وجود قلت حجم و کثرت مطالب نگذاشته
هیچ حدیثی را که صحیحست ایراد آن در بابی و علما که جمع کرده است الحدیث را
و آورده است او را و اقتصار آنست که لفظ و معنی هر دو قلیل باشد و اختصار آنکه لفظ
کم باشد و معنی بسیار کذا ذکره میرک شاه و بعضی بر آنند که هر دو بمعنی کمی لفظ و بسیاری
معنی است. ولما اکملت ترتیبه وتهذیبه کلام مستانف است یعنی هرگاه درست کردم
ترتیب و تهذیب کتاب را الکنایة از اتمام اوست ترتیب راست کردن درجات
هر چیزی و تهذیب پاکیزه کردن سخن کذا فی التاج طلبنی عدو لا یمکن ان یدفعه الا
الله تعالی طلب کرد و جست مرا دشمن قوی که ممکن نبود دفع او از مجلس عز از
باری تعالی و اسباب ظاهر مفقود بود فهربت منه مختفیا وتحصنت بهذا الحصن
پس پنهان گریختم از آن و پناه جستم باین حصار و ملازمت قراءة او کردم فرایت سید المرسلین
پس در خواب دیدم سرگروه انبیا را صلی الله علیه وسلم وانا جالس علی یساره
در حالی که نشسته ام بر پهلوی چپ آنحضرت بیان واقعه است وکانه گویا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یقول ما ترید میفرماید چه میخواهی یعنی با ایما و اشارت این معنی را
ادا فرموده فقلت له یا رسول الله ادع الله لی وللمسلمین پس گفتم مر آنحضرت را
ای پیغمبر خدا دعا کن برای من و برای مسلمانان دیگر که از دست ظالم نجات یابند
فرفع صلی الله علیه وسلم یدیه الکریمتین پس برداشت آنحضرت دو دست خود را
برای دعا چنانکه ادب است وانا انظر الیهما من نظر میکردم و می نگریستم بهر دو دست
و نشستن آنحضرت فدعا ثم مسح بهما وجهه الکریم پس دعا کرد بعد از آن بمالید بهر دو دست

روی مبارک خود را وکان ذلک لیلة الخمیس و بود این واقعه خواب شب پنجشنبه
فهرب العدو لیلة الاحد پس گریخت دشمن شب یکشنبه یعنی سه شب گذشت که ثمرات
و نتایج آن جلوه گر شد و فرج الله تعالی عنی وعن المسلمین ببرکة ما فی هذا الکتاب یعنی
و گشایش کرد حق سبحانه تعالی و دفع غم و اندوه نمود از من و از مسلمانان دیگر
ببرکة دعواتی که درین کتاب است منقول از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ایراد این حکایت بجهة ترغیب است تا طالب متوقف جلالة شان این کتاب بماند
و معلوم کند که مواظبت و ملازمت این نعمت منیف مثمر اینهمه سعادات و برکات
شریف است وقد رمزت للکتب التی خرجت منها هذه الاحادیث بحروف تدل
علی ذلک تحقیق اشاره کردم کتابهائی که بر آوردم و استخراج نمودم از آن کتابها
این حدیثها را در باب و عاجز فیها مفردان و مرکب که دلالت کند بر تخریج ازین کتب
سلکت فیها اخصر المسالک رفتم در رموز کتب مختصر ترین راهها به نسبت ذکر اسامی
کتب فجعلت علامة صحیح البخاری پس گردانیدم علامت کتاب بخاری حرف خ
یعنی خای معجمه را و این کتاب منسوب است به محمد بن اسمعیل بخاری و وی پیشوا
و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار
مرا تا بوسه زنم دو پای ترا ای طبیب الحدیث و یا استاذ الاستاذین و یا سید المحدثین
ولادتش روز جمعه بعد از نماز سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار بوده و وفاتش
شب شنبه غره شوال سنه دویست و پنجاه شش است و عمر شریفش شصت و دو بود و تالیف
او این کتاب صحیح را در عمر شانزده سالگی رحمة الله علیه است و مسلم و گردانیدم علامة
صحیح ابو الحسن مسلم بن حجاج القشیری نیشاپوری حرف م را و مسلم یکی از اعلام امت
و حفاظ ملت است در فن حدیث مقتدا و پیشوای ارباب این فن بوده و نزد جمهور
کتاب او تلو کتاب بخاریست از صحت و متانت ولادت او در سال دویست و چهار

و بقولی دویست و شش وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم رجب سال دویست
و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور است رحمه الله علیه و سنن ابی داود و گردانیدم
علامت سنن ابی داود حرف د یعنی دال مهمله را و وی ابو داود سلیمان بن اشعث
بن اسحق سجستانی است از وی منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه وسلم
از مشایخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آوردم و سنن خود را ازین پانصد هزار بیرون
آوردم و دران کتاب چهار هزار و ششصد حدیث ایراد کردم که صحیح است و یا
نزدیک باوست و در آخر الکلام گفته و بس است مر ایشان را از برای امر دین
چهار حدیث از ان یکی انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا
یعنیه سیوم لا یکون المومن مومنا حتی یرضی لاخیه ما یرضاه لنفسه چهارم الحلال
بین و الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث گفته اند که مرشدی باشد که بر دو هیچ کتاب
نباشد الا المصحف و کتاب ابو داود احتیاج نمی افتد او را بچیزی ولادت او در
سال دویست و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج است رحمه الله علیه و الترمذی
و گردانیدم علامت صحیح ترمذی حرف ت یعنی تاء فوقانیه را و وی ابو عیسی محمد بن
سورة بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی است بکسر تاء فوقانیه و میم و بعضی گویند
ترمذی بتثلیث اول است و ضم میم و کسر او کذا فی القاموس و نووی گفته دران
سه وجه است کسر تا با کسر میم و ضم تا و میم و فتح تا و کسر میم منسوب است به ترمذ که او را
مدینة الرجال میگویند و ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه السلام
است و از ثقات جمع علما بوده و مثل کتاب او در بناب مولف نشده شمایل النبی
نیز تصنیف اوست و بخاری را ملاقات کرده و در جامع الاصول در محل سال ولادت او
بیاض گذاشته و در کتب دیگر از متقدمین نیز معلوم نشده مگر آنکه میر جمال الدین محدث
در شرح دیباچه مشکوة نقل کرده ولادت او در سال دویست و نه بوده و وفات او

در دویست و هفتاد و نه است رحمه الله علیه و النسائی و گردانیدم علامت کتابت
ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی حرف س یعنی سین مهمله را و وی یکی از حفاظ حدیث
و عالم و قدوه بود میان اصحاب حدیث در اول کتابی نوشته که آنرا سنن نسائی گویند
بعد از ان اختصار کرد آنرا و نام کرده بمجتبی بنون و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد
مجتبی باشد ولادت او در دویست و پانزده است و وفاتش در سیصد و سه رحمه الله
علیه و این پنج کتاب الفاق است بر عدا اینها از کتب سته اما ششم نزد بعضی سنن ابن
ماجه است و مصنف همین را اختیار کرده و نزد بعضی موطا و این مختار صاحب جامع الاصول
است و ابن ماجه قزوینی و گردانیدم علامت صحیح محمد بن یزید القزوینی حروف ق را
ماجه لقب پدر اوست و وی یکی از پیشوایان و حافظان احادیث و ثقه محتج به است
و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که میان علما باصول سته مشهور شده اند ولادت
او در دویست و نه و وفاتش در دویست و هفتاد و سه رحمه الله علیه و هذه الاربعة
و گردانیدم علامت این چهار کتب اخیره که سنن ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن
ماجه است لفظ عه را و چون محدثان حدیثی را گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند
و هذه الستة و گردانیدم علامت این کتب سته مذکوره ع هجایی را که مخرج از لفظ
جماعه است و چون محدثان گویند رواه الجماعة مراد آنست که این شش تن درین
شش کتاب روایة کرده اند و صحیح ابن حبان و گردانیدم علامت صحیح ابن
حبان را بکسر حاء مهمله و تشدید موحده لفظ حب را بکسر و تخفیف و وی امام است
در حدیث حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و حدیث و لغة
و وعظ و از عقلای رجال بود و صحیح مستدرک للحاکم و گردانیدم علامت کتاب
مستدرک را که از محمد بن عبد الله حمدون بن نعیم الحاکم النیشاپوری است لفظ ک را
بضم و سکون سین و وی در معرفت علوم مستثنی است خاصه در علم حدیث و مراد او را

و صحاح سته

در حدیث مصنفات عجیب است و این مستدرک نیز در غایه تهذیب و متانت
واقع شده و این را ازان جهت مستدرک نام کرده که بچه از صحیحین از احادیث
صحیحه فوت شده انرا استدراک و تلافی کرده درین کتاب ایراد نموده است
ولادت او سال سیصد و بیست و یک و وفاتش سال چهار صد و پنج است
رحمه الله علیه و ابی عوانه وگردانیدم علامه کتاب ابی عوانه لفظ عو را بفتح عین و
سکون واو و ابن خزیمه وگردانیدم علامه کتاب ابی بکر محمد بن اسحق بن خزیمه بضم
خاء و فتح زاء معجمتین لفظ مه را بفتح میم اولی تقدیم او بود بر صحیح بن حبان و مستدرک
چنانک مصنف در بدایه ذکر کرده است و ابن حبان که تلمیذ اوست در شان
او گفته که ندیدم بر روی زمین هیچکسی که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد
الفاظ صحیحه او را از زیاده غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پس چشم اوست و وفاتش
در سیصد و پانزده است رحمه الله علیه و الموطا بضم میم و فتح واو وگردانیدم علامت
علامت کتاب مالک بن انس بن مالک را که موسوم بموطاست لفظ طا را
و مالک مقدم است بر جمله مذکورین زمانا و فضلا و امام است در فقه و حدیث
اخذ کرد علم را از قدمای تابعین و کبار ایشان گفته اند اول کسی که تصنیف کرده
اوست ولیکن کتاب وی جامع است صحاح را و غیر انرا و اول کسی که در
صحاح مجرد تصنیف کرد بخاری است ولادتش در سال نود و پنج است و وفاتش
در یکصد و هفتاد و نه و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال بوده رحمه الله علیه و سنن
الدار قطنی وگردانیدم علامت کتاب ابو الحسن علی بن عمر الدار قطنی لفظ قط را
بضم قاف و سکون طاء و دار قطنی بفتح راء مهمله است و در اکثر نسخ معتمد علیه و
همین است ظاهر چه دار قطن مرکب امتزاجی است مانند بعلبک و جزو اول او
مفتوح می باشد علی ما تقرر فی النحو و انچه در بعضی نسخ که خالی از وثوق نیستند

بفتح راء و سکون هر دو تصحیح نموده و در بعضی حواشی مضبوط گشته وجه ان ظاهر نیست
و الله اعلم و قطنی بضم قاف و سکون طاء مهمله و یاء نسبت است و دار قطن
محله ایست کبیر در وسط بغداد و دار قطنی عدیم النظر در علم حدیث و معرفت علل
و علم اسماء رجال است و ثقه و عدل بوده گفته اند که فن حدیث بروی ختم
شده ولادتش در بغداد سال سیصد و پنج یا شش است و وفاتش بیست دوم
ذی الحجه در سیصد و هشتاد و پنج رحمه الله علیه و مصنف ابن ابی بکر بن ابی شیبه
وگردانیدم علامت مصنف بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل که نام این کتاب
ابن ابی شیبه بفتح شین معجمه و سکون تاء تحتانیه و باء موحده غیر منصرف است
لفظ مص را بضم و سکون صاد و مسند الامام احمد وگردانیدم علامت مسند امام
ابو عبد الله احمد بن حنبل ا همزه مفتوحه را و وی پیشوا و مقتدا و یکی از اعلام
امت است که اتفاق است بعلو درجه ایشان و مسند او مشهور و معروف است
و دران مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی
و ارفع و اجمع کتب بوده و روایه کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند
خود را انتخاب کرده ام زیاده از هفتصد و پنجاه هزار حدیث و مسند کتابی را گویند
که بر ترتیب ابواب فقهیه که محققان مثل بخاری و غیره اصحاب سنن رعایت آن
کرده اند مرتب نباشد بلکه بر ترتیب صحابه باعتبار اسما و روایت ایشان بود و ولادت
او در یکصد و شصت و چهار است و وفاتش در دویست و چهل و یک رحمه الله علیه
و البزار وگردانیدم علامت کتاب بزار بفتح باء موحده و زاء معجمه مشدده و راء
او مهمله حرف ر یعنی راء مهمله که حرف اخیر اوست و ابی یعلی الموصلی معطوف
بر امام احمد است یعنی گردانیدم علامت مسند ابی یعلی بر وزن یرضی الموصلی بفتح
میم و سکون واو و کسر صاد مهمله حرف ص تا که از موصل اسم بلده ایست میان

عراق و جزیره و الدارمی ذکر دادیم علامت سنن حافظ عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل
بن بهرام بن دارم السمرقندی بلفظ می را و دارمی معطوف بر مسند است نه بر امام چه او را
مسند نیست بلکه سنن است و دارمی از مشایخ امام مسلم و ترمذی است و مر او را
پانزده حدیث ثلاثی است و وفاتش سال دویست و پنجاه و پنج است رحمه الله علیه و معجم
الطبرانی الکبیر ذکر دادیم علامت کتاب معجم بصیغه مفعول از باب افعال که تالیف
حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی است و مشهور بصیغه کبیر است حرف طب را
و این کتاب جامع است جمیع مرویات آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و طبرانی
بفتح طاء مهمله و باء موحده منسوب بطبریه که قصبه ایست از اردن و الاوسط ذکر دادیم
معجم اوسط طبرانی بلفظ طس بفتح طاء و سکون سین طاء اشارت بطبرانی و سین ایما
باوسط و الصغیر ذکر دادیم علامه معجم صغیر طبرانی بلفظ صط بفتح صاد مهمله و سکون طاء
صاد اشاره بصغیر و طا بطبرانی مقتضی ما قبل آن بود که طص بتقدیم طا بر صاد اختیار
میکردند لیکن بر خلاف آن کرده اند که در حصول مقصود که اشاره بصیغه طبرانی است
واضح تر است و در ما قبل فی تغیر اسلوب ایما بطبرانی حاصل نمیشد چه متبادر از
سط جزو اوسط است و مقصود اشاره بهر دو و الدعاء له ذکر دادیم علامت کتاب
دعاء طبرانی بلفظ طب بفتح طا و سکون موحده پوشیده نیست که طبع یا طلا می نوشت
در بیان مدعی اظهر از طب میشد و لابن مردویه ذکر دادیم علامت کتاب دعاء
ابن مردویه بلفظ مر بفتح میم و سکون را مصنف در بدایه گفته وی ابو بکر احمد بن مردویه
حافظ است و وفاتش در چهارصد و پانزده بود انتهی و مردویه بفتح میم و سکون را
و ضم دال بعد وی واو ساکنه آخر یاء تحتانیه و تاء تانیث این تحقیق کوفیان و اختیار
محدثان است و در نسخه سید جلال الدین ضبط کرده که بفتح میم و دال و واو و سکون
تحتانیه بهاء مکسوره در آخر نیز جایز است و این تحقیق بصریان و اختیار فقها است

و این اختلاف در جمیع الفاظ این وزن است مثل بابویه و ماکویه و راهویه و عمرویه
و نحویه و خضرویه و مانند آن و مشهور در کلام و اکثر در استعمال اختیار محدثان است
کذا فی المشارق للقاضی عیاض و البیهقی ذکر دادیم علامت کتاب دعاء بیهقی بلفظ
قی را و وی ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی است امام و مقتدای علم حدیث و فقه است
در زمان خود و در غایه انصاف و نهایت اعتدال بوده در مناظره و مر او را تحقیقات
است در علوم و تصانیف او لا تعد و لا تحصی است بعضی گویند که تصانیفش بهزار
جزو رسیده است و از مشاهیر تصانیف او مبسوط است و سنن و دلایل النبوه و معرفت
علوم الحدیث و بعث و نشور و ادب و فضایل الصحابه و فضایل الاوقات و شعب
الایمان و خلافیات و دعا بیهقی و ولادتش در سیصد و هشتاد و چهار بوده و وفاتش
در چهارصد و پنجاه و هشت رحمه الله علیه و السنن الکبیر له ذکر دادیم علامت سنن کبیر
بیهقی بلفظ سنی را بضم سین و تشدید نون و یاء ساکنه اشاره بمصنف و مصنف و در بعضی
نسخ بفتح سین و تخفیف نون مکسوره است و عمل الیوم و اللیله لابن السنی ذکر دادیم
علامت کتاب عمل الیوم و اللیله که تالیف ابو بکر احمد بن اسحق سنی است حرف ی آخر
حروف را و این کتابیست در غایه تهذیب و متانت و در دعوات ماثوره رحمه الله
علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین و علینا معهم اجمعین آمین و اقدم رمز من له اللفظ
و تقدیم میکنم من در ذکر علامه کسی را که مر او را لفظ حدیث است یعنی اگر لفظ حدیث
بنا بر اختلاف رواه مختلف است من در کتاب خود لفظی از الفاظ او آورده ام
پس علامه راوی را که این لفظ از روایه اوست بر رموز کتب دیگر که در معنی شریک
اند مقدم کردم اگر چه در رتبه متاخر باشد تا باین سبب او را کتب دیگر که در معنی شریک اند
نوعی از مزیت شود و وجه آخر بخاطر کاتب حروف گذشته و در شرح منظور نظر نماید و لهذا
از وجه اول که مولانا علی قاری رحمه الله فرموده موخر کرده شد اگر چه در ذهن قاصر

متشارع و متبادر است اما منه عفی عنه دلالت کند برانکه این الفاظ ازان اوست
مثلا اگر حدیثی را در صحیحین روایة کرده اند و لفظ حدیث از مسلم است و بخاری
در معنی شریک با وجود انکه اصل تقدیم بخاریست رمز مسلم درینجا مقدم خواهد شد
بر رمز بخاری این بر تقدیر اختلاف است اما بر تقدیر اتفاق و اتحاد الفاظ تعین که ذکر
رموز بر ترتیب مذکور خواهد شد و ان کان الحدیث موقوفا جعلت قبل رمزه الرمی با شد
حدیث مذکور درین کتاب موقوف یعنی منتهی بحضرت نبوت نباشد منکر دایم پیش از
ذکر رمز ان کتاب که انحدیث دران موقوف است لفظ مو را لیعلم انه موقوف
لما بعده من الکتب که تا دانسته شود که تحقیق الحدیث که واقع است پیش از مو موقوفست
در کتابی که بعد لفظ مو مذکور است پس اگر در بعضی نسخ دیگر الحدیث مرفوع باشد
رموز ان کتابها پیش از لفظ مو ذکر خواهد یافت و ازینجهة رمز موقوف گاهی متوسط
واقع میشود میان رموز کتب انجمله بر تقدیر یست که با لفظ مو رمز کتابی باشد
و درین کتاب در بعضی مواضع اقتصار بر لفظ مو است و با او رمزی دیگر مذکور نیست
پس بیانش بمقامش منشرح خواهد شد ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که موقوف اینجا بمعنی
مصطلح نیست چه موقوف در اصطلاح حدیثی را گویند که منتهی بصحابه گردد و از قول و فعل
و تقریر صحابه باشد و مصنف درین کتاب اکثر احادیث مرسل را که نقل تابعیست از حضرت
بی ذکر صحابی و مقطوع را که قول و فعل و تقریر تابعیست نیز موقوف گفته پس معلوم شد
که مراد از موقوف غیر مرفوع داشته موقوف باشد یا مرسل یا مقطوع و موقوف
گاهی مقیدا بمعنی نیز مستعمل میشود چنانکه میگویند وقفه مالک علی نافع و قفه معمر علی تمام
نافع تابعیست و مالک از اتباع تابعین والله اعلم بالصواب و فی ذلک قلیل و ایراد
حدیث موقوف با ایراد لفظ مو کمتر است حیث عدم المتصل در جائیست که یافته نشود
در ینجا حدیث متصل پوشیده نماند که متبادر از کلام مصنف انست که میان حدیث موقوف

و متصل منافات است و با یکدیگر جمع نمیشود و در واقع نه چنین است گاهی موقوف با متصل
جمع میشود زیراچه متصل حدیثی را گویند که هر یکی از روات از کسی که بالای اوست
روایة کرده باشد خواه مرفوع رسالت صلی الله علیه و سلم بود خواه موقوف بر صحابی
و این با حدیث موقوف منافات ندارد پس تواند که مراد از حدیث متصل درینجا
حدیث مسند است که فرد کامل متصل است بقرینه مقابله موقوف و مسند حدیثی را گویند
که بحضرت نبوی منتهی گردد و نه بصحابه و نه بتابعین و اسناد او پیوسته اید و درین هر دو قسم
تباین کلیست فافهم او اختلف فیه بصیغه مجهول معطوف بر عدم است و یا در جائی است
که اختلاف کرده شده است دران حدیث بتوقف و اتصال بعضی مخرجین متصل
میگویند و بعضی موقوف پس بجهة دلالت این اختلاف لفظ مو آرم رمز مخرج که
حدیث را بتوقف نقل کرده بعد مو مذکور خواهد شد و ناقل با تصال پیش از مو از ینجهة رمز
مو گاهی متوسط واقع میشود میان رموز کتب و باین تقریر مندفع شد آنچه میرکشاه بر
مصنف رحمه الله علیه ایراد کرده که ظاهر از فحوی عبارت انست که اگر حدیثی مختلف فیه باشد
بتوقف و اتصال شیخ مصنف ترجیح جانب توقف میکند و درین کتاب بر رمز مو می آرد
و این مخالف رمز محققان اهل حدیث است چه مذهب ایشان انست که اگر حدیث مرفوعا
و موقوفا مروی باشد حکم برفع اوست انتهی و احتمال آن دارد که او اختلف معطوف
بر متصل باشد پس حاصل معنی ان بود که ایراد حدیث موقوف نزد فقدان حدیث
متصل متفق علیه یا نزد عدم دریافت حدیث مختلف فیه است درین باب نقله میرکشاه
و این خلاف ظاهر عبارت مصنف بلکه خلاف واقعست چنانکه در صورت توسط رمز
موقوف معلوم میگردد والله اعلم علی انی معنی مع بر رمز است اسلت لم احبل بذه
الرموز الا لعالم بر بار ببار موحده بر وزن یقرا منفعه علم التقلید یعنی اشارت کرده ام
از رموز کتب آورده ام با وجود انکه نکرده ام این رموز را و نیاورده مگر برای عالمی

بحضرت ص

متوسط است ص

که میکشد و بر میدارد ذات خود را از مرتبه تقلید یعنی فایده ذکر رموز مجتهد است و عموم
مردم را باو احتیاج نه و بعضی گویند علی برای استدراک است چه سابق موهم است
که رمز برای عموم باشد و در حقیقه نه چنین است بلکه برای عالم غیر مقلد یا متعلم مشرف
است رنا رهیموز اللهم بر بالا شدن و دیده بانی کردن کروهی را یقال انی لا اربائک
عن هذا الامر ای ارفعک عنه کذا فی التاج او المتعلم متوقف صحیح الکتب و المسانید
یا با ایراد در رموز برای متعلم و مقلد نیست که بخواهد معرفه کتب صحیحه و مسانید را کتاب
اصح انست که صاحب او التزام کرده باشد که در کتاب خود غیر از حدیث صحیح که بر شرط
وی باشد نیارد و مسند کتابی که بر ترتیب ابواب فقهیه که امام بخاری و غیره اصحاب
سنن رعایت ان کرده اند مرتب نباشد بلکه بر اسانید صحابه و ترتیب ایشان باعتبار اسما
و روایت ایشان بود و در مسانید التزام ایراد حدیث صحیح نیست المسانید منصوب است
بنا بر عطف بر صحیح و در بعضی نسخ بجر است عطف بر کتب و الا و ان مجتهد محقق یا مقلد
متحقق نباشد فی الحقیقة لا احتیاج الیها لعموم الناس پس در واقع احتیاج نیست
بمعرفت رموز کتب عموم مردم را چه عامه مردم سوا مجتهد و مقلد متعرف قدرت
بر تنقید و تفتیش احادیث ندارند و صحیح از ضعیف نمیشناسند فلیعلم انی ارجوان
یکون جمیع ما فیه صحیحا فا فصیحه است یعنی چون مقرر شد که عامه مردم را بذکر رموز
خاصه نیست پس باید که دانسته شود که بحقیق من امیدوارم اینکه باشد جمیع احادیث
که درین کتاب است صحیح و معتمد علیه در باب دعا و لایق احتجاج در فضایل اعمال
فزال الالتباس پس زایل گشت اشتباه که در صحت احادیث و ضعف ان میشد
چه هرگاه مثل مصنف که مجتهد وقت است بصحه احادیث کتاب حکم کرده باشد
مردم را کافی و موثوق به بود محل تردد و اشتباه نشود و قد جمع بحمد الله تعالی هذا المختصر
اللطیف ما لم یجمعه مجلدات من التوالیف جمله مستانفه است یعنی بحقیق فراآورده است

در حالی که متلبس بحمد خدا تعالی است این مختصر نیک ترتیب چیزی را که جمع نکرده است
انرا کتابهای بزرگ از تصانیف مردم بر سبیل انفراد و در واقع چنین است که این
کتاب مستطاب حاوی اکثر مطالب صحاح سته و جامع اعظم مقاصد سنن معتمده و مسانید
معتبره است و هیچ مختصری درین مدعی با این لطافت و متانت و اختصار و ایجاز تالیف
نیافته و اشتهار نیفروخته است فجزاه الله خیرا و جعل سعیه مشکورا مبرورا ابدا که در
اکثر نسخ صحیحه توالیف بواو است جمع تولیف قریب بمعنی تالیف و در بعضی تالیف
بهمزه ممدوده جمع تالیف و اصل او ایقاع الفت است و صحبت میان دو شخص
پس ازان بر کتاب و رساله اطلاق میکنند بجهه مناسبت جمع کلمات و مقاصد
اشتات و اسناد جمع بمختصر مجازیست و در حقیقه اسناد بمولف است و اذا انتهی
و چون بنهایت رسد تالیف این مختصر نرجو من الله ان نجعل فی اخره فصلا امید
میدارم از خدا اعز اسمه اینکه بگردانم در آخر آن مختصر فصلی علیحده که ان مسمی بمفتاح
الحصن است یفتح ما اقفل بضم همزه و کسر فا در جمیع نسخ حاضره معتمده مضبوط است
من لفظ ما فیه قد اشکل اینچنین فصلی که بگشاید چیزی را که بسته شده است و انجیر مغلق
لفظ حدیثی است که دران حدیث تحقیق التباس و اشتباه واقع شده یعنی از
ایز و سبحانه جلشانه آرزو دارم که هرگاه این کتاب مستطاب باتمام رسید در آخر ان
فصلی بجای خاتمه لاحق کنم که مغلقات و معضلات احادیث کتاب را موضح
باشد و حل مشکلات او نماید و اخر ما تبا مه بعد از مضی چهل سال بهمدوش این
امید گشت و نسخه مفتاح صورت انتظام یافت چنانچه مصنف در اول خطبه
مفتاح الحصن اشارت باین معنی کرده و تحقیق عبارت انست که من لفظ بیان
ما اقفل است و ما فیه قد اشکل مضاف الیه لفظ است و ما در ما فیه عبارت از
حدیث و فیه ظرف اشکل است که بجهه رعایت سجع مقدم شده و ضمیر فیه راجع بما و

ضمیر اشکل راجع بلفظ وجمله یعنی قد اشکل صله یا صفة ما است و ملا حنفی گفته جایز است که
من لفظه به تنوین باشد مقطوع الاضافه و کلمه ما برای قلت یا کثرت بود وظرف
مستقر یعنی فیه صفة او و قد اشکل صفة دیگر انتهی فی الصحاح اقفل الباب وقفل الابواب
مثل اغلق وغلق انتهی واشکل علیه الامر التبس واختلط لا فی العتاب ماندا که شراح
درینجا گفته اند ظاهر کلام مصنف اذا انتهی نرجوا من الله الی اخره مفید است اینکه
امیدواری حل مشکلات کتاب وقت انتها است و تصریح مولف در مفتاح که
انی کنت وعدت عند تالیفی کتاب الحصین انه اذا انتهی احصل فی آخر فصلا دال
بر جا ایمعنی در اثنای تالیف پس میگوید بنده ضعیف اصلح الله حاله که ظاهر بنظر
مقصود معنی انست که جزا قول او و اذا انتهی قول فی اخره است چنانکه موید است
اینرا عبارة مصنف در مفتاح که اذا انتهی احصل فی اخره و ذکر لا نرجوا من الله
بجهه تبری از حول وقوة خویش واعتماد وثقه بر فضل وکرم اوست تعالی وتقدس
وبرین تقدیر هیچ منافات لازم نیاید کما لا یخفی وهذه مقدمة تشتمل علی احادیث
فی فضل الدعاء والذکر واین رساله مقدمه است یعنی با وجود احاطه مقاصد کثیره
واستجماع فواید جزئیه نسبت بکتب مبسوط مانند پاره است که مشتمل ومحتوی است
بر احادیثی که ثابت اند در فضیلت دعا و فضلت ذکر گویا مقدمه نام این کتاب
است و تایید میکند این را تسمیه مصنف کتاب خود را که در علم قرارت است
بمقدمه که اکنون بمقدمه جزری شهرت دارد والله اعلم ثم آداب الدعاء والذکر
واوقات الاجابة واحوالها واماکنها در اصول معتبره آداب الدعا وما عطف
علیه را بدو وجه تصحیح نموده اند برفع معطوف بر مقدمه و بجر معطوف بر فضل الدعا
میرکشاه گفته بر تقدیر اول بعضی اجزاء رساله مسمی بمقدمه میباشد وبعضی بآداب
الدعا الی آخره و بر تقدیر ثانی مقدمه اسم جمیع کتاب میشود و هر دو وجه تعسف غیر

مخفی و بعد ظاهر است و نیز گفته عبارت صالح در مقام اینست که گفته شود هذا الکتاب
یشتمل علی مقدمه و مقاصد اما المقدمه فهی مشتمله علی الاحادیث فی فضل الدعا والذکر
واما المقاصد محتویة علی آداب الدعاء والذکر الی آخر الکلام و حنفی نیز گفته که تحقیق کلام
در هر واحد خالی از اشکال نیست والعلم عند الله تعالی و ظاهر نیست وجه اختیار واو
در بعضی مواضع واختیار ثم در بعضی دیگر انتهی پوشیده نماند که آنچه میرکشاه که مفصل ذکر
کرده بر تقدیر اول بعینه مستفاد کلام مصنف است بطریق اجمال چنانکه بر ظاهر است
وجه ثانی نیز بعید ندارد بلکه اظهر از اول است چنانکه در ضمن ترجمان اشارت کرده ایم
وجواب حنفی می تواند داد که در ذکر ثم اشاره است بسوی فهرست کتاب
بر نه قسم والله اعلم ثم اسم الله تعالی الاعظم الاعظم برفع وجر هر دو مضبوط است
به تبعیت اسم الله که معطوف بر آداب الدعا است واسماء الحسنی هر دو وجه در نسخ
بنظر می آید ثم ما یقال فی الصباح الی المساء یعنی بیان خبر است که خوانده میشود در
روز تا شب وفی طول الحیوة الی الممات من جمیع ما یحتاج الیه یعنی خوانده میشود
در مدت زندگانی تا وقت موت از جمیع آنچه محتاج است بسوی آن انسان
مثل خواب و بیداری و صلوة و صوم و خوردن و پوشیدن و نکاح و سفر و حج
وامثال آن و صح النقل عنه و صحیح شده است نقل صریح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر آن خبر یعنی ذکر دعوات ماثوره است که بنقل صحیح درین اوقات ثابت شده
ثم الذکر الذی ورد فضله ولم یختص بوقت من الاوقات یعنی بیان ذکریست
که ورود یافته است فضیلت آن در احادیث و مختص نیست بهیچ وقتی از اوقات
هر گاه ذکر کنند اخبار فضلت آن کرده باشد بخلاف اذکار دیگر چه آنها مختص اند بازمنه
وحالات و فضیلت آن بر وجه سنیت مختص باوقات اوست ثم الاستغفار الذی
یمحو الخطیئات یعنی ذکر استغفار و بیان طریق آنست که محو میکند گناهها را ثم فضل القرآن

العظیم و شوار مته و ایات بستر ذکر احادیث فضلیت و ان بزرک است با جمال و فضایل
سورتها و ایتها قرانست بتفصیل ثم الدعاء الذی صح عنه صلی الله علیه وسلم کذلک بستر
بیان دعواتیست که روایة کرده شده است از انحضرت بزبان ثقات همچنین یعنی غیر
مخصوص بوقتی از اوقات شب و روز ثم ختمته بفضل الصلوة علی سید الخلق و رسول الحق
پستر ختم کردم انکتاب را بذکر احادیث فضیلت درود فرستادن بر سردار جمیع مخلوقات
و رسول برحق الذی هدانا الله به من الضلالة آنکه هدایت کرد ما را است نمود خدا تعالی مسلمانان را
بواسطه او از کمراهی و بصّرنا به من العمی و شناسا کردانید بدین اسلام و اعمال صالحه از کور
کفر و معصیت در بعضی نسخ و بصّرنا به است فاوضح المحجة پس واضح کرد مقصد را او روشن ساخت راه را
در نهایه کفته محجه جادّه الطریق مفعلة من الحج و هو القصد و لم یدع لاحد حجة و نکذاشت هیچکس را
حجت و دلیل بر حکمی از احکام شریعت جمیع حجج شرعیه ناشی از ذات مقدس اوست و میتوان
کفته ممکن است که مراد داشته شود بحجه حجة نبوت را یعنی سدّ باب نبوت نمود و خود خاتم
النبیین کشت صلی الله علیه وسلم کلما ذکره الذاکرون از زال رحمت کند خدا تعالی بروی و سلام
هرگاه که یاد کنند انحضرت را یاد کنندکان و کلما غفل عن ذکره الغافلون و هرگاه که غافل شوند
از ذکر او غافلان مقصود استیعاب انکنه امکنه است که هیچ وقت و هیچ مکان خالی
از ذاکران و غافلان نیست و بعضی از محدثین کفته اند که این افضل صلوة است بدانکه در بعضی
نسخ در مقام لفظ فضل الدعاست بضاد معجمه بدستور عنوان و در بعضی بصاد مهمله و در
اکثر نسخ معتمده هیچ یکی ازین دو لفظ مکتوب نیست بالجمله در باب فضیلت دعا آیات و
احادیث بسیار وارد است و در نصوص امر بدعا واقع شده مثل کریمه ادعونی استجب
لکم و اجیب دعوة الداع اذا دعان ظاهر آنست که امر برای اباحه است نه وجوب
زیرا که اجماع دارند علمای دین و فقهای اهل یقین بر استحباب دعا در همه اوقات الا
از امام ابو القاسم قشیری که در شرح فتوح الغیب ذکر یافته اینجا نقل کنیم که مناسب مقام است

میفرماید که اختلاف است در ان که سوال و دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی برانند
که دعا افضل است زیرا که دعا در حد ذات خود عبادة است چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم فرموده الدعاء مخ العبادة و اتیان و قیام بعبادت افضل و اولی بود
از ترک ان و نیز دعا وی حق پروردگار است اگر استجابت ان نصیب بنده نکردد بحظ
و خواهش نرسد نقصانی ندارد چه بنده بدانچه حق ربوبیت بوده قیام نمود و مقصود
از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت و قد حصل و طایفه کویند که سکوت و خمود تحت
جریان حکم اتم و اکملست و رضا بسابقه قضا و اختیار مولی اولیست و تحقیق فرمود
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که پروردگار تعالی میفرماید هرکرا ذکر از دعا و سوال
باز دارد او را افزون تر از انچه بدهم سوال کنندکان را و قومی دیکر میکویند بنده را باید که
بزبان مباشر دعا کردد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت و اولی انست
که کفته شود اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب
وقت همدران باشد و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا کردن و ادب در ان
بود و شناسایی این معنی بهمان وقت پیدا اید پس اگر از دل خود اشارت بدعا یابد دعا
اولی بود و اگر اشاره بسکوت یابد سکوت اولی بود و اگر از دعا زیادت ذوق
و بسط حضور در وقت دریابد دعا اولی بود و اگر نظر بر دل خود افکند و در دعا مثل
حزن و قبض در وی احساس کند ترک دعا در انوقت اولی کردد و اگر نه زیادت
بسط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا برابر بود و نیز میتوان کفت که در هرچه مسلمانان را
نصیب است یا مر حق تعالی حق است دعا در انجا اولی و در انچه نفس را حظ و نصیب است سکوت
اتم انتهی ترجمه کلام الامام قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الدعاء هو العبادة
دعا عبادت کردن است بلکه مبالغه فرموده که عبادت همین دعاست و لیکن معنی
اول است دعا معظم ارکان عبادة است و جزو عظیم اوست زیرا که بنده در وی

آرزومند است بجناب حق و روگرداننده از عالم و امید ندارد و بیم ترسد مگر از وی
دران حالی که معترف است بحق ربوبیت و عالم است بنعمت ایجاد و قدرت بر
اجابت و معترف است براینکه حق سبحانه بخیل نیست و نه فقیر است و نه محتاج است
بهیچ شی و اینجرها تمام عبادت است بلکه خلاصه و مغز اوست کذا فی المفاتیح
و طیبی گفته ممکن است که حمل کرده شود عبادت را بر معنی لغوی او که تذلل و افتقار
است ثم تلا یعنی خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم از برای استدلال و استشهاد بر
بودن دعا عبادت این آیه را و قال ربکم ادعونی استجب لکم گفت پروردگار
شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما ازین آیه ظاهر شد که دعا مامور به است و مترتب
میگردد بر وی ثواب و جزا و هرچه اینچنین بود عبادت است الآیة منصوب است
بتقدیر قرا یعنی خواند تمام آیه را و بجر بمعنی الی آخر الآیة و برفع بر تقدیر معروف و بر خاطر
پوشیده نماند که اختصار بتلاوة الآیه از تصرف بعضی رواة است بجهة اقتصار و گرنه
شک نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام آیه را خوانده چنانکه در بعضی روایة
آمده است و در آخر این آیه نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین چه مراد از عبادت درینجا دعاست
مص عه حب مس روایة کرده اینحدیث را ابن ابی شیبه و اصحاب کتب اربعه و
ابن حبان و حاکم در مستدرک و احمد از نعمان بن بشیر من فتح له فی الدعا منکم کسی که گشاده
شود بروی در دعا از شما و توفیق داده شود بر مواظبت و ملازمت آن
بموافقت آداب و شروط فتحت بصیغه مجهول و تشدید آن له ابواب الاجابة گشاده
میشود برای وی درهای اجابت یعنی توفیق دعا از علامه اجابت است مص
روایة کرده اینحدیث را ابن ابی شیبه از علی و ابن عمر رضی الله عنهما و در بعضی روایات
فتحت له ابواب الجنة آمده یعنی گشاده میشود برای او درهای بهشت [illegible] ایراد کرده مس

این روایت را حاکم و در روایة دیگر فتحت له ابواب الرحمة آمده و در ذکر روایات
مختلفه اجمال لطیف است که دعا در هیچ حال خالی از فایده نیست اگر مطلب وفق
در حصول مقصود توقف شود جز آن او از دست نمیرود و درین روایة این زیادت است
و ما سئل الله شیئا احب الیه من ان یسأل العافیة سوال کرده نشده است
از خدای تعالی هیچ چیز را که دوست داشته تر باشد نزد وی تعالی از آنکه سوال کرده شود
عافیة را که شامل تمامه خیرات دنیا و دین است و این از غایة جود و فضل الهی است
بر بندگان طیبی گفته متفق شده اند شراح که عافیة بمعنی صحت است و تحقیق
آنست که مراد در حدیث بمعنی سلامت است از جمیع آفات و علل و بلاهای ظاهر و باطن
در دنیا و دین است و در قواعد الطریقه گفته العافیة سکون القلب مع الله
در هرچه دل با خدا آرام گیرد اگرچه بلا بود عافیة است ت ایراد کرده این روایة را
ترمذی از ابن عمر فقط لا یرد القضاء الا الدعاء رد نمیکند قضا را هیچ چیز مگر دعا
گویا مبالغه است در تاثیر دعا یعنی تاثیر آن بحدیست که اگر ممکن می بود رد قضا حاصل
میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد برد قضا تهوین و تیسیر امر اوست و در حقیقت
رد نمیکند قضا را مگر دعائی که قضا کرده شده است که رد کرده آن قضا بان دعا پس
در قضا و رد او منافات نباشد بلکه اینچنین باید که باشد زیرا که قضا اینچنین باید
که باشد زیرا که قضا اینچنین رفته است و اطلاق رد بحسب ظاهر بود نه از روی حقیقت
و قضا در اکثر امور عالم که معلق بود و مربوط باسباب و شروط اند اینچنین است و
چون اقضیه معلق بدعا بسیار است تخصیص بذکر آن شد و در حقیقت نه تغیر است
و نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن این منه قضای اوست و قضا [illegible]
همه راشد باشست و تحقیق این سخن مراجع با ثبات اختیار مر بنده را و تطبیق آن بتقدیر
میگردد و دوان سخن در [illegible] ذیل بحث و گفته که [illegible] صاحب [illegible] را با اینجها [illegible]

ایمان خود تصدیق کردن و اقرار اوردن است نه بحث و جدال نمودن اگر ایمان را موقوف
براین داریم که اگر بفهم ما در اید و معقول ما شود ایمان می اریم زهی ایمان و زهی عقل
اگر فرمایند هرچه میشود بتقدیر ما میشود گوییم امنا و صدقنا و اگر گویند هرچه هست بفعل شماست
و اختیار شماست گوییم سلمنا باز اگر گویند نیکی از ما و بدی از شما گوییم همچنین است اللهم لک
ایمان اینست باقی جهل و جنون است ؎ من ز چون و چرا دم که بنده مقبل ؛ قبول کرد
بجان هر سخن که جانان گفت ؛ و اگر بفهمانند و بر حقیقت این اطلاع دهند آن فضلی دیگر است
و مرتبتی دیگر و جود گفته که این سر نیست در نهان نکشاید مگر در الهان که پرده از کار برافکند
و عیان کردد که حقیقت حال چنین چنین است والله اعلم و علمه اتم و احکم و لا یزید فی العمر
الا البر و زیاده نمیکند در عمر چیزی مگر نیکی گفته اند نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکة
و بقای ذکر جمیل است در عمر یعنی چون عمر را ضایع نساخت و بردم نیکی و احسان
کرد گویا که عمر وی زیاده شد و مرده است همتا نی گفته و در بعضی اثار امده است
که گاهی از عمر بنده سی سال باقی می باشد و پس قطع رحم میکند پس بدا کرده میشود عمر او
بسه روز و گاهی می باشد از عمر بنده سه روز پس صله رحم میکند دراز گردانده میشود
عمر او تا سی سال و همچنین است مذهب عمر بن مسعود و ابی وایل و قتاده و ضحاک
و ابن جریج و چه ایشان حمل بر ظاهر قران کرده میگویند یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب محو میکند خدایتعالی و اثبات میکند از رزق و اجل و سعادت و شقاوة
چیزی را که میخواهد روایت کرده این تاویل را ابا بر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
انتهی ت ق حب مس روایه کرده این حدیث را ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
و حاکم از سلمان فارسی و ثوبان رضی الله عنهما لا یغنی حذر من قدر یعنی بی نیازی
نمی بخشد و نفع نمیکند ترس و خوف از قضا و قدر خدایتعالی قضا و قدر و اقع است
بعضی اندازه کرده خدا بر بنده از حکم و بعضی فرق کرده اند قضا حکم الهی است و قدر

بفتحتین وقوع اوست در لایزال و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب راجع
بهمین معنی است پس محو و اثبات اشاره بسوی قدر است و عنده ام الکتاب بقضاء
والدعاء ینفع مما نزل و دعا سود میدهد و نفع می بخشد از انچه فرود امده است از بلاها یعنی
و تیسیر صبر و تحمل و بدادن عوض تا انکه نمی یابند محنت و الم نسبت آن بلکه گاهی متلذذ
میکردد بنده بوصول عوض و مما لم ینزل و نفع میکند دعا الحه نازل نشده است بر دفع
آن و ان البلاء لینزل فیتلقاه الدعاء در بعضی نسخ بدون فاست و در بعضی بلفظ ثم
فیعتلجان الی یوم القیمة بدرستی که بلا هر اینه نازل میشود پس ملاقی میکرد او را دعا
در اثنای نزول پس در می اویزند و معارضه میکنند بایکدیگر تا روز قیامت یعنی نمیگذارد
بلا را که نازل شود الاعتلاج بایکدیگر در اویختن کذا فی التاج مس طس روایه کرده
حدیث مذکور را حاکم و بزار و طبرانی در اوسط از عائشه رضی الله عنها لیس شیء اکرم علی الله
من الدعاء نیست هیچ چیز از ذکر و عبادت گرامی تر و بزرگتر از روی کرامت نزد خدایتعالی
از دعا چه اشتمال او بر معانی که خلاصه همه ذکر و مغز اوست ت ق حب مس روایه کرده
حدیث مذکور را ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابوهریره من لم یسأل الله
یغضب علیه بفتح ضاد معجمه و جزم اخر در جواب من شرطیه کسی که سوال نکند و نخواهد
از خدایتعالی چیزی را از حوایج دینی و دنیوی خشم میکند و متعالی بر وی زیرا که او رحیم و
کریم است و کریم را خوش اید سوال محتاجان تا بدهد ایشان را هرچه خواهند پس چون
سوال و دعا کنند دوست میدارد و اجابت انرا و عطا کردن مسئول ایشان را تا صفه
کرم و جود در اکه حقیقت ان مخصوص بذات کامل الصفات اوست حق شان که اجابت
و عطاست بدهد پس مقتضای کرم و جود اینست که گدایان سوال کنند تا اثر شان بظهور اید
؎ جود میجوید گدایان ضعاف ؛ همچو خوبان کایینه جویند صاف ؛ روی خوبان را ز اینه
زیبا شود ؛ روی احسان از گدا پیدا شود ؛ بانگ می اید که ای طالب بیا ؛ جود محتاج

کدایان چون کدا و دوست داشتن حضرت حق دعا را از بنده خاص خود بحدیست که
کاهی توقف میکند در اجابت وی و زود نمیدهد مطلوب او را تا پیشتر شود دعا و سوال
او را چنانکه در حدیث اما ان یدخرها له بتفصیل نقل کرده میشود ان الله تعالی یحب
الدعو فی کدام است اسلوب که میخواهد کدایان را غلو و نیز گفته اند که رحمان انکسی است
که اگر شخصی سوال کند بدهد و رحیم انکه اگر سوال نکنند خواهند خشم کیرد مراد ترک سوال
بطریق استکبار و استنکاف است که مناسب حال عبودیت نیست والا عدم سوال
بر وجه استسلام و رضا بقضا مقامی سترک است و در حقیقت سوال است بلسان حال مع
خاموشی بعوض تمنای دیکر است ت ک حب مس روایه کرده حدیث مذکور را ترمذی و حاکم از ابوهریره
و در روایتی من لم یدع الله غضب علیه تفاوت لفظ است لفظ است باتحاد معنی و در
دو حدیث کمال مبالغه در نهی از ترک دعا مص ایراد کرده باین لفظ ابن ابی شیبه الفا
از ابوهریره لا تعجزوا فی الدعا فانه لن یهلک مع الدعا احد عاجز نشوید در دعا کردن و
ترک این نکنید از زیرا چه بدرستی که هرکز هلاک نمیشود هیچکس در ان حالی که با دعا است
پس دعا باید که لازم وقت و مقارن حال باشد حب مس روایه کرده حدیث مذکور را
ابن حبان و حاکم از انس رضی الله عنه من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد والکرب
فلیکثر الدعاء فی الرخاء کسی که شاد کرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعا را او را
نزد بلاهای سخت و حوادث پس باید که بسیار کوید دعا را و ملازمت نماید بوی در حاله
نرمی و فراخی و صحه و راحت و این برعکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان رسد
دعا کنند و چون دور شود و فراخی اید اسراف ورزند و دعا بگذارند و از جهه عدم استجابت
در اکثر احوال کما قال الله تعالی و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نا بجانبه و اذا مسه الشر
فذو دعاء عریض شدائد بهمزه جمع شدیده است بمعنی حادثه قویه و کرب بفتح کاف
و سکون را و بضم کاف و فتح را نیز و سیت جمع کربه بمعنی اندوه فلیکثر بفتح لام هردو

آمده و رخا بفتح را بمعنی فراخی عیش و اسانی ضد شده است ت روایه کرده حدیث مذکور را
ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه الدعاء سلاح المومن و عماد الدین دعا آله حرب و
سبب حفظ مسلمانی است که بسبب او دفع بلیات میکند و ستون دین است یعنی
امر معتمد علیه است در دین چه حقیقت دعا اظهار عبودیت نزد ربوبیت و ان
اصل دین و بنیان اوست و نور السموات والارض و دعا روشنی اسمان و
زمین است که مرتفع میکردد بسبب او تاریکیهای صوری و معنوی از اهل
اسمان و زمین مس روایت کرده حدیث مذکور را حاکم از ابوهریره رضی الله عنه
مر صلی الله علیه و سلم بقوم مبتلین بفتح لام و نون بصیغه اسم مفعول کذشت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بکروهی که مبتلا شده بودند بمرض یا شدائد دیکر فقال پس
فرمود اما کان هولاء یسئلون الله العافیه ایا نبود ند انقوم که میخواستند و سوال
میکردند از خدای سبحانه عافیه را یعنی اکر از خدا طلب عافیه میکردند و دعا سلامتی
از افات ظاهر و باطن مینمودند باین شدت مبتلا نمیشدند در ین حدیث اشاره است
که اگر کسی التزام نماید بر دعا نزدیک فراخی و نرمی محفوظ باشد از بلا و کسی که ترک کند
دعا او غافل باشد از تضرع و ابتهال بجناب صمدیت جزای او بلا است ر روایه کرده
حدیث مذکور را بزار از انس رضی الله عنه ما من مسلم ینصب وجهه لله تعالی فی مسئله
نیست هیچ مسلمانی که ایستاده کند روی خود را در حالی که مخلص باشد مر خدای تعالی را
در دعا الا اعطاها ایاه مکر انکه بدهد خدای تعالی او را مسئول وی و دادن وی تعالی
از دو حال خالی نیست اما ان یعجلها له و اما ان یدخرها له یا انکه شتابی میکند برای
وی اجابت دعا او را در این جهان میدهد و یا انکه نکاه میدارد و ذخیره میکند
دعوات او را برای وی و میدهد در اخرت یعنی دعاء بنده مسلمان البته مستجاب است
در دنیا نزد پروردکار تعالی اما بنابر مصلحت کاهی ذخیره میکند برای اخرت در رساله

قشیریه نقل کرده که چون دوست میدارد خدای تعالی دعاء بنده را و خوش می آید اورا
آواز وی و او مهلت میکند در اجابت و چون خوش نمی آید اورا آواز داعی تعجیل میکند
در اجابت وی را و امهال میدهد و در خبر دیگر آمده است که جبرئیل علیه السلام بدرگاه عزت
گوید خداوندا فلان بنده تو حاجتی میخواهد حاجة اورا قضا کن فرمان آمد بگذار مر این بنده
مرا که سوال کند نشنیدی مهربانا ترا از من تضرعش مرا خوش آمده است و دوست
میدارم که بشنوم آواز اورا و نیز در رساله قشیریه از یحیی بن سعید می آرد که وی پروردگار
خود را در خواب دید درخواست نمود یا الهی چند مرتبه ترا خواندم اجابت نکردی
فرمان شد ای یحیی من دوست میدارم که آواز ترا بشنوم نالم اورا نهان خویش
ایدش از دو عالم ناله و غمم بایدش ناخوش او خوش بود بر جان من دل فدای
و در حقیقت در اجابت نیست اجابت حاصل است لیکن بستن مقصود در کره طالب
موقوف بر وقت دیگر است که صلاح وی در آن است شیخ ما و شیخ انس و جان
غوث الثقلین رضی الله رضی الله عنه در فتوح الغیب اشاره باین معنی کرده میفرماید
قد یحصل الاجابة و لم یحصل النفذ و گاهی حاصل میشود اجابة و حاصل نمیگردد مقصود
بالفعل لتعویق القدر از جهت باز داشتن و منع کردن تقدیر الهی که بحصول آن
در وقت معین رفته است و شاید که صلاح وقت در تاخیر باشد و ذوق و تضرع
و تذلل و نیاز و مناجات و لذت گفتن راز بدرگاه کارساز بی نیاز بیشتر از حصول
مقصود بود و ذخیره کرده اند از برای روز آخرت که افتقار و احتیاج در آنجا بیشتر است
بهتر باشد و وعده اجابت مطلق است که فرموده ادعونی استجب لکم و مقید بوقت
دعا و خواهش بنده نه و وی تعالی ضامن شده است اجابت را در وقتی که خواهد و بر وجه
که خواهد نه در آن وقت که بنده خواهد و بر وجهی که او خواهد که دشمن خدای تعالی انرا با اختیار
خود نه باختیار بنده عین صلاح اوست چه وی نادانست نمیداند که صلاح وی در چیست

و او عالم است بدانچه صلاح اوست و نیز در گذاشتن حق تعالی امر را باختیار خود ابقای ظهور سطوت
ربوبیت و استیفای احکام عبودیت اگر اجابت در اختیار بنده بودی از فوات
مطلوب ایمن گشتی و وجود طلب تحکم بودی و تحکم منافی حکم ربوبیت است و کار
اجابت باعطای مثل مسئول بود که اصلح است بحال سایل و اگر فرضا اجابت نکند نیز
شاید و بنده را بدان راضی می باید بود پس دعا ها کان زبان است و وبال
از کرمها نشود شان ذو الجلال بلکه دعا عبودیت است که نزد بلا نزد خوف نزول
بنده بدان مامور است چنانکه بنماز و روزه نزد دخول وقت آن می ایجاب و الزام
قبول و اجابت آن باختیار پروردگار تعالی است و وعده کریم بدان رفته و وعده او
صادق اما بر وجهی که مختار اوست و صلاح بنده در اینست دعا باید کرد و اجابت و قبول
آن بحق باید گذاشت از دعا نبود مراد عاشقان جز سخن گفتن بآن شیرین دهان
ای اخی دست از دعا کردن مدار با قبول و با ردش بیت چه کار گر اجابت کرد شان
فهو المراد ور نه یابد در نقد آیند شاد ور کند رد لذت آن بیشتر بهر تقریب سخن بار دگر
و اگر سالکت بشنید و بعلم و تقدیر وی اکتفا نماید و ادب ورزد آن نیز مقامیست عالی
ای دل صبور باش که در بارگاه دوست خاموشی تو عرض تمنای دیگر است
و در کتب قوم در این مقام تفصیل زیاده بر این است اینقدر بس است روایة کرده
حدیث مذکور را احمد از ابو هریره و ابی سعید خدری رضی الله عنهما الذکر در بعضی نسخ
فضل الذکر بضاد معجمه و در بعضی بصاد مهمله و در بعضی هیچ یکی از اینها موجود نیست کذا
ذکره میرک شاه قهستانی گفته اصح الذکر است بدون لفظ فضل بمنزله عنوان و همچنین
است در نسخه جلالی و اصیلی یعنی بیان فضیلت ذکر است و فضیلت ذکر ثابت است
بنصوص قرآن مجید مثل قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم سفیان بن عیینه گوید در اخبار
بما رسیده است که حق سبحانه و تعالی فرموده بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل

ویمکافی برا دادمی همرا ابنه نعمت بذرک براشان تمام کردمی وان اینست فاذکرونی
اذکرکم در احیاء العلوم از ثابت بنانی نقل کرده کفت من میدانم وقتی که پروردکار تعالی
مرا یاد میکند یاران او تعجب کردند و پرسیدند چکونه ایمعنی را درک میکنی کفت چون من اورا
یاد میکنم او نیز مرا یاد میکند عارف کامل شیخ علی متقی رحمه الله در بعضی از رسایل خود از
مفتاح الفلاح ابن عطا نقل میکند ذکر خلاص یافتن است از غفلت و نسیان بدوام حضور
قلب با حق و تردید اسم خدا تعالی است بدل و زبان انتهی و افضل آنست که بدل و زبان
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس بدل تنها فاضلتر است ایچنین کفت نووی در شرح مسلم
و برابر است در ذکر جلاله یا صفتی از صفات الهی یا حکمی از احکام او یا فعلی از افعال وی
پس متکلم ذاکر است و فقیه ذاکر است و مدرس ذاکر است و مفتی ذاکر است و واعظ
ذاکر است و متفکر در عظمت و جلال او ذاکر است کذا قالوا لقول الله تبارک و تعالی میکوید
خدای که پاک و بزرگ است انا عند ظن عبدی بی من نزد کمان بنده خودم که بمن
دارد یعنی می آمرزم کناه او را اگر طلب آمرزش کند و قبول توبه میکنم اگر توبه بکند و
اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت حاجتش میکنم چون بخواهد کذا قیل و اصح آنست که
مراد بان حدیث است بر تغلیب جانب رجا و تحریض حسن ظن به پروردکار عالم جل و علا
و اشاره است بترجیح امید وری فضل و کرم یعنی آنکه معامله میکنم با بنده بر خیر که ظن
میکند بمن و توقع دارد از من یعنی اگر عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت کمان برد
عقوبت میکنم و کفته اند که حقیقت رجا آنست که عملی کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد
و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد ورزد و استغفار نیارد و توبه نکند و چشم نیکی
دارد آن آرزوی محض و آهن سرد کوفتن است ع هر آنکه تخم بدی کشت چشم نیکی
داشت دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست ع و ظن در اصل واسطه است میان
یقین و شک و قسمی است از ادراک نسبت که منقسم میکردد بعلم و ظن و شک و وهم

فنقول قال ابن عطاء الله الاسكندري رحمه الله في كتابه مفتاح الفلاح الذكر
هو التخلص عن الغفلة والنسيان بدوام حضور القلب مع الحق تعالى وقيل
ترديد اسم المذكور بالقلب واللسان وسواء في ذلك ذكر الله تعالى او صفة
من صفاته او حكم من احكامه او فعل من افعاله او
استدلال عليه بشيء من ذلك او دعاء او ذكر رسله
او انبيائه او اوليائه او من ينتسب اليه او تقرب اليه بوجه من الوجوه
او بسبب من الاسباب او فعل من الافعال بنحو قراءة او ذكر او شعر او غناء
او محاضرة او حكاية فالمتكلم ذاكر والفقيه
ذاكر والمدرس ذاكر
والمفتي ذاكر
ذاكر والمتفكر في عظمة الله
وجلاله وجبروته وآياته
في ارضه وسمواته ذاكر والمتمثل
ما امر الله به والمنتهي عما نهى الله عنه ذاكر والذكر قد يكون
باللسان وقد يكون بالجنان وقد يكون باعضاء الانسان
وقد يكون بالاسرار وقد يكون بالاكثار وقد يكون بالاعلان
والاجهار والجامع لذلك كله ذكر كامل قال بعض العارفين
الاذكار على سبعة انحاء ذكر باليدين وبالرجلين وبالعينين
وبالاذنين وباللسان وبالقلب وبالروح وبالسر
اما باليدين ففي اعانة الضعفاء واما بالرجلين فالمشي

گاهی بر علم که فوق مرتبه ظن است اطلاق یابد چنانچه در کریمه الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم
بدان تفسیر کرده اند و گاهی بمعنی شک و وهم نیز مستعمل میشود چنانچه قول وی تعالی و ظنوا
انهم الینا لا یرجعون و در حدیث مقدس صحت اجرای ظن بر معنی اصلی او که غالب
استعمال او دران است چنانچه در ترجمه تقریر یافته و حمل او بر معنی علم و یقین نیز جایز
چون متمکن گردد بنده در مقام توحید و راسخ شد ایمان او قریب میگردد بمن
چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم و هرچه بخواهد میدهم کذا قال الطیبی و انا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب اویم بتوفیق و رحمة و هدایة و معونة وقتی که یاد میکند مرا
یا من نیز در ذکر او شریک اویم که او را ذکر میکنم این بشارت بدوستان است و عار
دشمنان نیز معلوم میشود در احیاء العلوم از ابن عیینه نقل کرده که گفت وحی کرد خدا تعالی
بموسی علیه السلام که ظالمان را بگو تا مرا یاد نکنند زیرا که من یاد میکنم کسی را که مرا
یاد کند و یاد کردن من دوستان را برحمه است و دشمنان را بلعنت و احتمال
دارد که مراد آن باشد که من با بنده ام بعلم وقتی که یاد میکند مرا و میدانم حال
او را و پوشیده نیست بر من ذکر او فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی پس اگر
یاد کرد مرا در ذات خود یعنی پنهان که مطلع نشود بران هیچکس یاد میکنم او را در
ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی میشوم بذات خود اثابت او را
چنانکه بنده اند از اهیچکس نه فرشته و نه جز وی اینچنین تاویل کرده اند از بعضی
اما پوشیده نماند که احتیاج باین تاویل نیست زیرا که یاد کردن وی تعالی بنده
خود را در ذات خود نعمتی عظیم و فضیلتی تشرف است که بالای آن متصور نباشد
و او نسبت معدن هر فضل و کمال و مخزن هر شرف و نوال والله اعلم بحقیقة الحال و لفظ
نفس هر جا که واقع میشود در قرآن و احادیث مراد بان ذات میباشد فان ذکرنی
فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه میرک شاه گفته در جمیع نسخ حصن حصین منه بضمیر واحد است

الی العمل؛ و زیارة الاقربا؛ و اما بالعینین فی العلماء و ختم علی
الدکاء؛ و اما بالاذنین فاستماع کلام العلماء؛ و اما بالقلب
فالانقطاع من دار الفناء و الانابة الی دار الخلود؛ و اما بالروح
فالاشتیاق الی الرویة و اللقاء؛ و اما باللسان فتلاوة ما
نزل من السماء و ما یستجاب من الدعاء؛ و ورد فی الحدیث من
ای بالقرآن العظیم
اطاع الله فقد ذکر الله و ان قلت صلوته و صیامه و تلاوته
للقرآن رواه الطبرانی عن الواقد؛ لا اله الا الله توحید
المومنین و الا الله اقرار الموقنین و هو اقرار العارفین
... اقرار الکل من الرجال و لیس لهم تلفظ ...
الا بلا اله الا الله جوامع الکلم فی العلوم و الحکم ...

کلید قدر نیست در دست کس | توانای مطلق خدا هست و بس
آنانکه خواب را بر خود حرام کردند | چون شمع کار خود در یکشب تمام کردند
چنانکه آب ز گل میشود کدورت پاک | اگر تو همای ... بار زیر و ...
شنیدم که مردان راه خدا | دل دشمنان هم نکردند تنگ
ترا کی میسر شود این مقام | که با دوستانت خلافست و جنگ
هر آنکه دانا ... شد شهاب | دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خودبین مباش | دوم آنکه بر غیر بدبین مباش
هر کسی کم ... | حاجت شانه ... ندارد
عزت ز قناعت است و خواری ز طمع | با عزت خود بساز و خواری مطلب
قناعت توانگر کند مرد را | خبر ده حریص جهانگرد را
... قناعت توانگر کرد ... | که ... نیست

و در بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه بلفظ جمع اگر یاد کرد مرا در جماعتی از آدمیان
یاد میکنم او را که بهتر از انست یعنی ملایکه مقربین و شک نیست که مر حق سبحانه و تعالی را
کلام است نفسی و لفظی چنانکه در مقام خود مبتین و منشرح است پس ذکر میکند بنده خود را
بهر دو کلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آنست کذا قالوا الملا
بفتح میم و لام اشراف قوم و رؤسا ایشان را گویند و ازین حدیث استدلال میکنند معتزله
بر افضلیة ملایکه از بشر و مذهب اهل حق بر عکس انست پس طیبی در جواب گفته که مراد
از ملا رتانی ملایکه مقربین و ارواح نه ملایکه فقط انتهی و در بن حدیث اشارتیست بجواز ذکر
جهر بلا کراهة و بتحقیق جهر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذکار و ادعیه در مواطن
کثیره و همچنان سلف از صحابه و تابعین و من بعدهم قهستانی گوید که ابن جریر طبری
و غیر او ذکر کرده اند که سلف درین باب اختلاف دارند حجت قایلان بترجیح خفی
انست که اعمال خفیه افضل از جهریه است بجهة وجود اخلاص و خلوص از شوب ریا
و سمعه که راه زنان سالک اند و صحیح انست که ذکر جهر با حضور قلب افضل از ذکر
خفی است کذا فی شرح مسلم الخ در فقه است از کراهة ذکر جهر پس مراد کراهة تنزیهیست
نا بر اصح کذا فی المبسوط و شروح الهدایة فی تلبیة الحج والله اعلم الحدیث منصوب
به نزع خافض است یعنی الی اخر الحدیث و رفع و جر نیز جایز کما سبق فی الآیه و آخر
حدیث آنست که اگر نزدیکی جوید و بیاید کسی بسوی من وی یک گز و اگر نزدیکی جوید
بمن یک گز نزدیکی جویم بسوی او یک باع که نزد بعضی بمقدار چهار ذراع است
و اگر بیاید مرا میانه رو بیایم او را تیز رواانتهی الحدیث و باع در لغه بمعنی قدر مد یدین
است کذا فی القاموس خ م ت س ق روایه کرده حدیث مذکور را شیخین و ترمذی
و نسایی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه الا اخبرکم بخیر اعمالکم آیا خبر دهم و آگاهش
دهم شما را به بهترین عملهای شما و ازکیها عند ملیککم و پاک تر و بلند ترین عملها شما نزد
بادشاه شما ملیک مبالغه ملک است و ارفعها فی درجاتکم و بلند ترین عملهای شما در

در مرتبه های شما ارفعها بجر است بنا بر عطف بر خیر اعمالکم و خیر لکم من انفاق الذهب والورق
و عملی که بهتر است مر شما را از خرج کردن و تصدق نمودن زر و سیم در قاموس گفته
ورق مثلثة الراء در اسم مفرد به و مشهور در وی کسر راست و خیر لکم من ان تلقوا
عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم و عملی که بهتر است مر شما را از انکه پیش
آیید و ملاقات کنید دشمنان خود را یعنی کافران را بجهاد پس بزنید شما گردنهای
ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کنید با یکدیگر قالوا بلی گفتند
صحابه بلی خبر ده مرا بعملی که وصف کردی قال ذکر الله فرمود آنحضرت آنعمل
عمل ذکر خداست ازینجا معلوم شد که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و از
جهاد فی سبیل الله نیز فاضلتر است و مشهور آنست که عباده متعدی که نفع آن
بغیر رسد افضل از عبادت لازم است که نفع آن مخصوص فاعل باشد ولیکن
اینحکم مخصوص بغیر ذکر است و ذکر ازان مستثنی است و لذکر الله اکبر ت ق مس ا
روایة کرده حدیث مذکور را ترمذی و ابن ماجه و حاکم و احمد از ابی الدرداء ما صدقة
افضل من ذکر الله نیست هیچ صدقه و بذل مال در راه خدا فاضلتر از ذکر خدا طس
روایة کرده این را طبرانی در اوسط از ابن عباس رضی الله عنه ان لله ملایکة یطوفون
فی الطرق بتحقیق مر خدایتعالی را فرشتگانند که میگردند در راهها گرد خانها سوای حفظه
و کراما کاتبین کذا قال طس یلتمسون اهل الذکر میجویند خداوند ذکر را تا زیارت کنند او را
و دعا کنند برای وی و ذکر عام است بهر وجه که باشد از تسبیح و تلاوت و دعا و قراءت
حدیث و مدارسه علم شرعی و امثال ان کذا فی فتح الباری و منحصر در تسبیح و تکبیر و تحمید
و تهلیل و تمجید که ملا حنفی گفته نیست ملائک جمع ملک است و اصل ملک ملاک بوده
مفعل بمعنی ارسال که اذا ارسله نقله القهستانی و بعضی گویند اصل او مالک بتقدیم همزه
بر لام مفعول مشتق از الوکه بمعنی رساله پوشیده نماند که برین تقدیر حذف همزه خلاف

قیاس خواهد بود چه قیاس مقتضی ابدال او ست بالف و جمع او ست بر مالک نه ملائک
والله اعلم فاذا وجدوا قوما یذکرون الله پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدای تعالی را عز و جل
تنادوا هلموا الی حاجتکم ندا میکنند و میخوانند یکدیگر را که بیائید بسوی حاجت خود که می جستید
قال فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس گرد اگرد
میگردند و می پوشند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمانی که پایان تر است و نزدیکتر است
بجهة تعظیم و توقیر ایشان الحدیث تتمه اش انست که چون میروند فرشتگان بدرگاه عز
می پرسد ایشان را پروردگار عالم و حال آنکه وی داناتر است بحال ایشان [illegible]
ملائکه چه میگویند و چه میکنند بندگان من عرض میکنند فرشتگان در جواب ثنا و بندگی
یاد میکنند ترا پس میفرماید پروردگار آیا دیده اند ایشان مرا عرض میکنند بخدا سوگند ندیده اند
ترا پس میفرماید رب العزة چگونه می بود حال ایشان اگر میدیدند مرا میگویند فرشتگان اگر ترا
میدیدند زیاده تر عبادت میکردند ترا و تسبیح و تهلیل بسیار میگفتند پس خدا میفرماید چه چیز میخواهند
میگویند بهشت میخواهند فرمان آید آیا بهشت را دیده اند عرض کنند بهشت را ندیده اند فرمان
آید اگر بهشت را میدیدند حال ایشان چه می بود عرض کنند اگر بهشت میدیدند زیاده تر آرزو
و طلب میکردند او را پس فرماید پس از چه چیز پناه می جویند عرض کنند از آتش دوزخ فرماید
آیا آتش دوزخ را دیده اند عرض کنند ندیده اند فرماید اگر میدیدند حال شان چگونه می بود
عرض کنند اگر میدیدند زیاده تر آرزوی نجات میکردند و زیاده تر می ترسیدند پس میگوید
پروردگار بفرشتگان گواه میکنم شما را که بتحقیق من آمرزیدم ایشان را پس فرشتگان میگویند
در ایشان فلان شخص است که از ایشان نیست و ذکر نمیکند برای حاجة خود آمده فرماید
این قوم جماعه اند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان انتهی الحدیث والحمد لله علی ذلک
خ م ت روایة کرده اند حدیث را شیخین و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه مثل الذی یذکر
ربه والذی لا یذکر ربه مثل الحی والمیت مثل و حال کسی که یاد میکند پروردگار خود را

و آنکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است چه حی ظاهر او مزین بنور حیوة
است و باطنش منور بعلم و ادراک است همچنین است ذاکر که ظاهرش آراسته بطاعة
است و باطنش پیراسته بنور معرفت و غیر ذاکر ظاهر او عاطل است و باطن او باطل
همچو میت کذا قال الحنفی بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست زنده آنست
که با دوست وصالی دارد خ م روایة کرده حدیث مذکور را شیخین از ابوموسی
اشعری رضی الله عنه لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة نمی نشینند گروهی که ذکر
میکنند خدای تعالی را مگر آنکه گرد اگرد میگیرند و می پوشند ایشان را فرشتگان
بجهة تعظیم و توقیر این جماعه و غشیتهم الرحمة و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت الهی
که مختص بذاکرین است و نزلت علیهم السکینة و فرود می آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان
قلب که بدان میل بشهوات دنیا و لذت ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله
دست دهد و صفا و نورانیت پیدا آید سکینه بتخفیف کاف بمعنی رحمت و سکون و وقار
و تأنی و خوف و خشیة آید و از بعضی از اهل لغت تشدید کاف هم محکی است کذا فی المشارق
و بعضی گویند سکینه چیزیست مانند باد و بعضی گویند مخلوقیست که بشره او مثل بشره آدمی
است و بعضی گویند سکینه اسم فرشته ایست که نازل میشود در دل مسلمان و امر میکند او را
بخیر و تحریص میکند بر طاعت و می اندازد در دل بنده طمانینة و سکون بر طاعة
والله اعلم بمراد رسوله و ذکرهم الله فیمن عنده و یاد میکند ایشان را خدای تعالی در جماعه
که نزد اویند و مقربان جناب اقدس اند بر سبیل ثنا و مباهات و فایده ذکر کردن
خدای تعالی ذاکرین را اظهار شرف بنی آدم و الزام و تعریض بر ملائکه است که بفسق و
فجور این گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند بیت به بزم وصل
خودم خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک م ت ق روایة
کرده اند حدیث را مسلم و ترمذی و ابن ابی ماجه از ابوهریره و ابی سعید خدری رضی الله عنه

یا رسول الله ان شرایع الاسلام قد کثرت علیّ مردی از صحابه سوال کرد بعضی گویند معاذ
بن جبل بود که ای پیغمبر خدا بدرستی که شریعتهای اسلام و احکام او بتحقیق بسیار شد
بر من در رسید بحد کثرت که عاجز گردانید مرا از ادای تمامی آنها مراد از شرایع الاسلام
نوافل است چه رخصت در واجبات صورت ندارد و شرایع جمع شریعة است و معنی
او در شرع چیزیست که ظاهر گردانیده است خدا تعالی بر بندگان خود بزبان انبیا
صلواة الله وسلامه اجمعین فانبئنی بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی معتبر که در
آویزم بوی و بعضی گفته اند خبر ده بعملی قلیل که مستوجب ثواب جزیل گردد تا بلازمت او
کرده مستغنی شوم از سایر نوافل و اوراد قال لایزال لسانک رطبا من ذکر الله
فرمود آنحضرت در جواب باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا تعالی و تری زبان
کنایتست از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از اضداد است
یا کنایه از مواظبت است مصرع بهر حالی که باشی با خدا باش بیت دایم همه جا با
همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار ت ق حب مس ما مص
روایت کرده حدیث مذکور را ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه
از عبد الله بن بشر آخر کلام فارقت علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان قلت
معاذ بن جبل گوید آخرین کلامی که مفارقت کردم بر آن کلام پیغمبر خدا را وقت رخصت
من این گفتن من بود ای الاعمال احب الی الله کدامین از عملها فاضلتر و دوستر
داشته شده تر است بسوی خدا تعالی قال فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ان تموت ولسانک رطب من ذکر الله و دوستترین عملها نزد پروردگار مردن تست
در حالی که زبان تو تر است از ذکر خدا تعالی و روان است بر ذکر او حب طب
روایت کرد این را ابن حبان و بزار و طبرانی از معاذ بن جبل رضی الله عنه قلت
یا رسول الله اوصنی هم معاذ بن جبل گوید گفتم ای پیغمبر خدا اندرز کن مرا بچیزی و

کار

کار می فرما که در دنیا و دین سودمند باشد قال علیک بتقوی الله ما استطعت
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لازم گیر بتقوی خدا تعالی و پرهیزکاری از محارم
واحتراز از متابعت هوا و ارتکاب فواحش و فجور باندازه ای که قدرت داری در وسع
و طاقت تو باشد و در حقیقه تقوی محافظت حدود الهی و وفا بعهود و پیمانهاست
است و این بر اقسام است تقوی عوام و آن عبارت از امتثال اوامر و ترک
نواهی است و تقوی خواص و آن موافقت بنده است پروردگار خود را
در آنچه مقدر شده است در حق وی از ابن عمر رضی الله عنه مرویست متقی کسیست که
برای خود از هیچکس سوا ایزد سبحانه چشم نیکی ندارد و سفیان ثوری رحمه الله گفت
متقی آنست که دوست دارد مردم را آنچه دوست میدارد برای ذات خود چون این
سخن بسید الطایفه رسید گفت اینچنین نیست بلکه دوست دارد برای مردم زیاده از آنچه دوست
دارد برای ذات خود و از قتاده رضی الله عنه از تفسیر متقین سوال کردند گفت
گفت ایشان گروهی اند که وصف کرده است خدا تعالی ایشان را در قرآن مجید بقول
خود هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلواة و مما رزقناهم
ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالاخرة هم یوقنون
واذکروا الله عند کل حجر و شجر یاد کن خدا تعالی را نزد هر سنگ و درخت یعنی
همیشه و در هر مکان که لایق ذکر او باشد و ما عملت من سوء فاحدث لله فیه
توبة و چیزی که کنی از بدی پس ایجاد کن برای خدا تعالی در عقب وی توبه را و در بعد
اشارت است باستحباب توبه یا بوجوب آن علی الفور چنانکه قهستانی از نووی
نقل کرده که توبه نزد صدور گناه بی تراخی و مهلت واجبست اگرچه گناه صغیره باشد
پس در بعضیت در تأخیر توبه گناهی دیگر لازم شود السر بالسر والعلانیة بالعلانیة
بعد از آن توبه نهان از عمل پنهان و توبه آشکار از عمل آشکار انسب بر دی است

بنا بر آنکه بدل کل است از توبه و رفع این بنا بر آنکه مبتدا محذوف الخبر است بتقدیر
مقابله و درین اشارت است که توبه باید که بر صفه گناه باشد اگر گناه پوشیده باشد
توبه باید نیز همچنان صفه بود و اگر آشکارا آشکارا از براه در صورت اولی اظهار گناه است
و در صورت ثانی گذاشتن خلق است بر رغم گناه خود و آن هردو ممنوع است
ط روایت کرده این را طبرانی نیز از معاذ بن جبل ما عمل آدمی عملاً انجی له من عذاب
الله من ذکر الله نکرد هیچ بنده هیچ بنده را کرداری کاری دهنده تر می باشد مراد از عذاب
خدا تعالی از ذکر وی تعالی یعنی ذکر وی تعالی یعنی ذکر از همه عملها در نیاب فاضلتر است طا
مص روایت کرده این را نیز طبرانی و احمد و ابن ابی شیبه از معاذ و در بعضی روایات
این زیاده آمده قالوا و لا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن با کفار در راه خدا
با وجود این همه محنت و مشقه قال و لا الجهاد فی سبیل الله فرمود و نه کارزار در راه خدا الا ان
یضرب بسیفه حتی ینقطع مگر آنکه بزند بشمشیر تا آنکه بشکند شمشیر تا آنکه شهادت یابد المستخلص
این مفصل عنه بناشد ینقطع در بعضی نسخ بتاء فوقانیه است از تفعل و در بعضی بنون از انفعال
والله اعلم قاله ثلث مرات گفت آنحضرت این قول آخر را که و لا الجهاد الی آخره باشد یا الا
ان یضرب بسیفه سه مرتبه از برای تاکید و اتمام بیهقی از عبد الله بن عمر می آرد و لا ان
یضرب بسیفه حتی ینقطع ازینجا معلوم میشود که اگر جهاد با تمام مرتبه هم برسد نیز بر ذکر فضیلت
ندارد و میان هردو حدیث مخالفت است پس حنفی گفته لاچار است از ترجیح یکی حدیث
بر دیگر یا توفیق [illegible] راوی از رواة انتهی و در نیجا [illegible] سهل آمده که قهستانی از
حنفی نقل کرده و آن اینست که الا ان یضرب بسیفه بدل است از جهاد و کلمه لا بر تقدیر احد
با حدیث ابن عمر که بیهقی روایت کرده و حدیث الا اخبرکم بخیر اعمالکم [illegible] و بسیار احادیث
که دلالت دارند بر فضیلت ذکر بر جهاد خاص مخالف نبود کی لا یخفی ط مص طس صط
روایت کرده این زیاده را طبرانی و ابن شیبه با سناد دیگر از معاذ و طبرانی در بی ط و

هیچ عملی

کردن

بیهقی

کبیر از جابر رضی الله عنهما لو ان رجلا فی حجره دراهم یقسمها و آخر ثابت شود که تحقیق مرد است
در گوشه دامن او درمها است که قسمت میکند از آن بفقرا بطریق نفل در راه خدا و آخر
یذکر الله و دیگریست که ذکر میکند خدا تعالی را کان الذاکر لله افضل باشد ذکر کننده
افضل از صدقه دهنده چنانکه گذشت حجر بفتح حاء مهمله و سکون جیم و بکسر جابر دو روایت
است ط روایت کرده این را طبرانی از ابی هریره و ابو موسی اشعری اذا مررتم بریاض الجنة
فارتعوا چون بگذرید شما بر مرغزارهای بهشت پس بچرید و حظ وافر گیرید قالوا و ما ریاض الجنة گفتند
صحابه و چیست و کدام است مرغزارهای بهشت قال حلق الذکر فرمود و ریاض جنة حلقه‌های
ذکر است که موصل بریاض جنة است بذکر مسبب و اراده سبب یا ذوق و حضور که در آن
مجالس منور حاصل میشود مثل ذوق نعیم بهشت و نمونه اوست نووی گفته در حدیث اشارت است
که چنانکه ذکر مستحب است در حلقه نشستن برای ذکر نیز مستحب انتهی در احیا از سفیان بن
عیینه نقل کرده که گفت چون جمع میشوند قومی برای ذکر خدا تعالی جدا میگردد از آن شیطان
و دنیا و میگریزند از حلقه‌های ذکر پس شیطان بدنیا میگوید ایا دیدی که چه کردند ایشان
و چطور از وست رستند و دنیا میگوید بگذار ایشان را هرگاه متفرق میشوند و از ین حلقه برخیزند
گردنهای ایشان را میگیرم و بسوی تو میکشم انتهی حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است ت
روایت کرده این را ترمذی از انس بن مالک رضی الله عنه یقول الله عز و جل میگوید خدای
بزرگ سیعلم اهل الجمع الیوم من اهل الکرم قریب است که بدانند اصحاب روز جمع در آن
روز کسانی را که سزاوار کرامت و عنایت الهی اند و اهلیة و صلاحیة او دارند مراد جمع روز
قیامت است که جمع میکند خدا تعالی در وی اولین و آخرین را در بعضی نسخ درین موضع [illegible]
و سلم [illegible] است و در اکثر نسخ حاضره معتمده موجود نیست قیل من اهل الکرم یا رسول
الله [illegible] شد که کیستند اهل کرم و چه کسانند ایشان که در روز قیامت شناخته میشوند ای [illegible]
قال فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل مجالس الذکر من المساجد [illegible] اهل

مجلسهای ذکر نه در مسجد ها ش یعنی فی است چنانکه در نسخه دیگر تصریح آمده فی المساجد واگر
من بیانیه باشد چنانکه شارح جلیل ملا علی گفته نیز جایز است و درین اشاره است که اهل مجلس
ذکر در غیر مساجد از اهل کرم نیستند و مجلس ذکر در مسجد بهتر است از غیر مسجد و قید من المساجد را
احمد بن حبان و ابو یعلی موصلی روایت نکرده اند چنانکه منذری در ترغیب و ترهیب گفته
پس می بایست که این هر دو رمز پیش ازین قید می نوشت کما لا یخفی حب طا ص روایه
کرده حدیث مذکور را ابن حبان و طبرانی و ابو یعلی موصلی از ابی سعید خدری رضی الله
عنه ما من آدمی الا و لقلبه بیتان نیست هیچ آدمی مگر برای دل وی دو خانه است فی احدهما
الملک و فی الآخر الشیطان در یکی ازان دو خانه فرشته ایست که القای خیر میکند و بسوی
نیکی میکشد و در خانه دوم شیطان است که وسواس می افکند و عقاید باطله را در دل او ره
میدهد فاذا ذکر الله خنس پس چون یاد میکند آدمی خدای تعالی را و بذکر او اشتغال مینماید
دور میگردد و پنهان میشود شیطان از خانه خود و راه نمی یابد که بدانجا در آید خنس بخاء
معجمه و نون مفتوحتین پنهان شدن و باز پس شدن کذا فی التاج و اذا لم یذکر الله وضع
الشیطان منقاره فی قلبه و وسوس له و چون ذکر نمیکند خدا را می نهد شیطان دهان
خود را در دل و وسواس میکند او را مصنف گفته منقار بکسر میم مراد بدان دهان است
و تشبیه او بمنقار طایر در چیدن دانه است بسرعت از جا بجا انتهی مص روایه کرده حدیث
مذکور را ابن ابی شیبه از عبد الله بن شقیق من صلی الفجر فی جماعة کسی که میگذارد نماز
فجر را در جماعت ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس پس می نشیند در جایی که ذکر میکند خدای تعالی را
بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و تلاوت قرآن و امثال آن
تا آنکه طلوع کند و بر آید آفتاب و مرتفع شود ثم صلی رکعتین بگذارد دو رکعت و این اقل
است و اکثر تا دوازده رکعت آمده و اول وقت آن کلمه حدیث طلوع آفتابست نزد
جمهور از بلند شدن آفتاب مقدار یک نیزه و بعضی علما این را سنن موکده شمرده اند

و مشایخ گفته اند که هر عمل را جزای در آخرت و جزای این عمل نقد است در نورانیه باطن و صفای قلب
و انشراح صدر و مشهور در مردم آنست که این را نماز اشراق گویند و در بعضی روایة
نیز باین اسم موسوم شده است و در اکثر احادیث این را صلوة ضحی نام شده ظاهر آنست
که این هر دو نماز یکیست اول وقت نزد ارتفاع آفتابست و آخر وی قبل زوال با جمله هر دو رکعت
باین نیت بگذارد کانت له کاجر حجة و عمرة باشد مر انشخص را ثواب این فعل مانند ثواب حج و
عمره اجر حج با دای فرض در جماعت و اجر عمره بگذاردن دو رکعت نفل و نشستن در مصلی
تامة تامة تامة مبالغه و تاکید است برای تحقق ثواب هر کدام از حج و عمره و این ثواب
اگرچه بحقیقت مثل آن نباشد زیرا که اجر بقدر تعب است و لیکن چندان ثوابست که گویا شخص
مانند اوست و این از باب الحاق ناقص بکامل است ت روایه کرده این حدیث را ترمذی
از انس بن مالک و در روایه بلفظ انقلب باجر حجة و عمرة منقلب میگردد با اجر نماز و قعود
و دو رکعت نفل با اجر حج و عمره باز میگردد از مصلی بسوی خانه خود با اجر حج و عمره درین تقدیر
با بمعنی مع خواهد بود ط ایراد کرده این روایت را طبرانی از ابو امامه ذاکر الله فی الغافلین
بمنزلة الصابر فی الفارین ذکر کننده خدا در جماعه که غافلند از ذکر خدا در اسواق و امثال
آن میباشد بمنزله صبر کننده در جماعه گریزندگان از جنگ کافران در اجر و ثواب ر طس
روایه کرده این را بزار و طبرانی در اوسط از ابن مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما ما من قوم
جلسوا مجلسا نشستند هیچ گروهی که نشینند در جایی و تفرقوا منه و برخیزند و متفرق شوند از ان مجلس
و لم یذکروا الله فیه و ذکر نکنند خدای تعالی را در ان مجلس الا کانما تفرقوا عن جیفة حمار مگر گویا که ایشان
متفرق شده اند از مردار خر گنده شده تخصیص مردار خر بجهة آنست که مردار وی از دون
مردارهاست حیوانات و کان علیهم حسرة یوم القیمة و میباشد این مجلس بر ایشان موجب
حسرة و ندامت و اندوه روز قیمة مصنف گفته جیفه جثه میت و در نهایه زیاده کرده که چون بدبو
شود مس د ت حب ک روایه کرده حدیث مذکور را حاکم و ابو داود و ترمذی و ابن .

حبان واحمد ونسائی از ابی هریره و در روایتی از ائمه حدیث سابق اینست وما مشی احد
ممشی لم یذکر الله فیه و نمیرود هیچ کسی هیچ راهی را در هیچ وقت در حالی که ذکر نمیکند خدا تعالی را
دران راه الا کان علیه ترة یوم القیمة مگر آنکه باشد عدم ذکر درین موضع بر آن شخص موجب حسرت
وندامت روز قیامت ممشی مصدر یا اسم مکان یا اسم زمان است و بر هر تقدیر مقصود استیعاب
وشمول است وتره بکسر فوقانیه وفتح راء مهمله و بها در آخر در اصل وتر است بمعنی نقص
وحسرت وتا در وی عوض واو است مثل عدة ووعد جایز است رفع خواندن او بنابر
اسمیه کان ونصب او بنابر خبریه بر تقدیر اول کان احتمال تامه وناقصه هر دو دارد وبر تقدیر
ثانی متعین است برای ناقص وما اوی احد الی فراشه لم یذکر الله فیه نمی آید هیچکس خوابگاه
خود را در حالی که ذکر نمیکند خدا تعالی را در آن وقت الا کان علیه ترة مگر آنکه باشد عدم
ذکر درین محل بر وی موجب ندامت وحسرت در روز قیمة ودران روز این ندامت
هیچ فایده ندارد در نهایة اوی بفتح همزه است ودر بعضی نسخ بمد همزه نیز آمده در نهایه میگوید
اوی وآوی بمعنی واحد است ومقصور از آن لازم ومتعدی هر دو می آید یقال اویت
الی المنزل واویت غیری وانکار کرده اند بعضی مقصور متعدی را وازهری گفته این لغة
فصیحه است انتهی ازینجا مستفاد میگردد که ممدود نمیباشد مگر متعدی پس روایة ممدود
محتاج اند بسوی تقدیر مفعول که گویند ما اوی احد نفسه الی فراشه وازینجهة عسقلانی اقتصار
بر قصر کرده لیکن قاضی عیاض در مشارق میگوید در هر واحد ازین دو کلمه نزد اهل لغة
دو وجه است اما مد در متعدی اشهر است وقصر در غیر متعدی اظهر والله اعلم س احمد
روایة کرده این را نسائی واحمد وابن حبان از ابی هریره ان الجبل ینادی الجبل باسمه
ای فلان هل مر بک احد ذکر الله یعنی بدرستی که کوهی از کوهها ندا میکند کوه دیگر را بنام وی که ای فلان آیا گذشته است بر تو کسی که ذکر کرده باشد خدا تعالی را ای مرد
ای بفتح همزه حرف نداست وفلان کنایة از اسم اوست مثل ای عبد قیس وای خداهل
مر بک احد ذکر الله آیا گذشته است بر تو کسی که ذکر کرده باشد خدا تعالی را تا مرد مسرور شوند ذکر با

برایت کند فاذا قال نعم استبشر الحدیث پس چون میگوید آن کوه آری گذشته بر ما همچنین شخص
شاد وفرحناک میشود آنکوه اول بجهة حصول فضیلت وشرافت بمرور ذاکر خدا بر جنس وی
یا فرحت بجهة آنست که چون اینچنین بنده ها در عالم باقی وموجود باشد که بر ما هم عبور کند
تا این فضیلت نصیب گردد ودر احیاء العلوم از انس بن مالک می آرد که هیچ بقعه نیست
که در وی ذکر خدا کرده شود بصلوة وتسبیح وتلاوت وامثال آن مگر آنکه افتخار میکند و
مباهات می ورزد آن بقعه بر بقعهای دیگر که گردیش او باشند ومسرور میشود خود تا هفت
طبقه زمین انتهی ومحققان گفته میگویند که امثال این تکلم وادراک محمول بر ظاهر است بلا تاویل
والله اعلم وازین حدیث معلوم شد که هر کوه مسمی است باسم ط روایة کرده این را طبرانی از
ابن مسعود وازکلام صاحب اربعین معلوم میشود که این حدیث موقوف است بر ابن مسعود
پس می بایست که رمز موقوف در رمز طبرانی می آورد پس قهستانی گفته که وی در حکم رفع است
چه امثال این بتخمین عقل نتوان گفت والله اعلم ان خیار عباد الله الذین یراعون الشمس والقمر
والنجوم والاظلة لذکر الله تعالی بدرستی که نیکوترین بندگان خدا تعالی کسانند که نگاه میدارند
آفتاب وماهتاب وستارها وسایهها را برای یاد کردن خدا تعالی حاصل آنکه بهترین بندگان
کسانند که اکثر بذکر ووظایف مشغول می باشند واین اجرام را بجهة شناخت اوقاتی که
برای ذکر از شب وروز قرار داده اند نگاه میدارند مس روایة کرده این را حاکم از
عبد الله بن ابی اوفی لیس یتحسر اهل الجنة الا علی ساعة مرت بهم ولم یذکروا الله تعالی فیها
نیست که حسرت وپشیمانی کشند اهل بهشت مگر حسرت ایشان بر ساعتی خواهد بود که گذشته است
بر ایشان در دنیا وهیچ ذکر نکرده بودند خدا را دران ساعت مراد تحریص بر ذکر است
یعنی روز قیمة چون ثواب ذکر وجزای او مشاهده کنند ندامت کشند که کاشکی لمحه غافل
از ذکر حق تعالی نمی بودیم وتمام عمر خود را بیاد او میگذرانیدیم که مثمر اینقسم نعمتها است
ط ی روایة کرده این را طبرانی وابن سنی از معاذ بن جبل اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون

بسیار کنید ذکر خدا تعالی را و مواظبت نمائید بران و رطب اللسان گردید لوبی تا آنکه بگویند
عاقلان و عوام که وی مجنون و دیوانه است مراد مبالغه و تاکید است بر کثرت ذکر حجة
الاسلام امام غزالی در منهاج العابدین میگوید اگر صحابه در زمان ما می بودند هر آینه مردم
ایشانرا دیوانه و مدهوش میگفتند و صحابه مردم این زمان را میگفتند که نیستند ایشان که ایمان
آورده باشند بخدا و رسول او از غایة بی اعتنائی ایشان بامور دین حب اص ی روایه کرده
اینحدیث را ابن حبان و احمد و ابو العلی الموصلی و ابن سنی از ابی سعید خدری کان یأمران
یراعی بصیغه مجهول التکبیر و التقدیس و التهلیل بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم که امر میکرد مردم را
برانکه نگاهداشته شود این اذکار یعنی آنچه در احادیث وعده اینها بعد از نماز و غیر وی
آمده میخوانده باشند تکبیر مشتق از الله اکبر است و تقدیس از سبحان الملک القدوس و تهلیل
از لا اله الا الله و قاعده عرب انست که چون بسیار گردد کلمه در استعمال ایشان بعضی حروف
یک کلمه را بحروف کلمه دیگر ضم میکنند تا آسان شود ذکر آن مثل حوقله و بسمله و حمدله مشکو
هلل الرجل وقتی گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الصلوة و امثال آن
کذا قال التورپشتی و ان یعقد بالانامل و امر میفرمود که عقد کرده شود هر واحد
ازین اذکار بانگشتان و در بعضی نسخ تعقد بتاء فوقانیه است پس ضمیر راجع بجمیع اذکار
مذکوره است در مقدمه گفته عقد شمار گرفتن بانگشتان و فی القاموس انمله شلبث
میم و همزه نه لغت است و جمع او انامل و انملات و انمله بندیست که در وی ناخن
است و گاهی از تمام اصابع نیز تعبیر میکنند چنانچه عکس آن بارادهٔ مبالغه در قول تعالی
است یجعلون اصابعهم فی اذانهم انتهی شارح جلیل ملا علی رحمه الله علیه میگوید عقد
مفاصل باین طریق که نزد هر ذکر انگشت نزر ابر بندی بنهد مشهور است و همچنین عقد
باصابع باینکه عقد کند او را بنظر باشد نیز معروفست اما برؤس اصابع یا با تن ره است
که بخسپاند سر انگشت را بر بدنی که مقابل اوست چنانکه فقها در صلوة و تسبیح مقرر کرده اند

یا بوضع

یا بوضع انگشت نر است بر رؤس اصابع بعد تقدیر مقصود و تحقق عدد بانگشتان است
بهر طریق که باشد انتهی قال و امر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم در وجه عقد بانامل لانهن
مسئولات مستنطقات بصیغه مفعول زیرا که بدرستی که انگشتان سوال کرده میشوند و طلب
گویائی کرده میشوند در قیامت از عملهای صاحب خود چنانچه کریمه الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و کریمه یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم
بما کانوا یعملون بدان ناطق است در ینحدیث اشاره است باستحباب شمردن ذکر
بانامل قاله المصنف قهستانی گفته و این حدیث دلالت میکند بر عدم گرفتن تسبیح مطلقا و نیز در
ترمذی و مستدرک است که صفیه رضی الله عنها چهار هزار خرما داشت برای تعداد
اذکار و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم جایز و مسلم داشت و انکار نکرد انتهی و تسبیح
باین وضع که الان متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها و یا سنگریزها
نگاه میداشتند و بان شمار میکردند و بعضی در رشتهای دراز گرهها می بستند و مانند
آن کذا ذکره الشیخ قدس سره ناقلا من السیوطی د ت روایه کرده اینحدیث را ابو داود
و ترمذی از یسیره بنت یاسر و گفته اند که ویرا در کتب سته غیر ازین یک حدیث نیست
و الله اعلم علیکن بالتسبیح و التقدیس و التهلیل لازم گیرید بر خود ای گروه زنان که
یاد کنید خدا تعالی را بتسبیح یعنی گفتن سبحان الله و مانند آن و تقدیس بگفتن سبوح
قدوس یا سبحان الملک القدوس و تهلیل بگفتن لا اله الا الله و لا تغفلن بضم الفاء
فتنسین الرحمة و غافل مباشید ای گروه زنان از ذکر خدا تعالی و یاد وی پس
فراموش کرده شوید از رحمه این ترجمه بر تقدیر روایه فتنسین بصیغه مجهول است
و بصیغه معلوم نیز روایت است میرک شاه گفته اولی انست که بضم تا و فتح سین بر صیغه
مجهول خوانده شود و در مشارق قاضی عیاض است که نسیان بمعنی ترک مشهور معلوم
است و ازین قبیل است قوله تعالی نسوا الله فنسیهم پوشیده نماند که مراد تحریض زنان است

بر جنس ذکر هر لفظ که باشد نه بر الفاظ ثلثه مذکوره فقط والله اعلم مص روایة کرده ابن ابی شیبه
از یسیره رایت النبی صلی الله علیه وسلم یعقد التسبیح بیمینه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم دران حالی که شمار میکرد تسبیح را با انگشتهای دست راست یعنی
یعنی کلمات تسبیح میخواند و با انامل دست راست میشمرد د روایة کرده این را نسائی از عبد الله
بن عمر و در اصول نسائی بلفظ بیمینه نیست لان اقعد مع قوم یذکرون الله من صلوة
الغداة حتی تطلع الشمس هر اینه نشستن من با گروهی که یاد میکنند خدای تعالی را و مشغول اند
بذکر او از عقب نماز فجر تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن او مقدار نیزه احب الی من ان
اعتق اربعة من ولد اسمعیل دوست داشته تر است نزدیک من از آزاد کردن
چهار کس را از اولاد اسمعیل علیه السلام مراد بیان فضیلت اینعمل است بر سبیل تاکید
و ترغیب و تخصیص باولاد اسمعیل بجهة شرف قبیله ایشانست در عرب پس آزاد کردن
ایشان افضل از آزاد کردن غیر ایشان باشد و ولد بضم واو و سکون لام است و بفتح واو
ولام نیز آمده است و واقع میشود بر واحد و تثنیه و جمع ولان اقعد مع قوم یذکرون الله تعالی
من صلوة العصر الی ان تغرب الشمس احب الی ان اعتق اربعة هر اینه نشستن من
با گروهی که یاد میکنند خدا تعالی را و مشغول اند در ذکر وی از نماز عصر تا غروب شدن آفتاب
دوست داشته شده تر است نزد من از آزاد کردن چهار کس ظاهر انست که این اربعة
نیز از اولاد اسمعیل دارند و احتمال دارد که نذر رند با دعار افضلیت ذکر در اول روز و
باخر و حقیقت سر اربعه موکول بعلم شارع است و تخصیص این دو وقت بجهة اجتماع
ملایکه روز و شب است د روایة کرده این حدیث را ابو داود از انس رضی الله عنه سبق
المفردون بفتح فا و تشدید راء مکسوره مشهور مختار و راجح نزد مصنف همین است که گفته
همچنین مضبوط در روایة و در ریم از شیوخ خود یقال فرد الرجل بتشدید را بوقتی که گوشه گیرد
از مردم و خلوت گزیند بعبادت مولی انتهی و در بعضی بسکون فا و کسر را است و اتمام نمود

جزم کرده که او بتشدید یا تخفیف هر دو بلفظ صیغه اسم فاعل است و مؤید است این را آنچه
از نهایه و غیر او مستفاد میگردد که تفرید و افراد مستعمل دو لازم اند و از کلام تورپشتی در شرح مصابیح
مفهوم میشود که در روایة تشدید صیغه اسم فاعلست و در روایة تخفیف اسم مفعول و این
وقتی مستقیم گردد که افراد متعدی بوده نه لازم و این معنی اگرچه مخالف نهایة است اما موافق
تاج بیهقی است که در وی تفرید را لازم گفته و افراد را متعدی معنی انست که پیشی گرفتند
تنها روندگان و جدا کنندگان خود را از مردم و مورد این حدیث انست که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم با صحابه از سفری بمدینه منوره آمدند چون نزدیک رسیدند جماعه از ایشان
بوطن و باهل عیال خود جدا شدند و بموضع و شوق تمام پیرکنان بسوی منازل خود تیز راندند
جماعه دیگر با شوق و نشاط بحال آنحضرت با جماعه فرمود شما بر سیر کنید و تیز روید که منازل
نزدیک رسید و مفردون پیشی کردند قالوا و ما المفردون گفتند این جماعه چیستند مفردان
یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند من المفردون کیستند مفردون و چه کسانند ایشان لیکن
چون ایشان دانستند و دریافتند که متوجه آنحضرت بهمین اشخاص پیشتر و تیز تر رفتند
میستند اینها خود معلوم اند سوال از حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند پس آنحضرت
بجانب حقیقة رفته تفسیر مفردان کرد که چنین اند م ت یعنی مسلم و ترمذی از ابی هریره
تا اینجا متفق اند و در روایة جواب اختلاف دارند در روایتی با این لفظ است
قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات و فرمود مفردان مردانند که ذکر کننده اند خدای تعالی را
بسیار و زنانند که ذکر کننده اند بسیار حذف مفعولین بر طبق کریمه است م یعنی این روایت
مسلم است در جواب و در روایتی قال المستهترون فی ذکر الله فرمود آنحضرت مفردان
آنکسانند که فریفته و شیفته شده در یاد مولی و مستهتر بضم میم و فتح تا آنکس را گویند
که مولع شده باشد بکسی و چیزی که سخن نمیکند جز با آنکس و نمیکند جز آنچه را یضع الذکر
عنهم اثقالهم میفرود می نهد ذکر از ایشان بارهای گناه ایشانرا فیاتون یوم القیمة خفافا

پس می آیند روز قیامت سبکبار از گناه و پی تعلق خفاف بکسر خا جمع خفیف است چنانچه

کرام جمع کریم ت یعنی این روایت ترمذی است ان الله تعالی امر یحیی بن زکریا علیهما

السلام بخمس کلمات ان یعمل بها تحقیق امر کرده است خدای تعالی یحیی پیغمبر بن زکریا را

از اولاد سلیمان بن داود است و اول کسیست که بنص قران یحیی نامیده شد و احوال

و فضایل او در اوایل سوره مریم است و یامر بنی اسرائیل ان یعملوا بها و امر فرمود

یحیی که بگوید اولاد یعقوب علیه السلام را که عمل کنند باین پنج کلمه و ذکر الحدیث الی ان

قال و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم یا راوی تمام حدیث را تا اینکه گفت

آنحضرت یا راوی انیقول را که کلمه پنجم است یا ضمیر راجع یحیی است و باین جزم کرده است

مولانا علی قاری و معنی انست که ذکر کرد تمام حدیث را تا قول یحیی علیه السلام که

و آمرکم در اکثر معتمده بهمزه ممدوده و به ضم میم بصیغه مضارع متکلم است ان تذکروا الله

و امر میکنم شما را ای گروه بنی اسرائیل بآنکه ذکر کنند خدای تعالی را در همه حال و در بعضی

نسخ امرکم بتحقات است بصیغه ماضی یعنی امر کرده است خدای تعالی شما را بذکر فان مثل ذلک

کمثل رجل خرج العدو فی اثره سراعا پس بدرستی که قصه و حال ذکر کننده خدای تعالی

قصه و حال ولیست که بر آمده اند دشمنان در پی او در حالی که شتابان و تیز دوان اند

تا بگیرند او را و تسلط یابند بروی عدو بر معنی و جمع هر دو اطلاع باید و مراد اینجا

اجزاست بدلیل قول وی منهم و سراع بکسر اول جمع سریع است و اثر بفتحتین و بکسر اول

و سکون ثا هر دو مرویست حتی اذا اتی علی حصن حصین تا وقتی که بیاید آمرد در قلعه

محکم که دشمنان در انجا نتوانند رسید فاحرز نفسه منهم پس نگاه داشت امرد ذات

خود را و محفوظ از اهلاک ایشان کذلک العبد لا یحرز نفسه من الشیطان الا بذکر الله تعالی

همچنین است حال بنده که نگاه نمیدارد ذات خود را از شر شیطان که دشمن قویست

و محفوظ نمیباشد از وساوس او مگر بذکر خدای تعالی که حصن حصین است چنانکه

قدسی آمده که لا اله الا الله الحدیث ت حب مس روایه کرده این حدیث را ترمذی و ابن حبان

و حاکم از ابی حارث اشعری رضی الله عنه لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی الفرش الممهد

قسم بخدا که هر آینه ذکر کنند خدای تعالی را گروهی در دنیا بر فراشهای نرم و نازک گسترده

شده یدخلهم الجنات العلی در می آرد ایشان را خدای تعالی بجایهای بهشت بر بن سبب ذکر

ایشان در دنیا ناز و نعمت ص روایه کرده این حدیث را ابو یعلی موصلی از ابی سعید

خدری ان الذین لا تزال السنتهم رطبة من ذکر الله بدرستی که کسانیکه همیشه است

زبان ایشان تر از ذکر خدای تعالی یدخلون الجنة و هم یضحکون در می آیند بهشت را در حالی

که میخندند و مسرور و شادمان باشند مو مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از

قول ابی الدرداء رضی الله عنه آداب الدعا این فصلیست در بیان آداب دعا

آداب جمع ادب است در صراح گفته ادب بفتحتین فرهنگ و نگاه داشتن حد هر چیز

منها ما یبلغ ان یکون رکنا و ان یکون شرطا بعضی از آداب دعا آدابند که بمنزله

رکن دعا میرسند مانند توحید و اخلاص و بعضی آدابند که بمنزله شرط دعا میشوند مثل

اجتناب حرام و جز آن رکن داخل شی می باشد و شرط خارج آن چنانکه قیام و قرائة

در نماز رکن است و ستر عورت و طهارت و استقبال قبله و نحو او شرط چنانکه در

قول مصنف یبلغ اشاره است بانکه هیچ یکی از آداب مذکوره در کتاب رکن حقیقی نیست

لیکن چون بعضی ثابت اند بکلام الهی چنانکه اخلاص مثلا قریب شد بانکه رکن شوند و همچنان

اند شروط و مندوبات و ان یکون غیر ذلک و بعضی از آداب چیزیست که میرسند بغیر

این دو نوع مذکور که رکن و شرط اند من مامورات و منهیات بیان غیر ذلک است

و مراد بمامورات مستحبات است و بمنهیات مکروهات و غیرها و سوا از این مامورات

و منهیات از آنچه رعایت او اولی بود از ترک کذا قال مولانا علی رحمه الله و هی تجنب

الحرام فی المطعم و المشرب و الملبس و المکسب و آن آداب پرهیز کردن و کناره گرفتن

و ترک کردن حرام است در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و کسب کردن یعنی از شرائط
دعاست که اجتناب نماید از لقمهٔ حرام و از نوشیدن اب حرام و از پوشیدن جامهٔ حرام
و از طلب و سعی نمودن در چیزهای حرام و در حدیث امده که پرهیز نماید از حرام بدرستی که
هرگاه که در وی لقمهٔ حرام است مستجاب نمیشود دعا را او تا چهل روز و مرویست که پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم سعد بن معاذ را فرمود یا سعد اطب مطعمک یستجب دعوتک پاک کن
لباس خود را از چرکنت ظاهر و باطن تا مستجاب شود دعا تو در حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله در منهاج العابدین
از یحیی بن معاذ می آرد که طاعة خزینهٔ خدایتعالیست و کلید ان دعاست و دندانهای کلید خوردن
حلال است چون کلید را دندانه نباشد در نگشاید و چون در نگشاید خیر که در خزینه است چگونه بدست اید
مصنف گفته که اجتناب کردن از امور اربعه از شروط دعاست بجهة ورود حدیث ابی هریره
که مسلم و ترمذی از او روایه کرده اند که وی گفت انه صلی الله علیه وسلم ذکر الرجل یطیل
السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام
و غذی بالحرام فانی یستجاب کذلک انتهی پوشیده نماند که این حدیث دلالت میکند بر انکه
لا بد است در قبول دعا از اجتناب حرام نه بر انکه شرط دعاست یا رکن او م ت روایه
کرده اجتناب حرام در دعا مسلم و ترمذی از ابی هریره چنانکه نقل کرده شد و الاخلاص لله تعالی
و از اداب دعا خالص کردن است دعا را برای خدایتعالی بی غرض بلا شایبهٔ ریا
مصنف گفته که اخلاص رکن دعاست قال الله تعالی فادعوه مخلصین له الدین و قال
فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین مص مس روایه کرده این را ابن ابی شیبه
از ابی بکره و تقدیم عمل صالح و در اداب دعا مقدم کردن عمل نیک است بر دعا مثل
صلوة و صوم و صدقه و امثال ان و ذکره عند الشدة و یاد کردن عمل نیک است که
سابق از و صادر شده نزدیک شدت و محنت و سختی و بلا چنانکه در صحیحین از حدیث
اصحاب غار ثابت و مشهور است م ت د روایه کرده این را مسلم و نقل [illegible] ابو داود

وحاکم

از عبد الله بن عمر و التنظف و التطهر و از اداب دعا پاک نمودن لباس خود را و بدن خود را
از نجاست حقیقی و حکمی تنظف و پاکی مکان و لباس مشتق است و تطهر و پاکی بدن عه حب مص
روایه کرده این را اصحاب کتب اربعه از ابی بکر و ابن حبان و ابن ابی شیبه از عثمان بن
حنیف و الوضوء و از جمله اداب دعا وضو کردن ع روایه کرده این را اصحاب کتب ستة
از ابو موسی اشعری از عبد الله بن زید و تکرار رمز اختلاف حدیث در راویست و الصلوة
و از جمله اداب نماز گذاردن است پیش از دعا عه حب مس روایه کرده این را اصحاب کتب اربعه
و ابن حبان و حاکم از ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در بعضی نسخ رمز مستدرک نیست و الجثو
علی الرکب و از جمله اداب نشستن بر دو زانو بضم جیم و ثاء مثلثه و تشدید اخر نشستن بر دو
زانو است و سیوطی گفته جثو انست که بر انگشتان پایها بنشیند و هر دو قدم ایستاده دارد
و رکب بضم راء مهمله و فتح کاف جمع رکبه است و صیغهٔ جمع مبنی بر اقل جمعیت عو روایه کرده
این را ابو عوانه از عامر بن حارثه از جد خود که سعد است و الثناء علی الله تعالی اولا و اخرا
و از جمله اداب حمد و ثنا گفتن است بر خدایتعالی پیش از دعا و بعد از و ع روایه کرده این را
اصحاب صحاح ستة از انس کذا فی حواشی الکتاب و میرک شاه گفته از حدیث فضالة بن عبید
و الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم کذلک و از جمله اداب درود فرستادن بر پیغمبر خدا
همچنین یعنی پیش از دعا و بعد از و د ت س حب مس روایه کرده این را ابو داود و ترمذی
و نسائی و ابن حبان و حاکم از فضالة بن عبید و بسط الیدین از جمله اداب کشاده داشتن
هر دو کف دست است هنگام دعا در منیة المصلی اورده که اگر گشاده داشتن نتواند انقدر
بکند که یک دست را بر دیگری بنهد ت مس روایه کرده این ترمذی از ابی الدرداء و حاکم
از ام عطیه و رفعهما و از جمله اداب برداشتن هر دو دست است بسوی اسمان ع
روایه کرده این را اصحاب کتب ستة از ابی حمید ساعدی و انس بن مالک رضی الله عنهما و ان
یکون [illegible] الی المنکبین و باشد برداشتن انها برابر هر دو دوش و در روایتی [illegible]

واستق
استقبال ق
ع روایة
بجهة

جثوم

و در روایة
[illegible]

الدعاء اربعة دعاء رغبة بنفس کامر و دعاء رهبة بجعل ظهر کفیه بوجهه
کالمستغیث ... دعاء تضرع یعقد بالخنصر و البنصر و حلق و یشیر بمسبحه
و دعاء الخفیة ... فی نفسه ... در کتاب [illegible] فی فصل اول ... السرد
در کتاب الصلوة ورق ٢١٧

بیان رفع سر اند چنانکه گفت حذو بفتح مهمله و سکون معجمه بمعنی مقابل است د ا مس

ایراد کرده این روایه را ابوداود و احمد و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما بدانکه در رفع

یدین سه قولست اول برداشتن برابر دو دوش نزدیک بابها و این روایه ابن عباس

است چنانکه مصنف نقل کرده دوم برداشتن برابر سینه و این را ابن عمر از فعل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم روایه کرده و گفته که برداشتن دست بالاتر از مقابل سینه بدعه است

سیوم قول است که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که برمیداشت هر دو دست را

وقت دعا تا آنکه دیده میشد سپیدی بغل مبارک او تورپشتی گفته اصوب است که مبالغه

کند در برداشتن دست چون امر مهم باشد و کشفها و از جمله اداب برهنه داشتن هر دو

دست است از استین و امثال آن مو موقوف است بر خطابی که از شراح حدیث

است قاله میرکشاه و ایراد مود درینمقام که نه موقوف است بر صحابی و نه بر تابعی و نه باو

رمزی مذکور خالی از تسامح نیست والتادب و از جمله اداب اتصاف بمکارم اخلاق است

مثل صدق و امانه و سخاوت و امثال آن قاله القهستانی و ظاهر انست که مراد باو تحصیل

ادب است در ظاهر و باطن و قول و فعل اگرچه بتکلف باشد سه حافظا علم و ادب ورز

که در حضرت شاه هر کرا نیست ادب لایق قربت نبود م د ت س روایه کرده این را

مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از علی کرم الله وجهه و الخشوع و از جمله اداب خشوع

و سکون ظاهر است مو مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از قول مسلم بن یسار تابعی

والتمسکن مع الخضوع و خود را مسکین نمودن است یا فروتنی و سکون باطن و خضوع

واطمینان قلب اکثر استعمال خشوع بر جوارح است و استعمال خضوع بر سکون قلب ت

روایه کرده این را ترمذی از فضل بن عباس و ان لا یرفع بصره الی السماء اذا دعا فی الصلوه

و از جمله اداب انست که بر ندارد چشم خود را بسوی اسمان چون دعا کند در اثنای نماز

گفته فقره اذا دعی فی الصلوة در نسخه اصل ملحق است بخط مصنف نقلها از حاشیه مصنف

نس م

بصره الی السماء

نیز اثبات ان معلوم میشود و علما را اختلاف است در رفع بصر بسوی اسمان هنگام دعا

در نماز و غیر ان اما در غیر حالت نماز پس اکثر بر جواز ان رفته اند و گفته که اسمان قبله دعا ست

کما قال النووی فی شرح مسلم و شرح دعرفی بر کراهیة ان رفته اما در حالة نماز پس مکروه

است بالاتفاق چه در وی نوعی از اعراض است از قبله که مخالف حالة نماز و ربانیده

خشوع است م س روایه کرده این را مسلم و نسائی از ابو هریره و ان یسال الله تعالی

باسمائه الحسنی و صفاته العلی و از جمله اداب انست که سوال کند خدا تعالی را بوسیله

اسماء حسنی و صفات و تعالی که بزرگ اند عطف تفسیریست یا مراد از اول اسم علمیت و از

ثانی اسم وصفی حب مس روایه کرده این را ابن حبان و حاکم از ابن مسعود و ان

یجتنب السجع و تکلفه و از جمله اداب انست که پرهیز نماید از کلام مقفی که بتکلف باشد

و هنگام دعا در تحصیل سجع تکلف نکند چه داعی باید که متضرع و مبتهل و متذلل باشد و تکلف

منافی تضرع است و می برد حضور و خشوع را اما اگر سجع بی تکلف اید باک ندارد چنانچه

اکثر در ادعیه و کلمات متوارثه و اسجاع لطیفه آمده که پوشیده نیست بر متتبع احادیث

و در ایات قرانی نیز کلمات متوارثه بسیار است و اما در نهی از ابن عباس روایت

که گفت اجتناب کنید از سجع نمودن دعا را مقفی خواندن پس بتحقیق من دریافتم

زمان پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را و حال آنکه اینکار میکردند پس محمول

بر تکلف است خ روایه کرده این را بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما و ان لا یتکلف

التغنی بالانغام و از جمله اداب آنست که تکلف نکند در سرایدن بنغمها و تغنی مکروه است

مادامی که نرسد بمرتبه نغمهای که مستفاد شد از موسیقی و اگر بنغمهای موسیقی بود حرام است

اگر احیانا بی تکلف نغمه مشتق باشد و تیار دی حضور و شوق و ذوق می آرد مناسب حال دعا است

گفته القوام انغام جمع نغم است بفتحتین معنی صوت حسن و قهستانی گفته انغام جمع نغم است

بکسر نون و سکون غین معجمه و آن جمع نغمه است مو ایراد مود در ینجا نیز خالی از تسامح نیست و الله اعلم

نشده که بر کدام شخص و بر کدام کتابت موقوفست و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه و از جمله آداب
ادب آنست که وسیله جوید بسوی خدایتعالی به پیغمبران او خصوص بوسیله حضرت سید المرسلین
و حبیب رب العالمین صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین که در جای قبول بسبب وی اکثر و اوفر
و اتم و اکمل است و فعل انبیا و مرسلین و سیرت سلف صالحین است چه پیش از بعثت این
آنحضرت و چه بعد از ان از عمر بن الخطاب مرویست و علما حدیث تصحیح ان کرده اند که چون
از آدم صفی الله خطیه سر بر زد از برای اعتذار و توبه آن گفت یا رب اسألک بحق محمد ان
تغفر لی از درگاه مجید فرمان آمد ای آدم چگونه شناختی تو محمد را و حال آنکه هنوز جوهر وجودش
در صدف جسمانیش بدر اورده ام گفت خداوندا روزی که مرا بدست قدرت پیدا کردی
سر بر داشتم بر قوایم عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله من استسلم لقضائی
و صبر علی بلائی و شکر لنعمائی و رضی بحکمی کتبته صدیقا و بعثته یوم القیمة مع الصدیقین
و من لم یصبر علی بلائی و لم یشکر لنعمائی و لم یرض بحکمی فلیتخذ الها سوائی در ان روز شناختم
که وی محبوب تراست نزد تو از جمیع مخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه و اتباعه و اشیاعه
و سلم فرمان آمد که چون تو او را بدرگاه من وسیله شفاعت آوردی گناه ترا بخشیدم ای آدم
اگر محمد نمی بود ترا پیدا نمیکردم و در بعضی روایات آمده کلماتی که آدم را از درگاه عزت آموختند
و سبب مغفرت او گشته چنانچه منطوق کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه است این بود
اللهم اسألک بحق محمد ان تغفر لی و سائر من آمن بی شعر ما اکرم الخلق ما لی من الوذ به سواک
عند حلول الحادث العمم ـه اگر خیرت دنیا و عقبی آرزو میداری بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی [illegible]
خ دس روایه کرده این را البخاری از حدیث انس و بزار و حاکم از عمر رضی الله عنهما و الصالحین
من عباده و وسیله جوید بدرگاه باریتعالی بذریعه صالحان از بندگان او تعالی و صالح آنست
که او احق عبودیت بروجهی که باید بجا آورد و ایشان انبیااند و صدیقان و شهدا و اولیا و غیر
ایشان توسل بصالحین باعتبار علاقه است که ایشان در جناب [illegible] و فتح علیهم [illegible]

وارند و در این باب اخبار و آثار بسیار آمده و قصه استسقاء عمر بن الخطاب بعباس بن عبد المطلب
نیز از ان بابست بیت هر جا که سخن ز حسن و خوبی گذرد مجنون همه را صفات لیلی داند ع روایه کرده
این را البخاری از انس بن مالک و خفض الصوت و از جمله آداب پست کردن آواز است
و کلمات دعا را آهسته گفتن در صحیحین از عایشه رضی الله عنها روایه میکنند که وی گفت
نازل شده است کریمه و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا در باب دعا
و بعضی سلف گفته اند که دعا آهسته فضیلت دارد بهفتاد درجه از دعای آشکارا کذا فی [illegible] العظیم
ع روایه کرده این را اصحاب کتب سته از ابی موسی اشعری و الاعتراف بالذنب
و از جمله آداب اعتراف کردن بگناه خود است وقت دعا چنانچه در ادعیه ماثوره رب
انی ظلمت نفسی و ابوء بذنبی و امثال آن آمده رع روایه کرده این را نیز اصحاب کتب سته
از حدیث عایشه در قصه افک که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بنده اعتراف
گناه میکند پس توبه بجای آرد و قبول میکند خدایتعالی توبه او را و اختیار الادعیه الصحیحه عن
النبی صلی الله علیه و سلم و از جمله آداب اختیار کردن دعاها است که روایه کرده شده
بزبان ثقات از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در بعضی نسخ الصحیحه الماثوره آمده فانه لم یترک
حاجة الی غیره پس بدرستی که آنحضرت نگذارده است در باب دعا و غیر او هیچ حاجتی را
از حاجات دنیا و آخرت بسوی غیر خود پس اختیار دعا ماثوره اولی باشد و جامع بود
جمیع مراتب دعا و آداب مسئله را و معهذا در الفاظی که بر زبان مبارک جاری شده
یمنی و برکتی است که در غیر او نه و جایز است که ضمیر انه راجع بسوی دعا باشد که در ضمن
ادعیه است د س از حدیث ابی بکره و تخیر الجوامع من الدعاء و از جمله آداب اختیار
کردن جوامع است از برای دعا که جامع باشد اغراض دین و دنیا را و بعضی گفته اند که جوامع
دعا آنست که با وجود الفاظ قلیل معانی کثیر داشته باشد که شامل بود امور دینی و دنیوی را
مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الخ و صاحب جامع الاصول گفته جوامع دعا چیزیست که جامع باشد

نگذاشته

اغراض صالحه و مقاصد صحیحه را و مولانا صفی زیاده کرده که جامع باشد میان ثنا و حمد حق تعالی
و میان اداب مسئله د روایة کرده این را ابو داود از عایشه رضی الله عنها وان یبدأ بنفسه
و از جمله اداب انست که شروع کند در دعا بذات خود یعنی باید که اول دعا برای خود بکند
بعد از ان برای هر که بخواهد چنانکه اللهم اغفرلی ولوالدی ویرحمنا الله واباعاد و امثال ان
وان یدعو لوالدیه واخوانه المؤمنین و انست که دعا کند مادر و پدر خود را و برادران خود را
که مسلمانند مومنین متعلق است بوالدین واخوان هر دو پس برای مادر و پدر و برادران
که کافر باشند دعا نباید کرد م روایة کرده این را مسلم از ابی الدرداء و ام سلمه وان لایخص
نفسه بالدعاء ان کان اماما و از جمله انست که خاص نکند ذات خود را بدعا اگر امام باشد ثوبان
از حضرت صلی الله علیه وسلم روایة میکند که گفت الامامت کسی برای قوم را پس باید که خاص
نکند ذات خود را بدعا پس اگر در دعا تخصیص بذات خود کرد خیانه کرد انتهی و گفته اند
که خیانه وقتی است که امام قوم باشد در دعا مثل قنوت وغیره که خود را دعا کند و قوم خاموش
باشند و نه اند که تخصیص دعا بذات خود کرد اما اگر برای خود در رکوع و سجود و میان
سجدتین و تشهد و حال انکه او امام است خیانه نیست زیرا چه هر واحد از مقتدیان درین
اوقات مامور بدعاست و امام را دعا برای ایشان لازم نه و ثابت شده از حضرت صلی الله علیه
وسلم که درین اوقات با وجودی که امام می بود بلفظ افراد دعا کرده است کذا ذکره المصنف
فی حاشیته د ت ق روایة کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ثوبان رضی الله
عنه وان یسئل بعزم و از جمله انست که سوال کنند بجزم و تاکید و مبالغه و طلب بطریق
شک و تردد نکند و معلق بمشیت نکرده اند و اینچنین بگوید اللهم اغفرلی ان شئت
واعطنی وارحمنی ان شئت ونحو ذلک زیرا که این شک است در قبول دعا و داعی باید
که متیقن بود که حق تعالی کریم و قدیر است عاجز و بخیل نیست و چه شک بباشد عزم در لغت
آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی کذا فی الصراح و از قاموس است عزم ارادة فعل وقطع

کردن بدان ع روایة کرده این را اصحاب کتب سته از ابو هریره رضی الله عنه وان یدعو
برغبة نه باستغنا و بی خواهش حب عو روایت کرده ابن حبان و ابی عوانه ایضا
از ابو هریره وان یخرجه من قلبه بجد واجتهاد و از جمله انست که برارد دعا را از دل خود
بکوشش و اجتهاد و نه بطریق هزل جد بکسر جیم و اجتهاد هر دو بمعنی کوشش است فعلی هذا
پس عطف اجتهاد بر جد نابر تفسیر است وان یحضر قلبه و از جمله انست که حاضر دارد دل
خود را وقت دعا و غافل نباشد در حدیث مرفوع آمده که مستجاب نمیکرد الله تعالی دعا را
از دل غافل و یحسن رجاءه و انست که نیک دارد امید خود را از خدای تعالی بوقت اجابت
وارد سفیان بن عیینه گفته است غافل نباشید از دعا و امید قبول دارید از خدا زیرا چه
حق تعالی قبول کرد دعا ابلیس را با اغوا از خلق وقتی که گفت رب انظرنی الی یوم یبعثون
قال فانک من المنظرین ونیز از حدیث ابو هریره گذشت که پروردگار تعالی میفرماید انا عند
ظن عبدی بی معامله میکنم با بنده آنچه اعتقاد کند مس روایة کرده این را حاکم ایضا از ابو هریره
وان یکرر الدعاء و از جمله انست که تکرار کند دعا را و گفته اند که عدد وتر باشد ان الله وتر یحب
الوتر خ م روایة کرده این را شیخین از جریر بن عبد الله درینمقام در بعضی نسخ ثلثا
ای التثلیث در حواشی نوشته بر مز ابو داود و ترمذی و در بعضی میان متن است یعنی
ادنی تکرار سه کان گفتن است و از ابن مسعود مرویست که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم چون دعا میکرد دعا میکرد سه مرتبه و چون سوال میکرد سوال میکرد سه مرتبه و
ان یلح فیه و از جمله انست که الحاح و مبالغه کند در دعا و مواظبه نماید بر وی و الحاح بکند و تنگ
بکند و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود ان الله یحب الملحین فی الدعاء در نهایه
گفته الح علی الشی چون لازم شود چیز را و مصر گردد بروی حاکم مس عو
روایة کرده ابن [illegible] سی و حاکم و ابن ابی عوانه از عبد الله بن جعفر بن طیار وان
لا یدعو با [illegible] که و انست که دعا نکند به بره و به بریدن خویشی چنانکه بگوید خدایا

ابن دام

ادانخد

مرا مالی ده تا در محرمات صرف کنم یا فلان کار بشود تا مال حرام حاصل اید یا گوید مرا
از فلان خویش بیزار کن تا بر و احسان نکنم و امثال ان اثم بکسر همزه و سکون
ثلثه گناه و بزه و قطیعه فعیله است بمعنی قطع و مراد لوی ترک احسان و تنگی
کردن با قارب و رحم بفتح را و کسر حا و کسر را و سکون حا هر دو بمعنی بچه دان است
و بمعنی قرابت نیز اید و مراد در ینمقام معنی ثانیست م ت روایة کرده این را مسلم و
ترمذی از ابهریره و ان لایدعوا بامر قد فرغ منه و از انجمله انست که دعا نکند بچیزی که
تحقیق پرداخته شده است از ان یعنی متحقق شد وقوع او در عرف و شرع مانند
زیستن مرده و دخول کافر در بهشت و امثال ان م س روایة کرده این را مسلم
و نسائی از ابن مسعود رضی الله عنه و ان لا تعتدی فی الدعا بان یدعو بمستحیل و از انجمله
انست که تجاوز از حد نکند در دعا بانکه دعا کند بامر محال که نزد شرع و عقل و عادة ممکن نباشد
مثل طلب علم بر [illegible] و انعکاس اهل بهشت و دوزخ و طلب حیوة مرده و طلب بر کشیدن
کوه از جائی بجائی یا بمقلوب شدن کوه بزر و امثال ان از محالات او ما فی معناه
یا دعا کند بچیزی که در معنی طلب محال است چنانکه چیزی که قابل استعداد باشد طلب نماید و غیر ان
خ روایة کرده این را بخاری از ابن عباس در ترجمه باب در تفسیر ان الله لا یحب المعتدین
و ان لا یتحجر بتقدیم حاء مهمله بر جیم و از انجمله انست که تنگ نکند وسعت دعا را و نگوید که
بمن بده و بدیگری مده در نهایه گفته تحجرت واسعا یعنی تنگ کنی چیزی را که فراخ کرده
است او را خدای تعالی یعنی تخصیص نکند دعا را بذات خود و منع کند از دیگری مثل
اعرابی که گفت اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم معنا احدا پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
فرمود لقد تحجرت واسعا فراخی رحمت خدا را تنگ گردی و مخصوص گردانیدی خ
د س ق روایة کرده این را بخاری و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابهریره
رضی الله عنه و ان یسأل حاجاته کلها و از انجمله انست که سوال کند از خدای تعالی جمیع

حاجات و مهمات خود را بزرگ باشد یا حقیر قلیل بود یا کثیر تا انکه بخواهد از خدای تعالی
دوال نعل را چون بشکند و نمک دیگ را چون احتیاج باو شود و کما جاء فی الحدیث
ابو علی دقاق گفته که از نشانهاء معرفت انست که سوال نکنی حوایج خود را کم باشد
یا بیش مگر از خدای تعالی ت حب روایة کرده این را ترمذی و ابن حبان از انس رضی
الله عنه و تامین الداعی و المستمع و از انجمله آمین گفتن دعا کننده و شنونده است
مرویست که جمع میشوند گروهی که دعا کنند بعضی و آمین گویند بعضی دیگر مگر انکه
مستجاب میگرداند خدای تعالی دعا ایشان را خ م د س روایة کرده این را بخاری
و مسلم و ابوداود و نسائی از ابهریره و مسح وجهه بیدیه بعد فراغه و از انجمله مالیدن
روی خود است بهر دو دست خود بعد فراغ از دعا از جهة تبرک با نور اجابت که
بر دستها فایض شده و رسانیدن ان بر روی بجهة بودن اوست اشرف اعضا
د ت حب مس ق روایة کرده ابوداود و ترمذی و ابن حبان و ابن ماجه
و حاکم از ابن عباس و ان لا یستعجل بان یستبطی الاجابة و از انجمله انست که شتابی
نکند و استعجال ننورزد و ان بدو طریق است یا بانکه درنگ پندارد اجابت دعا را
و با وجود امید قبول بسبب تاخیر حصول مدعا ملول شود و او یقول دعوت فلم یستجب لی
یا گوید دعا کردم پس استجابت کرده نشد مراد نا امید شود و فرق میان هر دو همین است
که اول در مقام رجاست و ثانی در مقام یاس خ م د س ق روایة کرده این را
بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابهریره رضی الله عنه آداب الذکر
بیان اداب ذکر است که رعایت ان در وقت ذکر لازم و مستحب است قال العلماء
گفته اند علما حدیث بقیاس ینبغی ان یکون الموضع الذی یذکر الله فیه نظیفا سزاوار
است که باشد مکانی که ذکر کرده خدای تعالی را در ان مکان پاک و پاکیزه زیرا که این ادخل
است در احترام ذکر و مذکور و لهذا مستحسن است که در اماکن شریفه و مواضع منیفه بود

اداب الذکر

خالیا

مانند مساجد وغیر وی بلکه باید که مجلس ذکر را ببوهای خوش معطر دارد که محل حضور ملائکه

است ودر بعضی نسخ بذکر بصیغه معلوم است خالیا وباید که مجلس ذکر خالی باشد از

اغیار تا موجب حضور وجمع خاطر گردد وان یکون الذاکر علی اکمل الصفات المتقدمة

ومعنیش اوراست که باشد ذکر کننده بر بسیاری از صفات که گذشته اند در اداب دعا

ومناسب اند بحالت ذاکر مثل تجنب حرام واخلاص وطهارت وتادب وتمکن وحسن

رجاء قبول وامثال ان وان یکون فمه نظیفا واینکه باشد دهان ذکر کننده پاک

از چرکنت حقیقی وحکمی وان کان فیه تغیر ازاله بالسواک واگر باشد در دهان تغیری

از حالت اصلی دور کند انرا بمسواک وبمبالغه بشوید وان کان جالسا فی موضع استقبل

القبلة واگر باشد ذکر کننده نشسته در موضعی استقبال قبله کند درین اشاره است

که رونده را استقبال قبله شرط نیست وباید که ذکر را موقوف بر نشستن ندارد و

از یاد وی سبحانه غافل نشود بهر طرف که رو آورد قبله اوست اینما تولوا فثم وجه الله

متخشعا متذللا وباشد ذکر کننده ترسناک وفروتنی کننده نزد کبریا حق جل وعلا

تمام نیاز اگرچه بتکلف واحتمال دارد که متخشعا متذللا حال باشد از ضمیر استقبال بالسکینه

والوقار وباشد بحالت سکون وطمانینة واهستگی وبردباری وپوشیدن چشم در تمام

دخل تمام دارد زیرا که حواس ظاهر بسته گردد وبسته شدن حواس ظاهر سبب گشاده شدن

حواس باطن است نزد بعضی فرق نیست میان سکینه ووقار لیکن در شرح مسلم گفته

سکینه تانی در حرکات واجتناب عیب است ووقار تانی در صورت وپوشیدن چشم

واهستگی اوازاست والله اعلم وحضور قلب وباشد ذکر کننده بحضور قلب که

ذکر بحضور دل افضل انواع ذکر است چه مقصود ومراد از ذکر همین حضور قلب است اگر

اگرچه ذاکر غافل را هم اجر ذکر وثواب اوست تفاوت مرتبه پیدا که ذاکر بعذر جواب

متقدمه نزد جایز است وهیچ کراهیة نیست در حق ذاکر لیکن اگر بغیر عذر باشد تارک افضل خواهد بود منع

دلیل بر عدم کراهیة قول وی تعالی است که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که تکیه میکرد در کنار من

وحال انکه من حائض بودم پس میخواند قران او نزدی رضی الله عنها میگوید که هر اینه بودم

من که میخواندم حزب خود را وحال انکه من خفته بودم بر تخت یتدبر ما یذکر ویتعقل معناه

تدبر کند ذکر خود را وتامل نماید در الفاظ ذکر وتعقل کند وحاصل نماید در دل معنی اورا این ترجمه

بر تقدیریست که یتدبر منصوب بعطف یکون وعاطف متروک بود واحتمال که برفع باشد

وجمله حالیه بود از ضمیر استقبل یا از ضمیر متذللا متخشعا ویا جمله متعلقه بتقلیل حضور قلب باشد

والله اعلم فان جهل شیئا تبین معناه پس اگر نداند چیزی را از انچه بلغه واعراب است

روشن سازد ومعنی اورا وتحقق کند ولا یحرص برفع ونصب عطف

بر نیاز علی تحصیل الکثرة بالعجلة وحرص نکند بر حاصل کردن ذکر بسیار بسبب شتابی تا

در وقتی که برای ذکر مقرر ومعهود است زیاده کند از وجه معتاد واگر حرص بر تحصیل

کثرت ذکر بتانی وادب باشد بهتر است ولی بر است عجله بفتحات طلب کردن چیزی است

پیش از وقت علاقه پس از انجهه که عجله در ذکر مذموم است وذکر باید که بتدبر وتفکر باشد

استحبوا ان یمد صوته بقول لا اله الا الله دوست داشته اند علما دین که بلند ذاکر

اواز خود را بقول خود که لا اله الا الله باشد ومد بخوانند وهمین است مذهب صحیح ومختار

مرویست هر که لا اله الا الله بگوید وبکشد مد اواز خود را می بخشد خدا تعالی چهار هزار

گناه کبیره او را کذا فی کنز العباد در بعضی تفاسیر آورده که دو مرد مخاصمه نمودند بسوی

پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم پس قسم داد یکی از ایشان دیگری را پس گفت بالله الذی

لا اله الا هو وکشید با این کلمه اواز خود را بمد خوانده وحال انکه کاذب بود در قسم خوردن

فی الحال جبرئیل امین علیه السلام بر سرور کاینات آمد وگفت که وی کاذب است

در قسم خوردن ولیکن بخشیده شد او را بسبب مد کشیدن وکل ذکر مشروع واجبا

کان او مستحبا وهر ذکری که مشروع ومسنون است در شرع ووارد است در وی واجب

یذکرون الله قیاما ...
وثابت شده است ...
بروایة عا...
عنها ...

متعلق ۴

باشد یا مستحب در نماز باشد یا در غیر او لا یعتد بشیء منه حتی یتلفظ به ویسمع نفسه اعتبار
کرده و بشمار آورده نمیشود در شرع چیزی از آن ذکرها تا آنکه تلفظ نکنی آن و بشنوانند آب
خود را که ادنی مرتبه تلفظ است پس اگر در دل ذکر کند اذکار نماز مثلا و تلفظ نماید و
نشنواند ذات خود را این اذکار نماز محسوب نیست و روی ذکر نماز نه اما فضیلت
ذکر قلبی باقیست و ثواب آن مترتب وافضل الذکر القرآن الا فیما شرع بغیره فاضلترین
و نیکوترین اذکار است تلاوت قرآن در جمیع احوال و اوقات مگر در وقتی که شروع کرده
شود آن ذکر بغیر قرآن که در آن وقت امام ماشرع فیه افضل واجلست این ترجمه بر تقدیر است
که بغیره بیا موحده باشد چنانکه در اکثر نسخ صحیحه است و شرع از مشروع بود و در بعضی
نسخ لغیره بلام است پس شرع از شرع است و معنی چنین بود که قرآن افضل است
در جمیع اوقات مگر وقتی که مشروع است برای غیر قرآن مثل رکوع و سجود و قنوت و قعده
و اذکارات اوقات مخصوص و امثال آن که درین اوقات مشروع افضلست از قرآن کذا قالوا
ولیس فضل الذکر منحصرا فی التهلیل والتسبیح والتکبیر و نیست ذکر منحصر در گفتن لا اله الا الله
و سبحان الله و الله اکبر بل کل مطیع لله تعالی فی عمل فهو ذاکر بلکه هر شخص که اطاعت
کند خدایتعالی را و عمل کند بغیر موده او در حالی که مخلص است در عمل پس آن شخص ذاکر است
هر چند بزبانش لفظ ذکر جاری نشود و پس متفکر در عظمت و جلال الهی ذاکر است
و امتثال آرنده باوامر و نواهی و ذاکر امار اسس جمله اینها اخلاص است در وسیط
آورده که سعید بن جبیر رحمه الله در جواب مکتوب یکی از حکام نوشت که مرا از ذکر
پرسیدی بدانکه ذکر طاعت خدایتعالیست هر که اورا فرمان برد ذاکر است اگرچه
ذکر بزبان او جاری نشود و ذکر گفتن بهمان نیست که گوید اله ذکر است
کردیا در کنی و وقت گناه قالوا گفته اند علما اذا واظب العبد علی الاذکار الماثوره
عنه صلی الله علیه وسلم صباحا و مساء چون مواظبت کند بنده و مداومت نماید

که روایت کرده شده اند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول روز و آخر روز و فی الاحوال والاوقات
المختلفه لیلا و نهارا و مواظبت نماید بر ذکرهای که ماثور اند در جمیع احوال و اوقات مختلفه شب و روز
کان من الذاکرین الله کثیرا والذاکرات باشد آن بنده از جمله کسانیکه یاد کرده است
خدایتعالی ایشانرا در قرآن مجید بکثرت ذکر در قول خود الذاکرین الله کثیرا والذاکرات
اعد الله لهم مغفره واجرا عظیما از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت مراد بآن کسانند
که ذکر میکنند خدایتعالی را بعد از نماز صبح و شام و وقت خواب و بیداری و در وقت رفتن
از منزل خود شب و روز انتهی وینبغی لمن کان له ورد ای وقت من لیل و نهار او عقب
صلوة او غیر ذلک ففاته ان یتدارکه ویاتی به اذا امکنه و سزاوار است مر کسی را که باشد برای
او وظیفه معین از نماز و تلاوة و دعا و ذکر در وقتی از اوقات شب و روز یا بعد نماز
یا در اوقات مذکوره مثل روز جمعه و ماه و سال پس فوت کند آن وظیفه را بسبب
عذر یا بغیر عذر اینکه تدارک کند وظیفه خود را و بجا آرد او را وقتی که ممکن شود و قدرت
یابد بر قضا او فقره اخیر بیان تدارک است ولا یهمله لیعتاد الملازمة علیه ولا یتساهل فی قضائه
و نگذارد او را بالکلیه تا عادت کند ملازمت و مداومت را بر آن ورد و مساهله و سهل انگاری
نکند در قضای آن در صحیح مسلم مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسی که
خواب کند از ورد خود یا از چیزی از ورد و بخواند او را پس قضا کند او را میان نماز
بامداد و نماز پیشین نوشته میشود مر او را گویا که خوانده است در شب انتهی و بعضی
از مفسران گفته اند که کریمه و هو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد
شکورا را همدرین بابست ورد در لغت چند معنی آمده در قاموس گفته الورد بالکسر
الاشراف علی الماء دخله او لم یدخل والقطیع من الطیور والجیش والنصیب من الماء انتهی و
مناسبت اینجا معنی مصطلح ظاهر است چه الجمله از ادعیه و اذکار و قرآن و نماز و جز آن
که بدان اشراف و ورود و نزول در درگاه عزت نمایند و نصیبه از رحمة و الطاف خداوندی بدست آرند

والله اعلم **اوقات الاجابة** بیان اوقاتی که امید اجابة دعا دران بیشتر است و در شرع
بیان استجابة درین اوقات وارد شده لیلة القدر از جملهٔ اوقات شب قدر است و این
شب را لیلة القدر از ان گویند که تقدیر میشود دروی آجال و احکام که درین سال
بوقوع می آید چنانکه منطوق کریمه فیها یفرق کل امر حکیم و بعضی گویند از جهة عظم قدر و شرف
وی و کدام شرف برابر انکه درین شب کتاب کریم را که سبب منافع دینی و دنیوی
و واسطه صوری و معنویست از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول فرمود چنانکه
کریمه انا انزلناه فی لیلة القدر بدان ناطق است و اختلاف اقوال در تعیین این شب
بسیار است و در فتح الباری زیاده از چهل قول نقل کرده اکثر احادیث دراند که در
رمضان است خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیر لاسیما شب بست و هفتم و بعضی بودن شب
قدر در رمضان از قران مجید استنباط کرده اند که میفرماید انا انزلناه فی لیلة القدر و در جای
دیگر میفرماید شهر رمضان الذی انزل فیه القران پس معلوم شد که خارج از رمضان نیست
و از ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و جز ایشان مرویست که وی دایر است در تمام
سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر این قول مشهور از ابی حنیفه رحمه الله داشته
اما شیخ ابن همام گوید که روایة کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است
و لیکن دریافته نمیشود که در کدام شب است گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و
همچنین منقولست از صاحبین و لیکن متعینه است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و
و گفته اند حکمت در اخفای این آنست که تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعة و
اتکال و اعتماد نکنند بران و بعضی علما گفته اند که او را علامات است و استنباط کرده اند
آنرا از احادیث و اثار طبری از قومی نقل کرده که درختان دران شب سجده کنند و بر زمین
افتند باز بجای خود ایستند و سجده کنند در روی هر چیزی و بیهقی از عبیدة بن ابی لبابة
روایة کرده که آبهای شور دران شب شیرین گردد و دران شب ساطع میشود انوار

حتی در اماکن مظلمه جاهای تاریک و شنیده میشود سلام و حکایت از ملایکه و تحقیق وارد شده است
در احادیث تحریص و ترغیب در زنده داشتن این شب و مختار آنست که معتبر احیای
اکثر لیل است و اگر تمام شب احیا کند و موجب ملال و اختلال در اداء فرائض و سنن
موکده نگردد و اکمل و افضل است و الا اهر مقداری که توفیق تمام یابد مقصود حاصلست رزقنا الله
ت س ق مس روایه کرده بودن شب قدر از اوقات اجابة ترمذی و نسائی و ابن
ماجه و حاکم از عائشه رضی الله عنها و یوم عرفه و از جمله اوقات اجابة روز عرفه است
و ان نهم ذی الحجه است که دران روز اهل حج بعرفات بر می آیند ت روایه کرده
این را ترمذی از عمرو بن شعیب و شهر رمضان و از انجمله ماه رمضان است و رمضان
مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرما و افتاب بر ریگ زمین و جز ان و سوختن
قدمها بر ریگ افتاب و گویند که دران هنگام که نقل میکردند اسماء شهور را
از لغت قدیم نام گرگردند بهار از زمانها که واقع بودند دران زمان اتفاق موافق افتاد
این ماه مبارک بزمان حر و گرمی یا مشتق است از رمض الصائم چون شدت کند تشنگی او
یا اسم این ماه مبارک رمضان بجهة آنست که میسوزد گناه صایم را و الله اعلم کذا
ذکره البطی ر روایة کرده این را بزار از عبادة بن الصامت و لیلة الجمعة و از جمله
اوقات شب جمعه است جمعه بضم جیم و میم مشهور است و در مجمع البحار گفته بضم میم و
فتح و سکون آمده است انتهی فتح میم منقولست از قراء و سکون میم قراءة اعمش است
و از زجاج کسر میم نیز منقولست کرمانی گوید بسکون بمعنی مفعولست ای الیوم المجموع
فیه و بضم و فتح بمعنی فاعل ای الیوم الجامع للناس و جمع اسم است بمعنی اجتماع و
تاء جمعه برای مبالغه است چنانکه در علامه و برای تانیث نیست و این نام اهل اسلام است
و در جاهلیة نامش عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیم در جاهلیة است بلکه اول ان
هم در جاهلیة تغیر دادند و جمعه نام گذاشتند بجهة اجتماع امور عظام در وی که یکی از ان پیدایش

ادم است و این روز در جاهلیة نیز مشرف و مکرم بود و از سایر ایام امتیاز داشت
و در زمان اسلام مختص شد بفضایل دیگر که در احادیث امده است ت مس
روایة کرده این را ترمذی و حاکم از ابن عباس و یوم الجمعه و از جمله اوقات اجابت
روز جمعه است بجهة اشتمال او بر ساعة اجابت د س ق حب مس روایة کرده
این را ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابو هریره رضی الله عنه
و نصف اللیل و از جمله اوقات اجابة نیم شب است ط روایة کرده این طبرانی
از ابو هریره و در روایتی این قید زاید است الثانی یعنی نصف شب ثانی یعنی
بروایة اول میانه شب وقت اجابت باشد و بروایة ثانی نصف اخر اص
روایة کرده ابن زیاده را احمد و ابو العلی هم از ابو هریره و ثلث اللیل الاول
و از جمله اوقات اجابت سیوم حصه شب که اول است اص روایة کرده این را
احمد و ابو العلی از ابو هریره و ثلث اللیل الآخر م و از جمله اوقات اجابة سیوم حصه
شب که اخر است لفظ اول و اخر در دو حدیث مرفوع است نه از وصفیه ثلث
ا روایة کرده این را احمد ایضا از ابو هریره پوشیده نماند که این حدیث را شیخین نیز روایة
کرده اند که نزول میکند خدا تعالی یعنی متجلی میشود بصفت فضل و رحمت و قرب
و اجابت هر شب باسمان دنیا وقتی که می باشد سیوم حصه اخر از شب و میگوید
کیست که دعا کند مرا تا مستجاب کردانم او را و کیست که سوال کند از من تا عطا
کنم او را و کیست که طلب امرزش کناهان کند تا بیامرزم او را و هکذا اتا به صحیح
انتهی الحدیث پس عدم ذکر مصنف رموز شیخین با وجودی که اهم بوده بظاهر معلوم نیست
وجوهه و از جمله اوقات اجابة میان سیوم حصه است اخر شب که شروع ششم حصه اخر باشد
د ت س مس طب روایة کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و حاکم و طبرانی
و بزار از عمرو بن عبسة و وقت السحر اجابة وقت سحر است در کشاف کفته سحر ششم حصه اخر

از جمله اوقات

از شب

از شب است و هکذا فی القاموس پس ذکر سحر بعد ایراد جوف ثلث اخیر بجهة بیان اختلاف
روایة باشد و احتمال دارد که مراد بسحر حقیقی صبح باشد و سحر باین معنی در کتب لغة بسیار مستعمل است
و ان بعد از جوف ثلث اخر می باشد و بالجمله این هر دو وقت محل ظهور اسرار و نزول
انوار الهیت و مقام خلوص نیت و صفاء باطن بجهة عدم اغیار و انهضام طعام و خلو
معده است بعضی مشایخ کفته اند نمونه نعمتهای بهشت و لذتهای او که حق سبحانه و تعالی
در دنیا کذاشته است لذتی است که می یابند از اهل عبادة درین وقت از ذوق
مناجات حق و حضور قلب و سکون و طمانینة رزقنا الله سه هر کنج سعادت که خداداد
بحافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود ع روایة کرده این را اصحاب کتب ستة
از ابو هریره و ساعة الجمعة ارجی ذلک کلام مولف است و ساعتی که در روز جمعه است
امیدوار کننده تر است حصول اجابة را از اوقات مذکوره و وقتها ما بین ان
یجلس الامام فی الخطبة الی ان تقضی الصلوة و وقت اجابت از ما بین نشستن امام است
بر منبر برای خطبه تا کذارده شدن نماز و تمام شدن او و طلبی از جلوس نشستن میان
دو خطبه مراد داشته چنانکه مقتضای لفظ فی است و از بعضی شراح مصابیح نیز
همچنین منقول است و احتمال دارد که مراد جلوس بعد صعود بر منبر باشد چه امام اول
بر منبر می نشیند و اذان می شنود و بعد از ان برای خطبه می ایستد والله اعلم م د
روایة کرده این را مسلم و ابو داود از ابو موسی اشعری تنبیه بدانکه علما را از صحابه
و تابعین و بعد هم خلاف است در بقاء وجود تاثیر این ساعة از خواص زمان کرامت
نشان حضرت رسالت بود صلی الله علیه و اله و سلم و در بنو وقت باقی نیست یا منسوخه
در زمان حضرت بود و همچنان الان نیز باقی موجود است قول اول را ابن عبد البر
از قومی نقل کرده و تزییف نموده است و قاضی عیاض مالکی کفته که سلف این قول را
بر قایلش رد کرده اند و قول دوم که ان صحیح است از ابو هریره و غیره منقول است که چون

از ابهریره پرسیدند که قومی میگویند که ساعة جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته
شد ابهریره گفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعة موجود است الان در هر جمعه
و هر هفته در تخاپیز دو قول است بعضی گویند در وقتی معین است بیش و پس نمیشود و طایفه
بر آنند از آن وقت معین نیست منتقل میگردد در روز جمعه روز ساعتی دیگرا
گاهی در اول روز می باشد و گاهی در وسط آن و گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات
این روز را این خاصیة می بخشند و درین روز البته اینچنین ساعة پیدا میشود و لازم
نیست این خاصیة وقت معین را امام غزالی رحمه الله میگوید این اشبه اقوالست
و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین است لیکن گویند وقت
آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر سی و چند قول حافظ ابن حجر
عسقلانی در فتح الباری جمیع اقوال را ذکر کرده و مخارج و دلایل آنرا آورده
و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده پستر در جمع اقوال توفیق داده
و در تطبیق آن گفته که اینهمه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف باشند
بلکه بسیاری از آن بحیثیتی که متحد است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها تعیین
و شاملست تمامه آن وقت را که تعین نموده شد بلکه وقت معین در میان است
و جزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده در حدیث یقللها و در حدیث دیگر و هی ساعة خفیفه
و فایده ذکر این وقت آنست که آن ساعة انتقال میکند و روی پس ابتدا مظنه آن
ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلا و بسیاری از قایلان بتعیین
کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعة را در آن وقت بظهور آثار و امارات
اجابت در آن بقیاس و اجتهاد خود با این تقریب تقلیل می باید آنرا و اختیار
قطعا و نیز در فتح الباری گفته که راجح ترین و قوی ترین اینها دو قولست یکی از نشستن
خطبه تا گذاردن نماز و آن حدیث ابموسی اشعریست دوم آخر ساعة از روز جمعه و آن حدیث

عبدالله بن سلام است و هر چه ماورای این دو قولست یا موافق یکی اینهاست یا
ضعیف الاسناد یا موقوف که قایل آن استناد کرده باجتهاد خود بدون سماع است
و باز سلف را اختلاف است که ازین دو قول کدام راجح تر است اکثر علما بر رجحان قول
اول اند بیهقی از مسلم آورده که گفت این حدیث صحیح ترین و جید ترین احادیث است در
شان ساعة جمعه و قرطبی گفت که این حدیث نص و صریح است در موضع خلاف پس التفات
کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی نیز اینقول را تصحیح و تصویب نموده و بعدم جواز
اقوال دیگر جز اینقول قایل گشته چنانچه مصنف بیان خواهد کرد و طایفه بترجیح قول اخیر
رفته اند ترمذی از امام احمد نقل کرده که وی گفت اکثر احادیث درین جانب اند و ابن
و ابن عبدالبر گوید ثابت ترین باب حدیث عبدالله بن سلام است و ترجیح داده اند او را
اکثر ائمه و امام شافعی نیز تنصیص بر آن کرده و صحیح شده است از سیدتنا فاطمه زهرا رضی الله عنها
که میگماشت روز جمعه غلام خود را که زید نام داشت تا نظر بآفتاب کرده خبر دهد او را از آخر
ساعت جمعه و چون خبر داده میشد رضی الله عنها بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه آفتاب
غایب میشد و بعد از اینها داودی در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر
اختیار کرده که ساعة جمعه منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین
دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را
راه نموده باشند در وقتی یکی و دیگر بدیگری پس دو ساعة اجابت باشد و اینقول
مختار ابن عبدالبر است که گفت درین دو وقت بدعا مشغول باید شد و از امام احمد
نیز مثل اینقولست و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم این زبده
تحقیقات است که عسقلانی در فتح الباری و شیخی وجدی در ذخیرة یومی و غدی قدس
سره در مواضع شتی از مولفات خود بیان فرموده اند میگوید کاتب حروف اصلح الله حاله
که در قول اول خلجانی بخاطر بود و آن اینست که در صحیح مسلم ثابت شده که آن ساعة کوتاه است و در آن

و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اشارت بتقلیل او میکردند و زمان خطبه و نماز مختلف میباشد
باختلاف اماکن و بلاد و مقدم میشود ببعضی بر بعضی چه در جای اول وقت میشود و در مکانی آخر
آن پس لابد ساعة مختلف باشد و برای هر جماعت ساعتی علاحده و حال آنکه نزد قائلان اینقول
مقرر است که آن ساعة متعین است پیش و پس نمیشود چنانکه گفته شد تامل والله اعلم وعلمه احکم
باز مصنف نقل اقوال دیگر پرداخته میگوید و من حین تقام الصلوة الی السلام منها یعنی بروایتی
ساعة جمعه از هنگامیست که برپا کرده میشود نماز جمعه تا وقت برگشتن از آن نماز بلفظ سلام ت د ق
روایة کرده اینقول را ترمذی و قزوینی از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف از پدر از جدش
که پرسید آنکدام ساعة است یا رسول الله فرمود وقتی که گذارده میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبدالله را
ضعیف می پندارند و مع هذا راجح بقول اول است کما لایخفی کذا فی فتح الباری والداعی قائم یصلی
گفته اند این معطوفست بر و فیها است یعنی ساعة جمعه ارجی است در باب اجابة در حالی که دعا کننده
استاده است میگذارد نماز را میرکشاه گفته این عطف خالی از نوعی قصور نیست چنانکه بادنی تامل
ظاهر میگردد و اولی ایراد اینقولست پیش از و وقتها انتهی خ م س ق روایة کرده این را
و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره و قیل بعد العصر الی غروب الشمس و بعضی گفته اند که ساعة جمعه از نماز
عصر است تا غروب آفتاب مو ت روایة کرده این را ترمذی موقوفا از جابر و ابن جریر از ابن عباس مرفوعا
روایة کرده و ترمذی این روایة را از انس مرفوعا آورده اما اسناد او ضعیف است و اینقول راجع
باخر ساعة جمعه است که قول دوم آنست و قیل آخر ساعة من یوم الجمعة و این جمله دو قول است که راجحترین اقوال اند
چنانکه گفته شد د س مو ط ا د ت س حس روایة کرده این را ابوداود و نسائی از جابر مرفوعا و صاحب موطا
از ابوهریره موقوفا و ابوداود و ترمذی و نسائی و حاکم موقوف بر عبدالله بن سلام رضی الله عنهم کذا ذکره
میرکشاه و قیل بعد طلوع الفجر قبل طلوع الشمس و بعضی گفته اند این ساعة بعد طلوع صبح صادق است
از روز جمعه پیش از برآمدن آفتاب ابن عساکر این را از ابوهریره بر سبیل موقوف روایة کرده
و لیث که از رواة این اثر است ضعیف است و طبری و قاضی عیاض و قرطبی

و غیرهم نیز از احکایت کرده اند کذا قال العسقلانی و در نقول اختلاف روایات بسیار است و در حقیقت این اختلاف
نیز از اسباب ضعف است که مشعر است بنوعی از تذبذب و اضطراب و قیل بعد طلوع الشمس و بعضی گویند
این ساعة بعد از برآمدن آفتاب است از روز جمعه ذکری کرده اینقول را شارح تنبیه باجتهاد خود و مذهب ابوذر
الغفاری بفتح ذال معجمه و تشدید را و بکسر غین معجمه و تخفیف فا با یاء نسبة الی انها بعد زیغ الشمس بشبر الی ذراع
در رفته است ابوذر غفاری که از مشاهیر صحابه است بسوی آنکه تحقیق آن ساعة بعد زایل شدن و مایل گشتن
آفتاب است از استوا باندکی تا یک گز شود و در بعضی روایات که قویتر از اول است بشبر بدل بسیر واقع شده
گویا که جای شبر بیان بسیر است یعنی بعد زوال آفتاب مقدار یک وجب تا یک گز و همچنین است در سفر السعادة
که گفت چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود روایة کرد اینقول را ابن المنذر و ابن عبدالبر باسناد
قوی از ابی ذر رضی الله عنه که زن وی سوال کرد او را از ساعة جمعه و جواب داد وی او را باین کلام زیغ بفتح
زا معجمه یعنی میل و زوال است کذا فی الصحاح این هفت قول است که مصنف نقل کرده و اقوال دیگر نیز هست
که مساعدة وقت تحمل ایراد آنها ندارد و بیشتر مصنف خود در نیباب میگوید قلت والذی اعتقده انها وقت
قراءة الامام الفاتحة فی صلوة الجمعة الی ان یقول آمین و آنچه اعتقاد میکنم من بعد استنباط احادیث مرویه
درین باب و تتبع و تصحیح آنها آنست که تحقیق ساعة جمعه از وقت خواندن امام است سورة فاتحه را در نماز جمعه
تا وقت گفتن او لفظ آمین را بعد اتمام سورة فاتحه جمعا بین الاحادیث اللتی صحت عن النبی صلی الله علیه
وسلم اعتقاد من بجهة جمع کردن و توفیق دادن است میان احادیثی که صحیح شده است روایة آن از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم کما بینته فی غیر هذا الموضع چنانچه بیان نموده ام این معنی را در سواء این مقام که در اینجا مناسب ندارد و ما نیست
آنست که مصنف در مفتاح الحصن که در حل این کتاب نوشته گفته است که جمع و توفیق احادیث صحیحه
که آنچه صحیح شده نزد من از احادیث مرفوعه سه حدیث است اول حدیث ابوموسی اشعری است که هو ما بین ان
یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة و دویم حدیث ابوهریره است که گفت ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم الجمعة فقال فیها ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسال الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه و سیوم حدیث
عمرو بن عوف است من حین تقام الصلوة الی الانصراف منها پس وجه این هر سه حدیث باین است که آن ساعة

دراثناء نماز جمعه است وقید وقت تا این لحظه اجتماع تا بین امام و ماموم و تا بین ملایکه است که در اقطار زمین
از مشارق و مغارب آمین میگویند انتهی و نیز گفته که من و غیر من از کسی که واقف شد بر قول من تجربه
کرده اند دعا را درین ساعه پس مستجاب شد والحمد لله باز مصنف برای ترجیح قول اول از امام نووی تائید
آورد و گفت قال النووي رحمه الله والصحیح بل الصواب الذي لا یجوز غیره ما ثبت فی صحیح مسلم من حدیث
ابموسی الاشعري و گفته است نووي در اذکار مذهب صحیح بلکه بهتر و مناسب تر که درست بثبت خواه
روایة و درایة چیزیست که ثابت شده در صحیح مسلم از حدیث ابموسی اشعري و آن همان قول اولست
که رجحان آن نقل کرده شد **احوال الاجابة** حنفی گفته ظاهر است که حال بمعنی وصف است بمعنی وقت
و گرنه راجع گردد این عنوان بعنوان اول که اوقات الاجابة است پس مراد اینجا اوصاف داعی با غیر اوست
که مستجاب میشود نزدیک آن اوصاف پس اضافه احوال بسوی اجابة برای ادنی ملابسه است عند النداء
بالصلوة نزد نداء نماز یعنی نزدیک گفتن اذان دعا مستجابست **د س** روایة کرده این را ابوداود و حاکم
از سهل بن سعد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم دو چیز است که رد کرده نمیشود از درگاه عزت و
کبریا یکی از ان دو چیز دعاء نزد اذان است و بین الاذان والاقامة و میان اذان و اقامة نیز دعا مستجاب است
ظاهر عبارت این حدیث عام تر است خواه دعا متصل اذان کند یا بفاصله و بهتر است که متصل کند تا موافق
گردد بحدیث عند النداء **د ت س حب** روایة کرده این را ابوداود و ترمذي و نسائی و ابن حبان از انس
بن مالک که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم دعا رد کرده نمیشود میان اذان و تکبیر و بعد الحیعلتین
لمن نزل به کرب او شدة و بعد گفتن موذن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح در حق کسی که نازل شده باشد
بوی اندوه و غم یا عذاب سخت و بیهقی در تاج گفته که حیعله بعین مهمله گفتن حی علی الصلوه و حیعله بفا گفتن
حی علی الفلاح پس در حیعلتین تثنیه و تغلیب است و کرب بفتح را بمعنی اندوه و حزن سخت است و شدة
بمعنی عذاب و محنت و او برای تنویع است یا شک است از راوی **مس** روایة کرده این را حاکم از ابی
امامه باهلی و عند الصف فی سبیل الله و نزدیک صف بستن غازیان برای کارزار کافران در راه خدا
حب ط مو طا روایة کرده ابن حبان و طبرانی از سهل بن سعد مرفوعا و مالک در موطا موقوفا و عند التحام

الحرب بعضهم بعضا و نزدیک سخت پیوستن جنگ که جنگ کنند بعضی بعض را یعنی مسلمین کفار را جمله فعلیه
محذوف الفعل بیان و تاکید ما قبل است و در تاج گفته التحام پیوسته شدن جراحه و جنگ فی القاموس
التحم الحرب اذا اشتدت **د** روایة کرده این را ابوداود از سهل بن سعد و دبر الصلوات المکتوبات
و عقب نمازهای پنجگانه ظاهر لفظ حدیث شاملست دعا را در آخر تشهد و آخر نماز بعد سلام متصل فرض
و اگر بعد از رواتب و ذکر ماثور دارند امید است که همین حکم داشته باشد **ت س** روایة کرده این را ترمذي
و نسائی از ابی امامه و فی السجود و در حالت سجود نیز دعا مستجابست **م د س** روایة کرده این را مسلم و ابوداود
و نسائی از ابوهریره که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالت سجود بنده از پروردگار خود نزدیک تر میباشد
پس درین وقت بسیار دعا کنید و عقیب تلاوة القران و در پس خواندن قران مجید مطلق **ت** روایة کرده
این را ترمذي از عمران بن حصین ولا سیما الختم خصوصا در پس ختم قران که اجابت درین وقت اوکد و اقرب
است بدانکه سی در لا سیما بمعنی مثل است یقال هما سیان ای مثلان و معنی لا سیما مثلیت و ما زائده موصوله
یا موصوفه است اصل او بعد از ان استعمال کرده شد بمعنی تخصیص و گاهی حذف کرده شود لا و لیکن مراد باشد
و نزد نحاة او از کلمات استثنا است یعنی برای استثناء حکمی که مقدم است که حکم کرده میشود بر مستثنی بروجه اتم
حکمی که از جنس سابق باشد و در ما بعد او سه وجه است رفع بنا بر آنکه خبر مبتدا المحذوف است و جمله صله یا است
یا صفة آن و نصب بناء استغنا و جر بر اضافه حرما زائده منع نمیکند عمل ما قبل را در ما بعد پس تقدیر آیت که لا شئی
مثل ختم القران فی قبول الدعاء در اکثر نسخ معتمده ختم بجر مضبوط است **ط مو ص** روایة کرده این را طبرانی
از عمران بن حصین و ابن ابی شیبه از قول عبدة بن ابی لعابه و مجاهد خصوصا من القاري خصوص از تلاوة
کننده قران که زیاده تر قبولیت دارد از دعا سامع **ت ط** روایة کرده این را ترمذي و طبرانی از عمران بن
حصین حاصل آنست که عقیب تلاوة القران علی الانفراد ترمذي روایة کرده و طبرانی روایتی دیگر لا سیما
الختم زیاده کرده و ترمذي و طبرانی هر دو در روایة دیگر خصوصا من القاري نیز افزوده اند و عند شرب ماء زمزم
و نزدیک نوشیدن آب چاه زمزم شرب بحرکات ثلث و شراب بالفتح آشامیدن کذا فی التاج
و ابوعبید گفته که مصدر بفتح است و ابوعلی گفته بفتح جمع شارب و بضم مصدر و بکسر بمعنی مشروبست والله اعلم

وزمزم بفتح زائین معجمتین وسکون میم یا بضم زاء اول وفتح میم وکسر زاء ثانی نام جاهیست در مسجد حرام پیش روی خانه کعبه
زادها الله تشریفا وتعظیما مشهور ومعروف میان آن جاه وخانه کعبه سی وهشت گز مسافت است وتسمیه او بزمزم
بجهة کثرت آب اوست چه زمزم در اصل بمعنی کثیر است **مس** روایة کرده این را حاکم از ابن عباس رضی
الله عنهما والحضور عند المیت ونزد حاضر شدن نزدیک میت یعنی محتضر ومشرف بر موت واحتمال دارد که
مراد میت حقیقی باشد **م عه** روایة کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از ام سلمه فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم چون حاضر شوند مریض را پس بگوئید نیکی را زیرا چه ملائکه آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما در نوبت
انتهی پس رجاء قبولیت درینوقت بیشتر باشد وصیاح الدیکة ونزدیک بانگ خروسان ودیکه بکسر دال
مهمله وفتح تحتانیه جمع دیک بکسر دال وسکون یا است بمعنی خروس وچنانکه فیلة جمع فیل وبدانکه احادیث
در فضائل خروس بسیار آمده است ومحدثان را در اکثر آنها سخن است ودر حدیث خروس سفید که دوست من است
چون وی آواز میکند همه خروسان آواز میکنند نیز سخن است **خ م ت س** روایة کرده این را بخاری ومسلم
وترمذی ونسائی از ابی هریره که گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود چون بشنوید بانگ خروس
را پس سوال کنید خدا تعالی را از فضل وی کرم وی تعالی پس بدرستی که خروس دیده است فرشته را واجتماع
المسلمین ونزدیک جمع شدن مسلمانان بجهة صلوة ودعا وذکر وامثال آن هر چند اجتماع بیشتر امید اجابة اکثر
وافر **ع** روایة کرده این را اصحاب اصول سته از ام عطیه الانصاریه وفی مجالس الذکر ودر مجلسهای ذکر وحلقهای
وعظ وتذکیر وتلاوة ومدارسه وامثال اینها که وقت حضور ملائکه ومحل نزول رحمة است **خ م ت** روایة کرده
بخاری ومسلم وترمذی از ام سلمه وعند قول الامام ولا الضالین ونزدیک گفتن امام در نماز ولا الضالین را
که این نیز وقت آمین گفتن ملائکه است **م د س ق** روایة کرده مسلم وابو داود ونسائی وابن ماجه از ابو موسی
وعند تغمیض المیت ونزدیک پوشیدن چشم میت بعد خروج روح **م د س ق** روایة کرده این را مسلم و
ابو داود ونسائی وابن ماجه از ام سلمه که گفت درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بر ابو سلمه که زوج ام سلمه باشد
وحال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد پس فرو خوابانید آنحضرت چشم او را پس گفت که چون
جان قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر یعنی نگاه میکند بجانب او وبا جهة باز میماند اهل خانه چون

این سخن

این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد پس فریاد کردند وبانگ زدند پس فرمود آنحضرت دعا نکنند
بر ذاتهای خود مگر به نیکی وواویلا وامثال آن مکنید زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزی که میگوئید شما درین وقت
پس ترد دعا کرد آنحضرت باین کلمات اللهم اغفر لابی سلمه وارفع درجته فی المهدیین واخلفه فی عقبه فی الغابرین
واغفر لنا وله یا رب العالمین وافسح له فی قبره ونور له فیه وعند اقامة الصلوة ونزدیک تکبیر گفتن برای نماز
ط مر روایة کرده این را طبرانی وابن مردویه اسم راوی آن معلوم نشده است در بعضی نسخ سهیل بن
سعد می نویسد والله اعلم وعند نزول الغیث ونزدیک باریدن باران که هنگام نزول رحمة الهی وفضل
نامتناهی است **د ط مر** روایة کرده این را ابو داود وطبرانی وابن مردویه از سهل بن سعد وطبرانی
از ابی هریره نیز روایت کرده است چنانکه در حدیث آینده نقل کرده شود ورواه الشافعی فی الام مرسلا
وروایة کرده است نزول باران را از هنگام اجابة امام شافعی در ام که کتابی از مصنفات اوست بطریق
ارسال وقال وگفت شافعی رحمة الله در ان کتاب قد حفظت من غیر واحد طلب الاجابة عنده تحقیق
یاد دارم من از بسیاری علما سلف یافتن اجابة دعا را نزد نزول باران قلت وعند رؤیة الکعبة
مصنف گوید اگر چه علمای متقدمین رؤیة کعبه را از احوال اجابة نشمردند لیکن میگویم من که نزد دیدن خانه
کعبه زادها الله تشریفا نیز دعا مستجابست بجهة ورود حدیث ابی هریره که طبرانی اخراج کرده که گفت فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه واله وسلم گشاده میشود درهای آسمان وقبول کرده میشود دعا در چهار محل نزد ملاقات صفوف
مسلمانان در جنگ کافران ونزد نزول باران ونزد بر پا داشتن نماز ونزد دیدن خانه کعبه انتهی ودر اخبار دیگر
نیز آمده است اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائی که کند مستجابست گفته اند که چه دعا باید کرد درینوقت بعضی
گویند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که از جوامع الکلم وشامل جمیع خیرات
وحسنات دنیا وآخرت است وبعضی گویند این دعا کنند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب وبعضی گویند اللهم
اجعلنی مستجاب الدعوة ما بعد ازین هر دعا که کند مستجاب افتد واولی آنست که درینوقت رضای حق
جل شانه طلب کند که اعظم مقاصد واسنی مطالب است واگر استجابت دعوة طلب کرد وعمر تمام شد
همچنان محروم میماند وهیچ مطلب فائز نمیگردد ودر صورت رضای حق بهر حال مقصود حاصلست وبین

وافسح

الجلالتين في الانعام ومیان خواندن دو اسم بزرگ خداي تعالی که منفصل واقع اند در سوره انعام در
قول وي تعالی رسل الله الله اعلم حيث يجعل رسالته این نیز از ایجاد مصنف است و ذکر آن در کتب
سلف محدثین کم توان یافت و استدلال کرده مصنف بر ادخال بین الجلالتین در احوال اجابه
بقول بعضي از سلف و تجربه علماء زمانه خود چنانکه گفت وحفظنا ذلك تجربا بصیغه فاعل و مفعول هر دو
مضبوط است عن غير واحد من اهل العلم یاد داریم ما این را دران حالي که تجربه کننده ام یا ازموده شده است
از بسیاري از اهل علم یعني از بسا علماء شنیده ام و تجربه بوسته که بین الجلالتین دعا مستجابست حتی گفته مجربا
بصیغه فاعل حالست از فاعل حفظنا و بمفعول از مفعول او ونص عليه الحافظ عبد الرزاق الرسعني في تفسيره
عن الشيخ العماد المقدسي و تصریح کرده بر آنکه بین الجلالتین دعا مستجابست حافظ عبد الرزاق بن رزق الله
الرسعني محدث در تفسیري که خود تالیف کرده و نقل کرده آن را از شیخ عماد الدین مقدسي مراد از حافظ
درانجا حافظ حدیث است و آن کسي است که صد هزار حدیث را متنا و اسنادا با احوال رواة جرحا و
تعدیلا و تاریخا با تعدد طرق بداند و شیخ جزري رحمه الله در بعضي مصنفات خود گفته که حافظ حدیث
السنت که روایة کند انچه باو رسیده است و یاد دارد هر چیز را که محتاج باو ست و رسعني بفتح را و سکون سین
و فتح عین مهملات و اخر یاء اضافه منسوب است بسوي راس العین که نام موضعیست بجزیره دیار بکر و این
نسبت بر خلاف قیاس است چه قیاس راسي عیني است کما تقرر و مقدسي بفتح میم و سکون قاف و کسر دال مهمله
مخففه و بسین مهمله با یاء نسبت منسوب است به بیت المقدس و بفتح قاف و تشدید دال نیز آمده است لیکن اصح
اولست و میرک شاه گفته شیخ شرف الدین خطیب تبریزي در تفسیر خود نیز همچنین تخصیص کرده انتهی و در بعضي
شروح خواندن این دعا بین الجلالتین نقل کرده اللهم ضاقت المذاهب الا اليك وخابت الآمال الا لديك
وانقطع الرجاء الا عنك الهي من الذي دعاك فلم تجبه ومن الذي سالك فلم تعطه ومن الذي استنصرك
فلم تنصره ومن الذي استجارك فلم تجره ومن الذي استغاث بك فلم تغثه ومن الذي توكل عليك فلم
تكفه واغوثاه واغوثاه واغوثاه يا غياث المستغيثين ويا جار المستجيرين ويا دليل المتحيرين اغثني بفضلك ولطفك
وكرمك و رحمتك يا مغيث فاستجب دعوتي انك قريب مجيب واقض حاجتي انك قاضي الحاجات ومجيب

دعا بین الجلالتین

الدعوات برحمتك يا ارحم الراحمين **اماكن الاجابة** فكالمواضع الشريفه مکانهاي اجابت که استجابت دعا در آن
مکانها مورد یافته پس مکانهاي بزرگست مانند مساجد و محل قدوم انبیا و اولیا و امثال آن و کاف در
کالمواضع معجم است چنانچه در بعول الحنيف المطلق گاهی ر گفته اند و اظهر آن بود که بمیکفت هي المواضع
الشريفه قال الحسن البصري رحمه الله في رسالته الى اهل مكة گفت حسن بصري در کتابت خود که نوشته بود بسوي
اهل مکه وقت نهضت خود از امکان مقدس بصره و آن کتابت مشتمل بود بر احادیثي که وارد شده در فضل مجاوره
مکه معظمه ان الدعاء يستجاب هناك في خمسة عشر موضعا بتحقیق دعا مستجاب میشود درین مقام ذي الاحترام
که مکه معظمه باشد در پانزده موضع ولفظ هناك دالست که در غیر مکه معظمه مقامات متبرکه اند که دعا در آنجا مستجاب
است لیکن درین مقام همین پانزده موضع است و وي امام ابو سعید حسن بن ابي الحسن یسار بصري بفتح
موحده و کسر آن از اجلاء تابعین بلکه بقول بعضي افضل ایشانست متولد شده در سالي که دو سال از خلافه
عمر باقي مانده و وي رضي الله عنه بزرگ مرتبه و امام وقت بود در هر فن از علم و زهد و ورع و عبادت
فوت کرد در رجب سال یکصد و ده کذا في جامع الاصول دیگر بدانکه صحبت حسن بصري رحمة الله با امیر
المومنین علي بن ابیطالب کرم الله وجهه و تلقین ذکر وي مشهور است میان مشایخ طریقت از متاخرین درین
زمان چنانکه در تذکرة الاولیا گفته که صد و سي تن را از صحابه دریافته و هفتاد بدري را دیده بود و ارادت او
با علي بن ابیطالب است و خرقه از و گرفته است انتهی و در کتب بعضي از متاخرین دیگر نیز ذکر این معني است
ولیکن علماء محدثین را درین کلام سخن است در صحیح کتاب حدیث روایة حسن از علي نیامده و لهذا شیخ نجم الدین
کبري اجازت نامه خود که بیکي از اصحاب داده بود نوشته است که صحبت داشت حبیب عجمي با حسن بصري
و گرفت از وي علم طریقه را و صحبت داشت حسن بصري صحابه را رضوان الله عليهم اجمعين و گرفت از ایشان
علم طریقه را انچه بصحت رسیده است و بعضي مردم گویند صحبت داشت حسن بصري با علي بن ابي طالب و این
بصحت نرسیده کذا في فصل الخطاب و شیخ جلال الدین سیوطي در بعضي رسائل خود اثبات صحبت ایشان
با امیر المومنین علي بن ابي طالب بقیاس عقل و دلیل معقول نموده است و ثابت کرده که حسن بصري در مدینه امده
و هر روز در مسجد رسول صلی الله علیه واله وسلم حاضر میشد پس چه احتمال دارد که علي بن ابیطالب را در نیافته باشد

ملاقات حسن بصري با امیر المومنین علي کرم الله وجهه

ودر جامع الاصول میکوید بعضی میکویند که حسن بصری ملاقات کرد بعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه در مدینه اما روایة
او در بصره صحیح نشده انتهی ومانا که عدم وجود روایات بجهة عدم استعداد صحبة باشد والله اعلم وان موضع است
فی الطواف در موضع طواف که او ذی مطاف تعبیر میکنند والا نفس طواف ومباشرت او از جمله احوال الاجابة
است نه اماکن الاجابة ظاهر آنست استجابة دعا در یمقام وقت مباشرت طوافست بجهة ایراد لفظ طواف
نه مطاف وشاید که مطلق مطاف نیز مراد باشد وطواف در لغة کشتن کرد چیز است اکنون غالب آمده و
اسم کشته کشتن کرد کعبه را زادها الله تعظیما وتشریفا وعند الملتزم ونزدیک ملتزم ودی مابین دروازه کعبه است
وحجر اسود است کذا نقل عن ابن عباس ومسافة مابین ان یکباع است چنانچه یکی کفدست بر درباید
ودیگری بر حجر ونامیده شد اینمکان مقدس بملتزم بصیغه اسم مفعول از التزام بجهة التزام دعا وتعوذ در انجا یا بجهة
انکه مردم لازم میشوند بوی وی چسبند او را برای تبرک وتیمن از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم که میکفت ملتزم موضعیست که مستجاب میشود در وی دعا وتحت
المیزاب ودر زیر ناودان کعبه که مکانی معروف است وفی البیت واندرون خانه کعبه که محل نزول فیوض نامتناهی
است وعند زمزم ونزدیک چاه زمزم وعلی الصفا وبالای کوه صفا که متصل کوه ابا قبیس است ودر اصل صفا
بمعنی سنگ سطبر است والمروة وبالای کوه مروه که کوهی مرتفع است نزدیک در مسجد حرام مقابل صفا ومروه در اصل
سنگ سفید را کویند که از وی آتش بجهد وفی المسعی بر وزن مرمی که میدانی میان صفا ومروه است وخلف المقام
ودر پس مقام ابراهیم که نام سنکیست که در وی نشانهای پای ابراهیم علیه السلام والان در پس خانه کعبه در حجره
نهاده اند وفی عرفات ودر کوه عرفات وعرفاة بلفظ جمع مخصوص بمکان است فقط وعرفه بلفظ مفرد بمعنی
مکان وزمان که روز عرفه است هر دو می آید وشاید که جمع باعتبار نواحی واطراف وتعدد محل وقوف است
وپوشیده نماند که فائده ایراد علی بر صفا ومروه وفی بر عرفاة ظاهر میشود شاید که ایمائی لطیف باشد در انکه استجابت
دعا در اینمکان در روز عرفه است فافهم وفی المزدلفة ودر مزدلفه که موضعیست میان عرفات ومنا معروف
ومشهور ومزدلفه بضم میم از ازدلاف است بمعنی قربة وتسمیه اینمکان هم از انجهة است که در وی تقرب الی الله
حاصل میشود کذا قال الثعلبی ودر قاموس گفته زلف زمین هموار جاروب داده را کویند وزمین اینموضع

چنین واقع

چنین واقع شده واین توجیه اقرب است وفی منا ودر منی که مقامی معروفست ودر بعضی نسخ منی بقصر است
ومنی در اصل بمعنی ریختن است وانجا نیز روز نحر خونها ریخته میشود وعند الجمرات الثلث ونزدیک هر سه
جمره که در مناسک حج است وجمره در اصل سنکریزه خورد است وجمار درحج نام آن سنکریزها است که رمی کرده
میشود واینموضع را که در انجا رمی میکنند جمرات کویند بر وزن عرفات بجهة رمی جمار دران این پانزده موضع است
در مکه معظمه که حسن بصری استجابت دعا در انجا باهل مکه نوشته بود انچه شاید در ذهنها رسد که دعا در امکنه
مذکوره متبرکه مستجابست بجهة شرافت وکرامت اینها پس نزدیک مکانی که مدفون است در وی سید المرسلین
صلی الله علیه واله واصحابه اجمعین ونزد بهترین وبزرگترین اینمکانها است مستجاب است یا نه مصنف در رفع
اشکال میفرماید قلت میکویم من وان لم یجب الدعاء بر صیغه مجهول عند النبی صلی الله علیه وسلم ففی ای
موضع اگر مستجاب نشود دعا نزدیک قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در سائر مواضع مسجد شریف وحجره
منیف که بزرگترین اماکن روی زمین از کعبه وغیر آن است بر مذهب صحیح پس در کدام موضع مستجاب
شود وبا انکه شک نیست که می شنود الحضرت صلی الله علیه واله وسلم دعاء داعی را که نزد قبر شریف وی
کند چنانچه می شنود صلوة وسلام را و بعضی کمان برده اند که این کلام اعتراض است بر حسن بصری بجهة
عدم تعداد او رضی الله عنه اینمکان فیض نشان را از اماکن اجابة ونه چنین است چه وی خود کفته است
یستجاب بالملتزم یعنی در مکه معظمه علی انا قد روینا بضم را مهمله وکسر واو وفتح را و واو هر دو مرویست لیکن اول
مذهب صحیح ومختار اهل الحدیث است کذا قالوا واولی آن بود این علاوه را که موید استجابت دعاست در ملتزم
پس از قلت ذکر میکرد کما لا یخفی فی استجابة الدعاء فی الملتزم حدیثا مسلسلا من طریق اهل مکة باانکه بتحقیق روایة
کرده شده ایم ما در استجابة دعا در ملتزم حدیثی مسلسل از طریق اهل مکه وحدیث مسلسل انرا کویند

ومضمون این حدیث که ابن عباس روایة میکند که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم که میکفت ملتزم
موضعیست که مستجاب میشود در وی دعا دعا میکند خدا تعالی را در وی هیچ بنده دعائی را مگر انکه مستجاب میکرداند
خدا تعالی دعاء او وکفته هر واحد از رواة این حدیث تا مصنف در وقت روایة قسم بخدا است دعا کردم خدای

تعالی را در همکان هرکز مکر اکه مستجاب کردانیده است خدای تعالی دعای هرا الذین یستجاب دعاءهم

بیان کسانیست که قبول کرده میشود دعای ایشان المضطر ازانجمله فرو مانده است که او را هیچ حیله و وسیله جز خدای

تعالی نبود شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفت که مطلقا امید حیات نداشت بیمار کفت

ای شیخ دعا کن برای شفای ما شیخ فرمود تو دعا کن که مضطری و درهای اجابت بدعاء مضطر کشاده است

زیرا که نیاز او بیشتر است و حق سبحانه و تعالی نیاز بیچارکان را دوست میدارد ه ان نیاز مربی بوده است

کان چنان طفلی سخن اغاز کرد هرکجا دردی دوا انجا رود هرکجا فقری نوا انجا بود خ م د روایة کرده این

را شیخین و ابو داود از حدیث عبد الله بن عمر در ضمن قصه اصحاب غار والمظلوم وازانجمله ستم رسیده است

مضطر باشد یا غیر او ابو هریره روایة کرده سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان یکی ازان مظلوم است

بر میدارد خدای تعالی دعوة مظلوم را بالای ابر و بمصعد قبول میرساند و کشاده میشود برای او درهای اسمان

و میکوید پروردکار تعالی به بزرکی من سوکند هر اینه یاری میدهم ترا اکرچه بعد روزکاری باشد ع روایة

کرده این را اصحاب اصول سته از ابن عباس که کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرستاد معاذ بن

جبل را بسوی یمن پس کفت ای معاذ تو می ائی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست ایشان را دعوة

بر اسلام کن و ارکان اسلام بیاموز و اندرزهای دیکر کرد تا انکه کفت بپرهیز کن دعای ستم رسیده را پس

بتحقیق نیست میان خدای تعالی و دعوة مظلوم پردهٔ و در روایتی وان کان فاجرا اکرچه مظلوم داعی کنهکار باشد

تاهم مستجاب است ا رص روایة کرده این را احمد و بزار و ابن ابی شیبه از ابو هریره و بروایتی و لو کان کافرا اکرچه

مظلوم کافر باشد درین اشاره است بانکه مستجاب نیست دعاء کافر غیر مظلوم و اختلاف کرده اند در استجابت

دعاء کافر بعضی کویند مستجاب نیست مطلقا و بعضی برانند مستجابست وهو الصحیح قاله القهستانی حب ا

روایة کرده این را ابن حبان و احمد از ابی ذر غفاری والوالد ازانجمله پدر است که در حق پسر دعا کند دعاء نیک

باشد یا بد و دعاء والده نیز همین حکم دارد د ت ق روایة کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ابو هریره

که کفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم سه دعا مستجاب اند شک نیست در استجابة انها دعاء پدر بر

دعاء مسافر و دعاء مظلوم والامام العادل وازانجمله پادشاه دادکر است که ایفای حقوق الهی و بندکان نماید

المجانی دعاء کافر

ت ق حب روایة کرده این را ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان از ابو هریره که کفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه

واله وسلم سه کس اند که دعاء ایشان رد کرده نمیشود یکی ازان امام عادل است والرجل الصالح وازانجمله مرد

نیک کردار است و بنده صالح ان بود که اداء حق عبودیت بروجهی که فرموده اند چنانکه باید بجا آرد و استقامت

بران ورزد و صلاح اعلی مناصب وارفع مقامات است ولهذا وصف کرده است بدان حق جل و علا انبیا را

و صواب انست که صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و اعلا مراتب او انست که شیخ انس و جان

غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه وارضاه در فتوح الغیب میفرماید صلاح حاله زوال ارادت و فنای مطلق

است و بودن بنده قایم بر مراد حق و فعل او انتهی و چون بنده باینحال رسد لاجرم دعاء او مستجاب باشد

خ م ق روایة کرده این را شیخین و ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنه والولد البار بوالدیه وازانجمله فرزند

نیکی کننده به پدر و مادر است بر والدین عبارة از احسان است بسوی ایشان و اداء کردن حق و طلب

رضای ایشان و ضد آن عقوق است بمعنی تضییع حقوق ایشان م روایة کرده این را مسلم از امیر

المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه والمسافر وازانجمله مسافر است که در راه خدا مانند حج و جهاد و طلب

علم دینی و جز آن بر آمده باشد و احتمال دارد که مطلق مسافر باشد د ر روایة کرده این را ابن ابو داود

و بزار و ابن ماجه از ابو هریره چنانکه نقل کرده شد والصائم حین یفطر وازانجمله روزه دار است وقتی که افطار

کند روزه را یعنی قبیل وقت افطار که هنکام تضرع و انکسار است قاله القهستانی و اکر بعد از افطار مراد دارند

نیز جایز است که دعاء ماثور درین وقت نیز بعد افطار است ت ق حب روایة کرده این را ترمذی و ابن

ماجه و ابن حبان از ابو هریره ذکر یافت والمسلم لاخیه بظهر الغیب وازانجمله مسلمان است که دعا کند مر برادر

مسلمان را غائبانه بجهة خلوص دعاء او از ریا و وجود صدق و اخلاص محبت و اکر بحضور او دعا کند بحیثیتی که

او را خبر نشود نیز داخل ظهر الغیب است م د مص روایة کرده این را مسلم و ابو داود و ابن ابی شیبه از حدیث

ابی الدرداء که کفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاء مرد مسلمان مر برادر خود را غائبانه مستجابست نزد

سر دعا کننده فرشته ایست کماشته شده هرکاه که دعا کند مر برادر خود را به نیکی میکوید فرشته آمین و مر ترا است

مانند آن و نیز بیهقی در دعوات کبیر بروایة ابن عباس از انحضرت صلی الله علیه واله وسلم اورده که کفت پنج دعا

است که قبول کرده میشود مر ایشان را یکی دعاء ستم رسیده تا انکه انتقام میکشد خدا تعالی از ستم کننده دوم دعاء قصد کننده حج تا انکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود سیوم مجاهد فی سبیل الله تا انکه فارغ گردد از جهاد و نشیند چهارم دعاء بیمار تا انکه به گردد پنجم دعاء برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غائبانه بیشتر گفت آنحضرت و شتاب ترین این دعاها از روی اجابت دعاء برادر است مر مسلمان را غائبانه والمسلم مالم یدع بظلم او قطیعة رحم و از انجمله مسلمان است مادامی که دعا مکند بگناه و ظلم و تعدی بر خلاف حق یا بر بریدن خویشی چنانکه گوید خدا وندا مرا مالی ده تا در محرمات صرف کنم یا گوید خداوندا مرا از وی بیزار کن تا احسان و صله نمایم او یقول دعوت فلم استجب و مستجابست مادامی که نگوید دعا کردم پس اجابت کرده نشد زیرا چه درین وقت مانده و ملول میشود از دعا و تاکید و مبالغه در رغبت و حسن رجا که شهیر اجابت است لازمی باشد پوشیده نماند که رفع یقول با وجود عطف بر مجزوم مبنی بر لغتی است که فعل مضارع را بعد از جازم مرفوع میخوانند و ان فصیحست علی ما قاله الرضی مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از ابو هریره و مخفی نیست که مضمون حدیث را شیخین و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایه کرده اند از ابو هریره چنانکه در احوال الاجابة گذشت با همین مضمون و ان لایستعجل بان یستبطی الاجابة او یقول دعوت فلم یستجب لی ان لله عز وجل عتقاء فی کل یوم ولیلة بتحقیق مر خدا تعالی را که صاحب جلال و جمال است ازاد کرده شدگان و خلاص یافته گان اند از آتش دوزخ لکل عبد منهم دعوة مستجابة مر هر شخصی را از ایشان یک دعاء مستجابست ا روایه کرده این را احمد از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما اسم الله تعالی الاعظم الذی اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی و نام خدا تعالی که بزرگتر است ان نامی که چون دعا کرده شود بآن قبول میکند خدا تعالی و چون خواسته شود بان میدهد اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن و در برابر آن اعطاست چنانکه گوید اللهم اعطنی و پروردگار تعالی بدهد انچه بنده خواسته است و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و در برابر آن اجابه است و اجابت جواب دادن چنانکه پروردگار تعالی فرماید لبیک عبدی و قبول کند دعا او را و دعا و سوال بمعنی یکدیگر نیز می ایند کذا قالوا و آن اسم اعظم این دعاء یونس علیه السلام است لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین نیست معبود بحق مگر تو پاکی تو از انچه در حضرت عاجز نشوی بدرستی که هستم من از ستمکاران

فرق در دعا و سوال

نفس خود مس روایه کرده این را حاکم از سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم که میگفت ایا دلالت نکنم شما را بر اسمی که چون دعا کرده شود بآن اجابه میکند خدا تعالی و چون خواسته شود بان میدهد دعاء یونس علیه السلام است و ذکر فرمود تمام ایة را پس پرسید مردی که ایا بود این دعا برای یونس علیه السلام خاصه یا برای عامه مسلمین فرمود نخوانده قرآن را ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین و همچنین خلاص میکنیم مسلمانان را انتهی و حدیث دلالت کرد بر انکه دعاء یونس علیه السلام اسم اعظم است زیرا که استجابه دعا حتما از خواص اوست و ابن ابی حاتم از کثیر بن معبد روایه کرده که وی پرسید حسن بصری را از اسم اعظم وی رضی الله عنه فرمود ایا نمیخوانی قرآن را که در وی قول یونس علیه السلام است و ذکر کرد آیه را تا آخر تنبیه بدانکه وارد شده است اقوال مختلفه از علما و عرفا در تحقیق و تعیین اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی رحمه الله در رساله خود مسمی بدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم بیست قول را هفت قول مولف رحمه الله ایراد کرده است و در انجا اقوال دیگر است که در بیان مقصود و حل تمام دارد و از انجمله نقل کرده شد بعضی گفته اند اسماء الهی عظیم اند روا نیست تفضیل بعضی از انها بر بعضی و رفته است باین قول ابو جعفر طبری و ابو الحسن اشعری و ابو حاتم بن حبان و قاضی ابو بکر باقلانی و جماعه غیر ایشان میگویند انجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد با اعظم عظیم است و عبارة طبری گفته مختلف شده است آثار در تعیین اسم اعظم و انچه نزد من است انست که همه اقوال صحیح است زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و نیست هیچ اسم اعظم از وی پس گویا که وی قایلست که هر اسمی از اسماء و تعالی جائز است بوصف او ببودن او اعظم پس اعظم راجع بمعنی عظیم گشت و ابن حبان گفته اعظمیتی که در اخبار وارد شده است مراد بآن کثرت ثواب داعی است بآن و مثل این در آیات قرآنی نیز جایز است جاریست و قول دیگر انکه تعین آن در علم الغیب مطلع نکردانیده است بروی هیچکس را از خلق خود و جز و تعالی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة جمعه و صلوة وسطی گفته اند و بعضی الله الرحمن الرحیم گفته اند و موید است این را اختیار این کلمات در بسمله که مفتح کلام الله است و بعضی هو گفته اند نقل کرده این قول را فخر الدین رازی از بعضی اهل کشف و بعضی الله گفته اند زیرا چه وی اصل است در اسماء حسنی و بر غیر و تعالی اطلاق نمیتوان کرد و این قول از جابر بن زید

ایناست که

اعظمیتی

منقولست وبعضی مالک الملک گفته اند وبعضی کلمهٔ توحید گفته اند نقل کرده ابن را قاضی عیاض وفخر الدین رازی
از امام زین العابدین نقل کرده که وی سوال کرده رب العزة را که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود وی را در خواب
که اسم اعظم پس نمود وی را در خواب که اسم اعظم الله هو الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم است وبعضی
گویند مخفی است در اسماء حسنی ومؤید است این قول را حدیث عایشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسماء حسنی فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که اسم اعظم هر اینه درین اسماست که دعا کردی با آنها وبعضی رب گفته اند
حاکم از ابن عباس وابی الدرداء این قول را نقل کرده وبعضی الم گفته اند ابن جریر در تفسیر خود از ابن مسعود نقل
کرده که الم اسم اعظم است وبعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از نضر بن شمیل نقل کرده کسی که
اللهم گفت دعا کرد خدا تعالی را بجمع اسماء او واز اینجهة حسن بصری گفته رضی الله عنه که اللهم مجمع دعاست
وبعضی گفته اند هر اسمی از اسماء الهی که بخواند بنده وتعالی را بدان اسم بطریق استغراق چنانکه در باطنش
در ان حاله غیر خدا نباشد اسم اعظم است زیرا که شرف اسم بشرف مسمی است نه بواسطه حروف مخصوصه
واین قول از امام جعفر سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واز سید الطایفه جنید بغدادی قدس سره
وغیر وی منقولست وابو نعیم در حلیه از ابی یزید بسطامی آورده که شخصی از وی اسم اعظم سوال کرد
فرمود ان را حدی محدود نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق تعالی این خلاصه کلام سبوطیست
که درینباب ایراد کرده والله اعلم وبعضی از محققین گفته اند که این دعا جامع جمیع اقوال است که در اسم
اعظم منقول گشته دعا اینست اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات
والارض یا ذا الجلال والاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین یا سمیع الدعاء یا الله یا الله یا الله یا
عالم یا سمیع یا علیم یا حلیم یا مالک الملک یا ملک یا سلام یا حق یا قدیم یا قایم یا غنی یا محیط یا حکیم
یا علی یا قاهر یا رحمن یا رحیم یا سریع یا کریم یا محصی یا معطی یا مانع یا محیی یا مقسط یا حی یا قیوم یا احد
یا صمد یا رب یا رب یا رب یا وهاب یا غفار یا قریب یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین انت حسبی ونعم الوکیل انتهی الدعا اکنون بشرح تتمه روایات مصنف که درینباب ایراد کرده
شروع نمایم وبه التوفیق واسم الله تعالی الاعظم در نسخه جلالی واکثر نسخ معتمده بعد از لفظ اعظم رمز

دعای جامع اسم اعظم

مقسط

مصنف ابن ابی شیبه است وظاهر انست که بالای لفظ اعظم باشد اشعار بانکه این لفظ از خصوصیات
اوست والا ما قبلش مشترکست میان او ورموز اینده بخلافی که در ما بعد است وجه خصوصیت ابن ابی شیبه
چه باشد الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی به اجاب ونام خدای تعالی که بزرگترست آن نامی که چون خواسته
شود بآن نام میدهد وچون دعا کرده شود اجابت میکند اینست اللهم انی اسالک بانی اشهد انک انت
الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا بوسیله
اینکه گواهی میدهم بتحقیق تو خدایی نیست هیچ معبود بحق موجود جز تو یگانه بذات وصفات وبی نیازی از همه وپناه
همه نیازمندانی آنکه نزاد کسی را وزاده نشد از کسی ونیست ونبوده ونخواهد بود او را همتا ومجانس عه س حب ا
روایه کرده این را اصحاب کتب اربعه وابن حبان وحاکم واحمد از بریده بن حصیب که گفت شنید پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم مردی را که میگفت دعا مذکور را فرمود هر اینه سوال کردی خدای تعالی را باسم اعظم الذی اذا سئل به اعطی
واذا دعی به اجاب انتهی شیخ ابن حجر میگوید این قول را حجرین اقوالست از روی سند از جمیع جزی که درینباب
وارد است ودر روایتی صد دعای مذکور چنین است اللهم انی اسالک بانک انت الله الاحد الصمد الی اخره
یعنی بدون لفظ انی اشهد ک ولا اله الا انت مص ایراد کرده این روایه را ابن ابی شیبه واسم الله تعالی العظیم
الاعظم در اکثر نسخ که بر صحت انها وثوق کلیست خصوص در نسخه جلالی بر لفظ العظیم رمز عه حب مس ودبر لفظ الاعظم
رمز مص نوشته وهمین است صحیح موافق قول مصنف ودر تصحیح المصابیح که گفته لفظ احمد وابن ابی شیبه الاعظم است
ولفظ باقین عظیم زدر نسخه اصیلی جمیع این رموز بعد لفظ العظیم است واین خلاف روایه ودرایه است الذی
اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی نام خدای تعالی که بزرگترست انکه چون خوانده شود بآن نام اجابه کند
وچون سوال کرده شود بآن بدهد اینست اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت خداوندا بدرستی که
من سوال میکنم ترا بوسیله اینکه مرترا است همه ستایشها نیست هیچ معبود بحق موجود مگر تو وابن ماجه جمله وحدک
لا شریک لک درینمقام افزوده است ورمز او بالای آن می نویسند یعنی یگانه تو در بادشاهی هیچ انبازی نیست
مرترا الحنان المنان توئی مهربان بسیار عطا کننده الحنان مختص بروایه ابن حبان است چنانکه رمز او
بالایش می نویسند وحنان بتشدید نون صاحب رحمة مشتق از حنان بتخفیف بمعنی بخشودن کذا فی

الصحاح ودر مجمع البحار الحنان الرحيم لعباده يقال تحنن عليه اي ترحم واز علي بن ابي طالب كرم الله وجهه
مرويست كه حنان انست كه ببخشش كند پيش از سوال انتهى ومنان مبالغه است از من كه بمعنى عطاست
نه از منه كذا في المهذب بديع السموات والارض در اكثر نسخ صحيحه برفع است بنابر وصفيه منان يا خبريه
مبتداء محذوف ودر بعضى بنصب بتقدير حرف ندا يا ذا الجلال والاكرام تويى افريننده اسمانها وزمين اى
صاحب بزرگى وكرم عه حب مس امص ايراد كرده اين روايه را اصحاب كتب اربعه وابن حبان وحاكم و
احمد وابن ابي شيبه از انس بن مالك كه گفت بودم من نشسته نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم در مسجد
دحال انكه مردي نماز ميكذارد پس گفت اللهم انى اسالك بان لك الحمد الخ آنحضرت فرمود هر اينه دعا
كرد المرد باسم خداتعالى كه بزرگست الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى وبروايتى يا حي يا قيوم بر دعاء
سابق زياده آمده اي زنده دائمى واي قيام نماينده بتدبير خلق وحفظ ايشان عه حب مس ا
ايراد كرده اين زياده را رواه سابق سواء ابن ابي شيبه وعبارة خالى از خبري نيست كما لا يخفى واسم الله
الاعظم في هاتين الايتين اسم اعظم درين دو ايه است يكى والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم
در سوره بقره ودويم فاتحه ال عمران ابتداء سوره ال عمران كه اينست الم الله لا اله الا هو الحي القيوم فاتحه در اكثر
نسخ بجر است بنابر انكه بدل يا عطف بيان هاتين الايتين است ودر بعضى برفع بانكه خبر مبتداء محذوف
باشد حنفي گفته جايز است كه اراده كرده شود كه اسم اعظم در هر واحد ازين دو ايه است وانكه در هر دو آيه است
معا بر سبيل اجتماع ميگويد كاتب حروف اصلح الله حاله كه تفصيل كلام درين مقام انست كه بر شق اول احتمال
دارد كه اسم اعظم در هر ايه همان يك اسم باشد پس برين تقدير يا تمام لا اله الا هو يا تنها آله يا تنها هو خواهد
بود واحتمال دارد كه در هر ايه اسمى عليحده بود وبرين تقدير در آيه اول يا تمام لا اله الا هو الرحمن الرحيم است
يا تنها لا اله الا هو يا تنها هو يا تنها الرحمن الرحيم ودر آيه ثاني يا تمام الله لا اله الا هو الحي القيوم است يا تنها
لا اله الا هو يا تنها هو الحي القيوم يا الحي القيوم يا تنها الم يا تنها جلاله وبر شق ثاني محتمل كه لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم باشد
يا الرحمن الرحيم الحي القيوم يا الله الرحمن الرحيم يا لا اله الا الله بود واحتمالات ديگر نيز پيدا ميبود كه نزد تامل
ظاهر ميگردد وانچه گفته شد اكثر ان مذهب جماعه است والله اعلم بمراد رسوله د ت ق مص روايه كرده

يا تنها الرحمن يا تنها الرحيم ٥
يا تنها هو ٥

انحديث را ابو داود وترمذي وابن ماجه وابن ابي شيبه از اسماء بنت يزيد واسم الله الاعظم في ثلث سور واسم
اعظم در سه سوره است يكى سورة البقرة دويم سوره ال عمران سيوم سوره طه مس روايه كرده اين را حاكم از
ابى امامه قال القاسم گفت قاسم كه راوي اين حديث است از ابى امامه فالتمستها انه الحي القيوم پس جستم
وطلب كردم سوره مذكوره را پس يافتم كه بتحقيق اسم اعظم الحي القيوم است ودر عبارت خدف وتضمين
است ودر بعضى نسخ فوجدتها نيز هست واين غير ظاهر است كما لا يخفى بعد مصنف در تطبيق هر دو حديث
ميگويد قلت وعندي انه الله لا اله الا هو الحي القيوم جمعا بين الحديثين ميگويم من كه مختار نزد من اينست
كه بتحقيق اسم درين سه سوره لا اله الا هو الحي القيوم است نه تنها الحي القيوم واختيار اين از جهت جمع وتوفيق
ميان حديث اسماء وابى امامه است وبيانش چنانچه مصنف در مفتاح الحصين گفته اينست كه حديث
اسماء كه مذكور در متن است نص است در انكه اسم اعظم لا اله الا هو ولا اله الا هو الحي القيوم است وحديث
ابى امامه نص است در انكه اسم اعظم درين سه سوره است والله لا اله الا هو الحي القيوم درين سوره آمده
اما در بقره وال عمران خود ظاهر است اما در سوره طه پس در اول او الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى است
ودر آخر وي وعنت الوجوه للحي القيوم انتهى حنفي گفته انچه مصنف ذكر كرده مبنى بر انست كه اسم اعظم در
هر واحد از ايتين ودر هر واحد از سور ثلثه است ويكى از دو احتمال است كه در حديث اسماء گفته شد وباوجود
آن حديث اسماء نص نيست در انكه اسم اعظم لا اله الا هو يا لا اله الا هو الحي القيوم است بلكه نص است
در انكه در آيه اول لا اله الا هو الرحمن الرحيم است ودر ايه ثاني لا اله الا هو الحي القيوم است وتفاوت ميان انهما لا يخفى
ظاهر است انتهى كلام الحنفي پوشيده نماند كه قول حنفي بودن آيه اول نص است در جمله مذكوره نه در انچه مصنف
گفته خالى از تحكم نيست چه در ايه هر دو احتمال است بلكه احتمال ديگر نيز هست كه با دنى تامل ظاهر ميگردد ونص
در انچه حنفي گفته نيست كما لا يخفى ولما رويناه في كتاب الدعاء للواحدي عن يونس بن عبد الاعلى
عطف است بر جمعا يعنى واختيار كردن من الله لا اله الا هو الحي القيوم را براي خبريست كه روايه كرده شده
ايم در كتاب الدعاء كه تاليف واحديست از يونس بن عبد الاعلى الصدفي المصري كه از اصحاب امام
شافعيست وانحديث نيز دال است بر انكه اسم اعظم الله لا اله الا هو الحي القيوم است والله تعالى

حي القيوم مانعم ...
انظر بر ١

متعلق

اعلم متفق نقلت است والقاسم هذا هو ابن عبد الرحمن الشامي التابعي صاحب ابي امامة صدوق
وقاسم مذکور که گفته است اسم اعظم در بن سه سوره الحي القيوم است پسر عبد الرحمن شامي تابعي دمشقی است
وصاحب ابي امامه باهلی است و بسیار راست گوست بعضی گویند وی غیر از ابي امامه از هیچ صحابی
نشنید و در کاشف ذهبي است در روایت از وی که ملاقات کردم من یکصد صحابی را وعبد الرحمن
بن زید بن جابر گفته ندیدم هیچکس را افضل از قاسم و وی ثقه است کذا في التهذیب واسماء الله تعالی
الحسنی این در اصل ترکیب توصیفی است وغالب آمده استعمال او علم برای اسماء مخصوصه اما مفسران
کریم ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها عام گردانیده اند اللتی امرنا بالدعا بها و نامهای خدای بزرگ
که نیک اند از جهة شرع وعقل آن نامهای که امر کرده شده ایم با خواندن خدا تعالی با آن نامها در قول
وی تعالی ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها تسعة وتسعون اسما نود و نه نام اند من احصاها دخل الجنة کسی که
احصا کند آن اسما را در آید به بهشت اختلاف است در تفسیر احصا اکثر بر آنند که مراد بآن حفظ این
اسما و یاد داشتن انهاست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار آید و اختیار بخاري نیز همین است وهو
الصحیح کذا قال المصنف و در بعضی روایات بخاري بدل من احصاها من حفظها نیز آمده و بعضی
گویند مراد علم بآن واحاطه بمعانی آن و ایمان آوردن وتعظیم مسمای انهاست بعضی گویند عمل بآن
واطاعت حق بمقتضای هر اسمی وبعضی برآنند مراد شمردن انهاست در وقت خواندن و در لغه
احصا بمعنی شمردن است و تواند مراد خواندن و ورد ساختن انها باشد آناء اللیل واطراف النهار
برغبت وذوق وحضور کذا قالوا و در این حدیث حصر اسماء حسنی در این نود و نه نیست بلکه مقصود اینست
که این خاصیته که هر که احصاء کند انرا در آید به بهشت مخصوص بآن اسماست و تواند که حصر باین اعتبار بود
که معانی اسماء دیگر بهمین نود و نه نام است و توجیهات دیگر نیز گفته اند و کلام سلف درین مقام بسیار است
رساله که حضرت جدی قدس الله سره الاقدس در شرح اسماء الحسنی نوشته اند تفصیل از انجا باید جست در لوامع
النجوم است که یکهزار نام است وی تعالی را که جز او کسی نداند و هزار نام دیگر است که ملائکه دانند و جز ایشان
هیچکس نداند و هزار نام دیگر است که میدانند انها را مسلمانان و بر زبان ایشان جاری میشود از الجمله سیصد

در توریة است و سیصد در انجیل و سیصد در زبور و یکصد در فرقان از ان میان نود و نه ظاهر است و یک اسم دیگر
دیگر اسم پوشیده است و آن اسم اعظم است و از ابو عبید الله ترمذي منقول است که جستم اسماء باری تعالی
را که در قران مجید است پس یکصد و سیزده اسم یافتم ولیکن بعضی از انها مکرر بود مثل غافر وغفور وغفار
وامثال آن پس بعد اسقاط مکررات نود و نه باقی ماند کذا في المفاتیح خ م ت س ق مس حب
روایة کرده این را شیخین و ترمذي ونسائي وابن ماجه وابن حبان از ابو هریره و بروایتی لا یحفظها احد الا
دخل الجنة یاد میکند این اسما را هیچکس مگر آنکه در می آید بهشت را ح ایراد کرده این روایة بخاري الفاظ
از ابو هریره و چون وارد شده است تخلقوا باخلاق الله متصف شوید بصفات خدا تعالی بقدر طاقت
بشریت پس بعد از بیان معنی هر اسم خط بنده نیز انچه ازین اسماء بزرگ حاصل کند وتخلق نماید از کلام بعضی از
اهل کشف نقل کرده شد و به التوفیق و پیده از رمة التحقیق هو الله الذي لا اله الا هو اوست خدای که نیست هیچ چیز
سزاوار پرستش بکردی ظاهر آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار بیان
فرمودند از جهة وصف کردن حق سبحانه وتعالی را بوحدانیت وتعلیم کردن طریق احصاء و ذکر اسما او اشعار
بانکه الله اسم ذات است و باقی همه صفات او بند ثابت مر وی تعالی را و در ضمن این تعداد نیز حاصل میگردد و چون
الله اسم ذات شد بر غیر وی تعالی اطلاق نمی توان کرد نه حقیقة و نه مجاز و اسماء دیگر را اطلاق میکنند اگر چه مجاز بود
حظ بنده ازین اسم بزرگ تأله است با وی تعالی چنانچه تاله کودک با مادر الرحمن الرحيم این هر دو اسم مشتق
از رحمة اند برای مبالغه و اول ابلغ است که شامل تمامه رحمت دنیا و اخرت است و رحمة افاضه خیر است بر
محتاجان حظ بنده ازین دو اسم آنست که مهربان بر خلق باشد و بهمه نظر بعین رحمت اندازد الملك
بادشاه حقیقی که ملک دو عالم است در حیطه قدرت و تصرف اوست و او بی نیاز است از همه و نیاز
همه بدوست حظ بنده بی نیازی وی از خلق بالکلیه است القدوس بغایت پاک و منزه از سمات نقص
و زیان و بر تر از لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی که در یابد که آنرا وهم وخیال و احاطه کند و تصور نماید
آنرا عقل کمال ؏ هر چه اندیشی پذیرای فناست ؏ انچه در اندیشه ناید آن خداست حظ بنده پاک
گردانیدن وی است علم را از متخیلات و ارادات را از حظوظ بشریت و مزخرفات السلام سالم وبی

است از عروض حوادث وآفات یا سلامت بخش مومنانست از آفة کفر وبیم درکات حظ بنده پی سپر
شدن اوست از اخلاق مذمومه وافعال ردیه المومن امان دهنده خلق از مخافات وآفات در دنیا و
آخرت بایجاد اسباب وآلات یا مصدق رسل بخلق معجزات وتصدیق کننده خود به پیدایش موجودات
حظ بنده ایمن داشتن اوست خلق را از شر خود واز شر غیر خود المهیمن نگهبان هر چیز بقدرت کمال ومطلع
بر خلق بارزاق واجال حظ بنده اشراف واستیلای وی است بر اوصاف خویش العزیز غالب
در حکم وارجمند وبی همتا که هیچکس بروی غلبه نیابد وآنرا که وصول باو باسانی است دست ندهد عزیز گویند
حظ بنده غلبه اوست بر نفس وهوا وشیطان وبودن وی عدیم المثل در علم وعمل وعرفان الجبار
بصلاح آرنده کارهای درهم شکسته وبزرگواری که درک هیچکس گرد احاطه بزرگی او نگشته جبار مبالغه در
جبر است وجبر شکسته بستن ونیکو کردن حال کسی را بزور وغلبه وبمعنی علو وارتفاع نیز آید حظ بنده آنست
که نقایص نفس خود را بتحصیل کمال فضایل جبر نماید وبر نفس سرکش غالب بوده بر ملازمت تقوی
ومواظبت طاعة کامل گردد المتکبر تنها بعظمت وبزرگی وبی نیازی از خاص وعام برتر از انکه درک
کند قدر او را عقول واوهام وبعضی گفته اند متکبر آنست که ببیند غیر او نقص وضلال حظ بنده آنست
که چنان به بزرگواری موصوف شود که ماسوی الله در نظر او حقیر نماید الخالق اندازه کننده خلق بر وفق مشیت
ومقتضای حکمت البارئ آفریننده خلق وآورنده از عدم بوجود بلا تفاوت وبدون مثال المصور بخشنده
صورت وهیئت مر مخلوقات را بروجهی که مترتب شود بروی خواص او واین هر سه اسم در افاده معنی آفریدن
یکی اند اما هر یکی معنی خاص دارد چنانکه اشاره کرده شد وهر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اول باندازه
کردن پس از ان آفریدن وبعد از وی صورت دادن حظ بنده از ینها جز بسبیل نوعی از مجاز ممکن نبود
الغفار آمرزنده جرایم بندگان وپوشنده عیوب ایشان حظ بنده ظاهر است القهار غالبی که تمامه عالمیان
تحت صولت قهر وی عاجز ومغلوب وهمه سرکشان در قبضه قدرت وعظمت وی بیچاره ومنکوب
حظ بنده غالب شدن اوست بر بزرگترین دشمنان که نفس وشیطان اند الوهاب بسیار بخشش کننده
وهمیشه نعمت دهنده که عطای او مبراست از لوث غرض ونفع او پاکست از شائبه عوض حظ بنده بذل

کردن اوست

ودر استکمال

[illegible]

کردن اوست روح ومال خود را محض برای خدا تعالی بی غرض وبی عوض الرزاق پیدا کننده روزی
ورساننده او مخلوقات از آدمیان وپریان وسایر حیوانات حظ بنده نفع رسانیدن خلق است
بارزاق روحانیه وجسمانیه الفتاح کشاینده درهای رحمة وانواع برکات بر صنوف بریت واقسام موجودات
حظ بنده کشودن او مشکلات خلق است العلیم دانا بجلی وخفی وآشکار ونهان حظ بنده آنست که به
ندای رب زدنی علما مشغوف بوده آرزومند کثرت معلومات ووضوح تام باشد القابض تنگ کننده
روزی یا دلهای بندگان وقبض کننده روح ایشان الباسط فراخ کننده روزی یا دلهای عباد وبسط کننده
روح لطیف در اجساد حظ بنده ازین دو اسم آنست که تنگ کند دلهای بندگان از تخویف وانذار جلال
الهی وبسط کند ایشان را بسعة رحمة وفضل نامتناهی فرود آرنده کافران از قرب خویش بکمال سختی وبر دارنده
مومنان نزد خود به نیک بختی یا فرود آرنده کافران بدرکات جحیم وبردارنده مومنان بجنات نعیم حظ عبد
فرود کردن او باطل را بعداوت اهل باطل وبرداشتن او حق را بمحبت اهل حق المعز المذل
عزیز کننده بندگان در هر دو جهان وخوار گرداننده ایشان حظ بنده آنست که عزیز دارد آنرا که خدا تعالی عزیز
گردانیده بعلم ومعرفت وخوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر وضلالت السمیع البصیر شنوا است نه بگوش وبینا است
نه بچشم حظ بنده آنست که از گفتن ونظر کردن نامشروع حذر نماید وخدا تعالی را بر حرکات وسکنات خویش
حاضر وناظر داند الحکم حکم کننده است میان خلایق برفع قاعده ظلم ودفع طریقه جفا وانصاف ستاننده
مظلومان است از ظالمان در روز جزا حظ بنده آنست که در رفع خصومت وحکومت عدالت نماید وبر نفس
خود انصاف ورزد وحاکم باشد العدل دادگر بی نهایت که میل بسوی هوا ننماید وداوری کننده است که جور
وظلم دران راه ندارد حظ بنده عدالت کردن ونیت در معاملات حق وخلق اللطیف نیکی ونرمی کننده
بندگان ودور ونزدیک نزد وی یکسان حظ بنده دعوت کردن وی خلق را برب متعال بلطف ونرمی
الخبیر آگاه به چیز ودانا بضمیر وفرق میان علیم وخبیر آنست که چون علم را بظواهر اشیا نسبت کرده شود
صاحب آنرا علیم گویند وچون بمواطن اشیا نسبت کرده شود صاحب ویرا خبیر حظ بنده آنست که بکارها
دین دانا وباریک بین باشد الحلیم بردباری کننده در عفو جرائم بندگان که باعث نمیگردد اورا خشم بر مسارعت

الخافض الرافع

خبیر

انتقام ایشان خط بنده تحمل کردن وی از ایذای بدبختان و وقار ورزیدن بعقوبت زیردستان العظیم
بزرگ و برتر در ذات و صفات از حد اوهام و متجاوز از آنکه درک کنند کنه حقیقت او را اغفل انام خط بنده
آنست که بلند همت دارد و از برای دنیا سرفرو نیارد و ملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر وی
جائی نماند و تحصیل کند از کمالات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی الغفور مبالغه است در غفار و بعضی
گفته اند غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناه بخشد از همه بندگان آن نوع گناه بخشد بلکه از ضمیر گنهکاران
نیز محو گرداند خط بنده در غفار گفته شد الشکور عطا کننده پاداش جزیل بر عمل قلیل یا ثنا کننده بر
بنده شکرگو بنده خط بنده شکر کردن اوست واجب تعالی را جمیع نعمتها را خط بنده بذل مجهود در تحصیل
علم و عمل تا از بنی نوع خود فایق گردد الکبیر بزرگوار و صاحب کبریا که نباشد کمال وی را ابتدا و انتها خط
عبد قریب باسم العلی است الحفیظ نگاهدارنده عالم از آفت و ضیاع و بازدارنده متضادات از غلبه
و خلاع خط بنده نگاهداشتن وی خویشتن را از مهلکات ظاهر و باطن المقیت پیدا کننده خورش
و معرفت و ایمان و رساننده آن بارواح و ابدان و بمعنی توانا و نگاهدارنده و گواه و حاضر نیز آمد خط
بنده آنست که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند الحسیب بسنده کار و کافی در جمیع احوال
یا حساب کننده از بندگان در روز عرض اعمال خط بنده آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان
گردد و همیشه محاسب نفس خود باشد الجلیل بزرگ قدر و موصوف بشرف و کمال و منعوت بصفات
قهر و جلال خط بنده آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند الکریم گرامی کننده بندگان
و عطا دهنده بی شمار و بخشنده جرایم گنهکاران بدون تشفیع و استغفار خط بنده آنست که سعی کند در تحصیل
کرم و خلق خدا را بچشم حرمت بیند الرقیب نگاهدارنده مخلوقات از حوادث و موذیات خط بنده
آنست که نگهبان خود باشد و از ناشایستها بر حذر بود و بداند که وی تعالی رقیب و نگاهدار اوست المجیب
پاسخ دهنده خوانندگان و اجابت کنندگان دعا مضطران خط بنده فرمان برداری و پیروی خدای تعالی
را در اوامر و نواهی و جواب دادن اهل حاجت را بلطف و نرمی الواسع بعلم و احسان همه را فرا
رسیده و خوان الوان نعمت همه جا کشیده خط بنده آنست که سعی کند در وسعه علوم و معارف و جود و سخا

و هیچ خبر از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده باشد الحکیم استوار کار و دانا بحقایق اسرار
خط بنده محکم کردن و ثبت کارهای خود را الودود دوست دار فرمان بران یا سخت محبوب ایشان
خط بنده آنست که سوای باری تعالی چیزی دیگر را دوست ندارد المجید شریف در ذات و افعال و
جزیل در عطا و نوال پس جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم است و خط بنده معلوم شد الباعث
زنده کننده مردگان از قبور و باعث رسولان باحکام و امور و بیدار کننده دلهای غافلان از خواب
غفلت و غرور خط بنده زنده کردن وی دلهای مرده را بتعلیم علوم که سبب حیوة ابدیست الشهید
حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و غیب و شهادت و گواهی دهنده بر اعمال و احوال خلق روز قیمة
خط بنده در خبیر و علیم گفته شد الحق سزاوار خدائی و درست و ثابت بشهنشاهی خط بنده ماسوا الله
را باطل دانستن و متحقق شدن بمتابعت حق که شریعت نبویست صلی الله علیه و آله و سلم و متصف
شدن بمعنی حقانیت الوکیل نگهبان و متکفل کارهای عباد و کفایت کننده تربیت ایشان در
مبداء و معاد خط بنده آنست که در کارهای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در انجاح مآرب ایشان
چنان کوشش نماید که گویا وکیل ایشانست القوی المتین توانا و استوار در جمیع امور و کردار خط بنده
آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و استوار
باشد و در اجرای احکام شرع وهن و سستی را بخود راه ندهد الولی دوست دارنده مومنان و یاری
دهنده ایشان یا متولی امور صالحان خط بنده دوستی مسلمانان و کوشش در تائید دین اسلام و
سعی در قضای حوایج خلق الحمید ستایش کننده ذات و صفات خود بقدیم کلام یا ستوده شده
بستایش خود و ستایش جمیع انام خط بنده آنست که دایم حامد حق بود و متصف گردد بصفات کمال
یا محمود و ممدوح گردد نزد خدا و بندگان او المحصی محیط است علم او بذرات کائنات و منکشف است نزد او
اعداد جمیع مخلوقات خط بنده آنست که احصا کند اعمال خویش را بیش از آنکه احصا کرده شود و جهد
کند تا بر دقایق اعمال و احوال باطن خود اطلاع یابد المبدی المعید آفریننده عالم نخست بار بدون
مثال و باز پیدا کننده او دیگر بار بر همان منوال خط بنده آنست که سعی کند در ابداء خیرات و تاسیس حسنات

واعاده انچه منقطع شده ازان بتقصیرات و تفریطات الحی زنده کردانندهٔ دلها بنور ایمان و پیدا
کننده حیات در ابدان حظ بنده زنده کردن وی است خلق را بافاده علوم و دل را بمعارف الهیه الممیت
پیدا کننده موت جسمانی و میراننده دلها بخواب غفلت و نادانی حظ بنده میرانیدن وی از خود و نفوس
طالبان شهوات نفسانی و خطرات شیطانی زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان
حظ بنده که زنده باشد بیاد پروردگار تعالی و بذل کند جان خود را در راه وی تا هرگز نمیرد و حیات ابدی یابد
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون شعر هرگز نمیرد آنکه دلش زنده
شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما القیوم پاینده در ذات و صفات و قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
حظ بنده استغنای او از ماسوی الله و امداد و اصلاح امور عباد الله الواجد بی نیازی که محتاج هیچکس در هیچ چیز
نشود و هیچ کمال و مراد از وی مفقود نگردد حظ بنده است که در تحصیل انچه لابد است از کمالات سعی موفور بتقدیم
رساند الماجد بمعنی مجید است لیکن در مجید مبالغه بیشتر از ماجد است و حظ بنده در مجید گفته شد الواحد یکتا بذات و یگانه
بکمال صفات حظ بنده است که متوحد باشد در عبودیت چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و موصوف
شود بفضایلی که اقران وی دران شریک نباشند الصمد بی نیازی که مقصود و ملجا بود در جمیع مطالب و نوایب
و کاهی وی را حاجت نبود بطعام و شراب حظ بنده بی نیازی اوست از خلق و سعی وی است در کارسازی نیازمندان
و بر اوردن حاجت طالبان القادر المقتدر توانا و قادر بر همه شی حظ بنده است بازداشتن نفس و طبع از
شهوات و لذات المقدم پیش کننده دوستان بقرب رحمت و دخول جنان المؤخر پس افکننده دشمنان
از لطف خویش و احسان حظ بنده ازین دو اسم مقدس است که تقدیم کند خود را بمسابقت خیرات و
کسانی را که مقربان درگاه عزت اند و تاخیر کند نفس و شیطان و هر کرا که مردود درگاه وی تعالی باشد الاول الاخر
قدیم ازلی که اولیت او را بدایت نیست و باقی ابدی که آخریت او را نهایت نه حظ بنده مبادرت و سبقت
در طاعات و امتثال اوامر و بذل روح است برای حق تعالی تا حیات ابدی یابد الظاهر الباطن آشکار است وجود
و هستی او بدلائل مصنوعات و نهان است حقیقت ذات او باعتبار احاطه کنه صفات حقیقه بنده نیز ظاهر
و باطن است ازانجهت که از جمله بشر است همه کس او را میدانند که ادمی است و ازانجهت که متصف بصفات ملایکه است

شناختن

شناختن او مشکلست چنانچه آمده است اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری الوالی متولی امور و مالک جمهور حظ بنده
مثل حظ وکیل است المتعالی بلند قدر بر جمیع ولات و والی از جمیع نقایص و آفات مرتفع و عالی حظ بنده در
علی گفته شد البر نیکوکاری که وجود جنس نیکی و احسان از وست و در حقیقت نیکویی کننده و احسان نماینده
اوست حظ بنده نیکویی کردن وی است در حق والدین و استاد و مشایخ و اقارب و سایر اهل حقوق
التواب قبول کننده توبه بفضل و عنایت و رجوع آرنده بتوفیق و هدایت حظ بنده قبول کردن وی معذرت
خلق را کرات و مرات المنتقم پاداش کننده بعقوبت کافران و متمردان و داد ستاننده بسبب ترک
و طغیان حظ بنده انتقام کشیدن وی است از بزرگترین دشمنان که نفس و شیطان است العفو محو کننده
سیئات و در گذارنده از معاصی و تقصیرات قریب بمعنی غفور است الرؤف مهربان و محسن بندگان
از رهگذر کمال فضل و احسان حظ بنده مثل حظ رحیم است الملک مالک خداوند جهان و شهنشاه زمین
و آسمان حظ بنده در اسم الملک گذشت ذو الجلال و الاکرام صاحب نعمت و عظمت و جلال و خداوند
وصف مکرمت و جمال حظ بنده است که بتحصیل بنده است که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و صفتی
و کمالی و انعام و اکرام کند بندگان حق را چنانچه لایق و سزاوار است المقسط انصاف دهنده و داد گستر
و خشنود کننده ظالم و مظلوم از یکدیگر حظ بنده در عدل گفته شد الجامع فراهم آرنده اجزاء مخلوقات و التیام
دهنده متماثلات و متضادات حظ بنده است که باطن را با ظاهر جمع کند الغنی المغنی بی نیاز از هر
چیز در ذات و صفات و بی نیاز کننده هر کرا خواهد از مطلوب و حاجات حظ بنده استغنای وی
از ماسوی الله تعالی المانع بازدارنده اسباب هلاک و نقصان در دین و دنیا از بندگان حظ بنده
است که نفس و طبیعت را از هوا و شهوت بازدارد الضار النافع پیدا کننده نفع و ضرر و رساننده
ان بهر که مستحق بود از جن و بشر حظ بنده ظاهر است النور روشن کننده آسمان و زمین بکواکب و سیارات
و روشن کننده دلهای مومنان بنور معرفت و طاعات حظ بنده است که متنور باشد بنور ایمان
و عرفان الهادی راه نمای بندگان بانواع هدایت و منزل رسانی مومنان بفضل و عنایت حظ
بنده است که بندگان خدای تعالی را بسوی او راه نماید البدیع بی شکل و بی مانند در ذات و افعال و

و پیدا کننده عالم بدون سبق مثال خط بنده گفته شد الباقی دایم الوجود که هرگز فنا نپذیرد و ممکنست که راه
عدم بگیرد و قریب بمعنی اول و آخر است الوارث باقی بعد فنای موجودات و مالک تمامه مخلوقات خط
بنده اینست که در اعمالی که از جمله باقیات صالحات اند کوشد مثل تعلیم و صدقه جاری و امثال آن
الرشید راست تقدیر و راهنمای عالم بتدبیر خط بنده ظاهر است الصبور بردباری که شتابی نکند
در عقوبت گناهکاران و مهلت کند در انتقام جباران خط بنده ظاهر است تمام شد شرح اسماء
حسنی برلغت تلخیص و اختصار والحمد علی ذلک لله الواحد القهار ت ق حب مس روایه کرده اینحدیث
اسماء حسنی را ترمذی و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان از ابوهریره رضی الله عنه و سمع رجلا وهو یقول
و شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را و حال آنکه وی میگفت یا ذا الجلال والاکرام فقال قد استجیب
لک فسل پس فرمود آنحضرت بتحقیق اجابت کرده شد مر ترا و متحقق شد استحقاق اجابت تو پس سوال
کن هر چه خواهی و آنچه مطلوب تو باشد ت روایه کرده این را ترمذی از معاذ بن جبل انسب آن بود
که اینحدیث را در بیان اسم اعظم ذکر میکرد زیرا چه کسانیکه ذو الجلال والاکرام را از اسم اعظم گویند
تمسک بهمین حدیث شریف دارند و مانا که این تمسک نزد مصنف صحیح نبوده باشد والله اعلم ان لله
ملکا موکلا بمن یقول بدرستی که مر خدایتعالی را فرشته است گماشته شده و لازم کرده شده برای
کسی که بگوید این کلمه را که یا ارحم الراحمین است فمن قالها ثلثا پس کسی که بگوید این کلمه را سه مرتبه بی
در پی قال له الملک میگوید مر قائل این کلمه را فرشته موکل ان ارحم الراحمین قد اقبل علیک فسل
بدرستی که ارحم الراحمین بتحقیق اقبال کرده است بر تو بعنایت و افاضه رضا و نعمت پس سوال کن هر چه
خواهی از حاجات خود مس روایه کرده اینحدیث را حاکم از ابی امامه مر برجل وهو یقول و گذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر مردی و حال آنکه وی میگفت یا ارحم الراحمین فقال له سل فقد نظر
الله الیک پس فرمود مر او را سوال کن بتحقیق نظر کرده است خدایتعالی بنظر رحم و عنایت بسوی
تو مس روایه کرده اینحدیث را حاکم از انس من سال الله الجنة ثلاث مرات کسی که سوال کند
و بخواهد از خدایتعالی بهشت را سه مرتبه یعنی بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة اللهم ادخله الجنة میگوید

بهشت بزبان حال یا بلسان قال یا میگوید خزینه بهشت خداوندا در آور او را در بهشت که مطلوب اوست و من
استجار من النار ثلاث مرات و کسی که طلب خلاص کند از آتش دوزخ سه مرتبه و بگوید اللهم اجرنی من
النار قالت النار اللهم اجره من النار میگوید دوزخ یا خزینه دوزخ خداوندا خلاص کن او را از آتش دوزخ
ت س ق حب مس روایه کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از انس بن مالک پوشیده
نماند که ایراد اینحدیث در بیان اسماء حسنی مناسبت ندارد مگر آنکه گویند که سوال جنه و استعاذه از نار بجناب
حضرت کریم غفار با سمی از اسماء حسنی وی خواهد بود پس اینحدیث متضمن بیان اسماء حسنی نیز باشد فافهم
وبالله التوفیق مبین دعا بهولاء الکلمات الخمس کسی که بخواند و یاد کند خدایتعالی را باین کلمات پنجگانه
لم یسال الله شیئا الا اعطاه سوال نکند خدایتعالی را هیچ چیز مگر آنکه میدهد و تعالی او را مسئول او و آن
کلمات کلمه اول اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له نیست خدای معبود بحق و سزاوار پرستش غیر آن
یکذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال تنها است او و نیست
انباز مر او را در خدائی هیچ یکی از روی عقل و نقل و کلمه دوم له الملک وله الحمد مر او راست ثابت ملک
و پادشاهی و مر او راست ثنا جمیل از حامدی بهر حامدی بمحمودی که باشد و کلمه سیوم وهو علی
کل شیء قدیر و یتعالی بر هر چیز توانا و قادر است و کلمه چهارم لا اله الا الله و کلمه پنجم و لا حول ولا قوة
الا بالله نیست برگشتن از معصیت و توانائی و قدرت بر طاعت مگر بتوفیق و معونة خدایتعالی
اینچنین گفت مصنف رحمه الله در بیان کلمات خمسه و برین تقدیر لا اله الا الله دو مرتبه معدود میشود
یکمرتبه با وحده لا شریک له و مرتبه دیگر تنها و این غیر ظاهر است اولی اینست که گفته شود کلمه دوم له الملک
و سیوم له الحمد و چهارم وهو علی کل شیء قدیر و پنجم ولا حول ولا قوة الا بالله است و لا اله الا الله در مرتبه
دوم تکرار است بجهت زیاده اهتمام بشان وی که افضل اذکار است کذا فی حاشیة الحنفی ط طس
روایه کرده این را طبرانی در معجم کبیر و اوسط از معاویه الحمد لله علی اجابة الدعا
بیان حمد گفتن
مر خدایتعالی را از نسخه اصل نسخه جلالی لفظ جلاله نیست و انجمله درینجا غرغره بمنزله عنوان و فصل است بر
طبق سابق و لفظ حدیث نیست چنانکه در احیاء العلوم آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

وقتی که دعا کند یکی از شما و مستجاب شود دعای او والحمد لله علی اجابة الدعاء و دلالت دارد بر بودن او عنوان کتابة او بسرخی در اکثر نسخ صحیحه در اصول معتمده و عدم ایراد رموز بعد از و مربوط نبودن او بحدیث آینده کما لا یخفی یا منع احدکم اذا عرف الاجابة من نفسه چه خبر باز میدارد یکی از شما را ادعیه که بشناسد اجابة دعا را از ذات خود دعا کرده باشد و مستجاب شود فشفی من مرض او قدم من سفر پس صحت داده شود از بیماری یا برسد بمنزل خود از سفر بیان خبریست که مترتب میشود بر اجابة گویا که دعا کرده که وی را خدای تعالی از مرض شفا دهد یا دعا کرده که خدای تعالی او را از سفر بمنزل خود رساند چه خبر منع میکند در ینوقت ان یقول از آنکه گوید این کلمات را الحمد لله الذی بعزته وجلاله تتم الصالحات حمد مر خدای تعالی را که بسبب غلبه و قوت او و جلال و عظمه وی تمام و کامل میشود کارهای نیک مس ی

روایت کرده این را حاکم و ابن السنی از عایشه صدیقه رضی الله عنها الذی یقال فی الصباح کل بیان آنچه گفته میشود در بیگاه هر روز و بیگاه آن از ادعیه با توره صباح و صبح بمعنی فجر است و بر اول نهار تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق میکنند و مساضد آن کذا فی القاموس و ظاهر و متبادر از احادیث وارده درین باب مسنت که مسا اوائل شب است و ممکن است حل کلام صاحب قاموس بر بمعنی کما لا یخفی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم بنام خدائی ضرر نمیکند و زیان نمیرساند با ذکر نام او هیچ چیز از اسباب ضرر در زمین و نه در آسمان و اوست شنوا و دانا بحقایق اشیا ثلاث مرات بخواند این دعا را سه مرتبه لفظ ثلاث منصوبست بنا بر ظرفیه فعلی که تقدیر کرده میشود با ستدعاء مقام ع حب مس مص روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه از ابان بن عثمان که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب این دعا را سه بار پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی پس ابان این حدیث را بمردی روایت کرده فرود خود داشته ناگاه بوی آفت فالج رسید آن مرد بجانب وی نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیحست و خاصیته او اینکه هر که این دعا بخواند هیچ گزندی بوی نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست

ابان گفت

ابان گفت چه نگاه میکنی حدیث همچنانست که بتو روایه کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر آلهیست با مضا رسد تنبیه پوشیده نماند بر هر عددی معین که از آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم نص واقع شده اگر کسی بران عدد زیاده کند آیا جایز است و حاصل میشود مراو را ثوابی که بر عدد معین مرتب است یا نه بعضی روا است و ثواب موعود به حاصل میگردد با ثواب آنچه زیاده کرده بر عدد معین و این از ان قسم نیست که نهی واقع شده است از تجاوز کردن آن مانند زیاده کردن در عدد رکعات و طهارة و امثال آن و بعضی مبالغه تمام کرده اند و گفته که ثواب موعود به حاصل نمیشود مگر بعدد معین که نص شارع بران واقع شده حتی اگر بران عدد زیاده کند جایز نبود و از قبیل تجاوز از حد و اعتدا و اسراف بود و ثواب موعود به حاصل نشود زیرا که در عدد معین که شارع مقرر کرده ستری و خاصیتی است که غیر شارع کسی دیگر بران اطلاع ندارد پس اگر زیاده کند باطل میشود آن خاصیته و گفته اند که این بآن میماند که شخصی در زمینی نشان داد که در فلان موضع گنجیست پس اگر ازان موضع تجاوز کرده شود ان گنج بدست نیاید چنانکه آورده اند که یکی از مشایخ در خواب دید که میخواند انها را که تسبیح و تکبیر و تحمید گویند بعد نمازهای فرض انعوذ نیز بانجانب دوید بجهة آنکه وی نیز مستجاب مذکور بعد از نماز میخواند دستی بر سینه وی زدند و براندند و گفتند که تو نه از ایشانی ایشان آنکه اند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی مصنف در مصباح الحصین گفته که قول این بعض غلط ظاهر است بجای که التفات کرده نمیشود بسوی او بلکه صواب قول اولست کما قال الناثر ومن زاد زاده الله فی حسناته اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میگیرم بکلمات خدای تعالی که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست از بدی آنچه پیدا کرده است وی تعالی در ملک و ملکوت مراد از کلمات تامات کلمات قرآنیست زیرا که کلام الله منزه است از نقصان و شائبه حدوث و بعضی گفته اند اسماء حسنی و صفات علیاست طس روایه کرده این دعا را در باب ما یقال فی الصباح والمساء جمیعا طبرانی در اوسط از ابو هریره باین لفظ من قال حین یصبح وحین یمسی اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضره شیٔ کسی که بگوید هنگام صبح و شام این دعا را ضرر نکند او را هیچ چیز و در روایتی طبرانی در اوسط

در نسخه در جمعه

تنزده

بعد از

و در المسا فقط و در بعضی نسخ در صبح

بروایة دیگر وفی المس، فقطام عه طس مي ي ایراد کرده این روایت را مسلم واصحاب کتب اربعه
وطبراني در اوسط بروایة دیگر ودارمي وابن سني از ابی هریره ودرین روایة ذکر صباح نیست ودر روایتی قید
ثلاث مرات زیاده آمده یعنی بخواند این دعا را سه مرتبه هنگام شام ت مي ي ایراد کرده این زیادة
را ترمذي ودارمي وابن سني ایضا از ابوهریره اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پناه میگیرم بخدای
که شنواست ودانا بحقایق اشیا از ابلیس رانده شده از رحمت یزدان وریاض جنان شیطان بروزن
فیعال است ونون دروی اصلیست من شطنت الدار ای بعدت یعنی بغایت دور از رحمة خدا غرا بسمه
وبعضی گویند ماخوذ از شیط است بمعنی تمرد وطغیان برین تقدیر وزنش فعلان است ثلث مرات
بخواند این تعوذ را سه مرتبه بعد از ان این آیات بخواند هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم اوست خدا الخدائی که نیست مستحق عبادت جز او داننده نهان وآشکارا یا دانای معدوم
وموجود یا حیوة وموت یا دنیا وآخرت اوست بزرگ بخشش ومهربان هو الله الذي لا اله الا هو الملك
القدوس السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر اوست بادشاه پاک سلامت از هر نقصان
که امان دهنده مومنان نگاهبان غالب اصلاح کننده کارهای بزرگوار سبحان الله عما یشرکون
پاکست خدا تعالی از آنچه مشرکان شریک میسازند با وی هو الله الخالق الباري المصور اوست خدا
آفریننده اشیا بري وپاک از عیب آفریننده صورتهای مختلف له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای
نیکو که نزد شرع وعقل پسندیده بود یسبح له ما في السموات والارض تسبیح گویند مر او را آنچه هست در آسمان
وزمین واز همه نقایص منزه ومقدس می دانند وهو العزیز الحکیم اوست غالب ودانا ت مي ی
روایة کرده این را ترمذي ودارمي وابن سني از معقل بن یسار که گفت فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم کسی که بخواند آیات مذکوره را با تعوذ مذکور وقت صبح میفرستد خدا تعالی و
میگمارد بوی هفتاد هزار فرشته که طلب رحمة میکنند برای او تا شام کند واگر بمیرد درین روز بمیرد
شهید وکسی بگوید این را وقت شام او را نیز همین منزله باشد واز جمله دعوات صبح وشام قل هو الله احد ثلاث
مرات قل اعوذ برب الفلق ثلاث مرات وقل اعوذ برب الناس ثلاث مرات این سه سوره را

بخشش

سه مرتبه بخواند دت س ی روایة کرده این را ابوداود وترمذي ونسائی وابن سني از عبد الله بن حبیب واز جمله
دعوات صبح وشام است فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون فا فصیحه است یعنی تسبیح گویید وبپاکی
یاد کنید خدا تعالی را هنگامی که شام میکنید وهنگامی که صبح میکنید در بیضاوی گفته سبحان الله اخبار بمعنی
امر است انتهی ومخفی نماند که عامل مقدر اینجا سبحوا است علی ما تقرر وآن امر است نه خبر است والله اعلم و
له الحمد في السموات والارض ومر او راست ستایش در آسمانها وزمین یعنی هر که در آسمان وزمین است
حمد او میگوید وعشیا وحین تظهرون وتسبیح گویید خدا تعالی را وقت شبانگاه وهنگام بعد از زوال یخرج
الحي من المیت بیرون می آرد خدا تعالی زنده را از مرده چون درخت را از نواة وسنبله از حبه ومرغ
از بیضه وانسان از نطفه یا مصلح از مفسد ومومن از کافر وعالم از جاهل ویخرج المیت من الحي وبیرون
می آرد مرده را از زنده بعکس آنچه گفته شد ویحیي الارض بعد موتها وزنده میکرداند زمین را بگیاه پس از
افسردگی وپژمردگی آن وکذلك تخرجون وهمچنین بیرون آورده خواهید شد از قبور در وقت بعث
ونشور بعضی از مفسرین گفته اند درین آیة اشاره بصلوة خمسه واقع شده در روایتی آمده که از ابن
عباس پرسیده شد که آیا می یابی ذکر نمازهای پنجگانه فرض را در قران گفت آری وآیة مذکوره
برخواند وگفت مراد از تسبیح صلوة است یعنی نماز گذارید در وقت مسا یعنی نماز مغرب وعشا ونماز
گذارید در وقت صبح یعنی نماز فجر ونماز گذارید در وقت عشی یعنی نماز عصر ونماز گذارید در وقت ظهر یعنی
نماز ظهر را وله الحمد في السموات والارض جمله معترضه است مراد از ان آنست که واجب است بر اهل
آسمان وزمین که او را حمد گویند روایة کرده این را ابوداود وابن سني از ابن عباس که گفت
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کسی که بگوید وقت صبح این آیات را دریابد خیر را که فوت شده
است او را از اوراد آن روز وکسی که بگوید این را وقت شام دریابد خیر را که فوت شده است
در ان شب واز الجمله خواندن این آیة است الله لا اله الا هو الحي القیوم آیة الکرسي منصوب است بتقدیر
اعنی ورفع وخفض نیز جایز است بر منوال الآیة والحدیث ط روایة کرده این را طبراني از ابی
بن کعب وبروایتی آیة الکرسي برفع وبجر والآیة من اول سورة غافر الی قوله الیه المصیر یعنی گفته مسود

دي

هنگام صبح وشام آیة الکرسی ویک آیة از اول سوره غافر که اورا سوره مومن نیز گویند
تا قول وی الیه المصیر که اخر همان آیة است وآن آیة اینست حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ودر بعضی نسخ لفظ سوره
موجود نیست ت حب ای روایة کرده این را ترمذی وابن حبان واحمد وابن سنی از ابی هریره ولفظ حدیث
است کسی که بخواند هر دو آیة را وقتی که صبح میکند محفوظ می باشد تا که شام وکسی که بخواند وقتی که شام کند محفوظ
می باشد تا صبح واز الجمله این دعا است اصبحنا واصبح الملک لله صبح کردیم ما وصبح کرد ملک مر خدا تعالی
را خواندن این کلمات در وقت صبح است ووقت شام امسینا وامسی الملک لله بخواند چنانچه مولف
بالای این کلمات ببرخی نوشته والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء
قدیر ودر بیان عطف والحمد لله اقوال است ظاهر است که او معطوف است بر مجموع اصبحنا واصبح الملک لله
واحتمال دارد که جمله حالیه بود وجمله لا اله الا الله مستانفه یا جمله معلله برای ما قبل وممکن است که معطوف
بحذف عاطف باشد رب انی اسالک خیر ما فی هذا الیوم هنگام شام هذه اللیلة بخواند وخیر ما بعده
در شام بضمیر مونث بروردگارا سوال میکنم ترا نیکی چیز که درین روز است یعنی مقدر است که درین
روز واقع شود وذکر فقره اخیر برای مبالغه وتاکید است در طلب خیر که متواتر ومتوالی گردد واعوذ
بک من شر ما فی هذا الیوم وشر ما بعده وقت شام هذه اللیلة وبعده را بضمیر مونث بخواند بناه میجویم
بتو از بدی چیز که درین روز است وبدی چیز که بس ازین روز است اینجا نیز مبالغه وتاکید است
در استعاذه رب اعوذ بک من الکسل خداوندا بناه میگیرم بتو از کاهلی ودر طائفه کسل بفتحتین
کاهلی وگرانی از امر محمود با وجود قدرت ومی باشد این کسل بسبب عدم انبعاث نفس بامور خیر
در استعاذه از آن نیز از اینجهة است وسوء الکبر واز بدی پیری که موجب ذهاب عقل وضعف
حواس است این ترجمه بر تقدیر الکبر بفتح موحده است واین اصح واظهر است بسکون با نیز وارد است
پس یعنی بطر وتکبر است وسوء بضم سین است وفتح او نیز آمده است رب اعوذ بک من عذاب
فی النار وعذاب فی القبر ای بروردگار من بناه میگیرم بتو از عذابی که در آتش دوزخ است واز عذابی

که در قبر است م دت س مص روایة کرده این را مسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن ابی شیبه از عبد الله
بن مسعود واز الجمله این دعا است اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم خداوندا بدرستی که من بناه میجویم
بتو از کاهلی واز پیری وکلان سالی زیرا که بنده چون باین عمر میرسد که عبارت از ارذل العمر است
حاصل میشود اختلال رای وعقل وعدم ضبط وحفظ وضعف قوی وحواس وانچه مقصود است
از طاعت وعبادت وعلم وعمل فوت میشود وچنانچه باید بوجود نمی آید شیخ ابن حجر رحمه الله گفته
استعاذه از هرم بجهة بودن او ردی است هرم بفتح را پیری سخت وبکبر را پیر در حدیث بفتح است
وسوء الکبر وفتنة الدنیا وبناه میگیرم از بدی پیری واز فتنه دنیا ومحنتهای او که مانع است از تحصیل
امور اخروی وعذاب القبر وبناه میگیرم از عذاب قبر م روایة کرده این را مسلم از ابی هریره واز الجمله
این دعا است اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین وقت شام امسینا وامسی بخواند اللهم انی
اسالک خیر هذا الیوم وقت شام هذه اللیلة خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا نیکی این روز را بعد
از آن بیان کرد انواع نیکی را بقول خود فتحه کشایش این روز را که دروی ابواب خیرات مفتوح
گردد ونصره ویاری دادن تو مرا درین روز که بر نفس وشیطان وخلق مرا یاری دهی ونوره وروشنائی
دل درین روز که بنور ایمان وطاعت ومعرفت نورانی باشد وبرکته وفزونی لطف وکرم وفضل تو که رسد
مرا درین روز وهداه وراه راست که در عمل واعتقاد براه صواب وحق باشم اصل همه برکات وشامل همه خیرا
ت اینست وابن حجر توفیق وتایید الهی میسر گردد در جمیع فقرات وقت شام بضمیر مونث است واعوذ
بک من شر ما فیه وشر ما بعده در شام ضمیر مونث است بناه میجویم بتو از بدی چیز که درین روز است از اضداد
خصال مذکوره واز بدی انچه بعد ازین روز است د روایة کرده این را ابوداود از ابی مالک اشعری واز الجمله
این دعا است اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وقت شام بتقدیم امسینا بر اصبحنا وبک نحیا وبک نموت
خداوندا بتو یعنی بنام تو وقدرت تو ونعمة تو وحفظ تو صبح کردیم وشام کردیم وبتو می زیم وبتو می میرم والیک
النشور وبسوی تست براکنده شدن به بیداری در شام الیک المصیر است مصنف گفته یقال نشر ینشر نشورا
وقتی که زنده شود بعد موت واز اینجهة مناسب شد گفتن الیه النشور در صباح زیرا چه وی واقع میشود بعد نوم

کہ بمنزلہ موت است و مناسب شد گفتن الیه المصیر در شام کہ رجوع و بازگشت درین وقت بنوم میشود و همین

است صحیح در حدیث چنانکه ابو عوانه از صحیح خود روایه کرده وانچه خزاین واقع پس آن وهم است از راوی

انتهی کلام المصنف پوشیده نماند که مجرد تحسین مناسبت معنوی ظن بوهم راوی مستحسن نیست باانکه در سنن

ابی داود و ترمذی و ابن ماجه باسانید صحیحه در هر دو وقت الیه النشور آمده در مشکوة نیز از ترمذی و ابی

داود و ابن ماجه آورده که وقت صبح الیه المصیر میگفت و هنگام شام الیه النشور برعکس انچه مصنف

استحسان نموده پس سزاوار است که گفته شود اختلاف روایات بحسب تعدد اوقات است بعضی

اوقات الیه النشور در هر دو وقت میفرمود و هنگامی مصیر در هر دو وقت و در بعضی دیگر نشور در صباح و مصیر

در شام چنانکه مصنف تحسین نموده و در بعضی دیگر عکس آن چنانکه در مشکوة است و همه این روایات صحیحست

والله اعلم روایه کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان واحمد و ابی عوانه از ابوهریره اصبحنا

واصبح الملک و لفظ لله در اینجا یافته نشده است شاید مصنف بعد الحمد است باصبحنا و اصبح الملک نیز

مرتبط باشد در شام امسینا و امسی است والحمد لله لا شریک له لا اله الا هو والیه النشور در شام الیه المصیر

است روایه کرده این را بزار و ابن سنی از ابوهریره و از جمله دعوات صبح و شام است اللهم

فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة ای خداوند آفریننده آسمانها و زمین و دانای نهان و آشکارا

و غائب و حاضر رب کل شیء و ملیکه پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد ان لا اله الا انت گواهی

میدهم و اعتقاد میکنم که نیست مستحق عبادت جز تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میگیرم بتو از بدی ذات خود

و من شر الشیطان و شرکه بکسر شین و سکون راء مهمله اظهر و اشهر است و پناه میگیرم بتو از شر شیطان

و اشراک وی که میخواند بگناه و باعث میشود مردم را بران و بفتح شین و را جمع شرکه بفتحتین یعنی

دام صیاد نیز روایه است یعنی از مصائد و حبائل وی که بدان پای بند میکند از یاد خدا و فرموده

او باز میدارد مثل نسا و اموال و اولاد و جز اینها د ت س حب مس مص روایه کرده این را ابو داود

و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه از ابوهریره که وی گفت پرسید ابوبکر صدیق

رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بفرما مرا چیزی که بگویم وقت صبح و شام فرمود این دعا

بخوان و در بعضی روایه این زیاده آمده وان نقترف علی انفسنا سوءا او نجره الی مسلم و پناه میجویم از آنکه

کسب کنم بر ذاتهای خویش بدی را یا بکشم و برسانم بدی را بسوی مسلمانی دیگر که بوی ضرر رسانم

یا نسبت بدی کنم ت روایه کرده این زیاده را ترمذی و از انجمله این دعاست اللهم انی اصبحت

اشهدک بضم همزه و کسر ها از اشهاد است خداوندا بتحقیق من صبح کردم در حالی که گواه میگیرم

ترا و در شام امسیت بخواند و اشهد حملة عرشک و گواه میگیرم بردارندگان عرش ترا که مقربان درگاه

اند و حمله عرش هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان دو هزار ساله و بروایتی هفت هزار

ساله راه است و ملائکتک و گواه میگیرم جمیع فرشتهای ترا تعمیم بعد تخصیص است و جمیع خلقک

و تمام مخلوقات ترا از علویات و سفلیات بانک لا اله الا انت بانکه توئی معبود بحق نیست

خدا جز تو و ان محمدا عبدک و رسولک و بر انکه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنده خاص تو

و فرستاده تست بسوی خلق برای هدایت ت طس روایه کرده این را طبرانی در اوسط و ترمذی

از انس بن مالک رضی الله عنه و بروایتی اللهم انی اصبحت در شام امسیت اشهدک و اشهد حملة

عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک بفتح همزه انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک

لک در بعضی نسخ بر حمله وحدک لا شریک رمز ترمذی و نسائی است یعنی مختص بروایه این هر دو

کتاب است وان محمدا عبدک و رسولک اربع مرات بگوید این کلمات را چهار مرتبه د ت ن س

روایه کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی از انس که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

کسی که بگوید این کلمات را یکمرتبه آزاد کند خدا تعالی چهارم حصه او را از آتش دوزخ و اگر دو مرتبه بگوید

نصف او آزاد شود و سه مرتبه بخواند سه ربع آزاد شود و اگر چهار مرتبه بگوید آزاد کند خدا تعالی تمام

او را از آتش دوزخ و از انجمله این دعاست اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والاخرة خداوندا

بدرستی که من سوال میکنم ترا و میخواهم از تو سلامت و عافیت از جمیع آفات و بلیات ظاهر و باطن در دنیا

و آخرت اللهم انی اسالک العفو والعافیة خداوندا میخواهم از تو آمرزش جرائم و سلامت از چیز های

ناملایم فی دینی و دنیای در دین من و دنیای من و اهلی و مالی و سلامت در اولاد من و مال من یا در حرم که

برای من است از مال و اولاد و علم و جاه و سائر اسباب کمال مصنف در تصحیح المصابیح میگوید که عفو محو ذنوب است
و عافیه سلامت و صحت در دین از زیغ و زلل و میل بسوی هوا و در دنیا از اسقام و بلایا اللهم استر عورتی
وامن روعتی خداوندا بپوشش عیب مرا و امین گردان ترس مرا مصنف گفته عورت آنچه شرم داشته شود ازوی
چون ظاهر شود و روع بمعنی فزع انتهی و در بعضی نسخ بصیغه جمع است در هر دو جا و در تصحیح المصابیح اصل روایة
بصیغه جمع هر دو جا گردانیده و گفته و در بعضی روایة بصیغه افراد است اللهم احفظنی من بین یدی و
من خلفی خداوندا نگاهدار مرا از پیش من و از پس من یدی بفتح دال و تشدید یا است بصیغه تثنیه
و عن یمینی و عن شمالی و از جانب راست من و از جانب چپ من استعمال کلمه من در من بین یدی و من
خلفی و کلمه عن در عن یمینی و عن شمالی بر طبق کریمه لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن شمائلهم آمده
و علامه زمخشری در کشاف گفته که استعمال یمین و شمال بعن بلغتی است که اخذ کرده میشود و قیاس
کرده نمیشود بروی لغت دیگر و من فوقی و نگهدار مرا از بالای من که عذابی و آفتی از آسمان نازل شود و اعوذ
بعظمتک من ان اغتال من تحتی و پناه میجویم به بزرگی تو از انکه ناگاه هلاک کرده شوم از زیر خود اصل
اغتیال انست که برسد کسی را مکروهی که چشم داشت او نبوده باشد و مراد در اینجا خسف است بمعنی فرو بردن
زمین چنانچه در بعضی روایات بتفسیر راوی آمده است یعنی الخسف و ذکر جهات سته از جهه انست
که هر بلائی و فتنه که آدمی را میرسد یکی ازین جهات میباشد د ق س ا حب مس مص روایه کرده
این را ابو داود و ابن ماجه و نسائی و احمد و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه از ابن عمر رضی الله عنهما که
گفت نبود آنحضرت که میگذاشت خواندن این کلمات در وقت صبح و شام و از انجمله است لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بر جمله یحیی تا لا یموت رمز ابن سنی است
اشاره بانکه مختص بروایه اوست و هو علی کل شیء قدیر د س ق مص ی روایه کرده این را ابو داود و نسائی
و ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن سنی از ابی عیاش بمثناة تحتانیه مشدده و شین معجمه و از انجمله است رضیت
بالله ربا راضی و خشنود شدیم که جماعه مسلمانیم بخدا تعالی و تصدیق نمودیم اورا بر وجه کمال و اتقان و
گرفتیم اورا پروردگار خود و راضی شدیم بقضاء او و بندگی کردیم اورا ربا منصوبست بنابر تمیز از نسبت رضا

بسوی

بسوی خدا تعالی و همین حالتست در فقره آینده و بالاسلام دینا و راضی و خشنود شدیم باسلام و گرفتیم
اورا دین خود و بمحمد صلی الله علیه و سلم رسولا و راضی و خشنود شدیم بمحمد و گرفتیم اورا پیغمبر خود و تابع
او گشتیم قولا و فعلا و راضی شدیم بهر چه که او آورده است از احکام عه مس ا ط روایه کرده این را
اصحاب کتب اربعه و حاکم و احمد و طبرانی از ابی سلام و در اکثر نسخ بعد رسولا لفظ نبیا نیز برمز احمد و طبرانی
نوشته است نووی در اذکار میگوید مستحب است جمع نمودن این هر دو لفظ و اگر بیکی از آنها اقتصار کند
نیز عمل بحدیث باشد انتهی تواند بود که ذکر نبی بعد از ذکر رسول برای تاکید باشد بتقدیر آنکه رسول
اخص است و بتقدیری که رسول اعم باشد بنابر آنکه رسول بر ملک نیز اطلاق کرده میشود پس ذکر نبی
بعد رسول تخصیص باشد بعد تعمیم و در بعضی روایه بصیغه واحد متکلم است بزیادتی قید عدد چنانچه گفت
رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا ثلث مرات مص ی ایراد کرده این
زیادة را ابن ابی شیبه و ابن سنی از ابی سلام و از انجمله است اللهم ما اصبح بی من نعمة در شام ما امسی
او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک خداوندا آنچه صبح کرده است بمن از نعمة دینی و
دنیوی یا صبح کرده است بیکی از خلق تو پس آن نعمة حاصل از تست تنها نه از غیر تو اگرچه بسبب
واسطه باشد و نیست انباز مر او را در دادن نعمة زیرا چه آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت
و ارادت تو و در روایة ابی داود فقره او باحد من خلقک نیست از انجهة که بالای آن رمز س حب ی
نوشته علامت اختصاص اینها فلک الحمد و لک الشکر پس مر تراست ثنا و جمیل و مر تراست شکر
در جنب این نعمت و احسان و ذکر شکر بعد از حمد تخصیص است بعد تعمیم د س حب ی روایه کرده
این را ابو داود و نسائی و ابن حبان و ابن سنی از عبد الله غنام که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم کسی که بگوید هنگام صبح و هنگام شام این دعا را پس ادا کرد شکر آن روز و شکر آن شب
را در بعضی اخبار آمده است که داود علیه السلام گفت خداوندا نعمتهای تو بر من بسیار شده شکر
آنرا چگونه گویم فرمان آمد یا داود چون دانستی که آنچه نزدیک تست از نعمة همه از منست تحقیق
شکر گفتی آنرا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیة و سلامت بخش مرا در بدن من از آفات و بلیات

اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیة بخش مرا در شنوائی من از خلل حسی و معنوی اللهم عافنی فی بصری خداوندا عافیة بخش مرا در بینائی من از کوری یا از عدم مشاهده ایات و مصنوعات یا از نظر بمحارم تخصیص سمع و بصر از جمله سایر اعضا و اجزای بدن بجهة شرافت انهاست و تقدیم سمع تلمیح است باشرفیت او از بصر چنانچه اکثر علما بر انند و اکثر ذکر این دو صفة بهمین ترتیب است

لا اله الا انت ثلاث مرات بخوانند این کلمات را سه مرتبه اللهم انی اعوذ بک من الکفر و الفقر خداوندا بتحقیق من پناه میگیرم بتو از شرک یا از کفران نعمت و از فقر که با او صبر نباشد و موجب اضطرار گردد و الا فقری که مقرون برضا باشد موجب افتخار است نه استعاذه یا مراد از فقر احتیاج بسوی خلق است بروجه خواری و امانت و اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر لا اله الا انت ثلث

مرات این کلمات را نیز سه مرتبه بخوانند د س ی روایه کرده این را ابوداود و نسائی و ابن سنی از ابی بکره از الجمله اینست سبحان الله و بحمده بپاکی یاد میکنیم خدا تعالی را و تنزیه میکنیم او را تنزیهی که لایق بجناب قدس اوست و بپاکی یاد میکنیم ملابس بحمد و ثنای او پس واو عاطفه است و هر دو جمله مستقله اند و احتمال دارد واو زائده باشد پس معنی چنین است که تنزیه میکنیم خدا تعالی را متلبس بحمد او و نووی گفته بعضی بر انند که واو حالیه است و معنی انکه تنزیه میکنیم خدا تعالی را در ان حالی که حمد گوینده ام یا در حالی که مقرون و متلبسم بحمد او انتهی لا قوة الا بالله نیست توانائی در تحصیل خیر و طاعة مگر باستعانة وی تعالی ماشاء الله و مالم یشاء لم یکن انچه خواسته است خدا تعالی شده و شدنیست و چیزیکه نخواسته نخواهد شد اعلم ان الله علی کل شئ قدیر میدانم من که خدا تعالی بر همه چیز تواناست و ان الله قد احاط بکل شئ علما و بتحقیق خدا تعالی فرا رسیده است بهمه چیز از روی علم که قدرت و علم او محیط است بهمه اشیا و موجودات ظاهری و باطنی از دایره علم و قدرت او خارج نیست س هر چیز زیر قدرتش کن فیکون ؛؛ با دانش او یکیست بیرون و درون ؛؛ در غیب شهادتش ذره نتوان یافت ؛؛ از دایره قدرت و علمش بیرون ؛؛ د س ی روایه کرده این را ابوداود و نسائی و ابن سنی از بعضی دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم شیخ ابن حجر گوید اقف

کان ص

براسم او و از الجمله اینست اصبحنا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص در صبح در آمدیم در حالی که ثابتیم بر جبلت و آفرینش اسلام و بر کلمهٔ اخلاص که کلمهٔ توحید است و در شام امسینا بخوانند و فطر در لغة بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفریدن آید و فطرة حالتی از دست مانند جلبه و رکبة و مراد بان حالتی و هیئتی است که آماده کرده شده است برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بابداع صفة عقل و ترکیب ان در جوهر ذات وی که متمکن است بدان بر هدایت و قبول حق بدون طریان آفتی دیگر از آفات بشری و غیر ذلک و علی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما که محمد است صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر انست که این لفظ از انحضرت برای تعلیم امت است اگرچه بر انحضرت شهادت بر نبوت خود مثل دیگران فرض بود و علی ملة ابینا ابراهیم و بر ملة و عقیده پدر ما که ابراهیم است علیه السلام و چون انحضرت از نسل ابراهیم بود و وی جد انحضرت است بوسایط او را اب گفت و مراد از ملة عقائد دینیه است که همه پیغمبران در ان متفق اند و چون این دعا را دیگری خواند گفتن ابینا ابراهیم بنابران خواهد بود که حق سبحانه در کلام مجید خطاب باین امة فرموده ملة ابیکم ابراهیم یا بنا بر انست که وی پدر پیغمبر ماست و هر پیغامبر پدر امه خود است در انکه سبب حیوة معنویست چنانچه پدر حقیقی سبب حیوة ظاهریست و تواند که بطریق حکایت باشد و الله اعلم حنیفا مسلما در ان حالی که ابراهیم مایل از باطل بحق است و از شرک بتوحید و انقیاد و اطاعة کننده است در اوامر و نواهی وی تعالی و تسلیم کننده در قضا و قدر او مخلص است در محبت و خلت وی و ما کان من المشرکین و نبود وی گاهی در عمر خود از جمله مشرکان اط فی الصباح و المساء روایه کرده خواندن این دعا را که اصبحنا علی فطرة الاسلام الی اخره است احمد و طبرانی در وقت صباح و شام هر دو از عبد الرحمن بن ابزی وقت صبح بلفظ اصبحنا و در وقت شام بلفظ امسینا س فی الصباح و روایه کرده نسائی خواندن ان را تنها در وقت صباح و از جمله ادعیه صبح و شام این دعاست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده دائمی و قایم بتدبیر خلق برحمه و فضل تو استعانة میکنیم اصلح لی شانی کله نیک گردان برای من حال مرا تمامه او را یعنی جمیع مطالب دینی و دنیوی مرا باصلاح آر و لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و مگذار بسوی نفس من که مجبول بر ضعف و گناه است

یک لحظه ویک لمحه همیشه معین و مددکار من باش بتکلنی بفتح تاء فوقانیه وکسر کاف مشتق از وکل
ووکول است کسی را بد و بار گذاشتن وکار بکسی گذاشتن و هر دو معنی اینجا مستقیم است طرفة عین چشم
برهم زدن طرفه یکبار س مس ر روایة کرده این را نسائی وحاکم وبزار از انس ابن مالک
ودار الجمله اینست واز آنجا سید الاستغفار گوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خداوندا توئی پروردگار
من نیست معبود بحق جز تو خلقتنی پیدا کردی مارا وبحلیه وجود آراستی وانا عبدک ومن بنده توام
منقاد مر حکم ترا از اوامر ونواهی وجز آن وانجمله معطوف است بر انت ربی یا بر خلقتنی یا حال است از
ضمیر متکلم وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت ومن ثابت ومستقیم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام
در ازل در روز میثاق ومعتقد وموقنم بر وعده تو که از ثواب وعقاب وبعث ونشور وبهشت ودوزخ
وجز آنها کرده ام القدر که استطاعت وقدرت دارم ومی توانم نه آنچه لایق درگاه تو باشد که آن از مقدور بشری
بیرون است واشتراط استطاعت نیز بجهت اعتراف بعجز وقصور خود است ابوء لک بنعمتک علی اعتراف
میکنم مر ترا بتواتر فیضان نعمت تو که بر من است وابوء بذنبی واعتراف میکنم بگناه خود وبتقصیر در
شکر نعمتهای تو وجود نعمت از جانب مولی وصدور گناه وقصور در شکر از بنده دایم است بی انقطاع
در بعضی اخبار آمده است که پروردگار تعالی میفرماید ای بنده تا کی خیر ونعمت من بر تو نازل باشد وشرک
وکفران نعمت از تو صادر گردد من دوستی میکنم بتو با آنکه بی نیازم از تو ودشمنی میورزی بمن بمعصیت
وبی فرمانی با آنکه محتاجی بمن در هر خیر فاغفرلی چون وجود نعمت از تو وقصور از من متواتر است پس
بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس بدرستی که نمی آمرزد گناهان را هیچکس جز تو اعوذ بک من
شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از افعال ناشایسته بلکه ازین طاعت صوری که از معنی حسن
واحسان خالیست ودرین غایت عجز واعتذار ونهایت ذلت وافتقار است ولهذا این را سید
الاستغفار میگویند از جهة اجتماع معانی استغفار در وی وحاصل معنی این استغفار اینست که بنده باید که
همیشه نظر بر گناهان وتقصیرات خویش دارد ومحتاج محض فضل باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس ومعلولیت
عمل خود را داند که صلاحیت قرب درگاه حق وقابلیت وی ندارد وباین بضاعت وکالای بدنجات از عذاب

آخرت

آخرت نتوان جز بدیه جای تحصیل ثواب والنعیم من قال ـه طاعت ناقص باموجب غفران نشود را ضمیمه کر
مدد علت عصیان نشود خ س روایة کرده این را بخاری ونسائی از شداد بن اوس که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم کسی که بخواند این کلمات را در جزوی از روز در حالی که یقین دارنده واعتقاد کننده است بآن
پس بمیرد همدران روز پیش از آنکه شام کند پس آنکس از اهل بهشت است وکسی که بگوید آنرا در جزوی از شب
پس وی همین حال دارد ودر روایتی سید الاستغفار باین تقدیم وتاخیر است اللهم انت ربی لا اله الا انت
خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء بنعمتک علی وابوء
بذنبی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت د ی روایت کرده این را ابوداود وابن السنی از بریده بن حصیب
الاسلمی واز آنجمله این دعاست اللهم انت احق من ذکر خداوندا توئی سزاوارتر بذکر از کسی که ذکر کرده شود پس باید
که بندگان تو بذکر تو مشغول باشند نه بذکر دیگری واحق من عبد وتوئی سزاوارتر بعبادت از کسی که عبادت کرده شود
صیغه اسم تفضیل درینجا برای مبالغه در نفس فعل است نه برای زیادت تا موهم شرک نگردد چه برین تقدیر
لازم می آید العیاذ بالله که در معبودان باطل نیز حقیقة باشد واین شرک محض است بی شبهه وانصر من
ابتغی وتوئی یاری دهنده تر وامداد کننده تر از کسی که طلب کرده شود ویاری جسته شود از وی بلکه پیش از
طلب میدهی وبسیار میدهی وارءف من ملک وتوئی مهربان ترین کسی که مالک شود یعنی از مالکان
مجازی مهربان تری واجود من سئل وتوئی سخی ترین کسی که سوال کرده شود وخواسته شود از وی چیزی
واوسع من اعطی وتوئی فراخ تر وگشاده تر از روی بخشایش از کسی که می بخشد یعنی بخشش ترا پایان نیست
وفیض ترا انقطاع نه ودر حقیقت منحصر است در ذات تو وتوئی که می بخشی هر محتاج را هر چه احتیاج آرد بیشتر
از آن وزیاده بر آن بی عوض وبی غرض ودرین جهان موافق حکمت وصلاح کار وهیچکس مشابه عطاء تو
باهبر همسری نتواند کرد انت الملک لا شریک لک توئی پادشاه علی الاطلاق تنها که نیست انباز وشریک
ترا هیچکس در پادشاهی مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء والفرد لا ند لک
وتوئی یگانه که همتا ومخالف نیست مر ترا هیچکس ند بکسر نون وتشدید دال مهمله مثل ومانند ومخالف
شیئ که از جنس شیئ باشد کل شیئ هالک است یعنی قابل فنا است مگر ذات مقدس تو پس ملایک

الا وجهک [illegible]
وهو [illegible]
و [illegible] ص

وبهشت ودوزخ وامثال آن که خبر بدوام انها ورود یافته است نیز هالک نشوند اگر چه یک لمحه باشد لن تطاع
الا باذنک هرگز فرمان برداري واطاعة کرده نمیشوي مگر بتوفیق وقدرت ورضاي تو ولن تقصى الا بعلمک
وهرگز بي فرماني کرده نمیشوي مگر بعلم وحکم تو والقدر خیره وشره من الله تعالی تقدیر همه را شامل است ودر وي
اشعار است بر انکه طاعة نیست مگر بسبب اراده وامر وي تعالی ومعصیة بسبب اراده است نه امر تطاع
فتشکر اول بصیغه مفعول وثاني بصیغه فاعل فرمان برداري کرده میشوي اي پروردگار پس قبول شکر
میکني وجزاي او میدهي شکر در اصل سپاس داشتن وثنا گفتن منعم است بسبب انعام چون اسناد
بخدا تعالی کنند معنی آن ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل مراد دارند وبعضی گفته اند نسبت شکر بخدا تعالی
انست که ثنا میگوید بر بندگان مطیع شاکر وبعضی گویند جزاي شکر را شکر نام کردند بطریق مشاکلت
تعصى وتعصى فتغفر بي فرماني کرده میشوي پس امرزش میکني واز ان در میگذري وبران مواخذه نمیکني
بلکه مي پوشي ومحو میسازي اقرب شهید قوي نزدیکتر حاضري که نهان وپوشیده نسبت از تو هیچ چیز
وحاضر وغایب نزد تو یکسانست وحاضران ودیگر بر مکنونات ومخفیات بلکه بر اکثر ظواهر نیز اطلاع ندارند
این نزدیکي بعلم وقدرت است نه بمکان ومسافت وادنى حفیظ وتوي نزدیکتر نگاهباني که
محفوظ ومصئون میداري موجودات را از زوال واختلال در دین ودنیا ادنى مشتق از دنو است
بمعنی نزدیکي حلت دون النفوس وحایل ومانع شدي بر دلهاي مردم از انکه درک کنند ودریابند اثرا
یا چیزیکه باز دارد از نیکي وکسب فضایل یا مانع شدي نفوس مردم را از مرادات وباز داشتي انها را
از مشتهیات ومقصودات پس هیچ کس یارا وطاقت ان ندارد که سوای حکم ازلي واراده لم یزلي
قدم زند فتصرفها کیف تشاء وگفته اند که این تصویر تملک حق است مر دل بنده را ورفع تزاحم واز جهت
گفته شد عرفت ربي بفسخ العزایم مولانا ماحقي گفته حلت از حال بین الشیئین است چون باز دارد یکي را
از دیگري یا از حال الشخص بحول وقتي که حرکت کند پس بر تقدیر اول معنی انست که وي تعالی حایل شده
است میان اشخاص ومشتهیات نفوس ایشان وبر تقدیر ثاني انکه حق تعالی حرکت کرده دگرگون کرده
دلهاي مردم گشته واحاطه کرده انهارا انتهى واخذت بالنواصي وگرفتي تو موي پیشاني جمیع اشیا را کنایه

از تصرف عام واستیلاء تام وکمال قدرت است بر مخلوقات نواصي جمع ناصیه بمعنی موي پیشاني وکتبت
الاثار ونوشتي وثبت کردي اثار وافعال بندگان را در لوح یا در صحایف اعمال ونسخت الاجال ونوشتي
ومقرر ومعین گردانیدي وقت موت را که یکساعت پیش وپس نشود اجل چون فرود اید از
پیش وپس، پس وپیش نگذارد وقت کیف، پس نسخ بمعنی کتابة است واحتمال دارد که از نسخ
آجال تغیر وتبدیل مراد باشد ومویدا بمعنی است تغیر بعضي در حدیث لا یزید في العمر الا البر چنانکه گذشت ومعنی اول
اراجح است والله اعلم بمراد رسوله القلوب لک مفضیة اسم فاعلست از افضا بمعنی اتساع یعني دلهاي مردم
بجهة ورود تجلیات تو متسع ومنشرحست والسر عندک علانیه وچیزهاي پوشیده وپنهان نزد علم تو عیان واشکارا
است الحلال ما احللت والحرام ما حرمت حلال چیزیست که حلال کردي تو اورا بلسان شرع وحرام چیزیست
که حرام گردانیدي اورا ودلیل ناطق بر حرمت وي ظاهر کردي واین رد است بر معتزله که گویند حسن وقبح
اشیا بتجویز عقل است والدین ما شرعت ودین چیزیست که مشروع گردانیدي اورا وبیان کردي بزبان رسول
خود از افعال والاحکام والامر ما قضیت وامر وحکم همانست که قضا کردي اورا ومقدر ساختی وفارغ شدي
از وي وحکم کردي بوي والخلق خلقک وتمام عالم وجمیع مخلوقات از اسمان وزمین واسمانیان وزمینیان
همه بیافرینش تست بي استصواب وامداد دیگري والعبد عبدک وجمیع بندگان بندگان تو اند وانت
الله الرؤف الرحیم وتویي مستوجب جمیع صفات ونرمي کننده ومهربان اسالک بنور وجهک چون الفاظ بالا
مذکوره بذات کامل الصفات تو ثابت است پس سوال میکنم ترا بوسیله وذریعه نور ذات تو الذي
اشرقت له السموات والارض آن نوري بان ذات که روشن شده است براي او اسمانها وزمین یعني
او علة روشني اسمان وزمین است افراد ارض بجهة اتصال وارتباط وصغر طبقات اوست بخلاف
آسمان که میان هر طبقه او مسافت پانصد ساله راه است وهمچنین بري هر طبقه پانصد ساله راه مسافت
دارد وتقدیم سموات بجهة شرافت اوست که مکان ملائکه مقربین ومقر ارواح انبیا ومرسلین است
وبکل حق هو لک وسوال میکنم ترا بوسیله هر حقي که ان حق مر تراست بر بندگان از طاعة وعبادت
وقبول اوامر ونواهي وبحق السائلین علیک وسوال میکنم ترا بوسیله حقي که سوال کنندگان وزاري نمایندگان

بفضل وکرم تو دارند پوشیده نماند که اثبات حق بر حق سبحانه وتعالی بمعنی تفضل وکرم اوست که بر خود لازم کردانیده
والا هیچ چیزی بر وی تعالی واجب ولازم نبود وهیچ بنده را بر وی سبحانه حقی نه باشد ولهذا بعضی علما منع
کرده اند که در دعا گوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیهٔ ماثوره و
توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه چیزی چند بتفضل وکرم خود بر خود برای بندگان لازم کردانیده
که البته بکند چنانچه رزق دادن وتوبه قبول نمودن واستجابت دعا کردن ورسول بخلق فرستادن وجز آن
واینها نیز عقلا بر وی لازم نیست فضل وکرم وی بر وی لازم کردانیده چه در وعده او خلف نیست گویا که
بر وی واجب است واین در حقیقت وجوب نیست فضل وکرم اوست بر بندگان وهکذا فی شرح سفر
السعادة ان تقیلنی فی هذه الغداة چون وقت صبح بخواند وفی هذه العشیة چون هنگام شام بگوید یعنی
سوال میکنیم اینکه تجاوز کنی از گناهان من درین صبح ودرین شام وان تجیرنی من النار بقدرتک واینکه
خلاصی کنی وامان دهی مرا از آتش دوزخ بقدرت وتوانائی خود بقدرتک متعلق بهر دو فعل مذکور است
الاقالة زلة عفو کردن ودر مقدمه گفته اقاله ایاه در گذشت آن را ازو **ط طب** وروایت کرده این را
طبرانی در معجم کبیر ودر دعا از ابو امامه باهلی واز انجمله اینست حسبی الله لا اله الا هو بسنده است مرا خدا تعالی
نیست معبود بحق جز او کفایت میکند در جمیع امور من از دنیا ودین علیه توکلت بر وی توکل کردیم
وکار خود را بدو باز گذاشتیم وهو رب العرش العظیم واوست خداوند عرش بزرگ اشاره بکمال
قدرت وحفظ حق تعالی است یعنی الخدائی که عرش را بدان عظمت که هست وهشت هزار رکن دارد
ودر واتی سه صد هزار قاعده واز قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه بقدرت کامله نگاه میدارد ومربی
اوست تربیت چیز ضعیف چه باشد سبع مرات بخواند این آیه را هفت مرتبه **ی** روایت کرده
این را ابن السنی از ابی الدرداء که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگوید این آیه را هر روز
وقت صبح وشام هفت مرتبه کفایت کند خدا تعالی اندوه دنیا وآخرت او را وبعضی از مشایخ سلسله
عومه شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که اگر یکی باشد که او را هیچ دردی نبود جز این یک درد کافی
است وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مامور است بگفتن او ودر کلام قدیم بقول وتعالی فان تولوا

فقل

فقل حسبی الله وخواندن این ورد در اوراد مشایخ ده بار نیز آمده واز اسندی نیز نیست اما اصح واثبت
بحسب روایه هفت بار است لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات
تمام کلمات را ده مرتبه بخواند **س حب ط ی** نسائی وابن حبان واحمد این را از ابی ایوب انصاری
روایت کرده اند **م** وطبرانی در معجم کبیر وابن السنی از ابی هریره رضی الله عنهم از انجمله اینست سبحان الله
العظیم وبحمده بپاکی یاد میکنیم خدا تعالی را که بزرگوار است در حالتی که متلبسیم به ثنای جمیل او ولفظ العظیم
مختص بروایة ابی داود وابی عوانه است چنانچه رمز اینها بران می نویسند مائة مرة بخواند این تسبیح را
یکصد مرتبه **م د ت س مس حب عو** روایت کرده این را مسلم وابوداود وترمذی ونسائی و
حاکم وابن حبان وابی عوانه از ابو هریره که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که گوید بهنگامی که
صبح کند وهنگامی شام کند این را صد بار نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از انچه آورده است وی مگر
یکی که گفته است مانند انچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر انچه وی گفته از انجمله است سبحان الله
مائة مرة الحمد لله مائة مرة لا اله الا الله مائة مرة الله اکبر مائة مرة یعنی هر کدام ازین کلمات را صد بار بخواند
ومعنی الله اکبر اینست که خدا بزرگتر است از انچه انبیا واولیا وعلما او را شناختند واز انچه او را بدان وصف
کردند نه بمعنی آنکه بزرگتر است از مخلوقات زیرا چه این معنی موهم اشتراک است **ت** روایت کرده این را
ترمذی از حدیث عمرو بن العاص ومضمون حدیث آنست کسی که تسبیح گوید خدا تعالی را صد مرتبه هنگام
صبح وصد مرتبه هنگام شب باشد مانند کسی که گذارده است صد حج وکسی که حمد گوید خدا تعالی را صد بار
وقت صبح وصد بار وقت شام باشد مانند کسی که سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا وکسی که
لا اله الا الله گوید صد مرتبه وقت صبح وصد مرتبه وقت شام باشد مانند کسی که آزاد کرده است صد بنده
را از اولاد اسمعیل وکسی که تکبیر گوید خدا تعالی را صد مرتبه وقت صبح وصد مرتبه وقت شام نیارد هیچ کس
درین روز زیاده تر در عمل از وی مگر کسی که گفته است مثل انچه وی گفته یا زیاده گفته از وی واز انجمله است
ویصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم عشر مرات ودرود فرستد بر پیغمبر خدا ده مرتبه **ط** روایت کرده این
را طبرانی از ابی الدرداء از آنحضرت که فرمود کسی که درود فرستد بر من وقت صبح ده مرتبه ووقت شام ده مرتبه

دریابدا ورانتفاعت من ورروز قیمه وازانجمله اینست وان ابتلی بهم او بدین واگر مبتلا کرده شود بنده بانذوهی
یا وامی فلیقل پس باید که بگوید در وقت صبح وشام این دعارا اللهم انی اعوذبک من الهم والحزن بضم
حاء مهمله وسکون زای وبفتحتین هردو آمده خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم از هم وحزن هردو بمعنی اندوه
است ضد سرور لیکن هم در امر متوقع بود وحزن در امر واقع وبعضی شراح گفته اند که هم وحزن بمعنی واحد نیست
بلکه هم اندوهیست که میگذارد انسانرا از کمال شدت ومحنت وحزن محض گرانی نفس است که حاصل میشود
از امر مکروه واعوذبک من العجز والکسل وپناه میجویم بتو از ناتوانی وقصور در ادای طاعات وواجبات وپناه
میجویم از کاهلی وگرانی از امر محمود با وجود قدرت واعوذبک من الجبن والبخل وپناه میجویم بتو از ترسندگی
وغرولی در جنگ که باز دارد از محاربه دشمن صوری باشد یا معنوی مثل کافر ونفس وشیطان وغرو بی
واز غرولی در امر معروف ونهی منکر ودر توکل رزق وپناه میجویم از ممسکی در ادای زکوت وکفارات ودر همه
واجبات مالی وترک صلوة وسلام نزد ذکر آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم نیز از جمله بخل است جبن
بضم جیم وسکون موحده ضد شجاعت است وفی القاموس بضمتین وبخل بضم با وسکون خا است
وبفتح هردو نیز لغت است ومصنف در وی چهار لغت نقل کرده اول بضم با وخا ودوم فتح هردو وسیوم وچهارم
ضم با وفتح و با سکان خا وگفته که این هر چهار لغت مقروبها است واعوذبک من غلبة الدین وپناه
میگیرم بتو از غلبه گرانباری وام وشدت گرفتاری او وبعضی از سلف گفته اند در هر قلبی که در آمد
فکر وام در وی میرود از عقل او چیزیکه باز نمی آید وجایز است که مراد بدین عام از حقوق خداتعالی وحقوق بندگان
دارند وقهر الرجال وپناه میجویم از قهر وتسلط مردم بسبب دام وخران روایت کرده این دعارا
ابوداود از ابی سعید خدری الی ههنا یقال فی الصباح والمساء جمیعا تا اینجا خوانده میشود در وقت صبح وشام
یعنی دعوات مذکوره از عنوان تا این دعا اخیر در این هردو وقت خوانده شود بدون تخصیص وقت صبح
یا وقت شام ولکن یقال فی المساء مکان اصبح امسی ولیکن فرق اینست که گفته میشود در وقت شام
در دعوت مذکور بجای لفظ اصبح لفظ امسی وهمچنین بجای اصبحت امسیت وبجای اصبحنا امسینا ومکان
هذا الیوم هذه اللیلة گفته میشود بمقام لفظ هذا الیوم لفظ هذه اللیلة را ومکان التذکیر التانیث وبجای

ضمیر مذکر که عاید بیوم بود ضمیر مونث راجع بلیلة ومکان النشور المصیر وبجای لفظ نشور لفظ مصیر را که مناسب
وقت شام است کما کتبناه بالحمرة فوق کل کلمة چنانچه نوشته ایم ما این اختلاف را بسرخی بالای هر کلمه که در دعوات
وقت شام بدل او کلمه دیگر است بقصد اختصار بر روی این کلمه را بسرخی نوشته ایم بعد از ذکر دعوات مشترک
میان صباح ومساء قصد بیان او عیه که مختص بوقت صبح یا بوقت شام اند کرده گفت ویزاد فی المساء فقط
زیاده کرده میشود در وقت شام وبس یعنی نه در وقت فجر این دعارا امسینا وامسی الملک لله والحمد لله اعوذ
بالله الذی یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه پناه میگیرم من بخدائی که نگاه میدارد ومنع میکند
آسمان را از آنکه بیفتد بر زمین مگر باراده وامر او یعنی هرگاه حق سبحانه افتادن خواهد بیفتد من شر ما خلق
وذرأ وبرأ از بدی چیزیکه بتقدیر کرد او را خداتعالی وپراکنده گردانید وپیدا آورد واین الفاظ ثلثه متقاربة المعنی
است کذا فی المشارق ودر کنز العباد از همین مقام نقل کرده که تاکید بمرادفه افصح است وبعضی فرق کرده اند
که خلق بمعنی تقدیر است وذرأ مختص بخلق ذریه که بمعنی نسل ثقلین است واکثر استعمال برأ در جاندار است
کذا فی مجمع البحار روایت کرده این را طبرانی از عبد الله بن مسعود ویزاد فی الصباح فقط وزیاده کرده
کرده میشود در وقت صبح وبس یعنی نه در شام این دعارا اصبحنا واصبح الملک لله صبح کردیم ما وصبح کرد تمامه عالم
برای عبادت وطاعت وعبادت خداتعالی والکبریاء والعظمة کبریا وعظمت در لغت هردو بیک معنی
آمده که بزرگی وبزرگ شدنست فظاهر حدیث الکبریاء ردائی والعظمة ازاری ناظر است در فرق میان این
هردو وبس بعضی گویند که کبریا صفت ذاتیست وعظمة صفة اضافی حق تعالی کبیر ومتکبر است در ذات خود
خواه دیگری داند یا نداند اما عظمت عبارة باعتبار روانست غیر واستعظام خلق است مراد او این هردو صفت
خاصه ذات اوست تعالی وتقدس که سبحکس را مجال شرکت در آن واتصاف بر آن درست نیست وجاء
وصف بنده بصفات بنده دیگر بطریق مجاز اما این دو صفت بطریق مجاز نیز وصف غیر او بدان روا نیست و
الخلق والامر واللیل والنهار وما یضحی فیهما وپیدا کردن وحکم کردن وشب وروز وآنچه ظاهر میشود ونوع
می آید وسر بر میکشد در بین شب وروز لله وحده این همه چیزهای مذکوره مر خدا راست تنها که شریک نیست
در تنها با وی ویضحی بفتح یاء تحتانیه وفتح حاء مهمله منقول از مصنف است ودر بعضی نسخه بضم یا وکسر حا مضبوط

علمنیهن رسول الله صلی الله علیه وسلم ... قال افلا ... فقال علی رضی الله تعالی عنه الا ... مثل جبل صبیر دینا اداه الله عنک قل اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک رواه الترمذی وقال حدیث غریب والحاکم وقال صحیح الاسناد وعن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم المسجد فاذا هو برجل من الانصار یقال له ابو امامة ...

است اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را بنیکی و صلاح که توفیق یابم به نیّة اعمال
صالحه واوسطه فلاحا و بگردان میان ان روز را سبب پیروزی و برامد حاجات وآخره نجاحا و بگردان اخر این
روز را خلاصی و شادی بنگاهداشتن از اعمال ردیه وافعال قبیحه واحتمال دارد که مراد مطلق وقت باشد
یعنی بگردان اول وقت را که مدت حیوة است صلاح در امور دینی که همه امور دین بصلاح آیند واوسط وقت
را که وقت برزخ است رستگاری واخر انرا که روز قیامت است نجاح که در جنة داخل شویم فلاح پیروزی
وظفر وبقا و نجاح حاجت رواکردن و روا شدن و در مقدمه گفته نجح شاد شدن اسالک خیر الدنیا والاخرة
یاارحم الراحمین سوال میکنیم ترا نیکی دنیا و اخرت ای مهربان ترین مهربانان مص روایت کرده این را ابن
ابی شیبه از حدیث عبد الله بن ابی اوفی واز جمله دعوات صباح است اوفی بفتح همزه و سکون واو و فتح
فا بروزن ارضی لبیک اللهم لبیک لبیک وسعدیک معنی لبیک ماخوذ از ملبیه است که بمعنی اجابت و
فرمان برداریست و مستعمل میشود مگر بلفظ تثنیه وان منصوبست بنابر مصدریة بعاملی که ظاهر نمیشود ودر استعمال
ومعنی سعدیک یاری دادن وموافقت کردن است یعنی استاده ام بخدمت تو وطاعت و موافقت
تو استادنی بسیار ورانچه فرموده وبعضی از تحقیقات این الفاظ در بیان مناسک حج تفصیل گفته
میشود انشاء تعالی والخیر فی یدیک و نیکی در دو دست قدرت کامله تست بدانکه اطلاق ید بر خدای
تعالی واقع است در کلام الله عز وجل حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بر صیغه واحد وتثنیه قال الله
عز اسمه ید الله فوق ایدیهم وقال مامنعک ان تسجد لما خلقت بیدی وقال علیه السلام حکایة عن
موسی انت آدم الذی خلقک الله بیده پس اکثر علما برانند که ید کنایة از قدرت است وتثنیه او
عبارت از کمال زیرا که در عمل دو دست نسبت بیک دست تاثیر بیشتر است ومنک والیک توفیق
طاعت وتیسیر عبادت ومبداء و منشاء آن تویی والیک و بسوی تست رجوع والتجا از معاصی اللهم
ماقلت من قول او حلفت من حلف بکسر لام وما نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک کله
خداوندا انچه گفته ام از کلام غیر حلف و نذر اندک یا بسیار نهان یا اشکارا در راه تو یا در راه غیر تو
وانچه از قسم خورده ام بصدق یا بکذب بحق یا بباطل وانچه کرده ام از نذر و واجب گردانیده ام بر خود

ازمعین

ازمعین وغیر معین از طاعت یا معصیت از روی ریا یا اخلاص پس مشیت وارادهٔ تو پیش از همه انهاست
یعنی هر واحد از قول وحلف ونذر که صادر شد و وقوع یافت از من پس متعلق بمشیت تو مقرون با ارادهٔ
تست وقدرت تو مسبوق بانهاست وقضاء تو حامل و باعث است بر این امور و بی مشیت تو
بوجود نامده حنفی گفته کلمه ما درین افعال موصوله است وکلمه من بیانیه و او برای تنویع نه شک بدلالت قول
وی بین یدی ذلک کله ونذر بسکون ذال است یقال نذرت واندر وانذر نذرا وقتی که واجب کنی
بر ذات خود چیزی را که لازم نباشد بتبرع وتطوع از عبادة وصدقه وافعال آن و تحقیق مکرر واقع شده
است ودر احادیث ذکر نهی از نذر وان در حقیقت تاکید امر او وتحذیر از تهاون باداء او بعد ایجاب
اوست زیرا چه اگر نهی برای منع وزجر بعضی تا از ارتکاب آن بکنند و وفاء آن لازم نشدی چه بسبب نهی
معصیة میکرد پس نهی اعلام باینست که این نذر فعل نفعی نمی بخشد ودفع ضرر میکند وقضا را بر میگرداند پس نذر
بکنید بر انکه در یابید بسبب نذر چیزی را که مقدر نکرده است خدای تعالی برای شما یا بر گردانید از خود بسبب وی
چیزی را که جاری شده است بان قضا وچون نذر کنید واعتقاد نداشته باشید پس الفاء او بکنید که بر شما
لازم است اداء او کذا فی النهایة ماشئت کان ومالم تشأ لا یکون انچه خواستی شد وانچه نخواستی نمیشود لا
حول ولا قوة الا بک نیست هیچ حیله در بر گشتن از معصیة ونیست توانایی بر طاعت مگر باستعانة وتوفیق تو
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تویی بر هر چیز قادر وتوانا انتهی اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت خداوندا
انچه کرده ام من از دعاء خیر وطلب رحمت پس بر کسی باد که تو بر وی صلوة کردی ومستحق او گردانیدی وما لعنت
من لعن فعلی من لعنت وانچه کرده ام من از لعنت ودعاء بد پس بر انکس باد که لعنت کردی تو بر وی ودر
اصل لعنت از خدای تعالی دوری از رحمت خاص وطرد از قرب جناب صمدیت است واز بندگان سب
ودعای بد انت ولیی فی الدنیا والاخرة تو پروردگار منی ونعمت دهنده ویار منی درین سرا ودران سرا توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین بمیران مرا در حالتی که مسلمان و گردن نهنده باشم مرترا و برسان ولاحق کن مرا بصالحان
مراد بآن انبیاء واولیا اند که صلاح کمال در ایشان است ودر بعضی نسخ درین مقام زیر این الیمنی است ودر اکثر نسخ
صحیحه خصوص در نسخه اصیلی یافته نمیشود والله اعلم اللهم انی اسالک الرضا بکسر را وبالف مقصوره بعد القضاء خداوندا

بودی
وحال آنکه تحقیق مدح کرده است
خدای تعالی ابرار را بقول
خود یوفون بالنذر

بدرستی که من سوال میکنم ترا رضا و شکر را بعد وقوع قضا یعنی اگر تقدیر کنی بر من ضربی از بلا و محنت و شدت رضا را
نصیب من کن تا بمقتضای تو راضی باشم و از سخط و اعتراض و نزاع در وی محفوظ مانم رضا بکسر و قصر مصدر محض
است و بمد اسمی از وست و رضا بنده از خدا تعالی آنست که مکروه ندارد چیزی را که جاری شده است بآن
قضاء و تعالی و برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا بدانت لذت عیش و خنکی و آسایش وی بعد از موت
یعنی در برزخ و روز جزا برد بفتح موحده و سکون را ضد حر است چه عیش عیش آخرة است و عیش و محنت دنیا
اعتبار ندارد که فنا پذیر است و چون حرارت در بلاد عرب بسیار است هر لذت و نیکی را تعبیر به برودت میکنند
و لذة النظر الی وجهک و سوال میکنم ترا لذت دیدن بسوی ذات مقدسه تو اگر مراد دیدن بچشم سر است در
آخرت خواهد بود و اگر بچشم دل است هم در اینجا ممکن است طیبی گفته در تقیید نظر بلذت تنبیه است بر آنکه مراد
نظر لطف و جمال است در بهشت نه نظر هیبت و جلال در عرصات قیامت انتهی و تواند بود که تقیید برای آن
باشد که نظر بسوی خدا تعالی با وجود ارتکاب ذنوب و معاصی در دنیا مقارن ندامت و استحیا است و نظر
بسوی وی تعالی فی ارتکاب ذنوب و معاصی موجب لذت و انشراح پس سوال کرد که دیدار خود را نصیب من
کن بوجهی که مارا ندامت و استحیا نباشد بلکه بلذت و ابتهاج و بعضی میگویند که ذکر لذت بیان واقع است
نه قید احترازی چه بهر وجه که نظر کردن بسوی خدا عز اسمه میسر آید با کمال لذت است و شوقا الی لقائک و سوال میکنم
ترا اشتیاق و آرزومندی کامل بسوی دیدن تو با وصول بجناب کبریای تو فی غیر ضراء مضرة در غیر حالت سخت که زیان
کننده است مر این ظرف متعلق است بشوق لقا و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من
و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیراکه گاهی شوق بدان میکشد و زیان میکند زور غلبه و طفح
و سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود و لا فتنة مضلة و نه در حالت آزمایش و ابتلاء گمراه کننده و اعوذ بک
من ان اظلم او اظلم اول بصیغه فاعل است و ثانی بر بنا مفعول و پناه میجویم بتو از آنکه ظلم کنم بر کسی یا ظلم کرده شوم که
دیگری بر من ظلم کند این نیز مذموم و مکروه است که سبب ذل و اهانت و زبونی است اگرچه اجری دارد و در
افتی دیگر است که مبادا بر ظالم دعا بد کند و از حد تجاوز نماید یا در مکافاة و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی
عود کند و سلامت درین است که نه ظالم باشد و نه مظلوم و ظلم در اصل وضع شی در غیر محل خود است نقصان

یا بزیاده او اعتدی او یعتدی علی و پناه میجویم از آنکه از حد تجاوز کنم در حق خود یا در حق غیر خود یا از حد تجاوز کرده
شود بر من که کسی دیگر بر من تجاوز کند و از حد درگذرد و فی الحقیقه این جمله تاکید است برای ماقبل چه بیان
مآل ظلم نیز تجاوز از حد است او اکتسب خطیئة او ذنبا لا تغفره و پناه میجویم از آنکه یا کسب کنم خطیئه را یا گناه را
که نبخشی تو او در لفظ او یا برای تخییر و تنویع است یا شک راوی است در لفظ رسول صلی الله علیه و سلم
و بر تقدیر اول مراد از خطیئه گناهی است که بخطا واقع شده باشد و از ذنب گناه که عمدا صادر کرده و این
مناسب تر است بمأخذ اشتقاق خطیئه و بعضی گویند ذنب عام است از خطیئه و خطیئه مخصص بگناه عمد است
پس ذکر ذنب بعد خطیئه تعمیم بعد تخصیص است و تواند بود که مراد از خطیئه گناه مطلق باشد و از ذنب ترک
و مؤید است این معنی را لفظ لا تغفره کما لا یخفی پس تخصیص است بعد تعمیم اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة ذا الجلال والاکرام ای خداوند آفریننده آسمانها و زمین و ای داننده نهان و آشکارا و ای صاحب
بزرگی و کرامت فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا پس بتحقیق من پیمان میکنم درین زندگانی دنیا و
اشهدک بضم همزه و کسر ها و گواه میسازم ترا برین عهد و کفی بک شهیدا و کفایت کننده تو در حالی که گواه
هستی یعنی چون تو گواه باشی بگواهی دیگری احتیاج نیست انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
متعلق است با عهد یعنی عهد میکنم و گواه میگیرم ترا بآنکه من گواهی میدهم که نیست خدای معبود بحق جز تو در حالی
که تنهائی نیست انباز مر ترا لک الملک و لک الحمد و انت علی کل شیء قدیر مر تراست پادشاهی علی الاطلاق
و مر تراست ثنای جمیل و تو بر هر چیز قادری و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و گواهی میدهم و اعتقاد میکنم
بآنکه بدرستی که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بنده خاص تو و فرستاده تست بسوی خلق بجهت تبلیغ
و هدایت و اشهد ان وعدک حق و گواهی میدهم که بدرستی که وعده تو که مطیعان را بدان بشارت داده
حق و ثابت است و بجنت و وعید تو نیز حق است و لقاءک حق و دیدن تو با وصول بجناب تو در روز قیمة حق
است والساعة آتیة مقرر است و رفع نیز جائز است لا ریب فیها و گواهی میدهم بر آنکه قیامت آینده است
هیچ شک نیست در وی تسمیه قیمة بساعة یا بجهة وقوع اوست بغتة یا بجهة بودن اوست با اینهمه طول که
مقدار پنجاه هزار سال است ساعتی از ایام آخره یا بجهة آنکه نزد اهل طاعة مثل ساعتی میباشد و میگذرد و الله

اعلم وانك تبعث من في القبور دبدرستي كه تو بر مي انگيزي كساني را كه در گورها اند بمقتضاي وعدهٔ خود تا ايشان ازا
حساب كني و جزا دهي بعث مرده را زنده كردن و از خواب بيدار كردن كذا في التاج البيهقي وانك ان تكلني
الى ضعف وعورة وذنب وخطيئة گواهي ميدهم بر آنكه بدرستي كه تو اگر بازگذاري مرا بنفس من و كارهاي
مرا بوي سپاري و نظر عنايت و معونت خود را قطع كني و لطف و احسان عميم خود در ميان نياري بار
گذاري بسوي ضعف و عيب و گناه و خطا كه وي مجبول بر اينها است ضعف بفتح ضاد معجمه و ضم او ضد
قدرت است و عورة عوره عيب و خلل كه حيا كرده شود از وي و هر چه از ديدن و نمودن آن شرم آيد و در
ذنب و خطيه عنقريب سبق ذكر يافت واني لا اثق الا برحمتك و بدرستي كه من اعتماد ندارم بر هيچ چيز از عمل
مگر برحمت و مهرباني تو فاغفر لي ذنوبي كلها پس بيامرز مرا گناهان من همه كبيره باشند يا صغيره پوشيده بود يا ظاهر
انه لا يغفر الذنوب الا انت زيرا چه بدرستي كه نمي امرزد گناهان را هيچكس جز تو وتب علي انك انت التواب الرحيم
و قبول كن و بپذير توبه را بر من بدرستي كه توئي قبول كننده توبه از بندگان و مهربان بر ايشان مس طا روايت
كرده اين حديث را حاكم و احمد و طبراني در معجم كبير از زيد بن ثابت انصاري كه گفت بدرستي كه پيغمبر خدا صلي الله
عليه وسلم اموخت او را دعائي و فرمود كه خوانده باشد اين دعا را هر صباح دعا اينست لبيك اللهم لبيك اللهم
لبيك الخ فاذا طلعت الشمس قال پس چون طلوع ميكند و بر مي آيد آفتاب بگويد اين دعا را الحمد لله الذي
اقالنا يومنا هذا ثناي جميل مر خدا را كه تجاوز كرد از زلات ما و عفو كرد گناهان ما را در روز ما كه اينست ولم يهلكنا بذنوبنا
و هلاك نكرد ما را بسبب گناهان ما كه مستحق عقوبت و مستوجب هلاك بوديم موم روايه كرده اين را مسلم از قول
ابن مسعود و بروايتي الحمد لله الذي وهبنا هذا اليوم ثناي جميل مر خدا را كه عطا كرد ما را اين روز واقالنا فيه عثراتنا
و تجاوز كرد و عفو نمود در اين روز لغزشهاي و گناهان ما را ولم يعذبنا بالنار و عذاب نكرد ما را در دنيا باتش كه بسبب
اين لغزشها مستحق آن بوديم عثرات بفتح عين مهمله و ثاء مثلثه جمع عثره بمعني لغزش است و اقاله بر انداختن
بيع يقال اقلت البيع و در گذاشتن گناه ذكره الزوزني في المصادر و در تاج گفته اقاله بيع را فسخ كردن و زلت
عفو نمودن موطي روايه كرده اين را طبراني و ابن سني ايضا از قول ابن مسعود ثم يصلي ركعتين پس بگزارد يعني
بعد از طلوع آفتاب بگذارد دو ركعت را كه آنرا صلوة الاشراق گويند ت ط روايه كرده اين را ترمذي

از انس و طبراني از ابي امامه عن الله تبارك و تعالي حكايت كرد رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم از
خداي بزرگ كه وي تعالي فرمود ابن آدم بنصب است بنا بر حذف حرف ندا اركع لي اربع ركعات
اول النهار اكفك بفتح همزه و كسر فا آخره اي پسر آدم بگذار براي من و طلب رضاي من بصدق و اخلاص
چهار ركعت در اول روز بسنده ميشوم و كار گذاري ميكنم مهمات ترا در آخر آن يعني فارغ دار دل خود را
بعبادت من يكساعت اول روز فارغ دارم دل ترا تا آخر آن روز از جميع حوائج من كان لله كان الله له
قد گفته بعضي بر آنند و مراد از اين چهار ركعت سنة فجر و فرض است و ظاهر اينست كه مراد چهار ركعت
ديگر است غير سنة و فرض كه نماز چاشت است انتهي و هم از اينجهة ابو داود و ترمذي اين حديث را در باب
الضحي اخراج كرده اند ت د س روايه كرده اين را ترمذي از ابي الدرداء و ابي ذر هر دو و ابو داود و نسائي
از ابي ذر تنها ما يقال في النهار آنچه گفته ميشود در مطلق روز بي تقييد وقت صباح از آنجمله اين كلمات است
لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير مائة مرة بخواند اين را صد مرتبه
خ م ت س ق مص روايه كرده اين را شيخين و ترمذي و نسائي و ابن ماجه و ابن ابي شيبه از ابو هريره كه فرمود
پيغمبر خدا صلي الله عليه و اله و سلم كسي كه بگويد اين كلمات را در روزي صد بار باشد مر او را برابر آزاد كردن
ده برده و نوشته شود براي او يكصد نيكي و دور كرده شود از وي صد بدي و باشد مر او را پناه از شر شيطان
درين روز تا آنكه شام كند و نيارد هيچ يكي در روز قيامت عملي بهتر از آنچه وي آورده مگر يكي كه عمل كند زياده از اين و در
بعضي روايه مائتي مرة خواندن اين كلمات دو صد بار آمده ا ايراد كرده اين روايه را احمد از عبد الله
بن عمرو سبحان الله و بحمده مائة مرة و خواندن اين كلمه است روزي صد بار و ترجمه آن مكرر تحرير يافت
م ت س مص روايه كرده اين را مسلم و ترمذي و نسائي و ابن ابي شيبه از ابو هريره من استعاذ بالله في
اليوم عشر مرات من الشيطان وكل الله به ملكا يرد عنه الشياطين كسي كه پناه گيرد بخدا تعالي در روزي ده مرتبه
از شر شيطان ميگمارد خدا تعالي با او فرشته كه رد ميكند و بر ميگرداند از آن شخص شياطين و وساوس
ايشان را يعني اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بخواند و صحيح نيست گفتن استعيذ بالله و قاله المص و ظاهر آنست هر
لفظي كه مودي معني استعاذه باشد رواست چنانكه بعضي علماء حنفيه در تعوذ لفظ استعيذ نيز اختيار كرده اند

بطابقت کریمه فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ومراد از شیطان رئیس شیاطین است که وی را ابلیس
گویند واگر مراد جنس شیاطین دارند عام از شیاطین جن والنس بعید نباشد بلکه جمع شیاطین در فقره ثانی
مؤید این معنی است کما لا یخفی ص روایه کرده این را ابو یعلی از انس من استغفر للمومنین والمومنات کل
یوم سبعا وعشرین مرة او خمسا وعشرین مرة احدی العددین کسی که استغفار کند برای مردان مومن و زنان
مومنه در هر روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار یکی ازین دو عدد هر کرا خواهد و ظاهر انست که ایراد لفظ
احدی العددین بجهة بیان مراد است از کلمه او که تخییر باشد و بدون ان احتمال داشت که برای شک بود
کان من الذین یستجاب لهم ویرزق بهم اهل الارض باشد انکس از جمله کسانیکه اجابه کرده میشود برای
ایشان دعا ایشان را و رزق داده میشوند به برکت ایشان اهل زمین ط روایه کرده این را طبرانی
از ابی الدرداء ایعجز بکسر جیم است و فتح نیز آمده احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة ایا عاجز میشود یکی از
شما از انکه کسب کند هر روز هزار نیکی را صحابه پرسیدند چگونه تواند کرد پس بیان آن فرمود یسبح مایة تسبیحه
فیکتب له الف حسنة تسبیح بگوید صد بار پس نوشته میشود برای او هزار نیکی بحساب اقل مضاعف موعود
که هر نیکی را ده حسنه است او یحط بضم یا و فتح حا م یعنی مسلم بلفظ او روایه کرده ودی یا برای تنویع است
که کنایه حسنات برای متقی باشد و حط خطیئات برای مخطی یا بمعنی واو جمع است چنانکه دلالت میکند
بروی روایه ویحط بواو ت س حب ترمذی ونسائی وابن حبان ایراد کرده اند عنه الف خطیئة افکنده
میشود از وی هزار گناه بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات م ت س حب روایه کرده این تمام روایه را
مسلم و ترمذی ونسائی وابن حبان با اختلاف مذکور از سعد بن وقاص ولیقل بصیغه مجهول و معلوم هر دو
ضبط کرده اند عند اذان المغرب و باید که گفته شود یا بگوید سالک نزدیک شنیدن بانگ نماز شام این
دعا را اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک خداوندا این وقت پیش آمدن شب تست و پیشت دادن
و رفتن روز تو واصوات دعاتک و این آوازهای خوانندگان تست بعبادت تو یعنی موذنان
و در روایتی حضور صلواتک زیاده آمده دعاة بضم دال مهمله جمع داعی همچو قضاة و عراة جمع قاضی و عاری فاغفر لی
پس بیامرز مرا به برکت اینوقت د ت مس روایه کرده این را ابو داود و ترمذی وابن ابی شیبه از ام سلمه

عند اذان المغرب

مایقال فی اللیل انچه گفته میشود در وقت شب مطلقا بی تقیید وقت شام آمن الرسول است
الایتین منصوب است بتقدیر اعنی او اخر البقرة عطف بیان یا نعت است یعنی مراد میدارم از امن
الرسول دو ایه را که اخرین ایتهای سوره بقره است ع روایه کرده این را اصحاب کتب سته
از ابن مسعود وابو سعید خدری که گفتند فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کسی که بخواند دو ایه را از اخر
سوره بقره در شبی کفایت میکنند ان دو آیه او را یعنی از قیام لیل یا از شر موذیات و مکروهات و از انجمله
قل هو الله احد است یعنی تمام سوره اخلاص خ م س روایه کرده این را بخاری از حدیث
ابی سعید خدری و مسلم و نسائی از حدیث ابی الدرداء وقراءة مایة ایة و خواندن صد ایه است مطلقا از
هر سوره و هر جا که باشد مس روایت کرده این را حاکم از ابن عمر و ابو هریره مرفوعا کسی که در شبی صد ایه بخواند
نوشته نمیشود انکس از غافلان وقراءة عشر ایات و خواندن ده آیه است از هر جا که بخواند مس روایت
کرده این را حاکم از ابو هریره و در بعضی روایه بیان این ده آیه نیز آمده چنانکه گفت وقراءة عشر ایات اربع من
اول البقرة اربع بجر است بدل از عشر یعنی چهار آیه از اول سوره تو مصنف گفت یعنی تا مفلحون بر عدد بصریان
چه ایشان الم از ایه نمی شمرند و آیة الکرسی این نیز بجر است بنا بر عطف بر اربع و ایتان بعدها و یک آیه
الکرسی و دو ایه بعد از شی و از لا اکراه فی الدین تا خالدون و خواتیمها و خواتیم سوره است از لله ما فی السموات
وما فی الارض تا اخر سوره و این مجموع ده آیه است موط روایه کرد این را طبرانی از ابن مسعود موقوفا وقراءة
یس و خواندن سوره یاسین است حب روایه کرده این را ابن حبان از جندب بن عبد الله بجلی که گفت
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بخواند سوره یس را در شب بجهة ابتغاء لوجه الله می آمرزد او را خدا تعالی
مایقال فی اللیل والنهار جمیعا انچه گفته میشود در شب و روز هر دو وقت بی تفاوت الفاظ سید الاستغفار
است و این را سید الاستغفار از ان گویند که جامع معانی اوست و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه
را در حوایج رجوع باو باشد و سید الاستغفار نست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا
علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت ترجمه گذشته من قالها من النهار موقنا بها فمات فهو من اهل الجنة

کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از روز در حالی که یقین کننده است و اعتقاد دارنده است بآن یعنی بصدق
و اخلاص بخواند پس بمیرد در همان روز پس وی از اهل بهشت است و من قالها من اللیل موقنا بها ثمات
فهو من اهل الجنة و کسی که بگوید این کلمات را در جزوی از شب در حالی که یقین کننده است بالکلمات
پس بمیرد در همان شب پس وی از اهل بهشت و منتحی اوست در قید ایقان اشعار است بانکه مدار فضیلت
اعمال بر معرفت معانیست اگر چه الفاظ تنها نیز خالی از نوعی فائده نیست خ س روایت کرده ابن النجار
و نسائی از شداد بن اوس من قال لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله وحده لا اله الا الله لا شریک له لا اله
الا الله له الملک و له الحمد لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله فی یوم او فی لیلة او فی شهر کسی بخواند این کلمات را
در روزی یا در شبی یا در ماهی ثم مات فی ذلک الیوم او فی تلک اللیلة او فی ذلک الشهر غفر له ذنبه پس بمیرد
در همان روز یا در همان شب یا در همان ماه که خوانده بود امرزیده شود مر او را گناهان او س روایت کرده
[illegible] نسائی از ابو هریره دعا خواند و طلبید الحضرت صلی الله علیه و سلم سلمان سلمان فارسی را که مولی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و از نجباء صحابه و از اصحاب صفه بود اکثر برانند که عمر شریفش سیصد و پنجاه است
و بعضی گویند دویست و پنجاه و هو الاصح و بعضی گویند زمان عیسی علیه السلام را دریافته و الله اعلم و والی
گردانیده بود او را عمر بن الخطاب بدائن و بود وی رضی الله عنه که از وجه دستکاری خود قوت میساید
و وظیفه امیر المومنین عمر را بفقرا قسمت میکرد وفات یافت و مدائن سنه سی و پنج یا شش در آخر زمان
عثمان رضی الله عنه فقال ان نبی الله یرید ان یمنحک کلمات من الرحمان پس گفت الحضرت صلی الله
علیه و سلم و یرا بدرستی که پیغمبر خدا میخواهد که بدهد و بیاموزد ترا چند کلمه را که منقول و وارد اند از خدای بخشانند
[illegible] الیه و بهن تا رغبت کنی و میل نمائی تو بسوی خدا تعالی در رحمت او و در خواندن این کلمات یعنی چون
مواظبت و مداومت نمائی بر این کلمات میل بسوی وی تعالی پدید آمد و شوق لقای وی در دل پیدا
گردد و تدعو بهن فی اللیل و النهار و دعا کنی باین کلمات در شب و روز و آن کلمات اینست اللهم انی اسالک
صحة فی ایمان خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا صحت را در ایمان یعنی تصحیح و تحقیق در تصدیق و ایقان
که هیچ در و شک و شبهه را راه نباشد یا مراد صحت بدن است یعنی صحت و عافیت از جمیع علل و امراض ظاهری

و باطنی میخواهم که مقرون با ایمان باشد و ایمانا فی حسن خلق و سوال میکنم ترا ایمان در حسن خلق یعنی ایمان
ایمان کامل مقرون بحسن خلق از واسطی نقل کرده اند که خلق حسن ترک خصومت با خلق است و راضی
داشتن ایشان در راحت و محنت و سهل تستری گفته که کمتری پایه در حسن خلق جفا از خلق کشیدن
و مکافات نکردن و رحمت و شفقت کردن بر ظالم و امرزش خواستن است و حقیقت این صفه از کلام
اهل تصوف باید جست و نجاحا تتبعها فلاح و میخواهم نجات در دنیا که تابع و تالی باشد اثر افوز و رستگاری
بر مقصود در آخرت که ناشی از محض فضل و کرم تو باشد و مغفرة منک و رضوانا و امرزیدن گناهان از تو
و خشنودی و رضاء تو بطاعت و عبادت طس روایت کرده این را طبرانی در اوسط از ابو هریره و اذا
دخل بیته وقتی که در آید مرد در خانه خود فلیقل پس باید که بگوید این دعا اللهم انی اسالک خیر المولج خداوندا
بدرستی که من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانه مولج بفتح میم و کسر لام است در اکثر نسخ و در بعضی
نسخ اصیلی بفتح لام نیز ضبط کرده و ملا علی قاری گفته شاید وجه فتح مشاکله مخرج است و در حاشیه میرکته
است که مولج بکسر لام است زیرا که کلمه که فا او حرف یا یا واو باشد که ساقط بود در مستقبل پس مفعل او
مکسور العین است در اسم و مصدر و اراده مصدر باین هر دو مولج و مخرج اتم است از اراده زمان و مکان
انتهی و خیر المخرج و نیکی بر آمدن ازین خانه که در آمدن و بر آمدن هر دو نیک باشد و موجب نیکی گردد بسم الله
و لجنا و بسم الله خرجنا بنام خدا در آمدیم درین خانه و بنام خدا بر آمدیم و علی الله ربنا توکلنا جر است بنابر بدلیه
لفظ الله توکلنا و بر خدائی که پروردگار ماست کار خود را بدو بار گذاشتیم و اعتماد در جمیع امور خود
بوی کردیم ثم لیسلم علی اهله بهتر باید که سلام گوید بر کسان خود و گفته اند که اگر کسی در خانه نباشد نیز
سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد الله الصالحین به نیت ملایکه که در آنجا اند د روایت
کرده این ابو داود از ابی مالک الاشعری و اذا دخل الرجل بیته وقتی که در آید مرد در خانه خود فذکر الله
عند دخوله و عند طعامه پس ذکر کند خدا تعالی را و نام وی برد وقت در آمدن خود در خانه و وقت خوردن
طعام خود قال الشیطان لا مبیت لکم و لا عشاء میگوید ابلیس باتباع و اعوان خود نیست جای شب
باش مر شما را درین خانه و نه طعام شب یعنی حظ و فرصت نیست شما را از اهل این بیت امشب زیرا چه

ایشان بناه جسته اند از شما بذکر خدای تعالی مبیت اسم مکان یا مصدر است از بات یبیت و آن بودن در تمام
شب است و عشا بفتح عین مهمله طعامی را گویند که شبانگاه خورند و بعضی گویند ای دعا است از شیطان
بر اهل بیت و خطابست با ایشان که چون نومید شد از مبیت و عشا دعا بد کرد بر ایشان چنانکه دشمنان
کنند و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال و ظاهر مقتضای کلام آینده معنی اولست کما لا یخفی فاذا دخل فلم یذکر الله
عند دخوله پس چون در آید خانه را پس ذکر نکرد خدا تعالی را وقت در آمدن خود قال الشیطان ادرکتم المبیت
میگوید شیطان دریافتید شما جای شب بودن را فاذا لم یذکر الله عند طعامه و در بعضی نسخ و اذا بواو است
و چون ذکر نکند خدا تعالی را نزدیک طعام خوردن قال الشیطان ادرکتم المبیت والعشاء میگوید شیطان
یافتید هم جای شب باش و هم طعام شبانگاه اینجا نیز بقول بعضی احتمال دعا و اهل بیت وارد

م د س ق ب روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن السنی از
جابر بن عبد الله انصاری اذا کان جنح اللیل فکفوا صبیانکم چون باشد اول شب پس باز دارید خوردان
خود را از بیرون آمدن از خانه و گشتن در کوچها فی القاموس جنوح اللیل اقباله والجنح بالکسر الجانب و
من اللیل الطائفة و یضم انتهی و چون ذکر نکند خدا تعالی را نزدیک طعام خوردن قال الشیطان
ادرکتم المبیت والعشاء میگوید شیطان یافتید هم جای شب باش و هم طعام شبانگاه اینجا نیز بقول
بعضی احتمال دعا و اهل بیت وارد م د س ق ی روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی و
ابن ماجه و ابن السنی از جابر بن عبد الله انصاری اذا کان جنح اللیل فکفوا صبیانکم چون باشد اول شب
پس باز دارید خوردان خود را از بیرون آمدن از خانه و گشتن در کوچها فی القاموس جنوح اللیل اقباله
و در صراح گفته جنح اللیل بضم و کسر پاره از شب و مراد اینجا پاره اول است بمعنی ظلام نیز آید و آن
نیز محمول بر این معنی است بقرینه قول جابر که در بعضی روایات آمده او امسینم بطریق شک راوی زیرا که
شک در لفظ است با اتحاد معنی فان تنتشر حینئذ زیرا که پراکنده میشوند شیاطین یعنی لشکر ابلیس پراکنده
میشود درین وقت و اگر از شامل شیاطین جن و انس دارند نیز صورتی دارد فاذا ذهب ساعة من
العشاء بکسر عین فخلوهم پس چون بگذرد پاره از وقت شبانگاه پس رواست که بگذارید صبیان را و تواند

که معنی چنین باشد که بگذارید ایشان را با ایشان تا هر چه خواهند بکنند اگر خواهند بر آیند از اینجا معلوم میشود که جن
و شیاطین را تصرفی و تسلطی بر آدمیان هست خصوصا بر صبیان که با ایشان ضرر زود میرسانند و اغلق
بابک و اذکر اسم الله و ببند در خانه خود را و یاد کن نام خدا را درینوقت که ببرکت آن دست رس شیاطین
جن و انس نباشد و اطفاء مصباحک و اذکر اسم الله و فرو کش و سرد کن چراغ خانه خود را و یاد کن نام
خدا را اطفوء فرو کشتن آتش و چراغ و در بعضی نسخ موقوف به اطفاء بهمزه است و در اکثر انها اطف
بدون همزه است اول خود موافق قاعده است و وجه ثانی نزد بعضی آنست که همزه را بجهة سکون و انکسار
ما قبل بیا بدل کرده معامله امر معتل نموده اند چنانچه ارم و اخش نباشند و اوک سقاءک و اذکر اسم الله و به
بند و محکم کن دهان مشک خود را که درو آبست یعنی سر او را ببند تا چیزی از وی نیفتد و حیوان و خران درو
داخل نشود ایکاء مشک بستن کذا فی التاج و وکاء آنچه بوی ببندند و سقا بکسر مشک و خمر اناءک و اذکر اسم الله
و بپوش ظروف آب را و ذکر کن نام خدا تعالی را آناء بکسر و مد ظروف آب معروفست و شارح جلیل ملا علی
قاری گفته که ظاهر متبادر آنست که اناء ظرف طعام و غیر اوست که شامل ظرف آبست لیکن مراد اینجا غیر ظرف
آبست بجهة مقابله وی بسقاء والله اعلم و لو ان تعرض علیه شیئا اگر چه از صورت تغطیه و تخمیر همین بمقدار باشد
که بر عرض نهی چوبی را که اینمقدار در دفع کراهت و عدم حرج که مترتب میشود بر ناپوشیدن هم کفایت میکند و بعرض
بضم را از باب نصر و بکسر آن از ضرب هر دو آید و اول فصیحتر است در اینمعنی کذا نقل عن الاصمعی مقصود ازین حدیث
حث و تحریض است بر ذکر خداوند تعالی شانه تا در جمیع احوال باید که بذکر الهی مشغول باشند تا برکات آن شامل
تمامه امور دنیا و آخرت گردد ع روایت کرده این را اصحاب کتب سته از جابر رضی الله عنه مایقال عند النوم
آنچه گفته میشود نزد اراده خواب از ادعیه و آداب اذا اتیت فراشک و هو طاهر چون خواهد که بیاید مرد بساط خود را
که برای خواب افکنده است و حال آنکه وی پاک و با وضو است پس آنچه مذکور گردد بکند و بخواند د ابو داود
از براء بن ابی عازب اینچنین روایت کرده و لفظ وی اینست اذا اویت الی فراشک و انت طاهر و تتمه حدیث
باقیست که در اینجا ذکر نیافته و شاید مقصود مصنف از ایراد صدر حدیث همین فائده طهارت بوده باشد
که باید وقت خواب با طهارت باشد و تتمه حدیث جائی دیگر بموقع آن ذکر خواهد کرد و آنچه از جامع الاصول و غیره

وغیره معلوم میشود تتمه حدیث اینست ثم اضطجع علی شقک الایمن وقل اللهم اسلمت نفسی الیک وفوضت امری الیک
چنانکه ذکر خواهد کرد والله اعلم یعنی در بعضی روایة بدل وانت طاهر این لفظ آمده فلیتطهر عطف بر شرط است
بحذف صدر یعنی اگر خواهد مرد که بیاید بفراشش خود را پس باید که طهارت بکند طس روایت کرده این را
طبرانی در اوسط از ابن عباس او یعنی در روایة دیگر بلفظ فلیتوضأ وضوءه للصلوة پس باید که وضو کند همچو
وضوء او که برای نماز میکند ع روایت کرده این را اصحاب کتب سته از براء بن عازب ولفظ حدیث
که در بعضی روایات آمده است اینست اذا اتیت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة پوشیده نماند که
ترتیب الفاظ مبارک احادیث درین مقام و ذکر رموز خالی از تسامح نیست وحصول مقصود بی تکلف صحیح
نه والله اعلم ثم یاتی الی فراشه پس بیاید بعد طهارت بسوی بساط خواب فلینفضه بضم فاء وضاد معجمه بصنفة
ثوبه ثلاث مرات پس بیفشاند و پاک کند فراش خود را بکناره جامه خود سه مرتبه پس از انچه بخشید باید
گردی و موذی و خسی و خاشاکی بروی افتاده باشد و از ان متضرر گردد نفض فشاندن و پاشیدن و در اصل بمعنی
تحریک است و صنفه بفتح صاد و کسر نون و بقا طرف ازار از جانب که طره اوست ثم لیقل بستر باید بگوید بعد از
پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلو خود را بر فراشش
و بک ارفعه و بنام تو باید و توفیق و اعانت تو بر میدارم او را ان امسکت نفسی فاغفر لها در اکثر نسخ معتمده
در هوامش بدل فاغفر لها فارحمها برمز بخاری و ابن شیبه نوشته اند یعنی درین دو کتاب بلفظ فارحمها است
و در باقی فاغفر لها اگر بازستانی و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس مغفرت کن مرا او را وان ارسلتها فاحفظها
بما تحفظ به عبادک الصالحین واگر باز فرستی او را در بدن پس نگاهدار انرا از حوادث و بلیات و معاصی
و سیئات بچیزیکه نگاه میداری با آنچیز بندگان خود را که صالح اند ادمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق
تعالی روح او را می ستاند بعد از ان یا نگاه میدارد روح خوابنده را ومی میراند ویا باز میفرستد و زنده میگرداند
پس دعا میکند که خداوندا اگر نگاه داشتی و میراندی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار
چنانکه بندگان صالح خود را میداری ع مص روایت کرده این را اصحاب کتب سته وابن ابی شیبه
از ابی هریره ولیضطجع علی شقه الایمن و گو که بخسپید جانب راست خود و گفته اند که سر در خواب بر پهلوی راست

آنست دل که مضغه صنوبریست در جانب چپ معلق است پس چون بر پهلوی راست خواب کند زیاده استراحت
حاصل نگردد دل بجهة طلب ارامگاه خود که جانب چپ است در قلق و اضطراب بود و خواب غلبه نکند و بیدار
بودن برای نماز شب آسان شود و اگر بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار یابد و راحت و آسایش غلبه کند و خواب
گران آید و قیام برای نماز مشکل گردد و لهذا اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند بجهة طلب کمال راحت و صاحب
شرع خفتن بر جانب یمین بجهة طلب سبک خوابی و تیسر قیام شب م ع روایت کرده این را از ابی هریره
اصحاب کتب سته از ابو هریره ولیکن لفظ حدیث مسلم راست و نیز توسد یمینه و تکیه کند دست راست خود را
د روایت کرده این را ابو داود از براء بن عازب و معنی اینست که بنهد دست راست خود را زیر رخساره
خود و بمنزله وساده گرداند چنانکه در روایت دیگر راوی تفسیر کرده ای یضعها تحت خده بنهد دست راست خود را
زیر رخساره خود د ت س ایراد کرده این تفسیر را ابو داود و ترمذی و نسائی از بعضی روات انجا ثم یقول
بستر بگوید بعد از اضطجاع بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پهلوی خود را اللهم اغفرلی ذنبی ای خدا
بیامرز مرا گناه مرا واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا مراد قرین اوست از جن بمقتضای اضافه
شیطان بسوی نفس یا هر که قصد اغوا کند مصنف گفته اخساء بفتح همزه اول و سکون همزه اخر است
بمعنی ابعد و تواند که همزه او وصلی باشد من خساءت الکلب یعنی راندم سگ را پس هی متعدی و لازم
هر دو می آید انتهی و حاصل کلام مصنف اینست که اگر خساء لازم باشد پس امر در حدیث مذکور از باب افعال
است و اگر متعدی بود پس از ثلاثی مجرد کذا قال الحنفی و شک نیست که اگر از باب افعال است بکسر سین
مهمله خواهد بود و اگر از ثلاثی مجرد پس بفتح ان و هر دو روایت است و فک رهانی و برهان و بیرون آر
گرو مرا مراد خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود در گرو میباشد چنانچه در قران مجید میفرماید کل نفس
بما کسبت رهینة و فک بضم فاء و تشدید کاف مفتوحه امر مخاطب از فک است بفتح فا بمعنی خلاص
کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر راء مهمله جمع رهن است و مصدر راهنه نیز آمده است و این
اولیست چنانکه مطابق آن ترجمه کرده شد و ثقل میزانی و گران بار کن ترازوی علمهای مرا یعنی مقادیر
حسنات را راجح گردان و میزان عبارتست ازانچه دانسته شود بان مقادیر اعمال و جمهور برانند که او را دو کفه

وعمود است چنانکه ترازوهای وزن بار را باشد و دوری درمیان دو کفه مثل دوری مشرق از مغرب است کر کشیده میشود بان
صحایف اعمال ودر بعضی نسخ برین جمله زمر مستدرک اثبات نموده اشاره باینکه این لفظ مختص بروایة اوست
وابوداود این را ایراد نکرده واجعلنی فی الندی الاعلی وبگردان مارا در مجلسی که بلند است یعنی در مجلس ملایکه
مقربین وارواح مرسلین ندی بفتح نون وکسر دال مهمله وتشدید یا بمعنی مجلس است وبمعنی اهل مجلس نیز آید ودر
بعضی نسخ ملاء اعلی است بر رمز مستدرک ومعنی واحد است وانحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه در مرتبه ومنزلت
وفضیلت وکرامت اعلی واکمل از ملایکه است اما شوق لقا وقرب درگاه علو وارتفاع مقام ملکوت اورا
بدان میدارد که همیشه در انجا باشد واز مباشرت ومخالطت وحکمت وحوت ناسوت که بحکم بشریت در اینجا است
مبرا ومعلا باشد یا برای تعلیم امت است د مس روایت کرده این را ابوداود وحاکم از ابی ازهر الانماری
اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک خداوندا نگاهدار مرا از عذاب خود روزیکه برانگیزی از قبور بندگان خودرا ر مص
روایت کرده این را بزاز وابن ابی شیبه از حدیث ام المومنین حفصه ودر بعضی روایة ثلث مراة آمده یعنی بخواند
دعاء مذکور سه مرتبه روایت کرده این زیاده را ابوداود ونسائی از حفصه وترمذی از براء بن عازب باسمک ربی
بنام توای پروردگار من یعنی نهادم جنب خودرا فاغفرلی ذنبی پس بیامرز گناه مرا ا روایت کرده این را احمد
از ابن عمر وبروایتی دیگر باین لفظ است باسمک وضعت جنبی فاغفرلی مص ایراد کرده این روایة را ابن ابی شیبه
اللهم باسمک اموت واحیی خداوندا بنام تو می میرم یعنی خواب میکنم وبنام تو می زیم یعنی از خواب بیدار میشوم
وتواند که حقیقت موت وحیوة مراد باشد خ م د ت س روایت کرده این را بخاری ومسلم وابوداود و
ترمذی ونسائی از حذیفه از براء بن عازب سبحان الله ثلثا وثلثین تسبیح بخواند سی وسه بار والحمد لله
ثلثا وثلثین وحمد بگوید سی وسه بار والله اکبر اربعا وثلثین وتکبیر گوید سی وچهار مرتبه خ م د ت س حب
روایت کرده این را بخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن حبان از حدیث علی بن ابیطالب
کرم الله وجهه که وی گفت آمد فاطمه زهرا رضی الله عنها نزد انحضرت صلی الله علیه وسلم در حالتی که گله میکند
مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن ودر روایتی آمده که دست مبارک وی رضی الله عنها
از بس آسیا گردانیدن ونیز پشتش از آب کشیدن سوخ بسته بود ورنگ روی وی از غبار جاروب دادن دود

طعام پختن

طعام پختن تیره گشته ودر سیده بود فاطمه را که نزد انحضرت بندها آمده اند پس بطلب خادم آمد وحضرت را درخانه
نیافت تا بحضور شریف کشف این حال کند پس فاطمه این معنی را بعایشه صدیقه ظاهر کرده خود بازگشت چون
انحضرت آمد عایشه حال فاطمه زهرا رضی الله عنهما باز گفت علی مرتضی رضی الله عنه گوید بعد استماع این خبر انحضرت
نزد ما آمد وما خوابگاه خود را گرفته بودیم چون حضرت را دیدیم قصد برخاستن کردیم حضرت فرمود برجای خود باشید
پس آمد ومیان فاطمه ومن بنشست وگفت آیا راه ننمایم شما را بر بهتر از انچه سوال کرده بودید در خواستید وقتی که
بگیرید خوابگاه خود را پس سبحان الله بگویید سی وسه بار والحمد لله بگویید سی وسه بار والله اکبر بگویید سی
وچهار بار وورد این بهتر است شما را از خادم که قصد وی داشتند ودر بعضی روایات آمده که انحضرت بخانه فاطمه رفت
ونزد سر وی بنشست وگفت یا فاطمه خادم مطلبی خادم خود بالفعل نزد ما نیست چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم
ترا پس از ان فرمود یا فاطمه محنت ومشقت دنیا سهل است بهر طریق میگذرد یا فاطمه تقوی وبندگی کن خدای را
وخدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا خبری بیاموزم که بهتر است از خادم پس تعلیم کرد ذکر مسطور بعد از ان
علی وفاطمه این ورد را هرگز از دست ننهادند وعلی فرمود که از انگاه که این را از حضرت شنیدم هرگز از من فوت
نشد ودر شب صفین نیز آخر شب یاد من آمد وبخواندم ویجمع کفیه ثم نفث بضم فا وکسر آن فیهما وجمع کند
ووصل سازد وبیکدیگر هر دو کف دست خود را پس در دم کند در ان هر دو فیقرأ قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس پس بخواند این هر سه سوره را پوشیده نماند که مدلول فا خود اقتضای آن میکند که نفث
پیش از قرات است وظاهر آنست که بر عکس باشد چه فائده نفث که تبرک است بنفسی که مباشر تلاوت
قران گشته ودر مصور رنت یافته میشود پس کلام شراح حدیث در انجا مختلف آمد بعضی گویند مراد بنفث اراده
نفث است بقیاس قول وی تعالی فاذا قرات القران فاستعذ بالله وقول وی تعالی اذا قمتم الی
الصلوة فاغسلوا وجوهکم ومعنی این است که بهم آرد هر دو کف دست خود را پس اراده نفث کند پس بخواند سه
سوره مذکوره پس دم کند وبعضی گویند فا بمعنی واو جمع است وبعضی گویند این شاید سهو کاتب یا راو
بمجرد حکم رای خود که سست تر از بافته عنکبوت است بر تخطیه راویان ثقات وعدول وکسی که متفق است
بر صحت روایة او وضبط او واتقان او یعنی امام بخاری که راوی این حدیث است پس انکس در خطا افتاده است

فاحمل طس کعنت کس رنیث ۵

عند الطعام

نفس خود را و خوض کرده در آنچه بی فائده است و چرا حمل نکرد این را بر اظهار وی که در ایات قرانیست و بعضی گویند
فالمعنی اصلی خود است و سر تقدیم نفث بر قراءة مخالفت سحره بطله است و تواند بود که درین سری و حکمتی دیگر
بود که جز شارع کسی دیگر بران اطلاع نداشته باشد والله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده بعد ازان مسح
کند و بمالد بهر دو کف دست خود هر جا را که قدرت دارد از بدن خود یعنی هر جا که دست او رسد از پیش و پس بعد از ان
بیان مسح بدن کرد بر وجه افضل و گفت یبدا بهما علی راسه و وجهه ابتدا کند بگذرانیدن هر دو کف دست بر سر خود
و روی خود یعنی اول بسر و روی بمالد و ما اقبل من جسده و هر چیز که پیش است از بدن او و بعد از وی بجانب
دیگر کند یفعل ذلک ثلاث مرات بکند آنچه مذکور شد از بهم آوردن کف دست و قراءة سوره مذکوره و دمیدن
و مسح بدن مجموع را سه مرتبه خ عه روایت کرده این را بخاری و نسائی و ابن ابی شیبه از علی کرم الله
وجهه الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا حمد ثابت است مر خدائی را که خورانید ما را طعام و نوشانید ما را آب
و کفایت کرد تمامه مهمات ما را و دفع کرد شر موذیان را بغیر تعب و مشقت از من و آوانا و پناه و جای باش
داد ما را آوانا بمد الف بنابر صحیح فصیح مشهور و قصر در وی نیز جایز است در نهایه گفته اوی بتوجه و آوی بمد بمعنی
واحد است و مقصور از ان لازم و متعدی هر دو می آید و بعضی انکار مقصور متعدی کرده اند انتهی قاضی عیاض
در مشارق گفته در هر واحد ازین دو کلمه نزد اهل لغت دو وجه است لیکن مد در متعدی اشهر است و قصر در غیر
متعدی اظهر است و کفانا و آوانا بمد است نزد اکثر انتهی خلاصه آنست که در معنی لزوم مد و قصر نباشد در افصح با جواز
و متعدی ممدود است با جواز قصر فاعلم فکم ممن لا کافی له و لا مؤوی بسبب بسیار مردم از انکس اند که نیست کفایت
کننده مهمات مر ایشان را و نه جای دهنده مر ایشان را یعنی ازین قسم بسیار اند که کفایت نمیکند خدا تعالی شر
اشرار را از ایشان بلکه گذاشته است ایشان را بحال ایشان که دشمنان بر ایشان غلبه می یابند و غلبه کنند
که حق سبحانه بر ایشان ماوی و مسکن نگردانیده در صحراها میگردند و جائی معین ندارند و از گرمی و سردی
بوادی ایداها میکشند م د ت س روایت کرده این را مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از انس الحمد لله
الذی کفانی و آوانی شکر مر خدا تعالی را که کفایت کرد جمیع مهمات مرا و جائی پناه داد مرا و اطعمنی و سقانی
و خورانید مرا طعام و نوشانید مرا آب والذی من علی و افضل و الحمد خدائی که نعمت داد و احسان کرد بر من زیاده

قصه

با آنچه محتاج بودم بسوی او و زیاده داد و افزون کرد بر قدر حاجت و در بعضی نسخ فافضل نفا است والذی اعطانی فاجزل
والحمد خدائی که عطا کرد مرا بس بسیار و بزرگ و قریب بفقره اولیست اما آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار
کمیت یا در من علی عبد شرط نیست بخلاف اعطا که گاه بمقابله عمل میباشد الحمد لله علی کل حال شکر است خدا را
بهر حال در فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که در هر دو حال لطف ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم
رب کل شیء و ملیکه ای خداوند پروردگار و مربی هر چیز و پادشاه و مالک وی و اله کل شیء و ای معبود هر چیز اعوذ بک
من النار پناه میگیرم بتو از آتش دوزخ د ت س حب مس عو روایت کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن حبان و ابی عوانه از ابن عمر و حاکم از انس اللهم رب السموات والارض عالم الغیب والشهاده انت رب
کل شیء ای خداوند پروردگار آسمانها و زمینها و داننده نهان و آشکارا تو ئی پروردگار هر چیز از موجودات و ممکنات
اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک گواهی میدهم و اعتقاد میکنم که بدرستی که نیست مستحق عبادت جز تو در حالی
که تنهائی و نیست انباز مر ترا و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و گواهی میدهم که بدرستی که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
بنده خاص تو و فرستاده تست بسوی خلق بجهت تبلیغ احکام اسلام والملائکة یشهدون و جمیع فرشتگان گواهی
میدهند بانچه مذکور شد فرشتگان شاهدند بگواهی من اعوذ بک من الشیطان و شرکه پناه میگیرم بتو از بدی
شیطان و از اشراک وی و تحقیق معنی شرک در دعاء صباح کرده شد و اعوذ بک ان اقترف علی نفسی سوءا و پناه
میگیرم بتو از آنکه کسب کنم بر نفس خود بدی را یعنی گناهی کنم که موجب ذلت و خواری و حرمان گردد در دنیا و دین او اجره
بفتح همزه و ضم جیم و تشدید را الی مسلم یا بکشم و برسانم بدی را که من کرده ام یا بدی دیگر را بمسلمان دیگر که بری باشد
از وی یعنی ازین فعل نیز پناه میجویم که خود گناه کنم و بدیگری نسبت کنم تا بهتان بر بندم بر شخصی بگناه ط ا
روایت کرده این را احمد و طبرانی باسناد عن عبد الله بن عمرو اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة رب
کل شیء و ملیکه اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه د ت س حب مس مص روایه کرده این را ابو داود
و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه از ابی بکر صدیق اللهم انت خلقت نفسی خداوندا تو آفریدی و از
عدم بوجود آوردی نفس مرا و انت توفیها و تو میمیرانی او را توفاها بصیغه مضارع مخاطب است از باب تفعل و در
اصل تتوفاها بود بدو تا یکی را بقاعده مشهوره انداختند چنانکه در تنزل و امثال آن کرده اند لک مماتها و محیاها

نابت مزرا است موت او و حیوة او ان احییتها فاحفظها اگر زنده گردانی او را به بیدار ساختن پس نگاهدار او را
از آفات صوری و معنوی وان امتها فاغفر لها اگر بمیرانی او را پس بیامرز مر او را اللهم انی اسألک العافیة
خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا سلامت و عافیت از معاصی و بلیات در دنیا و آخرة م س
روایت کرده این را مسلم و نسائی از ابن عمر اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم وکلماتک التامة خداوندا من
پناه میگیرم بذات تو که بزرگوار و صاحب کرم است و بکلمات تو که تام و کامل اند و نقصان نمی آید ان را و نیست
مراد از کلمات تامات اسما و صفات الهیست یا کلمات قرآنی من شر ما انت آخذ بناصیته از بدی هر که
گیرنده موی پیشانی او را یعنی هر جنبده بر زمین بحکم آیه کریمه و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها یا گرفتن موی
پیشانی عبارت از تصرف و استیلاء تام است یعنی هر چه در احاطه ملک و تحت سلطان و قبضه قدرت تست
اللهم انت تکشف المغرم والمأثم خداوندا تو میکشائی و دور میکنی دام و گرفتاری ان را و بزه را و جز که بسبب
وی یا گناه لازم آید مغرم و مأثم مصدر میمی اند قایم کرده شدند بمقام غرم و اثم

مقام غرم و اثم اللهم لا یهزم جندک بصیغه مجهول جند که خداوند انهزمته و مغلوب نشود لشکر تو فان حزب الله هم الغالبون
ولا تخلف وعدک بنا بر مفعول از اخلاف یعنی خلاف کرده نمیشود وعده تو و در بعضی نسخ بضم تا و فوقانیه و کسر لام
بر لفظ خطاب است یعنی خلاف نمیکنی وعده خود را و مال هر دو روایت واحد است ولا ینفع ذا الجد منک الجد در
هر دو موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنا یعنی سود نمیکند خداوند بخت و دولت را از قهر و عذاب تو بخت و دولت
چنانکه آیه کریمه بدان ناطق است اما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی و تحقیق وارد شده است در حدیث
که جماعه از صحابه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذکر جد میکردند پس بعضی از ایشان گفتند که جد من در درختهای
خرما است و بعضی گفتند که جد من در ابل است و بعضی گفتند جد من در فلان و فلان چیز است پس رسول خدا صلی
الله علیه وسلم سخنان ایشان را شنید پس دعا کرد درین هنگام باین دعا انتهی و بعضی پدر و مادر نیز اراده کنند یعنی
نسب نزد خدا کار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کوشش و اجتهاد علت نیست کار بفضل و رحمت
است و گفته اند که کسر ضعیف است و مختار و اصح و اشهر فتح راست یعنی اول سبحانک و بحمدک تنزیه میکنیم ترا
تنزیهی که لایق بجناب قدس تو باشد و تنزیه میکنیم متلبس بستایش و ثنا جمیل تو پس سبحان مصدر برای نوع بود
واو عاطفه و هر دو جمله مستقله باشند و این وجه ظاهر تر است از آنچه بعضی شراح نقل کرده اند والله اعلم د س مص
روایت کرده این را ابو داود و نسائی و ابن ابی شیبه از علی کرم الله وجهه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم طلب
امرزش میکنم خدا را که نیست مستحق عبادت جز او و زنده دایمی و بر پا دارنده عالم است الحی القیوم برفع است بنا بر
بدلیه ضمیر و بنصب بنا بر صفه جلاله نیز جائز است واتوب الیه و توبه میکنم بسوی وی تعالی توبه در لغت بمعنی رجوع است
و در شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و از سید الطایفه پرسیدند که توبه چیست
فرمود که فراموش کردن گناه یعنی چنان حلاوت گناه از دل بر آید که بمنزله آن شود که یاد نمی شناسد ثلث مرات بخواند
استغفار مذکور سه مرتبه روایت کرده این را ترمذی از ابو سعید که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگوید
این کلمات را هنگامی که بسوی جامه فراشش آید می آمرزد خدا تعالی گناهان او را اگرچه مانند کف دریا باشند و در کثرت
یا باشند بشمار ریگ عالم که وادی بسیار ریگ است یا باشند بشمار برگ درختان یا باشند بشمار روزهای دنیا انتهی
تردید برای مبالغه است لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

ت ابو سعید

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مكرر ترجمه گذشت حب موس روایت کرده این را ابن حبان از
حدیث ابی هریره مرفوعا ونسائی موقوفا ویقول وهو مضطجع وبگوید وحالا که پهلو نهاده باشد بر فراش خواب اللهم
رب السموات ورب الارض ای خداوند آسمانها و پروردگار زمین ورب العرش العظیم و پروردگار عرش بزرگ عظیم
بنصب صفه رب است نه بجر صفه عرش است و توصیف مخلوق بعظمت اقوی است در تعظیم خالق کما لا یخفی
ربنا ورب کل شیء ای پروردگار ما و پروردگار هر چیز فالق الحب والنوی شکافنده دانه که نبات ازان میروید و شکافنده
خسته که نهال ازان برمی آید اشاره است بارزاق جسمیه که بآن بقاء اجسام است حب در طعام استعمال یابد
ونوی در تمر و مانند آن ومنزل التورية والانجیل والفرقان وای فرود فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل
ایشان اشاره است بارزاق روحانیه وعدم ذکر زبور بجهة عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع است چه اکثر آنچه دروی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و بحقیقت وی جزوی از توریة است کذا قالوا اعوذ بک من شر
کل شیء انت آخذ بناصیته پناه میگیرم بتو از بدی هر چه گیرنده تو موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خویش
اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء خداوندا تویی اول بی ابتدا پس نیست پیش از تو چیزی وانت الآخر فلیس بعدک
شیء و تویی آخر بی انتها و باقی بعد فناء خلق پس نیست پس از تو چیزی وانت الظاهر فلیس فوقک شیء
و تویی آشکارا بصفات و غالب بر همه اشیا پس نیست بالای تو چیزی وانت الباطن فلیس دونک شیء
و تویی باطن بذات و تویی محتجب از ابصار خلایق و اوهام ایشان پس پنهان نیست زیر تو چیزی و هیچ چیز از تو
مخفی تر نه چون هر چه بالا است ظاهر می باشد و هر چه پایان باطن پس نفی فوقانیه مناسب ظهور باشد و نفی
دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است مصنف گفته یعنی با وجود آنکه وی سبحانه محتجب است از ابصار
و اوهام پس نیست دون او چیزی که مانع اوست از ادراک او چیزی را از خلق اقض عنا الدین در روایت ابی داود و ابن
ابی شیبه عنی است چنانکه در اکثر نسخ در حواشی بر فرا ابتها مینویسند بگذار و ادا کن از ما دین را یعنی بری گردان
مرا از وام و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و احتمال دارد که مراد از دین عام باشد شامل حقوق خدا تعالی
و حقوق مردم والله اعلم قضا گذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت واغننا من الفقر در کتب مذکوره واغنی
است و غنا ده و بی نیاز ساز ما را از ابتلا بفقر و احتیاج بسوی خلق مراد از فقر آنست که با او صبر نباشد و موجب

کفران نعمت

وموجب کفران نعمت گردد و بجزع و فزع کشد م ع مص روایت کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابن
ابی شیبه از ابی هریره ص و ابو یعلی موصلی از ام المومنین عایشه رضی الله عنها بسم الله س یعنی نسائی صدر دعا
را آینده در روایه مختصه خود بلفظ بسم الله روایت کرده و جماعه دیگر سوای او از اصحاب کتب سته بلفظ بسم الله
روایت نکرده اند بلکه صدر دعا نزد ایشان همین است اللهم اسلمت وجهی الیک خداوندا سپردم ذات خود را
بسوی تو برای اطاعت و فرمان برداری و تسلیم نمودم بر آنچه از مجاری قضا بر من جاری گردد و فوضت امری
الیک و سپردم و گذاشتم جمیع کارهای خود را بسوی تو دینی باشد یا دنیوی والجات ظهری الیک و تکیه دادم پشت
خود در مکاره و شداید بسوی تو و اعتماد کردم در جمیع مهمات خود بر کرم و فضل تو رغبة ورهبة الیک از جهة میل و
خواهش نمودن بسوی تو و بجهة ترسیدن از تو پس معمول لفظ رهبة منک محذوف باشد و اینچنین در کلام
عرب بسیار است و احتمال دارد که الیک هر دو متنازع باشند معنی اول خود ظاهر است و معنی رهبة الیک آنست که در
حالت خوف نیز رجوع بسوی تست و ما بعد او گویا تعلیل اوست که گفت لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه
و نه خلاصی از عذاب تو مگر بسوی تو یعنی پناه و رهائی نیست از صفات قهریه تو مگر بصفات لطفیه تو شیخ ابن حجر رحمه
الله گفته اصل در ملجأ همزه است و در منجا بغیر همزه ولیکن چون یکجا می آیند جائز است که هر دو را مهموز خوانند بجهة
ازدواج و یا در هر دو ترک همزه کنند آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که نازل فرمودی یعنی بفرقان و بنبیک
الذی ارسلت و به پیغمبر تو که فرستاده بسوی کافه خلق مصنف در تصحیح المصابیح گفته نبیک بدون باء جاره است در اصول
و بزیادتی باء است در اینجا یعنی و این قول بجهة آنست که واجب بود بر آنحضرت ایمان آوردن بخود و قرآن یا برای تعلیم
امت است و لیجعلهن آخر ما یتکلم به و باید که بگرداند این کلمات را آخر چیزی که تکلم کند بآن وقت خواب از ادعیه یعنی
اخری دعوات این دعا باشد پس اگر بعضی آیات و سور قرآنی بعد از آن نیز بخواند و خاتمه کلام گرداند منافاة ندارد
کما سیاتی ظاهر آنست که این فقره از تتمه حدیث است و احتمال دارد که مدرج باشد از کلام راوی والله اعلم ع روایت
کرده این را اصحاب کتب سته از براء بن عازب ولیقرأ قل یا ایها الکافرون و باید که بخواند هنگام افتادن بر فراش
سوره کافرون را ط روایت کرده این را طبرانی از حدیث جبل بن حارثه برادر زید بن حارثه و در روایت دیگر
این قدر زیاده آمده ثم لینم علی خاتمتها پس باید که خواب کند بر خاتمه این سوره یعنی بعد اتمام او بخواب رود و چیز دیگر

والخواند وظاهر این حدیث با حدیث سابق منافاتی وارد و وجه توفیق همانست که اشارتی بوی کرده شد واحتمال دارد

که وجه توفیق اختلاف جهات وحیثیات ومقامات واحوال سائلین ومخاطبین باشد والله اعلم دت س حب مس مص

ایراد کرده این زیاده را ابوداود ونسائی وابن حبان وحاکم وابن ابی شیبه از فروه بن نوفل الاشجعی وکان ودر بعضی نسخ

النبی صلی الله علیه وسلم وبود پیغمبر خدا رحمت خدا باد بروی وسلام یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را

پیش از انکه خواب کند ومسبحات بکسر با ء موحده سورتهاست که افتتاح او تسبیح است یعنی بلفظ سبحان یا تسبیح یا سبح

بصیغه ماضی یا سبح بصیغه امر ویقول ان فیهن ایة خیر من الف آیة ومیفرمود که بدرستی که درین مسبحات ایتی است

که بهتر است از هزار آیة طیبی گفته آن ایة مبهم است مانند لیلة القدر وساعة جمعه وتواند که اخر سوره حشر مراد باشد و

مذکور ومشهور است در ادعیه ماثوره وملا علی رحمه الله گفته ظاهر آنست که این آیة در هر واحد ازین مسبحات است والا

اقتصار کرده نشد بهمان سوره که ان ایة در وست انتهی باوجود انکه محل تردد است زیراکه اگر در هر واحد ازین سورتها

بودی اقتصار بریکی ازینها نیز کفایت کردی چه مقصود تشرف بان ایة است وآن برین تقدیر بقرأة یک سوره

هم حاصل است پس ظاهر او الله اعلم مراد آن باشد که آن ایة در مجموع این سورتهاست ودر بودن یکی ازینها لیکن

معلوم نیست که آن سوره کدام است دت س روایت کرده این را ابوداود وترمذی ونسائی از عرباض

بن ساریه وچون در بعضی روایة بیان مسبحات نیز آمده بود ومصنف ایراد کرد وگفت وهن الحدید والحشر والصف

والجمعة والتغابن والاعلی یعنی مسبحات این شش سوره است سوره حدید وسوره حشر وسوره صف وسوره جمعه

وسوره تغابن وسوره سبح اسم ربک الاعلی مو س روایت کرده این را نسائی از قول معاویه بن صالح موقوفا

وبعضی از محققین گفته اند اولی انست که بنی اسرائیل را نیز از جمله مسبحات دارند بدلیل بودن وی مصدر به تسبیح

بدلیل وحدیث عایشه رضی الله عنها که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد تا انکه میخواند سوره

بنی اسرائیل را وحتی یقرأ الم السجدة وتبارک الملک یعنی وبود پیغمبر خدا که خواب نمیکرد تا انکه میخواند سوره الم السجده

وسوره ملک را ودر الملک احتراز از تبارک الفرقان است وسجده منصوبست بنابر وصفیه وبدلیه وجائز است ضم

او بتقدیر هی السجدة وجر او بنابر اضافة وهمچنین است اعراب ملک س ت ا مس مص روایت کرده ترمذی ونسائی

وحاکم وابن ابی شیبه از جابر رضی الله عنه وحتی یقرأ بنی اسرائیل والزمر وخواب نمیکرد تا انکه میخواند این دو سوره را

ملکی

ر ت س مس روایت کرده این را ترمذی ونسائی وحاکم از عایشه صدیقه ماکنت اری بضم همزه بصیغه مجهول است

بمعنی اظن بر صیغه فاعل ودر بعضی نسخ بفتح همزه بصیغه معلوم بمعنی اعلم احدا العقل بکسر قاف صفه احدا است بنام

مفعول ثانی اری است قبل ان یقرأ الایات الثلث الاواخر من سورة البقرة نبودم من که گمان میبردم و

میدانستم که هیچکس راکه صاحب عقل شود وبمرتبه ادراک وتمیز رسد خواب کننده پیش از خواندن سه ایة

که اخر سوره بقره است وآن از ایة لله ما فی السموات وما فی الارض است تا اخر سوره مو صحیح این حدیث

موقوف است بر علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وصحیح است توقف او یا اسناد او پوشیده نماند که مصنف در

دیباچه کتاب وعده کرده است که اگر حدیث موقوف باشد پیش از ذکر رمز راوی الحدیث لفظ موقوف آرم مالا ابیت

کنند که در فلان کتاب موقوفست ودر همین مقام ودر غیر این موضع نیز لفظ مو ذکر کرده وهیچ رمز کتابی بعد از وی ایراد نکرده پس

ایفاء وعده واقع نشد مگر انکه گفته شود این محمول بر اغلب است وما انکه احادیث در کتب مرموزه نباشد پس مصنف

اعتراض کرد که اگرچه در کتب مرموزه نیست اما صحیح است ولیکن امام محی الدین نووی در کتاب اذکار گفته که روایت

کرده است امام حافظ ابوبکر بن ابی داود باسناد خود از علی رضی الله عنه ماکنت اری احدا الخ وگفته که صحیحست بر شرط

بخاری ومسلم وعسقلانی گفته شاید که ترک این از سهو ناسخین است واحتمال دارد که رمز بزار که بعد حدیث اینده

می آمد فی الحقیقة مذکور است بعد مو لیکن چون بعضی الفاظ حدیث که قبل لفظ مو است موقوف بود بخلاف باقی

الفاظ گردانید علامت موقوف را مقام او والله اعلم اذا وضعت جنبک علی الفراش وقرأت چون نهادی پهلو

خود را بر جامه خواب وخواندی این دو سوره را یعنی فاتحة الکتاب وقل هو الله احد فقد امنت من کل شیء الا الموت

پس بتحقیق ایمن شدی از شر هر چیز غیر از موت که از وی در وقت معین چاره وگریز نیست کل نفس ذائقة الموت

ز روایت کرده این را بزار از انس بن مالک ما من رجل یاوی مثل یاتی در لفظ ومعنی الی فراشه نیست

هیچ مردی که بیاید بسوی جامه خواب خود فیقرأ سورة من کتاب الله پس بخواند سورتی را از کتاب خدا تعالی که

قران است احتمال دارد که مراد از سوره مقدار سوره باشد پس شامل شود آیة الکرسی وامثال او را الا بعث الله

ملکا یحفظه من کل شیء یؤذیه مگر انکه بفرستد خدا تعالی فرشته را که نگاه میدارد او را از هر چیز که ایذا وضرر رساند تا انکه

بیدار شود ودر برخیزد م روایة کرده این را مسلم از جابر ودر بعضی روایة زیاده آمده من نومه متی هب بیدار شود از خواب

اعذار

حتی یهب بفتح یاء تحتانیه وضم هاء وتشدید موحده ۱۲

وترمذی ۴

هرگاه که بیدار شود ا ایراد کرده این زیاده را احمد از شداد بن اوس اذا اوی الرجل الی فراشه ابتدره ملک وشیطان

وقتی که وی آمد مرد بسوی جامهٔ خواب خود میدود وی شتابد بسوی وی فرشته وشیطان یعنی هر دو حمله میکنند تا تسلط

یابند بر شخص اوی بفتح بمعنی پناه آمدن وارد است وگاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند اول اکثر وافصح است پس اینجا تفسیر باشد

چه لازم در اکثر وافصح ممدوده میباشد چنانکه در اوانا تفصیل گفته شد فیقول الملک اختم بخیر پس میگوید فرشته ختم

کن بعمل نیک یعنی آخرین عمل خود را وقت خواب نیکی گردان وبذکر وی تعالی مشغول شو ویقول الشیطان

اختم بشر ومیگوید شیطان که ختم کن بعمل بد یعنی عقاید باطله را بدل او راه میدهد فان ذکر الله ثم نام بات الملک

یکلؤه پس اگر ذکر کند خدا تعالی را درین هنگام بعد از ان بخواب رود شب میکند با او فرشته که نگاه میدارد او را

از شر هر ضرر الحدیث یاتی تتمته وحدیث می آید بقیه او که واذا انتبه من النوم فقال الحمد لله الذی الی آخره است

والحدیث برفع ونصب هر دو جایز است لیکن رفع بنا بر ابدائیه اظهر واقوی است وجر او بعد او سنت س

حب مس سهی روایه کرده این را النسائی وابن حبان وحاکم وابن ابی شیبه از جابر رضی الله عنه واذا رای در بعضی

نسخ فاذا رای فی منامه ما یحب فلیحمد الله علیها وچون به بیند مرد در خواب خود از صور ومعانی چیزی را که خوش دارد

پس باید که حمد گوید خدا تعالی را برین رویه ولیحدث بها وباید که حدیث کند وروا است که بگوید اینچنین رویای خود را

خ م س روایه کرده این را شیخین ونسائی از ابی سعید خدری ودر روایتی چنین است ولا یحدث برفع وجزم

هر دو مرویست بها الا من یحب وباید که تحدیث نکند خواب نیک وبگوید از ان هیچکس مگر کسی را که دوست دارد

آنکس او را یعنی بدوستی که نیکخواه ونیک اندیش باشد بگوید تا حمل بر نیکی کند وتعبیر با مر نیک نماید بخلاف دشمن که

عداوت وحسد او باعث بر تعبیر بمکروه وشر گردد وهمبران صفت وقوع یابد زیرا که در حدیث آمده است که رویای

خود را ج م س روایه کرده این را شیخین ونسائی از ابی سعید خدری ودر روایتی چنین است ولا یحدث

برفع وجزم هر دو مرویست بها الا من یحب وباید که تحدیث نکند خواب نیک را وبگوید از ان هیچکس مگر کسی

را که دوست دارد آنکس او را یعنی بدوستی که نیکخواه ونیک اندیش باشد بگوید تا حمل بر نیکی کند وتعبیر با مر نیک

نماید بخلاف دشمن که عداوت وحسد او باعث بر تعبیر بمکروه وشر گردد وهمبران صفت وقوع یابد زیرا که در حدیث

آمده است که رویا طایر است مادامی که نگفته است یعنی استقرار ندارد پس چون گفت ویا خبر در میان نهاد واقع

میکردد

ونعم عطف ورد وم

فی منامه

بر پای

میکردد یعنی با کسی گفت ووی تعبیر کرد واقع میگردد بران وجه که تعبیر کرده انتهی پس چون معبر نیکخواه نباشد تعبیر بمکروه

کند وبدین سبب وی را اندوه حاصل گردد ودر روایه دیگر آمده که زنی بخدمت سید رسل صلی الله علیه وآله وسلم آمد

وگفت در خواب دیدم که گویا استانه خانه من بشکست پس پیغمبر خدا فرمود غایب تو خواهد آمد پس شوهرش از سفر

بیامد بعد از ان باز بسفر رفت وزنش باز همان خواب دید پس بجناب حضرت رسالت آمد آنحضرت را نیافت

با ابو بکر صدیق رضی الله عنه خواب نقل کرد صدیق فرمود که شوهر تو خواهد مرد بعد از ان خواب خود را بعرض حضرت

رسانید فرمود آیا خواب خود را بکسی گفته گفت آری فرمود که همچنان واقع شود که وی تعبیر کرد قاعده آنست که

خواب بد بکسی نباید گفت وخواب نیک بگوید با کسی که دانا بود وبتعبیر خواب برسد ودوست بود وآنحضرت صلی

الله علیه وسلم اصحاب را از خوابهایی که میدیدند بپرسیدی وتعبیر کردی وخوابهایی که خود دیدی بایشان گفتی و

تعبیر نمودی وبیان حقیقت خواب وتعبیر خواب دور ودراز است اینمقام مناسب آن نیست م خ

ایراد کرده این را شیخین تنها بروایه دیگر از ابی قتاده واذا رای ما یکره فلیتفل بفتح تحتانیه وکسر فا وضم آن کذا قال

المصنف واگر به بیند خوابی را که ناخوشش دارد از او هم شر وضرر دارد از ان پس باید که تفل کند وچیزی از آب

دهن بریزد وبقصد طرد ورد شیطان که این خواب شیطانی است خ م روایه کرده این را نیز شیخین از ابی

قتاده واین از تتمه حدیث سابق است که شیخین روایه کرده اند پس ایراد رمز خالی از تکرار نیست او

یعنی در بعضی روایه بجائی لیتفل لیبصق بضم صاد مهمله آمده ودر روایه حاجت نیز بصاد است واصل لغه

در وی زاست وسین نیز پی آید وابدال بصاد بجهة مجاورة قاف است کذا ذکره المص م ایراد کرده

این روایه را مسلم از جابر ومیگوید کاتب حروف اصلح الله حاله که بخاری نیز در صحیح خود در باب الرؤیا الصالحه

بلفظ ولیبصق عن شماله ودر باب الحلم من الشیطان بلفظ فلیبصق عن یساره از قتاده بطریق یحیی

بن بکیر روایه کرده است پس وجه عدم ذکر رمز بخاری که اقویست معلوم نیست کما لا یخفی او یعنی ودر بعضی

روایه بجائی لیبصق لینفث بکسر فا وضم آن آمده ع روایه کرده این را اصحاب کتب سته از ابی قتاده

وکلمه او درین روایات برای تنویع است اشارة باختلاف مخرجین چنانکه عادت مص است ونفل

در لغه آب از دهان بر آوردن است وبصق از درون دهان بر آوردن تا آنکه از حلق نیز چیزی بر آید

ثلاثا ۴

ونصاق آنچه که برا بد و ببیین وز ان نیز گویند و نفث دمیدن است با لب ملا نا عن یساره دم کند و آب
دهن اندازد سه بار از جانب چپ خود بقصد رد و طرد و تحقیر شیطان ع روایة کرده این زیاده را از اصحاب
کتب ستة از ابی قتاده پوشیده نماند که تکرار ثلاثا در صحاح نیست و ما ناکه این تصرفیست که از مصنف واقع شده
بجهة افاده اینمعنی که ثلاثا بهر واحد از تفل و بصق و نفث مربوط و متعلق است والله اعلم ولیتعوذ بالله من شر
الشیطان ومن شرها و باید که پناه گیرد بخدای تعالی از بد اندیشی شیطان و از بدی آن رویة یعنی اعوذ بالله
من الشیطان ومن شر هذه الرویا بخواند ع روایة کرده این را جماعه از ابی قتاده و در روایه دیگر از صحاح
خمسه از ابی سعید خدری این زیاده است ثلاثا ولا یذکرها لاحد یعنی بگوید تعوذ سه مرتبه و ذکر نکند و نگوید آن خواب
مکروه بهیچکس زیرا که آن خواب شیطان است و از او اعتباری نیست گفتن و حکایت کردن آن داخل
عبث ولایعنی بود و نیز چون بگوید و شنونده از او تعبیر بد اندیشد و بگوید در وسواس افکند و تعبیر را خاصیتی در و
وقوع هست چنانکه گفته شد و در نسخه اصیلی ثلاثا انجا نیز بتکرار است و وجه او را صلا ظاهر نیست خ م د س ق
ایراد کرده این را جماعه غیر از ترمذی از ابی سعید خدری فانها لا تضره پس بتحقیق آن رویا ضرر نمیکند او را درین
هنگام ع روایة کرده این را اصحاب کتب ستة از ابی سعید و ابی قتاده رضی الله عنهما شارح جلیل ملا علی
قاری گفته درین اشکال است زیرا که ما قبل او را وبه جماعه غیر از ترمذ نسبت پس چگونه صحیح باشد نسبة روایة
ثانی بسوی جماعه جمیعا و حال آنکه او علة ما قبل است انتهی می توان گفت که شاید که در ترمذی لا یضره علة لا یذکرها
نباشد بلکه علة تعوذ بود چنانکه در صحیح بخاری بروایة دیگر آمده و یتعوذ من شرها فانها لا تضره پس ایراد مصح صحیح باشد
والله اعلم ولیتحول عن جنبه الذی کان علیه و باید که بگردد از پهلوی خود که بود بران پهلو در وقت دیدن خواب مکروه
زیرا که این ادخل است در تغیر حال م ایراد کرده این را مسلم از جابر او یعنی در بعضی روایة لیقم فلیصل باید که
از خواب برخیزد پس نماز گذارد تا برکة و نورانیت نماز توهم ضرر که پیدا شده بر طرف شود و کدورتی و وحشتی که
حاصل شده زائل گردد خ ایراد کرده این روایة را بخاری از ابی هریره کذا قال میرک لیکن در اصول بخاری
امر بصلوة مرفوع نیست بلکه موقوفست بر محمد بن سیرین در تعلیقات او پس می بایست پیش از رمز بخاری لفظ
موی نوشت اما بروایة ترمذی مرفوع است از ابی هریره و اذا فزع بکسر زاء معجمه او و جد وحشة چون بترسید در خواب

دیلما یه

و یا یابد وحشتی را و ارق بکسر راء مهمله یا بیخواب شود بسبب خوف یعنی او را خواب نیاید فلیقل پس باید که کلمات
آینده بخواند فزع در اصل بمعنی خوف است کذا قال الحنفی و راغب گفته فزع انقباض است که عارض میشود آدمی را از
چیز ترسناک و وی از جنس جزع است و از اینجهة گفته نمیشود فزعت من الله چنانکه گفته میشود خفت من الله انتهی و
ارق بیخوابی کذا فی الصراح میگویند رجل ارق بکسر الراء چون بیخوابی بعلتی باشد و اگر بیخوابی بعادت باشد ارق بضم
همزه و را میگویند قاله النهار کلمات اینست اعوذ بکلمات الله التامة پناه میگیرم بکلمات خدای تعالی که تام و کامل و بری از نقصانی
اند من غضبه وعقابه وشر عباده از خشم وی تعالی یعنی از اراده انتقام او و عذاب کردن بر گناهان که مترتب است بر غضب
و از بدی بندگان او ومن همزات الشیطان و از وساوس شیطانان و خطرات ایشان که در دل اندازند و داعی بضلالت
و معصیت کنند و ان یحضرون و از آنکه حاضر شوند شیاطین مرا کنایه از تصرف ایشان است در ظاهر چنانچه همز کنایه
از تصرف در باطن است یعنی از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت نماز و زمان تلاوت و ذکر یا نزد موت یا از آنکه گرد من
گردند در همه احوال و در یحضرون یاء متکلم محذوف است بدلالت کسر نون وقایة ا روایة کرده این را احمد از ولید بن ولید
برادر خالد بن ولید و در بعضی حواشی دیده شده است که در بعضی نسخ درینجا د ت س نیز موجود است والله اعلم
وکان عبد الله بن عمرو یلقنها من عقل من ولده و بود عبد الله بن عمرو بن العاص که راوی این حدیث است تلقین
میکرد و می آموخت این کلمات را بکسی که عاقل میشد و تمیز میکرد از اولاد خود ومن لم یعقل کتبها فی صک ثم علقها
فی عنقه و کسی که عقل نمیداشت و گویا نمیشد و طفل می بود می نوشت کلمات سابقه را در صک بفتح صاد و تشدید کاف
یعنی در کاغذ پاره پس می آویخت این کلمات را در گردن او و درین حدیث دلیل است بر جواز تعلیق تعویذ در گردن اطفال
و بعضی علما را درینجا خلاف است مختار آنست که تعلیق حرزات و تمائم و مانند آن از آنچه نه آنچه از رسوم جاهلیت
است حرام و مکروه است بلا خلاف اگر قرآن یا اسماء الله تعالی نویسد باکی نیست د ت س مس روایت کرده
این را ابو داود و ترمذی و نسائی و حاکم از عمرو بن شعیب از پدر از جدش عبد الله بن عمرو این لفظ ابو داود است
و لفظ ترمذی اینست که من بلغ من ولده ومن لم یبلغ منهم بدل من عقل من ولده ومن لم یعقل و ظاهر آنست
که فعل عبد الله بن عمرو موقوفست بر وی پس رمز موقوف می بایست درینمقام نوشت کما لا یخفی
اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر بفتح با موحده ولا فاجر پناه میگیرم بکلمات خدای تعالی

الشیاطین ۱۰

یلقنها ۱۰

که کامل

ولی نقصان اندر آن کلماتی که تجاوز نمیکنند و درنمیگذرد از تاثیر این کلمات هیچکس نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات
الله اسما و صفات اند پس همه اشیا در احاطه او بیند و اگر کلمات قرانیست از وعد و وعید قرانی ثواب و عقاب
تا هیچکس خارج نیست من شر ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها از بدی چیزیکه نازل میشود از آسمان از حوادث
و بلیات و از بدی چیزیکه عروج میکند و بالا میرود در ان مثل نامهای اعمال سیئه و امثال آن و من شر ما ذرا
فی الارض و از بدی چیزیکه پیدا کرده است خدا تعالی در زمین و ما یخرج فیها و انچه بیرون آید از زمین و مستقبل
از حشرات موذیه و ماکولات مضره و من شر فتن اللیل و النهار و از بدی فتنهای شب و فتنهای روز یعنی
از جمیع فتنها که در شب و روز میباشند و من شر طوارق اللیل و النهار و از بدی حوادث شب و روز الا طارق
یطرق بخیر بضم را اگر حادثه که حادث گردد و بیاید ملتبس بنیکی یا رحمن ای نیک بخشاینده طوارق جمع طارق
ماخوذ از طرق بمعنی دق یعنی کوفتن و انده شب را طارق گویند و در متعارف مخصوص با معنی است کذا ذکره
الراغب بواسطه احتیاج او بسوی طرق و دق باب ط روایت کرده این را طبرانی از خالد بن الولید که وی
شکایت کرد در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فزعی را که در خود داشت پس اموخت او را آنحضرت انچه اموخته
بود انحضرت را جبرئیل احمد و ابو یعلی باسناد جید از ابی التیاح تابعی روایت کرده اند که گفت من گفتم مر
عبد الرحمن بن خنبش را و حال انکه عبد الرحمن کبیر السن بود ایا دریافته زمان پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
گفت آری گفتم چه چیز کرد انحضرت در شب محاربه جنیان گفت فرود آمدند شیاطین در ین شب بر پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم از اودیه و شهاب و در ایشان شیطانی بود که بدست وی شعله از آتش بود میخواست
که بسوزاند بوی روی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم پس فرود آمد بر انحضرت جبرئیل پس گفت یا محمد بگو انچه
میگویم پس گفت بگو اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق الخ عبد الرحمن بن خنبش گوید چون انحضرت
این دعا خواند سرد شد آتش ایشان و نهزیمت داد خدا تبارک و تعالی جنیان را نقل مرگ و نسائی از ابن
مسعود نیز مانند این روایت کرده است و فی الارق بفتحتین و بخواند در وقت بیخوابی دعاء اینده را ارق
بفتحتین کذا فی الصراح بیخوابی و در نهایه گفته اگر بیداری بواسطه علتی باشد رجل ارق بکسر را میگویند و اگر از عادت
بود بضم همزه و را گفته میشود اللهم رب السموات السبع و ما اظلت بظاء معجمه و تشدید لام ای خداوند پروردگار

هفت آسمان با این عظمت که هست و انچه قریب و متصل شده آسمانها از وی مراد از ان سماویات است
عن اظلال سایه ناک شدن و سایه افکندن درخت و جز آن و نزدیک آمدن بکسی و کاری یقال اظلک
شهر و امر کذا ای دنا منک و قرب و رب الارضین بفتح را مهمله و نون جمع ارض و ما اقلت بتشدید لام
وای پروردگار هفت طبق زمین و انچه برداشته است زمین او را از مخلوقات الاقلال برداشتن کذا فی
التاج و رب الشیاطین و ما اضلت و پروردگار شیطانان و انانکه اغوا کرده اند و در ضلالت افکنده اند اینها او را
انجا بمعنی من است و ابراد او بطریق مشاکلت است کن لی جارا من شر خلقک اجمعین باش از برای من حافظ
و نگاهبان از بدی جمیع مخلوقات از جن و انس و سماویات و ارضیات ان یفرط علی احد منهم بدل است از شر
خلقک یا بیان اوست از انکه بیشدستی کند و شتابد و غالب آید بر من یکی از ایشان یعنی از خلق تو او ان یطغی
یا انکه طغیان کند و از حد بگذرد در ظلم خود را و این بر منوال قول حق تعالی است که فرموده قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط
علینا او ان یطغی پس کلمه او برای منقول است و حمل او بر شک راوی روا نبود کما لا یخفی عز جارک عزیز و غالب و قوی است
همسایه تو و همسایگی خوف بدوام توجه و التجا بجناب لطف و تمسک بذیل عزت اوست و هر که ملتجی بجناب عزت اوست
هرگز مقهور و مغلوب نگردد عزیزی تو خواری نه بیند کس پس جار بمعنی مستجیر است و عزه در اصل بمعنی قوة و غلبه است و شدت
پس عز جارک گویا تعلیل کن لی جارا است کذا قال الحنفی و تبارک اسمک و بزرگ و برتر است نام تو
روایت کرده این را طبرانی در اوسط و حاکم از حدیث خالد بن ولید اللهم غارت النجوم خداوندا غائب شدند ستارها
غارت مشتق از غیار است بکسر غین معجمه و تخفیف یا و حتانیه فرو شدن افتاب و ماه و ستارها و مراد از نجوم در انجا
افتاب است و هدات العیون و بیارامید و خواب کرد چشمها مصنف گفته همزه همزه بمعنی سکینت مشتق از هدأ
بمعنی سکون و انت حی قیوم لا تاخذک سنة و لا نوم و توئی زنده دایمی و بر پا دارنده عالم که فرو نمیگیرد ترا بینکی که اثر
نعاس گویند و نه خواب که مبطل ادراک و موجب رکود حواس ظاهر است و سنه بکسر سین ماخوذ از وسن است
و ان مقدمه خواب است یقال وسن یوسن وسنة فهو وسن و وسنان و ها در سنه عوض واو وسن است
یا حی یا قیوم اهدی بفتح همزه اول و سکون همزه ثانی بصیغه امر لیلی و عینی و ای زنده و پاینده آرام
ده شب مرا و ساکن ساز او را و در خواب کن چشم مرا یعنی مرا درین شب تسکین و ارامی ده تا خواب کنم ی روایت

عمر نسفی در تفسیر خود از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که نام آسمان اول رفیعا است و آن از زمرد سبز است و نام دوم اقلون ... و آن از نقره سفید است و نام سوم قیدوم ... است و آن از یاقوت سرخ است و نام چهارم ماعون است و از در سفید است و نام پنجم دقعا است و آن از زر سرخ است و نام ششم دقیا ... و آن از یاقوت زرد است و نام هفتم عروبا است و آن از نور درخشنده است والله اعلم

عزیز بکسر

انجا زنده

روایت کرده این ابن السنی از حدیث زید بن ثابت واذا انتبه من النوم وچون بیدار شود از خواب فقال پس
بگوید این دعا را الحمد لله الذی رد الی و در بعضی روایت علی نفسی ولم یمتها فی منامها ثنای جمیل مر خدائی را
که باز کردانید بسوی من نفس مرا و نمیرانید ازا در خواب او مراد از نفس روح است و از مرگ قبض او والارواح
والاروح را مرگ نسبت الحمد لله الذی یمسک السموات والارض ان تزولا ثنای جمیل مر خدائی را که نگاه میدارد آسمانها
و زمین را از آنکه زائل شوند از اماکن خود ولئن زالتا ان امسکهما ان نافیه است من احد من بعده و اگر زایل شوند
بر تقدیر عدم امساک او سبحانه و تعالی نگاه ندارد ایشانرا هیچکس اصلا پس از زوال یا پس از حق سبحانه انه کان
حلیما غفورا بدرستی که خدا تعالی هست بردبار که بعقوبت تعجیل نمیکند و امرزنده کسی را که بوحدانیت او قایل است
الحمد لله الذی یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه حمد مر خدا را که نگاه میدارد آسمانرا از آنکه بیفتد بر زمین
مگر بخواست او یعنی هر گاه حق سبحانه خواهد بیفتد ان الله بالناس لرؤف الرحیم بدرستی که خدا تعالی بر مردمان هر آینه
مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشود و انواع مضار از ایشان دفع نمود س حب مس مص
روایت کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم و ابو یعلی از جابر رضی الله عنه الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو علی
کل شیء قدیر حمد مر خدائی را که زنده میکرداند مردگان را و او بر هر چیز توانا و قادر است موتی جمع میت است مانند
مرضی و قتلی کذا قال الحنفی مس روایت کرده این را حاکم از جابر ایضا الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه
النشور حمد مر خدا را که زنده کردانید مرا بعد از آنکه بمیرانید یعنی بیدار ساخت بعد خواب چه خواب اخ موت است و بسوی
اوست پراکنده شدن به بیدار کشتن ح د ت س مص روایه کرده این را بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن
ابی شیبه از حذیفه لا اله الا انت لا شریک لک سبحانک اللهم استغفرک لذنبی نیست مستحق عبادت جز تو و بیحکس
انباز مر ترا نه بزرگی تو ای خداوند طلب آمرزش میکنیم از تو گناهان خود را اسالک رحمتک و میخواهم از تو رحمة و مهربانی
ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن علم مرا که مراتب آنرا نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی
نامتناهی است علم بنده دائم در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و میجان و منحرف مساز دل مرا
از دین حق و صراط مستقیم بسوی باطل بعد از آنکه راه راست نمودی مرا یعنی مائل مکردان مرا از طاعة بمعصیة
و از ایمان بکفر و این تعلیم امت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بدانند که جایز نیست امن از مکر الهی

وزوال نعمة و ابتلاء او بسوء و هب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود توفیقی بر استقامت که از رحمت محض
و محض رحمت است انک انت الوهاب بدرستی که توئی بسیار بخشنده که بخشش ترا پایان نیست دا از حد وعد
بیرون است د ت س حب مس روایه کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم از عائشه
صدیقه رضی الله عنها لا اله الا الله الواحد القهار نیست معبود بحق مگر خدای یگانه که ذات او قبول شرکت نمیکند و
قهر کننده که بنای امال را بتیر اکم اجال در هم شکند و شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که در نفس الامر وجود ندارد
در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد رب السموات والارض وما بینهما العزیز الغفار آفریدگار آسمانها و زمین
و آنچه میان ایشانست خداوندی که غالب است در عذاب کردن و آمرزکاری که باک ندارد از آمرزیدن
س حب مس روایت کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم هم از عائشه من تعار من اللیل در مغلتیح
گفته من آنجا بمعنی فی است یعنی کسی که بیدار شود در شب و از پهلو به پهلو کردد تعار بفتح تا و تشدید را بصیغه ماضیست
بمعنی استیقظ و غالب در انتباهی استعمال می یابد که با وی آواز است چنانچه عادت است وقت بیدار شدن
مشتق از اعرار که نام آواز شتر مرغ است و در اصل و در اصل بمعنی سهر و تقلب بر فراش است کذا فی
شرح السنة فقال پس بگوید وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء
قدیر الحمد لله و سبحان الله و بروایتی طبرانی لا اله الا الله نیز آمده چنانکه رمز او بالای آنجمله می نویسند و الله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله اللهم اغفر لی او ید عوا آنکه را و بیت که خصوص این دعا که اللهم اغفر لی است فرمود
یا مطلق دعا فرمود هر کسی هر چه خواهد نووی در اذکار گفته که این از ولید بن مسلم است که یکی از رواة و شیخ
شیوخ بخاری و ابو داود و ترمذی و غیر ایشانست در حدیث استجیب له چون دعا بکند قبول کرده
میشود مراد او را و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در هم الکیس نام است چنانچه کسی در
کیسه خود درهم دارد هر وقت که خواهد بگیرد همچنان این دعا که اجابة او مهیا و قریب است فان توضأ و
صلی قبلت صلوته پس اگر وضو کند و نماز گذارد قبول کرده میشود نماز او که وقت اجابة است خ عه
روایه کرده این را بخاری و اصحاب کتب اربعه از عبادة بن الصامت من قال حین یتحرک من اللیل
هر کس که بگوید وقتی که بر میگردد از پهلو به پهلو در شب بسم الله عشر مرات و سبحان الله عشر اده مرتبه و آنجمله که

ده مرتبه

امنت بالله وکفرت بالطاغوت باشند عشر اده مرتبه ومعنی اونست که ایمان آوردم وکرویدم بخدا تعالی وکفران کردم
وانکار نمودم ونکرویدم بآنچه می پرستیدند سوای خدا تعالی خواه شیطان وخواه بتان وخواه سحره وکاهنان قاضی بیضاوی
رحمه الله گفته طاغوت شیطان واصنام وهرچه پرستیده شود دون الله یا باز دارد از عبادت وی تعالی وجوهری
در صحاح گفته طاغوت بر شیطان وکاهن وهر پیشوا در ضلاله اطلاق میکنند ووی گاهی مفرد میباشد مانند قول وی
تعالی یریدون آن یتحاکموا الی الطاغوت وگاهی جمع کقوله تعالی اولیاهم الطاغوت واو اگرچه بر وزن لاهوت است
ولیکن مقلوبست زیراکه ماخوذ از طغی است ولاهوت غیر مقلوبست چه مشتق از لاه است وجمع طاغوت طواغیت
است نقله الحنفی وقی بر صیغه مجهولست از وقایه بمعنی حفظ کل شیء منصوبست بنزع خافض یا بنا بر آنکه مفعول ثانی
وقایه است تجوفه نگاه داشته شود آنکس از هر چیز که مترسد ازان ولم ینبغ لذنب ان یدرکه الی مثلها و سزاوار نیست
ومی نشاید گناه را که دریابد اورا تا مثل آن شبی که در وی حرکه کرده وازخواب برخواسته واین کلمات گفته یعنی یکروز
وشب محفوظ میباشد از موذیات وخطیات طس روایه کرده این را طبرانی در اوسط از ابن عمر واذا قام من اللیل
عن فراشه ثم عاد الیه فلینفضه بصنفه ازاره ثلث مرات وچون برخیزد شخصی در شب از بساط خواب خود بستر عود کند
وباز بیاید بسوی آن پس باید که بیفشاند فراش خود را بکناره ازار خود سه مرتبه فانه لایدری ما خلفه علیه زیراکه
وی نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده قایم مقام او شده است بر فراشش یعنی تخت باید که فراش را بکناره ازار
بیفشاند پس ازان بخسپد شاید که کرمی وخسی وخاشاکی بر روی افتاده باشد واو را ایذا رساند فاذا اضطجع
فلیقل پس چون بخسپد باید که بگوید باسمک اللهم وضعت جنبی وبک ارفعه ان امسکت نفسی فارحمها وفی روایه
ابن السنی فاغفر لها واقع شده ان رددتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین بنام تو خداوندا نهادم
پهلوی خود را وبتوفیق تو برمیدارم اورا اگر بازداری نفس مرا پس رحمت کن اورا واگر بازگردانی اورا پس نگاه دار
بخیر نگاه میداری بآن بندگان خود را که صالح اند ت ی روایه کرده این را ترمذی وابن السنی از ابی هریره
واذا قام لیتهجد در اکثر نسخ صحیحه بفتح دال است پس لام علت باشد یعنی وقتی که برخیزد برای آنکه نماز تهجد گذارد
پس طریقه مسلوکه که مذکور گردد بجا آرد ودر بعضی نسخ بجزم دال است بنا بر آنکه لام امر است پس معنی آن بود
وقتی که برخیزد باید که نماز تهجد گذارد ومعنی تهجد عنقریب عیان کرده فان دخل الخلاء پس اگر بعد اراده نماز تهجد

درآید مکان

درآید مکان قضای حاجة را خلا بفتح وبمد آبدست جای ودر اصل بمعنی جای خالیست فلیقل پس باید که بگوید پیش از
درآمدن بسم الله ص ی روایه کرده این را ابن ابی شیبه وابن السنی از علی کرم الله وجهه ودر حدیث ترمذی آمده
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که پرده میان چشمهای جن وعورات بنی آدم اینست که چون خواهد درآید در انجا نه
بگوید بسم الله الرحمن واین دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم
بتو از خبث وخبائث خبث بضم خا معجمه وبا موحده جمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد
استعاذه از ذکور واناث شیاطین است وبضم خا وسکون با نیز روایه است بمعنی پلیدی ووجه اول اقوی است
از روی روایه وانسب است بعطف والخبائث بروی بلکه متعین است بسبب خبری که وارد شده است در روایه
ترمذی وابن ماجه از زید بن ارقم مرفوعا که انجا نها ومزبلها محل حضور جن وشیاطین است پس چون بیاید یکی از
شما انجانه را پس باید که بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث وخطابی نیز وجه اول را ترجیح داده
وغرا او را نسبت بغلط کرده است اما قاضی عیاض گفته اکثر روایه او بسکونست وابو عبید تفسیر کرده است
او را بشر وانباری بکفر وخبایث جمیع معاصی وسایر اخلاق خبیثه انتهی کلام القاضی وتواند که بسکون مخفف
خبث بضم با باشد زیراچه جایز است اسکان عین از فعل بضم فا وعین برای تخفیف مثل کتب وکتب
وخلق وحلق ورسل ورسل واستعاذه ازین درینوقت نکته اینست که کنف ومزابل محل حضور شیاطین
است چنانچه صریح در حدیث زید بن ارقم که نقل کرده شد آمده شیخ ابن حجر گفته کسی که مکروه میدارد ذکر را در خلا
چنانکه مذهب جمهور است تفصیل میکند که اگر در مکانی باشد که آماده کرده شده است برای قضاء حاجت
پس بگوید این کلمات را پیش از دخول واما در غیر آن مثل صحرا وغیره پس باید که در اوان شروع کردن
وکسی که درین وقت فراموش کرد ودر عین الخلاف یادش آمد بدل گوید نه بزبان وکسی جایز میدارد ذکر را
در همه جا مطلقا چنانکه از امام مالک منقولست پس محتاج باین تفصیل نیست انتهی ع مص روایه کرده این را اصحاب
کتب سته وابن ابی شیبه از انس بن مالک وابن ابی شیبه تنها از زید بن ارقم نیز کذا قال الشارح الجلیل
پوشیده نماند که ابن ابی شیبه تنها از زید بن ارقم روایه ندارد بلکه از جمله کتب سته ترمذی وابن ماجه نیز از
زید بن ارقم روایه دارند وشریک اویند درین روایه کما لا یخفی علی المتتبع واذا خرج وچون برآید از مکان قضای حاجة

بگوید غفرانک مطلب خداوندا آمرزش ترا در حکمه این کلمه گفتن دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر زمانی که در
مدت خروج ریح وی در خلا راه یافته آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک ذکر زبانی میکرد مگر در وقت حاجت پس گویا که
آنرا تقصیری از خود دانسته تدارک آن باستغفار کرد دوم آنکه استغفار کرد از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش
طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه ضرر رساند جه عه مص روایت کرده این را ابن حبان
واصحاب کتب اربعه و حاکم از عایشه رضی الله عنها الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی حمد مر خدا را
که برد از من خبیر را که ایذا رساند و عافیت و سلامت داد مرا از ان موذی غیر او از انواع بلا اذی بفتح همزه
و ذال معجمه و بقصر بمعنی ما یوذی است یعنی آنچه ایذا دهد و رنج رساند و در بعضی روایات بجائی اذی ما یوذینی
نیز ثبوت والله اعلم س ی مو مص روایت کرده این را نسائی و ابن سنی از ابی ذر مرفوعا و ابن ابی شیبه هم
از وی موقوفا ظاهر است که گفتن این کلمات بزبان بود و از اینجا معلوم میشود که ذکر خدا تعالی بعد از استنجا پیش از وضو
حرام نیست و خود ثابت شده که آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم هیچ حالت مانع از ذکر الهی نبا مدی و اما آنکه
در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد پس از ان رد سلام کرد غایة احتیاط و اهتمام تعظیم ذکر الهی بود که سلام
از اسماء الله است و بالجمله در رد سلام همچنین اتباع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از خلا چون مروی نیست
باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل کنند خوب آنچه بعضی گفته اند نیز صورتی وارد و بعضی از مشایخ گفته اند
که وظیفه ذکر در وقت قضاء حاجت است که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد
ذکر در مقام همین است و اذا توضا طلب التسمیه و چون وضو کند پس باید که نام خدا بگیرد در ابتداء او و این تسمیه نزد حنفیه
سنت است یا مستحب در هدایه گفته اصح استحباب او است و در مبسوط شیخ الاسلام نیز در مستحبات شمرده
و گفته که سنت در ظاهر روایه جز نیست که از فعل آنحضرت بشرط مواظبت مروی باشد و نقل مواظبت تسمیه مشهور نیست
نمی بینی که عثمان و علی رضی الله عنهما حکایت کرده اند وضوء آنحضرت و نقل نکرده اند تسمیه را انتهی و نزد امام احمد
باختیار جماعه از اصحاب او واجب است بقوله علیه السلام لا وضوء لمن لم یسم الله و نزد ابی حنیفه رحمه الله این نفی
محمول بر نفی فضیلت و کمال است نه منع صحت و جواز زیرا چه آموخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعرابی را
وضو و ذکر نکرد در ان تسمیه را و حدیث امیر المومنین عثمان و علی رضی الله عنهما نیز دلالت بر عدم وجوب دارد والله اعلم

ثم باید

بهتر بود آنکه در نهایه گفته منقول از سلف در تسمیه وضو این لفظ است بسم الله العلی العظیم والحمد لله علی دین الاسلام
و بعضی گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است و شیخ ابن الهمام در فتح القدیر از مجتبی نقل کرده که اگر لا اله الا الله
یا الحمد لله یا اشهد ان لا اله الا الله بگوید نیز قایم مقام میگردد سنت و این مبنی بر آنست که ولیسم عام است از
ماذکرنا بهر لفظ که باشد د ت ق روایت کرده این را ابو داود از ابی هریره و ترمذی از سعد بن زید و ابن ماجه
از هر دو و از سهل بن سعد و ابی سعید خدری ثم یقول بهتر بگوید این دعا را یعنی در اثناء وضو چنانچه دلالت دارد
بر وی قول مصنف که بیاید و اذا فرغ و دعا اینست اللهم اغفرلی ذنبی خداوندا بیامرز مرا گناه من و وسع لی فی داری
و فراخی کن برای من در خانه من یعنی در دنیا و برزخ و آخرت و بارک لی فی رزقی و برکت و فزونی ده مرا در روزی
من از روحانی و جسمانی س ی روایت کرده این را نسائی و ابن سنی از ابو موسی اشعری که گفت آب وضو آوردم
برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس وضو ساخت و شنیدم وی را که میگفت اللهم اغفرلی الخ گفتم یا رسول الله شنیدم
که چنین و چنین دعا میکردی فرمود هیچ فرو گذاشت کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات دنیا و آخرت
است و اذا فرغ من الوضوء و چون فارغ شود از وضو و تمام کند او را رفع نظره الی السماء بردارد نظر خود را بسوی
آسمان و در بعضی نسخ بجای نظره طرفه آمده بمعنی بصره و حاصل یکیست د س یعنی رفع نظره الی السماء
محقق بروایه ابو داود و نسائی است و ظاهر آن بود که این دو رمز بالای انجمله می نوشت تا بر این دلالت
اظهر میشد کما لا یخفی و لیقل و باید که بگوید بعد فراغ از وضو شهادتین را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله م د س ق مص ی روایت کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی و ابن
ماجه و ابن ابی شیبه و ابن سنی از عمر بن الخطاب مرفوعا گفت هر که وضو کند این کلمات گوید گشاده شود برای
او هشت در بهشت و گفته شود در آ از هر در که خواهی و در فتح القدیر شهادتین را نزد غسل هر عضو از مستحبات
شمرده است و در بعضی روایات قید ثلاث مرات زیاده آمده یعنی بخواند شهادتین را سه مرتبه ق مص ی
ایراد کرده این قید را با حدیث مذکور ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن سنی از عمر بن الخطاب و در بعضی روایه این
دعا نیز بعد از شهادتین آمده اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین خداوندا بگردان مرا از جمله
کسانیکه بر گشته اند از گناه و توبه نموده اند از وی و بگردان مرا از جمله پاکان بکمال طهارت ت ایراد کرده

في الوضوء

باحدیث سابق

این زیاده را ترمذی و نسائی ولیکن در حدیث ترمذی لفظ اشهد بالای ان محمدا نیست پوشیده نماند که
برین قدر رمی بایست که در رموز سابق رمز ترمذی نیز می آورد چنانچه در نسخه جلالی بعد رمز مسلم نوشته است والله
اعلم سبحانک اللهم وبحمدک بپاکی یاد میکنیم ترا در حالتی که متلبسیم بحمد تو اشهد ان لا اله الا انت گواهی میدهم
که مستحق عبادت نیست جز تو استغفرک واتوب الیک طلب آمرزش میکنیم از تو و رجوع میکنیم از معصیت بسوی تو
مس س روایة کرده این را حاکم و نسائی از ابی سعید لیکن نسائی گفته که رفع او خطاست صواب آنست که
موقوفست بر ابی سعید انتهی پس حق مصـ این بود که پیش از رمز نسائی موی نوشت **تنبیه** صاحب سفر
السعادة میگوید از احادیثی که در اذکار وضو وارد شده خبری بصحت نه پیوسته بلکه محمد بن حکم بوضع آن کرده اند
الخ صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و در آخر وضو شهادتین خواندی و بعد از وی فرمودی اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین سبحانک اللهم الخ و بعد از وضو اعضا را بمندیل بالمنشفه یعنی رومال خشک
نکردی و اگر حاضر کردندی دور کردی و در وقت وضو ساختن کسی آب را بر دست مبارک وی ریختی بکر وقت
ضرورت انتهی من توضا فقال کسی که وضو کند پس بگوید سبحانک اللهم وبحمدک استغفرک واتوب الیک کتب له
فی رق نوشته میشود این دعا برای آنکس در صحیفه یعنی در کاغذ پاره ثم جعل فی طابع بعد گردانیده میشود آن کاغذ
پاره در خاتم یعنی مهر کرده میشود بروی فلم یکسر الی یوم القیمة پس شکسته نمیشود و اگر ده نمیشود مهر آن تا روز قیمة یعنی
ثواب آن باقی میماند و حبط نمیشود و رق بفتح را و تشدید قاف کاغذ و پوستی که بران بنویسند و طابع بفتح با خاتم
طس روایة کرده این را طبرانی در اوسط از ابی سعید **التهجد** مبنی بر سکون است مانند فصل و باب و تهجد
و هجود از اضداد است در لغة بمعنی نوم و بیداری هر دو آید کذا فی التاج بعد از ان غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعضی گویند
تهجد ترک هجود است که بمعنی خوابست چنانچه تاثم ترک اثم و امام بخاری نیز در صحیح خود تفسیر کرده است تهجد را به بیداری
و با بمعنی شهرت دارد در لغة افضل الصلوة بعد المکتوبة الصلوة فی جوف اللیل افزون ترین انواع نماز در ثواب
بعد نمازهای فرض نمازیست که در درون شب گذارند سید الطائفه جنید بغدادی رحمه الله را بعد از رفتن وی
ازین عالم در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت تاهت العبارات و فنیت الاشارة و ما نفعنا
الا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل رفت و سرگردان شد آن همه عبارتها و سخنان [illegible] و معارف که میگفتیم

وفانی نشد

دفانی شد آن اشارتها که میکردم و سود نکرد ما را جز آن چند رکعتهای کوتاهی که در میان شب میگذاردم رغبت کرد
مر طالبان را و جد و اهتمام نمود بعبادت و ریاضت در ان وقت رزقنا الله س هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود م روایة کرده این را مسلم از ابوهریره انجا لازم آید افضلیت نماز شب
از سنت فجر و رواتب دیگر چنانکه مذهب ابو اسحق شافعیست یا آنکه اکثر علما بعکس آن قائلند و احادیث افضلیه
سنت فجر مطلقا هم بسیار است جوابش آنکه گویند افضلیت صلوة لیل از حیثیه زیاده مشقت است و اکدیة رواتب باعتبار
احادیث فلا منافاة و بعضی گویند مراد آنست که از جمله فاضلترین صلوات اللیل است والله اعلم افضل الصلوة
صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة بهترین و افزون ترین نماز از روی ثواب نماز مرد است که در خانه خود میگذارد بجهت
قرب او باخلاص و بعد او از ریا و سمعه مگر نماز فرض که گذاردن او در مسجد بجماعت افضل است چه اظهار فرایض
از شعار دین است و سنن رواتب را درین زمان داخل حکم فرایض کردند بجهت رفع تهمت و این افضلیة باعتبار
مکانست و افضلیة نماز شب باعتبار زمان خ م روایة کرده این را شیخین از زید بن ثابت صلوة اللیل
خ م والنهار ا مثنی مثنی خ م ا یعنی نماز نوافل شب فقط بروایة شیخین از ابن عمر و نماز نوافل او
نیز بروایة احمد از وی دوگان دوگانست یعنی بعد از هر دو رکعت تشهد بخواند و سلام دهد با آنکه بنای نوافل یک
تحریمه بسلام واحد زیاده بر چهار رکعت در روز و هشت رکعت در شب جایز است بی خلاف در کراهة اما افضل نزد ابی حنیفه
در شب و روز چهارگان چهارگان است و نزد صاحبین در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و
نزد شافعی در هر دو دوگان دوگان است و همه تمسک باحادیث دارند که ورود یافته است دلیل ابو حنیفه
گذاردن آنحضرت است چهار رکعت را بعد از نماز عشا بسلام واحد و مواظبت وی بر چهار رکعت ضحی و هر عبادة که در وی
مشقت بیشتر فاضلتر و آنکه فرمود نماز نفل دوگان دوگانست محمول بر آنست که نماز نفل یک رکعت و سه رکعت نمی باید گذارد
نه آنکه افضل آنست که دو دو رکعت بگذارد بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار رکعت بیشتر است پس این افضل باشد
و حجة اما شافعی همین احادیث مذکوره در کتابست که صلوة اللیل والنهار مثنی مثنی و صاحبین قیاس بر تراویح
میکنند که نزد جمهور بعد از هر دو رکعت سلام است و کان اذا قام من اللیل یتهجد قال و بود آنحضرت صلی الله علیه واله
وسلم وقتی که بر میخاست در شب تا نماز تهجد کند میگفت این کلمات را در فتح الباری میگوید که از بعضی احادیث

مفهوم میشود که این دعا بعد از تکبیر احرام میخوانده اند و از این حدیث نیز استیناس این معنی می توان کرد که لا یخفی دعا نست
اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن خداوندا مرتراست ثنا جمیل بر خواب و بیداری و در جمیع
احوال مختلفه و توئی برپا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی قایم بحفظ خلق
و مدبر و برپا دارندهٔ امور ایشان بر دوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا در افتد و تخصیص
قیومیت بعقلا که کلمه من مفید آنست بجهة شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام
بنفس و استبداد در تدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام همه صیغه مبالغه اند و روایة در حدیث بهر سه لفظ آمده در فتح
الباری گفته بعضی گویند قیم بمعنی قائم بکار خلق و مدبر عالم در همه احوال و قیوم بمعنی آنکه قایم بود بنفس خود نه بغیر خود
و جمیع موجودات قایم بوی باشند و کلمه من که برای عقلا است در وی تغلیب کرده شده است و مراد جمیع موجودا نست
انتهی ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن و مرتر است ثنا جمیل توئی پادشاه و کامروای
آسمانها و زمین و هر که در آسمان و زمین است ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن و مرتراست
حمد توئی روشن کننده و موجود گرداننده نور آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر
کننده غیر خود است یعنی هر چه روشنی دارد بقدرت تو و از تو یافته است یا آنکه توئی نور هر چه نور است و نور دیگر
در جنب نور تو محو و متلاشی است ولک الحمد انت الحق و مرتر است حمد توئی موجود و ثابت بی سابقه عدم و عروض
فنا و متحقق الوجود بی توهم عدم و بطلان و هر چه غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود
عاریتی دارد و تکرار جمله بجهة آنست تا فائده دهد که این همه امور که بر سر آنها در آمده مناط حمد و موجب سپاس الهی است
نه آنکه همه و همه نعمتها است و وعدک الحق و وعده تو که به بندگان خاص و مومنان بنصرت و عون در دنیا و با جر ثواب
در آخرت و به کافران بذلت و خواری و عذاب کرده حق است و راست و ثابت و بهیچ وجه در آن خلاف
نیست خطابی گفته تعریف حق درین دو موضع برای حصر است زیرا که هیچکس را خلاف نیست در آنکه حضرت
حق سبحانه ثابت است و دایم و باقی و ماسوای او در معرض زوال است و همچنین وعده او مختص بانجاز است نه وعده غیر
او زیرا چه غیر گاهی خلاف وعده میشود و یقصد یا بعجز و تنکیر در بواقی برای تفخیم و تعظیم است والله اعلم نقله الکرمانی عن
الخطابی ولقاءک حق و دیدار تو بدار آخرت حق است یا بازگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریا و

توحق است باز گشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریا و تو حق است مص گفته مراد از لقا بعث است
و خطا کرد آنکه تفسیر کرد او را بموت و قولک حق و کلام تو صادق است و هر چه بدان خبر دادهٔ از اوامر و نواهی مدلول
آنها ثابت و درست است این مجمل است و تفصیلش آنکه فرمود الجنة حق والنار حق بهشت برای ثواب مطیعان
و دوزخ بجهة عقاب عاصیان حق است و موجود و باقی است والنبیون حق و جمیع پیغمبران بر حق و فرستاده حق
اند و محمد حق تخصیص بعد تعمیم است بجهة زیاده اهتمام بشان او صلی الله علیه و اله و سلم و ایذان بآنکه چون ذات
شریف وی ممتاز بخصایص آیات و مختص ببدایع کرامات است از سایر انبیا گویا غیر ایشانست یعنی جمیع پیغمبران
و محمد که اشرف و افضل آنهاست راستاند و پیغمبران خدا اند هر چه گفته اند از جانب خدا است والساعة حق و قیمة و آمدن
او بر حق است ساعة در لغت اطلاق کرده میشود بر جزء قلیل از زمان بعد از آن استعاره کرده شد برای وقتی که قایم شود
در آن بجهة آنکه ساعة حقیقة که حادث میشود در آن امور عظام و جون لفظ حق مصدر است خبر تثنیه و جمع و مونث باهمه
واقع میشود اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد و اطاعة ورزیدم و فروتنی کردم و امر و نهی ترا قبول کردم و بک آمنت
و بتو ایمان آوردم چنانکه فرمودی و تصدیق نمودم چنانکه هستی و علیک توکلت و بر تو همه کار را رخود را باز گذاردم
و بفضل و کرم تو اعتماد نمودم و از اسباب عادی و احوال کسبی قطع نظر میکنم والیک انبت و بسوی تو بازگشت
کردم در ظاهر و باطن و بعبادت تو رجوع آوردم و بک خاصمت و بحجة و نصرت تو مخاصمه کردم با اعدای دین والیک
حاکمت و بسوی تو بر داشتم خود را زیرا که مرتراست حکم نه غیر ترا و گردانیدم ترا حکم میان خود و میان کسی که انکار حق
کرد و در تاج گفته محاکمه رفع امر بسوی قاضی است و در بعضی روایة این دو کلمه زیاده آمده انت ربنا والیک المصیر
توئی پروردگار ما و بسوی تست بازگشت فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت پس بیامرز مرا آنچه که پیش کرده ام
از گناهان و از تقصیر و عمل و آنچه پس کرده ام که عبارت از جمیع گناهان با قطع نظر از معنی پیش و پس یا باعتبار
کرده شود نسبت بعضی از گناهان بعض بعض یه گناهان که واقع میشوند بعضی پیش از بعضی واقع میشوند کذا قالوا و تواند
که ما اخرت گناهانی است که هنوز بوقوع نیامده و طلب آمرزش آنهاست بر تقدیر وقوع والله اعلم و ما اسررت و ما
اعلنت و آنچه پنهان کرده ام از گناهان و آنچه آشکارا کرده ام و ما انت اعلم به منی و بیامرز مرا آنچه که تو داناتری بآن چیز از
من تعمیم بعد تخصیص است و اعتراف است از قصور علم خود بگناه بسبب کثرت وقوع او و این تواضع و هضم نفس است

وفی نسخة

از آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بخطاب حق جل وعلا ودر حقیقت این تعلیم امت است که اینچنین استغفار کنند ذنوب جهات
دیگر که در قول وتعالی لیغفر لک الله گفته اند نیز جاریست واین جمله مختص بروایه بخاریست چنانچه رقم او بالای این
مینویسند قاله الشارح الجلیل بالجمله راو در اصل صحیح بخاری که در صحته وضبط نسخ ظاهر اعدیم المثل وفقید النظر باشد
نیافتم ودر شروح متداوله بخاری نیز تعرض بآن نشده شاید که در روایتی شاذ بوده باشد والله اعلم وعلمه اتم واحکم
انت المقدم وانت الموخر توئی پیش کننده بتقرب درگاه خود هر کرا خواهی وتوئی پس اندازنده از لطف خود
ودر بعضی نسخ بر رمز شیخین انت الهی در همقام زیاده کرده لا اله الا انت نیست معبود بحق جز تو ع عو
روایه کرده این را اصحاب کتب ستّه وابو عوانه از ابن عباس ودر روایتی در آخر دعا مذکور اینکلمه زیاده است ولا حول ولا قوة
الا بالله نیست برگشتن از معصیته وتوانائی بر طاعه مگر بتوفیق خدا تعالی خ ایراد کرده این زیاده را بخاری وگفته قال
سفین وزاد عبد الکریم ابو امیة ولا حول الخ سمع الله لمن حمده شنید خدا تعالی بگوش اجابت ورضا وقبول مر کسی را
که حمد و ثنا کرد مرا ورا سمع وسماع در لغه شنیدن وگوش فرا داشتن است ومراد اینجا لازم معنی است که اجابة وقبول
است وکلیه النست هر وصف که در شان وی تعالی صحیح نبود مراد بوی لازم ومناسب آن میباشد الحمد لله رب
العالمین ت روایة کرده این را ترمذی از ربیعه بن کعب الاسلمی که گفت بودم من که بیتوتت میکردم نزد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس می آوردم آب وضوء آنحضرت را پس شنیدم زمان طویل از شب که میگفت سمع الله لمن حمده
ودر بعضی روایة آمده که میگفت سبحان الله رب العالمین سبحان الله وبحمده دس روایة کرده این را ابو داود
ونسائی هم از ربیعه وقعد الثلث الاخر من اللیل ابن عباس رضی الله عنه میگوید نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم هنگام سیوم حصه اخیر از شب اینچنین است در اصل وموافق است بلفظ حدیث که در صحیح بخاریست
پس من بیان ثلث است چنانکه ترجمه گفته شد ودر نسخه جلالی بدل من اللیل من النوم واقع شده پس من متعلق
بقعد بود ومعنی چنین باشد که نشست آنحضرت از نوم وبیدار شد فنظر الی السماء پس نگاه کرد بسوی آسمان فقال
بعد از ان خواند این آیات را ودر بعضی روایات آمده چون بیدار شدی خواب از روی مبارک مسح کردی
ومسواک نمودی ووضو ساختی در حال مسواک ده آیه از آخر آل عمران خواندی وآیات اینست ان فی خلق السموات
والارض بدرستی که در آفرینش آسمانها آنچه در وی است از عرش وکرسی وملائکه وکواکب ... وزمین وآنچه

ولیلین ۴۵

بر ولیست از جبال وبحار واشجار واختلاف اللیل والنهار ودر آمد شد شب وروز یا در مخالفت اینها در ضیا وظلمت و
نقصان وزیادت لآیات لاولی الالباب هر آینه نشانهائی لایح ودلیلها واضح است بر وجود صانع ووحدت
وکمال علم وبلاغ حکمت وتمام قدرت او مر خداوندان عقول را که عقل ایشان از شوائب وهم صافیست وبادراک
دقایق اسرار وحقایق اطوار وافی العشر الاواخر من آل عمران بنصب بدل از ان فی خلق السموات است که در محل
نصب واقع شده یعنی خوانده ده آیه را که آخر سوره آل عمران است وبالای انجمله رمز بخاری مکتوبست اشاره باختصاص
او حتی ختم السورة متعلق است بلفظ فقال یعنی خواند ان فی خلق السموات را تا انکه تمام کرده سوره را که آل عمرانست
ودر روایة ابی داود از فضل بن عباس پنج آیة تا لا تخلف المیعاد نیز آمده ودر روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا
باطلا تا انک لا تخلف المیعاد است وتتمه آیات اینست الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم صفة اولی الالباب است
یعنی خداوندان عقل صافی کسانند که یاد میکنند خدا تعالی را در حاله استادن ودر وقت نشستن ودر زمان تکیه کردن
بر پهلوهای خود یعنی دوام ذکر دارند ویتفکرون فی خلق السموات والارض واندیشه میکنند باعتبار واستدلال در
آفرینش آسمانها وزمین ربنا ما خلقت هذا باطلا ای پروردگار ما نیافریده این را باطل وعبث وهزل بلکه برای
کاری بزرگ از عدم بوجود آورده سبحانک فقنا عذاب النار میگوئیم تسبیح ترا پس نگاهدار ما را بلطف خود
از عذاب آتش دوزخ ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته ای پروردگار ما بدرستی که تو هر کرا در آری باتش پس
بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبة از روی عدل وما للظالمین من انصار ونیست ستمکاران را از یاران که عذاب
از ایشان رفع کنند ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ای پروردگار ما بتحقیق ما شنیدیم آواز کننده را که میخواند
خلق را بسوی ایمان آن امنوا بربکم بر نوجه که ایمان آورید بپروردگار خود فامنا پس منادی را تصدیق نموده
ایمان آوردیم ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ای پروردگار ما پس بیامرز گناهان مرا ودر
گذار وبپوشان از ما بدیهای ما را وبمیران ما را با نیکان ونیکوکاران ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ای پروردگار
ما اجابت کن دعای ما را وبده ما را آنچه وعده کرده ما را بر تصدیق پیغمبران خود ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
ورسوا مکردان ما را روز قیمة بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعدهٔ خود را ثم قام پس برخاست یعنی بعد خواندن آیات مذکوره
فتوضأ واستن پس تنشید یا ... پس وضو ساخت ومسواک کرد در اثناء وضو وقت مضمضه چنانکه عادتست

واستنان مسواک کردن کذا فی التاج فصلی احدی عشرة رکعة روایة بکسر شین است وسکون او نیز جایز است یعنی پس
گذارد یازده رکعة از انجمله هشت رکعة نماز شب وسه برای وتر چنانکه احمد از ابن عباس تفصیل روایت کرده که یصلی
باللیل ثمان رکعات ویوتر بثلث یعنی میگذارد در شب هشت رکعة ووتر میکرد بسه رکعة ثم اذن بلال یعنی اذان صبح
واد بلال بن رباح که موذن مسجد نبوی بود فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت سنة فجر ثم خرج بیرون برآمد بسوی مسجد
برای نماز فجر فصلی الصبح پس گذارد نماز فجر را بجماعة خ م د س ق روایت کرده این را شیخین وابو داود ونسائی
وابن ماجه از ابن عباس رضی الله عنهما ودر بعضی روایة آمده کان یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة وبود آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم که میگذارد در شب گاهی سیزده رکعة یوتر من ذلک بخمس لا یجلس فی شیء الا فی آخرهن
وتر میکرد از میان سیزده رکعة به پنج رکعة نمی نشست برای تشهد دران پنج مگر در آخر آنها ظاهر آنست که اول هشت رکعة
میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام چنانکه ابوداود صریحا از ابن عباس روایة کرده بعد ازان پنج رکعة میکرد به نیت
وتر بیک تشهد وبیک سلام ودر بعضی روایات ابوداود لم یسلم الا فی آخرهن آمده پس کسانیکه قائل نیستند بدان
واجب است نزد ایشان قعده بعد از هر دو رکعة مطلقا میگویند که مراد از جلوس درینحدیث نیز سلام است بقرینه
حدیث ابوداود ووصل اکثر چهار رکعة بیک سلام جائز است باتفاق ونزد ما جائز است در شب تا هشت
رکعة وزیاده بران مکروه کذا فی الهدایة وسرخسی گفته اصح آنست که زیاده بر هشت نیز مکروه نیست خ م
روایة کرده این را شیخین از عایشه رضی الله عنها ودر روایتی آمده کان یصلی من اللیل احدی عشرة رکعة وبود
که گاهی میگذارد در شب یازده رکعة یوتر بواحدة وتر میکرد از انجمله بیک رکعة یعنی چون پنج شفعه گذارد همه جفت
بود یک رکعت باشفعه اخیر ضم کرد پس وتر گردانید یک رکعة دیگر را که پیش از وی گذارده بود وهمه نماز وتر شد
برکعة یازدهم خ م روایة کرده این را شیخین نیز از عایشه صدیقه بدانکه نماز شب آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم در احادیث صحیحه بروجوه متعدده مروی گشته وهر کدام ازانها در اوقات مختلفه گذارده سالک
طریقه اتباع مخیر است بهر نوعی که مواظبت نماید شرف اتباع دریابد واگر در هر وقتی بنوعی دست زند اوفق
وانسب باشد ازان وجوه چند طریق مصنف ایراد کرده وطرق دیگر نیز هست که در کتب قوم مذکور است بالجمله اکثر
آن سیزده رکعة است واقل آن هفت وبعضی علما پنج هم گفته اند وحضرت شیخ قدس سره فرموده اند ودر بعضی

حدثنی

حدثنی بنظر نیامده انتهی مگر آنکه در مبسوط آورده که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی باللیل خمس رکعات رکعتان صلوة
اللیل وثلث الوتر اما وتر پس برکعت واحده وبسه رکعة هر دو مشروع است نزد علماء مجتهدین ولیکن اختلاف در اولی وافضل
دارند نزد اکثر ائمه یک رکعة است ونزد امام اعظم حنفی رحمه الله سه رکعة از احادیث صحیحه وآثار مستقیمه در اثبات سه رکعة بسیار وارد است
ابن الاثیر در جامع الاصول از حدیث شیخین ونسائی وحاکم از عایشه صدیقه ونیز نسائی وابن سنی از عبد الرحمن
بن ابزی می آرند که آنحضرت وتر میکرد بسه رکعة وسلام نمیداد مگر در آخر آن وازابن مسعود نیز آمده در سه رکعة است مانند
نماز مغرب واحادیث دیگر نیز هست که اکثر ازان در شروح هدایه مذکور است ودر انجا بعد انکشاف حقیقت
خافیه بیکبار نقل نیست بالجمله حسن بن زیاد اجماع مسلمین را بر سه رکعة حکایت کرده است ودر شرح آثار گفته که
فقهاء مدینه طیبه وعلماء انجا بتحقیق اجماع کرده اند برانکه وتر سه رکعت است سلام نه دهد مگر در آخر آن وبتحقیق موافق شده است
این عمل بسیاری از صحابه را پس سزاوار نیست که عمل کرده شود بخلاف آن انتهی ومؤید است این را آنچه محمد بن
اسمعیل بخاری رحمه الله از ابن عباس روایة کرده که ابن ملیکه گفت که وتر کرد معاویه بیک رکعة بعد از عشاء وبود
نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید وی این خبر را با ابن عباس رضی الله عنهما ابن عباس گفت بگذار
تخطیه واعتراض مکن بر معاویه زیرا که وی صحبة داشته است به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم انتهی الحدیث
واین دلالت صریح دارد برانکه متعارف در صدر اول نیز وتر بسه رکعت بود وایتار برکعة واحده بعد ازان زمان مروج
کننده وصحابه کرام از صدور آن انکار واستبعاد می نمودند کما لا یخفی وشیخ کمال الدین ابن الهمام وصاحب نهایه گفته اند
آنچه تمسک کرده بدان شافعی بر ایتار برکعة واحده یا پنج یا هفت یا زیاده بران پیش از استقرار امر وتر بود ودر آخر قرار
بران یافت که می نشست بر هر دو رکعة وبسه رکعة وتر میکرد ونمی فصل بسلام چنانکه از اجماع سلف بران معلوم میگردد
واذا قام لصلوة اللیل وچون برمیخواست برای نماز شب کبر عشرا وحمد الله عشرا میگفت ده مرتبه وسبح عشرا وتسبیح میگفت
ده مرتبه واستغفر عشرا واستغفار بخواند ده مرتبه د س ق مص حب روایة کرده این را ابوداود ونسائی وابن
ماجه وابن ابی شیبه وابن حبان از عایشه وقال ودر بعضی روایة آمده که میگفت اللهم اغفر لی خداوندا بیامرز گناه مرا
واهدنی وهدایت کن وراه راست نما مرا وثابت دار بروی وارزقنی وروزی ده مرا روزی حلال وعافنی وسلامت
بخش مرا از آفات وبلیات ظاهر وباطن د س ق مص روایة کرده این را ابوداود ونسائی وابن

تکبیر بگوید ده مرتبه وحمد عشرا

وابن ابی شیبه از عایشه ودر بعضی روایة تقیید عدد نیز آمده که عشرا یعنی دعاء مذکور ده مرتبه بخواند ایراد کرده این
زیاده را ابن حبان ویتعوذ بالله من ضیق المقام یوم القیمة و پناه میگرفت بخدا تعالی از تنگی مکان در روز قیمة
یعنی اعوذ بالله من ضیق المقام یوم القیمة بخواند وگفته اند که اشعار است بر مردم عرصات تنگ شود که بسبب شدت واهول
آن تمنای دخول دوزخ کنند تا ازین مهلکه خلاص شوند **د س ق مص** روایة کرده این را ابوداود ونسائی
وابن ماجه وابن ابی شیبه از عایشه ودر بعضی روایة لفظ عشرا از زیاده آمده ۲ **حب** ایراد کرده این زیاده را ابن حبان
واذا افتتح صلوة اللیل قال وچون شروع میکرد نماز شب را میگفت این دعا را اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
ای خداوند پروردگار جبرئیل که القای علوم وتبلیغ وحی بانبیا علیهم السلام مفوض بدوست وپروردگار میکائیل که
تعیین ارزاق مخلوقات ومقادیر آن بدست اوست وپروردگار اسرافیل که نفخ صور برای بعث ونشور متعلق
باوست اکثر برانند که جبرئیل افضل است از تمامه ملایک وبعضی میگویند که این هر سه فرشته در فضل مساوی اند
ووجه تخصیص اضافه رب باین فرشتگان ثلثه باوجود آنکه وی تعالی رب تمام عالم است بیان شرافت وکرامت
وفضیلة ایشانست بر غیر ایشان کذا فی المفاتیح فاطر السموات والارض پیدا کننده آسمانها وزمین عالم الغیب
والشهادة دانای پنهان وآشکارا انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون توئی که حکم میکنی میان بندگان
خود در آخرت در آنچه هستند که در آن اختلاف میکنند از امر دین اهدنی لما اختلف فیه هدایت کن بسوی
چیزیکه اختلاف کرده شده است در وی من الحق از حق بیان ماست یعنی از مختلف فیه آنچه که حق باشد مرا بآن
هدایت کن وراه نما باذنک بدستوری خود وتیسیر وتوفیق خود انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستی
که توراه مینمائی کسی را که میخواهی بسوی راه محکم واستوار **م عه حب** روایة کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه وابن
حبان از عایشه واذا صلی الوتر ثلثا وچون میگذارد نماز وتر را سه رکعت چنانچه مذهب حنفی واصحاب اوست دلیل
بران اجماع دارند فیقرا فی الاولی پس بخواند در رکعت نخستین بعد از فاتحه سبح اسم ربک اما آنچه بعضی مردم از اهل
دیار ما در رکعت اول انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار وآثار یافته نشده است ومیگویند که در بعضی روایات
فقهیه آمده وفی الثانیة وبخواند در رکعت دوم بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون وفی الثالثة ومیخواند در رکعت سیوم
از وتر بعد از فاتحه قل هو الله احد **د ت س ای حب** روایت کرده این را ابوداود از حدیث ابی بن کعب

یعنی دعای مذکور نیز ده مرتبه بخواند

وترمذی از حدیث ابن عباس ونسائی وابن ماجه واحمد از هردو ونسائی واحمد از عبد الرحمن بن ابزی نیز وابن
حبان وابن سنی هم از وی فقط کذا ذکره مرک ودر بعضی نسخ والمعوذتین بکسر واو مشدده ودر بعضی نسخ بفتح
او با سوره اخلاص قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس نیز ضم کند وهر سه سوره در رکعت سیوم بخواند
د ا ق ت حب روایت کرده این را ابوداود واحمد وابن ماجه وترمذی وابن حبان از عایشه صدیقه رضی الله
عنها ترمذی در جامع خود گفته علی اکثر اهل علم از صحابه ومن بعدهم همان اول است واصحاب ما بهمین را اخذ کرده اند
ویفصل بکسر صاد مهمله بین الشفع بفتح الثین والوتر بتسلیمة یسمعنا وفصل کند میان شفعی که پیش از وتر بود ومیان
نماز وتر بسلام گفتن که بشنوانند از ما مردم فی القاموس الوتر ویفتح الفرد **ا** روایت کرده این را احمد از ابن عمر ولا
یسلم ودر بعضی نسخ ولا یسلم بوا وست ملا علی گفته این مطابق روایة ودر آیة هست الا فی آخرهن وسلام نه دهد در نماز وتر
مگر در آخر آن سه رکعت از وتر **س ی** روایت کرده این را نسائی وابن السنی از عبد الرحمن بن ابزی او یوتر بواحدة یعنی
در بعضی روایة آمده که وتر کند بیک رکعت **خ م** روایت کرده این را شیخین از ابن عمر او بخمس او بسبع یا وتر کند به پنج رکعت
یا بهفت رکعت **قط ی** روایت کرده این را دارقطنی وبیهقی در سنن الکبیر از ابی هریره او بتسع او باحدی عشرة
رکعة او اکثر من ذلک وتر کند به نه رکعت یا بیازده رکعت یا زیاده از آن که سیزده رکعت باشد چه زیاده از سیزده ثابت
بلکه مروی نیست واین حدیث مبنی بران است که تمام نماز شب را وتر نام کرده اند بطریق مشارفه والا وتر همان سه رکعت
است مؤید است این را آنچه ابوداود از ابو موسی اشعری روایت کرده که گفت پرسیدم عایشه صدیقه را که چند
رکعت وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت عایشه بود آنحضرت که وتر میکرد گاهی بچهار وسه یعنی هفت رکعت
میکرد چهار برای تهجد وسه برای وتر وگاهی بشش وسه که نه رکعت باشد وبهشت وسه که یازده باشد وبده وسه که سیزده
باشد ونبود که وتر کند بکمتر از هفت وبیشتر از سیزده انتهی الحدیث ونیز ترمذی در جامع خود می آرد که معنی این سخن
که وتر میکرد بسیزده وغیر آن است که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و
همه را وتر خوانده شد **سنی** روایت کرده این زیاده را بیهقی در سنن الکبیر ایضا از ابو هریره ویقنت فی الاخیرة
وقنوت بخواند در رکعت اخیره از وتر اذا رفع من راسه من الرکوع وقتی که بردارد سر خود را از رکوع قنوت در اصل
بمعنی طاعة ودعاست وبمعنی خشوع وسکوت وقیام در نماز نیز آید بیهقی گفته قنوت فرمان برداری کردن ودر نماز

ودر نماز دراز استادن ودر نماز دعا خواندن وخاموش بودن انتهی ومراد اینجا چنانچه مشهور است دعاست
مطلق یا مخصوص واین قنوت نزد جمهور شافعیت که نزدیک ایشان دعاء قنوت در نماز وتر در نصف اخیر ماه
رمضان ودر نماز صبح علی الدوام بعد از رکوع است ومذهب امام همام ابیحنیفه رحمه الله آنست که قنوت در رکعت سیوم
از وتر پیش از رکوع بعد قرائة وبرداشتن دست است اگرچه مقتدی باشد در رمضان وتمسک ایشان درانکه در تمام سال
است باحادیثی است که وارد شده در قنوت وتر مطلقا از غیر تخصیص بوقتی در رمضان وغیرا و مانند لفظ یقنت فی الوتر
وقنت فی وتره وکان یقول فی وتره وامثال ذلک ووتر دایمی است غیر مخصوص برمضان ونصف او پس قنوت نیز
همچنین باشد واستدلال برانکه پیش از رکوع است وبعد از رکوع نه بحدیثی دارند که شیخین از انس روایت کرده اند
که قنوت پیش از رکوع است وخواندن ان بعد از رکوع پیش از یکماه نبوده وفرستاده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرا یعنی بسبب ایشان جماعتی باعتقادتن بود ندپس در راه مبتلا گشتند که رعل وذکوان نزدو بیر معونه متعرض حال ایشان
گشتند وایشان را بکشتند پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای هلاک ایشان بعد از رکوع یکماه انتهی وان منسوخ
گشت ودر شرح آثار از اسود بروایت صحیح می آرد که وی گفت بود ابن مسعود که قنوت نمیکرد در هیچ نمازی مگر در وتر وبود که
قنوت میکرد پیش از رکوع واحادیث دیگر نیز صحیح وجید درینباب بسیار است که در فتح القدیر باسانید ایراد یافته
ودر شرح مشکوة هم مجملا مذکور است وازانچه تایید میکند این را عمل اکثر صحابه است چنانکه ابن ابی شیبه از علقمه بن مسعود روایت
کرده که اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودند که قنوت میکردند در وتر پیش از رکوع باالجمله اصل قنوت وتر ودعا در آن
باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد وحال انکه اصحاب کتب خمسه ازان روایت کرده چنانکه ابن الهمام آورده
وخواندن قنوت در وتر چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که ازوی دو روایت است
ولیکن اختلاف دران است که نزد امام همام ابوحنیفه دایمی است در رمضان وغیر او وپیش از رکوع است چنانکه
گفته شد ونزد امام شافعی وبروایتی از مالک واحمد مخصوص است بنصف اخیر رمضان وبعد از رکوع است وبقول
مشهور از امام احمد دائمی است وجائز است پیش از رکوع وبعد از رکوع ونزد مالک بروایتی که قابلیت بقنوت همچنین
است ومراد بقنوت اینجا مطلق دعاست یا خصوص دعاء اللهم انا نستعینک الخ واللهم اهدنا الخ که مشهور است
واز امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست چه تعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب است وبدون صدق

درغنة بر زبان رود پس مقصود حاصل نشود چون در قراءة نماز که اهم است از قنوت تعیین نیست پس در قنوت

بطریق اولی نباشد واکثر بر توقیت وتعیین اند ومیگویند که چون دعائی معین نباشد گاهی بر زبان چیزی جاری

گردد که مشابه کلام ناس باشد ونماز بدان فاسد گردد کذا فی المبسوط وجامع الصغیر لفخر الاسلام واین خلاف

در جائی معقولست که توقیت در شرع وارد نشده باشد نه در جائی که وارد شده بطریق وجوب یا استحباب

وحالانکه صحابه رضی الله عنهم اتفاق دارند بر خواندن اللهم انا نستعینك در قنوت واز بجهة در محیط وذخیره اللهم

انا نستعینك واللهم اهدنا استثنا نموده است وموقت در قنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدنا است واللهم انا

نستعینك را قنوت نشمارند ونزد ابو حنیفه ومالك اللهم انا نستعینك واگر غیر این بخوانند نیز جایز است وقنوت

بدان حاصل ولیکن افضل همان است که بسنة ثابت شده باشد واولی نزد حنیفه است که بعد از وی قنوت

حسن بن علی رضی الله عنهما که اللهم اهدنا است نیز بخوانند کذا فی فتح القدیر والنهایه پوشیده نباشد که او لویت

جمع در وقتی است که منفرد باشد یا امام باشد وگفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینك در صحیحین وسنن معروفه نیست

لیکن ائمه حنفیه انرا از طرق صحیحه اثبات کرده اند شیخ ابن الهمام گفته ازین باب است انچه اخراج کرده ابو داود

در مراسیل از خالد بن ابی عمران که گفت در اثنا انکه انحضرت صلی الله علیه وسلم دعا بد میکرد بر قبیله از قبایل

عرب ناگاه جبرئیل آمد واشارت کرد بسکوت پس انحضرت ساکت گشت پس گفت یا محمد خدا تعالی برا سباب

ولعان نیا فریده ترا رحمة للعالمین فرستاده وآیه لیس لك من الامر شیء اورد وبعد ازان تعلیم کرد جبرئیل انحضرت را

اللهم انا نستعینك الخ بنوعی آنچه از اختلاف تقدیم وتاخیر الفاظ مشهور شیخ جلال الدین سیوطی نیز در عمل الیوم

واللیلة این را بعد از رکوع بر نهجی که مصنف ایراد خواهد کرد آورده وابن ابی شیبه از قول ابن مسعود وبیهقی در

سنن الکبیر از قول عمر بن الخطاب نیز اخراج کرده اند چنانکه مصنف خواهد گفت والله اعلم س روایت

کرده اند چنانکه مصنف خواهد گفت والله اعلم س روایت کرده این را حاکم فقط از امیر المومنین حسن بن علی

رضی الله عنهما ودیگر اکثر کتب بیان قنوت نیز آمده که گفت فیقول فابرای تغییر قنوت است یعنی پس بگوید در قنوت

این دعا را اللهم اهدنی فیمن هدیت خداوندا هدایت ودلالت کن مرا در میان کسانیکه راه راست نموده ایشان را

یعنی مرا از جمله ایشان گردان تو ودی در اذکار گفته اگر مصلی امام باشد اللهم اهدنا بگوید بلفظ جمع وکذا الباقی واگر

وتحقیق بیان راضی باشند ... والا فلا

بتوضیح روایت ...

تخلع ونترك من یفجرك وفیه اللهم ایاك نعبد ولك نصلی ونسجد والیك نسعی ونحفد

ونخشی عذابك ونرجو رحمتك ان عذابك بالكفار ملحق واخرج الطبرانی بسند

عن ابی اسحق قال امنا امیة بن عبد الله بن خالد بن اسید بخراسان

فقرا بهاتین السورتین انا نستعینك ونستغفرك واخرج البیهقی وابو داود

فی المراسیل عن خالد بن ابی عمران ان جبرئیل بذلك علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة

مع قوله لیس لك من الامر شیء لانه لما قنت یدعو علی مضر تنبیه

کذا نقل جماعة عن مصحف ابی انه ست عشر سورة والصواب انه خمس عشرة

فان سورة الفیل وسورة لایلاف قریش فیه سورة واحدة ونقل ذلك السخاوی

فی جمال القراء عن جعفر بن الصادق وابی نهیك الخ قلت ویرده ما اخرجه الحاكم

والطبرانی من حدیث ام هانی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فضل الله قریشا بسبع

الحدیث وفیه وان الله انزل فیهم سورة من القران لم یذکر فیها معهم غیرهم

لایلاف قریش وفی کامل الهذلی عن بعضهم انه قال الضحی والم نشرح سورة

واحدة ونقله الامام الرازی فی تفسیره عن طاوس وعمر بن عبد العزیز

کذا فی النوع التاسع عشر فی عدد سوره وآیاته وکلماته وحروفه من الاتقان

و اگر اهدنی بخواند جائز است ولیکن مکروه باشد چه مکروه است امام را که تخصیص دعا بنفس خود کند انتهی اللّهم اهدنی
فیمن هدیت خداوندا هدایت و دلالت کن مرا در میان کسانیکه راه راست نموده ایشانرا یعنی مرا از جمله ایشان
گردان و هدی راه نمودن و روین و راه راست گرفتن و هدایت راه نمودن در هر چیزی و اصل معنی هدایت
دلالت کردنست بلطف و لهذا استعمال کرده نمیشود مگر در خیر و گفتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم این دعا را
با وجود آنکه خود بر کمال هدایت بود یا برای تعلیم امت باشد یا بمعنی آنکه ثابت دار مرا بر آنچه هستم و یا برای
تحصیل جمیع مراتب و هدایت حق سبحانه متنوع است بانواعی که خارج از حصر و احصا است و عافنی فیمن
عافیت و عافیة و سلامت ده مرا از آفات و بلیات ظاهر و باطن در دنیا و آخرت در میان کسانیکه
عافیت داده ایشانرا و تولنی فیمن تولیت و دوست دار مرا و متولی من باش بحفظ امور من در میان کسانیکه
متولی شده ایشانرا و تولی دوستی داشتن با کسی و بکار کسی قیام کردن و ولایت دادن کذا فی التاج و اراده هر کدام
ثلثه صحیح است درینمقام و بارک لی فیما اعطیت و برکت و فزونی ده مرا در چیزیکه داده از نعمتهای و قنی شر ما قضیت
و نگاهدار مرا از بدی چیزیکه قضا کردی یا از شر قضای خود و مراد بشر قضا عدم رضا بقضا و عدم صبر بران و جزع و فزع کردن
بجهة آن و در اصل قضا بمعنی قطع است یقال قضی یقضی فهو قاض اذا حکم و قطع و گاهی بمعنی خلق می آمد و ازهری گفت
که قضی در لغت بچند معنی است و مرجع همه بسوی القطاع است و اینمقام تفصیل طلبد که بجای خود مشرح و مذکور است
انک و در روایت ترمذی و حاکم فانک تقضی و لا یقضی علیک بس بدرستی که تو حکم میکنی بهر چه میخواهی و حکم کرده
نمیشود بر تو بهیچ چیز و انه لا یذل من والیت بدرستی که شان اینست خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را و لا یعز من
عادیت این فقره مخصوص بروایت نسائی است و عزیز نمیشود کسی که دشمن داری تو او را موالات با کسی دوستی
کردن ضد معادات کذا فی التاج تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی تو ای پروردگار ما و بلند و برتری از فهم مخلوقات
کردسرادقات جلال ذات و صفات تو رسد بیت نه بر اوج ذاتش برد مرغ وهم ** نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
و در روایت ابن حبان نستغفرک و نتوب الیک زیاده است و در بعضی نسخ این کتاب نیز یافته میشود
حب مس مص روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان و حاکم ابن ابی شیبه از حسن بن علی
و در بعضی روایة بعد از تعالیت اینقدر زیاده است و صلی الله علی النبی و در و درستد خدا تعالی بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم س روایت کرده این زیاده را نسائی هم از حسن و امام احمد در مسند خود نیز این دعا را ایراد کرده است

هدایت است ۱۲

در اینجا نیز این زیاده هست و سیوطی در عمل الیوم و اللیله آخر دعا الصلوة گردانیده بلفظ صلی الله علیه و آله و سلم و نووی
در اذکار گفته مستحب است که عقب این دعا درود بصیغه مذکوره خوانده شود بروایتی دعاء قنوت اینست اللّهم اغفر لنا
وللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات خداوندا بیامرز ما را و مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم و زنان
مسلمه را ایمان نام اعتقاد است و اسلام اسم ظاهر اعمال چنانچه حدیث جبرئیل بر آن برهان دلالتی واضح دارد و الف
بین قلوبهم و جمع کن و الفت و محبت ده میان دلهای ایشان یعنی باصلاح آر امور دینی و احوال دنیوی را که کاین است
میان ایشان تعهد و تفقد و لفظ ذات مقحم است و انصرهم علی عدوک و عدوهم و یاری ده ایشانرا بر دشمنان
خود و دشمنان ایشان یعنی غلبه ده بر کفار و نفس و شیطان اللّهم العن الکفرة الذین یصدون عن سبیلک خداوندا
لعنت کن و کمال دوری از رحمت خویش ده کافرانی را که باز می استند و اعراض میکنند یا باز میدارند ایشان
مردم را از راه تو که دین قویم و صراط مستقیم است لعن نفرین کردن و اصل وی طرد است یعنی راندن و دور کردن
از نیکی و رحمه اگر بمسلمان اطلاق یابد مراد غلاب و دوری از رحمة خاص و طرد از بهشت است در اول هم و اگر
بر کفار باشد ابعاد از رحمه است کمال ابعاد کذا قال الکرمانی و در تاج گفته صد یکر دانیدن هذا انتصد و الصدود
بگشتن لازم انتهی یقال صد عنه یصد صدودا ای اعرض و صده عن الامر صدا منعه و صرفه عنه و بکذبون
رسلک و تکذیب میکنند پیغمبران ترا و یقاتلون اولیائک و کارزار میکنند دوستان و معاضدان دین و شریعه
ترا اللّهم خالف بین کلمتهم خداوندا اختلاف افکن میان کلمهای ایشان تا بسبب تخالف متفرق شوند
و اجتماع نه ورزند و بر یک چیز و یک کلمه متفق نباشند و زلزل اقدامهم و بجنبان پاهای ایشانرا تا در جنگ مسلمانان
ثابت قدم نباشند یا ثابت مدار ایشانرا بر دین ایشان و انزل بهم باسک الذی لا ترده عن القوم المجرمین
و نازل کن بر ایشان عذاب و قهر خود را آنکه رد میکنی و باز نمیداری تو آنرا از گروه گناهکاران یعنی کافران
باس قوت در حرب و عذاب کذا فی التاج بسم الله الرحمن الرحیم مخصوص بروایة بیهقی است که در سنن
الکبیر مثبت از هر دو لفظ اللّهم که درین دعا است آورده چنانکه لفظ بسمی بر آن می نویسند و چون ثبوت اینها بخبر
واحد است و متواتر نیست از مصاحف متروک گشته منسوخ التلاوة شدند اللّهم انا نستعینک خداوندا ما گروه
مسلمانان یاری و مدد می طلبیم از تو در جمیع کارهای و تمامه مهمات دنیا و آخرت علی الخصوص در طاعة و عبادة و ترک معصیة

علی النبی محمد ۱۲

تا مکر یکدیگرا دشمن ندارند و ... ۱۲

هذا الازم ۱۲

۹۰

و در تسلط تا فتن بر نفس و شیطان و سایر اعدا که بی توفیق و اعانت تو میسر نباشد و ایراد نستعین بلفظ جمع
با آنکه داعی یکی است اشاره است بآنکه مرد باید که در طلب خیر مسلمانان را نیز با خود شریک گرداند یا باسقاط داعیت
نفسش را از مرتبه استحقاق تا باشد که در ضمن جماعه و طفیل مقبولان درگاه دعای او نیز مستجاب شود و نستغفرک
و طلب آمرزش میکنیم از گناهان خود را چون استعانه و طلب توفیق طاعه کرد طلب آمرزش گناهان نیز میکند
تا بهر دو شق جلب نفع و دفع ضرر که شهیر ظفر و نجاح اند تمسک نموده مقصود کرده باشد یا چون توفیق طاعه طلبید
و هیچ طاعتی و عبادتی بی شوب نقصان نبود و چنانچه حق عباده است از دست نمی آید استغفار میکند از نقصان
و تقصیر که در طاعه رود و نثنی علیک الخیر و ثنا میگوییم و ذکر میکنیم ترا بنیکی و آنچه در بعضی روایه ذکر لفظ خیر است پس وی
منصوب است بنا بر مصدریه و در اصول ثابت نیست و در السنه عامه درینجا لفظ کلّه هست و در خزانة الفقه و مضمرات
و غیر وی از فقهیات یافته میشود و مطرزی نیز بدان تصریح نموده لیکن در نسخ این کتاب مطلقا یافته نشد والله اعلم
ولا نکفرک و کفران نمیکنیم نعمتهای ترا بلکه شکر میگوییم و نخلع بدون واو است در اکثر نسخ و نترک من یفجرک و میکشیم
یعنی از باطن و میگذاریم یعنی در ظاهر کسی را که معصیت و نافرمانی و مخالفت کند ترا خواه نفس باشد خواه خلق
بسم الله الرحمن الرحیم از اینجا نیز بسمله مخصوص بروایه بیهقی است چنانکه گفته شد اللهم ایاک نعبد خداوندا ترا
عبادت میکنیم نه غیر ترا مقصود و مطلوب از عبادت توئی نه اغراض دنیوی و اغراض اخروی و لک نصلی و
نسجد و برای تو و طلب رضا و فرمان برداری تو نماز میگذاریم و سجده میکنیم چون عبادات بسیار است و نماز
افضل عبادات و ارفع قربات بود و بالفعل مباشر اوست تخصیص کرد نماز را بذکر بعد از عبادة بطریق تخصیص
بعد تعمیم باز چون سجده اشرف و افضل ارکان نماز بود بعد از نماز ذکر سجده کرد چه در سجده کمال فروتنی و شکستگی
و تضرع و مسکنت میباشد که خلاصه و مغز عباده است و الیک نسعی و نحفد و در بعضی نسخ معتبره و الیک و در اذکار نووی
نیز همچنین است و برای تو نه برای غیر تو سعی میکنیم بسرعه و خدمت مینماییم مصنف گفته نحفد بفتح نون و کسر فا یعنی
سرعه میکنیم در عمل و خدمت و در نهایه بیهقی است حفد و حفود و حفدان شتافتن است بر مرغ در دم و در خدمت و من
هذا الباب و الیک نسعی و نحفد و هکذا فی الصحاح و المغرب درین فقره نیز همان اخلاص میکند و نخشی عذابک الجد
و نرجوا رحمتک و می ترسیم ما از عذاب تو که حق و ثابت است و امیدواری داریم از رحمة تو چه بمجلس را استحقاق

بر تو

بر تو نیست عقاب عدل تست و ثواب محض فضل تو بنا بر وعده و وعیدی که کرده نزد صدور معصیت ترا بکار
از غضب و عذاب تو بیم مباشرت طاعه امیدوار برحمت تو بیت نومید مشو که رحمت حق عام است
مغرور مشو که خاصکان در بیم اند ان عذابک الجد بالکفار ملحق بدرستی که عذاب تو که حق است بکافران
لاحق و پیوسته است یا پیوسته کرده شده است ملحق را بکسر حا و فتح آن هر دو خوانده اند و مال هر دو یکی است
فی القاموس لحقه ادرکه کالحقه و هذا لازم و متعد ان عذابک بالکفار ملحق ای لاحق و الفتح احسن او الصواب انتهی
کلامه نووی در اذکار گفته کسر حا مشهور است و بفتح نیز خوانده میشود ذکر کرده این قتیبه و غیر وی و از مصنف نیز
منقول است که روینا بکسر الحاء و یروی بالفتح مو مص سنی روایت کرده این را ابن ابی شیبه از ابن مسعود موقوفا
و بیهقی در سنن الکبیر از قول عمر بن الخطاب و اذا سلم منه قال و چون سلام دهد از وتر بگوید سبحان الملک القدوس
ثلث مرات سه مرتبه یمد صوته فی الثالثه و بکشد آواز خود را در کره سیوم یا کلمه سیوم که القدوس است اول
اظهر است و موید است او را روایة ابن ابی شیبه که فی الآخرة است و در روایة او واقع شده است چنانچه
در بعضی نسخ مینویسند و برفع عطف تفسیری است یعنی در کره سیوم باواز بلند و کشش حروف خواندی
س د مص قط روایت کرده این را نسائی و ابو داود و ابن ابی شیبه و دار قطنی از ابی بن کعب و در بعضی
روایت آمده که بعد از کره سیوم گفتی رب الملایکه و الروح پروردگار فرشتها و روح مصنف گفته و روح بضم راء
مهمله بر قول بعض فرشته بزرگ قدر و بزرگ جسم است و بعضی گفته اند خلقی است که ایشان را ملایکه
نمی بینند چنانچه ملایکه را آدمی نبینیم و احتمال دارد که مراد جبرئیل باشد علیه السلام پس از قبیل عطف خاص بر عام
بود و گاه اراده کرده میشود بروح آنچه بوی قیام بدنست و قوام حیوة است انتهی و در بیضاوی است که روح ملکی
موکل بر ارواح است و در معالم التنزیل آورده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد
و تمامی ملایکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی دیگر وصف او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود
رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او
ملکی مخلوق میگردد و بعضی گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان نه از ایشان و نه از ملایکه والله اعلم قط یعنی روایت
کرده این زیاده را دار قطنی و این دعا نیز در آخر بخواند اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک خداوندا بدرستی که من

پناه میگیرم بتو از ناخوشنودی تو از خشم تو و در مفاتیح گفته یعنی طلب میکنیم رضای ترا و سوال میکنیم اینکه غضب نکنی بر من و سخط
نفتح سین و حا ضد رضا و بمعافاتک من عقوبتک و بعافیت دادن و سلامت داشتن تو از عذاب تو و سزا دادن تو
بر معصیت و اعوذ بک منک و پناه میگیرم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطفیه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی دو
فقره اولی هم همین است و چون هیچکس جز تو قادر و مالک نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد و این ترقیست از
مکاشفه صفات بسوی مشاهده ذات که غایت توحید و نهایت تفرید است لا احصی ثناء علیک شمار نمی توانم کرد هیچ
ستایش را بر تو و نمی توانم بقدر استحقاق و رضا ثنا بر تو گفت اگر چند جد و جهد نمایم در ثنا گفتن زیرا که هیچکس الا صفات
ترا کماهی نشناسد و چون نشناسد چگونه ثنا گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است انت کما اثنیت علی نفسک تویی
ثابت و باقی بر اوصاف کامله که ثنا کردی آنها بر ذات خود در کلام قدیم یا به بیش ایات و دلالت و دلائل داله
بر ثبوت این صفات مر ترا این اعترافست بعجز از تفصیل ثنا و عدم قدرت بر اتیان حقیقه وی پس حاصل معنی آن آمد
که طاقت ندارم که ثنا به لایق ترا بطریق تفصیل آرم بلکه قاصرم از اینکه ثنا من بمرتبه استحقاق تو رسد لیکن باجمال میگویم
که تو همچنانی که ثنا کرده بر خود **فرد** ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود انچه گفته شد ظاهر از
لفظ و نزدیکتر بمقام است و توجیهات دیگر که در تحقیق ایمقال گفته اند خالی از بعدی نیست و مصنف گفته رسیده است
مرا که بعضی میگویند که لفظ انت تاکید کاف خطاب علیک است و معنی چنین بود که طاقت ندارم که ثنا تو گویم
چنانکه تو بر خود ثنا گفته و ضعف و رکاکت این سخن پوشیده نیست زیرا که بتحقیق روایت کرده است نسائی در
عمل الیوم و اللیله از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه با این الفاظ لا استطیع ان ابلغ ثناء علیک و لکن انت
کما اثنیت علی نفسک پس باطل شد این محمل و الله اعلم انتهی کلامه و از تخریج ظاهر شد که اطلاق لفظ نفس بر ذات
وی سبحانه نه از اسمه بمعنی که مناسب ذات مقدس او باشد جائز است پس انچه بعضی از ارباب علم بدیع گفته اند که
در کریمه تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک اطلاق نفس بر وی تعالی بر سبیل مشاکله است بجهت انکه اسماء الله توقیفیست و در
اطلاق نفس بر ذات واجب تعالی اذن شرعی وارد نیست لا تحقیق نبود والله اعلم **ع ط س مص** روایت کرده
این را اصحاب کتب اربعه و طبرانی در اوسط و ابن ابی شیبه از علی رضی الله عنه لفظ اربعه است کان یقول فی اخر وتره
و این عبارت محتمل است که در تشهد گفته باشد که آخر اجزاء صلوتست و محتمل انکه بعد از فراغ از نماز بود و این احتمال اقرب

لمن

است بفهم چه اکثر انچه در احادیث با این لفظ واقع شده محمول بر انست بلکه متعین است چه در بعضی روایه نسائی
مرویست کان یقول اذا فرغ من صلوته و تبوأ مضجعه میگفت این کلمات را هنگامی که فارغ میشد از نماز خود
و جای میگرفت در خوابگاه خود و درین روایت لفظی زیاده کرده و گفته لا احصی ثناء علیک و لو حرصت و لکن
انت کما اثنیت علی نفسک و اذا صلی رکعتی الفجر و چون میگذارد دو رکعت سنت فجر بقرا فی الاولی بخواند در رکعه اولی
بعد از قراءه سوره فاتحه قل یا ایها الکافرون و فی الثانیة و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد عادة برانست
که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت انهاست و فرض را بصلوة تعبیر میکنند و تخصیص این وقت
بقراءت این دو سوره از انجهته تواند بود که این دو سوره مشتمل است مر توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت
و توحید اعتقاد و قصد را پس احتیاج باینها اول صبح که وقت شهود ملایکه است اولی باشد و باین بیان وجه قراءة
این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانچه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد و الله اعلم م حب
روایت کرده این را مسلم و ابن حبان از ابو هریره او فی الاولی یا بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی از سنت فجر این
آیه را قولوا امنا بالله الایه تا آخرش که اینست و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و
الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و فی الثانیة و در
رکعت دوم این آیه را که اولش اینست قل یا اهل الکتاب تعالوا الایة تا آخرش که اینست الی کلمة سواء بیننا و بینکم
ان لا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون
و در بعضی روایات در ثانیه خواندن ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین و در بعضی انا ارسلناک
بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسال عن اصحاب الجحیم آمده اما غالب احوال قراءة همان دو سوره بود **م** روایت کرده
این را مسلم از ابن عباس و یقول و بگوید بعد از سلام سنت فجر و هو جالس و حالانکه وی نشسته باشد این دعا را اللهم
رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و محمد و زیاده کرده ابن السنی لفظ النبی را که نعت اسم مقدس است صلی الله علیه
و سلم ای خداوند و پروردگار این سه فرشته عظیم الشان و پروردگار محمد که اشرف و افضل انبیاست تهستانی
گفته شاید که مراد ملایکه و انبیا اند و تخصیص ایشان بذکر بجهت شرافت و کرامت و فضل ایشان است از غیر خود و در
تقدیم ملایکه ترقی از ادنی بسوی اعلی است اعوذ بک من النار پناه میگیرم بتو از آتش دوزخ ثلاث مرات میگفت
بگوید

این دعا را سه مرتبه مس ي روایت کرده این را حاکم و ابن السنی از اسامه بن عمیر ثم لیضطجع علی شقه الایمن بستر باید
که بغلطد بر پهلوی راست خود در خانه بدون خواب چنانکه در آثار صحیحه آمده و در این اضطجاع از فرضیت تا کراهت اختلافست
و مختار آنست که مستحب است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده پیش حنفیه گویند و کلام مالکیه نیز
دران ناظر است که این از آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای استراحت و دفع کسل تعب قیام شب بود تا بر
نشاط تمام ادای فرض صبح شود نه بطریق تعبد والله اعلم د ت روایت کرده این را ابوداود و ترمذی از ابوهریره
و شیخین از عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز روایت کرده اند که گفت چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم رکعتین
فجر را اگر بیدار می بودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع میشود تا وقتی که اعلام کرده میشد بنماز و بخاری علی شقه الایمن
زیاده کرده و هم از وی بلفظ دیگر آورده اند اذا صلی رکعتی الفجر اضطجع علی شقه الایمن و اذا خرج من بیته و چون بر آید از
خانه خود بسوی مسجد و غیر آن بقرینه آینده قال بگوید بسم الله توکلت علی الله بیرون می آیم از خانه بنام بزرگ خدا
تعالی و توکل و اعتماد و ثقه کردم بر خدا تعالی و جمیع امور دینی و دنیوی خود را بوی سپردم اللهم انا نعوذ بک من ان
نزل او نزل خداوندا بدرستی که ما پناه میجوئیم بتو ازانکه از پای بلغزیم و در گناه افتیم یا بلغزانیم غیر خود را و در معصیت
افکنیم اول بفتح نون و کسر زای بر صیغه معلوم است از زلت بمعنی لغزیدن پای در راه رفتن بیفتند تا بیفتند و ثانی
بضم نون و کسر زای و در بعضی اصول بضم نون و فتح زای بصیغه مجهول است بر صیغه معلوم از ازلال بمعنی لغزانیدن
پای دیگر و بر گناه داشتن او نضل بفتح نون و کسر ضاد معجمه از ضلالت یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و از
منهج قویم عمدا یا سهوا عدول نمائیم و این هر دو قریب بمعنی زل است گویا که مقصود ازین تاکید است او نظلم
بفتح نون و کسر لام یا ظلم کنیم بر ذات خود یا بر شخصی دیگر و در بعضی از نسخ که خالی از اعتماد نیست بعد ازین جمله او نظلم
علینا بر صیغه مجهول نیز نوشته و در اکثر نسخ موجود نیست یا ظلم کرده شود بر ما که کسی دیگر بر ما ظلم کند این نیز مذموم و مکروه است
که سبب ذل و اهانت و زبونی است اگرچه اجری دارد و در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم و از حد تجاوز
کند یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بر مظلوم عود کند سلامت در همین است که نه ظالم باشد و نه
مظلوم و ظلم در اصل نهادن چیزیست در غیر موضع او که مختص باو دست بزیاده یا نقصان یا بعدول از وقت او
و مکان او و ازانجهة استعمال می یابد در صغیره و کبیره و گفته اند که ظلم سه قسم است اول ظلمی که میان بنده و ذات

اضطجاع

خروج از خانه

ادست

اوست دوم میان بنده و میان مردم دیگر سیوم میان بنده و خدا تعالی و اعظم این شرک و کفر است کذا قال القسطلانی
نقلا من المفردات او نجهل بفتح نون و فتح ها بصیغه معلوم است یا جهل کنیم بر کسی یعنی مثل کارهای جاهلان
کنیم از ایذا و ایصال ضرر او یجهل علینا بصیغه مجهول است یا جهل کرده شود بر ما که مردم با ما همچو معامله جهال کنند و ایذا
و ضرر رسانند جهل در اصل تهی شدن نفس است از علم و استعمال کرده میشود در اعتقاد شیء بخلاف چیزیکه وی
برانست والله اعلم ع مس ی روایت کرده این را اصحاب کتب اربعه و حاکم و ابن السنی از ام سلمه رضی الله
عنها بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله بیرون آمدم بنام خدا تعالی و نیست برگشتن از معصیت و توانائی
بر طاعت و عبادت مگر باستعانت خدا تعالی التکلان علی الله اظهار عجز و کفایه و اعتماد در جمیع امور بر خدای واجب
سبحانه و تعالی است تکلان بضم تا اسم است از توکل و وی اظهار عجز خود و اعتماد بر غیر کردن و در شرع عبارت است
از بار گذاشتن بنده کار خود را بخدا و بر آمدن از تدبیر نفس و تبری از حول و قوت خود و توکل در همه کارهای
رود و بیشتر استعمال او در کار رزق بود و حقیقت معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانیت حق عز و علا از رزاق
بندگان را و ترک اسباب و کسب شرط آن نیست بلکه باید نظر از آن ساقط بود و درویشان که ترک اسباب
کنند از برای تحقق بمقام توکل و ریاضت نفس کنند مس ق بی روایت کرده این را نسائی و حاکم
و ابن ماجه و ابن السنی از انس و در بعضی روایه باین الفاظ آمده بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا
قوة الا بالله د ت س حب ی روایه کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و احمد و ابن السنی
از انس رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید
این کلمات را گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام راه راست نموده شدی و کفایت کرده شدی در جمیع
مهمات و نگاه داشته شدی از جمیع شرور پس یکسو میشود از وی شیطان و باز می ایستد از اضلال و اغوا
و ایذاء وی و میگوید شیطان دیگر بان شیطان یکسو شده برای تسلیه وی چگونه میسر شود ترا تعرض و تسلط
بر وی که هدایت و کفایت و وقایت کرده شد ما خرج صلی الله علیه و سلم من بیتی قط میگوید ام المومنین
ام سلمه که یکی از ازواج مطهرات است که بیرون نیامد پیغمبر خدا رحمة خدا باد بر وی و سلامت از خانه من هرگز و در بعضی
نسخ من بیته واقع شده بضمیر مذکر غایب راجع بحضرت صلی الله علیه و سلم و میان این هر دو روایت منافات

نیست چه خانهٔ ام سلمه همان خانهٔ پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم که لاتحقق الا رفع طرفه الی السماء مگر آنکه بر میداشت

نظر خود را بسوی آسمان طرف بفتح طا و سکون را نگریستن فقال پس میگفت این دعا اللهم انی اعوذ بک ان

اضل بفتح همزه و کسر ضاد خداوندا پناه میجویم بتو از اینکه گمراه شوم بنفس خود او اضل یا گمراه کرده شوم که کسی دیگر

مرا گمراه سازد و این ترجمه تقدیر نسبت که اضل دویم متکلم مجهول باشد و اما اگر معلوم بود چنانکه ایهم روایت است

پس ترجمه آن باشد که پناه میگیرم بتو از اینکه کسی را گمراه سازم و همین حال است در قول او ازل او ازل

و موید است این را روایة مجهول در قوی ذی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی دق روایت کرده این را

ابوداود و ابن ماجه از ام سلمه فاذا خرج للصلوة پس چون بر می آید برای نماز صبح بعد گذاردن سنة قال میخواند

دعا ابنده را در اثناء راه شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله در عوارف گفته است ندیدم هیچکس را که مواظبة

نموده باشد برین دعا مگر آنکه ندوی برکتی و نورانیتی هست دعا اینست اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بگردان

و بیدا کن در دل من که مقر و معدن فکر آلای خدا تعالی و نعمای اوست نور را تا بروجه نیک و طریق حسن ادراک احکام

نماید و عقاید باطله و اخلاق ذمیمه جا نگیرد و شرح صدر حاصل گردد و کرمانی گفته تنکیر در جمیع انوار برای تکثیر و تعظیم است

و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و بگردان در بینائی من نور و در شنوائی من نور وجه تخصیص بصر و سمع از میان سایر

حواس ظاهره آن تواند بود که بصر آلت دیدن آیات خدا تعالی است که منصوبست در آفاق و در نفس و مر او را

دخلی تمام است در خواندن کتب منزله و غیر او و سمع سبب دریافته میشود بوی انوار وحی و آیات منزله بر انبیا

صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و ص اختلافست علما را در آنکه حاسه بصر اشرف است از سمع یا حاسه سمع

افضل است از بصر اول مذهب بعض است و ثانی مذهب اکثر زیرا که ازین جهة است تقدیم حاسه سمع

بر حاسه بصر که در بسیاری از ادعیه صحیحه ماثوره آمده کذا سمعت من جناب الاستاذ دامت افادته و عن

یمینی نورا و خلفی نورا و بگردان از جانب راست من نور و از جانب چپ من نور و مذکور در حدیث از جهات سته

همین سه جهة است گویا که این اختصار است از آنچه واقع شده در حدیث متفق علیه که همه جهات در الحدیث

مذکور اند و اجعل لی نورا و بگردان برای من نور که محیط جمیع اعضا و حواس و جهات باشد یا بیرون از دار

حواس و جهات اجمال بعد تفصیل و فذلکه و تاکید ما قبل است و قریب بمعنی اوست و اعظم لی نورا و اعطنی

نورا و اجعلنی نورا و این هر چهار جمله متحد اند در حال معنی کذا قال الحنفی خ م د س ق روایت کرده این را بخاری

و مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابن عباس و هم ایشان در روایت دیگر هم از ابن عباس این کلمات افزوده

اند و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی دمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا بفتحتین و بگردان در پی من نور و در

پوست من نور و در خون من نور و در موی من نور و در ظاهر جلد من نور خ م د س ق و در روایتی از مسلم را این

نیز آمده و فی لسانی نورا و بگردان در زبان من نور و اجعل فی نفسی نورا و بگردان در نفس من که عبارت از

روح حیوانیست نور تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهة نورانیت غالب آمده و همه خیر و طاعة زاید و

اعظم لی نورا بهمزه قطعی و تعظیم گردان و بزرگ کن برای من نور که محیط جمیع اعضا باشد م و در روایتی

این نیز آمده و اجعلنی نورا و بگردان مرا نور یعنی نورانیت خود را بجنان نصیب کن که ظاهر و باطن و جسم و روح

و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد بلکه عین نور گرداند و هو بکل شیء محیط س مس روایت

کرده این زیاده را نسائی و حاکم از ابن عباس میرک شاه از قرطبی نقل کرده که ممکن است حمل این انوار بر ظاهر خود

پس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم درخواست کشتن هر عضو است از اعضاء شریفش نور که وی و اتباع

وی بسبب آن از تاریکیها روز قیامة روشن گردند و گفته اولی آنست که گفته شود این استعاره است برای

علم و هدایة و طیبی گفته مراد از طلب نور برای هر عضو آنست که هر عضو بنور طاعة و معرفة متجلی گشته از ظلمة

جهالت و غفلة معصیت متخلی گردد و بعضی افاضل در بیان نکته اختیار لفظ فی در بعضی مواضع و تعبیر بمن در

بعضی دیگر و در بعضی روایة بعن متعدی شده اند و تکلفات کرده خفی گفته اولی آنست که گفته شود عدول

از لفظی بلفظی برای آنکه تفنن عبارة و امثال آنست و الامر فی ذلک هین اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی

لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری نورا و اجعل من خلفی نورا و من امامی نورا و اجعل من فوقی

نورا و من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا م د س روایت کرده با این الفاظ مسلم و ابوداود و نسائی بروایات

دیگر و جمیع روایات طلب نور از حدیث ابن عباس وارد است و عند دخول المسجد و نزد در آمدن مسجد و اراده او

بگوید اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ و بوجهه الکریم و بذات پاک وی که جامع جمیع بزرگیهاست

و گفته اند هر گاه اکرم وصف کردی گویا که همه صفات کمال وصف کردی و سلطانه القدیم و سلطنت و قهرمان

نورا ۵

۳

في دخول مجد

وی قدیم است و متعوذ است بنعمت ابدمن الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده حنفی گفته اضافه وجه بسوی خدا تعالی
در آیات و احادیث واقع شده و اقوال علما دران مختلف است بعضی ازان است که وی صفت ثبوتیه زایده است
بر ذات مثل سایر صفات و بعضی آنکه وی وجود متقدسه اوست تعالی شانه و بعضی آنکه ذات اوست با جمیع
صفات وی د روایه کرده این را ابوداود از حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص و اذا دخله و چون در آید
در مسجد فلیسلم علی النبی پس باید که سلام گوید بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بهر طرق که باشد و این امر استحبابی است
روایت کرده این را ابوداود از ابی حمید و نسائی و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان و ابن سنی از ابوهریره و لیقل و باید که
بگوید وقت دخول اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بگشای برای من درهای رحمت و مهربانی خود را بدر
آمدن در مکان شریف و به برکت آن یا توفیق نماز دران یا در نماز بکشف حقایق آن م د س ق حب مس ی
روایت کرده این را مسلم و ابوداود و نسائی از ابی حمید و ابی اسید و ابن ماجه از ابی حمید فقط و ابن حبان و حاکم
و ابن سنی از ابی هریره و در روایتی چنین است اللهم افتح لنا ابواب رحمتک و سهل لنا ابواب رزقک و آسان
کن ما را درهای روزی خود که وصول بانواع رزق بی طلب و مشقت حاصل گردد ق عو روایت کرده این را
ابن ماجه و ابی عوانه از ابی حمید او یقول یا گوید بجای صلوة اینچنین بسم الله و السلام علی رسول الله ق مص مه
روایت کرده این را ابن ماجه و ترمذی و ابن ابی شیبه و ابن خزیمه از فاطمه زهرا رضی الله عنها
و بروایتی اینچنین بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد مه روایت کرده این را ابن خزیمه بدل از اول با منضم
با و و در روایتی اینطور آمده اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک ق ت مص مه ایراد کرده این زیاده را
ابن ماجه و ترمذی و ابن ابی شیبه و ابن خزیمه ایضا از فاطمه زهرا رضی الله عنها و بعد دخوله و بگوید بعد از در آمدن خود
در مسجد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین دعا بخیر و سلامت باد بر ما که حاضر اند از مسلمانان و ملایکه و بر تمامه
بندگان خدا تعالی که صالح اند حاضر و غایب مو مص روایت کرده این را حاکم موقوفا از ابن عباس
و در بعضی نسخ رمز ابن ابی شیبه است و الله اعلم بالصواب فاذا خرج منه پس چون برآید از مسجد فلیسلم علی النبی
پس باید که سلام گوید بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لیقل و باید که بگوید این دعا اللهم اعصمنی من الشیطان
خداوندا نگاه دار مرا از شر شیطان و تباهکاری او د س ق حب مس ی روایت کرده این را نسائی و ابن ماجه

در بعضی نسخه‌ها در اینجا رمز ش و ابن ماجه زیاده آمده و ظاهر آن سهو است ص

و ابن حبان و حاکم و ابن سنی از ابوهریره و بروایتی از ابن ماجه بر دعا سابق این لفظ زیاده است الرجیم ن اللهم
انی اسالک من فضلک خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا برکت و فزونی کرم تو احتمال دارد که مراد بدان رزق
حلال باشد که بعد از بر آمدن از نماز بطلب ان میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود مسجد بود که موجب زیادتی
ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شد حنفی رحمه الله گفته شاید که سر و حکمت در تخصیص ذکر رحمه بدخول و فضل
بخروج است که در اینده بمسجد مشغول میشود بعملی که بثواب بهشت نزدیک گرداند پس مناسب است طلب رحمه و بوقت
و چون از مسجد بیرون آید منتشر خواهد شد بر زمین از برای طلب فضل خدا که عبارة از رزق حلال است کما قال
فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله پس مناسب شد ذکر فضل انتهی م د س روایت کرده این را مسلم
و ابوداود و نسائی از ابی حمید و ابی اسید او یعنی و در روایتی بسم الله و السلام علی رسول الله یا بگوید این کلمات را
بجای که وقت دخول گفته بود مص ت ق مه روایت کرده این را ابن ابی شیبه و ترمذی و ابن ماجه و ابن
خزیمه از فاطمه زهرا رضی الله عنها اللهم صل علی محمد و علی آل محمد مه روایت کرده این را ابن خزیمه ایضا
اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک مص ت ق مه روایت کرده این را ابن ابی شیبه و ترمذی
و ابن ماجه و ابن خزیمه ایضا و لا یجلس حتی یصلی رکعتین و نشیند در مسجد چون در آید و بیا تا آنکه بگذارد دو رکعت
نماز را که برای تعظیم این بقعه شریفه که موسوم بخانه خداست مشروع شده مصنف نقل بالمعنی کرده و لفظ حدیث
که در صحیح صحیحین آمده چنین است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس و این نماز را تحیة المسجد خوانند
و این حدیث متمسک شافعیست در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و گفته اند
که ثواب تحیة المسجد باداء فرض و قضا و سنت دیگر نیز حاصل میگردد چه مقصود از تحیة المسجد همان است که دخول مسجد
عبث واقع نشود کذا فی بعض شروح البخاری خ م روایت کرده این را شیخین از قتاده و ابوهریره و ان
سمع من ینشد بفتح تحتانیه و ضم شین ضالة فی المسجد و اگر بشنود شخصی او از کسی را که میخواند گمشده و میجوید گمشده را
در مسجد مصنف گفته نشد از نشد است بمعنی رفع صوت انتهی و ضالة بتشدید لام هر چیز که ضایع و فانی شود از حیوان
و جز ان من ضل الشیء اذا ضاع کذا فی مجمع البحار فلیقل پس باید که بگوید سامع لا ردها الله علیک باز نگرداناد
گمشده را خدا تعالی بر تو یعنی نیابی او را و ظاهر است که این قول را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن مسجد که نه

از براي عبادة باشند نه انكه از ته دل اين دعا كند و نخواهد كه مسلماني كم شده خود را باز نيابد و اگر بدل نيز خواهد تا سزاي فعل

خود يابد دور نباشد والله اعلم م د ق روايت كرده اين را مسلم و ابو داود و ابن ماجه از ابي هريره و ان راي من

يبيع او يبتاع في المسجد و اگر به بينند كسي كه بيفروشد يا بخرد در مسجد فليقل پس بايد كه بگويد لا اربح الله تجارتك سود مند

نگرداند خدا تعالى سوداگري ترا ابتياع بمعني خريدن و فروختن هر دو آمده فهو من الاضداد و مراد اينجا معني اخير است بقرينه

يبتاع كه از ابتياع است بمعني خريدن ت س حب روايت كرده اين را ترمذي و نسائي و حاكم و ابن

حبان از ابي هريره الاذان تسع عشرة كلمة معروف و بانگ نماز در حالي كه نوزده كلمه است معروف و مشهور است بر السنه

خواص و عوام و اين مبني است بر قاعده ترجيع كه سنة است در اذان نزد شافعي و مالك و ترجيع آنست كه دو دو بار

شهادتين گويد بآواز پست و باز گردد و دو دو بار بآواز بلند گويد و متمسك ايشان همين حديث ابي محذوره است

كه آنحضرت صلى الله عليه و سلم او را در وقت تعليم اذان بترجيع امر كرد و از امام احمد دو روايه است و ظاهر مذهب

او عدم ترجيع است و نزد حنيفه اذان را پانزده كلمه است معروف و همچنانكه اذان داده بود فرشته آسماني در آن

ترجيع نبود و در مشاهير نيز ترجيع يافته نميشود و گويند كه اين تكرار كه شافعيه از آن اخذ ترجيع كرده اند براي تعليم

ابي محذوره بوده نه براي تشريع چنانكه از سياق قصه كردن ابي محذوره ظاهر ميگردد و نيز ابي محذوره آمده كه در اذان

ترجيع نيست و درين باب كلام بسيار است امقدار بس است بتر بدانكه اذان در لغة بمعني دانايندن و خبر كردن

آيد و اشتقاق وي از اذن بفتحتين است بمعني استماع و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص

كه شارع انها را تعيين كرده در وقت مخصوص و اذان سنة موكده است بر قول عامه فقها براي صلوات

خمس و جمعه بنقل متواتر كرده تن از صحابه بلكه زياده آن را انجواب دهند و مشهور آنست كه مشروعيت اذان نخست

بسبب روياي عمر بن الخطاب و عبد الله بن زيد شده حافظ ابن حجر گويد صحيح آنست كه موافق روياي ايشان

وحي نيز آمده چنانكه عبد الرزاق و ابو داود در مراسيل آورده اند كه چون عمر آمد كه خبر دهد آنحضرت را صلى الله عليه

و سلم و تحقيق آنست كه در شب معراج آنحضرت كلمات اذان شنيد اما حكم نشد كه اين كلمات را در اذان براي نماز

بگويد و در مكه بي اذان نماز ميگذارد چون بمدينه آمد با صحاب درين باب مشاورت كرد و بعضي از صحابه انرا در خواب

شنيدند پس وحي آمد كه آن كلمات كه بر آسمان شنيده بودي بر زمين سنة اذان باشد كذا في فتح الباري والله اعلم

ع ه امه روايت كرده اين را اصحاب كتب اربعه و احمد و ابن خزيمه از ابي محذوره ظاهر سياق كلام دلالت

دارد بر انكه لفظ معروف كه در عبارة مصنف واقع شده درين كتب از ابي محذوره آمده و نه چنين است بلكه از

كلام مولف است محمول است بر نقل بالمعني و خلاصه او چه در هيچ روايت اين حديث اين لفظ نه معني و نه لفظا

يافته نمشد والله اعلم و يزاد في اذان الصبح و زياده كرده شود در اذان نماز فجر بعد از حيعلتين لفظ الصلوة خير

من النوم مرتين دو مرتبه د قط مه روايت كرده اين را ابو داود از ابي محذوره و دار قطني و ابن خزيمه

از انس و در معجم طبراني از بلال آورده كه وي آمد بمغبر خدا را صلى الله عليه و سلم براي اعلام نماز پس آنحضرت را

در خواب يافت پس گفت الصلوة خير من النوم دو مرتبه پس فرمود آنحضرت چه خوش است اين كلمه يا بلال

بگردان اين را در اذان خود و در حديث ديگر آمده كه موذن نزد عمر خطاب آمد براي اعلام نماز وي در خواب

بود موذن گفت الصلوة خير من النوم پس امر كرد عمر موذن را كه بگرداند اين كلمه را در اذان صبح انتهى و هر دو حديث

بظاهر مخالف مينمايد اما انكه اين سنت در مدينه بعد از آنحضرت صلى الله عليه و سلم متروك شده بود و در عهد

امير المومنين عمر باين تقريب تازه شد فقد بر و اذا سمع الموذن و چون بشنود شخصي موذن را كه اذان ميگويد

فليقل كما يقول پس بايد كه بگويد چنانكه ميگويد موذن و اجابت وي كند يعني هر كلمه را كه موذن گويد همان كلمه را

بعينها بعد وي بلا فصل سامع نيز بگويد كذا في فتح الباري و اجابت موذن واجب است بر هر سامع اگر چه

اگر چه جنب باشد و اگر چند كس اذان گويند حرمت مر اول راست و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از

از جهة حصول اجابت فعلي كذا في فتاوى قاضيخان و در قاري قران دو قول است و مختار عدم اجابة است

ع ب روايت كرده اين را اصحاب كتب سته و ابن سني از ابي سعيد خدري و بعد الحيعلة و بگويد بعد از

گفتن موذن هر واحد از حي على الصلوة و حي على الفلاح اين كلمه را لا حول و لا قوة الا بالله العلي در اجابت حيعلتين

در احاديث همين كلمه آمده و همين است مشهور ميان جمهور لكن بعضي احاديث مثل حديث قال مثل مقالة و جز آن

مقتضي اند كه اينجا نيز مثل قول موذن حي على الصلوة و حي على الفلاح گفته شود پس احتمال دارد اين از اصلاف

مباح بود كه گاهي چنين بگويد گاهي چنان كذا في فتح الباري و آنچه در برضدي از بعضي حنفيه نقل كرده كه نزد حي

على الفلاح ما شاء الله كان و ما لم يشا لم يكن بگويد انرا اصلي صحيح در احاديث يافته نشده است ليكن در وفاو

عالمگیری از غرائب نقل کرده سو الصحیح والله اعلم وجمع حیعله وحوقله روایتی از حنابله است خ م د س
روایت کرده این را شیخین از معاویه وابوداود ونسائی از عمر بن الخطاب ودر بعضی روایات فضیلت اجابه
نیز بیان یافته چنانکه گفت اذا قال ذلک من قلبه وقتی که بگوید این را یعنی جواب موذن از ته دل خود با اعتقاد
واخلاص دخل الجنة در می آید بهشت را م د س روایت کرده این را مسلم وابوداود ونسائی از عمر بن الخطاب
لکن لفظ ذلک که مصنف درانجا ایراد کرده در حدیث نیست بلکه لفظ حدیث این است اذا قال الموذن لا اله الا الله
قال احدکم لا اله الا الله من قلبه دخل الجنة واز ینجا معلوم میشود که من قلبه متعلق بکلمه توحید است نه بمجموع کما لا یخفی
من قال حین یسمع الموذن کسی که بگوید وقتی که می شنود موذن را یعنی کسی که در اوائل شروع یا بعد از فراغ اذان
این کلمات بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد
رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در دعوات صباح ومسا مکرر گذشته غفر له ذنبه امرزیده شود مراورا گناهان
او یعنی صغائر چنانکه مذهب اهل سنت است م ع ه ی روایت کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه وابن السنی از
سعد بن ابی وقاص من قال مثل مقالة کسی که بگوید مانند قول وی ضمیر مقاله راجع بموذن است چنانکه راوی در
بیان آن گفته است یعنی الموذن مراد میدارد آنحضرت یا راوی که فوق اوست از ضمیر مقاله موذن را واشهد
مثل شهادتین وگواهی دهد بر توحید حق سبحانه ورسالت حبیب او صلی الله علیه وسلم هنگام اجابت شهادتین مانند
گواهی موذن تخصیص بعد تعمیم است فله الجنة پس مر اورا جزای این عمل بهشت است ص روایة کرده این را
ابو یعلی موصلی از انس وکان اذا سمع الموذن یتشهد وبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که می شنید موذن را
که شهادتین میخواند قال میفرمود بعد از استماع شهادتین وانا وانا یعنی ومن نیز گواهی میدهم وتکرار انا راجع
بشهادتین است د حب مس روایت کرده این را ابوداود وابن حبان وحاکم از عائشه صدیقه ثم لیصل
بسکون لام امر وکسر او هر دو جایز است علی النبی یعنی بعد از فراغ اجابه باید که درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثم یسال الله له الوسیلة پس تر سوال کند وبخواهد از خدا تعالی از برای آنحضرت وسیله را که مرتبه منیع
و پایگاهی رفیع است ووسیله در لغت سبب ودست آویز وجمع وسایل است پس تر استعاره کرده شد برای
چیزی که بسبب وی تقرب الی الله حاصل گردد از فعل طاعت وترک منکرات کذا فی الکشاف فی قوله تعالی

وابتغوا الیه

وابتغوا الیه الوسیلة ومراد بوسیله در حدیث قرب درگاه عزت وعلو درجه نزد اوست وبعضی گویند مراد بوسیله مقام
شفاعت است در روز قیامت وبعضی گفته اند مرتبه جلیله ومنزله علیه است از منازل جنت چنانکه هم در حدیث آمده که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه وسلم وسیله درجه ایست در بهشت که نمی سزد ونمی رسد آن منزله مگر برای یک بنده از بندگان خدا تعالی
وامید میدارم که آن بنده من باشم م د ت س ی روایت کرده این را مسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن السنی
از حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص وطلب وسیله ماثور است باین الفاظ که مصنف بیان میکند یقول بگوید
مجیب موذن اللهم رب هذه الدعوة التامة ای خداوند پروردگار وصاحب این دعاء تام که نقصان وعیب
را بهیچ وجه دران مدخلی نیست مراد بدعوت تامه دعوت توحید لا اله الا الله محمد رسول الله است که از منقصت
شرک منزه است واز تغیر وتبدیل محفوظ وتا روز نشور باقیست وتغیر نمیدهد اورا ملتی ونسخ نمیکند اورا شریعتی
وجامع تمام خیرات دنیا وسعادات آخرتست کذا قال الشیخ ابن حجر واحتمال دارد که مراد باو کلمات اذان
باشد وشک نیست که تمام در حقیقة ذکر خدا ومرضیات اوست وماسوای او ناقص قاله فی المفاتیح که دعوت
کرده میشود بانها بسوی عبادة ووصف وی بتمام بجهة آنست که وی ذکر خدا عز وجل است وشک نیست که
تمام در حقیقة ذکر خدا ومرضیات اوست وماسوای او ناقص قاله فی المفاتیح ونیز کلمات او جامع اند مر عقاید ایمانیه
را از عقلیات ونقلیات علمی وعملی پس اینچنین کلمات الله مستحق وصف کمال ومستوجب صفت تمام باشد
والصلوة القائمة صاحب صلوة قائمه اشارة است بمضمون حی علی الصلوة چنانکه طیبی گفته که از اول اذان
تا شهادتین دعوة تامه است وحیعله صلوة قائمه وتلمیح است بسوی قول وی تعالی ویقیمون الصلوة واحتمال دارد
که مراد بصلوة دعا بود وبقائمه دائمه مشتق از قام علی الشئ اذا داوم علیه پس بیان دعوة تامه وتاکید او باشد
واحتمال دارد که مراد بصلوة قائمه صلوة معهوده است که مدعو الیها است باذان وهو الاظهر کذا فی فتح الباری
آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده وعطا کن محمد را صلی الله علیه وسلم وسیله یعنی مرتبه معهوده وفضیلة
یعنی قدر ومرتبه را بر سایر خلائق وظاهر آنست که فضیله عطف تفسیری وسیله است واحتمال دارد که مرتبه دیگر باشد
سوای وسیله که گفته شد والله اعلم وابعثه مقاما محمودا در فتح الباری گفته در روایة نسائی وابن حبان و
ابن خزیمه وطحاوی وطبرانی وبیهقی المقام المحمود معرف بلام است وبیهقی تعقب کرده بر منکر این روایة که نووی

که دعوت کرده میشود بانها بسوی عبادت
ووصف وی بتمام بجهة آنست
که وی ذکر خدا عز وجل است صح

است وبرانگیزد واستاده کن اورا در مقام محمود یعنی مقامی که ستوده شود صاحب وی بزبان همه کس در شک برند
بروی تمامه خلایق وان مقام قرب وشفاعه است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دران مقام استاده
شفاعه کند اولین وآخرین را وتمامه عالمیان حیران وسرگردان باشند وهیچکس از انبیا ورسل وجز ایشان
از هیبته ودهشت اینمقام دم نتوانند زد واین اشهر اقوال است که اکثر محدثین برانند ودر بعضی تفاسیر از
امیر المومنین عمر نقل کرده که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا
خدایتعالی وبنشاند با خود بر عرش یا کرسی وخلعت خاص از حله خضرا بپوشاند واذن دهد که هرچه خواهد بگوید
وهرچه رضای اوست بخواهد ودر حدیث دیگر آمده که حق سبحانه حمدی بانحضرت تعلیم کند که چون بان حمد خدایتعالی
را بستاید در رحمة مفتوح گردد انتهی این نیز علامت اذن است در شفاعه ومنافی قول اول نه قولی است
که مقام محمود انجا بود که لواء حمد بدست انحضرت دهند وهیچ پیغمبری از ادم وغیر او نباشد الا که در تحت لواء وی
باشند ازین معلوم شود که مقام محمدی حیثیت وصدر وسلطان ان معرکه ومجلس کبیت اللهم صل وسلم
علی هذا النبی الکریم العظیم سید المرسلین حسب قدره وشرفه واجعلنا تحت لوائه بفضله وکرمه آمین یارب
العالمین الذی وعدته المقام محمود که وعده کرده اورا بقول خود عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
الذی بدلست باعطف بیان یا خبر مبتداء محذوف یا صفة باحتمال انکه مرکب علم مقام باشد و
بروایة تعریف ظاهر است بودن وی صفة معروف خ عه حب سنی روایت کرده این را بخاری واصحاب
کتب اربعه وابن حبان از جابر اما در روایة بیهقی این کلمه زیاده آمده انک لاتخلف المیعاد سنی
بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعدهای خود را اگر کسی گوید که چون حضرت رب العزة پیغمبر خود را مقام محمود وعده
کرده است ودر وعده او اصلا خلاف نیست پس در امر کردن انحضرت امته را طلب کردن اینمقام برای
وی چه حکمة خواهد بود گوئیم احتمال دارد که امر انحضرت برای تواضع وهضم نفس واظهار احتیاج بدرگاه
کارساز بی نیاز واستیناف المقام ذو الاحترام بوده باشد یا جهة تحصیل ثواب کامل برای امت خود والله
اعلم ما من مسلم یسمع النداء نیست هیچ مسلمانی که بشنود اذان را فیکبر ویکبیر پس الله اکبر بگوید میسمع
ویقول اشهد ان لا اله الا الله ویشهد عطف است بر یقول ودر بعضی نسخ واشهد ان محمدا رسول الله
یعنی در وقت خواندن موذن شهادتین را اجابت او کند ثم یقول پس بگوید یعنی بعد فراغ اذان وتکمیل اجابت

ابنجا

ابکلمات را اللهم اعط محمدا الوسیلة والفضیلة واجعله فی الاعلین درجته اعلین بفتح لام ونون وبکر وان در اصحاب علو
درجه ومنزله اورا یعنی ثابت وقایم دار درجه اورا در اعلی علیین میان درجات مرسلین اعلین بفتح لام جمع اعلی است
در اصل اعلیین بوده بیائین یاء اول بعد ابدال بالف بقاعده مشهور افتاده جنبه منصوب است بنابر بدلیة از ضمیر
منصوب متصل در اجعله وبمعنی اعلال در ترکیب درین دو فقره اینده نیز جاریست وفی المصطفین محبته بفتح فا
ونون وبکسر دان در دلهای برگزیدگان ومختاران محبت اورا وفی المقربین ذکره وبکسر دان در زبان ملایکه مقربین
وانبیاء مرسلین ذکر جمیل اورا الا وجبت له شفاعتی یوم القیمة نیست هیچ کسان که بکنند انچه مذکور شد مگر انکه واجب
شود وثابت گردد مر اورا شفاعه من در روز قیامه یعنی مستحق شفاعت گردد دران روز ط روایت کرده این
را طبرانی از ابن مسعود من قال حین ینادی المنادی کسی که بگوید بهنگامی که ندا میکند یعنی اذان میگوید موذن
وقت شروع یا بعد از اذان ابکلمات اللهم رب هذه الدعوة القائمة ای خداوند پروردگار این دعا که ثابت
ودایم است والصلوة النافعة وپروردگار نمازی که فائده رساننده است صاحب خود را صل علی محمد درود
نامحدود نازل کن از علو جناب خود بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وارض عنی رضا لاتسخط بعده وراضی شو از
من بعمل قلیل که در مقدور من است راضی شدنی که غضب نکنی بعد وی بلکه همیشه راضی باشی استجاب الله
تعالی دعوته کسی که بگوید این کلمات را هنگام اذان قبول میکند خدای بزرگ ومستجاب میگرداند دعاء اورا
همین دعا باشد یا دعاء دیگر اطس ی روایة کرده این را احمد وطبرانی در اوسط وابن سنی از جابر من
نزل به کرب او شدة کسی که نازل شود بوی سختی فلیتحین المنادی پس باید که بجوید موذن را در ساعت گفتنه
التحین هنگام جستن یقال تحین الوارش اذا انتظر وقت الاکل یتدحل انتهی وارش ناخوانده بطعام
آینده فاذا کبر کبر واذا تشهد تشهد پس چون الله اکبر گوید موذن در اغاز اذان تکبیر گوید مبتلا کربت وشده
دو فقره که شهادتین خواند او نیز بخواند واذا قال وچون بگوید موذن حی علی الصلوة قال بگوید سامع حی علی
الصلوة واذا قال وچون بگوید حی علی الفلاح قال بگوید سامع حی علی الفلاح ثم یقول پس بگوید یعنی بعد از اجابة
تمام اذان ابکلمات را اللهم رب هذه الدعوة الصادقة المستجاب لها ای خداوند صاحب این دعاء صادق
که کذب وبهتان دران راه ندارد واجابت کرده شده است مر اورا یعنی مستجابست وی جار مجرور قایم مقام

فاعل مستجابست دعوة الحق مجرور است بنابر عطف بیان هنده ونصب ورفع نیز جایز است بتقدیر اعنی وخبریه مبتداء محذوف وکلمة التقوی عطف بر دعوة الحق است یعنی کلمهٔ اهل تقوی از شرک ومراد بهر دو جمله کلمهٔ شهادة است چنانکه مفسران در تفسیر کریمه له دعوة الحق واِلزمهم کلمة التقوی گفته اند وقاضی بیضاوی گفته بعضی گویند حق خدا تعالی است وهر دعای که بسوی او باشد دعوة حق است پس اضافه برای ادنی ملابسه است پوشیده نماند که دعوة الحق را برا ینمعنی درانجا میتوان کرد اما در کریمه که ما گفتیم دعوة الحق است چندان مفید نه کما لا یخفی والله اعلم احینا علیها زنده دار ما را بران دعوة یعنی در وقت حیوة مستقیم دار بر اعتقاد وی وعمل بمقتضای وی وامتنا علیها وبمیران ما را بروی قولا واعتقادا وابعثنا علیها وبرانگیز ومحشور کن ما را بران این برای اهتمام وتاکید است والا بر هرچه مرده اند بمیران مبعوث میشوند کما تموتون تبعثون واجعلنا من خیار اهلها احیاء وامواتا وبگردان ما را از جمله بهترین اهل آن دعوة یعنی از مومنان کامل در حالهٔ حیوة وزندگی احیاء واموات جمع حی ومیت حال اند از ضمیر منصوب اجعلنا یا از خیار اهلها کذا قال الحنفی وقهستانی گوید حال از ضمیر منصوب نیست کما تقرر والله اعلم ثم یسال الله حاجته پس سوال کند وابخ حاجه خود را از خدا تعالی که ابتلاء ان وارد مس ی روایت کرده این را حاکم وابن سنی از ابی امامه الدعاء بین الاذان والاقامة لا یرد دعا کردن میان بانگ نماز واقامت رد کرده نمیشود بلکه مستجابست ظاهر عبارت این حدیث عامتر است که خواه متصل اذان کند یا بفاصله بهتر است که متصل کند تا موافق گردد بحدیث الدعاء مستجاب عند النداء والله اعلم د ت س حب ص روایت کرده این را ابو داود وترمذی ونسائی وابن حبان وابو یعلی موصلی از انس ودر روایهٔ ابو یعلی این لفظ بر ما سبق زیاده آمده فادعوا پس دعا کنید ص ودر روایهٔ ترمذی بجای فادعوا اینست فاسئلوا الله العافیة فی الدنیا والآخرة پس سوال کنید ودرخواهید از خدا تعالی سلامت وعافیه از آفات وبلیات در دنیا واخرة ت والاقامة واقامه که اعلام در نماز است اینست الله اکبر الله اکبر دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح یک یک مرتبه قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو مرتبه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله موافق مذهب امام شافعی است که میگویند کلمات اذان دو دو بار است واقامة یکیکبار سوای قول قد قامت الصلوة که دو بار است بخلاف امام مالک که این را نیز یکبار میگوید ودر مذهب ابوحنیفه واصحاب وی الفاظ اذان واقامت هر دو دو بار است ودرین باب احادیث بسیار وارد است حتی که امام طحاوی گفته متواتر آثار ثابت شده که بلال اقامت را دو گان بار میگفت تا آنکه مرد ومحامد از ابراهیم نخعی آورده که در زمان قدیم اقامة مثل اذان بود وافراد اقامة محدث است از بعضی ملوک بنی امیه بجهة شتابی که دارند اقامت را یکان یکان ساختند واصل تثنیه است کذا قال ابن الهمام و این حدیث اگر صحیح است منسوخ است بحدیث اینده از ابی محذوره که حجت امام ابو حنیفه است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را تعلیم اذان کرد نوزده کلمه بر قاعده ترجیع واقامة هفده کلمه چهار کلمه ترجیع رفت ودو قامة الصلوة زیاده شد والله اعلم اد ق مه ت روایه کرده این را احمد وابو داود وابن ماجه وابن خزیمه وترمذی از عبد الله بن زید الذی الانصاری او هی کالاذان یا اقامت مانند اذانست در تثنیه الفاظ الا فی الترجیع وزیاده مگر در ترجیع است که در اقامت نیست وزیادتی قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو مرتبه که در اقامت زیاده است ودر اذان نیست پس برین تقدیر اذان نوزده کلمه باشد و اقامه هفده اعه مه روایه کرده این را احمد واصحاب کتب اربعه وابن خزیمه از ابی محذوره چنانکه نقل کرده شد واذا قام الی الصلوة المکتوبة حب ت روایت کرده صدر حدیث را باین الفاظ ابن حبان وترمذی از ابی رافع وبروایتی از امیر المومنین علی بلفظ قال آمده م عه حب روایه کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه وابن حبان وبروایتی بعد التکبیر زیاده است م ت روایت کرده او را مسلم وترمذی از علی یعنی چون باستند بسوی نماز فرض بگوید بعد از تکبیر تحریمه این دعا را ودعا را که درین وقت خوانند دعاء استفتاح گویند ودعاء استفتاح بر چند وجه صحیح مرویست که در هر وقت بوجهی از وجوه تنها یا مجتمع بوجه دیگر میخوانند نه که هر وقت همه را ادا میخوانند ولهذا هر کدام از انها در احادیث مختلف آمده ودر هیچ حدیثی جمع نیامده وشک نیست که سالک کم اگر جمع کند نیز جایز خواهد بود وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض روآوردم ودل خود را متوجه ساختم بسوی کسی که شکافته واز عدم بوجود اورده آسمانها را وزمین را از محض قدرت حنیفا در حالتی که مایلم از همه ادیان باطله وادیان فاسده بسوی بدین حق که توحید است یعنی بر دین اسلام نابتم پس قول وی مسلما که در بعضی نسخ بر ابن حبان واقع شده تاکید اوست وما انا من المشرکین ونیستم من از شرک ورزندگان این نیز حال است

بطریق تداخل تا ترادف یا معطوفست بر وجهت کذا قال الحنفی ان صلوتی ونسکی نسک بضم نون وسین
مهمله جمع نسک بسکون سین بمعنی طاعه وعباده وهرچه بوی تقرب خدا تعالی حاصل شود پس عطف عام بر
خاص است وبعضی گفته اند بمعنی قربانی یا حج است پس محمول باشد خواهد بود بر عباده مالی وصلوة بر عباده
بدنی که نماز من وعبادتهای من ومحیای ومماتی وزندگانی من وموت من یعنی آنچه من بر آنم در زندگی وآنچه
بر آن می میرم از ایمان وطاعه لله رب العالمین همه خالص مر خدا راست آفریدگار عالمیان لا شریک له
نیست انباز مر او را در ربوبیت واستحقاق عباده وبذلک امرت وبهمین توحید واخلاص وعدم شرک مامور شده
ام وانا من المسلمین ومن از جمله اسلام آرندگان وانقیاد واطاعه کنندگانم ودر بعضی روایة وانا اول المسلمین
آمده وگفته اند که این قول مخصوص بانحضرت است صلی الله علیه وسلم واز غیر او کذب بود ونزد بعضی مفسد نماز
مگر آنکه اراده لفظ آیه کند پس مفسد نبود اللهم انت الملک لا اله الا انت خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف
در ملک وملکوت نیست معبودی بحق جز تو انت ربی وانا عبدک توئی صاحب پروردگار من ومن بنده توام
ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی وعجز از طاعه وعباده واعترفت بذنبی واقرار واعتراف کردم
بگناهان خود با امید مغفرت تو که فرموده هر که معترف گناه باشد بدرگاه من آید بسبب صدق وراستی او وی امرزم فاغفرلی ذنوبی
جمیعا پس بیامرز همه گناهان مرا صغیره باشد یا کبیره نهان بود یا آشکارا خطا صادر شده باشد یا بقصد انه لا یغفر
الذنوب الا انت بدرستی که نمی امرزد گناهان را هیچکس جز تو واهدنی لاحسن الاخلاق وراه نما مرا به نیکوترین
خصلتها وخویها لا یهدی لاحسنها الا انت زیرا چه هدایت نمیکند باحسن اخلاق مگر تو واسطی گفته حسن خلق ترک
خصومت با خلق وراضی داشتن ایشانست در راحت ومحنت سهل تستری گفته کمترین پایه در حسن خلق
جفا از خلق شنیدن ومکافات نکردن ورحمه وشفقه کردن بر ظالم وامرزش خواستن است وحقیقت این صفت
از کلام اهل تصوف باید جست واصرف عنی سیئها لانه لا یصرف سیئها الا انت وبرگردان ودور کردن از من اخلاق
ذمیمه وعقاید باطله را زیرا که بر نمیگرداند آنها را مگر تو لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک ترجمه دعاء صباح گذشته
والشر لیس الیک وبدی نیست راجع بسوی تو شیخ محی الدین نووی در اذکار گفته که مذهب اهل حق از محدثین
وفقها ومتکلمین از صحابه وتابعین ومن بعدهم از علماء مسلمین آنست که جمیع کائنات نیک وبد نفع او وضر او همه از

خداوند

خداوند سبحانه وتعالی است وهمه چیز از خیر وشر باراده وتوفیق اوست پس لابد در معنی قول وی صلی الله
علیه وسلم توجیهی وتاویلی باید کرد پس ذکر کرده اند در وی علما چند جواب را اول وان اشهر است که نضر بن
شمیل وغیروی گفته اند که شر نسبت نزدیک گرداننده بسوی تو که بدان تقرب بدرگاه تو توان جست دوم
آنکه شر نسبت صعود کننده بسوی تو ورسنده بدرگاه قبول تو چنانکه فرموده الیه یصعد الکلم الطیب سیوم آنکه
شر مضاف ومنسوب نیست بسوی تو بواسطه رعایه ادب پس گفته نمیشود یا خالق الشر چنانچه گفته نمیشود که یا
خالق الخنزیر ویا خالق الکلاب اگر چه فی الحقیقه خالق آنها است مب گناه گرچه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب کوش گو گناه منست چهارم آنکه شر نسبت نیست بحکمت تو ذ از نیش تو اگر هست نسبت
بمخلوقات است زیرا که ترا در پیدا کردن حکمتها است وهیچ چیز را عبث مخلوق نمیکنی چنانچه مولوی معنوی هم
ازین باب میفرماید بیت کفر هم نسبت بخالق حکمت است گر بما نسبت کنی کفر آفت است وانا بک والیک
ومن وثوق کننده واستواری ورزنده ام بتو والتجا آرنده ام بسوی تو یا پایم بسبب تو ورجوع کننده ام بسوی
تو یا بپناه میجویم بتو وتوجه ورغبت میکنم بسوی تو تبارکت وتعالیت بزرگی وبرتری تراست که بکنه ذات وصفات
تو توان رسید استغفرک واتوب الیک امرزش میخواهم از تو ورجوع میکنم از گناهان بسوی تو م ع حب ط
روایت کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه وابن حبان وطبرانی از امیر المومنین علی واخرین از ابی رافع
نیز روایت کرده اند اللهم باعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب خداوندا دوری انداز
میان من وگناهان من چنانکه دوری انداخته میان مشرق ومغرب مراد مبالغه وتاکید است در طلب محو
گناهان گذشته ودر بعضی نسخ درینجا این فقره هم هست اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من
الدنس خداوندا پاک گردان مرا از گناهان چنانکه پاک کرده میشود جامه سفید از چرک وتخصیص بجامه سفید
بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور چرک در وی بیشتر است اگر چه اندک باشد یا تنبیه است بر آنکه ذات
بمقتضای اصل فطرت پاک ومصفی است وسیاهی آن بسبب ارتکاب معاصی است اللهم اغسل خطایای
بالماء والثلج بسکون لام والبرد بفتحتین خداوندا بشوی ومحو کن گناهان مرا از آب وبرف وژاله خطابی گفته این از
جمله تمثیلات است واعیان این مسمیات مراد نیست بلکه مراد تاکید است در تطهیر گناهان ومبالغه در محو آنها واین

اگر ما نا کو بد احتمال دارد که در فقره
ثلاثه اشاره باز ثلاثه
باشد پس غسل خطایا
برای گناهان ماضیه بود
وتنقیه از برای حال وتباعد
از برای گناهان استقبال والله اعلم

وفق الجعید میکوید تعبیر کرده باین میان از عابة محو کنا هان زیرا که هر جامه که شسته شود از سه چیز و تکرار رخته شود بر دی

ابهای صاف نعابة پاک میشود و هیچ کدورت وریمنا کی در وی نماند و شیخ ابن حجر گفته که گردانید گناهانرا

بمنزله جهنم زیرا که گناهان سبب دخول اوست و تعبیر کرد از اطفاء حرارت و شده ان نفسل و مبالغه کرد باستعمال

ابهای که نهایت سرد باشند تا حرارتی ازان باقی نماند و همه فانی و منطفی شوند خ م دس ق روایة کرده این

را شیخین و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی هریره سبحانک اللهم تنزیه میکنیم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدس

تو ای خداوند و بحمدک و تسبیح میکنیم متلبس بحمد تو و مختلط به ثنا و ستایش ذات پاک تو پس سبحانک مفعول

مطلق برای نوع بود و با در بحمدک برای ملابسة و واو برای عطف و هر دو جمله مستقل باشند و مجموع در معنی

سبحان الله والحمد لله باشد و این اظهر وجوه است از انچه گفته اند والله اعلم و در کفایه شرح هدایه از کشاف

نقل کرده که سبحان در اصل مصدر است که بمنزله علم تسبیح گشته و وی منصوب بفعل لازم الحذف است و بحمدک

در موضع حالست یعنی حمد میکویم ترا در حالتی که حمد کو بنده ام مر ترا چه اگر انعام تو بتوفیق نمی بود ممکن نمیشد از من عبادة

تو انتهی تبارک اسمک بزرگ و کثیر الخیر است نام تو که اکتساب هر خیر و برکت بسبب اوست و تعالی جدک و برتر است

عظمت و سلطنت و غنای تو جد بفتح جیم بخت و دولت و بلند رک شدن در چشم مردم است و لا اله غیرک و نیست

معبودی بحق سوای ذات مقدس تو د ت ق مس ط موم روایة کرده این را ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم

و طبرانی از عایشه مرفوعا و مسلم موقوفا و طبرانی از انس نیز روایت دارد تنبیه بدانکه مذهب امام ابی حنیفه و محمد و ظاهر

مذهب مالک و احمد رحمهم الله انست که بعد از تکبیر تحریمه سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره بخوانند وجهت وجهی للذی نگویند

چنانچه در کتب حنفیه مذکور است که ثنی ولا یوجه و نزد ابو یوسف رحمه الله ثنا و توجیه تا قول وی من المسلمین هر دو

آمده مختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته است که مصلی در تاخیر و تقدیم یکی از ینها مختار است و این نیز روایة

است از ابو یوسف و مذهب مشهور از وی تقدیم ثنا است بر توجیه بجهة ورود قران در وی داد قول و تعالی بست و

سبح بحمد ربک حین تقوم تمسک ابی یوسف در اختیار ضم توجیه با ثنا بحدیث امیر المومنین علی است رضی

الله عنه که گفت انه صلی الله علیه وسلم کان یقول ذلک کذا فی الهدایه و مر امام ابو حنیفه و محمد را حدیث انس است

که دار قطنی در مسند خود باسنادی که رجال او ثقات اند روایة کرده که بود آنحضرت چون شروع میکرد نماز را تکبیر میگفت

پس میفرمود سبحانک اللهم الحدیث و نیز ترمذی انحدیث را از ابی سعید خدری بازیادت در آخر ثم یقول الله

اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه روایة کرده و گفته در ین باب

از علی و عایشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر نیز احادیث آمده و حدیث ابو سعید که گفته

شد اشهر حدیثی است در ین باب و اخذ کرده اند قومی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم قایل اند بانچه

روایة کرده شده است که آنحضرت میگفت سبحانک اللهم الخ و همچنین مرویست از عمر بن الخطاب و عمل بر این است

نزد اهل علم از تابعین و غیر ایشان انتهی کلام الترمذی و درین احادیث ذکر توجیه نیست پس در فرایض زیاده

بر انچه مشهور است نکنند و لهذا اجل ثنا و که در مشاهیر نیست در فرایض نمی آید و هر چه در آن ابو یوسف نقل

کرده محمول بر نماز تهجد است بلکه بر مطلق نوافل شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته موید این حمل است انچه در صحیح

ابی عوانه و سنن نسائی ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چون می ایستاد که بگذارد نماز تطوع را

میگفت الله اکبر وجهت وجهی الخ پس این حدیث مفسر باشد خبر را که در غیر اوست انتهی بتبر بدانکه فتح الحسان

فی تایید مذهب النعمان رحمه الله علیه میگوید که نزد بعضی حنفیه که قایل اند بتوجیه مستحب است اتیان ان

بعد نیت پیش از تکبیر تحریمه زیرا چه توجیه او کد و ادخل است در نیت و عزیمه و بعضی گویند این مو دیست

بطول مکث قیام تمام در محراب مستقبل قبله بدون نماز و این مذموم است در شرع پس سزاوار آنست که بخوانند انرا

بعد از تکبیر تحریمه و منبای این اختلاف تعدد نسخ هدایه است که در بعضی نسخ والاولی ان لا یاتی بالتوجیه قبل

التکبیر لیتصل النیة به واقع شده یعنی اولی انست که نخوانند وجهت وجهی را پیش از تکبیر بلکه بعد از احرام بخوانند

تا نیت متصل بتکبیر باشد و لزوم مکث مذکور حاصل نیاید چه اولی در نیة قران وی بتکبیر است و قراءه توجیه موجب

فصل میشود بر این نسخ ضمیر در به راجع بسوی تکبیر است و در بعضی نسخ باقی بدون لفظ لا است پس ضمیر راجع

بتوجیه بود و معنی آن باشد که بخوانند وجهت وجهی را پیش از تکبیر تا نیت متصل او باشد بجهة بودن وی موکد

نیت و عزیمه و شمنی عبارة هدایه را بزیادة لا نقل کرده و حکم وی موافقت شرح ابن الهمام و نهایه و کفایه را فقد بر

والله اعلم الله اکبر کبیرا خدای تعالی بزرگست از هر کسی که نامیده شده است کبیر و بعضی گفته اند حال موکده است

مثل زید ابوک عطوفا قاله القهستانی والحمد لله کثیرا و ثنا و جمیل مر خدا است ثنا ر بسیار پس کثیرا صفه مصدر محذوف است

باشد چنانکه در بعضی روایه آمده الحمد لله حمدا کثیرا و سبحان الله بکرة واصیلا و تنزیه میکنیم خدا تعالی را در بامداد و شبانگاه
تخصیص این دو وقت بجهة اجتماع ملایک شب و روز است والا مقصود تنزیه خدا تعالی است از جمیع اوقات
م ت ن س روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی از ابن عمر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا حمد مر خدا را است
حمد مر خدا را است حمدی بسیار پاک از جمیع نقایص و مبرا از شائبه ریا و سمعه و برکت داده شده در وی
که در ان خیر کثیر بوده باشد م د س روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی از انس بن مالک
و درین روایه کلمه فیه مقدر است بقرینه روایه آینده که ابو داود و نسائی بروایه دوم زیاده آورده اند لفظ
فیه را د س یا از قبیل حذف و ایصال است که حذف کرده شد کلمه فی و مستتر کرده شد ضمیر در مبارکا و
این هر دو وجه بملاحظه روایه اخیر است والا مبارکا متعدی بنفسها نیز میشود و هیچ حاجة بتوجیهات مذکوره
ندارد اللهم باعد بینی و بین ذنوبی کما باعدت بین المشرق والمغرب و نقنی من خطیئتی کما ینقی الثوب الابیض
من الدنس ط روایه کرده این را طبرانی از سمرة بن جندب و فی صلوة التطوع و بگوید در نماز نفل دعا کننده را
تطوع از طوع و طاعة است یعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و اکثر استعمال
او در غیر روایت آمد و صیغه تفعل یا برائی تکلف است یا برای مبالغه که بنده تکلیف شارع را بجا می آرد
و مبالغه در طاعة و فرمان برداری میکند د یعنی خصوصیت دعا دانسته بصلوة تطوع مخصوص بروایه
ابو داود است دعا اینست الله اکبر کبیرا ثلثا مرتبه والحمد لله کثیرا ثلثا مرتبه و این فقره را ابن ماجه ذکر کرده
است چنانکه در مشکوة است و سبحان الله بکرة واصیلا ثلثا مرتبه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سنی
یعنی لفظ الرجیم مخصوص بروایه ابن ماجه و بیهقی است و اولی است که این هر دو رمز بالای کلمه الرجیم باشد
تا برین دلالت اظهر بود چنانچه در بعضی نسخ دیده میشود من نفخه و نفثه و همزه پناه میجویم بخدا از نفخ شیطان
و نفث وی و همز وی هر سه بر وزن ضرب مجرور است بدل از شیطان الرجیم و نفخ در لغت دمیدن و بر باد کردن است
و مراد از نفخ شیطان تکبر و خود پسندی است که شیطان آدمی را درین ورطه می اندازد و این معنی را بروی می آراید
و بباد نخوت و تکبر پر میسازد و بس خود را از دیگران معظم میدارد و دیگران را حقیر میشمارد و مراد بنفث که بمعنی دم کردن
است سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند تا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب تر است بقول حق سبحانه

و فرق میان کبیر و کثیر آنست
که کبیر بباء موحده مستعمل
در شیء و در کمیة متصل و کثیر
بثاء در کمیة منفصل

من شر النفاثات فی العقد که مراد بان زنان ساحره اند کذا قال الطیبی و بعضی گویند مراد شعر است که میدمد وی
اندازد در نفس آدمی و می برارد از دهان وی مانند افسون مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو
مسلمانان است و همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان است و بمعنی ضغط و نخس که
بمعنی زیر کردن است و بمعنی دفع و ضرب بهمه این معانی آمده و مراد بهمز اینجا غیبت و افتادن در مردم بعیب گوئی
و طعن داشته اند کما ذکره ابن الاثیر و بعضی گویند بهمز شیطان وسوسه و القا فتنه و اعتقادات فاسده مراد است
که در دلهای مردم می اندازد و در حدیث آمده که همز موته است که نوعی از جنون است که عارض میشود بآدمی زاد
مثل صرع و وی اندازد او را مانند مست اگر این تفسیر بصحت رسد متعین گردد که مراد همین است د ق حب مص
مس سنی روایه کرده این را ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه و بیهقی از حدیث جبیر بن مطعم
سبحان ذی الملک والملکوت پاکست صاحب ملک و ملکوت مبالغه ملک است و بعضی گویند ملک عبارة از
عالم ظاهر است که آنرا بحواس ظاهره توان دریافت و ملکوة عبارة است از عالم باطن که مدرک او حواس باطنه
است و بحواس ظاهر نتوان یافت والجبروت و منزه است صاحب جبروة که مبالغه است در جبر بمعنی
قهر قهستانی گفته جبروت اصلاح نوعی از قهر است بر سبیل اجتهاد یا مبالغه یا تکلیف والکبریاء والعظمة
در دعواة صباح شرح مشکوة طس روایه کرده این را طبرانی در اوسط از حذیفه اذا قال الامام وقتی که بخواند امام
در نماز اختتام سوره فاتحه را که اینست غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فلیقل المأموم پس باید که بگوید مقتدی
لفظ آمین تجیبه الله چون آمین گوید پاسخ دهد او را خدا تعالی و قبول کند دعا او را و نووی در اذکار گفته در امین
چهار لغة است افصح و اشهر آمین بمد و تخفیف است دوم بقصر و تخفیف سیوم اماله چهارم بمد و تشدید و بهر دو
اول مشهور اند و اخیری را واحدی در اول وسیط حکایت کرده و مختار اول است انتهی قاضی عیاض در مشارق
گفته انکار کرده اند اکثر تشدید با میم را و ثعلب در غیر ضرورة شعر انکار قصر الف نیز کرده لیکن یعقوب او را
تصحیح نموده است و نون وی همیشه مفتوح است مثل لیت و لعل و در فعل وی امن الرجل بتشدید میم میگویند
انتهی و در هدایه است که مد و قصر در وی دو وجه است و تشدید در وی خطاء فاحش است یعنی در موضع
نفی نفسه زیرا که وی کلمه قرآنیست بمعنی قاصدین در قول تعالی ولا آمین البیت الحرام و نزد امام ابو حنیفه و محمد

رحمهما الله معا مفسد نماز است خلافا لابی یوسف کذا فی الکفایة وبعضی گویند نزد طرفین هم مفسد نیست وعلیه الفتوی
کذا قال ابن الهمام ووی از اسماء افعال است مثل صه ونزد جمهور یعنی او اللهم استجب است وبعضی گویند آمین
اسمی از اسماء خدا تعالی است در اصل آه یمین بقصر بوده پس الف ندا داخل کردند بروی ومعنی وی انست یا الله
استجب دعانا کذا فی المشارق ورد کرده است این قول را نووی بانکه این اسم ثابت نشده است از کتاب
وسنة واسماء وی تعالی بدون کتاب وسنة ثابت نمیشود پس این اطلاق درست نباشد وبعضی گویند آمین
درجه ایست در بهشت وبعضی گویند معنی آمین کذلک یکون است یعنی همچنین باد وبعضی معنای او اللهم آمنا وبعضی
افعله گفته اند م د س ق روایة کرده این را مسلم وابو داود ونسائی وابن ماجه از ابو موسی اشعری اذا امن
الامام فلیؤمن الاموم جون آمین گوید امام در نماز بعد از قراءة سوره فاتحه پس باید که آمین گوید مقتدی بعد از ان
تعلیل کرد تامین امام ومأموم هر دو را بقول خود فمن وافق تامینه تامین الملایکة پس کسی که موافق افتد آمین
گفتن وی آمین گفتن ملایکه را که بموافقه امام تامین میکنند چنانچه در روایة بخاری بیان تصریح نموده که اذا
امن القاری فامنوا فان الملایکة تؤمن لمن وافق تامینه تامین الملایکة غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود
مر او را آنچه پیش رفته از گناهان صغیره وی وحق سبحانه وتعالی این مغفرت ذنوب را از خصایص این موافقه
ولوازم وی گردانیده است وشاید که ملایکه مر تامین کننده را استغفار نیز میکرده باشند چنانکه مر نشیننده مسجد را
بانتظار نماز دعا میکنند برحمة ومغفرت خ م روایة کرده این را شیخین از ابو هریره ولما قال وهنگامی که میگفت
الحضرت صلی الله علیه وسلم کلمه آمین مد بها صوته دراز میکرد بان کلمه آواز خود را ظاهر ملکه متعین بقرینه روایات
لاحقه انست که مراد از مد صوت جهر بدان باشد واشارت بمد الف نیز تواند بود که لغة فصیح است اد
ت مص روایة کرده این را احمد وابو داود وترمذی وابن ابی شیبه از وائل بن حجر ودر روایتی رفع بها صوته
است یعنی بر میداشت وبلند میساخت بان کلمه آمین آواز خود را واین صریح است در جهر روایة کرده
این را ابو داود هم ازوی وکان اذا قال آمین یسمع من یلیه من الصف الاول وبود الحضرت صلی الله
علیه وسلم که چون آمین میگفت می شنوانید کسی را یا می شنید کسی که متصل وی می بود از صف نشستین
د ق روایة کرده این را ابو داود وابن ماجه از ابو هریره ودر بعضی روایة بر حدیث سابق این تفریع زیادة آمده

فیرتج بها المسجد پس می لرزید واضطراب وحرکت سخت میکرد مسجد باواز آن کلمه الارتجاج لرزیدن وجنبیدن کذا فی
التاج ق روایة کرده این را ابن ماجه بدانکه هیچکس را خلاف نیست در استحباب قراءة آمین بعد خواندن
فاتحه در صلوة وغیر وی وتحقیق وارد شده است در فضل تامین در نماز بعد قراءة غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
احادیث از ابو هریره وسمرة بن جندب وابن عباس وعطا ووائل بن حجر وعایشه وغیر ایشان رضوان الله
علیهم اجمعین در تفسیر مدارک گفته وی از قران نیست باتفاق بدلیل انکه در مصاحف ثابت نیست مگر بقول
مجاهد انتهی وگفتن وی بعد از قراءة فاتحة الکتاب در نماز سنة است باتفاق وفضل بسیار دارد خواه منفرد باشد
خواه امام خواه مقتدی هر چند امامش نگوید ودر تامین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف است نزد
فقیه ابو جعفر بگوید از جهة ظاهر حدیث ونزد بعضی نگوید از جهة عدم اعتبار این جهر الا عدم اعتبار این جهر د
سماع کذا فی شرح ابن الهمام والنهایة ومذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سنة تامین در نماز جهری وسری هر دو
اسرار است مطلقا امام باشد یا مقتدی یا منفرد بجهة ورود حدیث امیر المومنین عمر بن الخطاب وابن مسعود که گفتند
چهار چیز است که اخفا کند انرا امام یکی ازان آمین است وسیوطی در جمع الجوامع از ابی وایل بن حجر روایة آورده
که گفت بودند عمر وعلی رضی الله عنهما که جهر میکردند به بسم الله الرحمن الرحیم ونه بتعوذ ونه بتامین رواه ابن جریر
والطحاوی وابن شاهین فی السنة وتحقیق احمد وابو یعلی وطبرانی ودار قطنی وحاکم در مستدرک بسیار از احادیث
شعبه از علقمه از وائل روایة کرده اند که وی نماز کرد با الحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون رسید الحضرت تا
ولا الضالین گفت آمین واخفا کرد بوی آواز خود را الحدیث وبجهة انکه آمین دعاست چه معنی او استجب است
وسبیل ووظیفه در ادعیه اسرار است علی ما قال تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة کذا فی النهایة والکفایة ودر کتاب
مبسوط شیخ الاسلام گفته که مذهب علی وعمر وعبد الله ابن مسعود است رضی الله عنهم وابن مسعود گفته
ترک کرده اند مردم یعنی صحابه جهر را بتامین وترک نکرده اند مگر بجهة علم ایشان بنسخ آن انتهی واحادیث در
جانب جهر بتامین در نماز جهری نیز بسیار وصحیح آمده ومذهب شافعی واحمد همان است پس تواند که جهر برای
تعلیم بوده باشد چنانکه با دعیه دیگر که در نماز ماثور اند ودر تشهد نیز رفع صوت بدین جهة از الحضرت صلی الله
علیه وسلم ثبوت پیوسته وچون اموختند صحابه طریقه تامین را ودانستند که گفتن وی در نماز افضل است

اخفا کرد تا این پس جهر و اخفا هر دو بوده و بعضی در بیان تطبیق میان حدیثین گفته اند که مراد بخفض عدم قرع
عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و جهر دوی [illegible] که موجب ارتجاج صوت است چنانکه مشاهده می افتد
در مساجد و باین توجیهات حاصل میشود توفیق میان احادیث و تمام میشود استدلال ابی حنیفه رضی الله عنه
در روایتی و قال آمین ثلث مرات و احیانا میگفت لفظ آمین را سه مرتبه ط روایه کرده این را طبرانی
از وائل بن حجر و در بعضی روایه وی این چنین آمده و حین قال و هنگامی که میگفت ولا الضالین قال میگفت
احیانا بعد از وی رب اغفرلی آمین یعنی رب اغفرلی زیاده میکرد ط و اذا رکع و هر وقتی که رکوع کند بگوید
در رکوع سبحان ربی العظیم تنزیه میکنم تنزیهی خاص پروردگار خود را که بزرگ است م حب مس ر
روایه کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه از حذیفه و ابن حبان و حاکم از عقبه بن عامر و بزار از ابن مسعود
و در روایتی قید ثلثا ثلثا زیاده آمده یعنی این دعا در رکوع سه مرتبه بگوید یعنی این قید مختص بروایه بزار است و ذلک
ادناه و این سه بار گفتن فروتر پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنی کمال سنت است نه ادنی جواز چه اصل
جواز یکبار گفتن است و سه بار گفتن داخل کمال است و لیکن ادنی کمال است و افضل پنجبار تا هفت بار
و اعلی کمال را حدی نیست بعضی تا ده گفته و بعضی قریب بقدر قیام چنانچه در بعضی روایه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بصحت رسیده و این جمله در منفرد بود و امام را رعایه جانب مقتدیان لازم است و سفیان
ثوری گفته سزاوار است امام را که تسبیحات رکوع و سجود را پنجبار بگوید تا متمکن گردند مقتدیان سه بار
روایت کرده این را ابوداود از ابن مسعود و در بعضی روایات آمده که احیانا این کلمات میگفت سبحانک
اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی بامتثال آیه کریمه که فسبح بحمد ربک و استغفره باشد چنانکه تسبیح اول امتثال فسبح
باسم ربک العظیم است خ م د س ق روایه کرده این را شیخین و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از عایشه رضی
الله عنها که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکثر ان یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک الخ صاحب
سفر السعادة میگوید و گاهی با سبحان ربی العظیم ضم کردی سبحانک اللهم تا آخر و گاهی باین اقتصار فرمودی
چنانکه ظاهر حدیث است انتهی و ضم این تسبیح یا تسبیح سابق از حدیث معلوم نمیشود شاید از جائی دیگر
معلوم کرده باشند سبحان الله و بحمده ثلث مرات گاهی در رکوع این کلمات را سه مرتبه میگفت اط

روایه کرده

روایه کرده این را طبرانی از ابی مالک اشعری اللهم لک رکعت خداوندا برای تو یعنی محض برای حصول رضا
و طاعت تو رکوع کردم و بنماز مشغول شدم و بک آمنت و بتو گرویدم و اذعان نمودم و لک اسلمت و برای تو اسلام آوردم و فرمان
برداری کردم و اطاعت نمودم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری الخ ادا کرد و فروتنی نمود مر ترا استوای من
بباز ایستادن از استماع مناهی و بینائی من بنظر کردن در خلایق با استدلال و امتناع از ملاهی و مخی و عظمی و
عصبی و فروتنی کرد مغز من و استخوان من و پی من اسناد خشوع بسوی اعضائی که در ایشان ادراکی و تاثیری نیست کنایه از کمال
خشوع و خضوع است تا آنکه گویا تمام اعضاء وی خاشع و خاضع اند کذا قال الحنفی م د س روایت کرده از امسلم و
ابوداود و نسائی از علی کرم الله وجهه نزد شافعی مستحب است خواندن این دعا بعد از سبحان ربی العظیم و نزد ما همه دعوات
و تسبیحات بغیر از یک تسبیح مشهور محمول بر نوافل و تهجد است کذا فی شرح الطحاوی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح
توئی پاک از اوصاف مخلوقات و منزه است از مشابهت موجودات و پروردگار فرشتها و روح بعضی گفته اند [illegible]
آنست رکوعی و سجودی لمن هو سبوح قدوس و نزد بعضی تقدیر اینست هو الله سبوح قدوس و آنچه در متن ترجمه
گفته شد اظهر و انسب است و این هر دو صیغه مبالغه اند و مراد بهر دو تنزیه است مصر گفته سبوح قدوس بر وزن فعول
بضم فا و تشدید عین اند و فتح فا نیز محکی است و ثعلب گفته هر اسمی که بر فعول آید پس آن مفتوح الاول است
مگر سبوح قدوس که ضم در اینها اکثر است انتهی و در نهایه گفته که فتح اقیس است و ضم اکثر از روی استعمال و روح نزد
بعضی فرشته بزرگ قدر است و نزد بعضی مخلوقی دیگر است بغیر از ملایکه و انس و جان و احتمال دارد که مراد جبرئیل باشد
و گاهی اراده کرده میشود بروح آنچه بوی قیام بدن است والله اعلم م د س روایه کرده این را مسلم و ابوداود
و نسائی از عایشه صدیقه رضی الله عنها رکع لک سوادی و خیالی رکوع کرد و فروتنی نمود مر ترا ظاهر من و باطن من
سواد در اصل ضد بیاض است بیشتر استعمال یافت در شخص هر چیز زیرا چه شخص از دور سیاه بنظر می آید کذا فی
المفردات و خیال بفتح خاء معجمه شخص و آنچه دیده شود بخواب از صور و خیالات و در اینجا مراد بسوادی ظاهر است
و بخیالی باطن کذا قالوا و آمن بک فؤادی و گرویده بتو دل من فؤاد در اینجا بهمزه است زیرا چه فؤاد بمعنی دل است
و در لغت ابوء بنعمتک علی اعتراف میکنم بتواتر فیضان نعمت تو بر من هذه یدای و ما جنیت علی نفسی اینست دو دست
من و آنچه جنایه کرده ام بر ذات خود یعنی چنانچه نزد من موجود و حاضر است و من مقر و معترف هستم بوی چنانچه

والملكوت

ودر اصل نو پدید کردن بدیست مقصود اظهار عجز و اعتراف بتقصیر در اداء طاعه و واجبات و عدم امتثال اوامر و نواهی است

بز روایه کرده ابن بزاز از ابن مسعود سبحان ذي الملك والجبروت والكبرياء والعظمة ترجمه مکرر تعبیر یافت دس

روایه کرده این را ابو داود ونسائی از عوف بن مالك اشجعي واذا قام من الركوع وچون باستد از رکوع و بردارد سر خود را از ان قال بگوید این کلمه سمع الله لمن حمده اجابت کرد خدایتعالی وسمع قبول ورضا شنید مر کسی را که گفت حمد وثنای او را سمع وسماع شنیدن وباین معنی متعدی میشود بیک مفعول وگوش فرا داشتن وباین معنی متعدی میشود بنفس وبلام چنانکه کریمه لا تسمعوا لهذا القران وبالی نحو لا يسمعون الى الملأ الاعلى كذا في التاج وحقیقت این معنی در شان وی تعالی صحیح نیست زیرا که وی سبحانه از آلة سمع منزه است پس مراد لازم معنی و مناسب اوست که اجابه و قبول است

م عه ط روایه کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از حذیفه بن الیمان وطبرانی از ابن مسعود اللهم ربنا لك الحمد بدون واو وبعد ربنا یعنی خداوندا پروردگار ما مر تراست ثنای جمیل و مخصوص تست یعنی هر حمدی که گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص تست جز تو هیچکس ثنای تو بروجه لایق نتواند گفت وگوهر این راز چنانکه باید نتواند سفت

خ م ت س د روایه کرده این را شیخان و ترمذی ونسائی وابو داود از ابو هریره که گفت بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود چون بگوید امام سمع الله لمن حمده پس بگوئید اللهم ربنا لك الحمد بتحقیق کسی موافق شد قول او بقول ملائکه را آمرزیده میشود مر او را انچه پیش کرده شده از گناهان او و در روایتی ربنا ولك الحمد باثبات واو و بدون لفظ اللهم شیخ ابن حجر رحمه الله گفته اثبات واو ارجح است وان زایده است و بعضی گویند عاطفه است بر مقدر یعنی ربنا استجب ولك الحمد واز شرح مولانا علی قاری مفهوم میگردد که مختار نزد وی آنست که واو حالیه باشد و برین تقدیر معنی ان بود که خداوندا اینچنین ایستاده ایم ترا و حال آنکه مر تراست حمد

خ م روایه کرده این را شیخان ایضا از ابو هریره و در روایتی ربنا لك الحمد بدون اللهم و واو و در کفایه شرح هدایه از بحر المحیط نقل کرده که در تحمید چهار روایه است ربنا لك الحمد ربنا ولك الحمد اللهم ربنا لك الحمد اللهم ربنا ولك الحمد صاحب سفر السعاده گوید جمع میان واو و اللهم ثابت نشده و ابن خوری نیز بدین قایلست که جمع میان واو و اللهم صحیح نیست پوشیده نماند که در صحیح البخاري اللهم بواو ثابت شده چنانکه در باب ما يقول الامام ومن خلفه اذا رفع راسه من الركوع بروایه ابی هریره آورده و در باب دوم که در اصول

نسخ بخاري

۱۰۵

۲۵۴

نسخ بخاري با اللهم حرف واو نیست و در انجا نیز قسطلانی تصریح کرده که روایه کشمیهنی که از تلامذه بخاری است در انجا نیز بواو است و در کافی فقه نیز آورده که اللهم با واو احسن است و منقول است از الحضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم فتدبر بدانکه مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله است که چون مصلی سر از رکوع بردارد اگر امام باشد تسمیع که سمع الله لمن حمده است بگوید و موتم ربنا لك الحمد و مذهب امام مالك و روایتی از احمد نیز همین است از جهه آنکه در حدیث قسمت کرده میان امام و مقتدی که گفت چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان بگویند ربنا لك الحمد و قسمت منافی شرکت است و لهذا موتم تسمیع نمی آرد وانچه روایت کرده انرا ابو هریره هر دو جمع کند نزد حنیفه محمول بر حالت انفراد است که منفرد را بر مذهب اصح جمع است میان هر دو ونزد امام ابو یوسف ومحمد امام نیز جمع کند میان تسمیع وتحمید و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن بگوید تحمید را آهسته در نفس خود کذا فی الهدایه و شرح وجه

خ روایه کرده این را بخاری ایضا از ابو هریره ربنا لك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه ای پروردگار ما مر تراست ثنای بسیار پاک و مبرا از شائبه شرک و ریا و افزونی کرده شده در ان بکثرت اخلاص و حضور

از رفاعه بن رافع

خ د س روایه کرده این را بخاری وابو داود ونسائی اللهم لك الحمد ملء السموات والارض اشهر در وی نصب همزه است بنا بر مصدریه و رفع او بوصفیه حمد نیز جایز است خداوندا مر تراست حمدی پر اسمانها و پری زمین و ملء ما شئت من شيء بعد و پری انچه خواهی وپیدا کنی از چیزی بعد ازین از ممکنات معدومه خطابی گفته این تمثیل است و مراد بکثیر عدد حمد است یعنی اگر حمد را اجسام فرض کنند هر اینه پر گردد اسمان و زمین از کثرت ان كذا في المشارق و ملء ما شئت اشاره بنشاء اخرویست و بعد مبنی بر ضم است بنا بر حذف مضاف اللهم طهرني بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرني من الذنوب والخطايا خداوندا پاک گردان مرا از گناهان که عمدا کرده ام واز گناهان که بخطا کرده ام و سهوا صدور یافته یا از ذنوب حقوق عباد الله مراد است واز خطایا صغایر کما نقی الثوب الابيض من الوسخ چنانکه پاک کرده میشود جامه سفید از چرک

ترجمه گذشت

حقوق خدای سبحانه یا از ذنوب کبایر مراد از خطایا صغایر

م ت ق روایه کرده این را مسلم وابو داود و ترمذی ونسائی از عبد الله بن ابی اوفی و در بعضی احیان بعد از برداشتن سر این دعا میفرمود اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات والارض وملء ما شئت من شيء بعد اهل الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی جائز است نصب اهل بنا بر بودن وی منادی تا وصف منادی و رفع او بخبریه مبتدا محذوف یعنی انت

اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت

عند النوم در ورق ۳۰

اهل الثناء احق ماقال العبد وکلنا لک عبد راست ترین وسزاوارترین کلامی که بگوید بنده وحالاکه ماهمه ترا بنده
ایم نیست هیچکس بازدارنده چیزی راکه داده تو ونیست هیچکس دهنده چیزی راکه منع کردی تو ولا ینفع ذا الجد منک
الجد وسود نمیکند ونفعی نمی بخشد خداوند بخت وغنا ودولت را از قهر وعذاب تو بخت ودولت وغنا وبیان معنی
جد در ما یفعل عند النوم بتفصیل گذشته است م د س روایه کرده این را مسلم وابوداود ونسائی از
ابی سعید وبروایتی باین دعا خواندی اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما بینهما وملاء ما شئت بعد
بدون ذکر لفظ من شیء اهل الثناء واهل الکبریاء والمجد لا مانع لما اعطیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ط روایه
کرده این را طبرانی از ابی مسعود واذا سجد وچون سجده کند بگوید در سجود سبحان ربی الاعلی بپاکی یاد میکنم پروردگار
خود راکه بلند وبرتر است از حد ادراک عقول واوهام م عه ز حب مس روایه کرده این را مسلم واصحاب کتب
اربعه از حذیفه بن الیمان وبزار وابن حبان وحاکم از عقبه بن عامر ودر روایتی فیه ثلاثا زاید است یعنی سبحان
ربی الاعلی سه مرتبه میفرمود ر یعنی قید مخصوص است بروایه بزار وذلک ادناه وسه بار گفتن فروتر پایه تسبیح
سجود است چنانکه در باب رکوع گفته شد د روایه کرده این را ابوداود ایضا از ابن مسعود ودر بعضی احیان
در سجود میفرمود اللهم اعوذ وبی ذکر لفظ انی برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بعضی از تحقیقات این دعا در ما یقال بعد الوتر گذشت م عه
روایه کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از عایشه صدیقه رضی الله عنها وبروایتی اللهم لک سجدت و
بک امنت ولک اسلمت خداوندا برای تو سجده کردم وسر فرود می آوردم وبتو گرویدم واذعان نمودم وبرای
تو اسلام آوردم واطاعه کردم سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یعنی ذات من کسی را که پیدا کرد اورا
واز عدم بوجود آورد وصوره وتحلیه صورت آراست اورا ودر بعضی نسخ بر سبق از ابوداود ونسائی فاحسن
صورة زیاده آمده یعنی مخصوص گردانید اورا از میان مخلوقات وحیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت
واعتدال مزاج واستجماع خواص مکنونات وشق سمعه وبصره وشکافت گرد گوش وچشم اوراکه محل سمع
وبصر اند تبارک الله احسن الخالقین بسیار الخیر است خدا تعالی که نیکوترین پیدا کنندگان است پیدا کننده
اوست تنها وغیر وی پیدا کننده نیست لیکن جمع خالقین باعتبار ظاهر است م د س روایه کرده

این دعا در ورق ۸۱

مسلم وابوداود ونسائی از علی کرم الله وجهه خشع سمعی وبصری ومخی وعظمی وعصبی وما استقلت به قدمی
لله رب العالمین خشوع کرد وفروتنی نمود گوش من وچشم من وخون من وگوشت من واستخوان من وپی
پی من وانچه برداشته است اورا پای من مر خدای راکه پروردگار عالمیانست یعنی خشوع تمام اعضای من ظاهر وباطن
وذکر ما استقلت بعد از ذکر اعضا از قبیل تعمیم بعد تخصیص واجمال بعد تفصیل است ومخصوص است بروایه ابن
حبان س حب روایت کرده این را نسائی وابن حبان از جابر رضی الله عنه سبوح قدوس رب الملائکة
والروح م د س روایه کرده این را مسلم وابوداود ونسائی از عایشه صدیقه سبحانک اللهم ربنا وبحمدک
خ م د س ق روایه کرده این را شیخین وابوداود ونسائی وابن ماجه ایضا از عایشه اللهم اغفر لی
ذنبی کله خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه آنرا دقه وجله خورد آنرا وبزرگ آنرا وگناه دق بکسر دال مهمله
وتشدید قاف صغیره است وجل کبیره کذا فی النهایه واوله وآخره واول آنرا وآخر آنرا یعنی آنچه کرده ام از
گناه وآنچه که مقدر است که آینده بوقوع آید وعلانیته وسره وآشکارای آنرا وپنهانی آنرا این هضم نفس است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیان افتقار بجناب کارساز بی نیاز یا تعلیم امت والا امرزیده شد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ما تقدم من ذنبه وما تأخر م د روایه کرده این را مسلم وابوداود از ابوهریره اللهم سجد لک
سوادی وخیالی وبک آمن فؤادی خداوندا سجده کرد مر ترا ظاهر من وباطن من وبتو ایمان آورد دل من نه
بریکی ابوء بنعمتک علی وهذا اقرار میکنم بتواتر فیضان نعمة تو بر من وما جنیت علی نفسی ودانست آنچه جنایة
کرده ام بر ذات خود یا عظیم یا عظیم اغفر لی فانه لا یغفر الذنوب العظیمة الا الرب العظیم ای بزرگوار بیامرز مرا
زیرا چه بدرستی که نمی آمرزد گناهان بزرگ را هیچکس مگر پروردگار بزرگ را هیچکس مگر پروردگار بزرگ مس
روایه کرده این را حاکم از ابن مسعود سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت پاکست صاحب
ملک ظاهر وملک باطن وپاک است صاحب غلبه وقدرت سبحان الحی الذی لا یموت پاکست زنده را
که نمیرد اعوذ بک بعفوک من عقابک پناه میگیرم بعفو تو از خشم تو واعوذ برضاک من سخطک وپناه میگیرم
بخشنودی تو از قهر تو واعوذ بک منک وپناه میگیرم بصفات لطیفه تو از صفات جلالیه تو جل وجهک
بزرگ وبرتر است ذات تو مس روایه کرده این را حاکم از ابن عمر رب اعط نفسی تقویها پروردگارا بده مرا نیکوکار

ازمحارم واحترازاز متابعه حرص و هوا وعصمت از ارتکاب فواحش وفجور زکیها انت خیر من زکیها پاک و پاکیزه گردان اورا
ازادناس رذایل ومعایب ظاهر و باطن که توی بهترین کسی که پاک و مبرا کرد اورا از معاصی محققان برانند که تزکیه نفس
موجب تصفیه دل است هرگاه که نفس از شوب هوا و ریا مبرا و فرکی شود فی الحال دل از نوبت تعلق بما سوای حق
مصفی گردد پس تا نفس مبرا از مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود انت ولیها ومولیها توی متولی ونصیر
ودوست دارنده ومالک وصاحب نعمه دهنده او یعنی پاک وبادب دار اورا جنانکه بادب دارد مولی بنده خود را
۱ روایة کرده این را احمد از عایشه اللهم اغفرلی ما اسررت وما اعلنت مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه
ایضا ازعایشه اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا واجعل امامی نورا واجعل خلفی
نورا واجعل من تحتی نورا واعظم لی نورا مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه ایضا ازعایشه وفی سجود القران ودر
سجدهای تلاوت قران که نزد ما جهارده است این دعا بخواند سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله
وقوته م س رت مس روایة کرده این را النسائی وابوداود وترمذی وحاکم از عایشه ودر روایتی قید مرارا زیاده آمده یعنی
جندمرتبه بخواند این دعا را وتعیین آن مذکور نیست د روایة کرده این زیاده را ابوداود از عایشه ودر بعضی روایة
[illegible] لفظ است فتبارک الله احسن الخالقین مس روایة کرده این زیاده را حاکم بدانکه علما را در سجده تلاوت
اختلاف است که وی واجبست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه وصاحبیه آنست که واجبست در جهارده موضع بر تالی
وسامع ونزد مالک واحمد وشافعی سنت است وفعل آن افضل از ترک است ودر روایتی از امام احمد نیز واجبست در
نماز ودر غیر آن ظاهر مذهب حنفیه آنست که همان تسبیح که در سجده صلوتیه مسنونست کفایة است در سجده تلاوت
زیراجه سجده صلوتیه افضل است از سجده تلاوت وجون درانجا کفایه کند در سجده تلاوت بطریق اولی خواهد
کرد باوجود آن شک نیست که جون درخصوص این سجده دعائی وتسبیحی خاص ماثور بود وبصحت رسد خواندن
آن اولی وافضل خواهد بود ونزد ما جهارده موضع سجده تلاوت هست در اخر اعراف ودر رعد ونحل وبنی اسرائیل
ومریم ودر اولی حج وفرقان ونمل والم تنزیل وص وحم سجده والنجم واذا السماء انشقت واقرا باسم ربک همچنین مکتوب
شده است در مصحف عثمان رضی الله عنه وهو المعتمد کذا فی الهدایه ونزد امام شافعی ودر روایة مشهور از امام احمد
نیز جهارده است ولیکن بجای سجده ص ثانیه حجست ونزد ایشان در سوره ص سجده نیست ونزد امام مالک یازده است

در النجم والشقاق واقراء باسم ربک نزد وی سجده نیست بالجمله در سجده ثانی حج وص والنجم والشقت واقراء
خلافی هست ودر ماوراء آن اتفاق وصحیح ومختار نیز در انها ثبوت سجده است الا در ثانیه حج اللهم اکتب لی
عندک بها اجرا خداوندا بنویس وثابت کن برای من نزدیک خود بسبب این سجده پاداش وثواب
وضع عنی بها وزرا وبنه وبنداز از من بمقابله این سجده گرانی گناه را واجعلها لی عندک ذخرا بضم ذال معجمه
وبگردان آن سجده را برای من نزدیک خود ذخیره وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود وبپذیر وقبول
کن انرا از من جنانکه قبول کردهٔ از بندهٔ خود که داود پیغمبر علیه السلام است ت ق حب مس روایة کرده این را
ترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم از ابن عباس که گفت مردی در حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم آمد
وگفت یا رسول الله امشب در خواب دیدم که گویا در پس درختی نماز میگذاردم وجون سجده کردم درخت نیز
در سجده آمد پس شنیدم اندرخت را که در سجده این دعا میخواند گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از
انجواب آیة سجده را بقصد خواندن این دعا وسجده کرد واین دعا بخواند که انمرد خواب بیننده از درخت نقل
کرد وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وابن ماجه فقره اخیر را روایة نکرد وظاهر انست که
از ذکر این فقره جنان در ذهن می افتد که سوره ص خوانده باشند فتدبر والله اعلم ما وضع رجل جبهته لله ساجدا
نهاه وهیچ مردی پیشانی خود را بر زمین در حالتی که خالص برخدا ساجده کننده است فقال پس بگوید این کلمه
یارب اغفرلی ثلث مرات الا رفع راسه وقد غفرله مگر انکه برداشت سر خود را وحال انکه تحقیق امرزیده شده است
مراورا گناهان او یعنی هرکه این دعا را سه مرتبه در سجده بخواند پیش از برداشتن سر گناهان او محو گردد مو مص
روایة کرده این را ابن ابی شیبه از قول ابی سعید خدری واذا جلس بین السجدتین وجون نشیند میان دو سجده
از نماز بگوید این دعا اللهم اغفرلی وارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی د ت ق مس سنی روایة کرده این را
ابوداود وترمذی وابن ماجه وحاکم وبیهقی از ابن عباس ودر روایتی بر دعا سابق این لفظ زیاده است واجبرنی
ونیکو کن حال مرا وغنا بخش مرا از فقر ودر نهایه گفته یعنی غنی کن مرا از قول وی جبر الله مصیبته جون بازگرداند
جیزیرا که فوت شده از وی یا عوض دهد واصل وی از جبر الکسر است ت سنی روایة کرده این زیاده را ترمذی و
بیهقی ودر روایت دیگر وارفعنی زیاده آمده یعنی بلند وبرتر گردان قدر ورتبه مرا نزد خود مس ق سنی ایراد کرده

وبروایتی

حکایة سجده گفت

این زیاده را حاکم و ماجه و بیهقی و یقنت فی الفجر قنوت بخواند در نماز بامداد رمس مومص روایت کرده

این را بزار و حاکم از انس که گفت همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که قنوت میخواند در نماز صبح تا اینکه مفارقه

کرد دنیا را روایة کرده ابن ابی شیبه موقوفا از قول ابن عمر رضی الله عنهما این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک

است در ذکر سنیة آن بطریق تاکید و نزد ابوحنیفه قنوت در نماز صبح اصلا نیست و بدعت است زیرا که

در احادیث صحیح مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیش از یکماه در نماز صبح قنوت نخوانده و آن دعا بود

در قصه بیر معونه بر علی و ذکوان و جماعتی که فرار کشتند بعد از آن چون کریمه لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم

او یعذبهم فانهم ظالمون نزول یافت ترک کرد این را نسائی و ابن ماجه و ترمذی و از ابی مالک اشجعی رضی

الله عنه که وی سوال کرد پدر بزرگوار خود را از قنوت نماز صبح پس جواب داد که نماز گذارده ام در پس پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم پس قنوت نخواند در نماز صبح و نماز گذارده ام در پس ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

و ندیده ام اینها را که قنوت نمیخواندند ای پسرک این بدعت است مکرر فرمود و ترمذی گفت هذا حدیث حسن

صحیح کذا فی الکفایة و شیخ ابن الهمام نیز بعد از ایراد احادیث و آثار از طرفین و تکلم تعلیلا و تضعیف در ان مقرر

ساخته و تصحیح نموده که قنوتی که در نماز صبح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و بصحت رسیده است همان دعا

بود بر جماعه کفار تا مدت یکماه و قنوت نکرد پیش از آن و نه پس از آن و اگر از بعضی اصحاب بصحت رسیده

آن نیز محمول بر حوادث و نوازل است هذا هو التحقیق والحق الحقیق بالتصدیق والله اعلم و فی سائر الصلوة ان

نزل نازلة اذا قال سمع الله لمن حمده فی الرکعة الاخیرة و قنوت بخواند در جمیع نمازهای مفروضه اگر فرود آید بر

مسلمانان حادثه قوی از حادثات زمانه دعا کند برای دفع آن وقتی که بگوید سمع الله لمن حمده یعنی بعد از رکوع در رکعت

اخیره از نماز و یومن من خلفه و آمین گویند کسانیکه پس وی باشند از مقتدیان او روایة کرده این را

احمد و ابوداود از ابن عباس که گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یک ماه پی در پی در نماز ظهر و عصر و

مغرب و عشا و فجر چون میگفت سمع الله لمن حمده در رکعت اخیره و این دعا بود بر قبیله از بنی سلیم و آمین میگفتند

کسانیکه پس از وی بودند انتهی و اذا جلس للتشهد و چون نشینند در نماز برای تشهد این دعا بخوانند و تسمیه این

ذکر مخصوص بتشهد بجهت اشتمال اوست بر شهادتین از قبیل اطلاق اسم البعض علی الکل و هانست التحیات لله

۱۰۵

آ این چنین تفسیر کرده اند اکثر شراح و این اظهر و اجمع اقوال است کذا فی ح

والصلوة و الطیبات تمامه عبادات قولیه و تمامه عبادات فعلیه و تمامه عبادات مالیه ثابت است مر خدا را تعالی و تقدس

و امام محیی الدین نووی در شرح صحیح مسلم میگوید که تحیة بمعنی سلام و ملک بقا و عظمت و حیات آید و تحیات بلفظ

جمع آورد زیرا که پادشاهان عالم را از عرب و عجم تحیتی مخصوص بود که اصحاب الشان مر ایشان را بدان تعظیم و تکریم میکردند

چنانچه در عرب انعم الله صباحا و در عجم زی هزار سال و مانند آن میگفتند پس گفته شد مر مسلمین را که بگویند التحیات

لله یعنی جمیع الفاظ که دلالت بر تحیة دارند همه ثابتست مر پادشاه پادشاهان را که خالق عالم است و اوست بحقیقه

مستحق آنها و بر دیگران بطریق عاریتی بیش نیست و کرمانی در شرح صحیح البخاری از خطابی نقل نمیاید که الفاظی را

که بدان تحیة پروردگار تعالی توان کرد پس خصوصیات الفاظ را گذاشت و معنی مطلق تعظیم استعمالش کرد و گفت

التحیات لله یعنی جمیع انواع تعظیم ثابتست مر خدا را تعالی شانه و اوست مستحق آنها نه غیر او و بعضی گویند مراد بصلوة

آ ملوک میکردند ملاحظت آن نبود که تا آن تحیة ح

نمازهای فرایض و نوافل است و بعضی بر معنی دعا نیز حمل کنند ای الدعوات کلها لله و بعضی بمعنی رحمت نیز گویند

یعنی رحمتها همه از وست هو الرحمن الرحیم و از طیبات کلمات طیبه که لایق جناب صمدیت باشد و اعمال صالحه

نیز مراد دارند و تمامه این معانی صحیح و مناسب مقام است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته دعا بخیر و سلامت

بر نوای پیغمبر و رحمت خدا و برکتهای او و وجه خطاب بآنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنکه حاضر نیست آنست که چون

ورود اینکلمه در اصل یعنی در شب معراج بصیغه خطاب بود دیگر تغیر ندادند و بر همان اصل گذاشتند تا اینها را مذکر آن

حال کردد خود آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان است در جمیع احوال

و اوقات خصوصا در حالت عبادت که وجود نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر است و در بعضی

روایات آمده که این کلمه بطریق خطاب در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگفتند و بعد از رحلت

وی السلام علی النبی میگفتند شیخ ابن حجر گوید این روایة را شواهد قویه است که ابوعوانه و ابونعیم و بیهقی و جز ایشان

آورده اند السلام علینا و دعا بسلامت بر ما که حاضرانند از گروه مصلی و ملایکه و اگر مومنان انس و جن را نیز داخل

دارند بعید نباشد و علی عباد الله الصالحین و بر بندگان خدا تعالی که صالح اند حاضر و غایب و دور و نزدیک

و بر زمین و در آسمان و بنده صالح آن بود که ادا حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند بجا آرد و استقامت بران ورزد و

بهیچ وجه خلل و فساد در ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و اعلاء مراتب او

اشنت که شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه وارضاه درکتاب خود فتوح الغیب میفرمایند
که صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است و بودن بنده قایم بر مراد حق و فعل او انتهی و ترجمه صلاح در اوایل
کتاب در بیان الذی یستجاب دعائهم مفصل تر ازین گفته شده است انجا باید نگریست و دیگر بدانکه در بعضی نسخ
این کتاب که خالی از وثوق نبند لفظ سلام را که در تشهد واقع شده در هر دو جا بر فرق ترمذی و نسائی بدون الف
ولام نوشته و صاحب مشکوة میگوید نیافتم در صحیحین سلام را بدون الف ولام ولیکن صاحب جامع الاصول
از ترمذی روایه کرده انتهی و شیخ ابن حجر از نووی نقل کرده که جایز است در سلام علیک و فیما بعده حذف الف
ولام و اثبات افضل است و وی موجود است در روایات صحیحین و بار شیخ ابن حجر گفته که واقع نشده است
در هیچ روایتی از طرق حدیث ابن مسعود بحذف لام و اختلافی که هست در حدیث ابن عباس است والله اعلم

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در روایه نسائی زیادتی وحده لا شریک له بی تکرار
لفظ اشهد آمده ولیکن روایه صحیح در مذهب حنفی همان اولست ع سنی روایه کرده این را جماعة همه
ایشان ابن مسعود و بیهقی در سنن الکبیر از عائشه و مضمون حدیث ابن مسعود این است بودیم ما صحابه که چون
خلف الحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاردیم میگفتیم در دعا تشهد السلام علی الله من عباده و علی جبریل و میکائیل
و علی فلان و فلان الحضرت بجانب صحابه دید و گفت خدا خود سلام است یعنی خداوند سلامت دهنده و سلامتی بخش
دیگران سلام بروی معنی ندارد ولیکن بگویید التحیات لله الی اخره در تقدیم این تشهد اشاره است بانکه صحیحترین
است از روی اسناد و مشهورترین است از روی رجال و ترمذی گفته عمل اکثری از اهل علم از صحابه و تابعین نیز
همبرین است کذا فی فتح الباری و تشهد ابن عباس اینست التحیات المبارکات الصلوة الطیبات لله
التحیات مبتدا و مبارکات صفة اوست الصلوة الطیبات معطوف اند بر مبتدا بحذف حرف عطف و لله
خبر مبتدا است یعنی تحیاتی که افزونی کرده شده است دران و صلوة و طیبات همه هست مر خدای واجب سبحانه
را کذا قیل و ظاهر اینست که هر چهار جمله مبتدا اند بحذف عاطف چنانکه متعارف اهل لغة است بر سبیل تعداد
والله اعلم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده رسول الله م عه حب روایه کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابن حبان

ازابن عباس

ازابن عباس مختار اکثر شافعیه این تشهد است بجهة زیادتی لفظ مبارکات که موافق کریمه است تحیة من عند الله مبارکة
طیبة و در مذهب ما تشهد ابن مسعود است که سابق گذشت بجهة غایت شهرت و نهایة صحه وی و در بعضی احادیث
معراج واقع شده است که الحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بپای عرش رسیدم و عظمة از امشاهده کردم
خوفی و رعبی بر من ظاهر گشت پس قطره از انجا فرو چکیده و دهان را گشادم بر زبان من آمد والله که هیچ کس هیچ چیز را
نه چشیده باشد که شیرینتر باشد از ان پس علم اولین و اخرین ببرکت آن مرا حاصل گشت و زبانم طاقتی پیدا
کرد پس مرا گفتند خدای خود را ثنا گو ملهم گشتم بالتحیات المبارکات الصلوة الطیبات لله حضرت حق جل
و علی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین انگاه
ملایکه گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله انتهی الحدیث و بروایت ابوموسی اشعری و دعا
تشهد اینست التحیات الطیبات الصلوات لله السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و در روایه نسائی وحده لا شریک له و در روایه مسلم اشهد
در جمله ثانی زیاده آمده م د س ق روایه کرده این را مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ابوموسی اشعری
و بروایه سمره بن جندب دعا تشهد اینست التحیات الطیبات بدون عاطف و الصلوات و الملک لله هر دو جا بواو
است د روایه کرده این را ابوداود از سمره بن جندب و بروایه جابر بن عبد الله دعا تشهد اینست بسم الله
و بالله التحیات لله و الصلوة و الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در اذکار نووی است که بخاری و نسائی گفته اند
که زیاده تسمیه در اول تشهد صحیح نیست از الحضرت صلی الله علیه و سلم انتهی و هیچ یکی از محدثین ان تشهد را اختیار
نکرده است س ق مس روایه کرده این را نسائی و ابن ماجه و حاکم از جابر رضی الله عنه اینست التحیات لله
الزاکیات لله الطیبات بدون لفظ لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این تشهد اختیار امام مالک است
زیرا که عمر این را بر مردم بالای منبر خواند و هیچ کس از صحابه بران انکار نکرد پس بمنزله اجماع باشد و گفته اند که در جواز
الفاظ التشهد خلاف نیست بهر وجه که خواند نماز درست است سخن در اولی و افضل است و شک نیست که انچه

و بروایه امیر المومنین عمر رضی الله عنه صح

از زبان حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بطرق صحیح ثابت باشد عمل بدان اقوی وافضل خواهد بود خیر الاسماء بذکر نام
نام خدای تعالی و ببرکت این نام بزرگ که بهترین نامهاست التحیات الطیبات الصلوة لله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا وگواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وسلم
بنده خاص خدای تعالی و پیغامبر اوست که فرستاده است اورا بدین حق و شریعت ثابت که نسخ وتبدیل راه نکرد
سراپرده عزت او وراه نیست در حالی که بشارت دهنده است مسلمانانرا بدخول بهشت وترساننده است کافرانرا
بدوزخ وان الساعة آتیة لاریب فیها وبدرستی که قیامت آینده است که شک نیست در وی السلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اللهم اغفر لی واهدنی طس روایة کرده این را
طبرانی در معجم کبیر واوسط از عبد الله بن زبیر رضی الله عنهما تنبیه چون اعراضی وانحرافی در مزاج وقت اکثری
از متعصبان این روزگار وجهلاء این دیار از رفع سبابه در تشهد نزد قول اشهد ان لا اله الا الله راه یافته
بود بلکه بعضی بعدم جواز آن جزم داشتند واعتقاد حرمت ان میکردند وحق خلاف آن بود لازمه حق نصیحه
اخوان وتنبیه خلان وملاحظه وعید کتمان و تحریض فضلاء زمان بران آورد که این ملتقط نیز ازین باب خالی
نباشد پس جزوی از کتب متقدمین ورسائل متاخرین شکر الله سعیهم که بذل جهد نموده در تبیین مرام کوشیده
اند نقل نمود وبه التوفیق وبیده ازمة التحقیق بدانکه شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللغة که
رئیس المحدثین است در کتاب خود سفر السعادة که در عبادات وعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از
مذاهب فقها اغماض نظر نموده آنچه باحادیث صحیحه نزد او ثبوت پیوسته تصنیف کرده است میگوید که چون
آنحضرت در قعده تشهد بنشستی دست راست را بران راست نهادی وعقد پنجاه وسه با انگشتان بکردی
وانگشت مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی وتحریک کردی شارح این کتاب رحمة الله علیه میفرماید که عقد اصابع
بدین معنی بر کیفیت مذکوره واشارة بسبابه در احادیث صحاح واقع شده ودر جامع الاصول از کتب سنه درین باب
احادیث آورده ومیفرماید وهمین است مذهب ائمه حدیث وفقهای مجتهدین وبسیاری از صحابه وتابعین
وگفته اند که حق است که مذهب امام ابوحنیفه وصاحبیه همین است ومتقدمین علماء حنفیه تصریح کرده اند بدان
ودر متاخرین ایشان خلافی درمیان آمده است انتهی کلام الشارح الجلیل وامام محمد در موطا ومبسوطه که از مصنفات

ادین
تنصیص کرده بر اشارة مسبحه وحدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایة کرده که میکرد از انچه گفت انچه آنحضرت
کرده ما نیز کنیم واخذ میکنیم بفعل وی وهمین است قول ابوحنیفه وقول ما کذا قال الشیخ عبد الغنی فی شارح الهدایة ودر
نهایه از مبسوط شیخ الاسلام نیز همچنین نقل کرده وشیخ ابو المکارم در شرح مختصر وقایه از مضمرات می آرد که سنت
در قول ابوحنیفه ومحمد رحمهما الله اشارة است واز علامه نجم الدین زاهدی نقل کرده که متفق است روایات
از اصحاب ثلثة ما جمیعا که ان سنت است وهمچنین از مدنیین وکوفیین وبسیار است دران اخبار وآثار
پس لاجرم عمل بدان اولی وارجح باشد انتهی ودر معدن شرح کنز از محیط آورده که از سنن نماز رفع سبابه
بدیمنی است در تشهد نزد ابوحنیفه ومحمد وشافعی رحمهم الله وهمچنین مرویست از ابو یوسف ومالک واحمد بن
حنبل وغیر ایشان وفتوی هم برین است کذا فی الدرر وملتقی ودر بعضی شروح نقایه مذکور است که مروی
جمیع اصحاب ما است که رفع سبابه سنت است ودر تحفه گفته است که مستحب است وهو الاصح ودر شرح وقایه
مولانای فصیح الدین است که اشارة پیش از علماء ما مقدم است وچون رافضیان غلو کردند بجهت دفع تهمت
بعضی علماء متاخرین نهی کرده اند انتهی ودر ذخیره گفته است که بعضی گفته اند که برداشتن سبابه بدیمنی در تشهد
از جمله سنن است نزد ابی حنیفه ومحمد وشافعی ودر ظاهر اصول آنست که برندارد وتعلیل کرده انجماعه با آنکه درانجا زیادة
فعلیست که بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سکینه ووقار است وبا آنکه در وی
فعل موافقه رفضه است پس ترک آن اولی باشد تحقیقا للمخالفة انتهی حضرت شیخ عالم عامل علی متقی رحمة الله
در رساله که درین باب تالیف کرده جانب اشارة را راجح ساخته اند میفرماید که مغرور نگرداند ترا قول او در ظاهر
اصول وظاهر روایة زیرا که ظاهر گاهی برخلاف مختار ائمه میباشد کما لا یخفی علی المتتبع والله اعلم وشیخ محقق کمال
الدین ابن الهمام گوید که مروی از محمد در کیفیت اشارة آنست که قبض کند خنصر وانگشتی را که منصل باوست و
تحلیق کند وسطی وابهام را واستاده کند مسبحه را ومروی از ابو یوسف در امالی نیز همچنین است واین فرع
تصحیح اشارة است واز بسیاری از مشایخ آمده که اشارة نکنند واین خلاف روایة ودرایة است انتهی وجه مخالفه
روایة خود ظاهر است که در هیچ کتابی از کتب حدیث روایتی صحیح یا حسن یا ضعیف نیامده که ایمائی باین معنی داشته
باشد چه جای آنکه دال ومصرح بر منع بود وخلاف درایة بجهة آنست که تمسک اصحاب منع که بعضی متاخرین اند

نیست مگر ممن که در وی زیاده عمل غیر محتاج الیه و موافقه رفضه است و مخفی نیست که انچه از قول و فعل شارع ثابت شده
و نصوص قاطعه بران دلالت کرده اثبات بان لابد و ضروریست زیادتی عمل چه معنی دارد و غیر محتاج الیه معقول نمی افتد
فرایض و واجبات و سنن و مستحبات نماز تمام افعال و اعمال است نه بعینه که رفع یدین در وتر و تکبیرات عیدین و غیران
زیاده اند از عقد و اشاره و قادح سکینه و وقار نه و نیز لازم نیست که هرچه شیعه انرا بکنند اگرچه موافق سنته باشند
ترک ان ضروری بود چندین افعال و اعتقادات که با هم مشترک است بسر رسد که انها را از دست دهیم و بحقیقا للمخالفه
ترک کنیم و خود این فعل از شعار ایشان نیست و از اعمالی که انها بتجویز عقل و تخمین ظن خود اختیار کرده اند هم نه در
احادیث صحیحه واقع شده و عمل مشایخ کرام و ائمه عظام و علماء ذوی الاحترام و اهل حرمین و سایر امصار اهل سنته
و جماعه از بلاد روم و شام چنانکه منقول و ممنوع گشته بدان مقرون شده موافقه رفضه چه باشد و اصحاب منع را اقتهاد
تست بر خلاف انچه نصوص بران وارد گشته و صحیح یکی از ائمه این را تجویز ندارد و اگر کسی گوید که شاید ایشان بر احادیثی
که دال اند بر فعل مطلع شده باشند گوییم مجرد ابی احتمال لا یغنی من الحق شیئا اگر ایشان رافضی بر منع می بود امسکید اسند
و بدلایلی که سست تر از بیت عنکبوت تشبث میکردند و دست آویز میکردانیدند پس حاصل آن آمد که هرچه شارع
بدان امر کرده باید کرد و از انچه منع کرده دست باید کشید مجرد این احتمال و رای موهونه که بنا بر مصلحتی که قرار یافته
حکم این احادیث صحیحه و اثار متینه که قدر مشترک از ان به حد تواتر رسیده است ترک نمی توان کرد و این عمل را که
متفق اند بر سنیه وی امام ابو حنیفه و صاحبیه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و غیر ایشان رحمه الله
علیهم و اثار صحابه و اعمال ایشان متمسک انها است مرجوع نمی توان ساخت و قول بعضی متاخران را که در مرتبه مساوی
ایشان نیستند ترجیح نمی توان داد پس مینیک عمل بدان اولی و احری باشد و الله اعلم بالصواب منیت خلاصه
و مستفاد کلام مشایخ ما قدس الله اسرارهم تفکر و نتند و الی صراط مستقیم والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
وکیفیة الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم و طریق درود فرستادن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تمام نیست که منقول
کرده صلوة در اصل بمعنی دعا و رحمه و استغفار آید و درود فرستادن بر پیغمبر خدا و بعضی گفته اند صلوة از حق سبحانه رحمت است
و از بندگان طلب افاضه رحمة شامله خیر دنیا و اخرت است از جناب حق جل شانه بر حبیب وی صلی الله علیه وسلم
و معنی اللهم صل علی محمد انست که خداوندا تعظیم کن او را در دنیا با علاء ذکر وی و اظهار دین وی و ابقای شریعت

پ

وی و در اخرت با جزال مثوبت و تشفیع در امت وی و اقامت وی در مقام محمود کذا قالوا و اختلافست در جواز صلوة بر غیر
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم از انبیا و من سواهم انچه مفهوم میشود از مجموع کلام قوم سه قول است جماعتی برانند که
جایز نیست بر غیر انحضرت صلی الله علیه وسلم و مختص باوست و اگر بر غیر انحضرت هست بمعنی دعا و برکت است و ابن
ابی شیبه از ابن عباس نیز همچنین روایه کرده و مالک در مبسوط گفته است دوست دارم صلوة را بر تمام انبیا چه در حدیث صحیح
وارد شده که صلوا علی انبیاء الله و رسله فان الله بعثهم کما بعثنی و مکروه میدارم اطلاق صلوة را بر غیر انبیا صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین و این قول دوم است و قول دیگر انست که بر غیر انبیا نیز جایز است و احتجاج کرده اند ایشان
بانکه صلوة دعا برحمت است پس ترک ان بدون نص و اجماع روا نباشد و در منع آن نصی ثابت نیست بلکه بحقیق
گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات
من ربهم و رحمة و انحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة میفرستاد بر متصدقان در وقتی که می آوردند صدقات را برای وی صلی
الله علیه و اله وسلم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی ال محمد و ال محمد ابی اوفی و مختار نزد جمهور علماء محققین
و بسیاری از فقها و متکلمین آنست که صلوة و سلام مخصوص است بانبیا و گشته است شعار ایشان علیهم الصلوة
والسلام و سبب صلوة و سلام نبوتست بجهة توقیر و تعظیم شان ایشان و هیچکس غیر ایشان دران شریک نیست پس گفته
نمیشود ابوبکر صلی الله علیه وسلم و علی صلی الله علیه وسلم اگرچه معنیش صحیح است و انچه در کتاب و سنته واقع شده است
محمول بر معنی دعا است نه بر وجه شعار و لهذا جایز نیست مثلا در آل ابی اوفی که شعار ساخته شود و ایشان را و هر جا که
ذکر ایشان رود صلوة فرستاده شود زیرا که بحقیق فرموده است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء
بعضکم بعضا پس واجب است که دعاء انحضرت را مخالف دعاء سائر مردم باشد و گفته اند که نبود این امر معروف در
صدر اول بلکه پیدا کرده اند از ابعضی اهل بدع در بعضی ائمه خود و شریک و مساوی گردانیدند ایشان را با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و واجب است اجتناب از طریقه ایشان کذا فی المدارج نقلا من المواهب و ذکر صلوة و سلام
بر ال و ازواج انحضرت بطریق تبعیه و اضافه است نه بر وجه استبداد و اصالت و لا کلام فیه و حضرت شیخ مجدی
من هو ذخیرة بوجی و غذی در شرح مشکوة میفرماید که متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریه
و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جانفزا کتابه آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده

عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهم ج

۹ که نخواندم صلوة که سزاوار نیست بهیچکس سوا انحضرت صلی الله علیه وسلم از مواهب لدنیه گفته سند آن صحیح است

۶ و نیز فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم و صل علیهم و ما هی الآیه

شده است والله اعلم و نیز در مواهب اللدنیه گفته بتحقیق اختلاف کرده اند مانعان از اطلاق صلوة و سلام که آیا وی حرام

است یا مکروه کراهة تحریمی یا تنزیهی صحیح آنست که مکروه است کراهة تنزیهی زیرا چه شعار اهل بدعة است کذا قالوا اللهم

صل علی محمد و علی آل محمد خداوندا افاضه خیر و رحمه کن از جناب خداوندی بر حبیب خود که محمد است و بر آل محمد در صحاح

گفته آل الرجل اهله و عیاله و ایضا اتباعه و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعضی تعبیر کرده اند از آل باهل

بیت آنحضرت کسانند که صدقه بر ایشان حرام است و آن بنو هاشم اند و فخر رازی گفته اولی آنست که اهل بیت آنحضرت

اولاد و ازواج آنحضرت اند صلی الله علیه و سلم و علی کرم الله وجهه نیز از ایشان است بجهة معاشرت و اختلاط وی

فاطمه زهرا رضی الله عنها و بعضی تخصیص میکنند بفاطمه و علی و حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین و میگویند ایشانند

مراد بقول وی تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و حق آنست که بسیاق کلام مجید و حق آنست

که بسیاق کلام مجید ازواج مطهرات نیز داخل انخطاب اند والله اعلم کذا قرره اهل الحدیث و التعبیر کما صلیت

علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید چنانچه درود فرستادی بر ابراهیم پیغمبر علیه السلام و بر آل وی بدرستی که توئی ثنا گوینده

دوستان خود را با جزال ثواب با حمد کننده ذات خود را لصفات کمال یا توئی ستوده شده که ثابت است ترا جمیع صفات

حمد و بزرگی و گرامی است پس صلوة بهر ست باندازه کمال و بزرگی خود مجید مبالغه مجد است و آن صفتیست که کامل

باشد در شرف و کرم اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت خود را بر محمد و آل

محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید برکت در اصل بمعنی ادامه و لزوم است هر گاه شتر در موضعی

بنشیند و لازم شود میگویند برک البعیر و گاهی اطلاق کرده میشود برکت را بر معانی زیاده و از کلام کرمانی شارح صحیح البخاری

نیز معنی زیاده مفهوم میشود چنانچه در شرح حدیث مبارکا فیه گفته که برکت بمعنی ترایدست و بیهقی در تاج گفته که برکت

بمعنی مواظبت است یقال بارک علیه ای واظب و فی جامع الاصول البرکة الثبات و الزیادة والله اعلم ع

روایه کرده این را جماعه از کعب بن عجره و تقدیم این صلوة اشارة است بآن که این صحیحترین کیفیة صلوة است پس سزاوار

آنست که محافظت و مداومت بران نموده اقتباس انوار و استفاضه اسرار نماید و منه التوفیق دیگر بدانکه درین صلوة

اشکال مشهور است که اکثر شراح حدیث ایراد در مصنفات خود درج کرده متصدی جواب شده اند درین جا هر دو مناسب حال

مذکور میکرد و بالله التوفیق تقریر اشکال آنست که از قاعده عرب مقرر شده است که در تشبیه مشبه به اقوی میباشد از

پس لازم

(margin: و اهل بیت — محمد)

پس لازم آمد که صلوة بر ابراهیم اقوی و اکمل باشد از صلوة پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و در واقع عکس آنست چه پیغمبر ما افضل

است از ابراهیم و از جمیع انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین در رحمه و برکات و عطیات خدا تعالی بر وی اکثر و افراست

پس باید که صلوة مطلوب بر وی افضل از جمیع صلوات باشد اجوبه بسیار است تا به پانزده میرسد ارجح و احسن آنها

که متبادر الفهم باشد آنست که بودن مشبه به اقوی از مشبه حقیقة در وجه تشبیه لازم نیست کفایت میکند مجرد شهرت و ظهور

مشبه به بی اشتراط کمال و قوت در مشبه در وجه تشبیه لازم نیست کفایت میکند مجرد شهرت و ظهور مشبه به بی اشتراط

کمال و قوت در حقیقه مثل کما فی قوله تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح چه نسبت و مناسبت است نور وی تعالی را با نور

چراغ تمثیل و تشبیه در ظهور و وضوح اوست پس درینجا نیز همچنین است چون تعظیم و تکریم ابراهیم علیه السلام بصلوة و افاضه

رحمت و برکاة بر عامه خصوصا بر عرب مشهور و واضح بود مستحسن شد که طلب کنند برای سید رسل صلی الله علیه و سلم و آل وی

مثل صلوة ابراهیم جواب دیگر آنکه تشبیه در نفس صلوة است نه در قدر و کیفیت چنانکه در قول وی تعالی انا اوحینا الیک

کما اوحینا الی نوح و احسن کما احسن الله الیک است و معلوم است که وحی بر نوح و سائر انبیا اکثر و اوفر نیست از وحی بر پیغمبر ما

صلی الله علیه و سلم و همچنین احسان بنده باحسان پروردگار نمی ماند لاجرم تشبیه در نفس وحی و نفس احسان است نه

در قدر و کیفیت و این جواب نیز تا عدم اشتراط کمال و قوت اعتبار نکنند تمام نمیگردد کما لا یخفی و درین کتاب اینقدر بس است

و ارباب تحقیق درین باب رسایل منقح نوشته اند خصوصا حضرت شیخی وحدی قدس سره رساله علیحده تالیف دارند بهیار

از انجا باید جست و بنابر نسخه جلالی لفظ علی ابراهیم نیست و لفظ علی آل ابراهیم موجود است پس در روایتی اللهم صل علی محمد

کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید درین روایت

در هر دو جا لفظ علی آل ابراهیم و بنابر نسخه جلالی لفظ علی ابراهیم نیست و لفظ علی آل ابراهیم موجود است پس

بشهادت روایات دیگر ظاهر چنان می نماید که عدم ذکر آن از اختصار روایت است و اصل ذکر هر دو لفظ است والله

اعلم خ م س روایة کرده این را بخاری و مسلم و نسائی ایضا از کعب بن عجره و در روایتی اللهم صل علی

محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم انک

حمید مجید درین روایة هر دو جا لفظ علی نیست بر آل محمد و هر دو جا آل ابراهیم است پس بعضی گویند لفظ آل مقحم است

و بعضی گویند مراد او و آل اوست و لفظ آل متناول ذات اوست چنانچه قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تعالی

(margin: حقیقة — وحی — و آل محمد)

ونجیناکم من آل فرعون واغرقنا آل فرعون ودر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون عبد الله بن ابی اوفی صدقه آورد فرمود
اللهم صل علی آل ابی اوفی ومعلوم است که با مقصود بالذات در کریمه فرعون واحوال اوست ودر حدیث ابو اوفی
وال او کما لا یخفی واگر انجا نیز قایل باقتصار راوی باشند صورتی دارد **خ س** روایة کرده این را البخاری ونسائی ایضا
عجره وبروایتی باین صیغه است اللهم صل علی محمد وازواجه وذریته ودر روایة مسلم وعلی ازواجه وذریته خداوند درود بفرست
بر محمد وازواج آنحضرت که جفتهای اویند وبر اولاد آنحضرت ازواج جمع زوج است گفته میشود زن را زوج مرد چنانکه مرد را
زوج زن میگویند وگاهی زن را زوجه میگویند پس جمع وی زوجات می آید بقال هو زوجها وهی زوجه وزوجته وذریته
بضم وتشدید بمعنی نسل انسانست از ذکر وانثی استعمال کرده میشود در واحد وجمع کذا فی المفردات کما صلیت علی آل
ابراهیم وبارک علی محمد وازواجه ودر روایة مسلم وعلی ازواجه وذریته کما بارکت علی آل ابراهیم ودر بعضی نسخ علی ابراهیم
است در هر دو جای ذکر آل وبعضی گفته اند در روایة احمد ذکر ابراهیم فقط در صلوة است وذکر آل ابراهیم در برکت
خ م د س ق حب روایة کرده این را البخاری ومسلم وابو داود ونسائی وابن ماجه وابن حبان از ابی حمید ساعدی
ودر بعضی روایات صحیح مسلم این دو لفظ در صیغه زیاده آمده انک حمید مجید بخاری ورفقای او درین صیغه شریک میند
وبروایتی اینچنین است اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک کما صلیت علی ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی آل ابراهیم **خ س ق** روایة کرده این را البخاری ونسائی وابن ماجه از ابی سعید خدری اللهم صل علی
محمد کما صلیت علی ابراهیم وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم وال ابراهیم **خ** روایة کرده این را البخاری
بروایة دیگر ایضا از ابی سعید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت
علی آل ابراهیم فی العالمین وبرکت کن بر محمد وآل محمد چنانکه برکت کرده بر آل ابراهیم که بیغمبرانند در میان عالمیان
اصح انست که مراد باو اصناف خلق است وفائده ایراد صیغه جمع تعمیم انواع وشمول اصناف است انک حمید
مجید **م د ت س** روایة کرده این را مسلم وابو داود وترمذی ونسائی از ابی مسعود انصاری ودر بعضی
روایة از وی این دو وصف زیاده آمده علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد ودر بعضی نسخ درینجا لفظ اللهم صل نیز مذکور است
وامی لقب خاص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که مذکور است در توریة وانجیل وسایر کتب سماویه وامی در لغة
کسی را گویند که خواندن ونوشتن نداند منسوب بسوی ام یعنی چنانکه از شکم مادر برامده همچنان باشد وتعلیم خواندن

نوشتن نداند منسوب بسوی ام یعنی چنانکه از شکم مادر برامده همچنان باشد وتعلیم خواندن ونوشتن نکرده باشد واین فضیلت است
در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة استغنا او ازوی باعتماد ضمان خدا تعالی **رباعی** فیض ام الکتاب پروردش
لقب امی خدا از ان کردش لوح تعلیم ناگرفته ببر همه ز اسرار لوح داده خبر برخط اوست انس وجان را سر گر نخواند
است خط از ان چه خطر **ا د س** روایة کرده این را ابو داود ونسائی ایضا از ابی مسعود انصاری وبروایتی چنین است
کما صلیت علی ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید **س** روایة کرده این را النسائی
بطریق دیگر هم از وی وبروایتی اللهم صلی علی محمد وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وبارکت علی ابراهیم انک حمید مجید
ر روایة کرده این را بزار از ابی هریره ودر فتح الباری گفته است حق انست که ذکر محمد وابراهیم وهمچنین ذکر آل محمد
وال ابراهیم در اصل حدیث ثابت است بعضی روات آنرا ضبط کرده اند وبعضی نکرده وبالجمله این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه
آمده است وخواندن آنچه مصنف در اول ذکر کرده کافی ووافی است کذا سمعنا من المشایخ انتهی اقبل رجل حتی جلس بین
یدی رسول الله امد مردی تا آنکه نشست پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن عنده وحال آنکه با جماعة صحابه نزد آنحضرت
بودیم گویند آن مرد بشیر بن سعد انصاری بود والد نعمان بن بشیر فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله اما السلام علیک فقد
عرفناه اما سلام فرستادن بر تو پس بتحقیق شناختیم وآموختیم ما او را بتعلیم تو کیفیت ولفظ او را در تشهد فکیف نصلی علیک
اذا نحن صلینا علیک فی صلوتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو وقتی اراده درود فرستادن کنیم بر تو در نمازهای خود صلی
الله علیک وسلم درود فرستد خدای عز وجل بر تو وسلام یعنی چون در کریمه امر بصلوة وسلام واقع شده وکیفیت سلام
والفاظ او دانستیم ودر تشهد که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته است پس بیاموز ما را کیفیت صلوة فرستادن
والفاظ او که مامور بهم بدان قال گفت راوی که ابو سعید انصاریست فصمت پس خاموش گشت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ومنتظر وحی شدن حتی احببنا ان الرجل لم یسأله تا آنکه دوست داشتیم که کاش آن مرد هیچ نپرسید
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهة خوف اینکه شاید سوال آن مرد حضرت را خوش نیامد که سکوت ورزیدند ثم قال
بعد از ساعتی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی چون خواهید که درود فرستید بر من در نماز با غیر او
فقولوا پس بگوئید باین طریق اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید **حب س ا** روایة کرده این را

از کعب بن [4]

آل م

وبروایتی [5]

وبروایتی [6]

ابن حبان وحاکم واحمد از ابی مسعود انصاری من سره ان یکتال بفتح یا وضم آن هر دو تصحیح کرده اند بالمکیال الاوفی
اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل کسی که خوش آید او را وشاد کرداند اینکه بپیماید ثواب را با پیموده شود برای وی
ثواب به پیمانه وسیاتر عاشر معنی اگر کسی خواهد که مراد خود را بوجه اکمل واتم بیابد وقتی که خواهد که درود فرستد بر ما که
اهل بیت نبوت وکرامتیم پس باید که ایچنین بگوید اللهم صل علی محمد النبی وازواجه امهات المومنین خداوندا درود فرست
بر محمدی که پیغمبر است وبر زنان او که مادران مومنان اند در وجوب احترام وتحریم نکاح وذریته واهل بیته کما صلیت
علی ال ابراهیم ودر بعضی نسخ لفظ ال نیست انک حمید مجید د روایة کرده این را ابو داود از ابو هریره من صلی علی
محمد کسی که درود فرستد بر محمد صلی الله علیه وسلم وقال وبگوید بعد از وی اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة
خداوندا فرود آر او را جائی که نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامة وگفته اند که وی مقام محمود است و
بعضی گویند نشستن آنحضرت است بر عرش وکرسی وبعضی گویند که رسول خدا را صلی الله علیه وسلم دو مقام است
یکی مقام شفاعة کبری دوم درجه است در جنة که هیچ درجه بالاتر از وی نه کذا قالوا والله اعلم وحبت له شفاعتی
کسی که ایچنین بگوید واجب گردد ولازم شود او را شفاعة من ر ط طس روایة کرده بزار وطبرانی در کبیر واوسط معا
از رویفع بن ثابت واحمد نیز بهمین الفاظ اخراج کرده است وعدم ذکر او بظاهر معلوم نیست ثم لیتخیر من الدعاء
اعجبه الیه فیدعو اثیر باید که اختیار کند وبرگزیند از دعا هر چه خوش آینده تر است بسوی او پس دعا کند یعنی
در قعده نماز بعد از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر چه خوش آید دعا کند وهر دعائی که خاطر خواه او
باشد بخواند بعد از آنکه مشابهه کلام ناس نباشد وسوال وطلب از ایشان ممکن نبود پس اگر بگوید مثلا اللهم اعطنی
شعیرا ادملجا باطل میشود نماز او نزد ابو حنیفه زیرا چه این از جنس کلام مردم است ومر قوم را درین مقام تفصیل زیاده است
فعلیک به خ روایة کرده این را بخاری از ابن مسعود ولیتعوذ وباید که استعاذه کند در دعاء تشهد باین
کلمات اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ مراد
دخول دوزخ است از قبیل ذکر مسبب واراده سبب ومن عذاب القبر وپناه میگیرم از عذاب گور ومن فتنة المحیا
والممات وپناه میگیرم بتو از ابتلاء حالة زندگانی که موجب زیغ وزلل ومیل وانحراف گردد از طریق حق وثبات
باشد بر ترک متابعة دین اسلام وعدم صبر وزوال الثبات وازفتنه مردن که وسوسه شیطان نزد موت وعذاب قبر را

واگر وسوسه شیطان داخل فتنه محیا دارند وفتنه ممات مخصوص بفتنه قبر واهوال دران وسوال منکر ونکیر نیز وجهی دارد
ومن شر فتنة المسیح الدجال واز شر فتنه مسیح دجال که مسلول است ودر بعضی از جزایر شام ودر آخر زمان از خراسان بر آید
ودعوی الوهیت نماید وباستدراج خوارق عادات از دست وی ظاهر شود ومردم را گمراه کند وبسوی خود کشد
وتفرقه عظیم مسلمین راه یابد آخر از دست عیسی روح الله علیه السلام مقتول گردد ومسیح اسم مشترک است میان
میان دجال وعیسی علیه السلام ولیکن در دجال مقید میشود بلقب دجال ودر عیسی علیه السلام مطلق وعیسی را مسیح
از آن گویند که هرگاه اکمه ابرص را مسح ولمس کردی فی الحال به شدی واز جهة آنکه از شکم مادر ممسوح بر آمدی الا [illegible]
وحرکت که اطفال را نزد زائیدن باشد یا آنکه بسیار مساحت میکرد زمین را پس مسیح بمعنی قطع باشد
واین وجه مشترک است میان او ودجال ودجال را مسیح از آن گویند که یک طرف روی وی هموار است وممسوح
وچشم وابرو ندارد یا از آن جهة که مسح کرده شد از وی خیر وخوبی چنانکه مسح کرده شد از عیسی علیه السلام هر شر وبدی
ودر نام وی مسیح بکسر میم وتشدید شین نیز آمده ابو داود گفته مشدد نام دجال است ومخفف لقب عیسی علیه السلام
والاول اشهر وبعضی گفته اند که بتشدید شین وتخفیف آن بر هر دو اطلاق میکنند وآنکه گفته آمد که نام دجال
مسیخ است بخاء معجمه خطا است ودجال مشتق از دجل است ودجل بمعنی خلط ومکر وخداع وتلبیس آمده دجل الحق
باطل گویند وقتی که حق را با باطل خلط وتلبیس وتمویه نماید وبمعنی کذب نیز آمده ووجود این معانی در دجال ظاهر است
م عه حب روایة کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه وابن حبان از ابو هریره اللهم انی اعوذ بک
من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات اللهم انی اعوذ بک من
المغرم والمأثم ترجمه این دو لفظ در دعوات صباح سبق ذکر یافت خ م د س روایة کرده این را شیخان وابو
داود ونسائی از عایشه اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان وچیزی که پس
کرده ام کنایت است از جمیع گناهان تا قطع نظر از معنی پیش وپس یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض
چه گناهان که واقع میشوند بعضی پیش از بعضی میباشد ویا مراد از ما اخرت گناهان است که هنوز بوقوع نیامده
وطلب آمرزش آنها است بتقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت وآنچه نهان کرده ام از گناهان وآنچه آشکارا کرده
ام وما اسرفت وآنچه اسراف کرده ام واز حد درگذشته ام وما انت اعلم به منی وبیامرز مرا آنچه که تو دانا تری با خبر تر از من

اعتراف از قصور علم خود بگناه بسبب کثرت وقوع آن وا ماهست با که بسا میباشد که عامل فعل خود را نیک می پندارد
ودر حقیقه بد باشد انت المقدم توئی مقدم پیش کننده هر کرا خواهی بقرب درگاه خود وانت المؤخر وتوئی پس
انداز نده هر کرا خواهی از لطف خود لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو م ت س روایه کرده این را مسلم وابوداود و
ترمذی ونسائی از علی رضی الله عنه اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا خداوندا بحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم
کردنی بسیار ودر بعضی نسخ کبیرا بباء موحده است امام محی الدین نووی در اذکار گفته که در معظم روایات کثیرا بثاء
مثلثه است ودر بعضی روایات مسلم بباء موحده نیز آمده وهر دو حسن است لهذا که داعی در وقت خواندن هر دو را
جمع کند وبگوید ظلما کثیرا کبیرا انتهی وملا علی قاری گفته اظهر آنست که گاهی کبیرا گوید بموحده وگاهی کثیرا بمثلثه تا بملایم
هر دو روایت شود والله اعلم ولا یغفر الذنوب الا انت ونمی آمرزد گناهان را هیچکس جز تو فاغفر لی مغفرة من
عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد خود واین کنایه است یعنی بنشان آن محض فضل ورحمت تو باشد بی
مدخلیت خیری واین کنایه است از نهایة عنایة وارحمنی ورحمت ومهربانی کن مرا بعد مغفرت بتوصیل طاقه وعصمة در
معصیة بتوفیق طاعة وعصمت از معصیة بی آنکه مستحق آن باشم انک انت الغفور الرحیم بدرستی که توئی آمرزنده گناهان ومهربانی
کننده بندگان ودرین اشاره است که با وجود کثرت ذنوب از آمرزش ومهربانی خداتعالی مایوس نباید بود مصرعه
نومید مشو که رحمت حق عام است خ م ت س ق روایه کرده این را شیخین وترمذی ونسائی وابن ماجه از ابی
بکر صدیق رضی الله عنه اللهم انی اسالک یا الله الاحد خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا ای پروردگار یگانه بتوحید
بذات وصفات الصمد وبی نیاز از همه که پناه همه نیازمند است الذی لم یلد ولم یولد آنکه نزاد او را کسی وزاده نشده از کسی
ولم یکن له کفوا احد ونیست ونبوده ونخواهد بود مر او را همتا هیچکس ان تغفر لی ذنوبی انک انت الغفور الرحیم اینکه بیامرزی
مرا گناه مرا بدرستی که توئی نیک آمرزنده ونیک مهربان د س مس روایه کرده این را ابوداود ونسائی وحاکم از
محجن بن الادرع اللهم حاسبنی حسابا یسیرا خداوندا شمار کردارهای مرا روز قیمة حسابی آسان ودر حدیث آمده حساب
یسیر آنست که نامه اعمال را به بنده بنمایند تا بنگرد پس درگذرد خداتعالی از وی ومطالبه نمیکند مس روایه کرده این را
حاکم از عایشه صدیقه اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال
واعوذ بک من فتنة المحیا والممات م روایه کرده این را مسلم از ابن عباس ولیقل وباید که بگوید بعد از تشهد

وصلوة واستغاذه

وصلوة واستغاذه این کلمات را اللهم انی اسالک من الخیر کله ما علمت منه وما لم اعلم خداوندا بدرستی که من سوال میکنم
ترا از نیکی تمامه او را آنچه میدانم من از ان نیکی وآنچه نمیدانم اللهم انی اسالک من خیر ما سالک عبادک الصالحون
میخواهم از تو نیکی چیزیکه سوال کرده اند ترا بندگان تو که صالح اند از انبیا واولیا واعوذ بک من شر ما عاذ منه عبادک الصالحون
وپناه میگیرم بتو از بدی چیزیکه پناه گرفته اند از وی بندگان تو که صالح اند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی پروردگارا عطا
کن مرا درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وعبادت واستقامت بران وصحت وعافیه وفی الآخرة حسنة ودر آن
سرای یعنی در عالم برزخ یا در بهشت نیکوئی ونعمت از ثواب ورضوان وتخفیف حساب ورفع عذاب ودخول جنة
وحصول رؤیة وبعضی گفته اند حسنه این سرای قناعة است وحسنه آن سرای شفاعة وشیخ ابو الحسن بکری رحمه الله گفته
که علماء مفسرین را درین آیه سیصد قولیست واحسن آن در تفسیر حسنه در دنیا اتباع اولی است ودر آخره رفیق اعلی
ومراد بعذاب نار حجاب مولی انتهی ونووی گوید احسن اقوال در تفسیر حسنه در دنیا صحه وعافیة است ودر آخرت
جنه ومغفرت وقنا عذاب النار ونگهدار مرا از عذاب آتش دوزخ یعنی از گناهان که سبب دخول او باشند
این دعائیست جامع مر جمیع مطالب دنیا وآخرت را از انس رضی الله عنه آمده که اکثر دعاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این بود ودر تفسیر کبیر آورده که از انس رضی الله عنه طلب دعا کردند این آیه بر خواند بار گفتند زیاده کن همین آیه اعاده
کرد باز مبالغه نمودند گفت دیگر چه میخواهی خیر دنیا وآخرت برای شما در خواستم ربنا اننا آمنا پروردگار ما بدرستی که
ما گرویدیم بانچه تو فرمودی فاغفر لنا ذنوبنا پس اکنون بیامرز برای من گناهان مارا وقنا عذاب النار ونگهدار
مارا از عذاب آتش دوزخ ربنا پروردگار ما اجابة کن دعاء مارا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک وبده مارا چیزیکه وعده کرده
مارا بر تصدیق پیغمبران خود از ثواب ورضوان یا عطا کن مارا آنچه بزبان پیغمبران خود وعده داده ولا تخزنا یوم القیمة
ورسوا مگردان مارا در روز قیامت بمقتضای کریمه لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه انک لا تخلف المیعاد بدرستی که
تو خلاف نمیکنی از روی کرم وفضل وعده خود را مراد وعده ثواب است که البته خلف دران واقع نشود اما در وعید
عقاب مختار است اگر خواهد عقوبت نماید والا عفو کند مو ص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از قول ابی مسعود
سید الاستغفار ان یقول الرجل اذا جلس فی صلوته سید الاستغفار نیست که بگوید مرد وقتی که بنشیند در نماز خود
یعنی بعد تشهد ودرود بر رسول مقبول صلی الله علیه واله وسلم اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک

وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفرلی انه لا یغفر

الذنوب الا انت مولانا علی قاری گفته کلمهٔ انه بکسر همزه است ودر بعضی نسخ بفتح ودر بعضی دیگر فانه بفا آمده انتهی ز

روایه کرده ابن را بزار از بریده واذا سلم وچون سلام دهد برای انصراف از نماز بگوید بعد از سلام لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملک وله الحمد ودر روایهٔ بزار وطبرانی یحیی ویمیت زیاده آمده ولفظ بیده الخیر نیز ابن سنی وبزار وطبرانی افزوده

اند وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ترجمهٔ این کلمات در باب

الرکوع گذشت خ م د س ط سنی ز روایه کرده همین را شیخین وابوداود ونسائی وطبرانی وابن سنی از مغیره

بن شعبه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت در پس هر نماز فرض این کلمات را ودر روایه کرده ابن را بزار

از جابر وابن عباس رضی الله عنهم او یعنی بروایتی تنها جمله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

ثلاث مرات بخواند سه مرتبه واللهم لا مانع لما اعطیت بوی ضم بکند خ س روایه کرده این را بخاری ونسائی ایضا

از مغیره او یعنی بروایتی مره بعده کلمات مذکوره یکمرتبه بخواند بعد از وی این کلمات گوید لا حول ولا قوة الا بالله

نیست برگشتن از معصیه وتوانائی بر طاعه مگر باستعانهٔ خدای تعالی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه نیست خدای معبود بحق

مگر خدای تعالی وعبادت نمیکنیم مگر وی را وبعضی گویند ولا نعبد حال است از فاعل فعل محذوف یعنی میگوییم کلمهٔ توحید

در حالی که عبادت کننده نیستیم مگر او را له النعمة مراو راست انعام واحسان ونانشی از جناب مقدس اوست وله

الفضل ومراو راست زیادتی امتنان وتبرع در نعمه دادن وله الثناء الحسن ومراو راست مدح مستحسن که نیک

باشد از جهه شرع وعقل لا اله الا الله مخلصین له الدین میگوییم کلمهٔ توحید در حالتی که پاک کننده ام برای وی تعالی

طاعهٔ خود را از شرک وریا ولو کره الکافرون اگرچه مکروه میدارند کافران این قول ما را که اخلاص در توحید است م د س مص

روایه کرده ابن را مسلم وابوداود ونسائی وابن ابی شیبه از عبد الله بن زبیر استغفر الله ثلاث مرات بگوید این کلمه را

سه مرتبه ودر بعضی روایات آمده که سه مرتبه میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه وبعد از استغفار

میفرمود اللهم انت السلام خداوندا توئی سالم ومنزه از جمیع نقایص وتغیرات وآفات ومعایب وحوادث ومنک

السلام واز تست توقع وامیدواری سلامت بندگان از همه آفات وبلیات ظاهر وباطن تبارکت یا ذا الجلال والاکرام

بزرگست خیر تو وبسیار است نیکی تو وبرتر است صفهٔ تو از صفات مخلوقات ای خداوند عظمه واکرام وصاحب صفات سلبیه

وثبوتیه م عه ط ی روایه کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از ثوبان فقط وطبرانی از ابن عمر وابن سنی از

ثوبان وعایشه صدیقه لیکن در حدیث عایشه در صدر دعا استغفار نیست پوشیده نماند که همین الفاظ در احادیث

صحیح آمده وبه ثبوت پیوسته وانچه بعضی زیاده ازین میخوانند مثل والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا

ربنا دار السلام پس از اصل صحیح یافته نشده است کذا قال المصنف فی تصحیح المصابیح اما در اوراد مشایخ که این الفاظ

زواید آمده معلوم نمیشود که این زیاده از اثبات است یا اصلی هم دارند والله اعلم سبحان الله والحمد لله والله اکبر

لیکون منهن کلهن بکسر لام است بنا بر تاکید ضمیر مجرور وبرین تقدیر اسم یکون محذوف خواهد بود ای لیکون

العدد اما بر تقدیر رفع لام چنانکه نزد اکثر رواة است فلا حاجة الیه زیرا که اسم یکون در نصورت همین کلهن است

ثلاثا وثلثین یعنی بگوئی این هر سه کلمه تا آنکه باشد عدد از مجموع این کلمات ثلثه سی وسه بار ظاهر آنست که هر سه را

باجتماع سی وسه بار گوید چنانکه هر کدام سی وسه بار واقع شود وثابت در سایر افراد روایات افراد است وهو الاولی

کذا قال السیوطی وعمل مشایخ همبر نیست وامام حجة الاسلام غزالی رحمه الله در مجموعهٔ ادعیه واذکار که بعد از نماز تعیین

کرده عددی معین برای آن نهاده است نیز دو طریق میفرماید یا هر کدام از انها را جدا جدا سی وسه بار تکرار نماید یا این

مجموع را باین عدد بخواند وگفته که این طریق اخیر بهتر است از اول است چه اشتغال از دعائی بدعائی وآمدن از

کلی بدیگری تجدید ذوق ونشاط افزائی نزدیکتر است انتهی وشیخ ابن حجر گفته درین حدیث دلالتی نیست بر اولویه

قرائه بر سبیل اجتماع یا انفراد مگر آنکه بعضی تبرجیح اول قایلند وبعضی بثانی وهر دو وجه حسن است ولیکن ثانی احسن

است چه ذاکر را بهر حرکه وی با انگشت باشد یا تسبیح ثوابی مترتب است وحرکت در انفراد بیشتر است انتهی واحتمال دارد

که معنی آن باشد که هر کدام را از کلمات مذکوره یازده بار بخواند تا مجموع عدد سی وسه باشد چنانچه از روایه مسلم

می آید والله اعلم خ م س روایه کرده این شیخین ونسائی از ابی هریره در حدیث فقراء مهاجرین بلفظ

بخاری که بعد از ذکر حدیث گفته آنست فاختلفنا بیننا فقال بعضنا نسبح ثلاثا وثلثین ونحمد ثلاثا وثلثین ونکبر

اربعا وثلاثین فرجعت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یقول سبحان الله والحمد لله والله اکبر حتی یکون

منهن کلهن ثلاثا وثلثین مره واز عبارهٔ ظاهر همین است که مجموع را سی وسه بار بخواند کما لا یخفی ودر روایتی احدی

عشرة واحدی عشرة یعنی بخواند سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار فذلک کله ثلث

[واحدی عشرة]

وثلثون پس عدد مجموع این اذکار ثلثه سی وسه باشد و این روایة تماما تفسیر سهیل راویست حدیث ابهریره را تسبحون

وتحمدون وتکبرون در برکل صلوة ثلثا وثلثین و این تفسیر واهم است چه مراد آنست که هر کلمه را سی وسه بار کوید چنانکه در

احادیث دیکر منصوص علیه کشته است م ایراد کرده این روایة را مسلم سهیل از ابی هریره وهم نقل بالمعنی

کرده چه روایة مسلم آنست یقول سهیل احدی عشرة احدی عشرة احدی عشرة فجمیع ذلک کله ثلث وثلثون احدی عشرة دو

مرتبه بی واو عاطفه و زیادتی لفظ جمیع والله اعلم او یعنی بروایتی عشرا عشرا عشرا هر کدام را از کلمات ثلثه ده ده بار

بخواند که مجموع سی بار شود این روایة را تابع ومؤید یافته نشده است مکر انکه مبنی بر عدم ذکر احدی باشد والله اعلم

خ ایراد کرده این روایة را بخاری ایضا از ابی هریره و بروایتی من سبح الله بر نصب را بنا بر ظرفیه کل صلوة

ثلثا وثلاثین کسی که سبحان الله کوید خدا تعالی را در پس هر نماز فرض سی وسه مرتبه وحمد الله ثلثا وثلثین کوید

خدا تعالی را سی وسه بار وکبر الله ثلثا وثلثین والله اکبر کوید سی وسه بار پس این مجموع نود ونه بار شد ثم قال تمام

المائة پس تر کوید برای تمام کردن عدد صد یکمرتبه انجمله را لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

غفرت خطایاه آمرزیده شود کناهان او وان کانت مثل زبد البحر اکرچه باشد کناهان مانند کف دریا در کثرت زبد

تحریک کفک آب وشیر وجز آن م د س روایة کرده این را مسلم وابوداود ونسائی از ابهریره معقبات

بضم میم وفتح عین وکسر قاف مشدده و با موحده اسم فاعلست از تعقیب بمعنی انکه عقب چیزی بیاید واین کلمات

را معقبات را زان ازان کویند که خوانده میشوند عقب نماز یا جهة انکه بعضی در پی بعضی می ایند در خواندن چنانکه

ملایکه لیل ونهار را که برای رفع اعمال بندکان وحفظ ایشان می آیند در پی یکدیکر در قران مجید تسمیه معقبات واقع

شده که معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله یا برای انکه هر یکی ازان اعاده کرده میشود مرة بعد

مرة واعاده وتکرار را بیابی آمدن لازم بود واز بعضی شیوخ منقولست که این تسبیحات را معقبات ازان کویند

که هر یکی از انها صلاحیة ان دارد که عقب دیکری بیاید چنانچه در حدیث آمده است که ضرر نمیکند ترا بهر کدام از انها

شروع کنی تا لخیب قایلهن چند کلمه اند که زیان کار نمیشود کوینده ان کلمات را از دریافت مطلوب وثواب مرغوب

او فاعلهن شک راویست که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم قایلهن فرمود یا فاعلهن ومعنی هر دو یکی است

چه قایل نیز فاعلست زیرا که فعل همان است که ثابت از جهة مؤثر باشد واین عامترست از قول پس قول فعل

لسان بود

بطرابو

والحمد لله

لسان بود در بر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فرض ثلث وثلثون تسبیحة سی وسه بار سبحان الله کفتن وثلث وثلثون

تحمیدة وسی وسه بار الحمد لله کفتن واربع وثلثون تکبیرة وسی وچهار بار الله اکبر کفتن تا مجموع صد بار کردد وانکه

معقبات یا صفه مبتدا محذوفست که قایم مقام موصوف کشته ولا یخیب خبر اوست ودر بر ظرف معقبات یا ظرف

فاعلهن است یا خبر بعد خبر واحتمال دارد که معقبات مبتدا باشد مختص بصفة لا یخیب ودر صفة اخری بود وثلث

وثلثون خبر مبتدا والله اعلم قاله میرکشاه م ت د س روایة کرده این مسلم وترمذی ونسائی از کعب بن عجره

من سبح در بر کل صلوة مکتوبة مائة وکبر مائة وهلل مائة وحمد مائة کسی که سبحان الله بکوید در پس هر نماز فرض صد بار والله

اکبر کوید صد بار ولا اله الا الله کوید صد بار والحمد لله کوید صد بار غفرت له ذنوبه وان کانت اکثر من زبد البحر آمرزیده شود مر اورا

کناهان وی اکرچه بیشتر از کف دریا باشند در کثرت س روایة کرده این را نسائی از ابهریره او یعنی در روایتی

من کل خمسا وعشرین از هر واحد این چهار کلمه بیست وپنج بار کوید تا مجموع صد بار باشد س حب س روایة کرده

این را نسائی وابن حبان وحاکم از زید بن ثابت که کفت امر کرده بود ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که در پس هر نماز

فرض تسبیح کنیم سی وسه بار وتحمید کوییم سی وسه بار وتکبیر برآریم سی وچهار بار مردی از صحابه از قبیله انصار فرشته را

در خواب دید که وی را می پرسد که آیا امر کرده است شما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ذکر کنید در پس هر نماز چنین وچنین

انمرد نوشته کفت آری امر کرده است فرشته در جواب کفت پس بکردانید ان کلمات ثلثه را بیست وپنج بار وبکردانید

لا اله الا الله دران کلمات یعنی بیست وپنج بار تا مجموع صد بار باین ترتیب شود پس انمرد وقت بامداد پیش حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم آمد وقصه حال بار کفت پس انحضرت بصحابه فرمود چون رویای صالح است بکنید چنانکه

انمرد کفته است وچون بامر انحضرت صلی الله علیه وسلم مقرون کشت سنت باشد او یعنی بروایتی حبین ات

من کل من التسبیح والتحمید ثلثا وثلثین از هر واحد از تسبیح وتحمید سی وسه بار میکوید والتکبیر اربعا وثلثین واز تکبیر سی

وچهار بار واکثر روایات درین جانب است ولا اله الا الله عشر مرات وتهلیل ده بار بران افزاید ت س

روایة کرده این را ترمذی ونسائی از ابن عباس او کذلک والتکبیر ثلاثا وثلثین وبروایتی همچنین بخواند که تسبیح وتحمید

سی وسه بار است وتهلیل ده بار ولیکن تکبیر نیز سی وسه بار بخواند وسابق سی وچهار بار بود س روایة

کرده این را نسائی بروایة دیکر ایضا از ابن عباس او یعنی بروایتی من کل من التسبیح والتحمید والتکبیر مائة مائة مع

از هر واحد این کلمات ثلثه صد بار بخواند در حال بودن این کلمات معدوده مذکور مصاحب باین کلمه لا اله الا الله وحده
لا شریک له و لا حول و لا قوة الا بالله پس لابد این کلمه یکبار خواهد بود و احتمال دارد که معنیه مقید باین عدد باشد
چنانچه مستفاد میشود از بعضی احادیث ولیکن بمقتضای فحوای کلام بعدی وارد و لو کانت خطایاه مثل زبد
البحر لمحتها اگر باشند گناهان خواننده این کلمات مانند کف دریا هر اینه محو کنند و زایل کردانند این کلمات آن
گناهان را اسناد محو بکلمات مجازیست چه در حقیقه ماحی خدا تعالی است ا روایه کرده این را احمد
از ابی ذر غفاری و آیة الکرسی بنصب است و دبر کل صلوة مکتوبة یعنی کسی که بخواند آیة الکرسی را در پس هر
نماز فرض لم یمنعه من دخول الجنة الا ان یموت منع نمیکند او را از در آمدن بهشت مگر آنکه بمیرد پس چون النقص
مرد و موت از میان مرتفع شد فی الحال در بهشت درآید که قبر او برای او روضه از ریاض جنة باشد باین تقریر مندفع
شد آنچه مشهور است که ظاهر آن بود که الا الحیوة میگفت چه مانع از دخول بهشت حیوة است که درین عالم پای بند
بالنست و نعمات خود سبب دخول اوست نه مانع ازان و بعضی از محققین در توجیه ان گفته اند که مراد آنست که اگر
وجود موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بودی درآمد در بهشت آلان معجلا و لیکن
لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نیست ازین جهت در دخول جنة تاخیر و تاجیل راه یافت
س حب ي روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و ابن سنی از ابی امامه باهلی چون در صحة این حدیث
میان محدثان اختلاف بود صاحب سفر السعادة جانب موت را ترجیح داده میگوید که بعضی از حفاظ میگویند
این حدیث صحیح است و ابن الجوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بروی ازین جهت طعن کرده اند و ابن جوزی استدلال
بضعف محمد بن حمید راوی کرده و این شخص را بخاری تعدیل کرده و یحیی بن معین که محک رجال است توثیق نموده
و این دو معدل کافیست در عدالت وی انتهی و در بعضی روایه بدل لم یمنعه الی اخره این کلمات کان فی ذمة الله
تعالی الی الصلوة الاخری یعنی کسی که بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز فرض باشد در پناه و محافظه خدای بزرگ
و عهد و امان او تا نماز آینده ط روایه کرده این را طبرانی در معجم کبیر خود از علی کرم الله وجهه و این حدیث را جماعتی دیگر
از صحابه نیز روایه کرده اند از انجمله جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه است
رضی الله عنهم و اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه این را اصلی صحیح است و اقلش آنکه موضوع نیست والله

اعلم و لیقرا المعوذتین بکسر واو مشدده و در بعضی بفتح واو است دبر کل صلوة و باید که بخواند مصلی سوره قل اعوذ برب الفلق
و سوره قل اعوذ برب الناس را در پس هر نماز و در حواشی اکثر نسخ صحیحه معوله معوذات نوشته اند بر فراء ابو داود و نسائی
و ابن سنی و در بعضی اصول نیز همچنین است پس کرمانی گفته است که مراد بان نیز معوذتین است و ایراد صیغه جمع
بمذهب اقل الجمع اثنان است یا مراد معوذتین با سوره اخلاص است تغلیبا یا مراد آیات است که متضمن معنی
استعاذه باشد لفظا او معنی و ازین جهت بعضی گفته اند که معوذتین و سوره اخلاص و کافرون مراد است زیرا که در نهایت براة
است از شرک که در معنی استعاذه است ت دس حب مس ي روایه کرده این را ترمذی و ابو داود و نسائی
و ابن حبان و حاکم و ابن سنی از عقبه بن عامر که گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنکه بخوانم معوذات را
در پس هر نماز اللهم انی اعوذ بک من الجبن خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از ترسندگی و نامردی که باز دارد از مجاهده
دشمن صوری بود یا معنوی مثل کافر و نفس و شیطان و نامردی در امر معروف و نهی منکر و در توکل در رزق نیز ازین
قبیل است جبن بضم جیم و سکون موحده ضد شجاعة است و فی القاموس و بضمتین و اعوذ بک ان ارد بصیغه
المجهول الی ارذل العمر بضمتین و بسکون میم نیز آمده و پناه میگیرم بتو از بازگشتن و باقی ماندن من بسوی ارذل عمر و آخر وی
بوجهی که باقی و موجود نباشد با او قوی و حواس و یا بسیار سست و مضمحل شده باشد اما کبر سن و درازی عمر با وجود
بقاء قوی و حواس نعمتی عظیمست که شکر آن واجب و متحتم است و بعضی تفسیر کرده اند او را بهرم مطلق و ملا حنفی در
آخر کتاب عام کردانیده و عمری که در وی مصائب و بلیه باشد داخل وی کرده و کثرت عیال را با قلت مال نیز ارذل
شمرده اهم و آنچه در جامع الاصول گفته که ارذل هر شی ادنی و ردی اوست موید قول حنفی است که استعاذه ازان
ازین جهت است که مقصود از حیوة علم و معرفه و تفکر در مصنوعات خدا تعالی و قیام بحقوق بندگیست و در این عمر این
این چیزها فوت میشود و چنانچه باید صورت نمی پذیرد و اعوذ بک من فتنة الدنیا و اعوذ بک من عذاب القبر خ ت
س روایه کرده این را بخاری و ترمذی و نسائی از سعد بن ابی وقاص رب قنی عذابک یوم تبعث او تجمع عبادک
پروردگارا نگاهدار مرا از عذاب خود روزی که برانگیزی یا جمع کنی بندگان خود را یعنی در روز قیامة و لفظ او تواند بود
که برای شک راوی باشد برای تخییر کذا قال الحنفی و تخصیص این وقت بجهة شدة هول اوست عو م عه
روایت کرده این را ابی عوانه و مسلم و اصحاب کتب اربعه از براء بن عازب اللهم اغفر لی خداوندا بیامرز مرا و ارحمنی

بر رحمه و مهربانی کن با فاضهٔ خیرات و مبرات و اهدنی و راه نما مرا به راه راست و ثابت دار بر وی و ارزقنی و روزی ده مارا از
وجه حلال از آنچه موجب رضاء تو باشد عو روایه کرده این را ابی عوانه از سعد اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
اعذنی من حر النار و عذاب القبر ای خداوند پروردگار این سه فرشته بزرگ عظیم الشان نگاهدار مرا از گرمی آتش
دوزخ و از عذاب قبر طس روایه کرده این را طبرانی در اوسط از عایشه اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت
و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت الموخر لا اله الا انت این کلمات در دعوات
بعد تشهد ترجمه شده فلینظر ثمه د م ت حب روایه کرده این را ابوداود و مسلم و ترمذی و ابن حبان از علی رضی الله
عنه اللهم اعنی علی ذکرک خداوندا یاری ده مرا بر استلزام ذکر خود از قران و غیر آن و شکرک و یاری ده بر ستایش
نعمتهای ظاهری و باطنی خود که خارج از حصر و احصاست و بی مدد و معونة تو از طاقت بیرون است و حسن عبادتک
و یاری ده بر حسن عبادت خود و حسن عبادت عبارتست از اتمام ارکان و احکام او و لزوم خشوع و خضوع و حصول
اخلاص در وی و در حقیقت احسان عبادت همان است که در حدیث جبرئیل آمده الاحسان ان تعبد ربک کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک د س حب مس ی روایه کرد این را ابوداود و نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن
سنی از معاذ بن جبل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصیت فرمود معاذ بن جبل را که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی
الی اخره و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز و این حدیث
معروفست میان علما و مسلسل است بو الله انی لاحبک اللهم ربنا و رب کل شیء ای خداوند پروردگار ما و پروردگار
هر چیز از ممکنات و معدومات انا شهید انک الرب وحدک لا شریک لک من گواهم که بتحقیق تویی پروردگار
هر چیز تنهائی و نیست انباز مر ترا هیچکس و ربوبیه اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان محمدا صلی الله علیه و سلم
عبدک و رسولک ای پروردگار هر چیز من گواهم که بتحقیق محمد بنده تو و رسول تست گفتن آنحضرت صلی الله علیه
و سلم این دعا را بنا بر آنست که چنانکه شهادت برسالة آنحضرت بر خلق لازم است بر آن حضرت نیز واجب دیا
برای تعلیم امت است اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة من شاهد و عالمم که بتحقیق بندگان تو
که مسلمانانند همه برادران یکدیگرند و شمار کنند در دین و اعتبار انساب نیست چنانچه در جاهلیه بود اللهم ربنا و رب
کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی معطوفست بر ضمیر منصوب اجعلنی ای پروردگار ما و پروردگار هر چیز بگردان مارا اخلاص

وازرنده

و از زنده تر را مصروف بطاعه خود و بگردان مرا نیز مخلص خود فی کل ساعة فی الدنیا و الاخرة در هر وی در امور دنیا و اخرت یعنی
مرا و اهل مرا توفیق بخش که در جمیع احوال و اوقات و در هر امر از عبادت و غیر آن خالی از اخلاص نباشیم و یک لمحه
بی طاعة و عبادت تو مصروف نسازیم ذا الجلال و الاکرام ای صاحب صفه جلال و جمال اسمع و استجب بشنو و بسمع رضا
و قبول ثنای مرا و مستجاب گردان دعا مرا الله اکبر الاکبر برفع راست در اکثر نسخ و تکرار جهت تاکید است اما با که
در حقیقه اکبر است و مصدوق این صفه ذات مقدس وی معرف خوانند یا منکر و در بعضی نسخ که خالی از وثوق
نیستند بکسر راست بتقدیر اکبر من کل الاکبر و معنی چنین باشد که خدا تعالی بزرگتر از هر شخص که متصف باین صفه
باشد حسبی الله و نعم الوکیل بسنده است مرا خدای بزرگ و نیکو کارگذاریست که هر که اعتماد بر کرم وی کند مهمات
او را کفایت کند س دی روایه کرده این را نسائی و ابوداود و ابن سنی از زید بن ارقم اللهم انی اعوذ بک
من الکفر و الفقر خداوندا بدرستی که من پناه میجویم بتو از کفر و جمیع انواع او و از کفران نعمت و غیر آن و از فقر که با او
صبر نباشد و رضا بقضا نبود و موجب کفران نعمت و جزع و فزع و حسد بر مال اغنیا گردد و در حقیقه استعاذه از فتنه
فقر است س مس مص ی روایه کرده این را نسائی و حاکم و ابن ابی شیبه و ابن سنی از ابی بکره تفقی اللهم اصلح لی دینی
الذی جعلته عصمة امری خداوندا نیک گردان برای من دین مرا آنکه گردانیده تو آنرا سبب نگاهداشت کار من
چه دین حافظ جمیع امور است و اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی و نیک کن برای من امور دنیای مرا
آنکه گردانیدی تو در وی معیشت و زندگانی من و اصلاح دنیا بحصول وجه معیشت است از حلال تا حاصل کرده شود
بر طاعه و عبادت و سلامتی از آفات که موجب خلل و تشویش وقت است اللهم انی اعوذ بک برضاک من
سخطک خداوندا پناه میگیرم بخوشنودی تو از خشم تو و اعوذ بعفوک من نقمتک و پناه میگیرم بعفو تو از عتاب
کردن تو و مکافاة نمودن تو بعقوبه نقمت بکسر نون و سکون قاف است و هو الاشهر فی اللغة و بفتح نون و
کسر قاف نیز آمده است و اعوذ بک منک و پناه میگیرم بتو از تو یعنی بصفات جمالیه لطفیه تو از صفات جلالیه
قهریه تو خلاصه معنی هر دو فقره اولین نیز همین است و چون هیچکس جز تو قادر و مالک نیست پناه از تو جز بتو
صورت ندارد لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد ترجمه مکرر فیما سبق ذکر یافته
است س حب روایه کرده این را نسائی و ابن حبان از صهیب بن سنان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا

انصراف از نماز کلمات مذکور میگفت و بروایتی اللهم اغفرلی خطائی وعمدی خداوندا بیامرز گناهی را که بخطا کرده ام
و بی قصد از من صادر شده وانچه بقصد کرده ام اللهم اهدنی لصالح الاعمال والاخلاق خداوندا راه راست نما و دلالت
کن مرا بسوی اعمال نیک و اخلاق نیک یعنی متصف گردان مارا در ظاهر و باطن بنعت خیر و صلاح اضافه صفة
بسوی موصوف است لا یهدی لصالحها ولا یصرف سیئها الا انت زیراکه هدایه نمیکند بسوی اعمال نیک و نمی
رساند بوی و بر نمیگرداند اعمال بد را مگر تو ز روایه کرده این را نبار از ابی عمر اللهم انی اعوذ بک من عذاب
النار وعذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال عو س روایه کرده این را ابوعوانه و حاکم
از ابی هریره اللهم اغفرلی خطایای وذنوبی کلها خداوندا بیامرز مرا گناهان صغیره مرا وگناهان کبیره مرا تمامه اورا از جمیع انواع
یا تعمیم بعد تخصیص است اللهم انعشنی بفتح عین مهمله مثل ارفعنی زنته ومعنی یعنی خداوندا بردار مرا بحسن قبول و احینی
و زنده دار مرا بزندگی که مقرون بقناعه و شکر وطاعه و عباده و عافیه باشد و در حواشی بعضی نسخ بدل احینی و
اجبرنی بجیم موحده نوشته بر مز طبرانی وابن سنی یعنی نیکو کن حال مرا شتق از جبر بمعنی شکسته بربستن و حال
کسی را نیکو کردن کذا فی الاسامی ونعش برداشتن نعشه الله رفعه کذا فی الصحاح وفی القاموس نعش الله
المیت ذکره وذکر حسنا وهو اولی کما لا یخفی وارزقنی واهدنی لصالح الاعمال والاخلاق انه لا یهدی لصالحها ولا یصرف
سیئها الا انت مس طی روایه کرده این را حاکم از ابی ایوب انصاری وطبرانی وابن سنی از ابی امامه اللهم
اصلح لی فی دینی ووسع لی فی داری خداوندا نیک گردان برای من دین مرا و فراخ ساز برای من معیشت مرا و خانه
من که بدون محنت ومشقت وکلفت وارتکاب سوال حاصل شود یا مراد است که گشاده کن در قبر من که خانه برزخ
است وبارک لی فی رزقی و برکت ده مرا در رزق من اط ص روایه کرده این را احمد وطبرانی وابویعلی از ابوموسی
سبحان ربک رب العزة درایه کریمه خطاب بانحضرت است صلی الله علیه وسلم منزه است پروردگار تو خداوند غلبه
وقوت عما یصفون از انچه وصف میکنند مشرکان باثبات شریک وولد وامثال آن از انچه لایق ذات مقدس
وصفات منزه او نیست وسلام علی المرسلین وسلامت باد بر فرستاده شده گان والحمد لله رب العالمین و جمیع
حمد ثابت است خدای تعالی را که پروردگار عالمیان است این ایه مشتمل تسبیح وتسلیم وتحمید است ص ی روایه کرده
این را ابویعلی موصلی وابن سنی از ابی سعید خدری وگان وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی وفرغ من صلوته

مسح بیمینه علی راسه وقتی که نماز میگذارد و فارغ میشد از نماز خود میمالید دست راست خود را بر سر مبارک خود ملا علی قاری
در تفسیر راسه گفته ای مقدم راسه و قهستانی گوید شاید که مراد از راس وجه مبارک باشد زیراکه وجه از راس است
لغة انتهی ولفظ ابن سنی که اذا قضی صلوته مسح جبهته بیده وقال اشهد ان لا اله الا هو الرحمن الرحیم الی اخره ناظر در اول
است والله اعلم وقال ومیگفت این دعا بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن
ترجمه مکرر ذکر یافت وبیان تقدیم مسح بر قراءة دعوات نیز در ما یقال عند النوم گذشت ر طس ی روایه کرده این را
بزار وطبرانی در اوسط وابن سنی از انس تنبیه باید دانست که احادیث در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد
از نماز بخواند ولازم نیست که همه انها همیشه خوانده شود بلکه هر چه در انها خوانده شود کلا او بعضا باعث احراز فضلت
واتباع سنت گردد وبا همین تصریح کرده است امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة و مانند آن وظاهر است
که فعل انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بهمین نسق بوده نه انکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت می نمود
لهذا در بعضی کتب خبری هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که خبری از ان شنیده عمل نموده و روایه کرده
چنانکه در تمامه اعمال نوافل و مندوبات حال همچنین است و باعث اختلاف نیز همان و نیز گفته اند که از مندوب و
ترغیب انحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن اذکار و دعوات عمل انحضرت بدان لازم نیاید والا فرق نماند
میان سنته و مندوب بالجمله امام محی الدین نووی گفته که استغفار را بر سایر اذکار عقیب سلام مقدم دارد و بعضی
گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و نیز باید
دانست که مراد بعدیه اتصال بنماز نیست بی فصل که ان محالست بلکه مراد عدم فصل است بچیزیکه از توابع نماز نباشد
و در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض ونسیان وتشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند اگر سکوت کنند و بجد کثرت عرفی
نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند عقب اوست پس بتقدیم روایت منافی نیست
بعدیتی را که درین باب واقع شده صرح به الشیخ ابن الهمام چون مصنف از بیان اذکاری که بعد از صلوات خمسه منقول
است مطلقا ومقید بنمازی خاص نه فراغ اند وخت خواست که بعضی اذکار مخصوص را که در نماز خاص مروی گشته
است ذکر کند پس گفت و دبر الصلوة الصبح وهو ثان رجلیه و بخواند در پس نماز بامداد کلمات اینده را وحال انکه
وی دوتا کننده است هر دو پای خود را بی تغیر از حالت سابق یعنی همبران وضعی که وقت تشهد بود نشسته باشد

وتغیر ندهد از هیئة تشهد ثنی دو تا کردن و باز داشتن و واگردانیدن کذا فی التاج و در صحاح گفته ثناه ای کفه باز داشت او را ثنیته
ای صرفته عن حاجته باز گردانیدم او را از حاجة وی و این از اضداد است ت س طس ی روایة کرده این را ترمذی
و نسائی از ابی ذر و طبرانی در اوسط و ابن سنی از ابی امامه یعنی هر چهار مخرج تا اینجا متفق اند بعد از ان اختلاف شد
و در بعضی روایة کرده این قید زیاده آمده که قبل ان یتکلم یعنی بخواند دعا را اینده پیش از انکه تکلم کند ت س روایة کرده
این قید را ترمذی و نسائی و دوئی دیگر روایة نکرده اند دو عا اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
و در حواشی بیده الخیر بر رمز نسائی و طبرانی در اینجا نوشته اند و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات بخواند این را ده مرتبه
یعنی روایة کرده و در روایتی بدل عشر مرات و ترمذی و نسائی از ابی ذر دعاء مذکور را بقید عشر مرات فی ما شهرة آمده اللهم
انی اسالک رزقا طیبا خداوندا میخواهم از تو روزی پاک که از وجه حلال باشد و اعانة دهد بر طاعة و عبادة و علما نافعا و میخواهم
علمی که نافع باشد در حق من و در حق غیر من و عملا متقبلا و عملی که صلاحیة قبول داشته باشد با قران اخلاص صط ی
روایة کرده این را طبرانی در صغیر و ابن سنی از ام سلمه دد بر بفتح را المعوب و الصبح جمیعا و بگوید عقب نماز شام و نماز
بامداد هر دو وقت این کلمات لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بر ترمذی یحیی و یمیت و بر رمز احمد و طبرانی
بیده الخیر زیاده آمده و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات س حب اط روایة کرده این را نسائی و ابن حبان و احمد
و طبرانی از ابو ایوب انصاری و احمد از عبد الرحمن بن غنم و طبرانی از معاذ نیز روایة کرده اند و در روایتی این قید زیاده
آمده که قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه بگوید پیش از انکه بگردد و واگرداند هر دو پای خود را یثنی بفتح تحتانیه و سکون
مثلثه و کسر نون از ثنی بمعنی واگردانیدن و جمله یقیبر و بیان انصراف است در نهایه گفته ابن جهند جانب اول
که و هو ثان رجلیه در لفظ و تثنیل او ست و در معنی کما لا یخفی منهما از ان هر دو نماز متعلق است به ینصرف و در بعضی
نسخ منها بضمیر مفرد مونث یافته شده و برین تقدیر مرجع ضمیر صلوة خواهد بود و در بعضی نسخ هیچ یکی از نیها نیست
و بهر تقدیر مقصود انست که بر هیئتی و وضعی که در تشهد می نشینند نشسته باشد و دعاء مذکور تمام ان تا ته بخواند ا روایة
کرده این زیاده را احمد از عبد الرحمن بن غنم و بعد صلوتی الصبح والمغرب ایضا قبل ان یتکلم و بگوید بعد از نماز بامداد
و نماز شام زیاده بر ما سبق پیش از تکلم کردن این دعا را اللهم اجرنی من النار سبع مرات هفت بار د س حب

روایة کرده این را ابو داود و نسائی و ابن حبان از مسلم بن حارث و بعد صلوة الضحی و بگوید بعد از نماز چاشت
این کلمات اللهم بک احاول خداوندا بمدد و استعانة تو طلب میکنیم و میخواهیم مقصود خود را محاوله خواستن و جستن
کذا فی المهذب و بیهقی گفته و منه الحدیث بک احاول ای اطالب و بک اصاول و بمدد تو حمله میکنیم
بدشمنان دین و حمله میکنیم بر ایشان تقهر و بک اقاتل و باستعانة تو با یکدیگر جنگ میجوییم و جهاد میکنیم و اذا ی
روایة کرده این را ابن سنی از صهیب و اذا دعی الی طعام فلیجب و چون خوانده شود مرد بسوی طعامی پس باید
که اجابة کند و حاضر شود برای نگاهداشت خاطر برادر مسلمان و ظاهر امر که مقتضی وجوب است مشعر بان که اگر اجابة
نکند آثم گردد چنانچه ابو داود از انحضرت صلی الله علیه و سلم روایة کرده که چون خوانده شود شخص پس اجابة نکند پس
بتحقیق بی فرمانی کرد خدا و رسول او را و اصح این بر تقدیر یست که در ان مجلس یا در راه آن مکروهی و نامشروعی نباشد و
الا جایز است عدم اجابة بلکه مستحب و بعد حضور طعام خوردن اختیار دارد چنانچه وارد شده فان شاء طعم وان شاء
ترک پس سنته یا واجب علی اختلاف القولین حضور است اما اکل اگر صایم نباشد مستحب است م و ت س
روایة کرده این را مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابی هریره و لا سیما ولیمة العرس خصوصا طعام عرس دیگر علماء
گفته که اجابة آن اهم است و اوکد و لهذا در مذهب امام شافعی رحمه الله اجابة ضیافة کدخدائی فرض است بشرط
مذکور و ولیمه طعامیست که ساخته میشود نزد عرس کذا فی النهایه و در قاموس گفته ولیمه طعام عرس یا هر طعامی
که ساخته شود برای دعوت انتهی لیکن اشتهار استعمال او بر طعام ضیافة زوجه یا زوج است نزد عقد وی یا زفاف
وی و تسمیه این طعام بولیمه که مشتق از ولم است بمعنی جمع بجهة اجتماع زوجین است و اکثر بر انند که ولیمه سنته است
و بعضی گویند مستحب است و هو الصحیح و طعام در وی بر قدر حال زوج است از هر چیز که باشد از گوشت و نان و سویق
و تمر و حیس و غیر آن و اجابة ان واجب است بر قول بعض و نزد بعض فرض کفایة است و گفته اند که ساقط
میشود وجوب بچند چیز بودن طعام از شبهه و تخصیص اغنیا و وجود مفسدان بد یا دعوت کند بسبب جاه
جاه خود یا تعاون بر باطل یا وجود منکرات کذا ذکره الشیخ قدس سره فی شرح المشکوة و اختلاف کرده اند در
تکرار آن زیاده بر دو روز بعضی مکروه میدارند و مستحب داشته امام مالک موسر را تا یکهفته د ق عو روایة کرده این
را ابو داود و ابن ماجه و ابو عوانه از ابن عمر فان کان صایما فلیصل پس اگر باشد مدعو مجیب روزه دار دعا کند

ت س

حط ی

ع

س حب اط

د ق عو

د س حب

دعاء مذکور را بقید عشر مرات ترمذی
و ابن سنی از ابی ذر

طس ی ایراد کرده
این ذا طبرانی در
اوسط و ابن سنی
از ابی امامه ذکر
دعا از تسبیح
نیست و در روایتی عقب
نماز بامداد این دعا
بخواند

قاله المظهر یرید بن تقدیر صلوة برمعنی لغوی که دعا باشد حو

در صاحب طعام را بعد رفتن و حاضر شدن بر طعام و مؤید است این را روایة آینده و آنچه در روایة مسلم و ترمذی و ابی
داود آمده که گفته است هشام که یکی از رواة این حدیث است که صلوة بمعنی دعا است و احتمال دارد که صلوة بمعنی
مصطلح باشد یعنی اگر روزه دار بود نماز گذارد در خانه وی که برکت و خیر از قدوم و عبادة وی حاصل و ابی گردد چنانچه
انس بن مالک روایه کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد بر ام سلیم پس وی خرما و روغن پیش حضرت
آورد پس فرمود آنحضرت رد کنید روغن و تمر را در آوند آن انها زیرا که من روزه دارم پس نماز نفل گذارد
و دعای کرد برای ام سلیم و اهل بیت وی والله اعلم م د ت س روایة کرده این را مسلم و ابوداود و ترمذی
و نسائی ایضا از ابهریره در روایة دیگر بدل لفظ صلی دعا و برک تشدید راست یعنی دعا کند و بارک الله فیکم گوید
و لفظ حدیث درین کتب آنست اذا دعی احدکم الی ولیمة العرس فلیجب فان کان صایما دعا و برک و ان کان مفطرا
اکل د ق عو روایة کرده ابوداود و ابن ماجه و ابوعوانه از ابن عمر و اذا افطر قال و چون افطار کند بگوید این
دعا ذهب الظماء بفتحتین مهموز است ممدود و مقصور و قصر اشبه است بقران مجید که لا یصیبهم ظماء و لا نصب
رفت تشنگی که در روزه بود بسبب نوشیدن آب وابتلت العروق و تر شد رگها و ثبت الاجر انشاء الله تعالی
و ثبت شد اجر و ثواب بر قدر محنت و تعب اگر خواسته است خدای بزرگ و اراده و مشیة او بقبول صوم
رفته است د س س روایة کرده این را ابوداود و نسائی و حاکم ایضا از ابن عمر اللهم انی اسالک برحمتک التی
وسعت کل شیء خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا بوسیله رحمة تو که در گرفته است هر چیز را از کائنات ان تغفر
لی ذنوبی اینکه بیامرزی مرا گناهان من مو س ق ی روایة کرده این را حاکم و ابن ماجه و ابن سنی موقوفا از ابن عمر
فان افطر عند قوم قال پس اگر افطار کند نزد گروهی یعنی در ضیافت بگوید این کلمات را افطر عندکم الصایمون
افطار کنند نزد شما روزه داران و اکل طعامکم الابرار و بخورند طعام شما را نیکوکاران و صلت علیکم الملایکة
و دعا باستغفار کنند بر شما فرشتگان ... در جمله دعا بیه اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعد بن عباده
و اهل و اولاد او را بجزای خدمت او باین کلمات دعا کرد و حمل بر اخبار بعید است خصوص که آنحضرت در
وقت خواندن این دعا روزه دار نبود و حمل بر صوم و افطار ان بعذر ضیافة و تطییب قلب سعد مجرد احتمال
است و خالی از بعدی نیست کذا فی شرح المشکوة اما ایراد مصنف بعنوان فان افطر عند قوم ناظر در صوم و افطار است

اصل ۱۵

والله اعلم

والله اعلم و مضمون حدیث آنست که آنحضرت طلب اذن کرد در در آمدن بر سعد بن عباده چند مرتبه سعد آهسته جواب میداد
چنانچه آنحضرت نشنید پس برگشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از سالتی پس سعد در دنبال حضرت آمد و عذر
خواهی نمود پس در آمد آنحضرت و سعد و هر که با ایشان بود در خانه سعد پس حاضر آورد سعد برای آنحضرت
انگور خشک پس آنحضرت خورد و بعد از فراغ این دعا خواند ف حب د روایة کرده این را ابن ماجه و
ابن حبان از عبد الله بن زبیر و ابوداود از انس بن مالک و اذا حضر الطعام فلیسم الله و وقتی که حاضر شود
طعام پس باید که نام خدا گیرد و لیاکل مما یلیه همیشه و باید که بخورد از جانبی که متصل باشد بدست راست
خود یعنی از پیش خود بدست راست بخورد و درین حدیث اشاره است بکفایة لفظ بسم الله و احسن آنست که
بسم الله الرحمن الرحیم گوید و در احیاء العلوم است که در اول لقمه بسم الله گوید و در لقمه ثانیه بسم الله
الرحمن الرحیم و در لقمه ثالثه بسم الله الرحمن الرحیم انتهی و مستحب است جهر تسمیه جهة تذکیر غیر خود اگر با هر لقمه
بسم الله گوید پس احسن است تا مشغول نکند شره از ذکر خدای عز و جل و علما را اختلاف است که تسمیه
در اول طعام مستحب است یا واجب صاحب سفر السعادة گوید نزد محققان اهل حدیث واجبست چه در
احادیث امر صحیح و سالم از معارض است و ظاهر امر وجوبست مادام که از امعارض نبا شد و نزد اکثر فقها
مستحب است امر برای استحباب و خوردن بدست راست نیز نزد جمهور سنة موکده است و امر برای استحباب است
و بعضی گفته اکل از موضع دست خود واجب است و حرام است اکل از موضع دست غیر خود انتهی این
بر تقدیر یست که طعام از نوع واحد باشد اما اگر طعام از انواع مختلف بود مانند فواکه و جز آن پس
جایز است اکل از هر موضع که بخواهد و نووی گفته فاکهه نیز درین حکم داخل است و وجه تخصیص ان ظاهر است
انتهی و هذا منه عجیب لورود الاحادیث القولیة والفعلیة فی تخصیصه کما لا یخفی والله اعلم خ م ت س

علی المنهج ٢

روایة کرده این را بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از عمر بن ابی سلمه ان الشیطان یستحل الطعام الذی
لا یذکر اسم الله علیه بتحقیق شیطان حلال میکرداند برای خود طعام را که ذکر کرده نشود نام خدا تعالی بر وی
و بسم الله خوانده نشود بر وی اصلا یعنی قدرت میگردد بر اکل طعام و ازان خود میسازد و موجب قسوة و فساد
و ارتکاب معاصی میگرداند بسبب نابردن نام خدا بر وی پس ذکر خدا در اول و اوسط و اخر مانع این استحلال است

كما جاء في الحديث م د س روايه كرده اين را مسلم و ابوداود و نسائی از حذيفه بن اليمان قالوا يا رسول الله انا
ناكل ولا نشبع عرض كردند در حضرت رسول صلى الله عليه وسلم كه اي پيغمبر خدا تحقيق ما ميخوريم طعام بسيار و سير
نميشويم سبب چيست قال فرمود آنحضرت در جواب فلعلكم تاكلون متفرقين پس بايد كه ميخوريد شما جدا جدا
و يكجا نميخوريد قالوا نعم گفتند صحابه آري همچنين است متفرق ميخوريم قال فرمود آنحضرت فاجتمعوا على طعامكم
پس اجتماع كنيد و گرد آئيد بر طعام خود و بجماعت بخوريد كه بركت در جماعت است و درين تحريض و ترغيب
است بر اجتماع و ضيافت واذكروا اسم الله و ياد كنيد نام خدا را يبارك لكم فيه تا بركت كرده شود مر شما را در
هر كدام از اجتماع و ذكر نام خداى عز و جل باعث بركت و موجب زياده است و اگر هر دو جمع شوند بركت بيشتر و
شاملتر خواهد بود ق د س روايه كرده اين را ابوداود و ابن ماجه و نسائی از وحشی بن حرب و نيست در
كتب سته مر او را غير از ين حديث و مستور الحال است وامر في الصحابة في الشاة المسمومة التي اهدتها اليه
اليهودية امر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم صحابه را رضي الله عنهم در وقت حضور گوسفند زهر آلوده كه هديه
فرستاده بود آنحضرت زن يهوديه كه نامش زينب بنت دختر حارث است بعد اطلاع مسموميه آن
گوسفند باخبار وي ان اذكروا اسم الله وكلوا اينكه ذكر كنيد نام خدا را و بخوريد كه بسبب آن گوسفند بركت
اسم خدا ضرر نكند فاكلوا فلم يصب احدا منهم شيء پس بعد ذكر نام خدا خوردند آن گوسفند زهر آلوده را و نرسيد
هيچكس را از صحابه چيزي از ضرر سم مس روايت كرده اين را حاكم از حديث ابي سعيد خدري و گفته
كه وي صحيح الاسناد است على ما نقله صاحب السلاح پيركشاه گفته مرا در صحت اين حديث تامل است زيرا چه
مشهور ميان اصحاب حديث و ارباب سير و تواريخ آنست كه نخورد از شاة مسمومه هيچ يكي از صحابه مگر بشر بن
براء بن معرور كه يك لقمه از آن تناول كرد بمرد پس امر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آن گوشت را دور كوبا
كردند و بسوختند و خاك بالاي آن بينباشتند و اختلاف دارند در آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر بقتل
يهوديه كرد يا عفو فرمود درين محل دو روايه بصحت رسيده يكى آنكه از زينب عفو فرمود و بادى الحال ملكفت
و روايتي ديگر آنكه وي را مقتول ساخت و بعد از قتل فرمود تا وي را بردار كشيدند و اصح آنست كه از براي خود قتل
نكرده و عفو فرمود چه دابت و عادت آنحضرت ترك انتقام از براي نفس خويش بود و ليكن چون بشر بن براء

اثر اسهوي

مان سبب بمرد از جهت او قصاص فرمود كذا في المواهب اللدنيه وفي حديث مسيره صلى الله عليه وسلم و ابي بكر
و عمر الى بيت ابي الهيثم و در حديث قصه رفتن آنحضرت صلى الله عليه وسلم امير المومنين ابوبكر و عمر رضي
الله عنهما بسوي خانه ابي الهيثم بفتح ها و سكون تحتانيه و فتح مثلثه بن تيهان بفتح فوقانيه و تشديد تحتانيه
مكسوره انصاري است و يكي از نقباء اثنى عشر است واكلهم الرطب واللحم و شربهم الماء و خوردن ايشان
در خانه وي خرما تر و گوشت را و نوشيدن ايشان آب را قوله قول آنحضرت است صلى الله عليه وسلم كه ان
هذا لهو النعيم الذي تسالون عنه يوم القيمة بتحقيق اين خوردن و نوشيدن هر آينه نعمتى عظيم است كه سوال كرده
ميشويد از اداء حق شكر آن روز قيامت ايما است بقول تعالى لتسالن يومئذ عن النعيم فلما كبر على الصحابة پس هرگاه
كه شاق شد و سخت گران و دشوار آمد اين قول بر اصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه اگر مثل اين
اشيا مواخذه شود كار دشوار است قال فرمود آنحضرت از براي تيسير امر اذا اصبتم مثل هذا و ضربتم بايديكم
چون برسيد شما و دريابيد مثل اين نعمتها و بزنيد شما دستهاي خود را بجهة اخذ و تناول يعنى شروع كنيد در خوردن
آن فقولوا بسم الله بگوئيد در ابتداي وي اين كلمه بسم الله و على بركة الله فاذا شبعتم پس چون سير شويد
شما از طعام و فارغ شويد از اكل فقولوا پس بگوئيد اين كلمه الحمد لله الذي هو اشبعنا و اروانا حمد مر خدا را كه او
سير كرد ما را از طعام و سيراب كرد ما را از آب يعنى گرسنگى و تشنگى از ما دفع كرد وانعم علينا وافضل و نعمت
داد و بسيار و افزون داد بر قدر حاجة فان هذا كفاف بهذا پس بدرستي كه اين بسمله و حمدله مقابل اين نعمت
و برابر او است و از اداى شكر اين نعمت مى برارد و در صراح گفته كفاف بالفتح اندازه و مانند و روزگذار
انتهى و در نهايه گفته كفاف آنست كه بقدر حاجة بود و زياده نباشد مس روايه كرده اين را حاكم از ابوهريره
و مسلم و ترمذي نيز روايه كرده اند ليكن در روايه ايشان فلما كبر على الصحابة الخ نيست و اين قصه در روايه ايشان
فلما كبر چنين است كه ابوهريره گفت بر آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در ساعتي كه بر آمدن در آن ساعت از عادات
شريف نبود و هيچكس گاهي در آن وقت وي را ملاقات نكرده بود ناگاه ملاقى شد آنحضرت را ابوبكر و عمر رضي
الله عنهما كه ايشان نيز از خانه بر آمده بودند پس پرسيد آنحضرت با ايشان كه چه چيز بر آورد شما را درين وقت
جز عنا گفتند گرسنگى آنحضرت فرمود كه قسم بذات مقدسي كه ذات من بدست قدرت او است بتحقيق بر آورد

برماه

پرون آور و مرا هرچه بیرون اورد شما را بعد از آن فرمود برخیزید پس ایستادند ابوبکر و عمر با آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پس آمد مردی از قبیله انصار را که نامش ابو الهیثم بود انصاری و بود آنشخص که بسیار نخل و گوسفند
داشت و مرا او را خادم نبود پس اهل آنحضرت او را در خانه نیافت هرگاه زنش آنحضرت را دید
گفت مرحبا و اهلا بیائید و بنشینید جائی جای شماست آنحضرت مر او را فرمود کجاست صاحب
تو گفت برای آوردن آب شیرین بجهة ما رفته است ناگاه آن مرد انصاری که صاحب خانه بود آمد
نظر کرد بر جمال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاران وی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما افتاد مشکی
که برداشته بود انداخت و تاخته پیش حضرت آمد و ملاقات کرد و گفت شکر مر خدا را که نیست هیچ
کس امروز بزرگتر از روی مهمان از من که مهمان بزرگترین و اشرف ترین مهمانهاست مادر و پدر من فدای
تو باد پس بحدیقه خود رفت و در آنجا فرش انداخت و نشاندند آنحضرت را و اصحاب او را و خوشه از خرما که از
هر قسم خشک و تر خرما داشت از نخله خود آورد و پیش آنحضرت و صاحبیه نهاد تا بخورند و خود به تیاری
طعام مشغول شدند شاتی را ذبح کرد و طعام پخته آورد پس خوردند از آن شاة و از خرما که در خوشه بود و آب نوشیدند
و چون سیر شدند و سیراب گشتند آنحضرت فرمود بتحقیق پرسیده شوید ازین نعمت روز قیامت و ادای حق شکر
آن بیرون آورد شما را از خانهای شما گرسنگی و برگشتید بجاهای تا آنکه رسید بشما اینچنین نعمت انتهی
الحدیث و ان نسی التسمیة اول الطعام و اگر فراموش کند نام خدا را در اول لقمه فلیقل پس باید که بگوید
اخر یا انجا که یادش آید این کلمه را بسم الله اوله و اخره که تلافی آن تقصیر میکند یعنی میخورم اول او را و اخر
او در حالی استعانة میجویم از خدا تعالی پس جار مجرور حالیست از فاعل فعل مقدر و اول و اخر هر دو مفعول
اند و برین تقدیر اعتراض کرده اند پس بسم الله اوله چه معنی باشد حکما متعین است چه حال مومن و شان
او در همه احوال و افعال استعانة است از ملک متعال اگرچه اسم الله بر زبانش جاری نشده باشد
از جهة نسیان و هو معفو عنه کذا قال الطیبی د ت س حب مس روایه کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن حبان و حاکم از عایشه صدیقه رضی الله عنها و ان اکل مع مجذوم و اگر بخورد با کسی که علت جذام داشته باشد
او ذی عاهة یا بخورد با صاحب بلا آفة و مرض دیگر از امراض مستعدیه قال بگوید بسم الله میخورم بنام خدا

جواب آنکه

کفر میکند بنام او و خبری و در دنیا و دین ثقة بالله در حالی که اعتماد میکنیم بر خدا و اثق بر فضل و کرم وی و توکلا
علیه و توکل مینمایم بر وی جذام بروزن غراب علتی خبیث است در غایت ردیة و بدی و حادث میگردد از
انتشار سودا در تمامی بدن و فاسد میسازد مزاج اعضا و هیئات او را و در اخر او خورده میشود اعضا و ساقط
میگردد و درین حدیث دلیلست بر جواز اکل با مریض هر مرض که داشته باشد و جمع میان این حدیث و حدیث
فر من المجذوم فرارک من الاسد بانست که اکل با او از باب توکل است و فرار از وی محمول است بر
بطریق رخصت و استحباب و توجیهات دیگر نیز صاحب سفر السعادة در اخر باب معالجات نقل کرده است
انجا باید نگریست ت د ق حب مس یک روایه کرده این را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان از حاکم و ابن
سنی از جابر بن عبد الله انصاری و صحیح نشده است رفع این حدیث فاذا فرغ من الاکل و الشرب پس
چون فارغ شود از طعام خوردن و آب نوشیدن هر دو یا از هر واحد و برداشته شود سفره چنانچه در روایتی
آمده قال بگوید این دعا الحمد لله حمدا کثیرا حمد است مر خدا را حمدی بسیار شمار طیبا حمدی پاک خالص از ریا و
سمعه و مبرا از آلایش نفسانی که مناسب جناب قدس وی تعالی باشد مبارکا فیه حمدی که برکت کرده شده است
در آن بهو اطیبت و ثبوت چون نعمای الهی را انتها و انقطاع نیست حمد نیز مثبت باید که همبرین صفة باشد غیر مکفی
بفتح میم و سکون کاف و تشدید تحتانیه و حمدی که کفایت کرده نشده است از وی بجهة عدم ایفا حق
آن بسبب قصور قدرت انسان و لا مودع بفتح دال و غیر ترک کرده است آن حمد با وجود نقصان کیفیت
بلکه همیشه اشتغال باو دست و دایمست بی انقطاع و لا مستغنی عنه و نه استغنا نموده شده است از وی
بلکه لازم است بر سبیل دوام از جهة توالی نعم و تواتر فیضان آن هر لحظه و هر لمحه ربنا ای پروردگار ما قبول
کن حمد ما را ابدا انکه اعراب لفظ غیر را بدو نوع تصحیح کرده اند اما النصب او پس بنا بر بودن او است صفة
حمد چنانچه در ضمن ترجمه بدان اشارة کرده شد و برین تقدیر ضمیر اسم مفعول در هر سه جمله راجع بحمد باشد
و هو الظاهر المناسب للاوصاف السابقة یا بنا بر حالیه است از الله که در الحمد لله است پس ضمیر در وی
برای ذی الحال بود و معنی چنین باشد که حمد است مر خدا را در حالی که وی تعالی کفایت کرده نشده است
از رزق بندگان که کسی دیگر او را کفایة تواند کرد غیر از ذات او بلکه او است کافی و مطعم جمیع مخلوقات نه یکی

ولا يطعم م

محتاج و مكفي نيد كانند از فضل و كرم وي و هو يطعم و غير مودع است يعني ترك كرده نشده است طلب از وي و رغبة

در آنچه نزد اوست و نه استغنا كرده شده است از فضل وي تعالى و بي نيازي و اعراض نيست از وي

بلكه محتاج اليه است دائما و در جميع امور مرجع و مستعان است خطابي برين وجه رفته با وجود اظهر و وجه اول

اما رفع غير پس بنا بر خبرية است از ضمير مقدر هر كه راجع باشد از حمد و جلاله و مآل يعني خبر ته همان معني حاليه

است و احتمال دارد كه ضمير مقدر راجع بطعام بود كه مدلول سياق كلام است چه از طعام نيز كفاية و ترك

و استغنا نبود و برين تقدير ضمير اسم مفعول در هر سه جمله نيز راجع بطعام خواهد بود و اين ابعد وجوه است و

ليكن صاحب مطالع الانوار در تفسير الحديث جزم باين توجيه نموده است و يا باعتبار خبر ته ربنا است

مقدم بر مبتدا بر تقدير يكي از وجوه ثلثه كه در ربنا مذكور گرددو سوا اين وجوه توجيهات ديگر نيز هست كه از

شرايط اين شرح بيرون است و باز ربنا نيز مثلثه الاعراب است رفع او بر تقدير آنست ربنا تا هو ربنا ا

يا مبتدا است خبر او غير مودع مقدم بر آنست كما ذكر و نصب بنا بر بودن او منادي است و حرف ندا

محذوف است و جر باعتبار بدلية است و بروايتي و الله اعلم الحمد لله الذي كفانا ثناي جميل مر خدايرا

كه كفايت كرد مهمات مارا از طعام و جز آن و ارو انا و سيراب كردانيد مارا تخصيص بعد تعميم است از جهة عظمة

اين نعمت غير مكفي ولا مكفورا و در حالتي كه بعد تعميم است از جهة تنبيه كه كفاية كرده نشده است و بعالي بلكه او

كافي و نه كفران كرده شده است بلكه محمود و مشكور است خ روايه كرده اين را بخاري ايضا از ابي امامه

الحمد لله الذي اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمين ثنا جميل مر خدايرا كه طعام داد مارا و آب نوشانيد

و كردانيد مارا از جمله كرويدكان و اطاعة و انقياد و رزندكان چون باعث بر حمد طعام و شراب بود اول

انهارا ذكر نمود بعد ازان ختم بر جعلنا من المسلمين كردانيد تا حاوي بر نعم دنيويه و اخرويه شود و اين تمام تر

نعمتها است كه مخصوص باهل اسلام است و كرنه نعمت اسلام بود هر نازو نعمتي كه باشد و بال است

مصرعه بي دوست خاك بر سر ملك و توانگري عه ي روايه كرده اين را اصحاب كتب اربعه و ابن سني از ابي

سعيد خدري الحمد لله الذي اطعم و سقي و سوغه ثنا جميل مر خدايرا كه خورانيد و نوشانيد و باساني فرو برد

انها در حلق يعني سهل كردانيد دخول طعام در حلق به پيدا كردن و نرم نمودن براي خائيدن و لعاب براي نرم

خ بجه روايت كرده اين را بخاري و اصحاب كتب اربعه از ابي امامه با بلي هم بروايتي م

از ابن ... م

ساختن و زبان براي كردانيدن در دهان و فرو بردن تسويغ آسان كردانيدن دخول طعام و شراب در حلق

ذكره الحنفي ناقلا عن الجوهري و جعل له مخرجا و كردانيد مر هر واحد طعام و شراب را محل خروج كه فضلات

باساني بر آيد و اين محل بول و غايط است چه طعام و شراب بجميع اجزا خود قابل غذا نبود پس بحكمت بالغه

و رحمة شامله فضلات از ابيرون انداخت د س حب روايه كرده اين را ابو داؤد و نسائي و ابن

حبان از ابي ايوب انصاري الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام و رزقنيه من غير حول مني ولا قوة حمد خدا

را كه خورانيد مرا اين طعام و روزي كرد و رسانيد بمن از محض فضل و كرم خود بدون حركة و حيلة و قدرت

و توانائي كه از جانب من باشد د ت ق س ي روايه كرده اين را ابو داود و ترمذي و ابن ماجه و حاكم

و ابن سني از معاذ بن انس و اذا اكل الطعام فليقل و چون بخورد طعامي را غير از شير پس بايد كه بكويد

اين كلمه اللهم بارك لنا فيه و اطعمنا خيرا منه خداوندا بركة ده مارا درين طعام كه هميشه بر قدر حاجة رسد و بخوران

مارا بهتر ازان كه خورديم د ت ق روايه كرده اين را ابو داود و ترمذي و ابن ماجه از ابن مسعود فانكان

لبنا فليقل پس اگر باشد آن طعامي كه ميخورد شير پس بايد كه اينچنين كويد اللهم بارك لنا فيه و زدنا منه خداوندا

بركة ده مارا در وي و زياده كن مارا ازان مصنف كفته كه اين حديث دال است برانكه شير بهترين طعامها است

انتهى وجه دلالت خود ظاهر است كه اگر طعامي بهتر از وي بودي اطعمنا خيرا منه فرمودي اما وجه انكه شير بهترين

طعامها بود آنست كه نيست هيچ چيز از جنس اطعمه كه بمنزله طعام و شراب باشد و غذا هم شود و دفع تشنگي نمايد

د ت ق روايه كرده اين را ابو داؤد و ترمذي و ابن ماجه هم از ابن مسعود الحديث و ما قبلش حديث و اختلاف

و مخرج نيز متحد پس وجه تعدد ارقام و عدم اكتفا بر موز اخيره ظاهر است ان الله ليرضي عن العبد بتحقيق

خدا تعالى هر اينه راضي ميكردد از بنده خود و دوست ميدارد از وي ان ياكل الاكلة بفتح همزه و سكون كاف

اينكه مقداري از طعام بخورد فيحمده عليها پس ثنا جميل كويد خدا تعالى را بران اكلة بضم همزه لقمة و بفتح ان

اسم يكبار خوردن تا سيري كذا في المغرب و نزد طيبي فتح همزه متعين است بجهة بودن او موافق مر قول

و براو يشرب الشربة يا بنوشد شربت آب فيحمده عليها پس شكر كويد خدا تعالى را بران شربة م ت س ي

روايه كرده اين را مسلم و ترمذي و نسائي و ابن سني از حديث انس بن مالك و اذا غسل يده و چون

غير از وي كجا باشد الحديث و بعضي گفته اند كه اگر شير در ايام باشد نيز فرو نانشسته بايد خواند چرا كه بريع كه قدر قليل است اعتبار ندارد انتهى م

شنوید دست خود را گوید این کلمات الحمد لله الذی یطعم بصیغه معلوم ولا یطعم بصیغه مجهول ثنا وجمیل مر خدا را
که میخوراند و روزی میدهد خلق را و طعام داده نمیشود خود یعنی از خلق بی نیاز است وخلق همه محتاج باو اند
تخصیص طعام بنفی بجهة شده اقتضاء حیث سیوی او از انکه هیچکس نیست که محتاج بطعام نباشد تحراز
بار تعالی جل ذکره من علینا فهدینا انعمه داد و بس راه راست نمود بسوی امور دین ودنیا من تشدید
نون بخشش و احسان است بسوی کسی که امید ثواب از و نباشد وطلب کرده نشود و جزا و احسان را
کذا فی النهایة وفی المفردات من فلان علی فلان اذا اثقله بنعمة و اطعمنا وسقانا و طعام خوراند ما را و
شراب نوشانید وکل بلاء حسن ابلانا و هر عطاء نیکو واحسان خوب که در وی منقصت نیست عطا کرد
ما را کل بلاء منصوب بنابر مصدریه است والابتلاء و در نهایه گفته یقال من الخیر ابلیته ابلیه ابلاء ومن
الشر بلوته ابلوه بلاء ومعروف است که ابتلاء در خیر و شر هر دو استعمال می یابد بدون فرق در هر دو فعل اینها
واز این باب است قول وی تعالی ونبلوکم بالشر والخیر فتنة انتهی وابتلا بامر نیک بجهة امتحان شکر است و
ابتلا بمکروه بجهة امتحان صبر کذا فی الغریبین ونیز در نهایه در غریب حدیث من ابلی فذکر فقد شکر گفت
ابلا بمعنی انعام واحسان است یقال بلوته وابلیت عنده بلاء حسنا وابتلاء در اصل بمعنی اختبار و امتحان
است گفته میشود بلوته وابلیته وابتلیته انتهی واقام بلاء در انجا مقام ابلا بر وفق کریمه است ولیبلی المؤمنین
منه بلاء حسنا الحمد لله غیر مودع ثنا وجمیل مر خدا را در حالتی که غیر متروک است ولا مکافا بهمزه است بجای خود
و در اکثر نسخ مشتق از مکافات میرک گفته همچنین ثابت شده است روایة درین حدیث یعنی مکافات
کرده شده است چه مکافاة مقابله وموازنه نعمت بنعمة است و نعماء خدا تعالی متعالیست ازین ولهذا استعمال
کرده نمیشود لفظ مکافات در حق وی تعالی کما قال الراغب ودر بعضی نسخ مکافا به تنوین نیز آمده است
وبهر تقدیر اسم مفعول است ولا مکفور ونه کفران کرده شده است ولا مستغنی عنه ونه استغنا کرده شده است از و
واحتمال دارد که غیر حال باشد از بلاء حسن وضمیر در همها نیز راجع ببلا باشد ومعنی چنین شود در حالی که ان بلا
غیر متروک است ونه مکافات کرده شده است باداء شکر در جنب آن ونه کفران کرده شده است بلکه مقدور
بشریه بلابس بجا است ونه استغنا کرده شده است از وی بلکه دائما محتاج الیه ومرغوب است الحمد لله الذی

اطعم من

۱۷۶ ~~۱۲۳~~

مرخد ابراه

اطعم من الطعام وسقی من الشراب حمد است که خوراند طعام و نوشانید شراب از آب و شیر و جز آن وکسی
من العری بضم عین وسکون را است ولباس پوشانید از برهنگی وهدی من الضلالة و راه نمود از گمراهی
وبصر من العمی و بینائی داد از کوری یعنی برهنه و گمراه و کور نساخت واز اینها محفوظ داشت وفضل علی کثیر
ممن خلق تفضیلا و افزونی داد ما را بر بسیاری از انچه افریده است افزونی دادنی در تفسیر بحر الحقایق گفته
که کرامت انسان دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر وآن تخمیر طینت
است بیدین وتصویر در جسم وحسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع
وتزیین بالحیه و ذوائب و تمیز و عقل و افهام بنطق و اشاره و خط و راه یافتن باسباب معیشت و روحانی
نیز دو قسم است کرامت عامه و خاصه عامه که کافر و مومن در آن شریک اند چون نفخ روح و اخراج از صلب
ادم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق بربکم بلی و عهد بر عبودیت و ذرا ماندن بر فطرت و ارسال
رسل بدیشان و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار
آثار قدرت و دلایل و معجزات برای ایشان و کرامة روحانیة خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را بدان
گرامی ساخته از نبوت و رسالة و ولایت و هدایة و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی
الله و سیر فی الله و بالله و فنا از انانیه و بقا بهویة و کراماتی که در حصر نیاید انتهی کلامه الحمد لله رب العالمین
س حب مس روایة کرده این را نسائی وابن حبان وحاکم از ابی هریره اللهم اشبعت خداوندا سیر کردی
از طعام و اروبیت و سیراب گردانیدی از شراب فهنئنا بتشدید نون مکسوره پس گوارا کن ان طعام
و شراب مرا که محمود العاقبه باشد و رزقتنا فاکثرت و اطبت روزی دادی پس بسیار دادی بر
قدر حاجة و خوش ساختی معیشت مرا از وجه حلال پس زیاده کن آنرا و برکت ده در وی بفضل و کرم خود مص
روایة کرده این را ابن ابی شیبه از قول سعید بن جبیر و یدعوا لاهل الطعام و دعا کند مر صاحب طعام را باین کلمات
اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت و افزونی ده مر ایشان را در انچه روزی کرده ایشان را فاغفر لهم وارحمهم پس
بیامرز ایشان را و رحمة و مهربانی کن بسبب طعام خورانیدن ایشان مرا م ت س مص روایة کرده این
را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه از عبد الله بن بسر اللهم اطعم من اطعمنی خداوندا بخوران از میوهای

بجواب ۴

موم

بهشت طعامهاي وي كسى كه خورانيد مرا و اسق من سقاني و نوشان آب حوض كوثر را و شراب طهور كسي را
كه نوشانيد مرا يا مراد طعام و شراب دنيادي بود كه در دنيا محتاج نشود و اگر عام از هر دو مراد دارند اولى و انسب باشد
م روايه كرده اين را مسلم از مقداد بن الاسود و اذا لبس ثيابا و چون بپوشد چيزي را از قميص و ازار و جز آن
قال بگويد اين دعا اللهم اني اسالك من خيره خداوندا تحقيق من سوال ميكنم ترا از نيكى آن ثوب كه برو جه حرمت
بر بدن بماند و نشري و افتي و كز ندي بسبب وي نرسد و خير ما هو له و مطلبيم نيكى چيز را كه ان جامه براي ان ساخته
شده است از جهت قصد ستر عورت و دفع حر و برد نه از جهت تكبر و فخر و اعوذ بك من شره و شر ما هو له و پناه ميجويم بتو از بد
آن ثوب و از بدي آنچه ان ثوب براي است از تكبر و خيلا و جز آن ي روايه كرده اين را ابن سني از عمر
رضي الله عنه و از ابي سعيد خدري و انكان جديدا سماه باسمه و اگر باشد ان ثوب نو غير شسته بخواند او را بنام
وي كه معين و مقرر و موضوع است آن نام از براي وي عمامة او قميصا او غيره و دستار يا پيراهن يا غير آن از
لباسهاي ديگر چنانكه بگويد رزقني الله هذه العمامة او كساني هذا القميص و ما شبه ذلك قاله المظهر و طيبي گفته كه بگويد
هذه عمامة مولانا علي قاري ميگويد كه قول مظهر اظهر است و كاتب حروف را در اظهريت اين قول تردد است
والله اعلم و مراد اين نيست كه هر فرد او را كه از پيش خود نام نهد چنانچه اسلحه و دواب را نام نهند ثم نيز بگويد
بعد تقول از پوشيدن و نام بردن اين دعا اللهم لك الحمد انت كسوتنيه خداوندا مر تراست حمد بجهت اينكه
تو پوشانيدي مرا اين جامه را بي تعب و مشقه و احتمال دارد كه تسميه و نام بردن ثوب در انشاي دعا باشد بجاي
ضمير كسوتنيه بوده باشد يعني ميگفت انت كسوتني هذا القميص او هذه العمامة او هذه الرداء علامه طيبي گفته توجيه اول
اوجه است بنابر عطف ثم اسالك خيره و خير ما صنع له و اعوذ بك من شره و شر ما صنع له د ت س حب مس روايه
كرده اين را ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن حبان و حاكم از ابي سعيد خدري الحمد لله الذي كساني ما اواري به
عورتي حمد مر خدا را كه پوشانيد مرا چيزي كه ميپوشم و ستر ميكنم بدان اندام نهاني خود را تلميح است بقول وي سبحانه
قد انزلنا عليكم لباسا يواري سوآتكم و ريشا يواري از مواراه است بمعني فرا پوشيدن كذا في التاج د
اتجمل به في حيوتي و تجمل و زينت بگيرم ميكنم بوي در حيوة خود ت ق ص مس روايه كرده اين را ترمذي
و ابن ماجه و ابن ابي شيبه و حاكم از عمر بن الخطاب و من لبس ثوبا و كسي كه بپوشد جامه را كهنه باشند

يقول ح

نو و احتمال دارد كه مراد بثوب ثوب جديد بود و الله اعلم و رسوله اعلم فقال پس بگويد الحمد لله الذي كساني هذا و رزقنيه
من غير حول مني و لا قوة حمد مر خدا را كه پوشانيد مرا اين جامه و داد مرا اين را بي حيله و قدرت كه از جانب من باشد
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزيده شود مر او را هر چه گذشته است از گناهان وي د ت ق مس روايه كرده اين را
ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه و حاكم از معاذ بن انس و در بعضي روايه و ما تاخر نيز آمده د روايه كرده
اين زياده را ابو داود و اذا رايتم على صاحبه ثوبا جديدا و چون به بيند بر مصاحب و يار خود جامه نو را فقال له
بگويد مر او را تبلى بر صيغه مضارع مخاطب از ابلاء بباء موحده بمعني پوشيدن و كهنه كردن كذا في التاج و تخلف
الله كهنه كن تو اين جامه را و بدل بدهد خدا تعالى ترا جامه ديگر اين دعا است بطول عمر و سعة رزق و اخلاف
بمعني بدل دادن است كذا قال البيهقي د مص روايه كرده اين را ابو داود و ابن ابي شيبه گفته اند كه در هيچ كتاب
تعيين اسم راوي انحديث معلوم نشده است و در بعضي روايه آمده كه اين كلمات بگويد ابل و اخلق ثم ابل
و اخلق ثم ابل و اخلق سه مرتبه ابل بفتح همزه امر است از ابلا كهنه ساختن و اخلق بقاف نيز مشتق از اخلاق
است هم بمعني ابلا جمع ميان الفاظ مرادف و تكرار اينها بجهت افاده تاكيد و بشارت بدرازي عمر است يعني
عمر تو دراز باد تا جامهاي بسيار بپوشي و كهنه سازي خ د روايه كرده اين را بخاري و ابو داود از ام خالد بنت
خالد بن سعيد بن العاص فاذا خلع ثيابه پس چون برارد جامه خود را بجهت غسل يا خواب يا غير آن فستر
ما بين اعين الجن و عورته ان يقال پس پرده و حجاب ميان چشمهاي ديوان و ميان شرمگاه او اين است
كه بگويد بسم الله يعني اگر در وقت كشيدن جامه بسم الله گويد جنيان عورت او را نتوانند ديد مص ي
روايه كرده اين را ابن ابي شيبه و ابن سني از انس بن مالك و اذا هم بامر و چون قصد كند بكاري كه نادر
الوجود باشد و اعتنا بحصول آن داشته باشد بعد از انكه از قبيله مباح بود و متردد باشد كه خير در ترك اوست
يا در اقدام بر او مثل سفر و عمارت و نكاح و تجارت و مانند آن نه مثل اكل و شرب معتاد پس استخاره كرده
نشود در فعل واجب يا مستحب و در ترك حرام يا مكروه ليكن در خير محض اگر استخاره بود باعتبار تعيين وقت
خاص يا حالتي مخصوص خواهد بود فليركع ركعتين من غير الفريضة پس بايد كه نماز گزارد دو ركعت از غير نماز
فرض چنانچه نماز بامداد و نمازهاي ديگر در سفر كه اين كفايه نميكند بخلاف سنن روايت و تحية المسجد و شكر الوضوء

در تعريف روز يك شنبه

وجز آن واظهر آنست که دو رکعت علیحده به نیت صلوة الاستخاره بگذارد که این اتم واکمل خواهد بود در حصول مقصود
وچون تعیین وقت از شارع معلوم نشده است پس نزد جمعی از علما جایز است در جمیع اوقات واکثر برانند
که در غیر اوقات مکروهه است وهو الاوجه ودر حدیث دیگر آمده که بخواند انچه میسر شود از قران ودر بعضی روایات
تخصیص بقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد نیز آمده کذا فی الاحیاء ومأثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که
بگوید بعد از نماز یا در اثنای او یعنی پیش از سلام این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا بحقیق من طلب
نیکی میکنم از تو در این امر باستعانه علم تو که محیط است نیکی وبدی را ومن نمیدانم که در چه چیز خیر من است بلکه علم من
در اکثر احوال خلاف واقع میباشد چنانچه قول تعالی است عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا
وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون بان یحق که علم تو که شامل هر چیز است واستقدرک بقدرتک وطلب قدرت میکنم
از تو بر دریافت خیر بوسیله قدرة تو چه برگشتن از بدی ودر یافتن نیکی نیست مگر باستعانه تو ناحق قدرت
کامله تو پس با در هر دو موضع یا بای استعانه است یا بای استعطاف کذا ذکره میرک نقلا عن الطیبی واسالک
من فضلک العظیم وسوال میکنم ترا از ظفر بر مقصود از فضل تو که بزرگ است از انکه بکنه ان توان رسید فانک
تقدر روایة بکسر دال است ولا اقدر وتعلم ولا اعلم پس بدرستی که تو قدرت میداری بر هر چه میخواهی از
نیک وبد ومن قدرت ندارم بر هیچ چیز وتو میدانی هر چیز را ومن نمیدانم لف نشر غیر مرتب است تعلم متعلق
باستخیرک است وتقدر متعلق باستقدرک وانت علام الغیوب وتو دانائی امور پنهانی که هیچ ذره در کائنات
از علم تو پوشیده نیست اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر ظاهر آنست که هذا الامر عنوان حاجتست بطریق
عموم ودر عبادت مستخبر خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذا الاقامة ونحو ذلک ودر روایت
که هذا الامر گوید وبیان کند انرا بذکر حاجه خود بدل یا بزبان والله اعلم یعنی خداوندا اگر هستی تو میدانی
که این امر که من قصد مباشرت آن کرده ام واز جهة خیریت وشریت آن متردد ام خیر لی فی دینی ومعاشی
وعاقبة امری بهتر است مرا در دین وایمان من وزیست وزندگانی من ودر پایان کار من او عاجل امری
وآجله یا بهتر باشد مرا درین جهان ودر انجهان ظاهر از روایات ابنده از ابی هریره وابی مسعود وابن
مسعود عبارة صحیح بخاری انست که او برای شک است چنانچه گفته او قال عاجل امری وآجله پس حافظ

ابن حجر در فتح الباری میگوید تواند بود که لفظ عاجل امری وآجله بدل از هر سه کلمه مذکوره باشد ویا بدل از دو کلمه
اخیره انتهی وبیان مصنف در مفتاح ناظر دران است که تخیر میان عاقبه امر ومیان عاجل امری وآجله است
فاقدره بوصل همزه وضم دال است بمعنی اقض کذا قال المصنف لی ویسره لی پس تقدیر وحکم کن انرا برای من
وآسان ومهیا ساز او را بتوفیق آن ده مرا بی تعب ومشقه ولحوق مضرت دینی ودنیوی حاصل گردد میرک شاه
گفته فاقدره بضم دال وکسر او هر دو مرویست ومعنی او انست که در آر آن کار را تحت قدرت من پس قول
وی ویسره طلب تیسیر است بعد از طلب تقدیر وبعضی گفته اند مراد از فاقدره طلب تیسیر است ویسره عطف
تفسیری اوست والله اعلم ثم بارک لی فیه بیشتر برکه وافزونی ده مرا در وی وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی
فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واگر تعلق گرفت علم که این امر متردد بدست
من برای من در دین من ومعیشت من ودر آخر کار من نا در باشد یا درین جهان ودر ان جهان پس
بگردان انرا از من وتوفیق آن مده وچون احتراز از شر عظیم است تاکید آورد اورا بقول خود واصرفنی
عنه وبگردان مرا از ان امر وچون مقصود از برگشتن بدی حصول نیکی است نه خلو از هر دو گفت واقدر لی
الخیر حیث کان وتقدیر کن برای من نیکی را موافق علم خود هر جا که باشد ثم ارضنی به بعد راضی گردان مرا
بهر چه پیش آید سوال از رضا باوجود که نیکی رضی بندگان است از ان تواند بود که گاهی در شیء بنا بر مصلحت
نیکی مخفی میباشد وبنظر ظاهر بحکم عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم ان شیء مکروه ومذموم مینماید پس سوال رضا
است بنا بر تقدیر وارضنی بفتح همزه وسکون را از ارضاست ودر بعضی از روایات بخاری رضنی بفتح
را وتشدید ضاد بدون همزه است از ترضیه ومعنی هر دو متحد است خ عه روایة کرده این را بخاری واصحاب
کتب اربعه از جابر بن عبد الله ودر روایتی بعد ذکر صدر دعا بدل اللهم ان کنت تعلم الخ اینچنین است ان کان
خیرا ودر بعضی نسخ لفظ لی نیز هست فی دینی ومعادی ومعاشی وعاقبة امری اگر باشد امر مقصود بهتر
در امر دین من ودر جائی باز گشت یعنی در آخرت ودر امر معیشت من هنگام حیوة ودر پایان کار من نزد ممات
فاقدره لی ویسره لی وبارک لی فیه پس تقدیر کن انرا برای من وآسان گردان او را برای من وبرکت
ده مرا در وی وان کان شرا فی دینی ومعادی ومعاشی وعاقبة امری فاصرفه عنی واصرفنی عنه وقدر لی الخیر و

درضیتی به تبشید بدضاء حب مص روایة کرده این را ابن حبان وابن ابی شیبه ایضا از جابر و در روایتی دیگر از ابن

حبان چنین است خر لی فی دینی و خر لی فی عاقبة امري فاقدره لي وبارک لی فیه وان کان غیر ذلک خیر الی

واگر باشد خیری دیگر سوا این امر مقصود بهتر براي من فاقدر لی الخیر حیث ماکان پس تقدیر کن ومهیا ساز

براي من نیکی را هر جا که باشد ورضنی بقدرک بعضهم وراضی کردان مرا بتقدیر خود بهر چه قضا یابد حب روایة کرده

این را ابن حبان از ابو هریره و در روایتی دیگر چنین است خر لی فی دینی و معیشتی وعاقبة امري فاقدره لي

ویسره وان کان کذا وکذا للامر الذي یرید واگر باشد چنین وچنین اشاره کند باین لفظ مر امری را که میخواهد

شر الی فی دینی ومعیشتی وعاقبة امري فاصرفه عني ثم اقدر لی الخیر اینما کان لاحول ولاقوة الا بالله حب روایة

کرده این را ابن حبان لیکن از ابی سعید خدری و در روایتی بعد استقدرک بقدرتک چنین است واسالک

من فضلک ورحمتک وسوال میکنیم از تو نیکی را از جهة فضل تو ورحمة تو که عام وشامل است فانها بیدک

پس بدرستی که فضل ورحمت در دست قدرت تست لایملکها احد سواک که مالک ومتصرف نیست ان هر دو را

هیچکس غیر از تو فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان کان هذا الامر الذي یرید

موصول بیان هذا الامر است یعنی اگر باشد این امر که قصد میکند از امستخیر خر الی فی دینی ودنیایي وعاقبة

امري فوفقه وسهله پس توفیق آن ده واسان ساز وان کان غیر ذلک خیر الی فوفقني بالخیر حیث کان

واگر باشد سوا این امر بهتر براي من پس توفیق وسازکاري ده مرا بخیر هر جا که باشد ر روایة کرده این را

بزار از ابن مسعود فان کان زواجا کبیر زاء معجمه پس اگر باشد امر مقصود از استخاره امر نکاح وکد خدائی فلیکتم

الخطبة پس باید که پوشد وپنهان دارد خواستکاري را وظاهر نکند آن امر را بر هیچکس خطبه بکسر خاء معجمه

زن خواستن کذا فی الصراح ثم لیتوضا بعد باید که وضو کند فیحسن مرفوع است بنابر استیناف ومجزوم است

بنابر عطف بر یتوضا پس نیک کند وضو خود را برعایة سنن ومستحبات واکمال وردوي ثم لیصل ماکتب الله

له پس باید که نماز کذارد انچه مقدر کرده است خدا تعالی مر او را یعنی هر چه میسر شود بخواند ودر بعضی روایات آمده که

اقل او دو رکعت است ودر رکعت اول بعد از فاتحه سوره کافرون بخواند ودر رکعت دوم سوره اخلاص وبعضی

کفته اند در رکعة اول این ایه بخواند وماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة

وخیر لی فی معیشتی

وضوء

من ابهم

١٧٩

من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا ودر رکعت ثانی این آیة وربک یخلق مایشاء ویختار ماکان لهم

الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون وربک یعلم ماتکن صدورهم ومایعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و

الاخرة وله الحکم والیه ترجعون ثم لیحمد الله ولیمجده پس باید که بعد از اداء دو رکعة ثناء جمیل کوید خدا تعالی را وبه بزرکی

وبها کی یاد کند اورا ثم لیقل پس باید که بکوید این کلمات اللهم انک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب

فان رایت ان فی فلانة وسمیها باسمها پس اگر علم تو متعلق شده باشد بانکه بدرستی که در تزوج فلان زن

ویاد کند ان زن مخطوبه را بنام او یعنی فلانة عنوان اسما است ودر عبارت داعی خصوص همان نام زن مخطوبه

که قصد بروج وي وارد باشد خیر الی منصوب یا اسم ان است فی دینی ودنیاي واخرتی فاقدرها لي وان کان غیرها

خیرا منها لی واگر باشد سوا این زن بهتر از ان زن براي من فی دینی واخرتی فاقدرها لی در دین من وآخرة من

پس نصب کن ومهیا کن او را براي من شاید که در ترک لفظ دنیاي درانجا اشاره است بترجیح ذات دین

بر ذات دنیا یعنی زنی که صاحب صلاح وتقوي باشد راغب وباعث بود بر امور دین فضیلت دارد بر زنی

که صاحب حسب وجمال بود وصلاح وتقوي نداشته باشد حب مس روایة کرده این را ابن حبان وحاکم

از ابی ایوب انصاري من سعادة ابن آدم استخارته الله از نیکبختی آدمی است در دنیا ودین طلب خیر اواز

خدا تعالی در همه حال ومن شقوته ترکه استخارة الله واز بدبختی او ترک کردن اوست استخاره را از خدا تعالی

ومعنی استخاره طلب خیر از خدا تعالی بر وجه مذکور در حدیث بروایتی صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

تعلیم میکرد صحابه را دعاي استخاره چنانکه تعلیم میکرد سوره از قران ونیز در جامع الاصول روایة کرده که زیانکار نشد

هر کز کسی که استخاره کرد از خدا تعالی وندامت نکشید انکه مشورت نمود وفقیر نشد کسی که میانه روي کرد در معیشت

انتهی وابن جریر از انس رضی الله عنه آورده که فرمود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا انس چون قصد کنی

بکاري پس استخاره کن خدا تعالی را از ان امر هفت مرتبه پس نظر کن هر چه در دل تو القا شود مباشرت آن

کن که همان خیر است واستخاره مختصر انست که در روایتی آمده اللهم خر لی واختر لي ولا تکلني الی اختیاري حب مس

روایة کرده این را حاکم وترمذي از سعد بن ابی وقاص وان تولی عقدا واگر شخصی متولی عقد شود ومتصدي امر

نکاح کردد یعنی خواهد که عقد نکاح بر بندد پس خطبه عقد نکاح اینست که مذکور کردد خطبه بضم خاء کلام منثور مسجع مشتمل

فخطبة

برحمد و ثنا و صلوة و وعظ ذکر ان الحمد لله بکسر نون و رفع الحمد بر طبق کریمه و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و
تشدید نون و نصب حمد هر دو وجه مضبوط است و بهر دو تقدیر معنی واحد است کذا نقل عن المصنف یعنی بتحقیق حمد
ثابت است مر خدای را نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میگوییم مر او را و طلب اعانت میکنیم از وی در ادای حمد و غیر آن و آمرزش میخواهیم
از وی پس الحمد لله اخبار است با آنکه هر حمدی از هر حامدی که باشد خاصه خدای تعالی است بعد از آن تخصیص کرد حمد خود را
بقول خود نحمده و آن را بصیغه جمع آورد بنا بر آنکه حاضران مجلس را با مجموع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی
و روحانی را شریک ساخت که ببرکه مقبولیه حمد ایشان حمد متکلم نیز مقبول گردد تواضعا و هضما لنفسه و چون حمد حضرت حق سبحانه
بغایة عظیم و خطیر بود و ادای آن از بنده مشکل نستعینه گفت یعنی یاری میجوییم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی
در ادای حق حمد و چون از بنی آدم با وجود تواتر آلاء و دوام نعماء الهی ادای حمد بی قصوری و نقصانی میسر نشد بنا بران
لفظ نستغفره گفت یعنی طلب آمرزش میکنیم از وجود نقصان و تقصیر در ادای حق آنچنانکه باید در درگاه صمدیت حق
را نشاید اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند که راه شکر خدا اخر اسمه پویند باتفاق در جست و جوی آن بزنند
باجتماع ره گفت و گوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر که بهین نعمت خدا گویند
و چون در گفتن حمد شوب ریا و سمعه خلق و توهم و اثبات حول و قوت خود بود بعد از آن ذکر کرد نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا پناه میبریم بخدای تعالی از بدیهای ذات خود که اخلاق ذمیمه است و از بدیهای
کردارهای خود که افعال ردیه است ضمیر متکلم در این افعال اربعه برای متکلم است و آنکه بادی اند از حاضران و غایبان
که سایه گستر حال او شده پس نیست هیچ گمراه کننده مر او را و من یضلل فلا هادی له و کسی که گمراه کند او را خدای تعالی
بسبب عدم تعلق اراده هدایته و سبق غوایته پس نیست هیچ راه نماینده و مقصود رساننده مر او را اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تخصیص شهادتین با فراد اشارة است بوجوب شهادت
بر هر فرد انسانی را علیحده آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه و وی مردی بود افسونگر که افسون میکرد مردم را از
جنون و مس جن پس شنید سفهاء مکه را که میگفتند محمد دیوانه شده است او را علاج باید کرد ضماد با خود گفت
چه باشد که این مرد را ببینم و علاجش کنم شاید که الله تعالی شفا دهد او را بدست من پس آمد آنحضرت را صلی الله
علیه و سلم و دید و گفت یا محمد نزد ما افسون است این باد را یعنی علتی را که از مس جن پیدا گردد و رعب جن را باد گویند

من یهده الله فلا مضل له ...

میخواهی که ترا بدان علاج کنم پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره
الی آخر الشهادتین ضماد افسونگر گفت این کلمات خود را که خواندی باز برخوان بر من آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سه بار این کلمات برخواند آنمرد گفت والله شنیده ام من سخنان کاهنان و ساحران و شاعران را و نشنیده ام
مانند این کلمات بتحقیق رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه دریا را که عظیم تر و عمیق تر است و
گفت بده دست خود را تا بیعت کنم ترا بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد انتهی و در خطبه نکاح بعد
از کلمات مسطوره این سه آیه نیز بخوانند یا ایها الناس اتقوا ای مردمان به پرهیزید ربکم الذی خلقکم پروردگار
خود را و بترسید از خشم و عذاب آن خدائی که بیافرید شما را المحض بقدرت خویش با وجود اختلاف الوان
و اشکال من نفس واحدة از یک تن که ادم علیه السلام است و خلق منها زوجها و بیدا کرد از آن تن جفت
زیرا که خواست در روضة الاحباب مسطور است که چون آدم را در بهشت در آوردند الیفی از جنس خود میخواست
که خاطر را با و انس دهد حضرت رب العزة خوابی برو گماشت و در آن خواب از استخوان آخرین پهلوی او
جب که او را قیصرا خوانند حوا آفریده شد چنانچه ادم را خبر نبود در حدیث است که زن از استخوان کج
مخلوق شده اگر خواهید که او را راست سازید نتوانید زیرا که چون مبالغه کنید در اقامت استخوان کج بشکند
و اگر بحال خودش بگذارید همیشه کج باند گویند چون آدم بیدار شد حوا را دید در قیه از نور نشسته آدم پرسید
که تو کیستی حوا گفت من جفت توام حق تعالی برای تو آفرید پس حوا را با آدم نکاح کردند حضرت حق بخودی
خود خطبه بخواند ملائکه گواه شدند پس آدم و حوا از خداوند تعالی مخاطب شدند بخطاب یا ادم اسکن انت
و زوجک الجنة الایه انتهی کلام السیده در روایة دیگر آمده که مهر حوا چند مرتبه صلوة فرستادن بر حضرت خاتم
الانبیا است صلی الله علیه و سلم مقرر شده بود و بعضی بر آنند خلقت حوا در بهشت بود و بعضی گویند بیرون
بهشت است کذا فی تفسیر الجواهر و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه
توالد و تناسل مردمان بسیار و زنان فراوان و اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام و بترسید خدای تعالی را از
مخالفت امر او که حاجت میطلبید و بوسیله اسم بزرگ او سوال میکنید و سوگند یاد میکنید و بپرهیزید
از قطع رحم و احدکم بعطوفت و مهربانی باشید ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که خدای تعالی هست و بوده بر شما نگهبان

آنحضرت ۵

یعنی بر همه اقوال و احوال شما مطلع است و در نسخه که بر تصحیح او وثوق کلی است و بیک واسطه منقول از نسخه مصنف است
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله الذی تساءلون به الی اخره ابتدا نموده بلفظ یا ایها الناس و همچنین است در مشکوة المصابیح و اذکار
نووی پس طیبی گفته شاید که چنین باشد در مصحف ابن مسعود و یا اوی نقل بالمعنی کرده والله اعلم و آیه دویم
اینست یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته ای گروه گرویدگان بترسید و پرهیزکاری نمایید از خدای تعالی
سزای ترسیدن و لایق پرهیزکاری کردن نزد اکثر علما این آیه منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد
هیچکس نمی تواند ادا نمود پس عنایة الهی این مشقه از این امه دفع نموده با نسخ آن این آیه فرستاد فاتقوا
الله ما استطعتم تقوی کنید بران مقدار که مقدور شما است ولا تموتن الا وانتم مسلمون و نمیرید مگر آنکه شما مسلمان
باشید و این در حقیقه امر است بدوام اقامه اسلام یعنی نباشید بهیچ حالی غیر از حالة اسلام چون در یابد شما را موت
و بعضی گفته اند که مراد از مسلمون در مقام انتم متزوجون است چه تزوج بحلال از جمله کمال اسلام است آیه سوم
اینست یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ای گروه مسلمانان بترسید و پرهیزکاری نمایید
خدای تعالی را و بگویید سخنی راست و درست و استوار مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگویید و ناراستی
مکنید و اختلاف کرده اند در آنکه مراد بقول سدید چیست و قول جامع درین باب اینست که قول سدید
سخنی است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص باشد نه ممزوج کذا فی
بعض التفاسیر المعتمدة یصلح لکم اعمالکم تا بصلاح آرد خدای تعالی برای شما کردارهای شما را یعنی از اصلاحیت
قبول دهد و جزا و ثواب بر وی مترتب سازد الایة تا اخر آیه که اینست یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد برای شما
گناهان شما را ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما و هر که فرمان برداری برد خدای تعالی را و پیغمبر او را در آنچه
فرماید و تبلیغ کند پس بمراد خود فیروزی یافت فیروزی بزرگ عه مس عو روایة کرده این را اصحاب کتب
اربعه و حاکم و ابی عوانه از عبد الله بن مسعود و در ترمذی است که این سه آیه را ذکر کرده است سفیان ثوری و در
حدیث همین قدر است که تفسیر آن ثلث آیات و دارمی نیز روایة کرده است و بعد ذکر سه آیه گفته بعد از ان
تکلم کند بحاجة خود و در بعضی روایة بعد قول او ورسوله که در اواخر تشهدها تبین است این قدر زیاده آمده
ارسله بالحق بشیر فرستاده است خدای تعالی او را براستی و درستی و بعضی گفته اند فرستاده است او را متلبس

التقوا الناس واقع شده و یا ایها مکتوب نیست ۱۲

ورسوله

بحق یعنی

بحق یعنی بقرآن یا دین اسلام بشیرا و نذیرا در ان حالی که بشارت دهنده است مطیعان را بدخول بهشت
و حصول رضوان و رؤیة و ترساننده است گناهکاران را باتش دوزخ و عذاب اخرت بین یدی الساعة
ظرف رسالت یعنی فرستاده است او را پیش از قیامة یعنی متصل باو تا خاتم النبیین باشد من
یطع الله ورسوله فقد رشد کسی که فرمان داری کند خدای تعالی و رسول او را در آنچه امر کند پس بتحقیق براه رشد
و هدایة یافت ومن یعصهما و هر که بی فرمانی کند و مخالفت ورزد از خدا و رسول او یا از حکم کتاب و سنة بگردد
فانه لا یضر الا نفسه پس بدرستی که این عصیان ضرر نمیکند مگر ذات عاصی را اینچنین گفته اند بعضی شراح
و احتمال راجح نزد کاتب حروف است که ضمیر منصوب در کلمه انه راجع بمن باشد و معنی آن بود که آن شخص
زیان نمیرساند مگر ذات خود را ولا یضر الله شیئا و ضرر نمیکند و زیان نمیرساند خدای تعالی را هیچ چیز د روایة
کرده این حدیث را باین زیاده ابو داود و ایضا از ابن مسعود بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عدی بن حاتم آورده
که مردی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه خواند من یطع الله ورسوله ومن یعصهما فقد غوی پس حضرت
فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله پس شراح حدیث در سبب ذم و انکار وی
صلی الله علیه وسلم مر آن خطیب را در قول وی ومن یعصهما و امر بگفتن ومن یعص الله ورسوله اختلاف
کرده اند قاضی عیاض و جماعه دیگر گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک ضمیر الله و رسول کرده که مقتضی
تسویه است پس امر کرد او را بتقدیم اسم الله و عطف رسوله بر وی که مفید تبعیه و فرعیه است و این وجه مشهور است
و لیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است و از جهة وقوع این جمع و تشریک بعینه
در کلام انحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث صحیح که انجا مذکور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات
کمال ایمان است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است و بعضی گویند که سببش
آن بود که آن خطیب وقف کرد و من یعصهما که موهم عطف اوست بر من یطع الله ورسوله و وقوع
فقد رشد جزای وی و این سخن چیزی نیست و مخالف است مر سیاق حدیث را کما لا یخفی و اقرب آنست
که این ذم و انکار بجهة آن بود که لایق بشان خطیب در خطب و مواعظ بسط و ایضاح و تفصیل است نه
اکتفا باشارة و پیوند کردن باحتمال و در بعضی روایة آمده که بعد از دعا مذکور این الفاظ نیز خوانده

فقد رشد

ونسال الله ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله و سوال میکنیم خدایتعالی را که گرداند ما را از جمله کسانی که اطاعت
میکنند و انقیاد وی ورزند خدایتعالی را و فرمان برداری میکنند پیغمبر او را در محبته و در آنچه فرمایند و تبلیغ نماید
و یتبع رضوانه و پیروی میکنند خوشنودی او را و کارها میکنند که موجب حصول رضای وی تعالی باشند و یجتنب
سخطه و پرهیز می نماید خشم او را بعدم اقدام بر منهیات فانما نحن به وله پس خبر این نسبت که ما ایمان آورنده ایم
باو و طاعه و عبادة کننده ایم مراد او را باخلاص مود روایة کرده این را ابوداود از قول زهری که از صغار تابعین است
و یقول لمن تزوج و بگوید هر کسی را که نکاح و کتخدائی کند این کلمه بارک الله لک برکه دهاد و فزونی دهاد و خیر کثیر نهاد
خدایتعالی مر ترا درین عقد بحصول نسل و اولاد که مطلوب از کتخدائیست خ م روایة کرده این را شیخین
از انس بن مالک و در روایتی چنین است و بارک الله علیک برکه دهاد خدایتعالی بر تو و جمع بینکما فی خیر
و جمع کناد و التیام و اتفاق دهاد میان شما در خیر عه حب مس روایة کرده این را اصحاب کتب اربعه و ابن حبان
و حاکم از ابو هریره او یعنی در روایتی فبارک الله علیک آمده خ م ت مس روایة کرده این را البخاری و مسلم
و ترمذی و نسائی از عبد الله انصاری و لما زوج النبی صلی الله علیه و سلم علیا فاطمة و هر گاه که نکاح بست
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را کرم الله وجهه با فاطمه زهرا رضی الله عنها و قصه تزویج چنین است که
اول ابوبکر رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواستگاری نمود فاطمه را پس حضرت تعلل کرد و گفت
که من انتظار وحی دارم در تزوج بار عمر رضی الله عنه باشارة ابوبکر خطبه کرد او را نیز همین کلمه جواب یافت پس
علی را اهل و خواص او گفتند که تو خواستگاری نمائی فاطمه را علی کرم الله وجهه گفت من شرم دارم از خدا و رسول
او گفتند تو نزدیک ترین مردمی بوی برو و شرم مکن پس علی آمد پیش الحضرت صلی الله علیه و سلم و سلام داد برو
و جواب سلام یافت حضرت پرسید چه خبر آورده است ترا نزد ما ای پسر ابوطالب گفت آمده ام تا خواستگاری کنم
فاطمه را حضرت فرمود مرحبا و اهلا و دیگر هیچ نگفت انس میگوید پس الحضرت را وحی آمد از حضرت رب العزة که تزوج
کند فاطمه را با علی پس الحضرت انس را فرستاد و گفت برو و بخوان ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را و جماعه از انصار را
پس حاضر آمدند این قوم و خطبه خواند الحضرت خطبه بلیغ پس تزوج کرد فاطمه را با علی بر مهر چهار صد مثقال از فضه
و گفت قبول کردی و راضی شدی ای علی گفت قبول کردم و راضی شدم بعد از ان طبقی از خرما آورد و حکم فرمود

تا هر واحد بجهة خود حصه رسد ربودند و ازینجاست که فقها گفته اند لا باس بنثر السکر و اللوز فی ضیافة عقد النکاح
و بعضی علما باستحباب او رفته اند بعد از ان حضرت بام سلیم گفت دختر مرا در خانه علی ببر و بدو بسپار و باو بگو
تعجیل نکن تا من بیایم و ایشان را با مکدیگر به بینم چون نماز خفتن گذارد بخانه ایشان آمد و دخل البیت و درآمد
خانه علی را فقال لفاطمة ائتینی بماء پس فرمود فاطمه زهرا را که بیار مرا ابی فقامت الی قعب فی البیت
پس برخاست فاطمه بسوی کاسه آب که در خانه بود تا بیارد او را قعب بفتح قاف و سکون عین مهمله
قدح خورد کذا فی المهذب فاتت فیه بماء پس آورد در ان کاسه ابی فاخذه پس گرفت او را و مج فیه و
انداخت آب دهن مبارک خود را در ان کاسه بجهة تبرک و تیمن ثم قال لها تقدمی پیشتر گفت الحضرت صلی
الله علیه و سلم فاطمه را پیش آی و روی بسوی من کن فتقدمت پس فاطمه پیش آمد و رو بسوی حضرت
کرد فنضح بین ثدییها و علی راسها پس ریخت و پاشید آب را میان سینه فاطمه و بر سر وی نضح بنون
و ضاد معجمه و حاء مهمله آب پاشیدن فقال پس خواند این دعا اللهم انی اعیذها بک و ذریتها من
الشیطان الرجیم تحقیق من پناه میدهم او را بحضرت تو و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده
ثم قال لها ادبری پس تر فرمود الحضرت فاطمه را پشت بجانب من کن تا بر پشت تو نیز آب افشانم فادبرت
پس پشت داد فاطمه بجانب الحضرت فصب بین کتفیها پس ریخت آن آب را میان دو شانه او ثم قال
انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم ثم قال ائتونی بماء باز گفت بیارید مرا آب قال علی فعلمت
الذی یریده علی کرم الله وجهه میگوید پس شناختم آنچه میخواهد الحضرت او را یعنی دانستم که با هم همچنین خواهد
کرد فقمت فملات القعب ناًّ پس برخاستم و پر کردم کاسه را از آب بجهة وفور حرص خیر و طلب زیادتی
از برکة الحضرت صلی الله علیه و سلم واتیته به و آوردم قدح را نزد الحضرت فاخذه فمج فیه ثم قال لی تقدم
فصب علی راسی و بین یدی ثم قال اللهم انی اعیذه بک و ذریته من الشیطان الرجیم ثم قال ادبر
فادبرت فصب بین کتفی و قال اللهم انی اعیذه بک و ذریته من الشیطان الرجیم ثم قال ادخل باهلک
پس گفت در آ باهل خود بسم الله و البرکة حب روایة کرده این را ابن حبان از انس و وی از علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه و اذا دخل باهله و چون در آید کسی نزدیک اهل خود یعنی چون اول مرتبه مرد و زن

یکجا شوند او از مشتری رقیقا یا بجز و بنده را که غلام باشد یا جاریه فلیاخذ بناصیتها پس باید که بگیرد موی پیشانی اینها را تفاؤلا
از ادخال در تحت و تصرف خود مراد ازین اخذ مقدم راس است در انجا مو باشد یا نباشد دس ص روایه کرده
این را ابوداود و نسائی و ابویعلی از ابن عمرو بن العاص و در روایتی دیگر از ایشان و از غیر ایشان بعد از اخذ
مقدم راس این دعا نیز مروی گشته چنانکه گفت علیه السلام پس بگوید اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما جبلتها علیه
خداوندا بدرستی که سوال میکنم ترا نیکی اینها را و نیکی چیزی را که پیدا کرده اینها را بران چیز از اعمال و افعال
و در روایه ابویعلی موصلی من خیرها آمده واعوذ بک من شرها وشر ما جبلتها علیه و پناه میگیرم بتو از بدی اینها و بدی آنچه
پیدا کرده اینها بران دق ص ص مس روایه کرده این زیاده را ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ابویعلی و حاکم هم
از عمرو بن العاص و کذلک فی الدابة و همچنانکه ذکر کرده شد در چهارپایها کند یعنی چون بخرد مثلا اسپ یا شتر یا خر
یا خر را بگیرد موی پیشانی او را و دعا مسطور بخواند ولیاخذ بذروة سنام البعیر و اگر دابه خرید کرده شده شتر باشد پس بجای
پیشانی باید که بگیرد بلندی کوهان او را و دعاء مسطور بخواند ذروه بکسر ذال معجمه و ضم آن مکان بلند را گویند و در اصل ذروه
شئ بلندی او است دس ص روایه کرده این را ابوداود و نسائی و ابویعلی از عمرو ایضا و کان اذا اشتری مملوکا
قال ابن مسعود رضی الله عنه بود وقتی که خرید میکرد بنده را پیغمبر میفرمود اللهم بارک فیه واجعله طویل العمر کثیر الرزق خداوندا
برکت ده درین بنده که از وی خیر کثیر زاید و انتفاع بسیار حاصل آید و بگردان او را عمر دراز و سبب بسیاری روزی موص
روایه کرده این را ابن ابی شیبه از قول ابن مسعود و اذا اراد الجماع قال و چون بخواهد که با زن خود جماع کند بسم الله
اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار ما را از شیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا و دور دار شیطان را از نتیجه کاری
او را از آنچه روزی کنی ما را از ولد ع روایه کرده این را اصحاب کتب سته از ابن عباس فاذا انزل قال پس چون
انزال کند و از جماع فارغ شود بگوید اللهم لا تجعل للشیطان فیما رزقتنی نصیبا خداوندا مگردان مر شیطان را در آنچه
روزی کردی ما را از ولد حظی و نصیبی و تسلط باید در وی ضرر رساند و تباه کند او را موص روایه کرده این را ابن
ابی شیبه از قول ابن مسعود و ان یؤتی المولود اذان فی اذنه حین ولادته و اگر آورده شود بچه یعنی ولدی زاید با کنار گوید در
گوش ان مولود هنگام تولد او و در اذکار گفته مستحب است که اذان گوید در گوش راست و اقامه گوید در گوش چپ و از حسن بن علی
رضی الله عنهما نقل کرده که گفته اند فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که متولد شود او را بچه پس باید اذان گوید در

بگوید

راست و اقامه گوید در گوش چپ که ضرر نکند او را ام الصبیان انتهی و اذان گفتن سنت است نزد ولادت از جهت
در آوردن کلمه اسلام و دین اسلام در اول آمدن بدنیا و تخصیص باذان بجهت آنست که شیطان پشت میدهد و میگریزد
نزد شنیدن اذان و گفته اند مستحب است که در گوش مولود بگوید انی اعیذک بک و ذریتک من الشیطان الرجیم وت
روایه کرده این را ابوداود و ترمذی از ابی رافع مولی النبی صلی الله علیه وسلم که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که اذان داد در گوش حسن بن علی همچنانکه زاییده او را فاطمه رضی الله عنهم ووضعه فی حجره بتقدیم حاء مهمله مفتوحه
بر جیم ساکن و نهاد آن مولود را در کنار خود و حنکه بتمرة و تحنیک کند او را بخرما و تحنیک آنست که خرما را یا چیزی دیگر
شیرین را بخاید و در حنک کودک که اندر کام گویند بمالند و تحنیک طفل بخرما سنت است نزدیک ولادت باتفاق
و اگر متعذر شود بخرما پس بچیزی کند که در معنی خرما باشد از شیرینی و مستحب است که محنک مردی از صالحان بود و دعا له
و برک علیه و دعا کند مر او را و بارک الله علیک یا علیه بگوید برک بتشدید را است از تبریک بمعنی دعا به برکت کردن
و این تخصیص بعد تعمیم است خم روایه کرده این را بخاری از اسماء بنت ابی بکر که در تحت زبیر بن العوام بود
میگوید که حامل شدم من بعبدالله بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمدینه و نزول کردم بقبا و زاییدم او را پس
آوردم او را در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پس نهاد او را آنحضرت در کنار خود و طلبید خرما را پس بخایید آنرا
و آب دهن مبارک خود را در دهن وی بینداخت پس دعا کرد او را و تبریک نمود و بود وی اول مولودی که متولد شد
در اسلام از مهاجران و هم روایه کرده مسلم از ابی مسعود موسی اشعری که گفت زاییده شد مرا پسری پس آوردم او را نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نام نهاد او را ابراهیم پس تحنیک کرد او را بخرما و دعا ببرکت کرد و بمن باز داد و امر
صلی الله علیه وسلم بتسمیة المولود یوم سابعه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردم را بنام نهادن فرزند در روز هفتم
ظاهر عبارت آنست که تسمیه را تاخیر کنند تا روز هفتم ولیکن در مواهب لدنیه میگوید این محمول است بر آنکه تاخیر نکنند از روز
هفتم نه آنکه تسمیه نشود مگر درین روز بلکه آن مشروع است از هنگام ولادت تا روز هفتم هر روز که نام نهد و وضع الاذی عنه
و امر کرد بدور کردن چرک و اذی هم در روز هفتم بحلق سر و غسل بدن از چرکهای که نزد ولادت بآن آلوده میباشد
و بعضی گفته اند مراد بوضع اذی ختان است والعق و امر کرد بعقیقه نیز در روز هفتم در سراج گفته عق قربان کردن
روز هفتم تحت از مولود انتهی از ابوعبید و اصمعی و غیر ایشان منقولست که عقیقه در اصل نام آن موئیست که اول

قیل الضیافة علی ثلثة انواع الاول ان یدعی الضیف الی البیت و یطعم [illegible] لیس بشیء لانه حصل الضیف الاذی [illegible] الضیافة کاملة [illegible] الولیمة [illegible] والاعذار [illegible] والوکیرة [illegible] المسافر [illegible] والعقیقة [illegible] الولادة [illegible] والوضیمة [illegible] ضیافة [illegible] زیادة [illegible] طعام [illegible]

که اول بر سر طفل بیرون می آمد و تسمیه او باین نام بجهة آنست که عق بمعنی شق است و موی شق میکنند کوشت و پوست را و بیرون می آید بعد از ان اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجاز ابطریق تسمیه مسبب باسم سبب و از امام احمد منقولست که عق بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق کویند و ذبح قطع حلقوم است پس عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و عقیقه سنت است نزد مالک و شافعی و احمد در مذهب مشهور و بر روایتی از وی واجب و نزد امام ابوحنیفه سنت نیست امام محمد در موطا میکوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیه بود و در اول اسلام نیز معمول شده پس از ان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از ان بوده انتهی و هرچه در اضحیه معتبر است از شرایط و احکام در عقیقه نیز معتبره است و مستحب است که برای ابن دو کبش بود و برای جاریه یک کبش و سزاوار انست که استخوان شاة مذبوحه نشکنند از جهة تفاؤل بسلامت مولود و نیز مستحب است که قدری از کوشت وی شیرین پزند والله اعلم ت روایه کرده این حدیث را ترمذی از عمر بن شعیب و تعوید الطفل و افسون نوزاده این دعاست که بخوانند بروی یا نوشته در کردن او بیاویزند اعوذ بکلمات الله التامات التامة پناه میکیرم بکلمات خدا تعالی که تام و کامل اند و نقصان را هیچ وجه درروی راه نیست مراد بکلمات تامه یا کلمات قرآنست یا اسماء و تعالی است چه هر دو قدیم اند و نقصان در محدثات میباشد من شر کل شیطان و هامة از شر هر شیطان از جن و انس و دواب و از شر هر کزنده زهر دار که کشنده بود هامة تشدید میم هر جانور زهر دار که کشنده بود و آنچه زهر دارد و کشنده نیست مثل کژدم و زنبور و جز آن از اسامه کویند و کاهی سوام را بر آنچه می جنبد بر زمین از حیوان مثل حشرات نیز اطلاق کنند اکرچه مهلک نبود کذا فی النهایة و من کل عین لامة و پناه میکیرم از هر چشم خداوند لمم یعنی هر چشم بد که زیان رساند و دیوانه سازد در صراح کفته المام فرود آمدن لمم نوعی از جنون رجل ملموم ای به جنون عین لامة چشم زخم خ عه ر روایة کرده این را بخاری و اصحاب کتب اربعه از ابن عباس که کفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رقیه میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما باین کلمات خطاب با آمین کرده و میکفت پدر شما یعنی ابراهیم علیه السلام تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را و روایة کرده این را بزار از ابن مسعود و اذا افصح الولد فلیعلمه بتشدید لام و چون کویا شود فرزند پس باید که بیاموزد او را کلمه توحید که اینست لا اله الا الله در فتح الباری کفته افصح الولد یعنی تکلم یقال رجل فصیح تیز زبان است ی روایة کرده این را ابن سنی از عبد الله بن عمر و در شرعة الاسلام آورده است

تعویذ الطفل

غلام

که چون تکلم و استیناس کند صبی اول او را کلمه توحید بیاموزند و بعد از ان این آیة تعلیم کنند فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم و کان اذا افصح الولد من بنی عبد المطلب که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم می آموخت او را این آیة و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا الایه تا آخر آیه که اینست و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا ی روایة کرده این را ابن سنی از انس اضربوه للصلوة لسبع و در بعضی نسخ علی الصلوة بزنید فرزندان را بجهة اداء نماز از برای مبالغه و تاکید اکر ابا کند در هفت سالکی تا عادت کند بنماز کذاردن و اذا بلغوا فراشه لتسع و جدا کنید بساط خواب او را از مادر و همشیرها و اقران و جز اینها در نه سالکی چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط و مبالغه و تاکیدست و پرهیز بدن از مواضع تهمت و زوجوه لسبع عشرة و تزویج کنید آن فرزندان را در هفده سالکی که ادنی حد مراهق است نزد ابوحنیفه چه حد بلوغ نزد او هژده سالست یا احتلام هر وقت که حادث شود و نزد جمهور حد بلوغ پانزده سالست و اذا فعل ذلک فلیجلسه بین یدیه و چون بکند این را یعنی طریقه مذکوره به پسر بجا آرد پس باید که بنشاند پدر فرزند را پیش خود ثم لیقل پستر باید که بکوید ببکلمه لا جعلک الله علی فتنة نکرداند خدا تعالی ترا بر من فتنه و موجب از مایش و کمراهی اشعار است بقول و تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم ی روایة کرده این را ابن سنی ایضا از انس و انکان سفرا و اکر باشد سالک صاحب سفر و قصدان داشته باشد هر سفری که بود از حج و غزوه و غیر آن در قاموس کفته رجل سفر و قوم سفر و سافرة و اسفار و اسفار ذو سفر لضد الحضر صافح و قال مصافحه کند و بکوید مقیم چنانچه در حواشی کتاب بر جز این حبان تصریح آمده ای المقیم و این بیان فاعل است یعنی مقیم با مسافر مصافحه کند و دعا ماثور بخواند و از کلام قهستانی چنان مستفاد میکردد که ضمیر مرفوع در هر سه فعل یعنی کان و صافح و قال عاید بآنحضرت است و معنی آنست که اکر می بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قصد سفر میداشت مصافحه میکرد و میکفت مر مقیم را استودع الله الخ و این معنی اکرچه ظاهر است لیکن آنچه در مشکوة از ابی داود و ترمذی و ابن ماجه از ابن عمر روایة کرده مخالف انست کل المخالفه و در معنی اول ظاهر و مناسب تر است چنانکه مذکور کرد و نیز این معنی را آنچه مصنف بعد از این آورده و بقول لمن یودعه آتی است کما لا یخفی و دعا اینست استودع الله دینک و امانتک و دیعت می نهم و میسپارم نزد خدا تعالی دین ترا و امانت ترا که بحفظ تام نکاهدارد و مراد از امانة یا اموال است یا اهل و اولاد و مذکورها قالوا

علم و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اولاد عبد المطلب فرزند ... صح منه

واگر جمع امور دنیا وی مراد دارند اولیتر و مناسبتر خواهد بود درین کلمات دعاست مر مسافر را بحفظ امور دینی و دنیاوی
وی بسبب آنکه در سفر مصیبت و مشقت بسیار است و بسا است که سبب اهمال طاعت و عبادت میشود و خواتیم عملک
و آخرین عمل ترا نیز بحق تعالی می سپارم در سفر که باز گردی باهل خود مامون العاقبة یا مطلقا در سفر و حضر آن و
تخصیص بعمل آخر بجهة اعتبار خاتمه است س د ت مس حب روایه کرده این را نسائی و ابوداود و ترمذی و حاکم
و ابن حبان از ابن عمر که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون رخصت میکرد مردی را بسفر میگرفت دست او را
پس نمیگذاشت او را تا که او مرد میگذاشت دست آنحضرت را و میخواند آنحضرت استودع الله الخ و در روایتی
این کلمه زیاده آمده واقرأ علیک السلام و میخوانم بر تو سلام را یعنی دعا میکنم بسلامت دنیا و آخرت س
روایه کرده این زیاده را نسائی ایضا از ابن عمر و تقول لمن یودعه و بگوید مسافر مر کسی را که وداع میکنند آن کس
او را یعنی مقیم را استودعک بافراد ضمیر خطاب اگر باشد مقیم یک کس او یا بگوید استودعکم الله بضمیر جمع مخاطب اگر باشد
مقیم جماعه و احتمال دارد که برای مقیم واحد نیز استودعکم گوید بجهة تعظیم و تبجیل پس او برای تنویع است یا برای
اختلاف روایه است که او بر سبیل شک بود از راوی چنانکه مولانا حنفی گفته ولیکن این احتمال بعید است
کما لا یخفی لا یخیب بفتح تحتانیه و کسر خا از خیبه بمعنی نومیدی و بی بهره شدن و در بعضی نسخ بضم یا و فتح خا و تشدید
تحتانیه از تخییب بمعنی نومید گردانیدن نیز آمده ضبط کرده ی یعنی این لفظ در روایه ابن سنی است او یعنی
در روایتی بخاری این لفظ لا یضیع آمده بر صیغه مجرد و هست از ضیعه هلاک شدن و در بعضی نسخ از اضاعه و
تضییع نیز ضبط کرده اند بمعنی ضایع کردن و ودایعه مرفوع است بتقدیر بودن هر دو فعل مجرد و منصوب است بنابر
بودن اینها مزید و معنی چنین است که ودیعه می سپارم ترا نزد خدا تعالی آنخداوندی که بی بهره نمیشود یا هلاک
نمیشود ودیعتهای نزد او یا نا امید نمیسازد و هلاک نمیگرداند ودیعتهای خود را ی طب روایه کرده این را
ابن سنی و طبرانی در دعا از ابوهریره و من قال له ارید السفر کسی که بگوید مر مقیم را میخواهم که مسافرت کنم فاوصنی
پس اندرز کن مرا قال له بگوید مقیم مر مسافر را این وصیت که حق سبحانه و تعالی به بندگان خود وصیت نموده بقول
خود ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله وان ابیت علیک بتقوی الله لازم گیر بر خود
پرهیزگاری خدا تعالی را با حذر کردن متابعة هوا و باز استادن از محارم و از ارتکاب فواحش و فجور و ترک تشویش

دادن بمردم

دادن بمردم و سوال ناکردن و طمع نداشتن از ایشان و امام قشیری رحمه الله فرموده تقوی عوام دور شدن است
از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب بجز از مشاهده ماسوای الله والتکبیر علی کل شرف و لازم گیر بر خود
گفتن الله اکبر بر هر بلندی شرف بفتح شین معجمه و را مهمله بلندی و جای بلند فاذا ولی پس چون پشت دهد
مسافر و رخصت شود و متوجه سفر گردد قال بگوید مقیم اللهم اطوله البعد خداوندا بپیچان برای وی درازی راه را
وهون علیه السفر و آسان کن بر وی صعوبة مسافرت و مشقت او را ت س ق روایه کرده این معنی را ترمذی و
نسائی و ابن ماجه از ابوهریره و گفتن این کلمات نیز وقت وداع ماثور است زودک الله التقوی توشه دهد
ترا خدا تعالی پرهیزگاری را که توشه راه آخرة است کما قال الله تعالی فان خیر الزاد التقوی وغفر ذنبک و بیامرزد
گناهان ترا که درین سفر وقوع یابند صغیره باشند یا کبیره و یسر لک الخیر حیثما کنت و آسان کند و مهیا سازد مر ترا نیکی را
هر جا که باشی یعنی توفیق نیکوئی دینوی و اخروی دهد ت س روایه کرده این را ترمذی و حاکم از انس که گفت آمد
مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله من میخواهم که مسافرت کنم پس توشه ده مرا یعنی دعا
کن که برکه آن بجای توشه سفر باشد یا مراد توشه متعارف باشد پس آنحضرت فرمود زودک الله التقوی وی
گفت زیاده کن باز فرمود وغفر ذنبک باز آنمرد گفت زیاده کن مادر و پدر من فدای تو باد حضرت فرمود
ویسر لک الخیر حیثما کنت و بروایتی اینچنین آمده جعل الله التقوی زادک بگرداند خدا تعالی تقوی را توشه تو که
بهترین توشهها است بحکم کریمه فان خیر الزاد التقوی وغفر ذنبک و وجه لک الخیر حیثما توجهت و متوجه سازد مر ترا بنیکی
هر طرف که رو آری و متوجه شوی رط روایه کرده این را بزار و طبرانی از قتاده از ابن عباس واذا امر بتشدید
میم از تامیر بمعنی امیر کردن امیرا علی جیش او سریة و چون امیر سازد شخصی را بر لشکر بزرگ یا بر سریه بفتح سین
و کسر را و تشدید یا که در لغة بمعنی پاره از لشکر است از سیصد تا چهارصد که فرستاده شود بجنگ دشمن مشتق از سری
بمعنی نفیس و الجماعه نیز خلاصه و خیار لشکر میباشند و در اصطلاح اهل سیر بران جاریست که اگر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بنفس شریف خود برای مقاتله میرفت آنرا غزوه خوانند و اگر خود نبودی ملکه لشکر فرستادی آنرا
سریه گویند اوصاه فی خاصته بتقوی الله و من معه من المسلمین خیرا اندرز کنند آن امیر را در خاصه اهل او یعنی
در حق نفس او بتقوی خدا تعالی و به پرهیزگاری کردن از محارم و وصیت میکرد او را و در حق کسی که با او ست از

از لشکریان به نیکی کردن و رفق نمودن برعایة احوال و حفظ مصالح ایشان و آسان گرفتن کار بر ایشان و این از
حقوق صحبة و آداب امارة است اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را ثم قال پس تر بگوید مر امیر را و لشکر او را اغزوا بسم الله
غزا کنید و بروید بقتال دشمنان دین در حالتی که استعانة کننده اید بنام خداوند تعالی ولا تغلوا و خیانة مکنید
در غنیمت پیش از قسمت چیزی را تغلوا بضم غین معجمه و تشدید لام از غلول است بضم آن بمعنی خیانة و سرقة است
از غنیمت قبل از قسمت ذکره المصنف و بمعنی مطلق خیانة نیز آید ولا تغدروا بغین معجمه و کسر دال مهمله و عهد شکنی
مکنید و بیوفائی نورزید و فریب ندهید غدر ضد وفا است از باب نصر و ضرب و علم کما فی القاموس ولا
تمثلوا بفتح تاء فوقانیه و ضم ثاء مثلثه و مثله مکنید در صراح گفته مثله بضم میم و سکون ثاء مثلثه گوش و بینی بریدن
و زمخشری در فایق ذکر کرده لا تمثلوا یعنی قطع مکنید بعضی اعضا را مثل گوش و بینی و لب و ذکر و غیر آن یا سیاه
مکنید او را انتهی ولا تقتلوا ولیدا و نکشید اطفال را ظاهر سوق کلام نهی از کشتن اطفال بنی یا است و اگر
مطلق اطفال مراد دارند نیز صورتی دارد م عه روایة کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه از سلیمان بن بریده
و بروایتی اینچنین آمده انطلقوا بسم الله بروید و روان شوید در حالی که تبرک جوینده اید بنام خدا تعالی و بالله و توفیق
و تایید الهی و علی ملة رسول الله و ثابت آیید بر دین پیغمبر خدا لا تقتلوا شیخا فانیا مکشید پیر را که قوی او فانی شده
باشد و قوت جنگ و یارای مقاومت نداشته باشد و صاحب مصلحت نیز نبود ولا طفلا و مکشید طفل را
ولا صغیرا و نه کوچک را اگر موجب فتنه و فساد نباشند زیرا چه در گذاشتن ایشان توقع نفع مسلمانان است
و در کشتن تضییع محض است و شک نیست که عطف صغیرا بر طفلا با عادة حرف نفی دلالة بر مغایرة دارد و ما نا که مراد
از طفل بچه شیرخواره باشد پس از قبیل عطف عام بر خاص بود و در صحیح ابو داود بدون حرف عطف و حرف
نفی است و وجه توصیف پس صغیرا عطف بیان یا بدل خواهد بود ولا امراة و مکشید زن را اگر باعث بر خلل
و اختلال نباشد ولا تغلوا و خیانة مکنید از مال غنیمت و ضموا غنائمکم و گرد آرید و فراهم نمایید غنیمتهای خود را و
تصرف مکنید در آن مگر آنچه از جنس ماکول و مشروب باشد و خوف تضییع دارد و اصلحوا و صلح کنید میان خود
بترک تنازع و جدال با کفار اگر مصلحة باشد و احسنوا و نیکی کنید و احسان نمایید بهر کس اگرچه کافران باشند
تا هم احسان را دوست میدهند چه احسان در همه جا بقدر و اندازه اش محمود است چنانچه وارد شده است اذا

اذا قتلتم فاحسنوا القتلة ان الله یحب المحسنین بتحقیق خدا تعالی دوست میدارد احسان کنندگان را د روایة کرده این را
ابو داود از انس فاذا مشی معهم پس اگر برود با لشکریان برای تودیع و متابعت ایشان قال بگوید این دعا
انطلقوا علی اسم الله بروید در حالی که توکل کننده و اعتماد ورزنده اید بر ذات خدا تعالی اللهم انصرهم خداوندا یاری ده
ایشان را بر اعلاء کلمة الله و ظفر بر اعداء دین س روایة کرده این را حاکم از ابن عباس و اذا اراد سفرا قال و چون
قصد مسافره کند بگوید اللهم بک اصول خداوندا بحول و قوة تو حمله میکنیم و بک احول و باستعانة تو حیله میکنیم بجهة دفع
مکر اعدا حرکت میکنیم از حالی بحالی یا دفع میکنیم مکر اعدا را و بک اسیر و بمدد تو آمد و رفت میکنیم و سفر مینمایم حم را روایة
کرده این را بزار و احمد از علی کرم الله وجهه و ان خاف من عدو او غیره و اگر خایف باشد در سفر از دشمن
که آدمی باشد یا از غیر او مثل سباع و مرض و دزدان و سوختن آتش و غرق دریا و غیر آن فقراءة لایلاف قریش
امان من کل سوء پس خواندن سوره لایلاف قریش سبب پناه است از هر بدی که پیش آمده باشد بسبب
عدو و غیر وی یعنی موقوف است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ماثور نیست و در اذکار نووی گفته که از قول ابی
الحسن قزوینی است و روایة کرده شده است از ابی الطاهر که وی گفت اراده سفر داشتم و از آن خایف
بودم پس در آمدم برای حسن قزوینی و از وی طلب دعائی کردم تا ازین حزن رهائی یابم پس فرمود از قبل
نفس خود کسی که اراده سفر دارد پس فزعی و وحشتی از جهة دشمن داشته باشد پس باید که بخواند لایلاف قریش
را زیرا چه وی امان است از هر بدی ابی الطاهر گوید پس خواندم من او را عارض نشد مرا چیزی از مودیات
تا هنوز انتهی مجرب از قول مصنف است یعنی تجربه رسیده است چنانچه قزوینی گفته همچنان است فاذا
وضع رجله فی الرکاب قال پس چون نهد سوار پای خود را در رکاب دابه بگوید بسم الله فاذا استوی علی ظهرها
قال پس چون برآید و سوار شود بر پشت دابه بگوید الحمد لله ثنای جمیل مر خدای را برین نعمة که تیسیر وصول مرکب
و تسخیر اوست سبحان الذی سخر لنا هذا پاکست آن خدائی که فرمان بردار گردانید و زیر دست ساخت برای ما
این مرکب را و وجه تنزیه درین مقام آنست که تسخیر دابه برای سواری نعمتی بزرگ است که قادر نیست بر وی هیچکس
غیر از ذات مقدس وی و ما کنا له مقرنین و حال آنکه نبودیم ما او را بقوت خود ضبط کننده و فرمان بردار سازنده
و در واقع چنین است چه اگر تسخیر الهی و مدد و معونت وی تعالی نباشد بیچاره آدمیان کجا طاقة سواری و یارای

خاصیة لایلاف قریش

دعا در سفر

رام کردن این حیوانات دارند محض قدرت اوست تعالی وتقدس که اینها رام او میان شده اند وانا الی ربنا لمنقلبون
وبتحقیق ما بسوی پروردگار خود هر اینه بازگردنده ورجوع آرنده ایم وجه اتصال این کلام بکلام سابق آنست که رکوب
از برای انقلاب وانتقال از مکان بمکانست وانتقال عظمی انقلاب بسوی خداست جل جلاله ونیز سواری
محل خطر وهلاکت پس سوار را باید که ازان غافل نباشد ومستعد از برای لقای واجب تعالی شانه بوده هشیار
وعنان کشیده او کاخر کار بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت الحمد لله ثلاث مرات بعد ازان الحمد لله گوید
سه بار وبخواند والله اکبر ثلاث مرات سه بار بخواند ولا اله الا الله مرة یکبار واین مخصوص بروایة احمد است ودر
نسخه جلالی در حاشیه نوشته شده است بعد ازان بگوید سبحانک انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنیم خدا تعالی را
بدرستی که من ظلم کرده ام بر ذات خود بارتکاب معاصی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت پس بیامرز
مرا زیرا چه بتحقیق نمی آمرزد گناهان را هیچکس جز تو وجه مناسبت این دعا درین مقام آن تواند بود که چون تعداد
نعم الهی نمود وخود را از اداء شکر نعم نامتناهی عاجز وقاصر دانست معترف بظلم نفس خود گشت ودر خواست غفران
از جناب مقدس نمود د ت س حب ا روایة کرده این را ابوداود وترمذی ونسائی وابن حبان واحمد و
حاکم از حدیث علی بن ابیطالب وترمذی در شمائل النبی از علی بن ربیعه همچنین روایة کرده که گفت حاضر بودم
ومشاهده میکردم که بنزد امیر المومنین علی بن ابیطالب مرکبی آوردند تا بر وی سوار شود پس چون پای مبارک
در رکاب در آورد گفت بسم الله پس چون بر پشت مرکب قرار گرفت فرمود الحمد لله بعد ازان این آیة
برخواند سبحان الذی سخر لنا تا آخر بعد از خواندن این آیة سه نوبه گفت الحمد لله وسه نوبة الله اکبر وگفت
سبحانک انی ظلمت نفسی الخ راوی گوید که بعد ازان امیر المومنین ضحک فرمود گفتم بچه سبب خندان شدی
فرمود تبسم دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد آنچه من کردم در حین رکوب مرکب از قراءة وغیره پس
ازان ضحک فرمود پس ازان ضحک فرمود پس گفتم باعث ضحک چیست یا رسول الله گفت بتحقیق پروردگار
تو هر اینه تعجب میکند از بنده خود وخشنود میشود ازوی وثواب عظیم میدهد باو چون بشکرانه این نعمت زبان
بثنای الهی کشاید وخود را عاجز وقاصر دانسته گوید رب اغفر لی ذنوبی ومیداند که آمرزنده گناه نیست
هیچکس غیر از من پس حضرت صلی الله علیه وسلم از کمال خوشحالی بسبب رضای پروردگار ضحک فرمود امیر المومنین

اقتدا باحضرت

اقتدا باحضرت کرده باین عمل قیام نمود صلی الله علیه وسلم ورضی عنه فاذا استوی کبر ثلاثا پس چون قرار گیرد
بر پشت مرکوب تکبیر گوید سه مرتبه وقرا وبخواند این آیة را سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین الی آخر الآیة
تا آخر آیة که ذکر یافت وقال بگوید بعد ازان اللهم انی اسالک فی سفرنا هذا البر والتقوی خداوندا بتحقیق من سوال میکنیم
ترا درین سفر نیکی را وپرهیزگاری را ومن العمل ما ترضی وسوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو دران وموجب رضاء تو
بود وصلاحیت قبول تو داشته باشد اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان کن برما این سفر ما را بدفع مشقه
وتعب تا رنج نکشیم دروی واطو عنا بعده وبپیچان از ما درازی مسافت او را اللهم انت الصاحب فی السفر
خداوندا توئی یار ومصاحب وخداوند درین سفر بعنایة وحفظ واندفاع حوادث والخلیفة فی الاهل وتوئی
نگاهبان ومتولی امور پس از ما در اهل خانه یعنی توئی حافظ ومعین ومصلح امور اهل وعیال ما در غیبة من اللهم
انی اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از مشقه ومحنة سفر ووعثاء بفتح واو وسکون
عین مهمله وثاء مثلثه وهمزه ممدوده جائی نرم که در وی پای فرو رود وبلغزد باسانی نتوان رفت ومراد اینجا
شدت ومشقه سفر است وکآبة المنظر وپناه میگیرم از شکستگی وتغیر نفس که بسبب نگریستن شود کآبت بروزن
رافت وبمد همزه شکستگی وبدحالی از شدة غم واندوه واضافه کآبة بمنظر از قبیل اضافه مسبب بسوی سبب است
وسوء المنقلب بضم میم وفتح لام فی المال والاهل والولد وپناه میگیرم از بدی بازگشتن در مال واهل وعیال
یعنی که غم واندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از فقد وتلف ونقصان تا برگردم بحالت بدی حصول مقصود
واذا رجع قالهن وزاد فیهن وچون برگردد از سفر بگوید کلمات مسطوره وزیاده کند در آخر آنها این کلمات را آئبون
همزه مکسوره بعد الف مشتق از اوب بمعنی بازگشتن تائبون عابدون لربنا حامدون رجوع کنندگانیم وتوبه
کنندگانیم از آنچه در سفر واقع شده از معصیة وبندگی کنندگانیم مر پروردگار خود را حمد کنندگانیم لربنا یا متعلق است
بما قبل یا بما بعد یا از قبیل تنازع است کذا قالوا م د س ت روایة کرده این را مسلم وابوداود ونسائی
وترمذی از ابن عمر ودر روایتی آمده واذا رکب وچون سوار شود بر مرکوب مد اصبعه بکسر همزه وفتح موحده کشید دراز کرد
انگشت خود را بجهة اشارة بتوحید ذاتی وتفرید صفاتی ودر قاموس گفته اصبع بتثلیث همزه وبا است پس در وی نه
لغت باشد انتهی وگفته اند که مراد باصبع در اینجا انگشت مسبحه است وقال وبخواند بعد از رفع سبابه این دعا اللهم انت

انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم اصحبنا بفتح حا و سکون با امر است از صحب یصحب کعلم یعلم یفتحک
صنعم یعنی خداوندا نگاهدار ما را بحفظ در این سفر خاص خود کذا نقل عن المصنف واقلبنا بکسر لام بذمة و باز
گردان ما بوطنهای ما متلبس بامانة و عهد تو اللهم ازولنا الارض خداوندا بپیچیده کن و جمع ساز برای ما زمین را تا دراز
نگردد ازو بوصل همزه و کسر واو امر است از زوی بمعنی جمع و قبض است علی ما فی الصحاح زویت الشیء جمعته و
قبضته و هون علینا السفر اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و در بعضی نسخ نقل سابق
است و کآبة المنظر و سوء المنقلب ت س روایة کرده این را ترمذی و نسائی از ابو هریره ما من بعیر الا و فی ذروته
شیطان نیست هیچ شتر مگر آنکه در بلندی کوهان وی شیطان است فاذکروا اسم الله عز وجل اذا رکبتموها
کما امرکم الله پس ذکر کنید نام خدای بزرگ را وقتی که سوار شوید بروی یعنی بتذکر نعمة و حمد و تسبیح پس ذکر کنید
نام خدای بزرگ را وقتی که سوار شوید بروی بر وجهی که امر کرده است شما را خدای تعالی در کریمه بقول خود ثم تذکروا
نعمة ربکم اذا استویتم علیه و تقولوا سبحان الذی سخر لنا الآیة تا بسبب ذکر خدا شیطان مندفع گردد ثم امتهنوها
لانفسکم پس بتر طلب خدمت کنید از وی برای ذاتهای خود یعنی بذکر خدا سوار شدید پس مرکوب را در خدمت آرید
و هر جا که دانید روان سازید فانما یحمل الله عز وجل پس بدرستی که سوار نمیکناند شما را مگر خدای تعالی چه قوت
تسخیر و استطاعة مرکوب نیست مگر از وی تعالی در تاج گفته امتهان خدمت کردن و المهنة الخدمة قاله المصنف
و تانیث ضمیر در امتهنوها باعتبار روایة است که شامل است بعیر و جز آن را اط روایة کرده این را احمد و طبرانی
از ابو موسی اشعری و یتعوذ فی السفر و تعوذ کند در مسافره از این چیزها من وعثاء السفر و کآبة المنقلب والحور بعد
الکور پناه میگیرم از مشقة سفر و تعب نفس که وقت برگشتن شود معنی آنست که رجوع کنم از سفر با مری غمناک
که در سفر رسیده باشد یا بی حصول مقصود برگردم یا در مال و اولاد آفتی رسیده باشد از مرض و فوت و حرمان
و تعوذ کند در مسافرت از این چیزها من وعثاء السفر و کآبة المنقلب والحور بعد الکور از جور بعد کور بفتح حا و کاف
و برا و مهمله در آخر اینها یعنی از نقصان بعد از زیادتی در اعمال صالح در اولاد و اموال یا از فساد امور بعد از
صلاح و پناه جستن از تفرقه بعد از جمعیت یا از وحدت بعد از جماعه یا از کفر بعد ایمان یا از معصیة بعد طاعة
یا از غفلة بعد حضور کذا قالوا و حور در اصل پیچیدن دستار است و بازگشتن و گم شدن و کور تنگ پیچیدن آن انتقال

مصنفی کار غائب چون به بجد او را و حار ما چون بکشت بدو و ایضا یقال حار او ارجع مصنف گفته بعد الکون بنون که مصدر کان
تامه است نیز مروی است یقال کان یکون کونا ای وجد و استقر یعنی پناه میجویم از نقصان بعد وجود و ثبات انتهی و ترمذی
نیز همچنین گفته و قاضی عیاض در مشارق گوید نسبت توهم کرده اند بعضی روایة کون بنون را انتهی و نووی مبالغه کثیر کرده
و گفته روایة بنون اکثر است و در اکثر اصول صحیح مسلم نیز بنون است بلکه همین است مشهور و قریب است که یافته شود در
نسخ بلاد ما مگر بنون انتهی و میرک شاه هم گفته که در معظم نسخ صحیح مسلم بنون است و همچنین ضبط کرده اند او را حفاظ حدیث
و مروی است برا و مهمله و الله اعلم و دعوة المظلوم و پناه جوید از دعوة مظلوم و در حقیقة استعاذه از ظلم است که موجب دعای او است
و سوء المنظر فی الاهل والمال م ت س ق روایة کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عبد الله بن سرجس
بصیغه مضارع معلوم است از تبلیغ صفة بلاغا پس مفید زیادتی و مبالغه بود یعنی خداوندا سوال میکنیم ترا ابلاغ را یعنی وسیله
را که برساند به نیکی دنیا و آخرت مصنف گفته بلاغ الخیر رسیده شود بوسیله او بسوی شیء مطلوب و نصب او بفعل مقدر است
و مغفرة منک و رضوانا عطف است بر بلاغا و سوال میکنیم ترا مغفرت را که ناشی از محض فضل و کرم تو باشد و سوال
میکنیم خشنودی ترا و احتمال دارد که عطف بر خیرا بود از قبیله عطف خاص بر عام و معنی آن باشد سوال میکنیم را وسیله
که مغفرت و رضا تو رساند بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم
هون علینا السفر واطو لنا الارض اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب روایة کرده این را ابو
یعلی و ابن سنی از برا بن عازب اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم اصحبنا فی سفرنا خداوندا
مصاحب شو ما را اجابت و کلایت و اراده خیر در سفر ما واخلفنا بضم لام فی اهلنا و خلیفه باش ما را در اهل و عیال ما
بحفظ امور ایشان اخلفنا امر است از خلافه یعنی بجائی کسی استادن که پیش از تو بوده باشد نه از خلف بفتح خا یعنی
از پی کسی در آمدن و پناه شدن کسی و خلف بودن از هلاک پدر و عم و برادر قاله الحنفی ت روایة کرده این را ترمذی
و نسائی از عبد الله بن سرجس و اذا علا ثنیة بفتح ثاء مثلثه و کسر نون تحتانیه مشدده و بهاء در آخر گردد و چون صعود کند و بر آید
بر جائی بلند الله اکبر گوید تور پشتی گفته سبب آن استحباب ذکر است بر تجدد احوال و بعضی گفته اند سببش آنست که
چون به بر آمدن بر جای بلند علوی حاصل میگردد و شاید در نفس هم چیزی از این راه پدید پس دفع کرد او را بشهود کبریائی
حق و عظمة و علو شان وی تعالی و پوشیده نماند که این توجیه خالی از رکاکت نیست زیرا که جناب مقدس حضرت ارفع

و این دعا نیز بخواند اللهم بلاغا یبلغ خیرا

است از انكه بگذرد در نفس شريف وي خبري از بعيني يا رب مكر برين تقدير از باب تعليم گفته شود و وانسب در توجيه

انست كه بر آمدن برجاي بلند مذكر ميكرد و عارف را كبريايي وي سبحانه پس تكبير گفت الحضرت بمشاهده عظمته وكبريائي و

جل جلاله واذا هبطوا سبح وچون فرود آيد از جاي بلند به پستي سبحان الله گويد بجهة تنزيه حاصل ميشود در نبوت از ذلت

وانكسار وتنزل خ س د روايه كرده اين را البخاري ونسائي از جابر و ابو داود از ابن عمر واذا اشرف علي واد هلل وكبر

وچون مشرف شود وگذر كند بر بيابان لا اله الا الله والله اكبر بخواند الا اشرف مطلع شدن وتعدي بعلي وزبر بر كسي

شدن وبلند شدن كذا في التاج ع روايه كرده اين را اصحاب كتب سته از ابي موسى اشعري واذا انفلتت

بفتح مثلثه به دابته وچون بسر در آيد و در افتد بار اكب دابه او فليقل پس بايد كه بگويد بسم الله العظيم اكبر در آمدن والعاثر

يفعل بضم عين ويفعل بكسرها كذا في التاج ودر قاموس است كه عثر كضرب ونصر وعلم وكرم عثرا كبا انتهى كب شدن بد بابر وي

در افكندن پس وي مثلث الماضي ومضارع باشد س س اط روايه كرده اين را نسائي وحاكم وطبراني از ابن

السني واذا از ابي تميمه واذا ركب البحر امان من الغرق بفتح را ان يقول وچون سوار شود بر كشتي دريا پناه است از غرق

شدن خواندن اين دو آيه بسم الله مجريها ومرسيها الايه تا آخر كه اينست ان ربي لغفور رحيم مير كشاه گفته واين مقتبس

است از قول وتعالي وقال اركبوا فيها بسم الله مجريها ومرسيها يعني سوار شويد دران كشتي در حالي كه گوينده ايد بسم الله را

يا گيرنده ايد نام خدا وقت راندن و هنگام باز داشتن آن يا بسم الله خبر مجريها است يعني بنام خدا است رفتن وايستادن

او پس اضمار باشد از سفينه نوح عليه السلام چه اجراء او وارساء او بسم الله بوده چنانچه منقول است كه چون اجراء او

خواستي بسم الله گفتي روان شدي وچون سكون وي خواستي نيز بسم الله گفتي باز ايستادي وآيه دوم اينست وما قدروا الله

حق قدره الايه مصنف گفته يعني آن آيتي كه در سوره زمر است وآن اينست وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته

يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالي عما يشركون انتهى واين احتراز است از آنچه در سوره انعام نيز واقع شده

وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علي بشر من شيء الآيه ط ط ي ص روايه كرده اين را طبراني وابن سني

وابو يعلي از امير المؤمنين حسين بن علي رضي الله عنهما واذا انفلتت دابته وچون جدا شود و بگريزد از دست او دابه او

الانفلات جستن كذا في التاج فلينادي پس بايد كه ندا كند رجال الغيب را باين كلمه اعينوني عباد الله مدد كنيد واعانت نماييد

مرا و مرا به پيروزي مقصود اي بندگان خدا تعالى مراد بعباد الله يا رجال الغيب اند كه مسمى اند بابدال يا ملايكه اند يا مسلمان جن اند

گردن وي في يد را از اينجه

تا درافكنند راكب را

شرح ... رجال الغيب

واول الظهر

اول الظهر واشهر است ز روايه كرده اين را بزار از ابن عباس ودر روايتي اخر وي اين لفظ زياده است رحمكم الله رحمة

ومهرباني كند شما را خدا تعالى مو ص روايه كرده اين زياده را ابن ابي شيبه از قول ابن عباس وابن سني از ابي مسعود از الحضرت

صلى الله عليه وسلم مي آرد كه فرمود چون بگريزد مركوب يكي از شما در صحرا پس بايد كه بگويد يا عباد الله احبسوا يا عباد الله احبسوا

يا عباد الله احبسوا پس بدرستي كه مر خدا تعالى را بندگانند كه حبس ميكنند و كشيده مي آرند مركوب را ذكره مبرك وامام

نووي در اذكار از بعضي مشايخ كبار فرود مي آرد كه دابه ايشان گريخت و از دست شان جست پس چون انحديث يا دداشتند

كلمات مذكور گفتند پس حق سبحانه وتعالي في الحال دابه را بر ايشان باز گردانيد و نيز ميگويد كه من وقتي در جماعتي از ياران

بودم پس جست وگم شد از ميان ايشان دابه و عاجز شدند از وي پس من كلمه مذكور گفتم پس واقف شدم في الحال در يافتم

بي سببي بغير از گفتن اين كلمات والله اعلم واذا اراد عونا وچون بخواهد مددي واعانتي از جانب خدا تعالى در امري كه باشد

فليقل پس بايد كه بگويد اين كلمه را سه مرتبه يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني يا عباد الله اعينوني ط روايه كرده

اين را طبراني از عتبه بن غزوان كه الحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون گم كند يكي از شما چيزي را يا بخواهد ياري را و مدد

و حال آنكه وي در زميني است كه در آنجا انيسي و همنشيني نيست پس بايد كه بگويد يا عباد الله اعينوني پس بدرستي كه مر خدا تعالى

را بندگانند كه ديده نميشوند وقد جرب ذلك وبتحقيق بسيار تجربه كرده شده است اين امر را ط روايه كرده اين را طبراني

مدرج در حديث سابق واين از كلام راوي است مير كنشاه از بعضي علما ثقات نقل كرده كه اين حديث حسن است ومحتاج اند

بسوي او جمهور مسافران واز مشايخ مروي است كه وي مجرب است درين باب ومقرونست با ظفر بر مقصود انتهى واذا اشرف

علي مكان مرتفع وچون بر آيد بر جاي بلند قال بگويد اين كلمات اللهم لك الشرف علي كل شرف خداوندا مر تراست بزرگواري

وعلو بر هر بلندي يعني قدر و مرتبه تو عالي و برتر است از هر بلندي كه باشد ولك الحمد علي كل حال ومر تراست ثناء جميل بر هر حال

وقت بر آمدن به بلندي و فرو رفتن به پستي و ضرر و نفع و خواب و بيداري و جز آن اص ي روايه كرده اين را احمد و

ابو يعلي وابن سني از انس واذا راي بلدا همچنين است در اصول معتبره و در بعضي واذا اراد بلدا و ملايم است اول را قول وي يريد

دخولها قال چنين بر ابها وچون ببيند شهري را كه ميخواهد در آمدن در وي بگويد در وقت ديدن آن بمجرد نظر افتادن بر وي اين كلمات

را اللهم رب السموات السبع وما اظللن اي خداوند پروردگار هفت آسمان و آنچه سايه انداخته اند آسمانها بر وي از سماويات

ورب الارضين بفتح را و سكون وي السبع وما اقللن و پروردگار هفت طبق زمين و آنچه برداشته اند او را از مخلوقات

ورب الشیاطین وما اضللن ای پروردگار ابلیسان و کسانیکه گمراه کرده اند ایشان او را ورب الریاح وما ذرین ای پروردگار
بادها و آنچه پراگنده کرده است این بادها او را از خاک و خاشاک و سحاب و ذرات و غیر آن طبرانی جمیع افعال را بصیغه
واحد روایه کرده است چنانچه بر متن آورده بر غرا و در حواشی می نویسند فانا نسالک خیر هذه القریة پس تحقیق ما سوال میکنیم ترا
نیکی این شهر را بانکه در آمدن وی را برای ما مبارک و میمون گردانی که موجب طاعة و عبادة و سبب سلامت و عافیه گردد
و خیر اهلها و سوال میکنیم نیکی اهل شهر را که صلحا و زهاد باشند و صحبت ایشان باعث نیکی گردد و نعوذ بک من شرها
و شر اهلها و شر ما فیها و پناه میگیرم بتو از بدی این شهر و از بدی اهل او و از بدی آنچه در وست از موذیات س حب س
روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم از صهیب بن سنان و بروایتی خواندن اسالک خیرها و خیر ما فیها و اعوذ بک
من شرها و شر ما فیها بر دعاء مسطور زیاده آمده ط روایه کرده زیاده انتهی طبرانی از لبابه بن المنذر و عنده بار بدان یدخلها و بخواند
وقت خواندن اراده دخول بلده این کلمات اللهم بارک لنا فیها خداوندا برکت ده ما را درین شهر که دخول او موجب خیر کثیر
گردد و ثلاث مرات بخوانند این را سه مرتبه بعد از آن این کلمات بگوید اللهم ارزقنا جناها خداوندا روزی گردان ما را میوه
این شهر را مصنف گفته جناها بفتح جیم و آن خبریست که چیده شود از میوه درخت و حببنا الی اهلها و دوست گردان
ما را بسوی اهل آن بلده که محبوب ایشان باشیم و ورود ما را جا کنیم و حبب صالحی اهلها الینا و دوست ساز نیکان
اهل این بلده را بسوی ما که صالحان را دوست داریم و انتفاع گیریم و از منافقان و مرتابان ایشان پرهیزیم
در تعمیم اهل در جمله اولی و تخصیص وی در ثانیه نکته لطیف است که بر اولی الابصار مخفی نیست طس روایه کرده این
را طبرانی در اوسط از ابن عمر و صاحب اذکار میگوید روایه کرده شده ایم در کتاب ابن سنی از عایشه رضی الله عنها که
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که طلوع میکرد بر زمینی که اراده دخول او میکرد میگفت اللهم انی اسالک من
خیر هذه و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بک من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا حیاها بفتح حاء مهمله و با تحتانیه و اعذنا من
وباها و حببنا الی اهلها الخ در قاموس گفته حیا فراخی سال است خلاف قحط انتهی و اذا انزل منزلا و چون فرود آید منزلی را
بگوید این کلمات را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میگیرم بکلمات خدا تعالی که تام و کامل اند و وصف قدم
بدان ثابت است و نقصان در آن راه ندارد و جه نقصان در محدثات میباشند از بدی آنچه پیدا کرده است خدا تعالی
از موذیات مراد بکلمات تامه یا کلمات قرانیست یا اسماء و صفات وی تعالیست فانه لم یضره شئ حتی یرتحل

اد س ق ا ط ص

پس تحقیق ضرر نمیکند گوینده این کلمات را هیچ چیزی تا آنکه کوچ کند و برآید از آن منزل م ت س ق ا ط ص
روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و احمد و ابن ابی شیبه از خوله بنت حکیم و طبرانی از عبد الرحمن بن
عایش و اذا امسی و چون شام کند مسافر و در آورد شب بگوید یا ارض ربی و ربک الله بکسر کاف ای زمین
پروردگار من و پروردگار تو خدا تعالی و درین اشعار است بانکه زمین را کلام و ادراک و شعوری هست اعوذ بالله من شرک
پناه میگیرم بخدا تعالی از شر تو یعنی از شری که حادث گردد از ذات تو مثل خسف و سقوط از موضع مرتفع و تعثر در چاه ها
و امثال آن و شر ما خلق فیک و از بدی چیزی که پیدا کرده شده است در زندگانی میکنند در درون تو در غارها و مغاکها از
حشرات و حیات و عقارب و موذیات و شر ما یدب بکسر دال و تشدید با علیک و از بدی چیزیکه می جنبد و میرود
بر تو ظاهر تو از تمامه حیوانات و جن و انس کذا قیل پس ذکر اسد و اسود و غیر آن از قبیل تخصیص بعد تعمیم باشد اعوذ بالله
من اسد و اسود پناه میگیرم بخدا تعالی از بدی شیر و مار سیاه قورپشتی گفته اسود مار بزرگ که در وی سیاهی باشد و این
بدترین مارها است از روی خباثت و از شان او است که برابری میکند سوار را و بر روی میکند آوازهای انسان را
پس بر جهت مخصوص گردانیده شد او را بذکر و بعد از آن عطف کرده شد بروی و من الحیة والعقرب یعنی و از هر جنس مار
و کژدم غیر از اسود و بعضی گفته اند مراد با سود وزد است و وزد را اسود میگویند بجهت ظلالته او لباس سیاه را و الله اعلم
و من شر ساکن البلد و از بدی سکونت کننده شهر مصنف گفته بعضی گویند مراد از ساکن بلد جنان اند که در هر شهر
و هر زمین میباشند و بلد از زمین چیزیست که جای سکونت حیوانات باشد اگرچه در وی منازل و بناها نبود انتهی
خطابی همین قابلیست و بعضی گویند مراد آدمیان اند و اگر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد و من والد و ما ولد و پناه میگیرم
از والد که ابلیس است و از آنچه پیدا شده است از ابلیس و آن نسل او ست که شیاطین اند کذا قاله المص و الد و ما ولد را بر
عموم او بس شامل باشد هر زاینده و زائیده شده را از حیوانات د س س روایه کرده این را ابو داود و نسائی
و حاکم از ابن عمر و وقت السحر یقول و در وقت سحر گوید یعنی چون در سفر وقت سحر پیش آید این دعا بخواند سمع سامع بحمد
الله سمع را دو وجه روایه کرده اند قاضی عیاض بتشدید میم مفتوح ضبط کرده از تسمیع یعنی شنوانیدن و خطابی بکسر
میم و تخفیف آن از سماع یعنی شنیدن تصحیح کرده و تحسین نموده و ابن الاثیر نیز این را اختیار کرده و هر تقدیر فرق است
معنی امر و نهیه است بر شرف ذکر و دعا در وقت سحر بر تقدیر اول معنی است باید که بشنوانند شنونده قول مرا امر غیر را او

و بعض حمل کرده اند ١٥

ط

طس

د س س

وبرساند حمد گفتن ما را بدیگران تا اتباع کنند در حمد گفتن ودر بوقت ومعنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن
ما خدا تعالی را بر تواتر نعمای او وگواه شود بران وبعضی بر خبر نیز حمل کرده اند یعنی آنکه هر کرا شنوائی است شنیده است
حمد گفتن ما را بنا بر وجه ثانی یا شنوانیده است سامع حمد ما هر امر غیر را بر وجه اول تورپشتی گوید ذهاب بسوی خبر
اولی واقوی است بمقتضای ظاهر لفظ ودرین هر دو امر مشهور ومستفیض است که بر مجلس مخفی ومستور نیست انتهی
وباور بحمد الله زاید است که زیاده کرده میشود در مفعول سامع علی ما قاله الرضی ودر بعضی نسخ بعد بحمد الله لفظ ونعمه
بصیغه جمع نیز مذکور است وحسن بلائه علینا مجرور است عطف بر حمد الله یعنی باید که بشنود شنونده وشاهد شود باعتراف
ما بحسن نعمه وی تعالی بر ما بآنکه وی تعالی است که افضال میکند بر ما وزیاده میدهد بر قدر حاجت بیش از طلب میدهد ودر بعضی
نسخ برفع است بنا بر ابتدائیه یعنی آنکه خوبی نعمه وی تعالی واقع است بر ما وثابت است نزد ما بلا بمعنی نعمه نیز می آید وحقیقت
وی ابتلا وامتحان خدا تعالی است مر بنده را ووی تعالی بنده را گاهی امتحان بسختی ومضرت میکند تا صبر کند وگاهی بمسرت
تا شکر گوید وهر دو نعمه است باعتبار حصول تعرف وترتب اجر وکمال ایمان واحتمال نصب نیز هست بنا بر مفعولیته
سمع فافهم ربنا صاحبنا پروردگارا مصاحب شو ما را بعنایت وکلایت وحفظ ورعایت وافضل علینا واحسان
کن بفزونی کرم وسعادت بر ما وزیاده کن نعمه خود را بفضل وکرم مراد طلب مزید عنایت وادامة نعمة وحصول برکة
است وتمامترین عنایت توفیق ادای شکر نعمة وقیام بحقوق اوست حق القدرة ودروی اشارة است که بنده
باوجود افاضه نعمت وتوالی آن غیر مستغنی است از طلب مزید ص آنها که غنی ترند محتاج ترند عائذا بالله من النار
میگویم این کلام در حالی که پناه گیرنده ام بخدا تعالی از آتش دوزخ این معنی بر تقدیری است که این بر تقدیری است که این
فقره بهمین الفاظ در کلام آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم پس سالک نیز بقصد اتباع بدین الفاظ بخواند
واحتمال دارد که این از قول راوی باشد یعنی میگفت آنحضرت این دعا را در حالی استعاذه میکرد بخدا تعالی از آتش دوزخ
اهل تا آخر آن پس در انجا هم معنی آن باشد که بخواند این دعا در حالی که پناه گیرنده باشد از نار والله اعلم عائذا برفع وبنصب
هر دو وجه مروی است پس رفع بتقدیر انا عائذ است ونصب بنا بر مصدریه یا حال کذا قال التورپشتی م د س طو
اما کتابة الف بعد وی که در جمیع اصول معتبره است آنی است روایة رفع را کما لا یخفی والله اعلم م د س طو روایة کرده این
را مسلم وابو داود ونسائی وابی عوانه از ابی هریره ودر بعضی نسخ بقول ذلک ثلث مرات وبرفع بها صوته نیز آمده رمز مستدرک

ودر بعضی نسخ مستوی الموقوف ای مرادها ... برای نفی تا لله ما یلیث ... معدل م نقطه در اصل ...

بلی

وابی عوانه ودر اکثر نسخ مصححه نیست والله اعلم وقال وفرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر جبیر بن مطعم را بضم میم وسکون
طا وکسر عین که از مشاهیر صحابه واز اشراف قریش است اتحب یا جبیر اذا خرجت فی سفر ان تکون امثل اصحابک هیئة
واکثرهم زادا آیا دوست میداری تو ای جبیر وقتی که بیرون آئی در سفر وقصد سفر کنی آنکه باشی افضل واحسن یاران
خود از روی صورت وحال واکثر ایشان از روی زاد ودر نهایه گفته امثل بمعنی اشرف واجود است وتعبیر کرده میشود
بوی از آستنه بفضل واقرب بخیر وکنایه میباشد از خیار قوم یقال اماثل القوم این خیارهم قاله الراغب ودر قاموس
است هیئة الشیء حاله وکیفیته فقلت نعم بابی انت وامی جبیر گوید پس گفتم من آری دوست میدارم این را پدر ومادر
من فدای تو باد قال فاقرأ هذه السور الخمس فرمود آنحضرت پس بخوان این پنج سوره را که قل یا ایها الکافرون واذا جاء
نصر الله وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است وافتتح کل سورة وشروع کن هر واحد ازین
سوره خمسه را ببسم الله الرحمن الرحیم استیناس کرده میشود ازین حدیث که بسمله جزو قرآن نیست چنانچه مذهب ردمانست
وزد مالک واختتم قراءتک بها وتمام کن خواندن خود را ببسمله یعنی بعد از خواندن سور خمسه بسم الله را مکرر تیه نیز بخوان
تا مجموع عدد شش باشد وحمل حدیث بر آنکه بعد از ختم هر سوره بسم الله نیز باید خواند تا بسمله ده بار شود بعید است
مجیب روایة ودرایة والله اعلم قال جبیر وکنت غنیا کثیر المال میگوید جبیر وبودم من توانگر بسیار مال کثیر المال عطف بیان
غنیا است فکنت اخرج فی سفر پس بودم من که بر می آمدم در سفری از سفرها با اصحاب ورفقا از اغنیا وضعفا فاکون
ابذهم هیئة واقلهم زادا پس می بودم بدحال ترین اصحاب از روی صورت وکیفیه وکمترین ایشان از روی توشه
بذاذه هیئة وقلت زاد باوجود کثرت غنا وسعه مال بجهة ضیاع وعدم حصول برکت بود آنکه بشد بد معجمه افعل
تفضیل است از بذاذه بدحال شدن یقال فلان بذة ای سیئة ودر نهایه گفته بذاذة الهیئة رثاثتها یعنی کهنه وسوده
شدن هیئة ویقال ایضا بهیئة بذة ای سیئة تدل علی الفقر ودر قاموس گفته بذذت کعلمت بذاذة ساءت
حالک والله اعلم فما زلت منذ علمتهن بصیغه مجهول از تعلیم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وقرأت بهن اکون
من احسنهم هیئة پس همیشه ام من از آن باری که آموخته شده ام این سورتها از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وخوانده ام آنها را که میباشم از نیکترین ایشان از روی هیئة واکثرهم زادا وبسیارترین ایشان از روی توشه حتی
ارجع من سفری تا آنکه رجوع میکنم از سفر خود بسبب مواظبت این دعا ماثور ص رواه ابو یعلی روا کرده این را ابو یعلی از جبیر بن مطعم

رضی الله عنه ما راکب یخلو فی مسیره بالله وذکره نیست هیچ سوار که خالی شود از امور دنیا در وقت سیر خود در حالی که مشتغل
متلبس است دل او بخدا تعالی و متلبس است زبان او بذکر وی الا ردفه الله بملک مگر آنکه ملازم میکند خدا تعالی در پس آن سوار
فرشته را که تعلیم خیر کند و به نیکی ملهم سازد و از بدی باز دارد یعنی هر که در وقت سواری یاد خدا کند وی سبحانه و تعالی
در پس او فرشته میگمارد که حافظ و معین او باشند در هر امر ولا یخلو بشعر ونحوه الا ردفه الشیطان و نیست هیچ سوار
که خالی شود از ذکر خدا تعالی در حالی که مشتغل و متلبس است بشعر مذموم و مانند او از کلام دنیا و ما لا یعنی که ذکر خدا نباشد
مگر آنکه ردیف میکند او را بابلیس که باز میدارد او را از خیر و راه مینماید بشر و امر میکند بفحش و می رساند از قوه ابمعنی بر
تقدیر یست که یخلو از خلو باشد بمعنی خالی شدن و احتمال دارد که از خلوة و خلا بود بمعنی خلوة کردن پس باء درین کلام
برای صله خواهد بود و بر تقدیر اول برای سببیه یا ملابسه است کذا قال الحنفی و ردف بکسر راء سوار پس سوار مانند و ردیف
و هر چه تابع چیزی باشد و ردفه تبعه کاردفه کذا فی القاموس و در صراح گفته ردف بالکسر پس سوار نشیننده و هر چه در پس
چیزی ملازم باشد انتهی و بار بملک و بشیطان برای تعدیه است که در مفعول دوم ارداف می آرند   روایه کرده
ابن الطبرانی از عقبة بن عامر و ان کان فی حج و اگر باشد سفری که بر آمده است در وی در ادای حج یعنی سالک اگر در سفر
حج بود پس بگذار الحجه مذکور میکرد و حج در لغت بمعنی قصد است و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و بفتح حا و کسر او
هر دو لغت است و در کریمه ولله علی الناس حج البیت بهر دو وجه قرات آمده و بعضی گفته اند بفتح اسم است و بکسر
مصدر و بعضی بعکس این رفته اند والله اعلم فاذا استوت به راحلته علی البیداء پس چون قرار گیرد و مستوی شود با سوار
سواری او بر بیدا بفتح باء موحده و سکون تحتانیه و بمد نام موضعیست بلند میان مکه و مدینه پیش ذی الحلیفه
بجانب مکه حمد الله و سبح و کبر حمد گوید حق سبحانه و تعالی را و تسبیح کند و تکبیر گوید یعنی بخواند الحمد لله سبحان الله والله
اکبر بیهقی گفته الاستواء راست شدن و قصد چیزی کردن و بر چیزی اقبال کردن و دست یافتن بر چیزی
و بر پشت ستور قرار گرفتن انتهی خ روایه کرده ابن البخاری از انس بن مالک فاذا احرم لبی پس چون احرام
بندد از میقات و نیت او کند تلبیه گوید و احرام حرام گردانیدن چند چیز است در حج و عمره و قاصد حج را باید که پیش از
بستن احرام بعد تطهیر و تنظیف و تطییب بدن و نیت احرام و غسل کامل و پوشیدن ثیاب نادوخته نو یا شسته
دو رکعت بگذارد و در اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در ثانی سوره اخلاص بخواند که مسنون است و اگر بدون نماز

احرام بندد

احرام بندد نیز جایز است ولیکن مکروه است و بعد از نماز تلبیه گوید و بعد از آن بر سید کاینات علیه افضل الصلوة و التسلیمات
درود فرستد و دعا کند بهر چه دوست دارد و تلبیه بعد از نماز مسنون است نزد ما و قول مالک و مشهور در مذهب امام احمد
نیز همین است و نزد شافعی بعد از بر آمدن بر پشت مرکب و استادن آن تلبیه سنت و فرض احرام نزد ما نیت است
و مطلق ذکر تلبیه باشد یا ذکر دیگر و هر چه غیر انها است یا سنت است یا مستحب و نیت بدل است و ذکر بلسان افضل است
و تلبیه باید که بزبان گوید و اکتفا بذکر قلبی دران فائده ندارد و تلبیه در تمام حج یکبار فرض است و تکرار آن سنت و هر بار
که تلبیه گوید باید که کم از سه بار نگوید و دعاء تلبیه اینست لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک خطابی گفته معنی
لبیک در لغت اجابه و اظهار طاعت است انتهی و نزد نحویان ماخوذ است از الب الرجل المکان والب اذا اقام فیه و
لزمه والب علیه اذا لم یفارقه و گفته اند که معنی لبیک آنست که استاده ام بخدمت تو بجهة طاعة و عبادة استادنی بسیار و اجابة
میکنم حکم ترا اجابة کردنی هر چه فرمائی و اختلافست در تحقیق لفظ او که در حقیقه تثنیه است یا نه سیبویه و کافه نحاة بر انند
که لفظ او تثنیه است و معنی او تاکید و تکثیر و مبالغه است چنانچه در قول وی سبحانه ثم ارجع البصر کرتین بمعنی کرات کثیره
و نصب او بنا بر مصدریه است و اصل او البابین است مظهر گوید نقل کرده شد فتح با را بلام و حذف کرده شد همزه پس
بجهة التقاء ساکنین الف را نیز حذف کردند و هر دو با را ادغام کرده اند و چون اضافه کردند نون محذوف گشت
انتهی و این تعلیل خالی از بعدی نیست چه نقل حرکت موحده بلام و حذف همزه قطعی موافق قاعده عربیه نمی افتد
و اظهر در اعلال انست که بعد حذف زواید و ادغام باء بن نقل حرکه او بلام نون را بسبب اضافه حذف کردند تیسیر بدانکه
خلاف نیست در آنکه تلبیه جواب دعاست و خلاف در داعیست بعضی گویند داعی حق سبحانه است چنانچه از عبد الله
بن مسعود ماثور است که تلبیه اجابة کردنست خدا تعالی را در فرض ساختن او حج را و بعضی گویند داعی رسول خدا است
چنانچه آمده که ان سید ابنی دارا و اتخذ مادبة و بعث داعیا السید هو الله والداعی محمد و بعضی گویند خلیل علیه السلام
است و این جواب جواب اوست زیرا که خلیل چون کعبه بنا کرد گفت او را پروردگار او واذن فی الناس بالحج یا
توک رجالا و اوع عبادی الی بیتی خلیل گفت کجا بندگان تو و کجا آواز من یعنی آواز در تمام عالم چون تواند رسید
حق سبحانه فرمود بر تست ندا و بر من ابلاغ است پس خلیل بر سنگی استاد که از آن مقام ابراهیم گویند و گفت ایها الناس
حجوا بیت الله پس کسانیکه توفیق حج داده شده بودند و در نصیبه ایشان وصول بیت الله بود در اصلاب آبا و ارحام

اهمات بزبان روحی فروش کردند لبیک اللهم لبیک وهو الاظهر والله اعلم لبیک ان الحمد والنعمة لک مصنف
میگوید بفتح همزه وکسر آن دو وجه مشهور اند نزد اهل حدیث وعربیه انتهی فتح مختار شافعیست وکسر مختار ابی حنیفه از امام محمد
منقولست که کسر افضل است چه او بنابر استیناف است وهر که کسر میخواند حمد را غیر مختص تلبیه ومعنی چنین باشد که
حمد میگردانند ونعمة مر تراست در جمیع احوال وازمان واقوال وافعال هو اختیار الکسائی ونووی نیز همبرین رفته وگفته
الکسر اجود عند الجمهور وفتح بتقدیر بان الحمد است وتقدیر او چنین است که تلبیه میگویم ترا واستاده ام بخدمت تو بجهة بودن
تو مستحق حمد وناشی شدن جمیع انعامات از تو ومصنف گفته ومحفوظ در نعمة نصب اوست بواسطه عطف بر حمد
وقاضی عیاض گفته رفع او نیز جایز است بنا بر ابتدائیه وخبر او محذوفست وانباری گفت اگر خواهی بگردانی خبر ان
را محذوف یعنی ان الحمد لک والنعمة مستقرة لک انتهی والملک لا شریک لک ابن حجر گوید مشهور در ملک نصب است
ورفع نیز جایز بنا بر ابتدائیه وحذف خبر ولا شریک لک راجع است بهر واحد از حمد ونعمة وملک انتهی وسبب جمع
آوردن میان حمد ونعمة وافراد ملک آنست که حمد متعلق نعمة است ولهذا گفته میشود الحمد لله علی نعمه واما ملک وی
مستقل بنفسه است واز متعلقات حمد نه ع روایت کرده این را اصحاب کتب سته از عمر وی گفت که زیاد نمیکرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تلبیه برین کلمات یعنی آنچه من شنیده ام همین است زیاده نه وهمین قدر کافیست ودر روا
لبیک لبیک وسعدیک معنی لبیک معلوم شد ومعنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی
ودائم در تقویه وی وامتثال امر تو ام والخیر بیدیک ونیکی در دو دست قدرت وتصرف تست ودر بعضی نسخ درانجا
لفظ لبیک زیاده کرده است والرغباء الیک والعمل ورغبة وطلب خیر بسوی تست که تهیه بودن خیر در دست تو او رغباء بفتح
را وسکون معجمه وبمد وبضم را وبقصر هر دو در روایت آمده بمعنی رغبة کذا فی المغرب نووی گوید معنی او در مقام طلب ومسئله
است بسوی کسی که بدستش نیکیست واوست مقصود در عمل مستحق برای عبادة والعمل وعمل نیز منتهی بسوی تست
وتو مقصودی از عمل وبسوی تو صعود میکند آن لبیک میرکشاه گوید همچنین است یعنی زیاده لبیک در مقام در اصل
سماع ما ودر تسبیح حاضره وحالا که نسبت در صحیح مسلم ونه در ترمذی ونه در ابن ماجه ونقل هم نکرده است او را اصحاب
مشکوة ونه صاحب سلاح با آنکه مصنف این حدیث را از مسلم وکتب اربعه نقل کرده پس در ظن من آنست که این سهو است
از قلم نساخ حصن حصین والله اعلم انتهی موعه یعنی روایت کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از قول ابن عمر

موقوفا

موقوفا فهمیده نباید که زمر موقوف نیز درانجا محتمل سهو قلم است زیرا چه این حدیث در اصل صحیح مسلم مرفوع است وصاحب
مشکوة نیز مرفوعا آورده است والله اعلم لبیک اله الحق لبیک تلبیه میگویم ای خداوند برحق س ق حب مس روایة
کرده این را نسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم از ابی هریره واذا فرغ من تلبیته وچون بپردازد از تلبیه خود یعنی از دعا
تلبیه فارغ شود سأل الله مغفرته ورضوانه واستعفاه من النار سوال کند خدا تعالی را آمرزش او را وخوشنودی
او را وطلب آزادگی کند از آتش دوزخ چنانچه این کلمات ماثوره گوید اللهم انی اسالک مغفرتک ورضاک عنی فی دار
القرار وان تعتقنی من النار وسنت آنست که بعد از هر تلبیه این دعا بخواند روایة کرده این را طبرانی از خزیمه بن
ثابت فاذا طاف کلما اتی الرکن کبر پس چون قصد طواف کند وخواهد که گرد خانه کعبه زادها الله شرفا بگردد هر گاه
که بیاید وبرسد برکن یمانی را که حجر اسود درو است تکبیر در وقت شروع هر شوط گوید بعد استقبال حجر اسود وابتدا بسمله وحمدله
وتهلیله ودرود ورکن بمعنی کرانه است ومراد آن کرانه است که در وی حجر اسود است وانرا رکن اسود نیز گویند ورکن هر جا
که مطلق واقع شود بهمین معنی می باشد وگفته اند که در وقت تکبیر هر دو دست تا مقابل هر دو دوش یا گوش بردارد
وباطن هر دو کف دست خود را مقابل حجر دارد پس استلام حجر اسود کند وکیفیت استلام آنست که هر دو کف دست را بر
حجر نهد ودهان را میان هر دو کف دارد وبوسه دهد بی آنکه آواز بوسه بیرون زند مستحب است که بر حجر سجده کند وسجده
را با بوسه سه بار مکرر کند واگر بوسه میسر نشود کف دست بر حجر نهد وهم کف دست را بوس کند واگر اینهم باسانی دست
نهد بچوبی مثل عصا ومانند آن حجر را مساس کند وبران چوب بوسه دهد واگر این نیز میسر نگردد مستقبل حجر باستد
ودستها را بردارد واشارت بجانب حجر کند چنانکه گویا دستها را بروی نهد پس هر دو کف دست را بوسه دهد بالجمله
مزاحمت بمردم نکند ومسلمانی ایذا وتشویش نرساند وبعد از فراغ از استلام ابتداء طوف از جانب دست راست
کند که کعبه معظمه بجانب دست چپ افتد پس هفت بار گرد خانه بگردد واستلام حجر در هر شوط سنة است خ
روایة کرده این حدیث را بخاری از ابن عباس ویقول بین الرکنین وبگوید میان دو رکن دعا آینده یکی رکن
اسود که حجر اسود در وست ودیگر رکن یمانی که محاذی اوست رکن یمانی همین رکن یمانی نام همین رکن است
ولیکن گاهی هر دو رکن را یمانی خوانند بطریق تغلیب وخانه را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی ودیگر رکن شامی
وهر دو را شامیان میگویند ودو رکن یمانی افضل اند باعتبار بقای اینها بر اصل بنای خلیل علیه السلام واز جهة

تخصیص کرده شده اند باستلام ورکن اسود است افضل از رکن یمانی بوجود حجر اسود وروی وابهذ تقبیل کرده
میشود ودر رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند دعا ینست ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار
گفته اند صحیح نشده است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در وقت طواف هیچ دعائی مگر این آیة و دعاها دیگر
که مروی گشته منقول اند از صحابه و تابعین وسلف کرام آمده رضی الله عنهم والله اعلم د س حب س مص روایة کرده
این را ابوداود ونسائی وابن حبان وحاکم وابن ابی شیبه از عبد الله بن السائب وکذلک بین الرکن والحجر وبگوید
همچنین آیة مذکور را درمیان رکن اسود که حجر اسود در واست ومیان حجر بکسر حاء مهمله وسکون جیم دیوار گرده که جانب
شمال خانه است کذا قال المصنف واو را حجر از آن گفتند که وی محجور ومتروک گشته از درون خانه که در اصل بناء خلیل علیه
السلام داخل خانه کعبه بود بعد از آن قوم او وقتی که بنا کردند کعبه را او را بیرون کردند در فتح الباری گوید المکان معروف
ومشهور است بر صورت نصف دایره و تقدیر کرده اند از اسبی و نه ذراع والله اعلم موص روایة کرده این را ابن
ابی شیبه ایضا از عبد الله وفی الطواف مس او بین الرکن والمقام موص یعنی بخواند در اثناء طواف مطلقا
بنا بر روایة حاکم از ابن عباس یا خصوص درمیان رکن اسود ومقام ابراهیم علیه السلام بحسب روایة ابن ابی شیبه
اللهم قنعنی و در روایة ابن ابی شیبه رب قنعنی است چنانچه در بعضی نسخ می نویسند بما رزقتنی وبارک لی فیه
واخلف علی کل غائبة لی بخیر خداوندا قناعت ده و راضی گردان ما را بآنچه روزی کردی مرا از رزق قلیل وکثیر
وبرکت ده در وی وخلیفه شو بر هر چیز که غائب است از آن من به نیکی ومقام ابراهیم نام سنگیست که در وی نشان
پای ابراهیم علیه السلام است وآن جای ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد مردم را بحج بموجب امر وی تعالی واذن
فی الناس بالحج یاتوک رجالا و بعضی گویند در وقتی که بنا کعبه مشغول بود در رفت هر دو پای او دران سنگ تا باشتها
ومراد اینجا الموضعی است که این سنگ درانجا بود واین سنگ در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در پیش خانه افتاده می بود و الآن در پیش خانه حجره ایست که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد و گرد و درون وی صندوقی
سنگین دیگر است که در وی این مقام موضوعست مس موص روایة کرده این معنی را باختلاف مذکور حاکم مرفوعا
وابن ابی شیبه موقوفا از ابن عباس و در روایتی ابن ابی شیبه این کلمات نیز زیاده کرده لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر موص از قول ابن عمر فاذا فرغ من الطواف پس چون فارغ شود

از طواف کعبه زادها الله تشریفا وتکریما تقدم الی مقام ابراهیم پیش آید در رود بسوی مقام ابراهیم علیه السلام فقرأ پس بخواند
بقصد ترغیب افضلیت صلوة در این مقام این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وجعل المقام بینه وبین البیت
وبگرداند مقام را میان خود ومیان کعبه یعنی خلف مقام باشد وصلی رکعتین وبگذارد در این مقام دو رکعت نماز واین افضل
مواضع است برای گذاردن نماز واگر جای دیگر گذارد جایز است واین دو رکعت نزد حنیفه واجب است در پس هر
طواف فرض باشد یا نفل از جهت ورود امر بدان ونزد شافعی سنة فی الاولی بخواند در رکعت اولی بعد از فاتحه
قل یا ایها الکافرون وفی الثانیة ودر رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله احد ثم رجع الی الرکن پستر برگردد بسوی رکن
یعنی حجر اسود فیستلمه پس استلام کند از امر تبه دوم بمنزله سلام تودیع مراد باستلام بوسه دادن اوست یا سودن
بدست مصنف گفته استلام افتعال است از سلام بفتح سین که بمعنی تحیه است وبعضی گویند از سلام بکسر سین
که بمعنی سنگ است یعنی لمس کندان سنگ را بدست خود انتهی وسلام بروی اهمین است که او را بوس کنند لیکن
مشهور در این مقام معنی اخیر است وکیفیت استلام عنقریب معلوم شد از ابن عمر مرویست که چون نزدیک حجر آمد گفت
آگاه باش قسم خدا هر اینه من میدانم که تو سنگی واگر نمی بود اینکه میدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که بوسه میداد
ترا بوسه نمیدادم ترا ثم یخرج من الباب الی الصفا پستر برآید از در مسجد که آنرا باب الصفا گویند بسوی کوه صفا وصفا
در لغت سنگ سطر وصاف است که بروی چیزی نروید والآن نام کوهی مشهور است متصل با ابا قبیس سنة آنست که علی
الفور بقصد سعی بجانب باب الصفا بیرون آید واگر بسبب عذر یا جهت استراحت تاخیری زود لا باس است اما تاخیر
بعذر اساءت دارد فاذا دنی منه قرأ پس چون نزدیک شود بکوه صفا بخواند این آیة را بجهت تبرک واشعار بذکر آن
در قرآن ونیز برای تمسک در ابتداء سعی از صفا ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستی که کوه صفا وکوه مروه از نشانها
خدا اند همه بعد از آن بگوید ابداء بما بدأ الله عز وجل به ابتدا میکنم در طواف بچیزی که ابتدا کرده است خدای تعالی بذکر آن
یعنی بصفا فرقی الصفا پس برآید بر کوه صفا حتی یری البیت تا آنکه ببیند خانه کعبه را زادها الله شرفا گفته اند که در آن
زمان کعبه از صفا نمودار میشد وحجابی درمیان نبود والآن بناء حرم پوشیده است آنرا وباوجود آن از بعضی درهای
بلند که در صفا اند گوشه از کعبه از جانب رکن اسود نمایان میشود فیستقبل القبلة پس متوجه شود وروآرد بجانب قبله
فیوحد الله ویکبره پس بوحدت یاد کند خدای تعالی را وتکبیر گوید مراو را یعنی لا اله الا الله والله اکبر بگوید وگفته اند که در وقت

هر دو دست را تا هر دو دوش برارد و کف دست جانب آسمان دارد چنانکه در حالت دعا معهود است و یقول و بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد و ابی عوانه یحیی و یمیت زیاده کرده و هو علی کل شیء قدیر میرکشاه گوید احتمال دارد که این کلمه را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سه بار توحید … و تکبیر مکیفت و احتمال دارد که این کلمات بجای تفسیر و بیان توحید و تکبیر باشد و تکبیر در
این کلمات اگرچه در ظاهر مستفاد نیست لیکن معنی او از این معلوم میشود لا اله الا الله وحده انجز وعده نیست خدای معبود
بحق مگر ذات پاکی که تنها است آنکه روا کرد و راست گردانید وعده خود را که بفتح مکه و تقویت و تایید دین اسلام کرده بود
ونصر عبده و یاری داد و تایید نمود بنده خود را که ذات شریف آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وهزم الاحزاب وحده
و شکست داد گروههای کفر را تنها در جمیع ازمنه و امکنه اگرچه مسلمانان جهاد و لیکن این همه بقدرت اوست تعالی
و تقدس ما النصر الا من عند الله و احزاب در اصل گروهها است که بر جنگ کردن آماده باشند و احتمال دارد که مراد با احزاب
درینجا گروهها است از طوایف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه خندق که هم از غزوه احزاب گویند قریب دوازده هزار
کس سوار یهود جمع شده بسوی مدینه متوجه شده و در محاربه رسول صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند پس پروردگار
تعالی بادها فرستاد و لشکر ملایکه برگماشت تا ایشانرا اهلاک ساخت ثم یدعو بین ذلک پس بیرد دعا کند در اثناء اذکار
بهرچه خوش آید او را و یقول مثل هذا ثلث مرات و بگوید مثل آنچه مذکور شد سه مرتبه یعنی ذکر کند و دعا کند تا سه کرت همچنین
کند و تطویل دعا در انجا ماثور است، میرکشاه گوید لفظ ثم مقتضی تراخی و بودن دعا است بعد ذکر و لفظ بین مقتضی
تعدد دعا و توسط میان ذکرها یعنی که دعا کند بعد قول وی علی کل شیء قدیر پس ظاهر این معنی حمل کرده که چون فارغ شود از
قول وی وهزم الاحزاب وحده دعا کند با آنچه خوش آید او را الیتر باز مرتبه دوم این ذکر بخواند و بعد از آن دعا کند
تا آنکه بکند همچنین سه مرتبه و نیز میگوید این در وقتی مستقیم شود که جمله ثم یدعو بین ذلک بعد جمله و یقول مثل هذا ثلث
مرات ذکر کرده شود و ثم برای تراخی باشد در اخبار نه برای تاخیر زمان دعا و لازم می آید که دعا دو مرتبه باشد ولا
توسط نمی ماند و حالانکه نووی گفته مستحب است که ذکر کرده شود با این دعا سه مرتبه و مشهور همین است تا اینجا کلام میرکشاه است
و احتمال دارد که ثم بمعنی واو باشد برای مطلق جمع چنانچه در روایت آینده بتصریح آمده و یدعو بواو و شارح جلیل ملا علی قاری
گفته بعید نیست که گردانیده شود بین بمعنی وصل علی ما فی القاموس پس معنی آن بود بعد خواندن ذکر متصل باو دعا کند
پس درین صورت تثلیث دعا نیز یافته میشود و الله اعلم ثم نزل الی المروة پس فرود آید از صفا و قصد کند کوه مروه را

انتهی ۲

که کوهی دیگر است مقابل صفا حتی اذا انصبت تشدید با موحده قدماه فی بطن الوادی سعی یا وقتی که نشیب فرود آید هر دو پای
وی در مغاک وادی یعنی هنگامی که از بلندی کوه به پستی وادی آید شتاب رود و سعی کند حتی اذا صعدتا مشی تا آنکه بالا برآید
از بطن وادی مشی کند یعنی هنگامی که از پستی وادی به بلندی مروه صعود کند آهسته رود و سعی بگذارد و الصباب در اصل
ریخته شدن آب است صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی ریزان می آید تعبیر بالصباب کردند
و صعد بصیغه مجرد است در اکثر نسخ حاضره مصححه و در بعضی اصعد بفتح همزه و سکون صاد از اصعاد و دوی
در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی و زمخشری گفته مراد اینجا ارتفاع قدمین است از بطن
وادی بمکان عالی بجهت ذکر او بمقابله الصباب و قاضی عیاض در مشارق گوید که صعود و اصعاد بیک معنی است و این فرود
آمدن و بالا برآمدن در زمان پیشین بود که در آن وقت وادی پست بود و هر دو طرف وی از جانب صفا و مروه
مرتفع و اولا چون زمین وادی را خاک برکرده و مغاک بگذاشته بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده
پس تکلف باید کرد و در سعی بجهت بجا آوردن سنته و اکنون علامتی و در مبدأ و منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند
که آنرا میلین اخضرین گویند حتی اذا اتی المروة تا آنکه بیاید بر کوه مروه و برسد بر بالای او ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا
پس بکند بر مروه چنانچه کرده بود بر صفا از استقبال کعبه و تکرار و توحید و تکبیر و اذکار و دعا و گفته اند باز از مروه شده در
بطن وادی بین المیلین فرود آید و چنانکه در وقت آمدن از صفا در آنجا سعی کرده بار سعی کند همچنین هفت بار
با این صفت میان صفا و مروه آمد و رفت کند تا مجموع هفت شوط تمام شود از صفا بمروه یک شوط و از مروه بصفا شوط
دیگر پس ابتدا بصفا بود و ختم بمروه و این سعی هفت بار واجب است و مستحب است که سعی از رمل بیشتر باشد و از عدو
یعنی دویدن کمتر چون اینچنین کرد فارغ میشود از طواف قدوم و سعی آورده اند که اصل در باب سعی و صعود صفا و مروه
آنست که هاجره بفتح جیم ام اسمعیل و برادران هنگام که طفل بود بر در کعبه معظمه گذاشته بطلب آب آمده و چون
در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان میشد پس برای دیدن وی بجبل صفا و مروه می برآمد و بجانب وی
نگاه میکرد و از حال وی خبردار میشد و چون این فعل آنحضرت بموافقه او کرد سنت مستمره شد کذا قالوا م ق
فائده روایت کرده این معنی را مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابی عوانه از جابر بن عبد الله انصاری او
یعنی بروایتی اینچنین است اذا رقی بکسر قاف از رقی بالا بر شدن الصفا کبر ثلاثا و چون برآید بر کوه صفا تکبیر گوید

سه مرتبه و بقول این کلمات بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد وهو علی کل شیء قدیر بصنع ذلک سبع مرات بکند همچنین
از تثلیث تکبیر و قرائة تهلیل هفت بار و تیسیر من التکبیر احدی و عشرون و من التهلیل سبع پس میباشد تکبیر گفتن
بیست و یکبار و تهلیل گفتن هفت بار و یدعوا فیما بین ذلک و دعا کند در میان این یعنی در میان خواندن اعداد
تکبیر و تهلیل و یسال الله و سوال کند خدای تعالی را عطف تفسیر است ثم هبط تکبیر با موحده بتشدید فرود آید از صفا بقصد
صعود بر مروه نعت سعی بین المسلین و مشی ورما درای وی فاذا رقی علی المروة پس چون برآید بر مروه صنع کما صنع علی
الصفا بکند در آنجا مانند آنچه کرده بود بر صفا حتی یفرغ تا آنکه فارغ شود از سعی موط مص روایة کرده این را صاحب موطا
و ابن ابی شیبه از قول ابن عمر و در روایتی الفاظ دعا نیز آمده چنانکه گفت و یدعوا علی الصفا و دعا کند بر صفا باین کلمات
اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم خداوندا بدرستی که تو خود از راه فضل و کرم فرموده که دعا کنید مرا و بخوانید در محنت
و شدت تا استجابت کنم شمارا و قبول کنم دعای شمارا و انک لا تخلف المیعاد و بدرستی که تو خلاف نمیکنی میعاد خود را
مطلقا وعده باشد یا وعید و انی اسالک کما هدیتنی للاسلام ان لا تنزعه منی و بدرستی که من سوال میکنم ترا که
چنانچه هدایت کرده مرا بدین اسلام نزع نکنی و بیرون نکشی این از من و دل یعنی چنانچه نعمه اسلام داده ثابت و قایم
داری بر وی و سبب قلع در ورطه خسران نیندازی حتی تتوفانی و انا مسلم تا آنکه بمیرانی مرا و حالا که مسلمان و منقاد
باشیم امر ترا موط روایت کرده این را طبرانی موقوفا از ابن عمر و بین الصفا والمروة و بگوید میان صفا و مروه این
دعارا رب اغفر وارحم وانت الاعز الاکرم مو مص روایة کرده این را ابن را ابن ابی شیبه ایضا از ابن عمر
واذا سار الی عرفات و چون سیر کند و روان گردد بسوی عرفات استحبا کثر پس در اثنا و راه گاهی تلبیه گوید و گاهی
تکبیر در سفر السعادة گفته شب در منی بیتوتت کرد و چون آفتاب برآمد از منی روان شد براه جب بسوی عرفه بعضی
اصحاب تکبیر میگفتند و بعضی تلبیه میکردند و بر کسی انکار میکرد انتهی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند روا است
و اگر تکبیر گویند نیز روا و از حدیث متفق علیه که از انس بن مالک روایة کرده اند نیز همچنین مستفاد میشود و لیکن گفته
اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه گویند و تکبیر روز عرفه مر حاج را سنت نیست سنت است که تا رمی
جمره العقبه تلبیه میکرده باشند اما تکبیر سنت است در پس نمازها حاج را و غیر حاج را از صبح روز عرفه یا صلوة عصر آخر ایام
تشریق والله اعلم م د روایة کرده این را مسلم و ابوداود از ابن عمر و خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعا و افضل اد

لبیک

١٤٦

دعائیست که در روز عرفه کنند در عرفات یا هر جا که کنند و مقصود اصلی درینجا ذکر احوال حج و حاجیان است و افضلیت این
بجهة بودن اوست افضل ایام و خیر ما قلت انا والنبیون قبلی و بهترین آنچه گفته ام من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
از جنس ذکر و دعا نیست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر این کلمات تمامها ذکر
است و در وی خبری از دعا نیست پس او را دعا گفتن یا بجهة آنست که ذکر کریم و ثنا او در حضرت وی در حقیقت دعا و
سوال است بر سبیل تعریض که ابلغ است از تصریح بلکه سکوت بنعت تضرع و مسکنه نیز دعا است بزبان
حال س خاموشی تو عرض تمنای دیگر است یا بجهة آنست هر که ذکر کند خدای تعالی میدهد او را حاجت او
اگرچه طلب نکرده باشد بلفظ لقوله تعالی علیه السلام حاکیا عن الله تبارک و تعالی من شغله عن ذکری عن مسالتی
اعطیته افضل ما اعطی السائلین پس چون ذکر سبب قضاء حوائج است و تحصیل ثواب درست شد اطلاق
دعا برو والله اعلم ت روایة کرده این را ترمذی از عمرو بن شعیب اکثر دعائی و دعاء الانبیاء قبلی بعرفة آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و سلم که بیشتر دعای من و دعای پیغمبرانی که پیش از من بوده اند در روز عرفه اینست لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا
اللهم اشرح لی صدری خداوندا گشاده گردان برای من دل مرا و یسر لی امری و آسان گردان برای من کار مرا
باعانت اسباب و رفع موانع نزد صوفیه شرح صدر عبارت است از بی نیازی از دار الغرور است و انابت بدار الخلود
و استعداد موت پیش از نزول و لیست و به التوفیق واعوذ بک من وساوس الصدر و پناه میجویم بتو از وسواسهای
سینه یعنی چیزهایی که موجب وسواس است از نفس و شیطانی یا از قساوه قلب که در وی عقاید باطله و صفات
ذمیمه جاگیر در آن ضد انشراح صدر است و شتات الامر بفتح شین معجمه و پناه میگیرم از پراکندگی امر دین بسبب اشتغال
بامور دنیا و فتنة القبر و از فتنه قبر که سبب حیرانی جواب منکر و نکیر شود یا مودی باشد بعذاب قبر اللهم انی اعوذ
بک من شر ما یلج فی اللیل و شر ما یلج فی النهار خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از بدی چیزی که در آید در شب و بدی
چیزی که در آید در روز از موذیات و شر ما تهب بضم ها و تشدید موحده به الریاح و از بدی آنچه می وزاند او را باد از شیاطین
و جنیان مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از علی کرم الله وجهه پوشیده نماند که در حدیث دعا مذکور است
پس تواند بود که در حدیث اول از راوی اختصار واقع شده باشد فلا اشکال اصلا والتلبیة بعرفات سنة و

ولبیک گفتن در عرفات یعنی پیش از وقوف و بعد از و سنة موکده است والا در جمیع احوال بعد از احرام مستحب است
مگر در ابتداء احرام که واجب است مگر در ابتداء احرام که واجب است نزد امام ابحنیفه و سنت است نزد شافعی از ابن
عباس س ماس روایه کرده این را نسائی و ابن ابی شیبه ولما وقف بعرفات وقال لبیک اللهم لبیک
و چون وقوف کند بعرفات و ملبیه گوید قال بگوید در پس تلبیه این را انما الخیر خیر الاخرة نیست نیکی در حقیقه
هیچ خبر مگر نیکی آخرت طس روایه کرده این را طبرانی در اوسط از ابن عباس فاذا صلی العصر پس چون بگذارد
نماز عصر را در انجا عصر را در وقت ظهر میکذارند برای استعجال وقوف بعرفه و این را جمع تقدیم میگویند و این جمع
نزد ما مشروط معروفه است در کتب فقه بالجمله جمع بین الصلوتین در عرفه مجمع علیه است میان امت لیکن
نزد ما از جهة این روز است و مخصوص است بوی زیرا که محافظت وقت فرض است مخصوص پس ترک وی
وی جایز نباشد مگر در جائی که وارد شده است در شرع و جمعی از شافعیه نیز بر این اند و نزد دیگران جمع بجهة سفر است
و جمع اهل مکه که مسافر نبودند دلیلست بر انکه جمع بجهة تنسک است نه سفر والله اعلم و قف بعرفه بعد گذاردن نماز
ظهر و عصر در یک وقت بر آید بعرفات و وقوف کند بروی و این از فرایض حج است هر که یکساعت وقوف کند
از اداء فرض حج کفایتست و سنته انست که تا غروب افتاب بکرد و گفته اند که وقوف سواره کند که افضل است
و اگر سوار نبود استاده باشد و تا تواند نزدیک جبل رحمت بقرب صخرهای سیاه وقوف کند که موقف شریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در انجا است اگرچه موقف شریف بشخصه معلوم نشده است اما اگر در همین موضع میکشته باشد
و در هر ساخته در هر مکان از امکنه بگردد نزدیک بناء قدیم که عامه آنرا مطبخ آدم گویند شاید موقف شریف مشرف
و فایض شده باشد س تو هر رهی که رفتی بنهم سر خود انجا" با میدانکه شاید قدمی نهاده باشی" ذوقنا الله نخر و علا
یرفع یدیه و یقول در حالی که بردارد هر دو دست خود را بعنوان دعا و بگوید الله اکبر و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر و لله الحمد الله
اکبر و لله الحمد یعنی سه مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد الملک و له الحمد اللهم اهدنی بالهدی خداوند امرا براه راست
در رسان مرا بمقصود هدایت راه نمودن در دین و هدی بضم ها راه راست و در وی تجرید است و مقصود از وی اهتمام
نشان هدایة است و نقنی بالتقوی و پاک ساز و لطافت بخشش مرا از عیوب ظاهر و باطن بسبب تقوی و پرهیزکاری
و الهام و و اغفرلی فی الاخرة و الاولی و بیامرز مرا در انچه واقع شد از من تقصیری از امر دین و دنیا نم بر دید به نیز بار کرد اند

و این کار نیمه ... قول ... ابن عباس من فقط ... فقال لبیک اللهم لبیک فانهم ترکوا السنة من بغض علی رضی الله عنه اللفظ للنسائی

راه نما

دستهای

دستهای خود را فرود آرد فیسکت قدر ما یقراء انسان فاتحة الکتاب پس سکوت ورزد و خاموش بگرد شود
از دعا مقدار خواندن ادنی سوره فاتحه را و همچنان استاده ماند بقصد استراحه ثم یعود فیرفع یدیه پس باز عود کند
بسوی خواندن دعا پس بردارد هر دو دست خود را و یقول مثل ذلک و بگوید مانند انچه مذکور شد از ذکر و دعا گفته
اند که تجدید تلبیه در اثناء این دعوات نیز مستحب است مو ص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از قول ابن عمر
و فعل وی و اذا رجع و اتی المشعر الحرام و چون رجوع کند از عرفات بسوی مزدلفه و بر آید بر مشعر حرام که نام کوهی است
در مزدلفه که انرا قزح گویند قزح بضم قاف و فتح زاء و حاء مهمله در اخر یعنی چون بعد از بیتوتت در مزدلفه که سنت
موکده است و گذاردن نماز صبح اول وقت وقوف کند بر مشعر حرام که افضل اماکن مزدلفه است استقبل القبلة
رو آرد بقبله فدعاه و کبره و هلله و وحده پس بخواند حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل و توحید یاد کند او را یعنی الله اکبر لا اله
الا الله وحده لا شریک له گوید فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه واقف باشد تا انکه روشن شود صبح خوب و تمام
جلا گوشیدن در کار و این امتداد وقوف باسفار صبح سنة است و اصل وقوف مزدلفه واجب است نزد ما
و اگر نکند حج تمام است و لیکن دم و قدر واجب وقوف ساعة لطیفه است اگرچه بطریق مرور و عبور بود و اگر نکند
حج تمام است و لیکن دم واجب شود اگر عذری نباشد و اول وقت وقوف مزدلفه طلوع صبح صادق است و تا
طلوع افتاب وقت است و اگر کسی پیش از طلوع فجر یا بعد از طلوع شمس وقوف کرد محسوب نیست م د س ق حو
روایه کرده این را مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ابی عوانه از جابر و لم یزل یلبی حتی یرمی الجمرة و همیشه تلبیه گوید در مواضع
معلومه از وقت احرام تا انکه رمی جمره کند مراد جمره عقبه است چنانچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی رواة بقول خود ای جمرة العقبة
و این جمره در روز نحر است و سواء آن درین روز جمره دیگر نیست یعنی در روز نحر بعد رمی جمره باول رمی تلبیه قطع کند
رمی در لغت بمعنی انداختن است و جمره در اصل سنگریزه است و جمار جمع نام سنگریزها است که رمی کرده میشود و الموضع
را که انجا رمی میکنند جمرات گویند بجهة رمی جمار در آن یا بجهة انکه محل اجتماع حصیات است و جمر بمعنی جمع می آید و
بعضی گویند که اجمار بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن و آمده است که آدم علیه السلام ابلیس را رمی کرد پس بگریخت
از پیش وی بشتابی و ان سه موضع است جمره اولی بجانب خیف بعد از وی جمره وسطی بعد از وی جمرة العقبة و عقبه
بمعنی راه بر امدن کوه است و این جمره در دامنه کوه واقع شود و طریقش انست که چون روز نحر در مزدلفه نماز بامداد ...

از جمره اولی و وسطی بیکذرند و جمره عقبه که در جانب مکه در بطن وادیست میرسند چنانکه منا در راستا و مکه در جانب چپ
بود مستقبل جمره می استند و سبع حصیات را بعد از طلوع افتاب یکیک می اندازند ع روایه کرده این را اصحاب
کتب سنه از ابن عباس واذا اراد رمی الجمار و چون بخواهد رمی جمار را روز دوم ایام نحر فاذا اتی الجمرة الدنیا پس چون
بیاید جمره دنیا را که اولیست دنیا تانیث ادنی است بمعنی نزدیکی و چون این جمره قریب مسجد خیف واقع شده که در وی
منازل حجاج بود او را دنیا نام کردند رماها بسبع حصیات بیندازد در ان جمره هفت سنگریزه مقدار خسته خرما یا باقلا
و کیفیت رمی پیش بعضی انست که حصاه را بر پشت ابهام بدیمنی بنهد و بمسبحه استقامت جوید و نزد بعضی چنانست که
بسر انگشت ابهام و سبابه بگیرد و بیندازد و این قول صحیح است و سنت انست که رمی بید یمنی کند و یکبر علی اثر کل حصاة
و تکبیر گوید در پی هر سنگریزه اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتح هر دو نیز مروی است بمعنی عقب و حصاه بفتح حا سنگ ریزه حصیات
جمع و در روی اشعار است که هر هفت یکبار کی نیندازد خ س روایه کرده این را بخاری و نسائی از ابن عمر و بر دا تی
او مع کل حصاة با هر سنگ ریزه تکبیر گوید متصل بر رمی او تا جمع باین القول والفعل باشد م د س ق مص روایه کرده
این را مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از جابر ثم یتقدم پس پیشتر رود یعنی بعد رمی جمره اولی اندکی پیش رود از
جائی رمی فیسهل بضم یا و کسر ها نه و کسر های پس درآید بزمین نرم را که انجا است دوری سنگریزه نیست سهل زمین
نرم را گویند ضد حزن زمین درشت یقال اسهل اسهل وقتی برود بسوی زمین نرم کذا نقل عن المصنف فیقوم مستقبل
القبلة قیاما طویلا پس بایستد مقابل قبله استادنی دراز و در بعضی روایات تقدیر این قیام بمقدار خواندن سوره بقره
آمده فیدعو ویرفع یدیه پس دعا کند درین هنگام و بردارد و دو دست خود را بسوی آسمان چنانچه متعارفست و مستحب است
تطویل قیام درین مقام برای دعا و گفته اند که درینجا رفته تحمید و تکبیر و تهلیل و تسبیح و صلوة بر سید کائنات علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات مشغول شود و کمال حضور و خشوع و خضوع و تضرع و ابتهال در استغفار بجا آرد و برای خود و والدین
و سایر مسلمین دعا و استغفار کند کذلک ثم یرمی الجمرة الوسطی کذلک پس تر رمی کند جمره میانه را با ان ترازوی در جانب
مکه است پس تر رمی کند جمره میانه را که با ان ترازوی ها همچنین یعنی مثل جمره اولی از رمی هفت سنگریزه و تکبیر در پی هر واحد
فیاخذ بذات الشمال پس بگیرد راه بجانب دست چپ فیسهل فیقوم مستقبل القبلة قیاما طویلا فیدعو ویرفع یدیه پس
در زمین نرم درآید و مستقبل قبله بایستد استادنی دراز پس دعا کند و دست بردارد ثم یرمی ذات العقبة من بطن الوادی

الجمره

بی پی

بس رمی کند جمره را از مغاک وادی چنانکه در روز نحر کرده بود که و اتعبت نزد عقبه کوه ولا یقف عندها و نه ایستد برای
دعا بعد از رمی جمره عقبه نه در روز نحر و نه در ایام دیگر بخلاف دو جمره دیگر یعنی بی وقفه دعا کند و بگذرد چنانچه از حد
اخیر معلوم شود و از بعضی کتب چنان معلوم میگردد که در انجا اصلا دعا نیست چه جای توقف برای دعا چنانچه صاحب
سفر السعادة میگوید این تا استادی دعا نا کردن را در انجا دو وجه گفته اند یکی انکه از دحام عظیم بود و جای استادن نبود
وجه دوم انکه دعا در این عبادت در صلب عبادت یعنی در درون وی کرده بود و دعا در صلب عبادة افضل است
از انکه در پی عبادت کنند والله اعلم انتهی و این هر دو وجه خالی از ضعفی نیست کلیه انست نمر که سر از اخر شارع کسی نداند
و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست و عقل را بدریافت کنه آن راه نیست و این نیز از ان قبیل است و انچه میگویند
همچنین ظن و قیاس عقل است والعلم عند الله سبحانه خ س روایه کرده این را بخاری و نسائی از ابن عمر و یستنبطن
الوادی یعنی چون نزد جمره عقبه بیاید طلب درآمدن مغاک وادی کند و از درون وی رمی کند حتی اذا فرغ قال تا انکه
فارغ شود از رمی و چون فارغ شود بگوید این دعا اللهم اجعله حجا مبرورا خداوندا حج مقبول در حدیث آمده که حج مبرور
نیست جزای او مگر بهشت یعنی فاعل آن البته در بهشت درآید و علما را اختلافست که مراد حج مبرور چیست اصح اقوال
انست که مراد حج مبرور آنست که بگناهی و خیانتی مخلوط نشود و بعضی گفته اند که در وی سمعه و ریا را مدخل نبود و خالصا
لوجه الله باشد و بعضی گفته اند انکه بعد از وی معصیته نبود و بعضی گفته اند که حج مبرور آنست که قبول درگاه مولی افتد و این
قول خلاصه اقوالست و منقول است از حسن بصری رضی الله عنه که گفت حج مبرور انست که زاهد در دنیا و راغب در اخرت
بازگردد و بالله التوفیق و هو یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و ذنبا مغفورا و بگردان گناه مرا آمرزیده شده پس این از قبیل
عطف جمله بر جمله باشد مص مو مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه بروایتی از ابن مسعود مرفوعا و بروایتی دیگر
موقوف بر ابن عمر اینچنین است منقول از مولانا جلال ثانی و در بعضی نسخ مولوفه مص بسین است بدل مص او الله
اعلم و یدعو عند الجمرات کلها و دعا کند نزدیک جمرات همه آن یعنی بعد از رمی هر جمره دعا کند و ازینجا معلوم شود که بعد از
رمی جمره عقبه نیز دعا کند اگرچه بی وقفه باشد و کلام صاحب سفر السعادة که نقل کرده شد مخالف انست والله اعلم و لا یوقت شیئا
فاف شیئا و تعیین نکند چیزی را از دعا در رمی جمرات مو مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از حسن بصری موقوفا
یعنی دعای مخصوص نخواند بلکه هر چه خوش آید و موجب تضرع و ابتهال گردد بخواند بدانکه در هر یکی از مناسک و اماکن

عقبه

بعد

بگردان حج مارا

و علمه اتم و احکم

یعنی دعای مخصوص نخواند بلکه
هر چه خوش آید و موجب تضرع
و ابتهال گردد بخواند صح

ج دعا مخصوص مروی و ماثور است و شک نیست که در تمسک و تشبث بدان بر کسی عظیم و منفعتی عمیم خواهد بود ولیکن امام
محمد رحمه الله علیه تعیین نکرده است از برای مناسک حج هیچ دعائی را و گفته که توقیت و تخصیص ادعیه موجب ذهاب رقت
قلب و زوال خشوع است و فرموده که بهر چه خوش آید و ذوقی در وقت پیدا شود دعا کند که این اقرب است بحضور و خشوع
ولیکن بسیاری از مشایخ مذهب بر آنند که تبرک بدعاء ماثور خاصیتی دیگر دارد و اقرب است بحصول برکت و اجابت و الله
اعلم و علمه اتم و احکم و اذا ذبح سمّی و کبّر و چون خواهد ذبح کند قربانی را بگوید بسم الله و الله اکبر و تسمیه وقت ذبح نزد ما واجب
است و نزد شافعی سنت و وضع رجله علی صفاحها بکسر صاد مهمله و تخفیف فا یعنی و حال آنکه نهاده باشد پای خود را بر صفاح
ذبیحه بعد از آن تعبیر کرد صفاح را بقول خود ای عرض خده یعنی مراد بصفاح پهنائی روی اوست و این تفسیر یا از مصنف است
یا از بعضی رواة و اول ظاهر است زیرا چه با این تفسیر در اصول مستخرجات بنظر نیامده و الله اعلم صفاح جمع صفحه بفتح
و سکون است پهلو و جانب و روی و پهنائی روی و این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهة آنست که تا ذبیحه اضطراب
نکند و باز ندارد از اکمال ذبح و احسان ورزد با ایذا نرساند بجرکه که خون آلوده شود ع روایة کرده این را اصحاب کتب
سته از انس و یقول فی الاضحیة و بگوید در وقت ذبح اضحیه بسم الله اصمعی گوید در اضحیه چهار لغة است و همه آن صحیحست
ضم همزه و کسر آن با تشدید یا و جمع او اضاحی است بتشدید یا و تخفیف آن سیوم ضحیه بفتح ضاد معجمه و تشدید یا و که
جمع او ضحایا است مثل هدیه و هدایا چهارم اضحاة بفتح همزه و سکون ضاد مانند ارطاة و جمع او اضحی منون یا اضاح
مثل جوار است کذا فی المشارق و النهایة و در انجا دو لغة دیگر است که در شرح مشکوة مذکور اند و آن ضم همزه و کسر او است
با تخفیف یا و الله اعلم بالجمله اضحیه نام جزیست که ذبح کرده میشود روز نحر بر وجه تقرب الی الله سبحانه و تعالی و کو شعند و روز نحر را یوم الاضحی
از انجا نام شده یا از ضحوه است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همان است و اضحیه هم از دست که اول وقت اوست
و قربانی در مذهب ابی حنیفه و صاحبیه واجب است بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت موکدا است
و مشهور و مختار از مذهب احمد نیز همچنین است و بروایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر غیر وی و نزد هر یکی
دلیلیست که در کتب فقه مسطور است و معهذا فعل آنحضرت دائمی بود و هرگز ترک آن نکرده و وقت اضحیه در شهر بعد از
گذاردن امام است نماز عید را و غیر ایشان را از طلوع فجر یوم نحر تا آخر ایام نحر است و در وقت ذبح اضحیه بعد از
بسمله این دعا نیز بگوید اللهم تقبل منی و من امة محمد خداوندا بپذیر این اضحیه را از من و از جمیع امة محمد صلی الله علیه

وسلم م د روایة کرده این را مسلم و ابو داود از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها که گفت آنحضرت در وقت ذبح کبش
شاخدار گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد مظهر گوید معنی او این نیست که یک کبش جایز باشد
از دو کس قضا عدا چه جایز نیست بالاتفاق یک غنم مگر از یک کس بلکه معنی او ایصال ثواب است و این فضل و کرم
و تشریف و احسان است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بامة مرحومه خود که شریک میکرد ایشان را در ثواب عبادة
خود جزاه الله عنا خیر الجزاء کما هو حقه اصلح الله حاله میگوید که احتمال دارد که این دعا باشد از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در قبول ضحایا امة نه شرکت یا رب مگر این را تائید کنند بحدیث هذا عنی و عن من لم یضح من امتی و بروایتی این
دعا خواند انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی ملة ابراهیم حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین برحمة ارشدرو ما یقال عند التکبیر الاولی
گذشت اللهم منک خداوندا این قربانی از عطاء تو و فضل تست و لک و خالص مر تراست که بجهة رضاء تو و تقرب
تو میکنیم بسم الله و الله اکبر ثم یذبح پس بعد از گفتن این کلمات ذبح کند و همین دو کلمه اخیر بلکه تنها بسم الله در ذبح
کافیست باقی فضیلت است وق مس روایة کرده این را ابو داود و ابن ماجه و حاکم از جابر و قال و فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم لفاطمة قومی الی اضحیتک فاشهدیها مر فاطمه زهرا را رضی الله عنها بر خیز بسوی قربانی خود پس
حاضر شو او را فانه یغفر لک عند اول قطرة من دمها کل ذنب عملته پس بدرستی که شان اینست امرزیده میشود مر ترا
نزد یک قطره نخستین که ریخته شود بر زمین از خون آن قربانی هر گناهی را که کرده تو آنرا در عمر تو مبالغه است در تیسر
قبول و حصول مغفرت و قولی و چون حاضر شوی بگوئی این دعا را در وقت ذبح ان صلوتی و نسکی الی آخره تا آخر آیه
که سابق مذکور شد قال عمران میگوید عمران بن حصین که راوی این حدیث است قلت عرض کردم من در جناب رسالت
صلی الله علیه و سلم یا رسول الله هذا لک و لاهل بیتک خاصة ای پیغمبر خدا این فضیلت و اجر مخصص مر تراست و مر
اهل بیت ترا با امت تو نیز شریک اند درین کرامت قال بل للمسلمین عامة فرمود بلکه این ثواب و فضیلت مر جمیع
مسلمانان راست که قربانی کنند شامل است بمن و باهل بیت من مختص نیست ازین حدیث معلوم شد که زنان را وقت اضحیه
حضور ذبح مستحب و سنت است مس روایة کرده این را حاکم از عمران و ان کانت بدنة و اگر باشد اضحیه بدنه فلیقمها بضم
یا و کسر قاف بصیغه امر معلوم از اقامت پس باید که استاده کند بقصد نحر و معنی بدنه چنانچه در مهذب گفته ناقه یا گاو است

و این مذهب ابن عقبه است یا نتر است خاصه ذکر باشند یا انثی کذا فی المغرب و این مذهب شافعیست لیکن مراد اینجا معنی
اخیر است باتفاق زیرا چه قول ثم لیستحر دال است بران چه نحر مختص است با بل و ذبح مختص به بقر و غنم ثم لیقبل بستر بعد از ایستاده
کردن او باید که بگوید الله اکبر الله اکبر سه مرتبه اللهم منک ولک خداوندا این بدنه از عطاء تست و مر تراست نحر او ثم
بسم الله بستر باید که بسم الله گوید ثم لیستحر بستر باید که نحر کند از انحر شتر کشتن و بر سینه زدن من باب فتح کذا فی البیهقی
وان کانت عقیقة فعل کالاضحیة و اگر باشد ذبیحه عقیقه بکنند مانند قربانی از تسمیه و تکبیر و ادعیه و جز آن و عقیقه نام شاتیست
که ذبح کرده میشود از مولود روز هفتم نزد سر تراشیدن و تحقیق عقیقه و احکام آن سنتی ذکر یافت موس روایه کرده
این را حاکم از ابن عباس موقوفا و یسمی علی العقیقة کما یسمی علی الاضحیة و بسم الله گوید بر عقیقه چنانچه بسم الله گوید بر اضحیه
باین کیفیت که بگوید بسم الله عقیقة فلان این عقیقه فلان طفل است موص روایه کرده این را ابن ابی شیبه
از قول قتاده تابعی پوشیده نماند که ذکر عقیقه بسبب مناسبت ذکر قربانی که از مناسک حج واقع شده بود بار مصنف
بذکر افعال حج رجوع کرد و گفت و اذا دخل البیت کبر فی نواحیه و چون در آید در خانه کعبه زادها الله تشریفا و تکریما
تکبیر گوید در هر چهار گوشهای او خ د روایه کرده این را البخاری و ابو داود از ابن عباس و ابو داود در روایه خود فی
زوایاه زیاده کرده و زاویه نیز بمعنی ناحیه است پس عطف تفسیری باشد یعنی بخاری و ابو داود هر دو این حدیث را از ابن
عباس روایه کرده اند بخاری گفته ثم دخل البیت فکبر فی نواحیه البیت و خرج و لم یصل فیه و ابو داود گفته فکبر فی
نواحیه فی زوایاه و بروایتی انچنین است و یدعو فی نواحیه کلها و دعا کند در همه کرانهای او و نماز نکند فاذا خرج
رکع فی قبل البیت رکعتین پس چون برآید از خانه کعبه بگذارد در پیش خانه دو رکعت نماز قبل بضمتین و بضم و سکون
هر دو وجه روایه است و اول فصیح تر است توربشتی گفته مراد انجه است که در روی باب است م س روایه کرده این
معنی را مسلم و نسائی از اسامة بن زید و دخل النبی و در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الکعبة درون کعبه مشرفه هو الحضرت
و ذکر اسامة بن زید بن حارثه که حب رسول الله بود و دیگر عثمان بن طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حاء مهمله
و جیم و کسر موحده و تشدید یا در آخر نسبت است بحجابه و دربانی حاجب کعبه بودند و از عهد قدیم کلید کعبه در دست ایشان
بود و دیگر بلال بن رباح بفتح راء مهمله و تخفیف موحده حبشی مولی ابی بکر صدیق موذن مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم یعنی
هر چهار درون کعبه در آمدند فاغلقها علیه پس بربست دروازه کعبه را عثمان بن طلحه بجهة بودن او دربان کعبه با بلال

الله اکبر

بامر الحضرت

بامر الحضرت چنانچه نباید مردم اندر آیند و هجوم نکنند و مشوش وقت نشوند و مکث فیها و درنگ نمود الحضرت در کعبه فسألت
بلالا حین خرج ابن عمر که راوی حدیث است میگوید پس پرسیدم بلال بن رباح را هنگامی که برآمد بلال با الحضرت
صلی الله علیه و سلم ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم درون کعبه در حالت مکث فقال پس
گفت بلال در جواب ابن عمر جعل عمودا عن یساره گردانید الحضرت درون کعبه یک ستون خانه را جانب چپ
خود و عمودین عن یمینه و گردانید دو ستون را دست راست خود و ثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را پس
پشت خود و در بعضی روایات آمده که گردانید دو ستون را دست چپ و یک ستون دست راست پس جمع
بین الروایتین بر تقدیر تعدد قضیه ظاهر است و بر عدم آن یکی روایه محمول بر نماز است و روایه دیگر بر دعا و الله
اعلم و کانت البیت یومئذ علی ستة اعمدة و بود خانه کعبه دران روز بر شش ستون و الآن بر سه ستون است بسبب
تغیر حجاج بن یوسف چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی بعد از آن نماز گذارد و در ینمقام در تاریخ مکه مذکور است
که معاویه پرسید از ابن عمر که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز را درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان
دیوار خانه دو ذراع یا سه ذراع بدانکه اختلافست ائمه را در گذاردن نماز اندرون کعبه مذهب حنیفی حنفی و امام
همام شافعی جواز اوست مطلقا فرض باشد و در هدایه آورده است که مذهب شافعی خلاف ماست در فرض
و نفل پس در نهایه میگوید که شاید که این لفظ خلاف از سهو کاتب است زیرا چه شافعی بر جواز صلوة است
مطلق و همچنین روایه کرده اند اصحاب شافعی در کتب خود از ذخیره و خلاصه و نادی و ذخیره و غیرایها و نیز ایراد کرده
است مجلس از علما ما این خلاف را در انچه نزد من است از کتب مانند مبسوطین و اسرار و ایضاح و محیط و شروح
جامع صغیر و غیرایها انتهی و مشهور از مذهب مالکیه جواز سنته است نه فرض و گفته که این موجب استدبار بعض
کعبه است و امر باستقبال آنست و آن محمول است بر استقبال کل پس احتیاط در فرایض معتبر باشد چون در امر
نوافل توسعه است تجویز کرده شد در کعبه تیمنا و بعضی از اهل ظواهر و مالکیه مطلقا منع کرده اند نه فرض و نه نفل و
میگوید که از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که نماز گذاردن در کعبه مطلقا درست نیست و الله اعلم
روایه کرده این را همچنین از ابن عمر و درین روایه اثبات گذاردن الحضرت است نماز را درون کعبه زادها الله
شرفا و بروایتی چنین است و لما دخل و چون در آمد الحضرت صلی الله علیه و سلم البیت خانه کعبه را امر بلالا فرمود

کل

بلال بن رباح را به بستن در کعبه بجهت مزاحمت مردم که مانع حضور است فاجاف الباب پس بربست بلال در کعبه را
بموجب امر آنحضرت والبيت اذ ذاك على ستة اعمدة وخانه درین هنگام برشش ستون بود فمضى پس رفت
آنحضرت مقابل دروازه بسوی جدار کعبه که محاذی باب بود حتى اذا كان بين الاسطوانتين اللتين تليان
باب الكعبة مفص تا آنکه شد میان دو ستونی که متصل بودند در دروازه کعبه را یعنی مقابل او بودند جلس و چون
در آنجا رسید بنشست میان دو ستون فحمد الله واثنى عليه وساله واستغفره پس حمد گفت مر خدای را بر نعم او و ثنای
جمیل کرد بروی و درخواست کرد او را حاجات خود و طلب آمرزش کرد او را از تقصیر ذکر اثنى عليه برای تحقق تاکید
حمد است والا حمد بمعنی ثنا است ثم قام حتى اذا اتى ما استقبل من دبر الكعبة بعد از حمد و ثنا گفتن برخاست از آن مکان
تبرک تا آنکه آمد چیزی را که مقابل روی آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم از پشت کعبه یعنی بدیوار پسین که مقابل
باب کعبه است آمد و دروازه را پس پشت گذاشت فوضع وجهه وخده عليه پس نهاد روی مبارک و رخساره مبارک
خود را بر دیوار پشت کعبه بجهت تبرک و تیمن وحمد الله واثنى عليه وساله واستغفره ثم انصرف الى كل ركن من اركان الكعبة
بعد از آن برگشت و متوجه شد بسوی هر گوشه از گوشهای کعبه فاستقبله بالتكبير والتهليل والتسبيح والثناء على الله والمسئلة
والاستغفار پس پیش آمد هر رکن را بتکبیر گفتن و لا اله الا الله خواندن و سبحان الله گفتن و ثنای جمیل بر خدا تعالی
کردن و از جناب حق تعالی همه حاجات خویش طلب کردن و استغفار نمودن ثم خرج پس بیرون آمد از درون کعبه بدون
گذاردن نماز و در آنجا فصلى ركعتين مستقبل وجه الكعبة پس گذارد دو رکعت نماز پیش روی کعبه یعنی مقابل
دروازه ثم انصرف پس برگشت از مسجد حرام بسوی محل خود س روایت کرده این حدیث را نسائی از ابن عباس
بدانکه مختلف شده است روایات در صلوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم درون کعبه پس اسامه و ابن عباس
روایت کرده اند که درون کعبه نماز نکرد بعد برآمدن در پیش بیت دو رکعت بگذارد و بلال و ابن عمر روایت کرده اند
که بتحقیق نماز گذارد و پس امام نووی میگوید که ترجیح داده اند اهل حدیث روایت بلال را و اجماع کرده اند باخذ او زیرا که او
مثبت است و خبر اسامه نافی و مثبت مقدم است بر خبر نافی زیرا که با او زیادتی علم است که با نافی نیست کما تقرر
فی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمدند و در بستند هر واحد بناحیه باشتغال بدعا کردند و هر کس در گوشه علیحده جا
گرفت پس چون دید اسامه بن زید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که دعا میکند اسامه نیز بناحیه رفته بدعا

پیوسته و بلال نزد آنحضرت بود پس پیغمبر خدا بعد دعا نماز گذارد و بلال بجهت قرب خود نماز حضرت را دید و ندید اسامه
بسبب بعد خود و اشتغال بدعا و نیز نماز آنحضرت حقیقت بود چنانچه ثابت شده پس اگر شخصی که نزدیک بود ببیند
و کسی که دور باشد نه بیند و دور نباشد و در مواهب لدنیه گفته که اقرب خبر که در جمع گفته اند آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نماز گذارد و بعد فرستادن اسامه بجهت آوردن دلوی پر از آب از چاه زمزم تا صورتها را که در کعبه نقش کرده بودند
محو کند پس دران وقت بلال حاضر بود نماز آنحضرت را دید و بمردم خبر رسانید و اسامه بجهت عدم رویت خود نفی آن کرد و
مؤید است این را آنچه طیالسی از اسامه روایت کرده که گفت در آمدم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم درون کعبه پس
دید صورتها که در دیوار کعبه نقش کرده اند پس طلبید دلوی را پر از آب پس آوردم نزد آنحضرت آبی از چاه زمزم پس
گشت آنحضرت که می شست و محو میکرد آن صورتها را رجال این حدیث ثقات اند انتهى كلام صاحب المواهب وهكذا
قال في فتح الباري والله اعلم واذا شرب ماء زمزم چون بنوشد آب چاه زمزم را و زمزم بفتح زای معجمتین و سکون
میم یا ضم زای اول و فتح میم و کسر زای ثانی نام چاهیست معروف و مشهور متصل مسجد حرام پیش روی خانه کعبه زادها الله
تشریفا و تعظیما میان آن چاه و خانه کعبه سی و هشت گز مسافت است و تسمیه بزمزم بجهت کثرت آب اوست
چه زمزم در اصل بمعنی کثیر است و اول کسی که از ابر آورده جبرئیل است برای آب دادن اسمعیل علیه السلام بعد از آن
ابراهیم علیه السلام از راه کنده چاه ساخت بعد از آن مدتها از شومی افعال ظلمه مندرس گشت و نشانی از وی
نماند حق جل شانه عبد المطلب منت نهاد و در خواب او را بعلامات مکان اعلام کرد پس ظاهر کرد آن را و تا امروز
روشن است و زیارتگاه خاص و عام و در فضل آن احادیث بسیار ورود یافته بعضی احادیث مصر ایراد خواهد
کرد و در احادیث دیگر آمده که آب زمزم بهترین آبیست که بر روی زمین است و در بعضی از شروح بخاری گفته که آب زمزم
افضل است از آب حوض کوثر و جز آن زیرا که بوی شسته شده است سینه مطهر آنحضرت صلی الله علیه واله
وسلم اگر آب کوثر آن و جز آن شریفتر و فاضلتر بودی بآن می شستند چه شرا از رمیت غسل صدر شریف مگر
بافضل میاه والله اعلم فليستقبل الكعبة پس باید که وقت اراده نوشیدن استقبال کعبه نماید و مقابل خانه کعبه
ایستاده شود و لیذکر اسم الله و باید که ذکر کند نام خدا را یعنی بسم الله گوید ولیتنفس ثلاثا و باید که دم زند در هنگام
نوشیدن سه دم مراد آنست که سه دم آب خورد و در هر دم زدن ظرف آب را از دهن جدا کند چنانکه در احادیث

آمده و یتضلع منها و باید که سیراب شود از آن آب و بسیار نوشته شود شکم پر کند بروجهی که پر کرد پهلوهای او و ضلع استخوان
پهلو اضلاع ضلوع جماعه تضلع شکم پر و سیراب شدن چنانکه در قاموس است تضلع امتلاء شبعا او ریا حتی
بلغ الماء اضلاعه فاذا فرغ فلیحمد الله پس چون فارغ شود از نوشیدن آب و تمام سیراب شود پس باید که ثناء
جمیل کند خدا تعالی را بعد از آن در فائده تضلع فرمود که آن آیة ما بیننا و بین المنافقین لا یتضلعون من زمزم تحقیق
علامت فارق که میان ما و میان منافقان واقعست اینست که ایشان سیراب نمیشوند از آب چاه زمزم یعنی علامت
مومنان اینست که از آن آب سیراب میشوند و علامت منافقین اینست که سیراب نمیشوند از آن ق مس
روایت کرده این معنی را ابن ماجه حاکم از محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر که گفت بودم من نشسته نزد ابن عباس پس آمد
مردی ابن عباس گفت از کجا آمده گفت از زمزم آمده ام ابن عباس گفت پس نوشیده از آن چاه آب را بطریق
سزاوار یعنی بروجه مشروع گفت آن چگونه است وی فرمود چون بنوشی او را پس استقبال قبله کن و بسم الله
گو و سه دم نوش و سیراب نوش پس چون فارغ شوی حمد خدا تعالی گو فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان
آیة ما بیننا و بین المنافقین لا یتضلعون من ماء زمزم انتهی الحدیث پس بدین روایة ظاهر شد که صدر حدیث موقوف
است بر ابن عباس و آخر مرفوع کما لا یخفی و ماء زمزم لما شرب له حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم آب چاه زمزم برای
چیزیست که نوشیده شده است برای آن چیز یعنی هر نیتی که بنوشی آن نیت بانجام رسد یعنی باو شود یا دنیوی فان
شربته مستشفیا شفاک الله پس اگر بنوشی تو ای مخاطب آن آب را در حالی که طلب شفا میکنی بآن شفا دهد ترا خدای
تعالی و ان شربته مستعیذا اعاذک الله و اگر بنوشی تو او را در حالی که استعاذه میکنی پناه دهد ترا خدا تعالی و
ان شربته لیقطع ظماک قطعه و اگر بنوشی باین نیت که تا قطع کنی تشنگی خود را دور کند او را
خدا تعالی و در نسخه جلال یقطع بصیغه مذکر مجهول است و ظماک مرفوع و کان ابن عباس رضی الله عنهما اذا شرب
ماء زمزم قال و بود عبد الله بن عباس خشنود باد خدا تعالی از هر دو پدر و پسر که چون می نوشید آب چاه زمزم
را میگفت این دعا اللهم انی اسالک علما نافعا خداوندا تحقیق من سوال میکنم ترا علمی که نافع باشد در حق من
و در حق غیر من یعنی علم معرفة و علم کتاب و سنت که با عمل باشد و رزقا واسعا و سوال میکنم روزیی که فراخ باشد
و شفاء من کل داء و سوال میکنم صحت و عافیت از هر بیماری ظاهری و باطنی مس روایت کرده این را حاکم از طریق مجاهد

از ابن

از ابن عباس شیخ ابن حجر گوید رجال وی موثوق اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در وصل او و ارسال او و ارسال
او صحیح است انتهی و اخراج کرده او را دارقطنی موصولا و بتحقیق تحسین کرده است شیخ ابن عراقی این حدیث را ازین طریق
والله اعلم کذا ذکره میرک شاه و لما اتی الامام الحجة عبد الله بن مبارک زمزم و هر گاه که آمد مقتدای خلق حجة الاسلام
عبد الله بن مبارک بن واضح المروزی الحنظلی چاه زمزم را و او یکی از ائمه اعلام و حفاظ اسلام و جامع است میان
حدیث و فقه و از اصحاب امام اعظم است نعیم بن حماد گوید ابن مهدی را گفتم کدام یکی ازین دو بزرگ افضل
است ابن مبارک یا ثوری گفت ابن مبارک افضل است باز نعیم گفت مردم مخالفت میکنند ترا درین امر
که ثوری را فضیلت میدهند گفت مردم او را تجربه نکرده اند ندیدم من مثل ابن مبارک هیچ مردی در یمن و مصر و شام
و بصره و کوفه بود او مردی صاحب حدیث و حافظ او کذا فی جامع الاصول و از شعبه مرویست که گفت نیامد
بر ما مثل ابن مبارک و گفته است ابن عیینه که نیامد بر ما از اصحاب ما مثل این دو مرد ابن مبارک و یحیی بن زکریا
و نیز ابن مهدی گفته ندید دو چشم من نصیحت کننده ترین مردم مر امت را از ابن مبارک و اسمعیل بن عباس نیست
بر روی زمین مثل عبد الله بن مبارک بود وی رضی الله عنه امام فقیه حافظ زاهد ورع جواد ثقه و مناقب وی
بسیار است متولد شد در یکصد و هژده و وفات یافت در یکصد و هشتاد و یک رحمة الله علیه کذا فی الکاشف
و شرح التهذیب و استسقی منه شربة یعنی چون ابن مبارک بر چاه زمزم آمد و طلب نوشیدن آبی کرد از آن چاه ثم
استقبل القبلة پس استقبال قبله کرد و قال و گفت اللهم ان ابن ابی الموال حدثنا عن محمد بن المنکدر خداوندا تحقیق
ابن ابی الموال که شیخ ماست روایت کرده از محمد بن المنکدر که از مشاهیر تابعین و کبراء ایشان است و امام و ثقه
است علی ما قاله فی جامع الاصول عن جابر از جابر بن عبد الله بن عمرو الانصاری الخزرجی السلمی که از مشاهیر
صحابه و یکی از نقباء اثنی عشر است این حدیث را ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ماء زمزم لما شرب له
بدرستی که پیغمبر خدا فرموده آب زمزم برای چیز است که نوشیده شود برای آن و هذا اشربه لعطش یوم القیمة و این
آب او است می نوشم آنرا بجهت دفع تشنگی روز قیمه که مردم را باشد ثم شرب بعد از گفتن این کلمات نوشید
آب زمزم را و چون حفاظ در این حدیث اختلاف دارند بعضی صحیح گویند و بعضی حسن و بعضی ضعیف و بعضی موضوع
مصنف ترجیح جانب اول کرده میفرماید قلت هذا سند صحیح میگویم من که این سند که عبد الله بن مبارک روایت کرده صحیح است

جدا والراوي عن ابن المبارك ذلك وراوي اين حديث از ابن مبارك مذكور كه سويد بن سعيد است ثقه معتمد است
نزديك اهل حديث زيرا كه روي له مسلم في صحيحه روايه كرده حديثي كه مر اوراست امام مسلم قشيري در صحيح خود وحال آنكه وي
التزام كرده كه درين كتاب جز احاديث ثقات نيارد و ابن ابي الموال ثقة وابن ابي الموال كه ابن مبارك از وي روايه
دارد نيز معتمد است روي له البخاري في صحيحه روايه كرده حديثي كه مر اوراست ابو عبد الله محمد ابن اسمعيل البخاري در
صحيح خود ووي نيز التزام ايراد احاديث ثقات كرده است ومع هذا اين حديثي است كه روايه كرده اورا احمد وابن
ماجه از عبد الله بن مؤمل كه وي شنيد ابا الزبير را ميگفت شنيدم جابر را رضي الله عنه كه گفت فرمود پيغمبر خدا
صلي الله عليه وسلم ماء زمزم لما شرب له اين لفظ ابن ماجه است ونزد احمد چنين است ماء زمزم لما شرب منه حافظ
منذري گفته كه اين اسناد حسن است وزركشي نيز آورده كه سند ابن ماجه كه از جابر اخراج كرده جيد است وفاكهي در
اخبار مكه نيز آورده است اين حديث را سند وي ضعيف است وليكن مر اورا شواهد است از ابن عباس اخراج كرده است
اورا دار قطني در سنن خود بطريق محمد بن حبيب الجارودي وروايه كرده اورا حاكم از متوجه وگفته كه وي صحيح الاسناد است
اگر سالم باشد از جارودي انتهي وحافظ ابن حجر عسقلاني در سند اين حديث بكجزو تاليف كرده خلاصه آن آنست كه الحديث
مختلف فيه است جماعتي تضعيف ميكنند وديگران بصحه آن ميروند وصواب آنست كه حسن است بجهت شواهد از ابن
عباس وعبد الله بن عمر مرفوعا واز معاويه موقوفا واز صفيه مرفوعا بالجمله مرتبه اين حديث آنست كه باجتماع طرق صلاحيت
احتجاج دارد وبتحقيق تجربه كرده اند اورا جماعتي از اكابر پس گفته اند كه وي صحيح است وتصحيح كرده اورا از متقدمين ابن
عيينه واز متاخرين دمياطي در رساله كه درين باب تاليف كرده ومنذري كذا قال السخاوي في المقاصد وشمس الدين
علقمي تلميذ سيوطي در شرح جامع صغير از شيخ خود نقل ميكند كه گفته است اين حديث بسيار شهرت دارد بر السنه
وحفاظ در وي اختلاف دارند بعضي صحيح ميگويند وبعضي حسن وبعضي ضعيف ومعتمد اول است يعني صحه او الله
اعلم فصح الحديث پس صحيح شد اين حديث بتصحيح سند والحمد لله وستايش مر خدا راست بر تصحيح حديثي كه تردد
كرده بودند در وي حذاق اين فن ملا خفي نماند كه مراد از صحه اين حديث تامل است زيرا كه ثابت نميشود اين ادعا از
مصنف مجرد توثيق شيخ ابن مبارك وتوثيق راوي از وي كه سويد بن سعيد است بلكه لابد است از توثيق كسي كه بعد
ايشان است تا ثابت شود اين حديث باين طريق انتهي محرر سطور اصلح الله حاله ووفق آماله عرض ميدارد كه مصنف

رحمه الله توثيق ابن مبارك نكرده است بلكه توثيق اين هر دو تن كفايت دارد در حصول مقصود ونيز در تمام
سند اين حديث مجلس واقع شده اند ابن مبارك ومحمد بن المنكدر وجابر رضي الله عنهم جلالت شان وشهرت
عدالت ايشان اظهر است از آنكه بيان حال شان كرده شود پس مصنف به توثيق ابن الموالي وسويد توجه
تصحيح سند نمود والله الموفق تمام شد بيان مناسك حج بعد از آن در بيان دعوات سفر جهاد شروع نمود
وعطف زد الكان في حج كرده گفت والكان سفر غزاة واگر باشد سفري كه بر مي آيد در وي سفر جنگ
كافران وباغيان او يلقى العدو يا ملاقات كند دشمن را درين دو وقت اين كلمات بگويد اللهم انت عضدي
ونصيري وخداوندا توئي اعانت كننده من وياري ده من عضد بفتح عين وضم ضاد معجمه باشهر استعمال نام عضو
مشهور است ودر عرف بمعني ناصر ومعين آيد پس قول وي ونصيري تفسير وبيان اوست مر گفته اورا كه گويد عضد
كنايه است از كسي كه اعتماد كند ووثوق ورزد بوي مرد در خيرات وخرات وبك احول وبقدرت تو اعانت
تو حيله ميكنم براي دفع مكر اعدا وبك اصول وبقوت ونصرت تو حمله ميكنم بر دشمنان دين وبك اقاتل وبتائيد
ومعونت تو كارزار ميكنم با كافران د ت س حب مص عو روايه كرده اين را ابو داود وترمذي ونسائي
وابن حبان وابن ابي شيبه از انس وابو عوانه از ابن مجلد وبروايتي اين كلمات بگويد رب بك اقاتل
وبك اصاول ولا حول ولا قوة الا بك س روايه كرده اين را نسائي از صهيب بن سنان اين كلمات
بگويد اللهم انت عضدي وانت ناصري وبك اقاتل روايه كرده اين را ابو عوانه از انس واذا ارادوا لقاء
العدو وچون قصد كنند امام ولشكريان بملاقات دشمن را يعني جنگ كافران را انتظر الامام حتي مالت
الشمس انتظار كند وتوقف ورزد امام تا آنكه ميل كند وبرگردد آفتاب بجانب مغرب يعني وقت استوا
قبيل نماز ظهر محاربه نكنند بجهت فرط حرارت وگفته اند كه حكمت در محاربه بعد زوال آنست كه اين وقت
وزيدن رياح ونشاط نفوس است ونيز وقت صلوة ودعا است بعد از وي ودر حديث آمده است كه درين
وقت گشاده ميشود درهاي آسمان وبر ميدارند اعمال را بمصعد قبول پس چشم داشته ميشود در وي بر دن
انوار فتح ونصرت وكدام عمل است بالاتر وفاضلتر از قتال در راه خدا ثم قام پس بر خاستند امام براي خواندن
خطبه در هم وتحريض ايشان بقتال فقال پس بگويد يا ايها الناس لا تتمنوا لقاء العدو اي مردمان آگاه باشيد

چون وجه طعن محض از جهت
سويد بن سعيد وابن الموال فود
هذا تكمله ترمنتح اين من محقق

ودر روايتي

فاذا لقیتموهم

اذا دو نکنید و نخواهید از خدا تعالی ملاقات دشمن را یعنی از روی ایمنی نکنید که قتال با دشمنان واقع شود زیرا که
در بصورت طلب بلا است و این منهی عنه است و نیز در روی نوعی از اعجاب و اتکال است بر نفس
و وثوق و اعتماد است بحول و قوه خود و غیرت بارگاه خداوندی ایمنی را قبول نمیکند و سلوا الله العافیة و بخواهید
از خدا تعالی سلامت و دفع بلاها را فاصبروا پس احیانا اگر ملاقات کنید دشمنان را بجنگ و قتال واقع شود
پس صبر کنید بر محاربه ایشان و تحرز و تجنب نجوئید از حرب قاعده همین است که از حق سبحانه بلا نباید خواست
و چون بلائی نازل گردد صبر باید ورزید واعلموا ان الجنة تحت ظلال السیوف و بدانید بتحقیق که بهشت
زیر سایه شمشیرها است کنایتست از قرب و دنو بهشت از مقام ضراب و قتال یعنی بهشت حاصل میشود
نزدیک استعمال شمشیرها در قتال کفار و تخصیص سیوف از میان آلات حرب بجهة آنست که اکثر سلاح عرب
شمشیرها است یا برای آنکه استعمال سیوف بمقارنه والتحام میباشد و این سختتر است از تیر و نیزه و خزان
ثم قال پس گفت بگوئید این دعا را اللهم منزل الکتاب ای خداوند فرود آرنده کتاب مراد بکتاب قرآنست یا جنس
کتاب سماوی و مجری السحاب و روان کننده ابرها و هازم الاحزاب و هزیمت دهنده لشکرهای کفار اهزمهم
شکست ده ایشان را وانصرنا علیهم و یاری ده ما را بر ایشان بغلبه و سطوت خ م د روایة کرده شیخین و
ابوداود از عبد الله بن ابی اوفی عبارة صحیحین اینست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض ایامه التی
لقی فیها العدو انتظر حتی مالت الشمس الحدیث و ایراد مصنف نقل بالمعنی است و بروایتی اللهم منزل الکتاب
سریع الحساب بشتابی گیرنده حساب از بندگان بجهة علم و احاطه بتمامه اعمال ایشان قلیل و کثیر اهزم الاحزاب
اللهم اهزمهم و زلزلهم خداوندا شکست ده گروه کافران را و بجنبان ایشان را و ملغزان پای ثبات ایشان را
یعنی امر ایشان را مضطرب کن و ثابت مدار خ م روایة کرده این را بخاری و مسلم ایضا از عبد الله و اذا اشرف
علی بلد هم و چون بر آمد بر شهر کافرانی که قصد محاربه ایشان دارد بگوید الله اکبر خربت خراب شد و ویران
گشت یعنی شهری که قصد غارت وی دارد چنانکه مصنف گفت ای البلد التی قصدها و انجمله خبریه بمعنی
دعائیه است و در بعضی نسخ موثوق بها تسمی البلدة یعنی خربت گوید و نام آن شهر برد که قصد او وارد چنانکه در اصل حدیث
اهل حدیث خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم بدرستی که ما وقتی که فرود آئیم بجایگاه منزل قومی ساحة گشاد زمین سرای

فساء صباح المنذرین بفتح ذال معجمه پس بد است بامداد جماعه که اندرز کرده شده و ترسانیده شدند از عذاب خدا
یعنی غارت ایشان بد باشد و چون غارت غالبا در صباح میباشد غارت را صباح نام نهادند هر چند در
وقتی دیگر وقوع یابد خ م ت س ق روایة کرده این را بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
از انس بن مالک و بروایتی ثلاث مرات زیاده آمده یعنی دعا مذکور سه بار بخواند م روایة کرده این قید
را مسلم هم از وی و اذا خاف قوما و چون بترسد گروهی را این دعا بخواند اللهم انا نجعلک فی نحورهم خداوندا
بدرستی که ما میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام موضع قلاده است بالای سینه که محل ذبح است عرب گویند
نحرت فلانا فی نحر العدو وقتی که او را در مقابله دشمن برگمارند تا از جانب ایشان قتال کند و حایل گردد
میان ایشان و دشمنان ایشان و تخصیص بذکر نحر بجهة آنست که دشمن استقبال میکنند بنحر نزد ایستادن بقتال
با آنکه درین اشارتی بذبح و قتل ایشان نیز هست و نعوذ بک من شرورهم و پناه میجوئیم بتو از شرهای ایشان
گویا انجمله عطف تفسیری ما قبل است د س حب مس روایة کرده این را ابوداود و نسائی و ابن حبان و
حاکم از ابو موسی اشعری فان حصرهم عدو پس اگر حصر کنند و احاطه نماید ایشان را یعنی مسلمانان را دشمن
این کلمات بگویند اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را و آمن روعاتنا و ایمن گردان خوفهای
ما را عورات جمع عورة است و او چیزیست که حیا کرده شود از ظهور او و مراد عیبها است و روعات جمع
روعة بمعنی خوف و فزع است ر ا روایة کرده این را بزار و احمد از ابی سعید خدری فان اصابته جراحة
بکسر الجیم علی ما فی القاموس و الصحاح و اکثر النسخ المصححه و اصل الاصیل پس اگر رسد او را زخمی قال بگوید بسم الله
س روایة کرده این را نسائی از جابر که گفت هر گاه بریده شد انگشت طلحه بن الزبیر روز احد گفت خوب
شد پس فرمود رسول صلی الله علیه وسلم اگر بسم الله میگفتی هر اینه بر میداشتند ترا ملائکه و حالانکه مردم
میدیدند فاذا انهزم العدو و پس چون شکست یابد دشمن و رو بگریز نهاد سوی الامام الجیش صفوفا خلفه
راست کنند امام لشکر خود را چند صف در پس خود یعنی لشکریان را فرماید تا در پس او صف زنند و تا این
دعا بجای کنند صفوف جمع صف است بمعنی مصفوف و ان در اصل اینست که گردانیده شود چیزی را بخط مستوی

ثم قال پس و بگوید این دعا را اللهم لك الحمد كله خداوندا مر تراست ثنا چنین بجمیع افراد او لا قابض لما بسطت
نیست هیچکس قبض کننده و باز دارنده چیزی را که فراخ گردانیده تو آنرا یعنی عطا ترا هیچکس باز نتواند داشت ولا باسط
لما قبضت و نیست هیچ فراخ کننده و عطا کننده مر چیزی را که گرفته تو آنرا و باز داشته ولا هادی لمن اضللت ولا مضل
لمن هدیت و نیست هیچ راه نماینده مر کسی را که گمراه کرده تو او را و نیست هیچ گمراه کننده مر کسی را که راه نموده تو
او را این کلام اگر چه خبر است از بیان واقع و اثبات توحید و تفرد حق در هدایه و ضلالت ولیکن در معنی طلب
و سوال هدایت و حفظ و وقایه از ضلالة است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو
کسی نیست پس عطا کن ما را هدایة و نگاهدار از ضلالة که تو قادری بر هر چه خواهی و همچنین است در جمیع فقرها
ولا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت نیست هیچ روزی دهنده مر کسی را که منع کردی تو روزی او را و نه
هیچ منع کننده مر کسی را که روزی داده تو او را انطیت بنون بعد الف این لغة اهل یمن است یعنی اعطیت
کذا فی النهایه و در روایة نسائی اعطیت واقع شده ولا مقرب لما باعدت ولا مبعد لما قربت نیست هیچ
نزدیک کننده بقرب درگاه تو کسی را که دور ساخته او را از رحمة خود و نه هیچ دور کننده از رحمت خاص تو
هر کرا قرب گردانیده او را برافت و مهربانی اللهم ابسط علینا من برکاتك و رحمتك و فضلك و رزقك
خداوندا فراخ کن بر ما و برسان نصیبی وافر از برکتهای خود و مهربانی خود و فضل خود و روزی خود که محتاج بغیر
تو نشوم اللهم انی اسالك النعیم المقیم الذی لا یحول ولا یزول خداوندا بتحقیق من سوال میکنم ترا نعمت
دایمی که متغیر نشود و فنا پذیر نگردد و آن نعمتهای بهشت است چنانکه لبید گفته است نحو الا کل شیء ما خلا
الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل سوی جنة الفردوس ان نعیمها سیبقی وان الموت لا بد نازل و اگر
نعمت دنیا بشرط دوام عرفی مراد دارند نیز وجهی دارد اللهم انی اسالك الامن یوم الخوف سوال میکنم ترا
امان را در روز ترس که روز قیمة است یا مراد مطلق روز خوف است در دنیا باشد یا دین اللهم عائذ من شر ما
اعطیتنا خداوندا بر سنی که ما پناه گیرنده ایم بتو از بدی چیزی که داده ما را از سایر انعام دینویه و من شر ما منعتنا و
از بدی آنچه باز داشته از ما که فقد او مورث حزن و هم گردد و عائذ خبر مبتدا محذوف است بقرینه ما بعد ای انی
عائذ بك اللهم حبب الینا الایمان خداوندا دوست گردان بسوی ما ایمان و توحید را که هیچ چیز ... خودم

نشوم وزینه فی قلوبنا و زینت و زیبائی بخش او را در دلهای ما بنصب ادلة و توضیح حجج و براهین و کره الینا
الکفر و دشمن و مکروه گردان بسوی ما کفر را که شرک و پوشیدن حق است والفسوق و فسق را و کره الینا الکفر
دو دشمن که بیرون رفتن است از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن را که ارتکاب معاصی است
و اشتقاق انقیاد و اجعلنا من الراشدین و بگردان ما را از جمله راه یافتگان بطریق صلاح و این تلمیح است
بقول وی تعالی لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئك
هم الراشدون اللهم توفنا مسلمین خداوندا بمیران ما را در حالی که مسلمان باشیم والحقنا بالصالحین
و پیوسته گردان ما را بصالحان یعنی با انبیاء و اولیا غیر خزایا ولا مفتونین در حالی که نباشیم ما ذلیل و مهان
و نه فتنه زده خزایا جمع خزیان است از خزی بکسر خاء معجمه یعنی خواری اللهم قاتل الکفرة الذین یکذبون رسلك
خداوندا بکش و هلاک ساز کافرانی را که تکذیب میکنند پیغمبران ترا و نسبت بسحر و بطلان میکنند ایشان را
و یصدون عن سبیلك و باز میدارند مردم را از راه تو باغوا یا خود اعراض میکنند و باز می ایستند از دین تو
بتحریک در صحاح گفته صده عن الامر صرفه و صد عنه صدودا اذا اعرض و در تاج است صد صدود گشتن و نهد الازم
انتهی و اجعل علیهم رجزك و بگردان بر ایشان عذاب خود را رجز بکسر را بلندی و عذاب مجاهد گوید آن بضم
است و بهر دو وجه قرات است در کریمه والرجز فاهجر و در قاموس گفته رجز بکسر و ضم قذر و عبادة اوثان و
عذاب و شرک انتهی پس قول وی و عذابك تفسیر او باشد اله الحق ای یا الهی خداوند بر حق آمین اجابه کن
و چنین باد و بیان لفظ امین و تحقیق معنی او در وظایف صلوة گذشت ن حب روایه کرده این را نسائی
و ابن حبان و حاکم از رفاعه بن رافع الزرقی و یعلم من اسلم و تعلیم کند و بیاموزد کسی را که مسلمان شود و ایمان
بیارد این کلمات را اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی م روایه کرده این را ابو عوانه از طارق بن
الاشیم که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون مردی اسلام می آورد می آموخت او را نماز پس امر میکرد او را که
دعا کند باین کلمات کذا فی الاذکار فاذا رجع من سفره پس چون بر گردد از سفر خود یکبر علی کل شرف من الارض
ثلاث تکبیرات تکبیر گوید بر هر بلندی از زمین سه مرتبه و مثلش قریبا مذکور شد ثم یقول بعد از آن بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون رجوع

سایحون کرم

رجوع کنندگانیم و توبه کنندگانیم از انچه در سفر واقع شده و بندگی کنندگانیم و سجده کنندگانیم بدرگاه بی نیاز و در روایة
ترمذی بدل ساجدون سائحون است جمع سایح در مهذب گفته وی بمعنی سازی است سایح صائم است و بیضاوی
نیز در تفسیر قول وی تعالی است الحامدون السائحون الراکعون الساجدون گفته یعنی الصائمون بجهة قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سیاحة امتی الصیام انتهی یا بمعنی سازی است ما فی الصحاح ساح الماء یسیح سیحا اذا جری علی
وجه الارض یعنی سیر کنندگانیم در راه خدا لربنا حامدون مر پروردگار خود را حمد کنندگانیم و لربنا احتمال تعلق بما قبل نیز
دارد صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده خ م ت د س روایة کرده این را بخاری و مسلم و ابو
داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر فاذا اشرف علی بلده پس چون مشرف شود بر شهر خود و نزدیک او آید بخواند این
کلمات را آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون ولا یزال تقولها حتی یدخل بلده و همیشه گوید این کلمات را
تا آنکه در آید شهر خود را خ م س روایة کرده این را بخاری و مسلم و نسائی از انس واذا دخل علی اهله قال
و چون در آید بر اهل و عیال خود بگوید این کلمات را توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا حوبا توبه میکنیم توبه کردنی بسیار
مر پروردگار خود را در حالی که رجوع کننده ام از سفر توبه که نمیگذارد بر ما هیچ گناهی را پس توبا مفعول مطلق باشد
مر فعل محذوف را و لربنا متعلق بآن و اوبا بمعنی ایبا حال از ضمیر ادوب و احتمال دارد که توبا حال بود بتقدیر اوب
و اوبا مفعول مطلق از فعل وی و معنی آن باشد که رجوع میکنیم از سفر رجوع کردنی در ان حالی که بسیار توبه کننده
ام مر پروردگار خود را و نووی گفته توبا منصوب است بتقدیر تب علینا توبا و سالک توبا انتهی و درین هر دو صورت
توبا مفعول به است و اوبا مفعول مطلق یا حال و معنی آنست که قبول کن بر ما توبه را یا سوال میکنیم از تو توبه در حالی که
رجوع میکنیم رجوع کردنی یا در حالی که رجوع کننده ام پوشیده نماند که برین تقدیر تعلق لربنا بما قبل یا بما بعد خالی از بعد
نیست والله اعلم حوب بفتح حا است در اکثر نسخ و بضم نیز مروی است بر طبق قول وی تعالی انه کان حوبا کبیرا و
بعضی گویند بفتح لغة حجاز است و ضم لغة تمیم روایة کرده این را احمد و طبرانی و ابن سنی از ابن عباس و بروایة
اوبا اوبا لربنا توبا لا یغادر علینا حوبا رجوع میکنیم رجوع کردنی در حالی که توبه کننده ام یا در حالی که توبه میکنیم توبه کردنی مر پروردگار
خود را اینچنین توبه که نمیگذارد هیچ گناهی را پس اوبا مفعول مطلق است از فعل محذوف و توبا مصدر یا حال و درینجا
این هر دو احتمال معین است والله اعلم روایة کرده این را بزار و ابو یعلی هم از ابن عباس ومن نزل به ثم کرب

در اد الا الله العظیم الحلیم

الا الله

بن

و کسی که فرود آید او را غم و کرب پس بر گشاه از صحاح نقل کرده که کرب اندوهیست که دم بازگیرد و در قاموس شمنی شرح
شفا نیز همچنین است و واحدی گفته کرب سخترین انواع غم است و شیخ ابن حجر گوید کرب بفتح کاف و سکون
را بعد وی موحده خبریست که فرا گیرد مرد را با نبوهی از انچه باز دارد نفس او را و مغموم سازد او را و محزون گرداند
انتهی کلام الکرک و از مفاتیح ترادف غم و کرب معلوم میشود پس شک راوی باشد و امر مهم یا نازل شود کاری
سخت مهم از مهم است و آن اندوهیست که میکند از دانستن آن از کمال شدت فلیقل لا اله الا الله العظیم الحلیم
پس بگوید در انچه گفته شد این کلمات را لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض
و رب العرش الکریم جمهور بر آنند که عظیم و کریم صفة عرش اند و عسقلانی رفع هر دو نیز نقل کرده بنا بر وصف رب
و اول ظهر است زیرا که وصف مخلوق بعظمة اقوی است در تعظیم خالق خ م ت س ق روایة کرده این را
بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابن عباس و بروایتی لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکریم ایراد کرده این روایة را بخاری بطریق
دیگر از ابن عباس و بروایتی لا اله الا الله الحلیم العظیم لا اله الا رب العرش العظیم ثم یدعو بعد ذلک بعد از خواندن
این کلمات دعا کند بهر چه خواهد عو ایراد کرده این روایة را ابو عوانه و بروایتی لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
و تبارک الله رب العرش العظیم مص س حب س ایراد کرده این را ابن ابی شیبه از ابن عباس و روایة
کرده نسائی و ابن حبان و حاکم از علی بزیادتی کلمه الحمد لله رب العالمین س حب مس ذکر این سه رمز در ما سبق
مستدرک است تنها رمز مص درانجا کفایة میکرد کما لا یخفی و بروایتی لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات
السبع و رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اللهم انی اعوذ بک من شر عبادک صحیح السند انحدیث صحیح الاسناد
است لابی عاصم فی کتابه الدعاء مر احمد بن ابی عاصم را در کتاب او که مسمی است بدعا یعنی احمد بن عمر ابی عاصم
انحدیث را در کتاب خود که دعا نام دارد بروایة علی رضی الله عنه بسند صحیح اخراج کرده چون در مقدمه علامه ابن ابی
عاصم ذکر نیافته بود از انجهة حدیث را از کتاب وی ایراد کرده اسم وی تصریح ذکر کرد حسبنا الله ونعم الوکیل بسنده
است ما را خدا تعالی و نیکو کارگذار است که هر که اعتماد بر کرم او کند و مهمات او را کفایة ساخته شر اعدا از وی مندفع
گرداند خ ت س روایة کرده این را بخاری و ترمذی و نسائی از ابن عباس و بروایتی حسبی الله ونعم الوکیل

بضمیر واحد متکلم خ روایه کرده بابن لفظ بخاري بروایه دیگر هم از ابن عباس مرکناه کوید از ابن عباس مرویست
کروی کفت این کلمه را ابراهیم علیه السلام هنگامی که انداخته شد در آتش و نیز کفت محمد رسول الله وقتی که کفتند
او را ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم الآیه رواه البخاري والنسائی و در روایتی دیگر از بخاري آمده که ابن عباس
کفت آخرین قول ابراهیم هنگامی که در آتش انداختند این بود حسبی الله نعم الوکیل همچنین آورده است
صاحب سلاح وظاهر آنست که این حدیث موقوف است انتهی الله الله در اکثر نسخ معتمره که بر صحت آنها وثوق
کلیت هر دو اسم جلاله را بسکون تصحیح نموده و در اصل اصیل نیز همچنین است پس سکون او یا بنا بر وقف
است یا بر سبیل تعداد و لزوم مغایرت در تعداد کلی نیست بلکه گاهی برای حصر هم میباشد کویا که اشاره است
که خدا است و بار خدا است و نیست با او چیزی که میتوان با او وصل کرد والله اعلم و در بعضی نسخ بضم ها ضبط
کرده در هر دو موضع بنا بر ابتدائیه پس تکریر جلاله برای تأکید است یا بجهت تلذذ و خبر او ربی است یا ربی عطف
بیانست لا اشرک به شیئا یعنی خدا او واجب که پروردگار منست انباز نمیکنم با او چیزی را د س ق مص طس
روایه کرده این را ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن ابی شیبه از اسماء بنت عمیس که کفت فرمود مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم آیا بیاموزم ترا کلماتی که بکوئی آنها را نزد کرب و بروایتی در کرب الله الله ربی الی آخره و
روایه کرده این را طبرانی در اوسط از عایشه صدیقه و بروایتی الله آنجا برفع است بلا خلاف ربی لا اشرک
به شیئا ثلاث مرات بخواند این را سه مرتبه طب روایه کرده این را طبرانی در دعا از اسماء بنت عمیس و زیاده کرده
بروی و کان ذلک آخر کلام عمر بن عبد العزیز عند الموت و بروایتی الله الله ربی لا اشرک به شیئا الله الله ربی
لا اشرک به شیئا یعنی دو مرتبه بخواند حب روایه کرده این را ابن حبان از عایشه بلفظ اذا اصاب احدکم غم او کرب
فلیقل الله الخ ذکره مرک و در اینجا نیز اختلاف نسخ است در جزم و رفع بدستور سابق توکلت علی الحی الذی
لا یموت توکل کردم و اعتماد نمودم بر زنده که هرگز نمیرد ایما است باین که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع
و بی بهره ماند و تلمیح است بقول و تعالی و توکل علی الحی الذی لا یموت بعد از ان این آیه بخواند و الحمد لله الذی
لم یتخذ ولدا حمد است مر خدا را که فرو نگرفت فرزندی را و رد یهود و نصاری است که حضرت عزت را فرزندان
اثبات میکردند و لم یکن له شریک فی الملک و نیست مر او را انبازی در پادشاهی و لم یکن له ولی من الذل و نیست

دوستی از جهة مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد بلکه دوست گرفتن او بجهة آنست که تا بلطف خود
او را از حضیض مذلت باوج عزت کشد رد مجوس است که میگفتند اگر اولیاء الله نمی بودند هر آینه ذلیل میشد
خدا عز اسمه و تعالی عن ذلک علوا کبیرا و کبره تکبیرا و تعظیم کن او را از نسبت ولد و شرک و ذل تعظیم کردنی و بعضی
کویند معنی آنست که الله اکبر بکو والله اعلم مس روایه کرده این را حاکم از ابو هریره اللهم رحمتک ارجو خداوندا
مهربانی خاص ترا امید دارم و پس فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس بکذار مرا بسوی من یک چشم زدن چه
من عاجزم قدرت ندارم بر قضاء حوائج خود و با وجود آن نمیدانم صلاح امر خود را و فساد او را بسا است که خیر را
صلاح خود اعتقاد میکنیم و آن در حقیقه فسادی باشد و بالعکس پس خود بفضل و کرم خود متکفل امر من باشد
و مرا بما مکذار و اصلح لی شأنی کله و نیک کن و باصلاح آر حال مرا تمامه او را در دنیا و آخرت که من عاجزم از اصلاح او
لا اله الا انت د حب ط مص روایه کرده این را ابو داود و ابن حبان و طبرانی و ابن ابی شیبه از ابی بکره که کفته دعوات
مکروب اینست اللهم الخ و بروایتی اینعد زیاده است لا اله الا انت د حب مص ی روایه کرده این زیاده را او
سابق غیر از طبرانی و روایه کرده ابن سنی ایضا از ابی بکره و چون رمز ابن سنی در رموز سابق نیست شاید وی منفرد
روایه کرده باشد و با وجود آن ذکر رموز ثلثه در ما سبق خالی از استدراک نیست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
ای زنده بحیات حقیقی و ای بر پا دارنده خلق نسبت برحمة و وسیله مهربانی تو فریاد میکنیم مس ی روایه کرده این را
حاکم و ابن سنی از عبد الله بن مسعود و نیز ترمذی از حدیث انس و نسائی از حدیث ربیعه بن عامر روایه کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون اندوهگین میکرد زبد او را کاری کلمات مذکوره میکفت و بکررو هو ساجد و تکرار
کند اندوه رسیده و حالانکه وی در سجده باشد این دو اسم را یا حی یا قیوم س مس روایه کرده این را نسائی
و حاکم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ی یعنی روایه کرده
ابن سنی از سعد بن ابی وقاص بهمین الفاظ دعا را و در بعضی روایات زیاده آمده لم یدع بضم العین بها
رجل مسلم فی شیء قط دعا نکرد بآن یعنی لا اله الا انت الخ هیچ مردی مسلمان پروردگار خود را در چیزی از مهمات دنیا
و آخره هرگز الا استجاب الله له مگر آنکه اجابه کرد خدا تعالی دعاء او را قاضی در لفظ قط که ظرف زمان بمعنی دهر است
جند لغة ذکر کرده فتح قاف و ضم او با تشدید طاء و تخفیف او و کفته که اول اشهر است و کسائی فتح طاء را با فتح

قاف نیز جایز داشته است وازابی ذر قط بکسر قاف وسکون طانیز مرویست کذا فی المنارق ت س مس ارص
روایة کرده این را ترمذی ونسائی وحاکم از سعد بن ابی وقاص واحمد وبزار وابو یعلی از عثمان بن عفان وماقال عبد
اصابه هم اوحزن ونکفت هیچ مردی که رسیده باشند اورا اندوهی سخت این کلمات را اللهم انی عبدک وابن عبدک
وابن امتک خداوندا بحقیق من بنده توام وپسر بنده توام وپسر داه توبعنی پدر ومادر من نیز بنده تواند اشاره است
بکمال تذلل ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست قدرت تست کنایه است از کمال قدرت ونهایه تسخیر واستیلاء
وی تعالی بر مخلوقات ماض فیّ تبدیل یا حکمک نافذ وجاریست در حق من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی ومانعی نیست
هرچه خواهی وگوئی همان شود عدل فیّ قضاءک عدل وانصافست درامر من قضاء تو هرگز در وی جور وستم نیست
قضاء درانجا یا بمعنی حکم است یا بمعنی اداوابلاغ یا بمعنی تقدیر مناسب اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک
سوال میکنم ترا بهر نامی که ان نام ثابت مر تراست ونامیدی وخواندی بان نام ذات خود را این مجمل است
شامل جمیع اقسام که در مابعد بر سبیل تفصیل وتنویع مذکور گردد چنانکه فرمود او انزلته فی کتابک یا فرستادی ان
نام را در کتاب خود که قران است او علمته احدا من خلقک یا اموختی اورا شخصی را از خلق خود بوحی یا بالهام یا
ذکر در کتاب او استاثرت به فی علم الغیب عندک یا اختیار کردی انرا در علم غیب نزدیک خود یعنی هیچکس را
بران اسم مطلع نکردی بلکه خاصه علم تست ان تجعل القران ربیع قلبی سوال میکنم انکه بگردانی قرانرا سبب بهار دل
من چنانکه بهار سبب ظهور اثار رحمت وزندگی زمین است بعد از موت او ومجلس معارف قرانی سبب زینت
وفرحت دل من گردد واورا مورد رحمت گرداند ونور بصری وسبب روشنائی بینائی من وجلاء حزنی وسبب دور شدن
اندوه من وذهاب همی وسبب زوال هم من هم وحزن هردو بمعنی اندوه است لیکن هم درامر متوقع بود وحزن
درامر واقع الا اذهب الله همه نگفت هیچ مرد غمزده این دعا را مگر انکه ببرد خدا تعالی اندوه اورا وابدل مکان حزنه
فرحا وبدل کرد بجای اندوه او شادی را فرح بجای مهمله شادمانی وانشراح صدر ودر بعض احادیث درامثال
اینمقام بجیم است ودرانجا در بعضی نسخ بحاء مهمله نیز ضبط کرده است واین انسب بمقابله حزن وملا علی قاری گفته
ظاهر انست روایة بجیم تصحیف است والله اعلم حب مص اص مص ط روایة کرده این را ابن حبان وحاکم واحمد
وابو یعلی وبزار وابن ابی شیبه وطبرانی همه ایشان از ابن مسعود من قال کسی که بگوید این کلمه را یعنی لا حول ولا قوة

در یفه روز سه شنبه

والکل ه

الا بالله

فانه دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم الهم باشد ایمقاله مراورا واوراز نوودونه عاری که آسان تر بن انهم
ان بیماریها اندوه است مراد بیماریها باطنی است از گرفتاری نفس وبند خودبینی وخودپرستی وشرک خفی یا مراد عام تر
ازان است وهو الاظهر ومراد بعدد مذکور تکثیر است نه حصر وتحدید والله اعلم س ط روایة کرده این را حاکم
از ابی هریره وطبرانی از ابن عمر من لزم الاستغفار دق حب یعنی شرط را ابوداود وابن ماجه وابن حبان باین لفظ روایة
کرده اند ونسائی بلفظ من اکثر من الاستغفار س ودر جزا همه متفق آمده اند جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسی
که لازم گیرد استغفار را وبسیار گوید اورا بروجه دوام میگرداند خدا تعالی مراورا از هر تنگی بیرون شدن تا جای بیرون
شدن بنا بر بودن مخرج مصدر میمی یا ظرف ومن کل هم فرجا اینجا بجیم متعین است ومیگرداند از هر اندوه
ودنیا واخرت گشادگی یعنی بسبب استغفار حق سبحانه از محنت وشدت بفرحت وسروری برد زیرا چه غالب
احوال سبب مصیبت ومحنت گناه میباشد چنانچه وی تعالی فرمود ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ورزقه من
حیث لا یحتسب وروزی برساند اورا ازانجا که گمان ندارد زیرا که چون کسی ملازمت میکند بر استغفار امرزیده
شود مرا اوراکنا هان او پس درحکم متقی باشد که هیچ گناه ندارد ومتقی موعود است بخروج از تنگی ووصول رزق
من حیث لا یحتسب بقول وی تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب از سببها
بگذر بتقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق زجای بخشدت رزق حلال کان نباشد
درگمان ودرخیال دق س حب روایة کرده این را ابوداود ونسائی وابن ماجه وابن حبان از ابن عباس
وتقدم ما یقول من نزل به کرب او شدة عند سماعه المؤذن مس وگذشت در دعوات اذان انچه بگوید کسی که
کسی که نازل شده باشد اورا کرب ومحنت نزدیک شنیدن اواز ان موذن را بروایة حاکم وچون ان کلام
مصنف است حاجت بذکر ان نبود ومع هذا لا بد اگر ذکر کرد پس رمز ان سنی را که درانجا است هم می بایست
اورد وما لا یخفی وان توقع بلاء واگر چشم داشته باشد نزول بلاء را وامرا مهولا یا امر هولناک را او وقع فی امر عظیم
یا واقع شود در کار بزرگ قال بگوید حسبنا الله ونعم الوکیل علی الله توکلنا اظهار جلاله در علی الله که مقام
اضمار است بجهت کمال تلذذ است مصراع هو المسک ما کررته یتضوع ت مص روایة کرده این را ترمذی وابن ابی
شیبه اول از ابی سعید خدری وثانی از ابن عباس وان اصابته مصیبة واگر برسد اورا مصیبتی بموت احباب

ونزد ان نقل پس باید که بگوید انچه امر کرده است خدا تعالی بگفتن آن مصیبة و آن اینست انا لله وانا الیه راجعون تا همه
از ان خداوندیم و بسوی وی و سوال و حساب و عقاب و ثواب او بازگردنده ایم یعنی رجوع ما باو خواهد بود اگر
بقضای او راضی باشیم مستوجب ثواب گردیم اگر بقضا رضا ندهیم مستحق عذاب شویم اقرار است بعجز عبودیت
وضعف بشریة و انقیاد حکم قضا و ایضاف تسلیم و رضا یعنی اگر مصیبتی در نفس و مال و اولاد یا واقع شود ما را
جزع نرسد که بنده کابیم المولی و مافی یده فلمولاه ابو بکر وراق گفت معنی انا لله است که امروز هیچ نداریم از اقتدار و
ومفهوم انا لله الیه راجعون انکه فردا هیچ نخواهیم داشت از اختیار هر چه هست از ان حضرت ذو الجلال است و از
ما بجز تسلیم و رضا نیست اللهم عندک احتسب مصیبتی خداوندا از نزد تو طلب میکنم اجر مصیبة خود فاجرنی فیها پس
اجر ده مرا در مصیبة من فاجرنی را بمد و قصر هر دو نوع تصحیح کرده اند در مد یکی جیم است و در قصر بضم آن و از قاموس در
قصر کسر جیم نیز مستفاد میشود و معنی بهر دو وجه واحد است وابدلنی منها خیرا و عوض ده مرا بهتر از انچه رفته از من
تس ق روایة کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابی سلمه و ابو داود و از ام سلمه روایة کرده است که وهو الاظهر
قاله میرک شاه و بروایتی انا لله وانا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان
برای من بهتر از انچه رفته از من درین مصیبة و خرابی اوده مراد تواست یا بدل از جنس انچه فوت شده و
این ظاهر تر است از سیاق حدیث چنانکه مذکور شود والله اعلم اخلف بهمزه قطعی و بکسر لام است از اخلاف
گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده علی ما فی التاج م روایة کرده این را مسلم از ام سلمه که گفت فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نیست هیچ مسلمانی که برسد او را مصیبتی پس بگوید این کلمات را مگر انکه خلیفه و بدل میکرداند خدا تعالی
برای وی بهتر از انچه فوت شده ام سلمه گوید که چون ابو سلمه که زوج وی باشد وفات کرد بقصد امتثال امر الحضر
خواستم که آیه ترجیع بگویم پس در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدا تعالی بدل وی
من خواهد رسانید پس با وجود این استبعاد و خلجان این کلمات خواندم پس بدل گردانید خدا تعالی برای من از
ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی در آمدم و داخل از ازواج مطهره او گشتم و اذا خاف احدا و چون
بترسد از شخصی یعنی از طرف ظالمی خوفی داشته باشد این کلمه بگوید اللهم اکفناه بما شئت خداوندا کفایة کن ما را
از وی یعنی شر او را از من دفع کن بهر چه خواهی و بهر وجهی که دانی صحیح مصنف گوید صحیح خواندن این کلمه وقت خوف

صحیح است منقول از انحضرت صلی الله علیه وسلم واین اتخاذ است از مصنف که اگر چه این حدیث در کتابهائی که در خطبه ذکر کرده
ام نیست لیکن صحیح است رواه ابو نعیم بصیغه تصغیر است فی المستخرج علی مسلم روایه کرده است او را ابو نعیم از محدثان مشاهیر
است در کتاب خود که مستخرج علی مسلم نام دارد میرک شاه گوید روایة کرده ابو نعیم از ابراء بن عازب در حدیث هجره که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دعا کرده بر سراقه بن مالک هنگامی که دنبال نمود و پیروی کرد انحضرت را و ابا بکر را و گفت انحضرت اللهم
اکفناه بشره بما شئت پس پاهای اسپ او تا شکم بزمین فرو رفت انتهی و این تفصیل قصه چنان است چون انحضرت
صلی الله علیه وسلم خفیه از مکه بمدینه هجرت فرمود و کفار مکه بدان آن اگاه گشتند خاک ندامت بر سر کردند و ندا در دادند
در مردم که هر که محمد را و صاحب او را که ابو بکر باشند نگشد یا اسیر کند و پهار صد شتر برای او باشد پس کسی را نزد سراقه بن
مالک بن جعشم بضم جیم و سکون عین مهمله و ضم شین معجمه که رئیس قوم نبی مدلج بود فرستادند که این کار بکند پس
سراقه میگوید که بر اسپ خود سوار شدم و براندم تا به نزدیک ایشان رسیدم اسپ من بسر در آمد و من بر زمین افتادم
باز سوار شدم و بتاختم تا چنان نزدیک شدم که آواز پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدم انحضرت باز می نگریست رفته
رفته چنان شد که میان من و ایشان مقدار یک نیزه و دو نیزه بیش نمانده بود و آورده اند که درین وقت ابو بکر صدیق
رضی الله عنه گریه کرد و گفت یا رسول الله اینک طالب با در رسید پس انحضرت فرمود لا تحزن ان الله معنا
پس انحضرت بجانب من نگاه کرد و گفت اللهم اکفنا بشره بما شئت فی الحال دیدم که ناگاه هر چهار دست و پای اسپ
من تا بزانو فرو رفت فریاد بر آوردم که شما در حق من دعاء بد کردید یا محمد دعا کن تا اسپ من خلاص شود مرا با شما
هیچ کاری نیست و شرط کردم که هر کس که عقب شما بیاید بازگردانم حضرت فرمود اللهم ان کان صادقا فاطلق فرسه در زمان
قوائم اسپ من از زمین بر آمد پس عرض زاد و متاع کردم بر ایشان فرمود ما عطای مشرکان قبول نمیکنیم و ما را هیچ حاجت
نیست و هنوز وقت اسلام سراقه در نرسیده بود در آخر الامر روز فتح مکه با جمعی کثیر از قبیله خود آمد و بشرف اسلام مشرف
گشت والحمد لله اللهم انا نعوذ بک من شرورهم خداوندا پناه میگیریم ما بتو از بدیهاء و شرار تهای ایشان و تدراء بهال
و فتح راء مهملتین و همزه بک فی نحورهم و دفع میکنیم شرارت ایشان را بحضرت و اعانة تو در حالی که گردانیده ام ترا در گردنهای
ایشان یعنی مقابل ایشان و برین تقدیر باء صله ندراء است چنانکه در قول ایشان یدراء الحدود بالشبهات و احتمال
دارد که باء زائده باشد و معنی ان بود که میگردانم ترا در نحور ایشان چنانچه دلالة دارد بروی روایت ابنده والله اعلم ح

روایة کرده این را ابوعوانه از ابوموسی اشعری و بروایتی اللهم انی اجعلک فی نحورهم واعوذ بک من شرورهم پس از این
بورقی چند بعینه این حدیث بروایة ابوداود و نسائی و غیرهما گذشته است فرق همین است که اینجا بصیغه واحد متکلم است
و در آنجا بصیغه جمع   روایة کرده این را ابوعوانه ایضا از ابوموسی و ان خاف سلطانا او ظالما و اگر بترسد از پادشاه
یا از ظالم و خوف ضرر از ایشان داشته باشد فلیقل پس باید که این کلمات بگوید الله اکبر الله اعز من خلقه
جمیعا خدا تعالی برتر و بزرگتر است از آنچه وصف میکنند او را و اوصاف خدا تعالی غالب و ارجمندتر است جلاله بلند و بزرگ
است الله اعز مما اخاف واحذر خداوند تعالی غالب تر است از هرچه می ترسم و حذر میکنم از جن و انس و جمیع حیوانات
و موذیات و ایراد لفظ ما که مخصوص ذوی العقول است بطریق تغلیب واقع شده است چون نفس تجلیت و بی
یقینی خود ترسی و هراسی از اغیار دارد خصوص در جایی که معامله با غالبتر از خودش افتد پس ازین کلمه باستحضار عظمت
و کبریای الهی دلیرش ساخت که مترس پروردگار تو بزرگتر و غالبتر از دشمن تست مصرع گر دشمنت قوی است نگهبان
قوی تر است ش و درین کلمه تنبیه است بر آنکه در وقت معامله با غالب باطن را مملو و معمور بکبریائی حق دارد تا هیبت و عظمت
بیگانه را در دل جائی نماند اعوذ بالله الذی لا اله الا هو الممسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه پناه میگیرم بخدا
که نیست معبود بحق جز او که نگاه دارنده آسمان و منع کننده اوست از اینکه بیفتد بر زمین مگر بحکم اوست او یعنی هرگاه که
او سبحانه افتادن خواهد بیفتد من شر عبدک فلان و جنوده واتباعه واشیاعه از بدی بنده تو فلان است و از بدی
لشکر او و خدم او و حشم او و فلان عنوان و در اینجا نام ظالم است و در خصوص از نام ظالم بگیرد اشیاع جمع شیعه
است بکسر شین گروه همدل کذا فی المهذب من الجن والانس بیان جنود و اشیاع است اللهم کن لی جارا
من شرهم خداوندا باش مرا حافظ و مانع از شر ایشان جل ثناءک بزرگ است ستایش تو ازینکه استیفا کند او را
شخصی و از عهده او توانیم بر آمد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک وعز جارک و غالب است
کسی مستجیر تو که در پناه قدرت و عزت تو آمده جا گرفته است و هر که ملتجی بجناب لطف و متمسک بذیل عزت
اوست هرگز مقهور و مغلوب نگردد عزیز تو خواری نه بیند زکس ولا اله غیرک نیست خدای معبود بحق غیر از
ذات مقدس تو ثلاث مرات بخواند این دعا را سه مرتبه ط مو مص مرط روایة کرده این را طبرانی از ابن عباس مرفوعا
وابن ابی شیبه وابن مردویه و طبرانی ایضا از ابن عباس موقوفا اللهم انا نعوذ بک ان یفرط بضم را بصیغه معلوم

ایضا ع
و صول م
بعمر از ... ن م ... ان ... هو

موضوع برای م

علینا احد منهم خداوندا پناه میگیرم بتو از اینکه پیشی گیرد بر ما و تعجیل کند بعقوبت و شتابد بر من یکی از ایشان او ان یطغی
یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و از حد درگذرد بظلم و تعدی مو می روایة کرده این را داری از قول ابن عباس اللهم
اله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ای معبود این سه فرشته بزرگ عظیم الشان واله ابراهیم واسحق واسمعیل و معبود این
سه پیغمبر اجداد نبی آخر الزمان صلی الله علیه و علی اجداده و تشریفه فی کل لحظة و لمحة و حین داود ان عافنی عافیت و سلامت
بخش ما را از جمیع آفات و بلیات ظاهر و باطن ولا تسلطن احدا من خلقک علی بشیء لا طاقة لی به و مگمار بقهر و عتو
هر اینه هیچکس را از خلق خود بر من بچیزیکه وسعت و قدرت نیست مرا بآن اعتراف است بعجز خود والتجا است بحول و قوت
او تعالی مو مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از قول شعبی تابعی که عامر بن شرحبیل نام دارد رضیت بالله ربا
وبالاسلام دینا و بمحمد نبیا راضی شدم بخدای تعالی و گرفتم او را پروردگار خود و راضی شدم باسلام و گرفتم او را دین خود و راضی
شدم بمحمد صلی الله علیه و سلم و گرفتم او را پیغمبر خود وبالقران حکما ومقتدیا و اماما و راضی شدم بقرآن مجید و گرفتم او را
حاکم خود و مقتدای خود بعمل کردن آنچه در دست مو مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از قول مجلد التابعی که لاحق بن
حمید نام دارد و ان خاف شیطانا او غیره فلیقل و اگر بترسد شیطانی را از شیاطین جن و انس از حیوانات موذیات
پس باید که بگوید اعوذ بوجه الله الکریم پناه میگیرم بذات خدای تعالی که کریم است وبکلمات الله التامات و بکلمات
خدای تعالی که تام و کامل اند و بهیچ وجه نقصان ندارند اللتی لا یجاوزهن بر ولا فاجر آن کلماتی که درنمیگذرد از آن تا ببر این
کلمات هیچکس نه نیکوکار و نه بدکار مرگ شاه گوید این مشعر است بآنکه مراد بکلمات الله علم او تعالی است که کریمه قل لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا در شان اوست هیچکس از علم احاطه
وی تعالی خارج نیست و اگر قرآن را اراده کنند نیز گنجایش دارد چه هیچکس نیکوکار و بدکار از وعد و وعید قرانی بثواب
و عقاب خارج نیست والله اعلم مراد در قوله بر بفتح بای موحده و تشدید را نیکوکننده طاعت و عبادت واطلاق کرده میشود
ابرار بر صالحین از اولیا و عباد و زهاد و جمع او ابرار است کذا قال المصنف و اگر بمقتضای مقام عام مراد دارند از
انبیا و اولیا و ملائکه و جز ایشان بهتر باشد و همچنین عموم فاجر بود از فجار جن و انس من شر ما خلق و ذرا و برا
پناه میگیرم از بدی آنچه خدای تعالی وی را آفریده و پراکنده کردانید و پیدا کرد خلق و ذرا و برا در لغت هر سه یکمعنی است
در خلق معنی تقدیر و اندازه کردنست و در ذرا بمعنی نشر و پراکنده ساختن و در برا بمعنی تراشیدن و از نو پیدا

ابن م

وازنو بیدا کردن وور معنی اسم الباری کفته اند خالق بلا امثال یعنی بیدا کننده مخلوقات بی انکه ایشانرا مثلی وماننده بود که اورا دیده بجو وی سازد وبعضی در فرق کفته اند خلق عام است وذرا مختص است بخلق ذریة وبرا بخلق حیوان

ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرا فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار

ومن شر کل طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن ترجمه در ما یقال عند النوم بتفصیل کفته شد وتمام حدیث با قصه در که خالی از غرابتی نیست نیز نقل یافت **ا طب س ط مص** روایة کرده این را احمد وطبرانی در دعا از ابن مسعود ونسائی وطبرانی در کبیر وابن ابی شیبه وابو یعلی از عبد الرحمن بن حبیش واذا تغولت الغیلان نادی بالاذان وچون نمایان شوند غولان بصورتهای مختلفه ندا کند باذان وبلند کوید کلمات اورا یعنی دفع کند شر انهارا باذان وبیهقی در تاج کفته تغول از حال بکردیدن ومنه الحدیث اذا تغولت الغیلان انتهی غیلان بکسر غین معجمه جمع غول است که جنسی از جن وشیاطین اند کذا فی النهایة ودر صراح کفته غول بالضم معروف وهر چه ناکاه فرو کیرد وهلاک کند وجمع وی اغول وغیلان است ودر مفاتیح است غول بفتح مصدر غاله اهلکه است وبضم اسم است وبغوی کوید غیلان ساحران جن اند که در فتنه می اندازند مردم را باضلال میان این حدیث وحدیث جابر که از انحضرت صلی الله علیه وسلم روایة کرده که لا غول در شرع غول نیست بظاهر مخالفت تام است پس حاصل کلام ابن الاثیر نقل کرده میشود تا تطبیق وتوفیق میان هر دو حدیث ظاهر کردد وآن اینست که زعم عرب آن بود که غول مردم را بصورتهای مختلفه زعم عرب آن بود در بیابانها می تابند وکمراه میکنند ایشانرا وهلاک میکردانند پس شارع نفی آن کرد که انها بی اذن الهی تعالی شانه بر اضلال واضلال واهلاک مردم قدرت ندارند بلکه وبنهارا تلبیس وتخیلی بیش نیست وبعضی کویند قول وی لا غول نفی ذات غول وعین وی نیست بلکه ابطال زعم عرب در تلون واهلاک است پس معنی لا غول انست که اینها قدرت ندارند بر اضلال واهلاک مکر باذن وی تعالی انتهی وبغوی نیز همچنین کفته است فافهم وبالله التوفیق **م ر مص** روایة کرده این را مسلم از ابو هریره وبزار از سعد بن ابی وقاص وابن ابی شیبه از جابر رضی الله عنهم وقراءة بجر است عطف بر اذان آیة الکرسی وبلند کند آواز خود را بخواندن آیة الکرسی در دفع نیز جائز است بنا بر ابتدائیه یعنی خواندن آیة الکرسی نیز درین باب نافع است **مص** روایة کرده خواندن آیة الکرسی را ودر تقویت ترمذی وابن ابی شیبه از ابی ایوب انصاری ومن فزع یکسر زاء معجمه فلیقل وکسی که بترسد

در خواب وبیداری از هر چه باشد پس باید که بکوید این کلمات اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون بیا بنش در ما یفعل عند النوم سبق دریافت **د ت س** روایة کرده این را ابو داود وترمذی ونسائی از عمرو بن شعیب ومن غلبه امر وکسی که غالب آید او را امری که علاجش نداند واز عهده ان بیرون نتواند آمد فلیقل پس کو که این کلمه بکوید حسبی الله ونعم الوکیل **د ت س ي** روایة کرده این را ابو داود ونسائی وابن سنی از عوف بن مالک الاشجعی ومن وقع لما لا یختاره وکسی که واقع شود مر او را چیزی که اختیار نمیکند او را وخوش نمیدارد وراضی نیست بوی فلا یقل لو انی فعلت کذا وکذا پس باید که نکوید که کاشکی بتحقیق من میکردم چنین وچنین یعنی باعتقاد بکوید که اکر چنان میکردم هر اینه چنین نمیشد مثلا کسی از خانه بیرون آید وشخص بوی ایذائی رساند نکوید که اکر از خانه بیرون نمی آمدم ایذا نمیرسید ولکن لیقل قدر الله ولیکن باید که بکوید که این امر واقع شده بتقدیر خدا تعالی وما شاء فعل وانچه خواست وی تعالی کرد مصنف رحمه الله در مفتاح الحصن از بعضی علما نقل کرده که این نهی برای کسیست که بجزم واعتقاد کوید که اکر چنین میکردم البته چنان واقع نمیشد واما اکر کسی بدون اعتقاد کوید وجزم آن نکند بلکه معلق بمشیة الله کرداند وبداند که بی اراده ازلی بوی چیزی رسیدنی نیست پس ازین قبیل نخواهد بود چنانکه امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه در غار کفت لو ان احدهم رفع راسه لرآنا وحضرت صلی الله علیه وسلم بعایشه صدیقه فرمود لولا حداثة قومک لانهدمت البیت علی قواعد ابراهیم ونیز فرمود ولو کنت راجما لرجمت هذه ولولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک چنانچه استدلال کرده است باین احادیث بخاری در باب ما یجوز من اللو انتهی میکوید کاتب حروف عفی الله عنه که میان این دو حدیث که مصنف در جواز اطلاق لو تایید آورده ومیان حدیث متن فرق بسیار است چه انجا دخول لو بر مستقبل است ودر انجا بر ماضی پوشیده نیست که اطلاق لو در امر واقع ومفروغ عنه ممنوع است ودر امر متوقع جائز والله اعلم وان استصعب علیه امر واکر دشوار شود بروی امری وقصد آسانی او داشته باشد فلیقل بکوید اللهم لا سهل الا ما جعلته سهلا خداوندا نیست آسان مکر چیزی که آسان کردانیده تو او را وانت تجعل الحزن سهلا اذا شئت وتو میکردانی دشوار را آسان وقتی که بخواهی حزن بفتح حاء مهمله وسکون زاء معجمه شئی درشت ومکان سخت ضد سهل است ومراد انجا امر صعب است **حب ي** روایة کرده این را ابن حبان وابن سنی از انس ومن کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم

وکسی که باشد مر او را حاجتی از حاجات ضروری بسوی خدا تعالی یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند
و یحسن وضوءه و باید که نیک کند وضو خود را برعایة سنن و آداب و احتراز منهیات ثم لیصل رکعتین پس باید که بگذارد
دو رکعت نماز و این را صلوة الحاجة میگویند ثم یثنی علی الله بعد از آن یعنی بعد از سلام ثنا گوید بر خدا تعالی و بنیکی
و احسان یاد کند او را و یصلی علی النبی و درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چنانچه ادب دعا است ولیقل
و باید که بگوید این کلمات را لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسألک
موجبات رحمتک سوال میکنم ترا که موجب عنایة و مقتضی نزول رحمة باشند موجبات بکسر جیم است چنانچه از اکثر نسخ
و تراجم شراح مستفاد میشود و در بعضی حواشی نوشته که جمعی از ثقات موجبات را بفتح جیم تصحیح کرده اند شاید که از قبیل
اضافه صفت بسوی موصوف باشد و ظاهر کسر جیم است انتهی و الله اعلم و این جمله از مختصات ترمذی است و عزائم
مغفرتک و عملها و خصلتها که لازم و متاکد باشند برای حصول آمرزش تو یعنی میخواهم از تو خصالی که مغفرت
ترا برای من حاصل کنند عزم بالفتح قصد بر فعل و عقد قلب بران و الغنیمة من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل
از هر نیکی یعنی بدهی مرا نصب تام از هر نیکی و غنیمت در اصل مالی است که از حرب کفار حاصل شود این جمله مخصوص
بروایة حاکم است و در روایة ترمذی بدل او و العصمة من کل ذنب آمده یعنی سوال میکنم ترا نگاه داشت از هر گناه
که محفوظ داری از صدور آن و بر تقدیر بر وقوع توفیق توبه دهی و السلامة من کل اثم و سوال میکنم ترا سلامتی حفظ
و حراست و خلاص از هر گناه کبیره باشد یا صغیره مس ت روایة کرده این را حاکم و ترمذی از عبد الله بن ابی
اوفی و بروایتی اینقدر زیادة آمده لا تدع ذنبا الا غفرته و مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی او را و
لا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه بکشائی و دور کنی او را و لا حاجة هی لک رضا الا قضیتها و مگذار
هیچ حاجتی را که آن مرضی تست مگر آنکه روا کنی او را یعنی هر حاجه که مرضی تو و سبب رضای تست روا کن و آنچه
مرضی تو نیست باز دار از حصول وی یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان ت روایة کرده این زیادة
را ترمذی از عبد الله و من کانت له ضرورة فلیتوضأ فلیحسن وضوءه بجزم است یا برفع و این ملایم قول اوست
باثبات یا و واو که معطوف علیه اوست یعنی کسی که باشد مر او را ضرورتی پس باید که وضو کند و نیک کند وضو را
با کمال فرائض و آداب و یصلی رکعتین س [illegible] یعنی صلوة مخصوص است بروایتی از نسائی و در باقی حدیث

خصال حمیده و اعمال حسنه

همه متفق اند ثم یدعو پس دعا کند باین کلمات اللهم انی اسألک خداوندا سوال میکنم ترا حاجة خود را و اتوجه الیک بنبیک
محمد نبی الرحمة و متوجه میشوم و روی می آرم بسوی تو بوسیله پیغامبر تو که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و
لقبش نبی الرحمة چنانکه فرموده انا ارسلناک رحمة للعالمین یا محمد انی اتوجه بک الی ربی التفات است از
غیبة بسوی خطاب بجهة اظهار کمال توجه و انتباه یعنی ای محمد تحقیق من متوجه میشوم بوسیله تو بسوی پروردگار خود
در حاجة خود که اینست لتقضی لی تا ادا کرده شود آن حاجة برای من اللهم فشفعه فیّ خداوندا پس قبول شفاعة او
کن در حق من شارح جلیل ملا علی قاری رحمه الله گفته اظهر اینست که فا فشفعه عاطفه است و معطوف علیه مقدر
است یعنی اجعله شفیعا اولا فاقبل شفاعته ثانیا انتهی و ظاهر بفهم کاتب حروف عصمه الله من المخوف چنان
می درآید که فا فصیحه بود معنی آن باشد که خداوندا چون توجه کردم بسوی تو بوسیله نبی تو و شفیع آوردم او را پس قبول
کن شفاعة و توسل او را در حق من و الله اعلم ت س ق مس روایة کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم
از عثمان بن حنیف که گفت نابینائی در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله دعا کن خدا تعالی
را که عافیة دهد مرا ازین مرض حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم اگر خواهی که این بهتر است در حق تو امر دگفت دعا کن
که طاقة صبر ندارم پس امر فرمود آنحضرت او را تا وضو کند و نیک کند وضو را و دعا کند اللهم انی اسألک و اتوجه الیک پس
دعا کرد او مرد باین دعا پس ایستاد و بینا گشت انتهی و من اراد حفظ القرآن و کسی که بخواهد یاد گرفتن قرآن را فاذا کانت
لیلة الجمعة فان استطاع ان یقوم فی ثلث اللیل الآخر فلیقم پس چون باشد شب جمعه پس اگر تواند و قدرت
یابد بر آنکه برخیزد در سیوم حصه از شب که آخر است پس باید که برخیزد درین وقت فانها ساعة مشهودة زیرا چه آن
ساعة ساعتیست که حاضر میشوند در وی ملائکه یا حضور مع الله و غفلة عما سوی الله حاصل میشود درین وقت و الدعاء
فیها مستجاب و دعا در وی مستجاب و مقبول است فان لم یستطع ففی وسطها پس اگر نتواند برخواستن درین وقت
پس برخیزد در میانه شب که نیز از مکان اجابة است فان لم یستطع ففی اولها پس اگر درینوقت هم نتواند
برخواست پس برخیزد در اول شب [illegible] از خواب یا بعد از دو فیصلی اربع رکعات پس بگذارد چهار رکعة را متصل
بیک سلام چنانکه ظاهر و متبادر است یقرأ فی الفاتحة بخواند در رکعة اول فاتحة الکتاب و سوره یس را و فی الثانیة
بفاتحة و بخواند در رکعة دویم سوره فاتحه و سوره حم الدخان را و فی الثالثة الفاتحة و الم تنزیل السجدة و بخواند در رکعت سیوم

فی حاجتی هذه

دعا کن و اگر خواهی صبر کن

فی الاولی

سوره فاتحه والم تنزیل را که سوره سجده است شیخ ابن حجر گفته تنزیل برفع است بر سبیل حکایة انتهی و سجده بنصب
یا جر هر دو مرویست جر بنابر اضافه است و نصب بتقدیر اعنی یا بوصف الم است که منصوب المحل است بنابر مفعول
یقرأ و هو الاظهر وفی الرابعة الفاتحة و تبارک الملک و بخواند در رکعت چهارم سوره فاتحه تبارک الذی را که سوره ملک
است ملک بنصب و جر هر دو مرویست فاذا فرغ من التشهد فلیحمد الله ولیحسن الثناء علی الله پس چون فارغ
شود از خواندن دعا و تشهد پس باید که ثنا جمیل گوید خدا تعالی را و نیک کند ستایش را بر وی تعالی
با خلاص و ذکر اسماء حسنی و صفات علی ولیصل علی النبی و باید که درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ولیحسن باید که نیک کند صلوة برو بذکر نعوت و اوصاف آنحضرت یا بزیاده آل و اصحاب او صلی الله علیه و علی
اله و اصحابه وسلم و علی سایر النبیین و باید که درود فرستد بر جمیع پیغمبران ولیستغفر للمومنین والمومنات و باید که
طلب آمرزش کند از خدا تعالی و مردان مسلمانان و زنان ایشان را از این امت مرحومه و سائر امم سابقه ولاخوانه
الذین سبقوه بالایمان و آمرزش خواهد برادران خود را که پیشتر از وی گرویده‌اند او را به دریافت ایمان و احتمال دارد که
ضمیر اخوانه راجع بآنحضرت باشد و بهر تقدیر مراد صحابه و تابعین اند از انصار و مهاجرین و از قبیل عطف خاص
بر عام است ثم لیقل فی آخر ذلک بعد از آن بگوید در آخر ما ذکر این دعا را اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی
خداوندا رحمت کن مرا بتوفیق ترک کردن معصیتها همیشه مادامی که زنده داری مرا ایماست بآنکه ترک معاصی سبب
فیضان نعمت الهی و فضل نامتناهی است و مباشرت گناه باعث باز داشتن عطا و بهمین اشاره کرده است
امام همام شافعی رحمه الله شکوت الی وکیع سوء حفظی الابیات وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی و مهربانی
کن مرا بترک تعرض در چیزی که لا یعنی باشد مرا و نفع نکند و بی حاصل بود و در وی اشاره است که مومن را باید
که بخود مشغول و حسرت فرا نکشد اموری نشود که غیر مهم و بی فایده بود اگرچه معصیت نباشد من حسن اسلام المرء
ترکه ما لا یعنیه بیهقی در تاج گفته که التکلف تعرض بما لا یعنی کردن لعنیک یشغلک یقال هذا امر لا یعنینی ای لا یشغلنی
ومنه قوله ترکه ما لا یعنیه ای لا یهمه انتهی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی و روزی کن مرا نیکی نظر و لذت آن
در چیزی که راضی گرداند ترا از من یعنی توفیق تدبر و تفکر در مرضیات خود ده و محبت آن در دلم ریز و تواند بود که مراد از
نظر نظر ظاهری باشد و حسن نظر عبادت بود از مثل نظر کردن در قرآن و سایر علوم دینی والله اعلم اللهم بدیع

السموات

السموات والارض ای خداوند پدید آرنده آسمانها و زمین ذا الجلال والاکرام ای صاحب صفه جلال و جمال والعزة
التی لا ترام و صاحب غلبه و قوت که قصد کرده و طلب نموده نمیشود او را یعنی دیگری را نمی سزد که آن عزت را برای
خود ارزو کند در یابد پس برین تقدیر ترام از روم است بمعنی طلب و جایز است که از ریم باشد بمعنی تجاوز
و دور شدن قال الحنفی اسالک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی
اینکه لازم گردانی دل مرا یاد کردن کتاب تو چنانچه آموخته او را یعنی چنانکه توفیق دادی که از نظر میخوانم قرآن را
همچنان توفیق ده که از بر خواننده باشم و او را حفظ کنم وارزقنی ان اتلوه بفتح واو علی النحو الذی یرضیک
عنی و روزی کن مرا اینکه بخوانم و تلاوت کنم قرآن را بطریقی که راضی و خشنود سازد ترا از من یعنی بتدبر
و تفکر و اخلاص و حضور میخوانده باشم و ترتیل و تجوید را از دست ندهم اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال
والاکرام والعزة التی لا ترام اسالک یا الله یا رحمن بجلالک و نور وجهک ان تنور بکتابک بصری سوال میکنم
اینکه روشن گردانی ببرکت کتاب خود چشم مرا و بصیرتی در باطن من بسبب تلاوت کتاب خود بیدا کنی وان
تطلق به لسانی و گویا گردانی و روان سازی بسبب او زبان مرا وان تفرج به عن قلبی و دور کنی بیمن و برکت
او اندوه و غم را از دل من وان تشرح به صدری و فراخ کنی و انشراح بخشی بسبب او سینه مرا وان تستعمل به بدنی
و مشغول گردانی بآن قرآن بدن مرا که جمیع حواس مصروف باوامر و نواهی او باشد همچنین است در اصول
اصیل و جلال و در بعضی نسخ صحیح وان تغسل به بدنی است یعنی بشوئی و پاک کنی از لوث گناه بعمل کردن
بمقتضای آن اعضای بدن مرا و مآل هر دو نسخه متحد است فانه لا یعیننی علی الخیر غیرک زیرا که بتحقیق اعانت
نمیکند و توفیق نمیبخشد مرا بر کار حق غیر از تو ولا یوتیه الا انت و نمی دهد حق را مگر تو ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم و نیست برگشتن از معصیت و توانائی بر طاعت مگر بخدای صاحب علو و رفعت تفعل ذلک ثلث جمع
بکند این را که مذکور شد در سه جمعه او خمسا او سبعا یا در پنج جمعه یا در هفت جمعه تجاب باذن الله قبول کرده
میشود یا مراد داده حق خدا تعالی در یکی ازین سه عدد والذی بعثنی بالحق ما اخطا مومنا قط آنحضرت فرماید
قسم بخدای که فرستاده است مرا بحق که خطا نمیکند اجابت این عمل هیچ مسلمانی را هرگز یعنی البته این دعا از
مسلمان محل اجابت میرسد ت مس روایت کرده این حدیث را ترمذی و حاکم از ابن عباس که گفت در اثنای

سوال میکنم ای خداوای نیک بخت کننده باستحقاقت صفت لطف تو و نور ذات تو

انکه ما نشسته بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ناگاه علی بن ابیطالب رضی الله عنه آمد وگفت یا رسول الله مادر و پدر من
فدای تو باد میگریزد ومی برامد این قران از سینه من پس نمی یابم خود را که قدرت یابم بر وی ونگاه دارم اورا
پس آنحضرت فرمود یا ابا الحسن بیاموزم ترا کلماتی که نفع دهد ترا خدا تعالی بان کلمات وسود دهد کسی را که بیاموزی
تو اورا الکلمات وثابت دارد در سینه تو چیزی را که اموخته تو از اوی گفت آری بیاموز مارا یا رسول الله حضرت
فرمود اذا کانت لیلة الجمعة الح ابن عباس بعد از نقل حدیث میگوید که قسم خداست که درنگ نکرد علی مگر پنج
یا هفت جمعه تا اینکه آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وگفت یا رسول الله پیش ازین یاد میکردم چهار آیة
را وهرگاه میخواندم تعب میکشیدم بر ذات خود واکنون چهل آیة یاد میکنم وهرگاه میخوانم گویا قران پیش دو چشم
من است پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که ابو الحسن قسم به پروردگار کعبه مومن است انتهی الحدیث
حاکم گفته این حدیث صحیح است بر شرط شیخین واذا خطا او اذنب فاحب ان یتوب الی الله وچون گناه
کند بخطا یا بقصد پس دوست دارد که توبه کند ورجوع ارد بسوی خدا تعالی فلیمدد پس باید که بیاید در حضرت
وی تعالی باین طریق که فلیمدد یدیه الی الله عز وجل پس باید که دراز کند وبردارد دو دست خود را بدعا بسوی خدا
بزرگ وانابه کند بجناب او ثم یقول بعد بگوید این کلمه را اللهم انی اتوب الیک منها خداوندا بحقیق من توبه
میکنم ورجوع می آرم بسوی تو ازین گناهی که کردم لا ارجع الیها ابدا رجوع نکنم بسوی او گاهی فانه پس بدرستی که
شان اینست یغفر له مالم یرجع فی عمله ذلک امرزیده میشود مراد او را مادامی که رجوع نکند در عمل خود که ازوی توبه کرده است
پس اگر رجوع کرد برای آن توبه دیگر باید کرد پس مالم یرجع شرط مغفرت گناه اول نیست بلکه مراد اینست که گناهی
که بعد از توبه مرتکب آن گشت بتوبه دیگر محتاج است وملا علی قاری رحمه الله گفته مقصود از قول شریف
آنحضرت مالم یرجع اینست که عزم کند بر اینکه عود نکند ومداومت نماید بر تقوی تا اخر عمر مس روایة کرده این را
حاکم از ابی الدرداء مامن رجل یذنب ذنبا آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم نیست هیچ مردی که میکند گناهی
را ثم یقوم فیتطهر بعد ازان برخیزد پس طهارة بجای آرد بغسل که اکمل انواع اوست یا بوضو چنانکه در بعضی
روایة صریح فلیتوضا امده ثم یصلی رکعتین بعد ازان میگذارد دو رکعت نماز را ورکعتین مخصوص بروایة ابن
سنی است ثم یستغفر الله لذلک الذنب بعد ازان آمرزش میخواهد از خدا تعالی برای این گناه لذلک الذنب نیز

ازمختصات

از مختصات ابن سنی است الا غفر له الحاصل نمیکند مگر امرزیده میشود مراد او را گناه او واین را صلوة التوبة خوانند
روایة کرده این را اصحاب کتب اربعه وابن حبان وابن سنی از ابی بکر صدیق وجاء رجل الی النبی وآمد مردی
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت واذنوباه واذنوباه واکلمه ندبه است مختص بمندوب
ونیلحقی الف در آخر برای مد صوت است وایراد ها بجهة بیان حرف مده چنانچه در کتب نحو مبین گشته است
وتکرر مندوب برای تاکید وتکثیر است فقال قل پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا آنمرد را بگو این کلمه را
اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی خداوندا امرزش تو کشاده تر وبیشتر است از گناه من فرد گنه ما بود فزون زقیاس
عفو افزون تر از گناه همه قطره آب رحمه تو بس است شستن نامهٔ سیاه همه ورحمتک ارجی عندی
من عملی ورحمه وفضل تو امید داشته شده تر است نزد من از عمل من فقالها پس گفت آنمرد کلمات مذکوره
را ثم قال عد بعد فرمود آنحضرت اعاده کن وباز گو این کلمات را فعاد پس باز گفت ثم قال عد فعاد بعد ازان
گفت باز گوی پس باز گفت ثم قال قم فقد غفر الله لک بعد ازان گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز
برخیز پس بتحقیق امرزش کرد خدا تعالی مر ترا گناه تو مس روایة کرده این را حاکم از جابر بن عبد الله ان الله
یبسط یده باللیل لیتوب مسی النهار بدرستی که خدا تعالی فراخ میکند ومیکشاید دست رحمه خود را تا توبه
کند بدی کننده روز یعنی کسی که در روز گناه میکند ویبسط یده بالنهار لیتوب مسی اللیل ومیکشاید دست
خود را بروز تا توبه کند بدی کننده شب یعنی کسی که در شب بدی میکند مرتکب گناه از توربشتی نقل میکند که بسط
ید کنایة است از توسع در جود وتنزه از منع نزد اقتضای حکمة ودر حدیث تنبیه است بر سعهٔ رحمة الله وکثرت
تجاوز از ذنوب انتهی ومظهر گوید که بسط ید عبارة است از طلب توبه زیرا که عادة مردم است که چون طلب
کنند از کسی چیزی را میکشایند بسوی او دست خود را پس توبه نزد وی تعالی مطلوب ومرغوب است گویا
تقاضا میکند از گناهکاران توبه را ه بانگ می آید که ای طالب بیا جود محتاج گدایان چون گدا حتی
تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید افتاب از جانب مغرب خود که دران وقت درهای توبه بسته گردد
وانابه نفع نکند کما قال الله تعالی یوم یاتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل
مراد بعض ایات درانجا طلوع افتاب از مغرب است روایة کرده این را مسلم وحاکم از ابو موسی

اشعري وجاء رجل وآمد مردي نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله احدنا یذنب یکی از ما کناهی
میکند و در وی می افتد حالش چیست قال یکتب علیه فرمود آنحضرت نوشته میشود ان کناه بروی و ثبت کرده
میشود در صحیفه اعمال او و در بعضی روایات آمده که نویسنده جانب شمال در نوشتن اعمال تا شش هفت ساعت
توقف میکند و در صحیفه نمی نویسد اکر بمجرد صدور کناه توبه کرد نمی نویسد ان کناه را و داخل صحیفه میکند والا می
نویسد و ثبت می نماید قال ثم یستغفر منه و یتوب بار کفت انمرد پیغمبر را استغفار میکند از ان کناه و رجوع میکند
بجناب حق تعالی یعنی اکر بعد از صدور کناه استغفار و توبه کند در ینصورت چه حال دارد کان یغفر له و یتاب
علیه فرمود آنحضرت امرزیده میشود مراد از قبول توبه کرده میشود بروی یعنی محو کرده میشود انچه نوشته شده بود بروی
از کناه توبه بازکشتن از کناه است و اصل معنی او رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت
مراد دارند و اکر نسبت به پروردکار کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند و در بعضی روایات یتاب
مثلثه است و اینمعنی ابلغ از اول است بمقتضای مرام و اول اظهر بفحوای کلام قال فیعود فیذنب بار کفت
انمرد پس باز میکردد از توبه پس کناه میکند در ینحال چه چیز لازم است قال یکتب علیه قال ثم یستغفر منه و یتوب
قال یغفر له و یتاب علیه یعنی همچنین است حال بنده و امرزش پروردکار ما دامی که طلب امرزش کند و لا
یمل الله حتی تملوا بفتح حرف مضارع و میم است در هر دو جا و ملول نمیشود خدا تعالی از امرزش کردن و رحمت و
و مغفرت نمودن تا انکه ملول کردید شما را از استغفار و ترک کنید طلب امرزش را یعنی شما از توبه کردن و امرزش
خواستن ملول نشوید و هر چند توبه شکنید باز توبه دیکر بجا آرید که حضرت حق سبحانه و تعالی توبه شما را قبول میکنید
کما قال باز آ باز آ هر انچه هستی باز آ کر کافر و کبر و بت پرستی باز آ این درکه ما درکه نومیدی نیست صد بار
اکر توبه شکستی باز آ پیر کناه کوید ملال در اصل کذاشتن چیزی است از جهت استثقال ان و نفور نفس از وی
بعد از محبت و حرص و میل بدان و این در حق وی تعالی محال است باتفاق پس لا بد تاویلش باید کرد پس بعضی
کویند از باب مشاکله است کما فی قوله تعالی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک و اینچنین بسیار می آید شیخ ابن حجر کوید
استعمال حتی در انجا بر حقیقتش نیست بلکه معنی آنست لا یمل الله اذا مللتم و بعضی کویند بمعنی واو است یعنی ملول
نمیشود خدا تعالی و ملول میشوید شما پس نفی ملالت از جناب باری و اثبات اوست مر بندکان را انتهی طس

ط روایة کرده این را طبرانی در اوسط و در کبیر از عقبه بن عامر و اذا قحطوا المطر بصیغه مجهول است یعنی چون رسیده
شوند مردم بتنکی و خشک سالی را از جهت نایافت باران چنانکه میکویند قحط القوم بضم قاف و کسر حا چون برسد
ایشان را قحط کذا قال القسطلانی و هو المفهوم من الصحاح و در قاموس کفته که قحط بمعنی احتباس باران است
و برین تقدیر عبارة از باب قلب است چه محتبس مطر است نه مردم و معنی انست که چون حبس کرده میشود باران را
از ایشان فلیجثوا بفتح یا و سکون جیم و ضم مثلثه علی الرکب پس باید که بنشینند ایشان بر زانوها چنانکه
اداب دعا است ثم لیقولوا بعد از ان باید که بکویند این اسم بزرک را یا رب یا رب دو مرتبه عو روایة
کرده این را ابو عوانه از سعید بن ابی وقاص و دعاء الاستسقاء و دعا طلب باران است سه مرتبه این کلمه
تکرار کند اللهم اسقنا اللهم اسقنا یعنی خداوندا آب بنوشان ما را زهری کوید در وی قطع ثمره و وصل او هر دو
اللهم اسقنا
جایز است و استسقا در لغة آب خواستن از غیر برای خود یا غیر خود و در شرع طلب باران است از باری تعالی
نزد خشک سالی است بر وجه مخصوص خ روایة کرده این را بخاری از انس که کفت در آمد مردی روز جمعه بمسجد
را از دری که مقابل منبر بود و حال انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس رو آورد انمرد پیغمبر خدا را در حالی
که استاده بود پس کفت یا رسول الله هلاک شدند و مردند چهار پایها و منقطع شد راهها یعنی از هلاک شتران
و ناتوانی انها از بی علفی و بی آبی پس دعا کن خدا تعالی را که باران دهد ما را انس کوید پس برداشت انحضرت
هر دو دست را و کفت سه بار اللهم اسقنا پس سوکند بخدا نمی دیدیم در اسمان چیزی از ابر و نه پاره ابر تنک و نه
علامتی از باد و جز آن و نبود میان ما و میان کوه سلع خانه و سرای پس ظاهر شد از پس کوه سلع ابری مانند
سپر پس هر کاه میان اسمان رسید منتشر شد بعد از ان باران بارید پس سوکند بخدا که ندیدیم افتاب را یکهفته
پس در آمد مردی باران در که مقابل منبر است در جمعه اینده و حال انکه رسول خدا استاده خطبه میخواند پس روی کرد
انمرد انحضرت را در حالی که استاده است پس کفت ای رسول خدا هلاک شد اموال از مواشی و راهها از رفتن
ماند از کثرت سیلاب پس دعا کن خدا را که باز دارد باران را کفت انس پس برداشت رسول خدا هر دو دست
مبارک را پس کفت اللهم حوالینا ولا علینا الخ پس دور شد ابر و باران و برآمدیم از ان مجلس بحالی که راه میرفتیم
در افتاب انتهی الحدیث و بروایتی دعاء استسقا انست که سه مرتبه بکوید اللهم اغثنا اللهم اغثنا مصنف میکوید معنیش
اللهم اغثنا

آنست که خداوندا نازل کن بر ما غیث را و غیث بمعنی باران است انتهی م روایه کرده دعاء استسقا را بلفظ اغثنا
مسلم از انس بن مالک در حدیث مذکور و بخاری نیز بطریق قتیبه بن سعید از اسمعیل از شریک از انس نیز آورده است
و عدم ذکر رفع او درینجا بظاهر معلوم نیست و امکان اما ما واگر باشد طلب کننده آب باران بادشاه یا نایب او
خرج او ابداء حاجب الشمس بیرون آید بسوی صحرا بعد اخبار مردم هنگامی که ظاهر شود یا آغاز کند بر آمدن را
کرانه آفتاب بداء بالف و همزه هر دو روایه است داول الظهر فقعد علی المنبر پس نشیند بر منبری که نهاده باشد
درانجا فکبر و حمد الله عز و جل پس تکبیر بر آرد و ثنا جمیل گوید خدا تعالی را که صاحب صفة عزت و جلال است
ثم قال بعد از ان بگوید در اثناء خطبه این کلمات را الحمد لله رب العالمین جمیع حمد ثابتست مر خدا برا که پروردگار
عالمهاست الرحمن الرحیم و مهربان است در دنیا و آخرت مالک یوم الدین مالک و متصرف همه چیز است
در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود بحق مگر خدا تعالی میکند انچه میخواهد هیچکس را مجال توقف و انکار
و یارای تردد و استفسار نه اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء خداوندا توئی معبود بحق نیست
الا گر تو نگر و بی نیازی و ما نیاز مند و محتاجانیم بانچه نزدیک تست از موائد نعمت و فواید کرامت انزل علینا
الغیث فرو فرست بر ما باران او اجعل ما انزلت علینا قوة علینا قوة و بلاغا الی حین و بگردان چیزیرا که فرود
فرستی بر ما از باران و رزق سبب توانائی بر طاعة تا زمان طویل یعنی بسبب وی بمطالب خود رسیم و کال
انقطاع کیر یم مصنف گفته بلاغ بفتح با چیزیکه رسیده شود بسبب وی بسوی شی مطلوب ثم رفع یدیه حتی
یبدو بفتح یا و ضم دال و واو در آخر بیاض ابطیه بعد از خواندن این دعا بر دارد دو دست خود را بسوی
آسمان و مبالغه کند در برداشتن تا آنکه ظاهر شود و نمایان گردد سفیدی هر دو بغل او و ظهور بیاض الطین کنایه
است از بلند برداشتن دستها و گفته اند هر چند واقعه صعبتر و مسئله مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند
و بالاتر و مسلم از انس آورده که استسقا آنحضرت الجنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی
آسمان برعکس انچه متعارفست در وقت دعا و در روایه ابو داود نیز مانند این آمده و گفته اند که دعا چون چون
برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون
برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهة اشاره باطفای نائره غضب و فتنه

ٌ برای خطبه م

بمطلوب م و باعث رسیدن

و بیت کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفت این نیز برای تفأل است بتقلب حال شل صنع
وی در تحویل ردا و اشاره است بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد انچه در وست از
امطار انتهی کذا نقل الشیخ قدس سره ثم حول الی الناس ظهره بعد از ان بگرداند بجانب مردم پشت خود را بعد فراغ
خطبه رو بسوی قبله کند و پشت بسوی حاضران و تحول رداءه و برگرداند ردا خود را چنانکه طرف راست ردا
بجانب چپ باشد و طرف چپ بجانب راست و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون هکذا فی سفر
السعادة و رداء چیزیست که ستر کند نصف اعلی را از بدن و صورت قلب ردا و کیفیت تحویل او چنانکه مظهر و طیبی
و کرمانی و عینی و غیر وی از شراح حدیث گفته اند انست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب
یسار و بدست چپ گوشه پایانرا از جانب یمین و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف
مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بدست چپ بر کتف اعلی از جانب
یسار پس چون اینچنین بکند منقلب میشود طرف راست بجانب چپ و بالعکس انتهی و کانه یرید فرا
اصلح الله حاله و تصویر تحویل بوجهی که شراح گفته اند تشویش خاطر و حلجانی باقیست و چنانکه بیان کیفیه کرده اند
بظاهر درست نمی افتد زیرا چه اگر طرف اسفل جانب چپ را که مقبوض بید یمنی است بر کتف اعلی
از جانب یمین و بالعکس می آرند اندرون ردا بیرون میشود و اگر اندرون را بیرون میکنند طرف اسفل
جانب چپ بر کتف اعلی جانب یمین و بالعکس نمی افتد بر و گفته اند که غرض از تحویل و تقلیب ردا تفأل
است بتحویل حال تا آنکه بدل کند خدا تعالی تنگی را بفراخی و خشکی را بسیرابی و وارد شده است درین باب
حدیثی حسن در مستدرک از جابر و در طبرانی از انس و بعضی گفته اند که این امتثال امر پروردگار است که امر کرد آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم بدان تا تحویل یابد حال یا کرد آنحضرت این را باجتهاد خود نه بجهة تفأل زیرا که شرط تفأل
انست که بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و ازان تفأل گیرند و ظاهر انست که مراد قائل
بتفأل اینجا همان معنی مذکور است یعنی کرد این را تا در ظاهر دال باشد بر تغیر حال و علامت باشد بران اما
انکه بودن تفأل البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم وهو رافع یدیه و حال آنکه امام بر دارنده باشد دو
دست خود را در حالت تحویل ثم اقبل علی الناس و نزل پس بتر روی آرد بر مردم و فرود آید از منبر فیصلی رکعتین

ٌ و اندرون و بالعکس م

پس بگذارد دو رکعت نماز بی اذان و بی اقامة و قراءة بجهر کند و بخواند در رکعة اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی
و در رکعة دوم هل اتاک حدیث الغاشیة چنانکه روز عید و جمعه میخواند کذا وقع فی الروایات الفقهیة بدانکه
نزد امام همام ابو حنیفه نمازی در استسقا مسنون نیست و شرط نه بلکه استسقا همین دعا و استغفار و طلب آب با تضرع
تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب بموجب قول حق سبحانه استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء
علیکم مدرارا پس استغفار بحکم نص قران سبب ادرار امطار است و در اکثر احادیث که در باب استسقا وارد شد
صلوة مذکور نیست الا در بعض حدیث و آن نیز بجمع خصوصیات بمرحد صحه نرسیده است مخصوص است بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بر تقدیر ثبوت و صحت رسیده است که امیر المومنین عمر رضی الله
عنه استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بیش نبود و اگر نمازی مسنون بودی ترک نمیکردی و عدم
علم عمر بدان با وجود قرب عهد زمان نبوت و عموم بلوی یا ترک وی او را با وجود علم صورت نمی بندد خصوصا
با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان با آن نیز گنجایش ندارد و نیز سنت آن باشد که
آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع ترکه احیانا و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نیست پس
بمقتضای این جایز باشد نه مسنون و گفته اند که مراد بآنکه در استسقا نماز نیست آنست که نمازی بجماعة و
خطبه بخصوصیات دیگر مثل صلوة عید نیست و الا هر کدام اگر تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند
و طریقه دعا و استغفار با توجه بر پا دارند جایز است و حسن و نزد صاحبین آنست که امام دو رکعت بگذارد بجماعه
و خطبه و الکنون فتوی در مذهب حنفیه بر همین است از جهة ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم
دلیل بر اختصاص آن بوی و خطبه در وی مانند خطبه عید است نزد امام محمد و نزد ابو یوسف یک خطبه است
و بعضی گویند این قول امام محمد است و ابو یوسف یا ابو حنیفه است هکذا فی المبسوط و المحیط و نزد اکثر ائمه
در استسقا صلوة مسنون است و آن مثل صلوة عید است بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز والله اعلم
د حب ا س روایة کرده این را ابو داود و ابن حبان و حاکم از عایشه رضی الله عنها که گفت گله کردند مردم بسوی
آنحضرت باز ایستادن باران را پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد در مصلی که بیرون مدینه
است و وعده داد مردم را بروزی که بیرون آیند در آن روز پس بیرون آمد هنگام ظاهر شدن کرانه آفتاب

بی کی

پس کرد در اینجا جمع آنچه مصنف گفت عایشه پیدا کرد خدا تعالی ابری را پس غرید آن ابر و درخشید و ببخت باران پس
نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد سیلها پس هرگاه که دید آنحضرت شتاب رفتن مردم و دویدن
و خزیدن ایشان در گوشها بخندید تا آنکه نمایان شد دندانهای درونی و گفت اشهد ان لا اله الا الله ان الله علی
کل شیء قدیر و انی عبده و رسوله اللهم اسقنا غیثا مغیثا خداوندا بفرست ما را بارانی که فریادرس و سیراب کننده
و خلاصی دهنده باشد از شدة قحط و ابتلاء او و مغیث در حقیقه باری تعالی است و اسناد او بسوی غیث مجاز
است هکذا قالوا و جایز است که از قبیل ظل ظلیل باشد بجهة مبالغه مصنف گفته مغیث بضم میم است یقال غیثت
الارض فهی مغیثة و مغیوثة چون برسد او را باران انتهی و این تایید دلالت دارد بر آنکه مغیث بفتح میم باشد کما
لا یخفی مریا بفتح میم و تشدید تحتیه است معنی بسیار یعنی قاله المصنف و در بعضی نسخ صحیحه بیاء و بهمزه است مریئا
گوید و همین است مصحح در اصول ما از اذکار و سلاح و حصن انتهی و موید است او را ایراد صاحب نهایه در همزه که
گفته مرأنی الطعام و امرأنی وقتی که ثقل نکند و زود از معده در گذرد انتهی و معنی او آنست که بفرست بارانی را که گوارا
و نافع باشد و خالی بود از ضرر مثل هدم و غرق و غیر آن و در مدارک و تفسیر هنیئا مریئا آورده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بدین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی گناهی نباشد و مری آنکه با وی درد و رنجی
نبود مربعا بارانی بسیار که فراخی سال پیدا آرنده باشد مصنف گوید مربع بضم میم و فتح است و آن بمعنی فراخی
سال است و حال و آب و علف بسیار پیدا آرنده است یقال امرع الوادی وقتی که فراخ آب و علف شود و مرع
مراغه فهو مربع انتهی و همچنین است در نهایه حنفی گوید سیاق کلام مصنف دلالت دارد بر آنکه ضم میم از امرع است
و فتح او از مرع در اول بحث است زیرا چه اگر از امرع باشد ممرع آید نه مربع انتهی و ظاهر آنست و در نهایه که ضم میم
از اراع یریع اراعه است و بکر دو زاید بر آنچه بود قاله المظهر باران بهاری رویاننده که بی نیازی بخشد از طلب
آب و جستن جائی علف دار و مردم هر جا که خواهند اقامت کنند و در دریافت کلا محتاج با نتقال نشوند یا
مرتع از اربع و اخصب است چون برویاند ربیع را و بضم میم و کسر تا فوقانیه یعنی مربع با موحده نیز روایت و این روایة
نیز مذکور است در نهایه نافعا اجمال است بعد تفصیل و بعض از تاکید اوست یعنی بفرست باران سودمند زیان
نکننده عاجلا زود آینده د مص روایة کرده این را ابو داود از جابر و ابن ابی شیبه از کعب بن مرة و تا اینجا باتفاق

گوید پس

و بتقدیر ثبوت ۲

وقتی که بسیار شود ۷

و مریع بضم میم و باء موحده نیز روایة آمده است ۸

روایة کردند بعد از ان ابوداود در تاکید عاجلا غیر اجل روایة کرده و ابن ابی شیبه رائث مص بدل آجل روایت
کرده یعنی متاخر و دیر کننده بقال راث علینا خبره وقتی که درنگ کند و زود در نرسد و آجل نیز بمعنی رائث است
اللهم اسق عبادک خداوندا آب ده بندگان خود را و بهائمک و چهارپایهای خود را و انشر رحمتک و پراکنده
کن رحمة خود را بر جمیع موجودات به تر و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانداران
واحی بلدک المیت و زنده ساز زمین مرده و افسرده خود را که سبز و سیراب گردد د روایة کرده این را ابوداود
از عمرو بن شعیب اللهم انزل علی ارضنا زینتها خداوندا فرو فرست بر زمین ما زینت او را یعنی چیزی که سبب زینت
او باشد از تر و تازگی به نباتات و شکوفها و ریاحین ایما است بقول وی تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها
و سکنها و بفرست آرامگاه آن که سبب اطمینان اهل او باشد مصنف گفته بفتح سین و کاف یعنی نازل کن
مطلوب اهل او را که نفوس مردم بان آرام گیرد ط روایة کرده این را ابوعوانه از سمره بن جندب اللهم ضاحت
بضاد معجمه جبالنا خداوندا ظاهر شد و نمایان گشت کوههای ما بالکلیه از جهة عدم نباتات در انها ضاحت از ضحی
است مثل رامت از رمی و اصل وی ضاحیت است بقال ضحی المکان چون نمایان شود از جهة عدم نباتات
واغبرت بتشدید بدراء مهمله ارضنا و غبار آلوده گشت زمین ما از جهة عدم باران و قلت سیرابی نباتات اغبرار
گردآلوده شدن کذا فی التاج و هامت بتخفیف میم دوابنا و سخت تشنه شدند چهارپایهای ما فی القاموس هام
یهیم هیاما و هیمانا احب امراة الهیم بالکسر الابل العطاش و در تاج گفته الهیام سخت تشنه شدن معطی الخیرات
بنصب و حذف حرف ندا من اماکنها ای عطا کننده نیکیها از محلهای او و منزل الرحمة من معادنها و فرود فرستنده
رحمت که باران است از کانهای او و مجری البرکات علی اهلها جاری کننده برکتها بر اهل آن که مستحقان او بند
بالغیث المغیث بسبب باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از تشنه و این متعلق است بهر واحد از اوصاف
سابقه منصوبه بر سبیل تنازع انت المستغفر بفتح الفاء الغفار توئی کسی که طلب کرده شود طلب آمرزش گناهان
از وی و نیک بیامرزنده فنستغفرک للجامات بجاء مهمله و تشدید میم من ذنوبنا پس طلب آمرزش میکنیم از تو
مر فرو هر گناهی را که مختص است بما و واقع نشده است از غیر ما مصنف گوید جامات جمع جامه است یعنی خاصه
بقال کیف الخامه و العامه و از جهة عطف کرده شد بر وی و نتوب الیک من عوام خطایانا و توبه میکنیم و رجوع

می آرم بسوی تو از عوام گناهان خودها که شیوع گشت میان ما و غیر ما اللهم فارسل السماء مدرارا خداوندا چون حال چنین
است که گفتیم پس بفرست باران را در حالی که ریزان باشد پی در پی مراد بسما ابر یا باران است بطریق مجاز
و مدرار بکسر میم صیغه مبالغه است و واصل بالغیث و پیوسته کن باران را که بکجز وی بکجز دیگر مقارن باشد و یا
مواصله کن ما را با باران و الکف بهمزه وصل و کسر فا یعنی کفایت کن بسبب باران موشه ما را که حاصل است بجرث قاله
القهستانی من تحت عرشک ظرف ارسال است حیث ینفعنا و یعود علینا از زیر عرش خود جائی که فائده رساند
ما را و عود کند بر ما نفع او یعنی باران را در وادیها و مزرعها بفرست تا نفع کند و بکار آید و ضایع نرود و از وی متمتع باشیم
غیثا منصوب بنابر مصدریه است یا مفعول به ای اغث او انزل غیثا و اعاده او بجهة الثت که تا مقدمه اوصاف
ابنیه کرده چنانکه گفت عاما یعنی بفرست بارانی که عام و شامل باشد اکناف و اقطار ارض را طبقا بتحریک
هم بمعنی عاما است و اگر از اول استیفاء امکنه و از ثانی استیعاب از منه مراد دارند نیز صورتی دارد یا در اول عموم
فقط است و در ثانی عموم با کثرت چنانچه مصنف گفته طبق عام کثیر است غدقا مصنف گوید یعنی با بهم دگر او را
و ظاهر نیست که بمعنی عزیز و عظیم است انتهی و چون غبوق در اصل شراب شبانگاهی است ما ماکه مراد از غبق باران
شبانگاه ابنده باشد که باران آن وقت خیلی نافع است و نبات بسیار سبز رویاند کما هو المتعارف والله اعلم
مجللا بضم میم و فتح جیم و کسر لام مشدده است از تجلیل بمعنی جل انداختن یعنی بارانی که پوشنده زمین باشد
بآب و نباتات و زینت دهنده او بود بریاحین و خضراوات و بفتح لام بر صیغه مفعول نیز مروی است یعنی همه را
فرا رسنده بود چنانچه بیهقی گفته تحلیل جل بر ستور افکندن و همه را فرا رسیدن و پوشانیدن خری غدقا
بفتحتین و قطرهای بزرگ داشته باشد کذا نقل عن المصنف بقال غدق المطر اذا اکثر قطره و در دیوان و غیره
گفته غدق آب بسیار خصبا بکسر خاء معجمه و سکون صاد مهمله صاحب فراخی سال و حال که از وی گاه و حشیش
بسیار روید ضد جدب و قحط رائعا رویاننده چیزی که خورده شود بفراخی مصنف گفته از رتع است و ان اتساع است
در خصب و در بعضی نسخ مرتعا است و قد تقدم ممرع النبات بضم میم اول و کسر را بسیار رویاننده نبات بقال
امرع الوادی وقتی که بسیار نبات شود کذا فی الصحاح و بیهقی گفته امراع بسیار گیاه شدن وادی و بسیار گیاه
یافتن از او و روغن بسیار بر سر کردن عو روایة کرده این را ابوعوانه از جعفر بن عمرو بن حریث و الدمشقی عمرو بن

بن الخطاب فماد على الاستغفار واستسقا کرد امیر المومنین عمر بن الخطاب پس زیاده نکرد بر دعا واستغفار این حدیث
منادیست باعلی ندا که در استسقا نماز مسنون نیست چه عدم علم عمر بسنة صلوة باعموم تلبوی وقرب عهد باترک وی
از او باوجود علم صورت ندارد مص هیچ یکی از شراح این کتاب مستطاب وغرو وی راوی این حدیث را ذکر نکرده بهر حال
موقوف است وعدم ایراد رمز موقوف بگفته دلالت عبارة است واذا رای سحابا مقبلا وچون میدید ابری را
که می آید از کرانهای آسمان این دعا خواند اللهم انا نعوذ بک من شر ما ارسل به خداوندا بدرستی که ما پناه میگیرم
بتو از بدی چیزیکه فرستاده شده است این ابر برای او اللهم سیبا بفتح سین وسکون یاء تحتانیه مصدر ساب
است بمعنی جری یقال ساب الماء سیبا اذا جری یعنی خداوندا بگردان این ابر را جاری وچون در جریان
وی مظنه ضرر بود نافعا فرمود یعنی جاری کن در حالی که نافع باشد فان کشفه الله ولم یمطر پس اگر دور سازد
آن را خدای تعالی ونبارد حمد الله علی ذلک حمد گوید وثناء جمیل یاد کند خدای تعالی را برآنکه کشف کرد وشری از او
رسانید د س ق روایه کرده این را ابو داود ونسائی وابن ماجه از عایشه صدیقه رضی الله عنها واذا رای المطر وچون
میدید باران را بگوید اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان که بسیار سودمند باشد ومضر نبود صیب بفتح
صاد مهمله وتشدید یاء تحتانیه مکسوره بمعنی ریخته شدن است کذا نقل عن المصنف ودر مشارق بسکون
تحتانیه نیز ضبط کرده ونووی در اذکار گفته که صیب بمعنی باران کثیر است وبعضی گویند بارانی است که جاری
شده باشد آب او انتهی وبعضی گویند صیب ابر صاحب نزول است یقال صاب السحاب فهو صیب اذا
امطر ودر صحیح بخاریست که ابن عباس گفته صیب در قول وی تعالی او کصیب من السماء بمعنی مطر است انتهی
پس متعین شد که مراد از صیب همین باران است وهمین باران است وهمین است قول جمهور ونافعا منصوب
بفعل مقدر است روایه کرده این را بخاری از حدیث عایشه ودر روایتی از ابن ابی شیبه سیبا نافعا بسین
مهمله بجای صاد مهمله وتشدید یاء تحتانیه آمده مرتین او ثلاثا یعنی دو بار خواند این را یا سه بار واذا کثر وخیف الضرر
چون بسیار شود باران وافراط کند در بارش وترس ضرر باشد ومردم را دران ملال پیدا آید بگوید این کلمات
را اللهم حوالینا بفتح لام ولا علینا خداوندا نازل کن باران را بر اطراف ما در مواضع نباتات واراضی زراعه ونازل
مکن بر ما در ابنیه ومساکن حوالی جمع حول است در صحاح گفته یقال قعدوا حوله وحواله وحولیه وحوالیه وگفته میشود

حوالیه

حوالیه بکسر اللام انتهی وایضا یقال رأیت الناس حوله وحوالیه بمعنی طواف کنندگان از جوانب او ومنه قوله تعالی و
تری الملائکة حافین من حول العرش ونووی نیز همین گفته که حواله وحوالیه وحولیه وحوله بفتح لام است در جمع بمعنی
جوانبه انتهی اللهم علی الآکام خداوندا بفرست باران را بر توده ریگها آکام بر وزن آلام است بمد وهو الاصح وبکسر وقصر
بر وزن جبال نیز خوانده اند بهر دو تقدیر جمع اکمه است بفتحات توده ریگ ونزد بعضی بمعنی کوه خورد است در
نهایه گفته بکسر جمع اکمه است وجمع او اکم وجمع اکم آکام است بمد انتهی والآجام ونازل کن بر قلعهای وحصنها که در
ضرر بر مردم کمتر است آجام بفتح همزه وبکسر وقصر جمع اجم بضمتین است وان بام حصنی از سنگ است در مدینه وهر خانه
که مسطح باشد هر چهار سوی او کذا فی الصراح والظراب ونازل کن بر کوهها ظراب بکسر ظاء معجمه جمع ظرب است
بر وزن کتف بمعنی کوه فراخ یا کوه خورد وزمین پشته که بلند برآمده باشد کذا فی الصراح ودر مختصر گفته که نزد بعضی ظرب
بمعنی راس جبل است والاودیة وبر وادیها اودیه جمع وادی است ومراد اینجا جریست که استقرار کند در انجا آب
باران تا انتفاع گرفته شود از وی گفته اند واقع نشده است افعلة جمع فاعل مگر اودیه جمع وادی ومنابت الشجر
وجاهای رستن درخت خ م روایه کرده این را شیخین از انس بن مالک واذا سمع الرعد والصواعق
وچون بشنود رعد را وصواعق را دعاء اینده بخواند رعد چنانچه در قاموس گفته آوازیست که شنیده میشود
از ابر یا نام فرشته ایست که می راند سحاب را انتهی وترمذی از ابن عباس آورده که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از رعد پس فرمود که وی فرشته از فرشتهاست که گماشته شده است با ابر با او تازیانها است
از آتش که می راند بان سحاب را هر جا که خواسته است خدای تعالی وآیه کریمه ویسبح الرعد بحمده نیز دلالت صریح
بر این معنی دارد وصواعق جمع صاعقه است وصاعقه آتشیست که میفرستد او را خدای تعالی در وقت رعد شدید
کذا فی النهایه ومظهر گوید صاعقه مانند رعد است مگر آنکه صاعقه را بر آوازی که از ابر شنیده میشود ودر غایت سختی
بود اطلاق میکنند وآوازی را که کمتر ازین باشد رعد میگویند دعا میخواند اللهم لا تقتلنا بغضبک خداوندا مکش
ما را بغضب خود ولا تهلکنا بعذابک وهلاک مکن ما را بعذاب خود چنانچه عاد وثمود را هلاک کردی وعافنا
قبل ذلک وعافیت وسلامتی بخش ما را از بلیات وخطیئات که موجب غضب وعذاب اند پیش از وقوع عذاب
ت س کم روایه کرده این را ترمذی ونسائی وحاکم از ابن عمر ودر روایتی این دعا خواند سبحان الذی یسبح الرعد

قاضی بیضاوی در تفسیر خود نیز همین نوشته که صاعقه شدت آواز رعد است ... نیز رساننده ویا آن آتشی است که میکند ... مگر آنکه هلاک میکند او را

بحمده پاک و منزه است آن خدائی که تسبیح میکوید وپاکی یاد کند اورا رعد در حالی که مشتغل و متلبس است بستایش او
یعنی تسبیح را بحمد مقرون میکنند والملائکة من خیفته وتسبیح میکنند اورا مجموع فرشتگان از خوف وی تعالی یا از
خوف رعد **مو ط** روایة کرده این را مالک در موطا از قول عبد الله بن زبیر واذا هاجت الریح استقبلها بوجهه
وچون انگیخته شود و بوزد بادی پیش آید اورا بذات خود یعنی متوجه او شود وجثا بالف است در جمیع نسخ از جثو
یعنی جلوس علی رکبته ویدیه وبنشیند بر دو زانوی خود و دو دست خود را بر صورت تواضع وخشوع **طب ط** روایة
کرده این را طبرانی در کتاب دعا و معجم کبیر از ابن عباس و مسلم وغیر وی در ذیل حدیث مذکور آورده اند این را
وقال ویکوید بعد از نشستن این دعا را اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها خداوندا بدرستی که من سوال میکنم ترا
نیکی این باد و نیکی انچه در وست واثار ومنافع وخیر ما ارسلت به ونیکی انچه فرستاده شده است این باد با د
از جنبیان واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به وپناه میکیرم از بدی او وبدی چیزی که در وست وبدی
چیزی که فرستاده شده است این باد با وارسلت بصیغه مجهول غایب است وبا لفظ معلوم مخاطب نیز روایت است
م ت س طب روایة کرده این را مسلم وترمذی ونسائی از عایشه وطبرانی در دعا از ابن عباس اللهم اجعلها
ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بکردان این باد را ریاح یعنی سبب رحمة و مکردان او را ریح یعنی سبب عذاب واین
مبنی است بر انچه مشهور است که این صیغه جمع در ایات رحمة می آمد ولفظ واحد در قصص عذاب چنانچه
ابن عباس گفته که ریح در روایة کریمه انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا وارسلنا علیهم الریح العقیم در عذاب مستعمل شده
وریاح در ارسلنا الریاح لواقح وان یرسل الریاح مبشرات در رحمة استعمال یافته واین مستقیم نیست وابو جعفر
طحاوی این را منکر شده واستشهاد آورده بانکه ریح بلفظ مفرد در غیر عذاب نیز استعمال یافته است بقول
وی تعالی وجرین بهم بریح طیبة وامثال آن از بعضی احادیث استعمال مفرد در خیر وشر معا آمده چنانچه حدیث
ابی هریرة است که الریح من روح الله یاتی بالرحمة وبالعذاب وحرابنها پس ثابت شد که فرق نیست میان ریح
وریاح مگر انکه متصل شود او را ذکر رحمة وعذاب ومتقید بوصف گردد پس خطابی در توجیه دعاء مذکور گفته که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بهجته فرموده که ریاح چون بسیار شود سحابها بیدا آرد وباران بسیار بارد پس سود
نشو و نما کثرت زروع وثمار وچون ریح کم شود و یک باد وزد عقیم باشد و فایده نبخشد اینچنین است اعتقاد عرب

که بارور میکرد سحاب مگر ریاح ونزد بعض معنی او اینست که هلاک مکن ما را باین ریح ودور از کن غرمی ما را تا انکه بوزد بر ما ریاح
کثیر یعنی اگر همین باد ملایک هلاک میکنی پس بر ما ریح دیگر مهیا شد بهوا او پس ریح باشد نه ریاح ذکره المظهر باز
خطابی گفته که حدیث ابن عباس ضعیف است مقاومت با احادیث صحاح که در اطلاق واقع اند نتواند کرد
ودرین باب سخن بسیار است ودر شرح عربی مشکوة بتفصیل مذکور است اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا
بکردان این ریح را موجب رحمت ومکردان او را ماده عذاب انجمله در حقیقت یعنی جمله سابق است
ط طب روایة کرده این را طبرانی در کبیر ودعا ایضا از ابن عباس حاصل آنست که طبرانی را از ابن
عباس دو روایة است در روایتی ذیل حدیث بدعا اللهم اجعلها ریاحا الی اخره گردانیده واین روایة در هر دو
کتاب اوست ودر روایتی دیگر اینست که در وی لفظ دعا باللهم انی اسالک الی اخره آورده واین روایت تنها در
کتاب دعا اوست ودرین روایة مسلم وترمذی ونسائی نیز با وی تعبیر مصنف ایمعنی را خالی از تسامح نیست ظاهر
اینست که در اختلاف رموز اندکی تقدیم وتاخیری راه یافته است والله اعلم وان جاء مع الریح ظلمة واگر بیاید
با باد تاریکی تعوذ بالمعوذتین تعوذ کند بخواندن قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس **د** روایة کرده این
را ابو داود از حدیث عقبة بن عامر بروایتی این دعا بخواند اللهم انا نسالک من خیر هذه الریح خداوندا بتحقیق
من سوال میکنم ترا از نیکی این باد وخیر ما فیها ونیکی چیزی که در دست از جنبان وخیر ما امرت به ونیکی
انچه مامور است این باد بدان ونعوذ بک من شر هذه الریح وشر ما فیها وشر ما امرت به وپناه میگیرم بتو از بدی
این باد واز بدی انچه در دست واز بدی انچه مامور است بدان **ت س** روایة کرده این را ترمذی ونسائی از ابی بن کعب
اللهم انا نسالک من خیر ما امرت به ونعوذ بک من شر ما امرت به **ص** روایة کرده این را ابو یعلی موصلی ایضا
از ابی اللهم لقحا لا عقیما خداوندا بکردان این باد را بارور وسود مند ومکردان او را نازاینده ابر و بی فایده دعای
لقحا بفتح لام وفتحتین وسکون قاف مصدر بمعنی صفه است صاحب سلاح گفته یعنی باد بینی که آبستن سحاب
باشد عقیما بعکس اوست یعنی بادی که در وی ابر و باران نباشد مانند عقیم از حیوانات که او را ولد نبود
حب طس روایة کرده این را ترمذی وابن حبان وطبرانی در اوسط از سلمه بن الاکوع واذا سمع صیاح الدیکة مگر دال
وفتح کاف جمع دیک بسکون یا بمعنی خروس فلیسال الله من فضله وچون بشنود آواز خروسان پس باید

تعید ۵

از تکلید بکلا لاتخفی علی المتتبع

لیکن ۵

اهیرادم

لفقی ۵

اربع ریاح وریاح

پس باید که سوال کند خدا تعالی از فضل وی زیرا که خروس بدیدن فرشته بانگ میکند پس در تحصیل آمین فرشته امید
است کماجاء فی اصل الحدیث قاضی عیاض گفته سبب او رجاء تأمین ملائکه است بر دعا و استغفار ایشان
و شهادة ایشان است مر او را بتضرع و اخلاص یا سوال کهته است که خروس اقرب حیوانات است بذاکر الله
از روی صوت و غالباً اوقات نماز را نگاه میدارد خ م د ت س روایت کرده این را بخاری و مسلم و ابو داود
و ترمذی و نسائی از ابوهریره و اذا سمع نهیق و چون بشنود آواز خر را فلیتعوذ بالله من الشیطان الرجیم
پس باید که پناه گیرد بخدا تعالی از دیو سرکش رانده شده یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید زیرا که
خر شیطان را دیده بانگ میکند نهیق و نهاق بضم نون و فتح هر دو جمع حمار است خ م د ت س مس روایت کرده این
را نیز بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و حاکم ایضاً از ابوهریره پوشیده نماند که این حدیث با حدیث
سابق متحد است پس وجه تفریق و اعاده رموز خالی از استدراک نیست مگر آنکه گویند تکرار رموز اشاره است
باختصاص فقره ثانیه بحاکم لیکن رقم مس در اکثر نسخ غیر از نسخه جلال یافته نمیشود والله اعلم و کذلک اذا
سمع نباح الکلاب و همچنین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بخواند چون بشنود آواز سگ را که او نیز
بدیدن شیطان و لشکر او بانگ میزند نباح بضم نون و کسر آن و نبح و نبیح بانگ زدن سگ د س مس روایت
کرده این را ابو داود و نسائی و حاکم از جابر و اذا رای الکسوف فلیدع و چون ببیند گرفتن آفتاب یا ماه را
پس باید که دعا کند خدا تعالی را و سنت در ادعیه تا جر انها است از نماز کذا فی الهدایة و لیکبر و باید که تکبیر بگوید
او را و لیصل و باید که نماز گذارد و این نماز نزد ما در کسوف آفتاب دو رکعت است با جماعت و تطویل قراءة
بی خطبه و در هر رکعت یک رکوع و دو سجود بر وجه معتاد است در سایر صلوات و در خسوف قمر جماعت نیست تنها تنها
گذارند که تعذر اجتماع مردم در شب و خوف فتنه و نزد شافعی و مالک و بمذهب مشهور احمد صلوة کسوف
و خسوف هر دو دو رکعت است بجماعت و خطبه و در هر رکعت دو رکوع و دو سجود کذا فی کتب الفقه لیکن مظهر گوید
امام شافعی گفته است اگر خسوف کشاده شود اقتصار بر رکوع واحد نیز جایز است و شیخ کمال الدین ابن
الهمام در فتح القدیر شرح هدایه در بیان احادیث آورده بروایات متعدده که مثبت مذهب حنفی است
و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع با آنکه در آنها اضطراب کرده اند بعضی دو رکوع روایت کرده اند و بعضی سه

الحمیر ه
بانگ ه

بعضی

و بعضی چهار و بعضی پنج پس راجح باشد که نماز گذارده شود بطریقی که معهود است و موافق است روایات اطلاقرا
و لیتصدق و باید که تصدق کند بر فقرا و مساکین اگر چه چیزی اندک باشد آمده است که اعتاق
و سایر خیرات مامور است در خسوف و کسوف زیرا که صدقه عذاب را دفع میکند و خشم الهی را فرو
می نشاند و بدانکه کسوف گرفتن آفتاب و تیره شدن او را گویند و خسوف و کسوف هر دو بمعنی است
و اطلاق هر یک از آفتاب و ماه آمده است چنانکه از احادیث مرویه درین باب بوضوح میرسد و هو الصحیح
و مشهور نزد فقها و اهل لغه استعمال کسوف است در آفتاب و خسوف در ماهتاب جوهری گفته و هو
الافصح و منذری گفته روایت کرده اند احادیث کسوف را نوزده کس و بعضی بلفظین جمعاً
انتهی و بعضی گویند بکاف در ابتدا است و بخا در انتها و نزد بعض کسوف تغیر رنگ انها است و خسوف
رفتن ضوء او ست فی القاموس خسف القمر کسف در شمس و خسف در قمر و الاحسن یا خسوف وقتی که
بعضی از او سیاه گردد و کسوف وقتی که تمام برود و گرفته شود انتهی خ م د س روایت کرده این را بخاری
و مسلم و ابو داود و نسائی از عایشه صدیقه و اذا رای الهلال و چون ببیند ماه نو را بگوید الله اکبر در قاموس
گفته هلال نام غره قمر است و بعضی گویند تا دو شب و بعضی تا سه شب و هفت شب نیز گفته اند و در بیست
و ششم و بیست و هفتم نیز هلال است و در غیر این شبها قمر است انتهی و ظاهر است که معتبر در دعا اول
شهر است و در مهذب و صراح اقتصار کرده هلال ماه نو تا سه شب از ماه پس از آن قمر گویند و هو المشهور
و تسمیه او بهلال از آنجهت است که هلال در لغت رفع صوت است و عادة جاریست که نزد دیدن هلال مردم
آوازهای خود را بر میدارند و یکدیگر را ندا کنند و مینمایند که این هلال است می روایت کرده این را دارمی از
ابن عباس اللهم اهله علینا بالیمن و الایمان خداوندا طالع گردان این هلال را بر ما و بنما ما را مقرون بخیر و برکت
و تلبس بثبات ایمان و سلامة و عافیة قلب و احوال از آفات و بلیات و الاسلام و باسلام احکام الهی
و امتثال شرایع او یعنی مقرون گردان رویت او را با این اشیا که اصول عطا و عظائم نوال است بلکه شامل تمامه نعمتها
است و در روایه ابن حبان و التوفیق لما تحب و ترضی در ینجا زیاده آمده اهله امر است از اهلال یعنی ماه نو
را بر ما در دیدن و مروی است بادغام لام و فک ادغام یقال اهل الهلال بر بنای مجهول وقتی که ببینند ماه را و استهل

بر هر یک ه
بکاف و جزوی بخا ه
گسف ه
و دوام اوو السلام ه

همین لفظ نیز میگویند چون طلب دیدن نماید نگاهی تعبیر کرده میشود اهلال را با استهلال مانند اجابة واستجابة
کذا قال التورپشتی و میرک شاه گوید اصل اهل اهلال رفع صوت است و ازینجاست اهلال باحرام که بمعنی
رفع صوت بتلبیه است و دوام او بستر نقل کرده شد بسوی رویة هلال زیرا که چون ماه می بینند آواز میکنند
و رفع صوت مینمایند باخبار و ازین جهة نام کرده شده است اورا هلال بعد از ان نقل کرده شد بسوی طلوع
هلال زیرا که طلوع سبب رویة است بعد از ان نقل کرده شده بود بسوی اطلاع بر که ماه نو دیده شد است
و هلال درینجا همین معنی است انتهی ربی وربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خدا تعالی است
تورپشتی گوید درین تنزیه است مر خالق را از شریک در وی است بر ابطال دهریه که اضافه میکنند تدبیر را باجرام
علویه و درین حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلبات احوال و عبور مشاهده صانع بنظر در
مصنوعات انتهی ت حب تی رواية کرده این را ترمذی و ابن حبان و دارمی از طلحه بن عبید الله هلال
خیر و رشد هلال یا مرفوع است بخبریة مبتدا محذوف که هذا باشد از جهة تفاؤل یا دعا یا منصوب است بمعمول
فعل محذوف یعنی بگردان او را و اصلاح در رشد بضم را و سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف
غی اللهم انی اسالک من خیر هذا الشهر خداوندا سوال میکنیم ترا از نیکی این شهر که هلال وی نمایان گشته
یعنی خیرات و مبرات وی صائب باشیم و خیر القدر بفتح دال و سکون او و نیکی هر که مقدر کرده شده است
درین شهر از ارزاق و غیر آن و اعوذ بک من شره ثلاث مرات بخواند این دعا را سه مرتبه ط رواية کرده
این را طبرانی از رافع بن خدیج اللهم ارزقنا خیره خداوندا نصیب کن مارا نیکی این شهر بعد از ان بیان
فرمود خیرات اورا و نصره و فتح و نصرت اورا و برکته و فتحه و نوره و برکت اورا و روشنائی اورا که هدایة
باشد اضافه بجهة ادنی ملابسه است و اعوذ بک من شره و شر ما بعده و پناه میگیرم بتو از بدی این ماه و بدی
هر که پس اوست از شهور آینده مو مص رواية کرده این را ابن ابی شیبه از قول علی کرم الله وجهه و اذا نظر الی
القمر فلیقل و چون نظر کند بسوی ماه پس باید که بگوید اعوذ بالله من شر هذا پناه میگیرم بخدا تعالی از شر
این ماه چون تاریک شود و در مغیب در آید کذا قال المصنف و سبب استعاذه از ان چنانکه طیبی گفته است که
خسوف و کسوف از آیات خداوندیست که منذر است بوجود حوادث و نزول نوائب چنانچه در حدیث

آمده است که چون گرفته شد آفتاب استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک بجهة عبرت و ترس
از انکه چون قمر باین نورانیت در ساعت تاریک شد و نور از وی مسلوب گشت مباد انور ایمان و عمل از
دلهای ما زایل کرده و مسلوب شود و نعوذ بالله منها ت س حس رواية کرده این را ترمذی و نسائی و حاکم از عائشه
که گفت بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نگاه کرد بسوی ماه پس گفت ای عائشه پناه گیر بخدا تعالی از
بدی این پس بدرستی این ماه همان شب تاریک است وقتی که گرفته شود و خسوف کند و اذا رای لیلة
القدر و چون به بیند و دریابد شب قدر را بامارات و علامات وی که منقول و ماثور است فلیقل پس باید
که بگوید این دعا اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بتحقیق تو بسیار عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من گناهان مرا ت س ق حس رواية کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم
از عائشه و اذا نظر وجهه فی المرآة بکسر میم و سکون را و همزه ممدوده و چون به بیند روی خود را در آینه این
کلمات بگوید اللهم حسنت خلقی بتشدید سین و فتح خاء معجمه خداوندا تو نیکو ساختی و نیک ساختی صور
مرا از میان حیوانات از معائب ظاهری با انتصاب قامت و حسن صورة و اعتدال مزاج و اجتماع
خواص مکنونات فحسن خلقی بضم خا و لام و سکون او پس نیک و پاک کن سیرت مرا از اخلاق ردیه
و صفات ذمیمه حب مي مه رواية کرده این را ابن حبان از ابن مسعود و دارمی و ابن خزیمه
از عائشه و در روایتی اللهم کما حسنت خلقی فحسن خلقی خداوندا چنانکه نیکو ساختی صورت مرا پس نیک
گردان سیرت مرا و حرم وجهی علی النار حرام کن ذات مرا بر آتش دوزخ ر رواية کرده این را بزار
از عائشه و ابوهریره الحمد لله الذی سوی خلقی ثنای کامل و جمیل مر خدا را که هموار و برابر آفرید اعضاء مرا و احسن
صورتی و نیک ساخت صورت مرا و زان منی ما شان من غیری و آراست از من هر که معیوب ساخت
از غیر من از کور و شل و لنگ ر رواية کرده این را بزار از انس الحمد لله الذی سوی خلقی فعدله حمد است
مر خدا را که راست کرد آفرید صورت مرا پس معتدل و مناسب ساخت حنفی گوید تسویه و تعدیل متحد المعنی است
و سیاق حدیث دلالت بر مغایرة دارد پس لابد تاویل باید کرد انتهی و صور صورة وجهی فاحسنها و آفرید
هیئة روی مرا که مدار حسن و تمیز بر وست پس نیک کرد او را از سایر حیوانات و جعلنی من المسلمین و گردانید

مر از جملهٔ گزیدگان و اسلام آرندگان یعنی حسی و معنوی و من جمع کرده نور علی نور مباحث ط
می روایه کرده این را طبرانی در اوسط و دارمی از انس بن مالک و اذا اسلم علی احد فلیقل
و چون خواهد که سلام گوید بر کسی پس باید که بگوید باین لفظ السلام علیکم بصیغهٔ جمع اگرچه مسلم علیه واحد
باشد بقصد تعظیم یا تا ملایکه که با او باشند نیز داخل باشند و سلام اسم است از تسلیم معنی سلامت
و سمیت از اسماء الهی تعالی و معنی السلام علیک است که سلامت باد بر تو یا الله تعالی مطلع است
بر حال تو که در طاعت میباشی یا بر معصیت پس غافل مباش باسم الله تعالی برکت و در حفظ او بیا
او یی و اکثر بر آنند که معنی او ست که تو از من در[illegible] هستی و مرا نیز سلامت دار از خود مشتق از
سلم بمعنی مصالحه است و شرعیه این در ابتداء اسلام برای تمیز مسلم از کافر بود تا تعرض نکند گو با اعلام است
با سلام پس از آن همچنان باقی ماند و سنة موکده گشت والله اعلم خ م س روایه کرده این را
بخاری و مسلم و نسائی از ابو هریره و بروایتی السلام علیک بصیغهٔ واحد است و باین لفظ کافیست و سنة
است لیکن بحسب روایه اقوی و اولی است د ت س می روایه کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی
و دارمی از جابر بن سلیم و هم اینها بروایتی دیگر از عمران بن حصین و رحمة الله زیاده کرده اند د ت س می
و هم از اینها از وی بروایتی دیگر لفظ و برکاته نیز افزوده پس درین کتب سه روایه باشد فاذا رد السلام
پس چون خواهد که رد کند سلام را و جواب او گوید بر مسلمانان اینچنین گوید و علیکم السلام و رحمة الله و
برکاته و این افضل انواع جواب سلام است و اقل جواب و علیک السلام و علیکم السلام است و اگر واو
هم حذف کند نیز کفایت است و سلام سنة است و جواب او فرض کفایه اجماعا لیکن این سنت افضل از
فرض است زیرا چه در وی تواضع تام است کذا فی شرح المشکوة صاحب سفر السعادة میگوید که بعضی فقها
میگویند که اگر بی واو جواب دهد جواب نشود و فرض ساقط نگردد چه مخالف سنت است و نزد جمهور علما
ساقط شود و اینها استدلال بنص تنزیل میکنند فقالوا سلاما قال سلام انتهی و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در
جواب نشود و اگر و علیکم گوید درینجا نیز دو وجه است کذا قالوا و از حدیث معلوم شده است که در جواب السلام
علیک درست شد چنانکه و علیک السلام و در هر دو عبارة هیچ تفاوتی نیست ع د س حب روایه کرده این را اصحاب

سلامة ص

اول ۴

علیکم لفظ بلو او دین جواب ۴

کتب

کتب سته و حاکم از عایشه و ابو داود و نسائی و ابن حبان از انس و اهل علی الکتاب چون قصد رد سلام کنند
بر کافر کتابی از یهود و نصاری در جواب اینها علیک گوید بدون واو تا کلام ایشان بعینه رد و بر ایشان
باشد چه اینها گاهی لفظ سلام سام میگفتند که معنی مرگست و این از جهة خبث باطن و عداوت این
اشقیا است بمسلمانان و نزد ابن عیینه و خطابی مختار همین است که بی واو گوید تا هرچه گفته اند بر ایشان
راجع گردد و مشارکت لازم نیاید م ت س روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی از ابن عمر او و علیک
یا بواو گوید و همین است مذهب عامه محدثین در روایه او نیز اکثر است و باک نیست بمشارکت چه موت
مشترک است میان همه و تواند که واو برای مشارکت نباشد بلکه برای استیناف بود و مراد آن باشد که
بر شما باد آنچه مستحق هستید شما او را از ذم و لعن و عذاب و نکال دنیا و آخرت شارح جلیل ملا علی قاری
گوید ممکن است که گفته شود که هرگاه لفظ سام شنود بدون واو گوید چون لفظ سلام شنود بواو گوید و علیک
و مراد سلامة دنیوی دارد و همین است ظاهر از اطلاق آیه قرآنی و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
پس احسن برای مسلمین است و رد برای اهل کتاب والله اعلم بالصواب انتهی خ م د ت روایه
کرده این را بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی هم از ابن عمر و در حدیث دیگر وارد شده که ابتدا نکنید یهود
و نصاری را بسلام اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان بروجهی که گذشت بکنید پس در سفر السعادة
میگوید در ابتداء سلام با اهل کتاب علما را دو قول است جماهیر سلامیان بمنع ابتداء سلام قائلند و بعضی
بحسب ضرورت و حاجت تجویز کرده اند و گفته در جواب ایشان هر دو قول است جمهور بر آنند که جواب ایشان
واجب است و نزد بعض واجب نیست چنانکه سلام اهل بدعه و فساق و اذا ابلغ بضم موحده و تشدید لام
سلاما من احد و چون رسانیده شود سلامی را از کسی فلیقل پس باید که بگوید وی این کلمه را و علیه السلام
و رحمة الله و برکاته ع روایه کرده این را اصحاب کتب سته از عایشه این حدیث دلالت دارد بر آنکه تنها جواب
بر غایب گوید او بعضی در بعضی روایه و علیک و علیه السلام گوید و ازین حدیث معلوم شد که بر غایب و
مبلغ هر دو جواب گوید پس گفته اند که اول مستحب است و ثانی افضل و مستحب است علی ما فی الاذکار س روایه
کرده این را نسائی از انس و اذا عطس فلیقل و چون عطسه زند پس باید که بگوید بر طریق استحباب کلمه الحمد لله

واین ادنی تحمید است بعد عطسه وگفته اند که حکمت در تحمید بعد عطسه آنست که عطسه علامت صحت دماغ وصفای قوای اوراکیه است پس این نعمتی موجب حمد ومستوجب شکر است خ د س روایة کرده این را البخاری و ابو داؤد ونسائی از ابو هریره وبروایتی علی کل حال زیاده آمده د ت س مس ق واین زیاده را ابو داؤد وترمذی ونسائی از ابی رفاعه وحاکم از ابن مسعود وابن ماجه از علی روایة کرده اند کذا قال الشارح الجلیل وبروایتی بعد عطسه این دعا خواند الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه کما یحب ربنا ویرضی معنی این کلمات مکرر ذکر یافته ودر اینجا بجهت سآمت تکرار گذاشته لیکن مبارکا علیه در اینجا زیاده است وضمیر در و نیز راجع بحمد است وبرکت بر حمد باعتبار آثار مترتبه بر وست د ت س روایة کرده این را ابو داود وترمذی و نسائی از رفاعة بن رافع وبروایتی الحمد لله رب العالمین بگوید واین افضل انواع تحمید است بعد عطسه د ت س حب روایة کرده این را ابو داود وترمذی ونسائی وابن حبان از سالم بن عبید ونقل این صیغه مجهول است در اکثر نسخ صحیحه خصوص اصل جلال رحمه الله اولی وباید که گفته شود من عاطس را بعد تحمید بیش یرحمک الله رحمت ومهربانی کناد ترا خدا تعالی لفظ حدیث چنانکه بخاری اخراج کرده چنان است که چون عطسه زند یکی از شما وثنا گوید مر خدا تعالی را حق وواجب باشد بر هر مسلمان که شنیده است حمد او را اینکه بگوید مر عاطس را یرحمک الله پس ازین حدیث معلوم شد که جواب عاطس به یرحمک الله فرض است بر هر مسلمان که تحمید عاطس بشنود وجواب یکی مجزی نیست از دیگران اما علما را درین خلاف است صحیح از مذهب حنفیه آنست که واجب است علی الکفایه وگفتن یکی از حاضران کافیست ودر روایتی از وی مستحب است ونزد شافعی سنت است علی الکفایه ولیکن افضل است که هر سامع بگوید ودر مذهب امام احمد اختلاف است که واجب است یا سنت واتفاق است بر آنکه وجوب یا سنت آن بعد استماع حمد است خ د س ت مس ق روایة کرده این را البخاری وابو داؤد ونسائی وترمذی از سالم بن عبید وترمذی وحاکم از ابو ایوب انصاری ونسائی وابن ماجه وحاکم از علی نیز نسائی وحاکم از ابن مسعود کذا ذکره میرک شاه حاصل آنکه بخاری تنها از ابی هریره روایة کرده وابو داؤد از ابو هریره وسالم بن عبید ونسائی از ابو هریره وسالم وعلی وابن مسعود وترمذی از سالم وابو ایوب وحاکم از ابو ایوب وعلی وابن مسعود وابن ماجه تنها

از علی رضی الله عنهم اجمعین ولیرد علیه وباید که رد کرده شود بر مجیب یعنی عاطس رد کند باین کلمه یهدیکم الله ویصلح بالکم هدایة کناد شما را خدا تعالی باستقامت وثبات بر وی ونیک کرداناد حال شما را خطاب جمع باعتبار غالب است یا برای تعظیم واحترام مخاطب یا مراد تمامه امت مرحومه محمدیه اند صلی الله علیه وسلم وبال بمعنی قلب است چنانکه میگویند ما خطر فلان ببالی ای قلبی وبمعنی فراخی عیش نیز آید بقال فلان رخی البال وای واسع العیش وبمعنی حال نیز آمد بقال ما بالک ای حالک مظهر گوید در این حدیث احتمال هر سه معنی دارد مگر آنکه حمل بر معنی اخیر اولی وانسب است بجهت شمول او معانی اول را والله اعلم خ د س ت مس روایة کرده این را البخاری وابو داؤد ونسائی از ابو هریره وترمذی وحاکم از ایوب وبروایتی باین کلمه رد کند یغفر الله لی ولکم د ت س حب روایة کرده این را ابو داود وترمذی ونسائی وابن حبان از سالم بن عبید وبروایتی لنا ولکم آمده بصیغه جمع بدل لی ولکم روایة کرده این را النسائی وابن ماجه وحاکم از علی ونسائی وحاکم از ابن مسعود نیز آورده اند وبروایتی یرحمنا الله وایاکم ویغفر لنا ولکم مو طا روایة کرده این را مالک در موطا از قول ابن عمر وان کان کتابیا واگر باشد عاطس از اهل کتاب که یهودی یا نصرانی بود قیل له گفته شود مر او را در جواب وتسمیت این کلمات یهدیکم الله ویصلح بالکم ودعا برحمت نمی توان کرد بجهت عدم قابلیت ایشان او را ت د س روایة کرده این را ابو داؤد وترمذی ونسائی وحاکم از ابو موسی که گفت یهود بودند که بتکلف بکر عطسه میزدند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامید میداشتند که ایشان را یرحمکم الله بگوید پس آنحضرت مر ایشان را یهدیکم الله ویصلح بالکم میگفت ومن قال عند کل عطسة وکسی که بگوید نزد هر عطسه خود این کلمات الحمد لله رب العالمین علی کل حال ما کان لم یجد وجع ضرس ولا اذن ابدا مادامی که زنده باشد وجیوه تشخص بود در دنیا یعنی درد دندان ودرد گوش را گاهی اینچنین است در حاشیه حنفی وشرح ملا علی ولیکن در نسخه جلال بعد ما کان رمز قطع کلام کرده اشارة بآنکه ما کان از تتمه حمد است مقوله عاطس بجهت زیادة دفع وجع بر حمد قال لم یجد است وهو المفهوم من کلام القهستانی والله اعلم مو مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از قول علی بن ابی طالب واذا طنت تشدید نون آذنه وچون آواز کند گوش وی پکبیند فلیذکر النبی پس باید که یاد کند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ولیصل علیه وباید که درود فرستد بر وی ظاهر آنست که ولیصل عطف

تغفیر کار است

وشاید که مراد آن باشد که اول نام شریف یاد کند بعد از ان درود فرستد و لیقل و باید که بگوید این کلمه ذکر الله
بخیر من ذکرنی یاد کند خدا تعالی به نیکی شخصی را که یاد کرده است مرا اگرچه به بدی یاد کرده باشد و در انخدنث اشارة
است با که آواز گوشش علامت یاد کردن شخص است فی الجمله چنانچه مشهور است طی روایة کرده این را طبرانی
و ابن سنی از رافع قبطی مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم واذا بشر بما یسره و چون بشارت داده شود بخبری که
خرم و خورسند کند او را فلیحمد الله پس باید که حمد گوید خدا تعالی را برین نعمت خ م د س ق روایة کرده این را
بالبخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از عایشه در حدیث افک که آنحضرت او را گفت قومی واحمدی
فحمد ربک الله یعنی برای او ای حمد و شکر و حمد گوید و تکبیر بر آرد خ م روایة کرده این را شیخان از ابی سعید
خدری او یسجد الله شکرا یا سجده کند خدا تعالی را جهة شکر در مطالب المومنین گفته و ان چنین است
که تکبیر گوید مستقبل قبله و سجده کند و در وی حمد و تسبیح گوید مر خدا تعالی را بعد از ان وقت سر برداشتن نیز
تکبیر گوید انتهی و این سجده نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و صاحبیه نیز همین است لیکن نزد
امام همام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است زیرا که نعم الهی تعالی شانه غیر متناهی است و حصر
و احصا نیابد و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی
به تکلیف ما لا یطاق باشد و گویند مراد سجده که در باب شکر در احادیث واقع شده نماز است که تعبیر
از ان بسجده کرده اند و تمام شکر اینست که دو رکعت بگذارد چنانچه کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه
کذا فی القدوری و انهای که قایلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید نه هر نعمت و در احادیث
نیز همچنین واقع است در مطالب المومنین گفته فتوی بر اینست که مردم را از سجده شکر منع نکنند چه در وی
کمال حضور و خضوع و تعبد است مس ا روایة کرده این را حاکم و احمد از عبد الرحمن بن عوف واذا رای
من نفسه او ماله او غیره ما یعجبه و چون ببیند شخصی از ذات خود یا از مال خود یا از ذات و مال غیر خود چیزی که
در شگفت آرد او را فلیدع بالبرکة پس باید که دعا کند برکت را اللهم بارک فیه گوید تا چشم زخم نرسد
و ضرر نکند س ق مس روایة کرده این را نسائی و ابن ماجه و حاکم از عامر بن ربیعة واذا اراد نمو ماله و چون
بخواهد زیاده شدن مال خود را قال بگوید این صیغه صلوة را اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و علی المومنین

والمومنات والمسلمین والمسلمات ص روایة کرده این را ابو یعلی موصلی از ابی سعید خدری واذا رای اخاه
المسلم یضحک و چون ببیند برادر خود را مسلمان که میخندد قال بگوید مر ضاحک را اضحک الله سنک
بخنداند خدا تعالی دندان ترا و همیشه شاد و مسرور دارد ترا خ م س روایة کرده این را بخاری و مسلم
و نسائی از سعد بن ابی وقاص که گفت دستوری خواست عمر بن الخطاب از برای در آمدن بر آنحضرت
و نزد آنحضرت زنان بودند از قریش که سخن میکردند در حالتی که بلند بود آوازهای ایشان پس چون استیذان
کرد عمر برخواستند آن زنان ایشان شتافتند بسوی پرده تا پنهان شوند پس در آمد عمر و حال آنکه آنحضرت خنده
میکرد از برخواستن و گریختن بصلابت عمر پس عمر گفت اضحک الله سنک یا رسول الله الحدیث واذا احب
اخاه فلیعلمه ذلک چون دوست دارد برادر مسلمانی را پس باید که بداناند او را که من ترا دوست میدارم
زیرا که این باعث استمالت قلب و اجتلاب الفت و محبت است و چون داند که وی دوست میدارد
حقوق محبت رعایت کند و در دعا و نصیحت وی باشد ی س د حب روایة کرده این را ابن سنی و
نسائی و ابو داود و ابن حبان از حدیث مقدام بن معدیکرب فاذا قال له انی احبک فی الله پس
چون بگوید مردی مر او را که من دوست میدارم ترا از جهة رضای خدا تعالی بی مشارکت هوا و شوب ریا
و مداخلت اعراض قال بگوید وی در جواب احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آنکسی که دوست
داشتی مرا از جهة وی یعنی الله تعالی س د حب ی روایة کرده این را نسائی و ابو داود و ابن حبان
و ابن سنی از انس کذا قال میرک شاه واذا قال له و چون بگوید مردی مسلمانی را بکلمه غفر الله لک قال بگوید
در جواب ذلک و مر ترا نیز بیامرزد س روایة کرده این را نسائی از عبد الله بن سرجس واذا قیل له
کیف اصبحت و چون گفته شود مر شخصی را چگونه صبح کردی یعنی چه حال داری قال در جواب گوید احمد الله
الیک حمد میگویم خدا تعالی را در حالی که انهاکننده ام بسوی تو یعنی تا آن وقت مقرون بعافیت ام
و ابن اثیر گفته یعنی حمد میگویم با تو پس قایم کرده شد الی بمقام مع و نزد بعضی معنی اینست حمد میکنم بسوی
تو نعمت خدا تعالی را بواسطه تحدیث تو او را انتهی ط روایة کرده این را طبرانی از ابن عمر واذا ناداه رجل
و چون ندا کند او را مردی و بگوید ای فلان رد علیه رد کند بروی یعنی جواب گوید بلفظ لبیک که این

تواضع وکمال ادب است ي روایة کرده این را ابن سني از معاذ بن جبل واذا اصنع الیه معروف وچون کرده شود
مسوي وي احساني فقال لفاعله پس بگوید مر فاعل او را جزاک الله خیرا یاداشش دهاد ترا خدا تعالی نیکی را فقد
ابلغ في الثناء پس بتحقیق مبالغه کرد در ثنا وبنهایت رسانید او را وحق وي بجا آورد زیرا که اعتراف کرد
بقصور خود وتفویض کرد جزاي او را بخداي تعالی شیخ اجل اکرم اعدل عبد الوهاب المتقي المکي در بعضی از رسائل
خود میفرماید که در عطا ومنع خلق از دائره استقامت بدر نرود وقدم از طریق حق بدر ننهد چون از کسی
عطائی ببیند که فاسق بود چندان ثنا نکند که او را صالح ولی گوید وفسق او را در صورت صلاح نماید بلکه گوید
خدا اش خیر دهاد واگر از مرد صالح آزاري ببیند نفی صلاح او نکند ودشنام ندهد وتشنیع نکند ودشنام ندهد
بلکه گوید الله ولي انتقامش اهل استقامت اینست ت س حب روایة کرده این را ترمذي ونسائی وابن حبان
از انس اما ابن زید ... عرض علیه اخوه من اهله وماله وچون عرض کند وظاهر نماید برادر مسلمان او اهل خود را
ومال خود را که چندین وچندین دارم قال بگوید او را بارک الله في اهلک ومالک برکت دهاد وافزونی
کند خدا تعالی در اهل تو ومال تو خ ت س ي روایة کرده این را بخاري وترمذي ونسائی وابن
سني از انس واذا استوفی دینه وچون بستاند وام خود را تمام وکمال یعنی از کسی که او را وام داده بود
جمله بروفق وعده بگیرد قال بگوید او را اوفیتني اوفی الله بک وفا کردي مر وام را وگذاردش حق من بروجه وافی
نمودي بدهد خدا تعالی بر او جزاي وافی وجزاي کافی خ م ت س ق روایة کرده این را بخاري ومسلم وترمذي
ونسائی وابن ماجه از ابو هریره وبروایتي وفی الله بک خ روایة کرده این لفظ را بخاري در روایتي اوفاک
الله م روایة کرده این لفظ مسلم مصنف گفته یقال وفی بالشيء واوفی ووفی همه بیکمعنی است یعنی ادا کرد
تو آنچه بر تو بود ادا کند خدا تعالی از تو انتهی واذا رای ما یحب وچون ببیند وحاصل شود او را چیزی
که دوست میدارد ومستحسن می پندارد از شفاء مرض وحصول مال وقدوم سفر واستجابت دعا وختم
کتاب ومانند آن قال بگوید الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات ثنا جمیل مر خدا را که بانعام واکرام
او تمام وکامل میشود اعمال صالحه وخصال حمیده مرغوبه وان رای ما یکره قال وچون ببیند چیزی را که مکروه
میدارد ومخالف طبیعت او بود بگوید الحمد لله علی کل حال ثنا جمیل ثابت است مر خدا تعالی را بهر حال زیرا که

بقصور

درهر حال

درهر حال لطفی خفي شامل حال بنده هست پس هر امر مرضی ونامرغوب مستوجب شکر باشد ودرین اشاره هست بانکه
هر سختی ومحنت وشدت که در دنیا رسد موجب حمد است چه عقوبات الهی نامتناهی هست باشد که بدتر ازین
گرفتار سازد ویا وجود آن عاصی را مکفر سیئات است ومتقي را باعث رفع درجات ق مس ي روایة کرده
این را ابن ماجه وحاکم وابن سني از عایشه ما انعم الله علی عبد من نعمة فقال نداد خدا تعالی بر بنده خود هیچ
نعمتي را پس گفت بنده بمقابله وي الحمد لله مگر تیه الا وقد ادی شکرها مگر آنکه بتحقیق ادا کرد شکر آن نعمت را
یعنی چون حضرت حق بر بنده خود چیزی از جنس نعمت دهد وبنده در حسب آن الحمد لله گوید از عهده شکر
که مقابله نعمت واجبست می برآمد ومستحق لئن شکرتم لازیدنکم میگردد اگرچه شکری که سزاوار جناب کبریاست
از مقدور بشري بیرون است وتحکیم او را نمی تواند مودي ساخت س از دست وزبان که برآید
کز عهده شکرش بدر آید : آنچه سزاوار خدا وندیست : کس نتوانند که بجا آورد فان قالها الثانیة پس اگر
گفت این کلمه را بار دوم جدد الله له ثوابها نو بدید میگرداند وازسر نو میدهد خدا تعالی اجر مر او را وثواب
او را زیرا چه بگفتن مرتبه اولی ادای شکر برآمد واین زیاده است پس لایق ثواب او علیحده بود فان قالها
الثالثة غفر الله له ذنوبه پس اگر بگوید حمد را مرتبه سیوم می آمرزد خدا تعالی مر او را گناهان او را روایة
کرده این را حاکم از جابر ما انعم الله علی عبد نعمة نداد خدا تعالی بر بنده خود نعمتی را فقال پس گفت بنده
بمقابله او الحمد لله رب العالمین الا کان قد اعطی خیرا مما اخذ مگر آنکه می باشد بنده که بتحقیق داده شد بهتر
از آنچه گرفته است چه توفیق حمد از عظام نوال الهیست که هیچ نعمت بمثابه آن نمیرسد ومستجلب نعمتهای
کثیره است وغیر نعمت از امور فانیه است وحمد خداوند تعالی از کلمات باقیه پس بهتر واولی تر باشد و
این معنی بر تقدیر یست که اعطی بصیغه مجهول باشد چنانچه تصحیح سید جلال است واگر بصیغه معروف بود
بر طبق اصل اصیل پس معنی آن بود که خدا تعالی بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم بهتر وافزون میدهد از آنچه
بنده گرفته است از نعمت ي روایة کرده این را ابن سني از انس وان ابتلی بالدین قال وچون
مبتلا کرده شود بوام وازادای آن عاجز بود بگوید این کلمات اللهم اکفني بحلالک عن حرامک خداوندا
کفایت کن مرا بحلال خود وبی نیاز گردان از حرام خود که احتیاج بحرام نشود وغنای تام از حرام حاصل گردد

واغننی بفضلک عمن سواک وبی نیازی بخش مرا بفضل وکرم خود از فضل هر کس که جز تست [illegible] روایة
کرده این را ترمذی وحاکم از علی ابن ابیطالب که آمد ویرا بنده که بهای خود را بر خود نوشته بود پس آن بنده
گفت مر علی را که من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود خبری بده یعنی مددی بفرمای تا از بند کی خلاص شوم علی
گفت بیاموزانم ترا کلمهٔ چند که آموخته است انها را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واگر قرضها مانند کوه بزرگ
بر تو وام باشند بگذارد او را خدا تعالی از نور الکلمات هست اللهم اکفنی الخ ودر روایتی این عاخواند اللهم فارج
الهم کاشف الغم ای خداوند دور کننده هم وکشاینده غم این هر دو اسم در اطلاق نزدیک بهم
واقع میشوند لیکن غم عبارتست از آن تنگی وتیر کی از ظرایان قبص واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام یعنی
ابر وهم [illegible] از قصد کردن تجری وتوجه دل وارادهٔ بدست آوردن آن پیش آید واندوهگین وپریشان کرداند
مجیب دعوة المضطرین ای اجابت کننده دعا فروماندگان وعاجزان اگر چه فاجر وکافر باشند ومضطر
کسی را گویند که او را بجز حق سبحانه هیچ حیله ووسیله نباشد ودل از هستی خود برداشته بود رحمن الدنیا ورحیمها
ای بخشاینده که در دنیا ومهربان مرخصوص مسلمانان را مر جمیع افراد بنی آدم را مصنف رحمه الله
گفت که این هر دو اسم مشتق از رحمة اند از ابنیه مبالغه لیکن رحمن ابلغ از رحیم است که شامل رحمت دنیا
وآخره است ووی خاص است بذات مقدس وتعالی ونامیده نمیشود با وغیر وات حق وصف کرده نمیشود
بخلاف رحیم که بطریق توصیف بر غیر باری تعالی اطلاق میتوان کرد واز جهة وارد شده است رحیم
در دنیا وارد شده است در آخرت انتهی انت ترحمنی توی که مهربانی میکنی ودر حقیقت مهربانی
علامه ناشی از تو وراجع بتست فارحمنی برحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک پس رحمت کن مرا رحمتی
که بی نیاز گردانی مرا بسبب آن از رحمة کسی که جز تست یعنی چون رحمة بواسطه وبی واسطه همه از تست
ومنشا جمیع رحمتها توئی پس رحمة کن مرا رحمة خاص که بی واسطه مخلوق باشد واز التجا باو بازدارد
روایة کرده این را حاکم وبزار از ابی بکر الصدیق اللهم مالک الملک ای بادشاه ملک دو عالم
ومتصرف در آن توتی الملک من تشاء عطا میکنی ملک را هر کرا میخواهی وتنزع الملک ممن تشاء و
میستانی ملک را از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین بادشاهی ظاهر است که حق سبحانه تمام

جهانداری

جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد میسپارد وعنان شهریاری از کف امتیاز هر که خواهد بیرون می آرد و
نزد بعض ملک نبوت ورسالت مراد است که از بنی اسرائیل بستید وبه بنی اسمعیل داد یا دین یا رسالت
که وحوالت اوست که کفار قریش را از آن محروم ساخته بجا زمان عتبه علیه حواله فرمود وتعز من تشاء
وعزت میدهی هر کرا میخواهی بایمان ومعرفت وتذل من تشاء وخوار وبیمقدار میکردانی کسی را که میخواهی
بکفر وعصیان نزد محققان مراد از ملک توفیق قناعت است هر کرا اعطا کرد عزیز دو جهانی شد واز هر که باز
گرفت مخذول هر دو سرا گشت ودر بعضی از تقاریر آورده است که سلطان محمود غزنوی بزیارت امام زمان
خود آمد ودر صف نعال استاده شد وامستدعا فاتحه نمود بعد از آن از تفسیر تعز من تشاء وتذل من تشاء
نکته درخواست کرد امام جواب داد که روشن ترین وجهی در تفسیر آن اینست که ترا با اینهمه حشم وخدم و
ولایت بلخ وهزار دو سنگ بخانه همچو من گدائی آرد ودر صف نعال بازدارد ومرا با این گلیم کهنه وپای
برهنه ملک قناعت بخشد ودر صدر جای دهد بیدک الخیر بدست قدرت تست نیکی وهمچنین بدی
نیز متعلق باراده وقدرت تست پس این از باب الاکتفا است باحد الضدین وحقیقت آنست که شر خالص
در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه محقق رومی بدان اشارة کرده میفرماید زهر ماران
مار را باشد حیات نسبتش با دیگران باشد ممات بد بنسبت باشد این راهم بدان پس
بدی مطلق نباشد در جهان انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر هر چیز از اعطا وانتزاع واعزاز واذلال
توانائی وهیچکس را چون وچرا وران نرسد رحمن الدنیا والاخرة مهربانی کننده خلق در دنیا وآخرت
تعطیهما من تشاء وتمنع منهما من تشاء میدهی دنیا وآخرت هر کرا میخواهی وبازمیداری ازان هر دو
هر کرا میخواهی ارحمنی رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواک عطا کن مرا رحمتی که بی نیاز کنی بسبب آن از
مهربانی کسی که جز تست صط روایة کرده این را طبرانی در صغیر از انس بن مالک قد تقدم ما القول اذا اصبح
واذا امسی د یعنی گذشت در سبق ذکر یافت در دعوات صباح دعای که بگوید آنرا مبتلا بدین که در
صباح در آید ودر مسا در آید بر رمز ابوداود بروایة ابی سعید خدری بلفظ وان ابتلی بهم او دین فلیقل اللهم انی
اعوذ بک الخ واذا اخذه اعیاء بکسر همزه من شغل او طلب زیادة قوت وچون در گیرد او را ماندگی وتعب

و محنت از شغلی و کاری که مؤنة ان تواند کشید یا طلب کند از فرقی توانائی تا نشاط تمام مشغول کردد فلیسبح عند نومه
ثلثا و ثلثین پس باید که سبحان الله گوید نزد خواب رفتن سی و سه بار و لیحمد ثلاثا و ثلثین و الحمد لله خواند سی و سه بار
و لیکبر اربعا و ثلثین الله اکبر گوید سی و چهار مرتبه تا مجموع صد بار گردد و همچ کل ثلثا و ثلثین یا از هر واحد سی و سه
بار بگوید و تکبیر را یک مرتبه زیاده بخواند و یا هم بر نود و نه عدد که در است اقتصار کند او من احدهن اربعا و ثلثین شک
یا یکی از ینها را سی و چهار بگوید تعیین تکبیر مصنف گفته مختلف شده است روایات درانکه تقدیم کرده شود
از تسبیح و تحمید و تکبیر در همه آن و صحیحست و مختار ابتدا به تکبیر است و انکه سی و چهار مرتبه باشد انتهی ملا علی قاری
رحمه الله گفته که درین روایات صحیحه اصلا دلالتی صریح بتقدیم تکبیر نیست بلکه ظاهر از لفظ اول تقدیم تسبیح است
نه غیر او محرر سطور رضی الله عنه گوید که واقع شده است در صحیح بخاری تقدیم تکبیر و مختار جماعة از علما متفقین درین
محل همین است چنی که گفته اند ینبغی ان یکون العمل علیه بخلاف ورد تعقیب صلوة که وارد در وی تقدیم تسبیح است
فقط پس وقت نیز او را تقدیم تسبیح باشد با وجودی که تقدیم شرط نیست و مفهوم از حدیث نه و مخالف
نص لا یضرک بایهن بدات است و لیکن انچه در حدیث مقدم شده تقدیم او مقتضای ترتیب ذکری
طالب اجر از فضیلت متابعت را اولی و احری باشد و ذکر مصنف در متن روایه تقدیم تسبیح را بنظر موافقت
محدثین دیگر است که از ایشان ایراد کرده فافهم و بالله التوفیق و لفظ او در هر دو جا برای شک راوی یا تنویع
است روایه کرده این را بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن حبان از علی بن
ابی طالب رضی الله عنه و احمد و طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها و این حدیث در صحیحین چنان است
که فاطمه زهرا نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالتی که گله میکرد مشقتی را که میباید در دست خود از
آسیا گردانیدن و رسیده بود فاطمه را که بتحقیق نزد آنحضرت بردها از غنائم آمده است پس نیافت آنحضرت
را در خانه تا بحضور شریف کشف این حال نماید پس فاطمه این معنی را بعایشه صدیقه ذکر کرده که چون آنحضرت
بیاید بگوید و خود بازگشت پس چون آنحضرت آمد خبر کرد او را عایشه انچه گفته بود فاطمه رضی الله عنها
علی گوید چون شنید آنحضرت این خبر را از عایشه نزد ما آمد و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم خوابگاههای
خود را پس قصد کردیم که از خوابگاه خود برخیزیم حضرت فرمود بر جائی خود باشید پس آمد و نشست میان من

و فاطمه پس گفت ایا راه ننمایم شما را بر بهتر از انچه سوال کردید که خدمتکار باشد و آن اینست که هرگاه بگیرید
شما خوابگاه خود را پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار پس این
ورد بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید انتهی الحدیث و در بعضی روایات آمده که دست مبارک
وی رضی الله عنها از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن مشوخ گشته بود و رنگ روی وی از غبار
جاروب دادن مطعام پختن تیره گشته و چون این خبر بحضرت رسالت رسید بخانه فاطمه رفت و نزد سر
وی بنشست و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود بالفعل نزد ما نیست چون از جائی بیاید خبر کن یا بدهم
ترا پس از آن فرمود ای فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر طریق میگذرد تقوی و بندگی کن
خدائی را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم پس تعلیم کرد ذکر
مسطور را بعد از آن علی و فاطمه رضی الله عنهما هرگز این ورد را از دست ندادند و علی فرمود از انگاه که این
را از حضرت شنیدم هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین که آخر شب یاد من آمد و بخواندم
او یعنی بروایتی چنین است من کل دبر کل صلوة عشرا و عند النوم ثلاثا و ثلاثین و التکبیر اربعا و ثلثین هر دا
از تسبیح و تحمید و تکبیر پس هر نماز فرض ده ده مرتبه بخواند و نزد خواب تسبیح و تحمید را سی و سه بار بخواند و تکبیر
را سی و چهار بار بگوید روایه کرده این را احمد از ابن عمر و من ابتلی بالوسوسه و کسی که مبتلا گردانیده شود
بوسوسه نفسانیه یا شیطانیه در امور اعتقادیه یا اعمال بدنیه و وسوسه در اصل لغت بمعنی آواز خفی که فهم نشود
معانی آن و آواز پیرایه زنان است و در شرع حدیث نفس و شیطانست از افکار فاسده و خواطر ردیه
که داعی و باعث گردد بسوی معاصی و انچه داعی بطاعت گردد انرا الهام خوانند بالجمله چون شخصی بدین امر
مبتلا گردد فلیستعذ بالله پس باید که پناه گیرد بخدا تعالی از وسوسه و لینته و باید که باز آید ازین وسوسه
بهر نهج که قدرت یابد بر دفع آن و بتکلف بچیز دیگر مثل تلاوة و نماز و قرآن مشغول شود و امر استعاذه و انتها
بجهة آنست که در مناظره تلبیس و معارضه او فتح باب وساوس و زیادتی اوست و امکان غلبه او بشبهه
و مغالطات و عدم قدرت دفع مغالطه او نیز هست پس ترک تفکر و استعاذه از وی بحضرت حق جل شانه
احوط و اولی است و بتحقیق امر کرده است وی سبحانه در قرآن مجید باستعاذه از شر وسواس دیگر بدانکه

وسوسه دو قسم است ضروري و اختياري ضروري آنست كه ناگهاني بي اختيار در نفس افتد و بر دل جاري گردد
و قدرت ايشان بر دفع او نباشد و ازان جنس آنچه مي‌آيد بر اين قسم عفو است از امت مرحومه محمد صلي
الله عليه وسلم و از جميع امم سابقه از جهة عدم اختيار در آن و خود حق سبحانه فرموده است لا يكلف الله نفسا
الا وسعها و اختياري آنست كه در دل افتد و باقي ماند و دوام و اصرار بران شود و هميشه در دل خلجان كند و
خواهش عمل آن شود و لذت و محبت آن پيدا آيد و اين قسم را هم ميگويند اين قسم نيز از اين امت
مرحومه معفو است و مواخذه بران نيست و بدون عمل در نامه اعمال ثبت نميشود بخلاف ساير امم بجهة
شرافت و كرامت آنحضرت صلي الله عليه وسلم و امت او بلكه بعد قصد اگر خود را باز دارد در برابر او
حسنه مي نويسند و قسمي ديگر است كه نام او عزم است و آن قرار داد نفس است بر معصيت و جد و جزم دل
بران چنانچه مانع نيست ازان مگر عدم تهيؤ اسباب در خارج و در نفس او هيچ مانع و كراهة و نفرت ازان
نبود اگر اسباب بالفعل موجود شود البته بكند برين نوع مواخذه است وليكن نه مواخذه فعل آن بلكه
فرود تر ازان والله اعلم كذا في شرح المشكوة خ م د س روايه كرده اين را بخاري و مسلم و ابو داود
و نسائي از ابو هريره كه گفت فرمود پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم مي آيد يكي از شما را شيطان پس ميگويد
و وسوسه ميكند در دل آدمي كه پيدا كرد فلان چيز را كه پيدا كرد فلان چيز را تا بانجا مي رساند كه ميگويد كه پيدا كرد
پروردگار را پس چون برسد باين قول پس بايد كه استعاذه كند آدمي و انتها كند و ترك تفكر نمايد انتهي
او يعني بروايتي مبتلا بوسوسه از براي دفع ان يقل بايد كه بگويد اين كلمات امنت بالله و رسله ايمان
آوردم بخدا بانچه فرموده است و تصديق رسل او كردم در آنچه فرموده اند پس اين قول درين روايه بجاي
استعاذه و انتها است از براي قطع راه مجادله و وسواس م روايه كرده اين را مسلم ايضا از ابو هريره
در حديث مذكور گفت بدل فليستعذ بالله و لينته پوشيده نمايد كه اگر قول آنحضرت فمن خلق الله كه
درين حديث واقع است از راه اعتقاد و جد صادر شده است و سوال است از خالق و متعالي بعد تسليم
بودن وي مخلوق چنانچه ظاهر است از عبارت پس [illegible] امنت بالله تجديد ايمان است و توبه و رجوع
است ازين و اما اگر بطريق وسوسه و بحث و مجادله است پس اين قول براي دفع وسوسه و خلجان است

و ظاهرش اخير است و اقتصار طيبي بر آنكه فمن خلق الله كلمه كفر است و واجب است تدارك او بكلمه ايمان
خالي از خيري نيست والله اعلم و بروايتي اين كلمات بخواند الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن
له كفوا احد ثم ليتفل من يساره ثلاثا بعد از خواندن كلمات معوذات بايد كه قدري از آب دهن
برزد از جانب چپ خود سه بار جهة استكراه و استقذار و خوار داشتن شيطان و اين فعل را تاثير
است در دفع شيطان و شر او و تخصيص بجانب چپ باآنست كه شيطان ازان جانب مي‌آيد
وليستعذ بالله من الشيطان و بايد كه پناه گيرد بخداي تعالي از شر ابليس لعين يعني اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم بخواند د س ي روايه كرده اين را ابو داود و نسائي و ابن سني ايضا از ابو هريره و در روايتي
و من فتنه در استعاذه زياده است س روايه كرده اين زياده را النسائي بروايه ديگر از ابو هريره ميرك شاه گويد
ظاهر ازين روايات است كه اين اقوال مخصوص است باين وسوسه خاص نه در مطلق وساوس و ايراد
شيخ مصنف مقتضي خلاف اوست كه دلالت بر مطلق وساوس دارد و تامل انتهي والكلمات الوسوسه
في الاعمال و اگر باشد وسوسه در اعمال ظاهر مثل وضوء و غسل و نماز و امثال آن فان ذلك شيطان پس
بدرستي كه اين وسوسه ناشي از شيطان است يقال له خنزب پس بدرستي كه اين وسوسه ناشي از شيطان
است و اگر وسوسه را بر موسوس حمل كنند پس بر ظاهر خود است بدون تقدير كما قاله الحنفي و ملا علي قاري
گفته صواب آنست كه ذلك اشارة بسوي چيزي است كه مذكور است از وسوسه يا بر تقدير مضاف كه
صاحب باشند يا بتاويل مصدر بمعني فاعل گفته ميشود و ناميده ميشود او را خنزب بكسر خاء و زاء معجمتين مصنف
گويد و همين است محفوظ انتهي و در بعضي نسخ بفتح زاست و طيبي نيز باين دو وجه ضبط كرده نووي در شرح
صحيح مسلم گويد و گفته ميشود بفتح خاء و زاء و بضم خاء و فتح زا انتهي و اين لقب است مراورا از خنزب در لغت
گوشت پاره بدبو است كذا في النهاية فليتعوذ بالله منه پس بايد كه پناه گيرد بخدايتعالي از شر وي و ليتفل
عن يساره ثلثا و بايد كه قدري از آب دهن بريزد از جانب چپ خود سه بار م مص روايه كرده اين
را مسلم و ابن ابي شيبه از عثمان بن ابي العاص و من غضب بكسر ضاد معجمه و كسي كه خشم كند فقال پس
بگويد در وقت غضب اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ذهب عنه با خود مي برد اين تعوذ ازان كس حرارت را كه

و اگر وسوسه بر موسوس حمل كنند پس بر ظاهر خود است بدون تقدير كما قاله الحنفي و ملا علي قاري گفته صواب آنست كه ذلك اشارة بسوي چيزي است كه مذكور است از وسوسه يا بر تقدير مضاف كه صاحب باشد يا تاويل مصدر

که می باید از آثار غضب چه خشم از شیطان است و ناشی از اغوا او است و از جمله ادبی دفع آن از حد
اعتدال بیرون می آید و هرچه بر زبانش بر می آید میگوید اگرچه نزد شرع و عرف مذموم بود پس استعاذه سبب
طرد و بعد شیطان است از آدمی و از او بحکم کریمه واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله خ م د س
روایت کرده این را بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی از سلیمان بن صرد من کان فی حد اللسان و کسی که باشد
درشت زبان و بخت گو که در گفتن مبالات نداشته باشد و فحش و دشنام بر زبانش بسیار جاری
بود چنانچه تفسیر میگوید بقول خود فاحشه یعنی مراد از حد لسان فاحش او است پس لازم الاستغفار لازم
گیرد استغفار را الحدیث بجهت ورود این حدیث که حذیفه الیمان روایت میکند شکوت الی رسول الله ذرب لسانی
بردم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفتح ذال معجمه و راء مهمله ذرب لسانی تیزی زبان خود را فقال پس
فرمود آنحضرت این انت من الاستغفار کجایی تو ای حذیفه از استغفار و چرا استغفار نمیگویی که از خواندن
وی آید فارغ بلیات ظاهر و باطن میشود انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة بتحقیق من با وجود رفعت
قدر و عظمت از جمیع نقایص استغفار میکنم خدا تعالی را در هر روز صد مرتبه بیان این در باب استغفار مفصل
گفته میشود ان شاء الله تعالی و در صراح گفته ذرب تیز از هر چیز لسان ذرب سیف ذرب ای حدید
ابو زید گفته فی لسانه ذرب ای فحش و رجل ذرب و امرأة ذربة تیز زبان بلند آواز کذا فی المهذب
و در فائق زمخشری است فذرب الرجل ذربا و ذرابة درشت زبان شد و در گفتن باک ندارد هرچه بر زبانش
می آید میگوید س ق مس مص ی روایت کرده این را نسائی و ابن ماجه و حاکم و ابن ابی شیبه و ابن سنی و من
انتهی الی مجلس فلیسلم و کسی که بیاید بسوی مجلس پس باید که سلام کند بر اهل مجلس فان بدا له ان یجلس
فلیجلس پس اگر ظاهر شود او را و قرار گیرد رای او که بنشیند پس باید که بنشیند در مقدمه گفته بدا له فی الامر
الرای بدید آمد او را کاری و در رائی ثم اذا قام فلیسلم بعد از آن چون برخیزد از مجلس و قصد رفتن کند پس
سلام رخصت و این هر دو سلام سنت است پس جواب نیز هر دو بار واجب خواهد بود نووی در اذکار
گفته که سلام وقت مفارقت دعا است که جواب او مستحب است واجب نیست و تحقیق انکار کرده اند
این قول را بعضی از سلف و گفته اند سلام رخصت نیز سنت است پس جواب باشند نه مستحب هذا

کند سلام

هو الصواب انتهى كلام النووي د ت مس روایت کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی از ابوهریره کفارة
المجلس ان یقول قبل ان یقوم کفاره مجلس و پوشنده جرمها که در مجلس واقع شود از غیبت و لغو و جز آن
انست که بگوید پیش از برخاستن از مجلس سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک د ت مس حب مس ط مص روایت کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن
حبان و حاکم از ابوهریره و حاکم از عایشه نیز روایت کرده و طبرانی از ابن عمر و جبیر بن مطعم و ابن ابی شیبه از
ابی برزة الاسلمی و بروایتی ثلاث مرات زیاده است د حب یعنی این زیاده مخصوص بروایت ابوداود
و ابن حبان است و بروایتی این دعا خواند عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب
الا انت عمل زشت کردم و ظلم نمودم بر نفس خود پس بیامرز مرا زیرا که بتحقیق نمی آمرزد گناهان را
مگر تو س مس روایت کرده این را نسائی و حاکم از رافع بن خدیج و شارح جلیل ملا علی قاری گفته
ظاهر انست که این از تتمه حدیث سابق است والله اعلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه نشستند
هیچ گروهی مجلسی را که ذکر نکردند خدا تعالی را در آن مجلس و لم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستادند بر پیغمبر خود
الا کان علیهم ترة مگر آنکه میباشد بر ایشان عدم ذکر و صلوة موجب حسرت و ندامت در روز
قیامت فان شاء عذبهم و ان شاء غفر لهم پس اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر
و صلوة یا بر آنچه گذشت در مجلس از آنچه سبب بزه کاری است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را د ت مس حب مس
روایت کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم از ابوهریره و من دخل السوق فقال
و کسی که درآید بازار را پس بگوید در آنجا این کلمات لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی
و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة می نویسد خدا تعالی
برای وی در جنب این هزار در هزار نیکی که حاصل ضرب ده کرور باشند و محی عنه الف الف سیئة
و محو کند و دور سازد از هزار در هزار بدی و رفع له الف الف درجة و بردارد و بلند کند برای وی هزار
هزار بدی و رفع له الف الف درجة و بردارد و بلند کند برای وی هزار هزار پایه اگر وی را گناه نباشد کنایه

اعلم

اد کثرت ثواب و ترغیب ذکر خداست درین محل وگفته اند وجه تخصیص این فضیلت بذکر در بازار آنست
که این محل مکان ظلمت و غفلة و غرور و مقام اشتغال بامور و سوگندهای دروغ است پس موضع سلطنت
شیاطین باشد پس کسی که در چنین محل بذکر خدا تعالی مشغول شود بی شک سزاوار ثواب جزیل و اجر
عظیم گردد و هو ذو الفضل العظیم ت ق مس ی روایت کرده این را ترمذی و ابن ماجه واحمد و حاکم
و ابن السنی از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و در روایتی این فضیله زیاده آمده وبنی له بیتا فی الجنة یعنی بنا کند خدا
تعالی برای وی خانه در بهشت ت ی روایت کرده این زیاده را ترمذی و ابن السنی از عمر و اذا خرج
الیه و چون در آید در بازار یا بر آید از خانه بسوی بازار بشک راویست قال بگوید در بازار یا در اثنای
راه بسم الله بنام خدا در آمدم در بازار یا بر آمدم از خانه اللهم انی اسالک خیر هذه السوق و خیر ما فیها خداوندا
بتحقیق من سوال میکنم ترا نیکی این بازار را و نیکی چیز را که درین بازار است از معاملات و تجارات و جز آن
واعوذ بک من شرها و شر ما فیها و پناه میگیرم بتو از بدی این بازار و بدی آنچه در وی است اللهم انی اعوذ بک
ان اصیب فیها یمینا فاجرة خداوندا پناه میگیرم بتو از آنکه برسم در وی سوگندی را که دروغ باشد چنانچه
عادت اهل بازار است او صفقة خاسرة یا برسم بیع و شرا زیانکار را که در وی خسارت دینی و دنیوی
حاصل گردد صفق دست برهم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی زدن در وقت بیع و بیعت و باز
گردانیدن کذا فی الصراح مس ی روایت کرده این را حاکم و ابن السنی از بریدة یا معاشر التجار بضم فوقانیه
و تشدید جیم جمع تاجر یعنی آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که ای گروههای سوداگران ایعجز احدکم اذا
رجع من سوقه ان یقرأ عشر آیات آیا عاجز میشود یکی از شما وقتی که برگردد از بازار برینکه بخواند ده آیت را
از هر سوره که خواهد فیکتب الله له بکل آیة حسنة پس بنویسد خدا تعالی برای وی بمقابله هر آیت نیکی را
نیز از حسناتی که در قرائت قرآن بدل هر حرف می نویسند ط روایت کرده این را طبرانی از ابن عباس
واذا رای باکوره ثمر و چون ببیند اول میوه را که از نوباوه میگویند و اول هر چیز باکوره است علی ما فی النهایة
این کلمات بگوید اللهم بارک لنا فی ثمرنا خداوندا برکت و افزونی ده بروجه دوام در میوه ما و بارک لنا
فی مدینتنا و برکت ده ما را در شهر ما بکثرت روزی و دوام نعمت و اقامت شعائر دین اسلام و بارک لنا فی

صاعنا و بارک لنا فی مدنا بضم میم و تشدید دال و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده در مد ما مراد توسعه رزق
و برکت در آن است تخصیص صاع و مد از جهت اکثریة تداول آن در امر رزق و اغلبیت نفع است و هر جا که
دعا به برکت در مد و صاع وارد و یافته مراد خیر و برکت دنیا و دین است و آنچه مطلق واقع شده شامل نعمت
دارین است کذا فی جذب القلوب صاع و مد هر دو پیمانه است در عرب و مد یک من شرعی است و در صاع
چهار من روایت کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره که گفت بودند
مردم چون میدیدند نوباوه را می آوردند بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس چون آنحضرت میگرفت
از ان میفرمود اللهم بارک لنا الی آخره و اذا اتی بشیء منها و چون آورده شود بشخصی چیزی را از نوباوه فیدعو
له اصغر ولید حاضر بخواند برای دادن این خوردترین کودکی را که نزد وی حاضر باشد از اهل بیت و غیر آن
فیعطیه ذلک پس بدهد آن خوردک را این نوباوه تخصیص خرد آن از جهت زیادت رحم و شفقت بر
خردانست و از جهت رعایت مناسبتی است که واقع است میان نوباوه و خردان در قرب عهد بدرگاه
الهی تعالی شانه و از جهت آنکه خردان براغب تر و مایل تر و خوشحال شونده تر اند بدان و در اختیار غیر و ایثار
او تنبیهی است بنا شکستن حرص و هوای نفس خصوص در چیزی که میل طبع بآن زیاده باشد م ت س ق
روایت کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ایضا از ابوهریره این جزو حدیث سابق است شاید
که تکرار مذکور بجهت حکم جدید باشد والله اعلم بیهقی در دعوات کبیر از ابوهریره همچنین روایت کرده است که چون
نوباوه بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمد می نهاد او را بر چشم مبارک خود و بر هر دو لب خود
و میگفت این دعا اللهم کما اریتنا اوله فارنا آخره چنانچه نمودی ما را اول آنرا پس بنما آخر آنرا پس میداد آنرا
بکسی که می بود نزد وی از کودکان و من رای مبتلی و کسی که ببیند شخصی را که گرفتار است ببلای دینی یا دنیوی
از ارتکاب معصیت و ابتلای مرض او غیر آنها فقال پس بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی
کثیر ممن خلق تفضیلا ثنا و جمیل مر خدائی را که عافیت و سلامتی داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان
و افزونی داد مرا بر بسیاری از آنچه پیدا کرده است لم یصبه ذلک البلاء نرسد گوینده این کلمات را این بلا
روایت کرده این را ترمذی از ابوهریره و ابن ماجه از عمر و طبرانی از ابن عمر و یقول ذلک فی نفسه بگوید این دعا را

ور دل خود و بلند نگوید و صاحب بلا را نشنواند تا متاذی نگردد و گفته اند سزاوار است که اگر مبتلا فاسق و معصیت باشد و مجاهر بود بلند گوید تا بشنوند و متاثر و متنفر گردد و اگر بیماری یا ناقص الخلق را یا فاسق مستور الحال را ببیند باید که در بلند گفتن ضرری بوی نماید خواهد شد خطاب کند و بلند نگوید بلکه در دل خواند تا متاذی و شکسته نگردد موط روایة کرده این را ترمذی از قول امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام واذا ضاع له شیء چون تلف شود و هلاک گردد مراد از چیزی یعنی از برش افتاده یا بازدی رفته باشد او ابق بفتح بای موحده یا گریخته باشد چیزی از غلام و کنیزک و دابه پس باید که بگوید این کلمات را اللهم راد الضالة ای خداوند باز آرنده گمشده و هادی الضلالة وای راه نماینده گمراه در امور دینی و احوال دنیوی تهدی من الضلالة توئی که هدایت میکنی از ضلالة مقصود مرسانی اردد علی ضالتی بقدرتک و سلطانک باز آر بقدرت تام و سلطنت عام خود فانها من عطائک و فضلک پس بدرستی که آن رد ضاله از جمله عطا و فضل تست ط روایة کرده این را طبرانی از ابن عمر او یتوضأ و یصلی رکعتین یا چون چیزی گم شود و تلف گردد وضوء تازه برارد و دو رکعت نماز بگذارد و تشهد بخواند بدستور متعارف و بقول و بگوید در قعده بعد تشهد این را بسم الله یا هادی الضلال و راد الضالة اردد علی ضالتی بعزتک و سلطانک فانها من عطائک و فضلک موص روایة کرده ابن ابی شیبه از قول ابن عمر و لا یتطیر و فال بد نگیرد و اعتقاد آن نکند و اعتبار او ننماید که از عادات جاهلیه است و در شرع منهی و مذموم است و او را دخلی و تاثیری نیست در جلب منفعت و دفع مضرت هر چه شدنی است میشود بیهقی گفته تطیر فال بد گرفتن و بعدی ما لبا رو بمن و بالی انتهی و تحقیق مرام در هر مقام انست که فال نیک گرفتن که از انفال و فال بد که از انرا تطیر گویند ممنوع و آنحضرت آنرا در کردن کار و گذاشتن آن اعتبار نمودی و گفتی الطیرة شرک در حدیث واقع شده کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یتفاءل و لا یتطیر آنحضرت فال نیک میگرفت چنانکه او را مردی پیش آمد نام او می پرسید اگر راشد و نجیح و مفلح و امثال آن می آمد خوشحال میشد و از آن تفأل برشد و نجاح و فلاح میگرفت و تحاشی ازان میفرمود و نشان از بعضی گوید سوال کردم ابن عون را از معنی فال پس گفت فال آنست که بیماری

باز گردان بر من گمشده مرا

گویند بلکه مسنون

نماد در هنگام بیماری تصور کند و اندیشد که صحت یابد یا نه پس هم درین اثنا بشنود که شخصی میگوید یا سالم یا طالب خبری بشنود مثلا یا واجد پس این مشروع است زیرا که در مدح تفاءل و ذم تطیر آنست که چشم داشت نیکی از جناب الهی تعالی شانه و امیدوار بفضل و رحمت او بودن بهر حال بهتر است اگرچه خطا کند و غلط افتد و قطع رجا از حق و نا امید شدن از رحمه او بد اندیشیدن بقدر مذموم است شرعا و عقلا بعد ازان هرچه ارادت الهی است همان خواهد شد بلکه این شرک خفی است چنانکه گفت الطیرة شرک و اگر اعتقاد کنند که البته چنین خواهد شد بی شک کفر است زیرا که نافع و ضار او سبحانه تعالی شانه پس اگر کسی اعتقاد کند که خیری و بکر سوای اراده ازلی میشود و غیر وی تعالی هم نفع میرساند و ضرر میکند شرک ظاهر است و اصل تطیر و وجه تسمیه بدان است که بودند عرب که شگون میگرفتند باین طریق که چون قصد کاری میکردند بجائی میرفتند و طیر را یا آهو را از جای در غلط انداختند اگر بجانب دست راست میگریخت آنرا مبارک میدانستند و نیک می پنداشتند و آنکار را میکردند و اگر بدست چپ میرفت شوم میگرفتند و از کار باز می ماندند و در آمدن طیر را از جانب چپ سنوح گویند و از سوی راست بروح سنوح گویند و از سوی راست بروح سنوح را مبارک دارند و بروح را شوم بالجمله تطیر ممنوع است در شرع فان فعل پس اگر بکند و فال بد گیرد و ناگاه در دل وهمی گذارد فکفارته ان یقول پس کفارت او این کلمه گفتن است اللهم لا خیر الا خیرک خداوندا نیست نیکی مگر نیکی تو یعنی نیک همان است که متعلق باراده و مشیة تو باشد و لا طیر الا طیرک و نیست طیر مگر طیر تو یعنی شر نیست مگر آنچه نزد تو شر باشد بقرینه مقابله خیر یعنی نیک دید هر دو بتقدیر تست و سنوح و بروح را از اعتباری نیست معه و لا اله غیرک و نیست معبود بحق بجز تو اط روایة کرده این را احمد و طبرانی از ابن عمر و اذا رأیتم من الطیرة شیئا تکرهونه و چون ببینید از فال چیزی را که مکروه و ناخوش میدارید فقولوا پس بگوئید و در تدارک آن یعنی چون از چیزی که فال میگیرید خلجانی بخاطر شما راه یابد باز نایستید از حاجت بلکه توکل بر پروردگار کنید و کار شروع نمائید و این دعا بخوانید تا از شر آن محفوظ باشید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت خداوندا نمی آرد نیکیها و قدرت ندارد بران هیچکس جز تو و لا یذهب بالسیئات الا انت و نمی برد و زایل نمیکند بدیها را مگر تو و لا حول و لا قوة الا بک و نیست برگشتن از بدی و توانائی

وتوانائی بر نیکی مگر بقدرت و توفیق تو و طیره بکسر طا و فتح یا مصدر است از تطیر چنانکه خیره از تخیر و گویند غرابی دو لفظ
مصدر بر این وزن نیامده است و طیره مستعمل نمیشود مگر در فال بد و گاهی بمعنی مطلق فال نیز آید نیک باشد یا بد
و در این حدیث معنی اطلاق مراد است والله اعلم ص د روایه کرده این را ابن ابی شیبه و ابوداود از
عروه بن عامر و من اصیب بالعین رقی بفتح را و قاف بقوله و کسی که رسیده شود و مبتلا کردانیده شود
بچشم زخم افسون خواند نفس خود را بقول خود بسم الله و در بعضی نسخ رقی بصیغه مجهول است پس
ضمیر قوله راجع نبوی راقی خواهد بود که مستفاد است از رقی یا بهر دو تقدیر راجع نبوی آنحضرت است صلی
الله علیه وسلم فدا او بدا بسیر و اییل کن کربی علی راوسری او را در و دو مشتفه او را مصنف گو بدو صف بفتح
دال و صاد و دوام در دو ازم اوست ثم قال بعد از آن بگوید راقی قم باذن الله بر خیز بحکم و قدرت خدا تعالی
گفته اند که این از خصوصیات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که معجزه وی بود و دیگر را گفتن
این کلمه نشاید مگر آنکه ولی بود که درین کرامت او باشد روایه کرده این را نسائی و
ابن ماجه و حاکم و طبرانی از عامر بن ربیعه در ینجا لابد است که رمزی از حقیقت چشم زخم و کیفیت آن
و تحقیق رقیه و چیزی از نکات غریبه از کتب سلف غریبه نقل کرده شود که در ایضاح مقصود بصیرت
در مطلوب و خلق تمام دارد اصابت عین و تاثیر چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما
از اهل حق و حدیث العین حق حجت آنست و مراد بتاثیر سبب عادیست که حق سبحانه و تعالی
نظر عائن را سبب ساخته و این خاصیته در وی نهاده و ضرر معین بدان مربوط گردانیده است و تاثیر
وی ترتب باراده و خلق اوست چنانچه در سایر اسباب عادیه بعد از آن اگر حرز در میان باشد و
رقیه که حفظ و وقایه کند مقابل آید و وصول و نفوذ نیابد و اگر حرز قوی تر بود تواند که هم بجانب عائن
برگردد بر مثال تیر محسوس و هو الحفیظ و رقیه بقرآن و اسماء الهی تعالی شانه جائز و مشروع است
و بما سوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن جائز و مخالف نبود دین و شریعت را نیز
جائز و بجز آن درست نه یا رب مگر موثوق باشد و صحیح بود روایة او مثل بسم الله شیخه قریه
بلجه بحر قفطا صحیح مسلم بحدیث جابر آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رقی پس بعضی

اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها

بدانکه

صحابه آمدند گفتند که نزد ما رقیه است که برای عقرب میکردیم و آن رقیه را آنحضرت عرض کردند فرمود مانعی
نیست بکنید تا توانید نفع رسانید برادر خود را و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که
مجرب شده است منفعت وی اگرچه معنی آن معلوم نباشد و لیکن احتیاط در آن است که بغیر معلوم المعنی
نکنند مبادا متضمن شرک بود بالجمله اجماع دارند علماء امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسماء و صفات
او و نیز باید دانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست
و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل در تاثیر وی شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت
ضعف تاثیر و همت فاعل است یا از عدم قبول محل منفعل یا در ینجا مانعی قویست که با وجود قوت
فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز بداهت است
و همچنین دعا که صدق توجه و حضور قلب در وی نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بسبب ضعف
نفس دعاست که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست
بر جناب عزت و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حلال و صدق مقال و ارتکاب ظلم
و مانند آن و رقیه معوذات و غیر آن از اسماء الهی طب روحانیست اگر جاری شود بر لسان ابرار
و اقویا بتوجه تام و همت تمام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب
جسمانی زده از آن فارغ و غافل نشستند والله اعلم کذا حققه الشیخ قدس سره و از نکات ذاتیه و اگر
بار شد چیز که با و چشم زخم رسیده چهار پایه نفث فی منخره الایمن اربعا و فی الایسر ثلثا دم کند در سوراخ
بینی وی که بجانب راست است چهار بار و از سوراخ چپ سه بار و قال و دعا آینده بخواند ظاهر آنست
خواندن دعا بعد از نفث است و چنین نیست بلکه نفث بعد خواندن است پس در ینجا توجیه آنست
که در ما یقال عند الاصطباح گفته شد و در اکثر نسخ مصححه منخر بفتح میم و کسر خا معجمه است و در بعضی
بکسر میم و فتح خا و در قاموس است المنخر بفتح المیم والخا و بکسرهما و ضمهما و کمجلس الانف و دعا
لا باس اذهب الباس رب الناس هیچ باک و هیچ سختی نیست بر سختی مرض و تعب داوای
پروردگار او میان باش در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت آید و گفتن لا باس بجهت

تعال اینست اشف انت الشافی تندرستی ده توی تندرستی دهنده لا یکشف الضر الا انت عیکنیاید ورفع
نمیکند ضرررا هیچکس غیراز تو ضر بضم ضرر و بفتح آن ازمرض و جز آن و بفتح ضرر در هر شئی دور قاموس گفته
ضر بالفتح و بضم ضد النفع و بالفتح مصدر و بالضم اسم موص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از قول ابن
مسعود وان اصیب احد بلمم من الجن و در نسخه حلاّلی مس جن آمده واگر رسیده شود و مبتلا گردانیده شود
شخص بلمم که از جانب جنیان باشد مصنف گوید لمم بفتح لام و میم نوعی از جنون است که عارض
میگردد آدمی را وضعه بین یدیه بنهد او را پیش خود تا بکمال توجه افسون خواند و عوذه بالفاتحة ذلک الی
مفلحون و افسون کند بروی بخواندن سوره فاتحه و سوره اول بقره تا قول وی مفلحون که اخر سه آیه است
والهکم اله واحد الایه و بخواندن تمام این آیه و آیه الکرسی و سه آیه ولله ما فی السموات وما فی السموات
وما فی الارض الی اخره البقره تا اخر سوره بقره و شهد الله الآیه و این آیه را تا آخر که اینست انه لا اله الا هو
والملائکه واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم وان ربکم الله فی الاعراف الآیه و آیه الی ان ربکم
الله الذی که در سوره اعراف است تا رب العالمین نه آن ان ربکم الله که در اول سوره یونس است
فتعالی الله الی اخر المؤمنون و آیه فتعالی الله الملک الحق تا اخر سوره مؤمنون که وانت ارحم الرا
الراحمین است و عشر من اول الصافات الی لازب و ده آیه از اول سوره والصافات تا قول
وی من طین لازب و ثلث ایات من اخر الحشر و سه آیه از اخر سوره حشر از لو انزلنا هذا القران
تا هو العزیز الحکیم وانه تعالی الآیه من الجن و این آیه را از سوره جن تا قول وی شططا و قل هو الله
احد والمعوذتین و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است را مس ق ا
روایه کرده این را حاکم و ابن ماجه و احمد از ابی بن کعب که گفت بودیم نازد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس اعرابی آمد و گفت یا رسول الله پسر من ورد ناک است حضرت فرمود چیست وی رد وی گفت
بوی المم است فرمود بیار او را نزد من پس آورد او را و نهاد پیش آنحضرت پس افسون خواند او را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بفاتحة الکتاب الی آخر ما ذکر و گفت ابی در اخر حدیث پس برخواست
مرد گویا شکایت نمیکرد خبر آگاهی بدانکه شیخ جلال الدین سیوطی در ترجمه جن بیان وافی کرده در رساله

علیحده

علیحده مسمی بالتقاط لقط المرجان فی احکام الجان تالیف نموده اگر پاره از ان نقل کنیم دور نباشد و بالله
التوفیق از ابن ادی آورده گفته میشود جنبه اللیل و جن علیه وقتی که پوشیده شود و از ینجا است جن و جنه که
مستوراند از چشم انسان ابن تیمیه گفته منکر نشده است هیچ یکی از کافران و مسلمانان وجود جنیان
را که ثابت است بتواتر اخبار و آثار انبیا صلوات الله علیهم اجمعین تواتری که معلوم است باضطرار مخالف
نشده مگر گروهی اندک از جهال فلاسفه و بعضی فلاسفه میگویند که وجود اینها ثابت است اما دیده نمیشود
بسبب رقه اجساد و نفوذ شعاع در بدن اینها از عمرو بن العاص مرویست که پیدا کرده است خدا تعالی
جنیان را پیش از آدم بدو هزار سال و ابی الدنیا در مکاید الشیطان و ترمذی در نوادر الاصول از ابی الدرداء
آورده که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیدا کرده خدا تعالی جنیان را سه قسم قسمی ماران و گژدمان
و حشاش الارض است و صنفی مانند باد است در هوا و قسمی دیگر است که بر و حساب و عقاب است اما توالد
و تناسل اینها پس ثابت است از حدیث عبد الله بن عمر که گفت بدرستی که خدا تعالی قسمت کرده است آدمی و جن
را بر ده جزو نه جزو از ان جن اند و یک جزو انسان و اما تکلیف اینها پس امام رازی در تفسیر کبیر به فبای
الای ربکما تکذبان گفته اجماع کرده اند بر ینکه جمیع جنان مکلفند و قاضی عبد الجبار نیز بهمین رفته و ابن
حزم از ابی حنیفه حکایت کرده که ثواب نیست مسلمانان جن را در آخرت بر طاعت مگر همین قدر نجات
یابند از دوزخ و عبد بن حمید و ابن صدر و ابن شاهین در کتاب عجائب و غرائب از ابی الزناد
می آرد که گفت چون در آیند اهل جنه در بهشت و اهل نار در دوزخ میگوید خدا تعالی مر مسلمانان جن را
گو نوا ترابا خاک شوید پس خاک شوند پس درین هنگام کافران میگویند یا لیتنی کنت ترابا و نزد بعض
اینها مثاب میشوند بر طاعت و معاقب میگردند بر معصیت و بر همین است ابن ابی لیلی و امام مالک
و اوزاعی و شافعی و احمد و اصحاب ابی حنیفه و از ابی حنیفه و صاحبیه نیز روایه آمده و در ملل نحل است که جمهور
مردم بر قول اینها اند در بهشت اما صرع اینها آدمی را طائفه از معتزله انکار ان میکنند و شیخ ابو الحسن
اشعری که امام اهل سنت و جماعت است میگوید که مذهب اهل حق اینست که جن داخل میشود در بدن
مصروع کما قال الله تعالی الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان و ابن

حاصل افسون دیوانه

تتمه گفته صرع جن بر انس را گاهی بشهوة وهوای وعشق میباشد وگاهی از بغض ومجازات مرکسی را که ایذاد
اینها کرده باشد اگرچه وی این را ندانسته باشد ودر جن ظلم وجهل بسیار است وازینجهت معاقبه میکنند اورا بی
رازیاده ازانچه مستحق آن باشد وگاهی از شرارت بود مثل سفهای انس اما غلبه یافته میشود برانها
پس ذکر ودعا وتعوذ وصلوة است واز بزرگترین چیزیکه نصرت ویاری جسته میشود بسبب او آیة الکرسی
است که بتحقیق تجربه کرده اند اکثر مجربان این را که آیة الکرسی را تاثیر عظیم است در طرد شیطان از نفس
انسان وترمذی وغیر وی از ابن مسعود می آرند که گفت بودیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی
از راههای مدینه ناگاه ملاقی شدیم بمردی مصروع پس نزدیک نشستم من بوی وخواندم در گوش وی
چیزی پس مفیق شد وبحال آمد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه چیز خواندی ای ابن مسعود
در گوش او گفتم خواندم این آیة را افحسبتم انما خلقناکم عبثا تا آخر سوره پس فرمود قسم بخدای
که ذات من بدست قدرت اوست اگر مردی هوشیار بخواند این آیه را بر کوهی هر آینه از هیبت
وخشیت الهی از پا در افتد تا اینجا کلام سیوطی است وبالله التوفیق ویرقی المعتوه بصیغه فاعل بالفاتحه
ثلثة ایام غدوة بضم غین وعشیة وافسون کند مجنون را بسوره فاتحه سه روز اول روز وآخر روز یعنی
سه روز صبح وشام سوره فاتحه بروی بخواند ویرقی در اصل جلال بصیغه مجهول است ومعتوه چنانچه در نهایه
گفته آنست که عقلش رفته باشد ودر مغرب است المعتوه ناقص العقل است وبعضی گویند المعتوه
المدهوش من غیر جنون انتهی یعنی متحیر که بمرتبه جنون نرسیده باشد وفی القاموس عته عتها فهو معتوه
نقص عقله ودر فقه گفته اند که معتوه کسی است که گاهی دیوانه شود وگاهی هشیار وشارح جلیل ملا علی
قاری رحمه الله گفته اصحاب ما فرق کرده اند میان مجنون ومعتوه پس بعضی گویند معتوه آنست که
کم فهم پراکنده سخن فاسد التدبیر باشد لیکن مانند مجنون مردم را بضرب ودشنام ایذا نرساند
وبعضی گویند عاقل آنست که مستقیم باشد اقوال وافعال او ومکرر نادر ومجنون ضد اوست ومعتوه آنکه
هر دو طرف وی برابر بود والله اعلم کلما ختمها جمع بزاقه ثم تفله هرگاه تمام کند سوره فاتحه را فراهم آرد
آب دهن خود را که متبرک بقراءة است بعد از آن بریزد آب دهن را بر معتوه دس روایت کرده

حاصل افسون کزدم

واللدغ

این را ابوداود ونسائی از علاقه بن صحار بفتح صاد وحاء مهملتین که گفت روی آوردم یعنی بوطن خود از نزد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم پس آمدیم بمحله از عرب پس گفتند اهل آن محله بدرستی که ما آگاهانیده ودانانیده
شده ایم که شما بتحقیق آورده اید از نزد رسول خدا خیر کثیر را پس آیا نیست نزد شما هیچ دارو یا افسون زیرا چه
نزد ما معتوه است در بندها پس گفتیم ما آری هست نزد ما رقیه پس آوردند دیوانه را در بندها پس خواندیم
بران دیوانه فاتحة الکتاب سه روز بگاه وبیگاه در حالی که جمع میکردیم آب دهن خود را پس بیرون می افگندیم از آن
از دهن خود بروی علاقه گوید پس به شد آن دیوانه وخلاص شد از دیوانگی گویا که گشاده شد از بار
بند پس دادند ایشان مرا فردی پس گفتم من نگیرم این فرد را تا آنکه بپرسم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس پرسیدم پس فرمود آنحضرت بخور بزندگانی من سوگند است هر آینه کسی که میخورد بافسون دروغ
بد میکند وتو اندوهگین مباش هر آینه میخوری بافسون حق انتهی الحدیث ویرقی اینجا نیز بصیغه فاعل
است در اکثر نسخ اللدیغ بالفاتحه وافسون کند گزدم گزیده را بسوره فاتحه ودر اصل جلال بصیغه مجهول
است مصنف گوید لدیغ بدال مهمله وغین معجمه فعیل بمعنی مفعول است وآن کسی است که او را گزدم
گزیده باشد ودر تاج نیز مقید بعقرب است چنانچه گفته اللدغ گزیدن گزدم ودر معنی عموم نیز استعمال
می یابد ع روایت کرده این را اصحاب کتب سته از ابی سعید خدری ودر روایتی این تقیید زیاده آمده سبع
مرات بخواند بر لدیغ سوره فاتحه را هفت مرتبه ت ایراد کرده این زیاده را ترمذی هم از ابی سعید لدغت
النبی گزید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم العقرب وهو یصلی گزدم در انگشت دست وحالانکه آنحضرت
نماز میکرد فلما فرغ قال پس هرگاه که پرداخت نماز را وفارغ شد از وی فرمود لعن الله العقرب لا تدع
مصلیا ولا غیره لعنت کند خدا تعالی گزدم را زیرا که نمیگذارد نماز کننده را ونه غیر او را یعنی غیر او عام است
هر کدام را میگزد ثم دعا بملح وماء بعد از آن طلبید نمک وآب را فجعل یمسح علیها پس گشت که میمالید
نمک وآب بر موضع نیش او ویقرأ ومیخواند در وقت مسح این سه سوره را قل یا ایها الکافرون
وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس طص روایت کرده این را طبرانی در صغیر از علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه عرضنا بفتح راء مهمله علی رسول الله عبد الله بن زید گوید عرض کردم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم رقیة من الحمة افسونی را از زخم نیش یعنی افسونی را که بر زخم نیش رسیده میخوانیدیم چون معانی او
معلوم نبود در جناب او عرض کردیم و دستوری خواستیم که آیا در شرع جایز است یا نه فاذن لنا فیها
پس اذن داد ما را و روی و قال انما هی من مواثیق الجن و فرمود جز این نیست که این رقیه از عهد و پیمان
دیو است که انبیا عهد کرده اند بسلیمان علیه السلام بعدم ضرر کسی که این رقیه بروی خوانده شود حمه بضم
حاء مهمله و تخفیف میم یعنی زهر است و گاهی شد خوانده میشود و از زهری انکار شدید کرده و گاهی اطلاق
کرده میشود و از ان نیش عقرب بجهة مجاورت زیرا چه زهر از نیش بر می آید و اصل او حمو او حمی بر وزن صرد
است و ما را او عوض واو یست محذوفه یا یا محذوفه است کذا فی النهایه و صاحب قاموس تیز ان را
در باب ناقص آورده و گفته حمه مانند ثبه زهر است و نیشی که میزند بان زنبور و مار و کژدم در غیر ان و مواثیق
جمع میثاق است و میثاق عهد و پیمان و در مفردات است میثاق عقد موکد بیمین و رقیه حمه اینست بسم الله
و در نسخه سید اصیل الدین بسمله متروک است شجه بفتح شین معجمه و تشدید جیم آخر او تاء فوقانیه مضمومه است
قرنیه بفتح قاف و راء مهمله و بکسر نون و تشدید یاء تحتانیه است و بسکون راء نیز مروی است و این هر دو لفظ
بتنوین است ملحه بکسر میم و سکون لام و بفتح حاء مهمله باضافه است بسوی بحر بفتح نون و سکون جیم
و بتنوین راء مکسوره و در اکثر نسخ معتمد که بر صحه و ضبط اعراب آنها وثوق کلیست بفتح باء موحده و
سکون حاء مهمله بلا تنوین و در بعضی بتنوین ضبط کرده والله اعلم قفطا بر وزن فعلی و به تنوین نیز مروی است
اتفاق است بر اینکه معانی این الفاظ معلوم نیست در رقیه کرده میشود بدان چنانچه وارد شده ملا مسکین
کوید و قهستانی تحقیق شنیده ام از مشایخ خود که زیاده میکنند برین رقیه سلام علی نوح فی العالمین و در معالم
التنزیل آورده که مار و کژدم در حضرت نوح علیه السلام آمدند و گفتند ما را در سفینه بردار و از فتنه طوفان
نگاه دار ما ضامن میشویم و عهد میکنیم تو اینکه ضرر نکنیم هیچ کس را که نام ترا یاد کند و بگوید سلام علی نوح فی
العالمین **طس** روایه کرده این را طبرانی در اوسط از عبد الله بن زید در نوادر الاصول از جابر می آرد
که گفت در مدینه منوره مردی بود که او را ابا بذکر میگفتند رقیه میخواند از زهر عقرب و کسی نمرده را با آن رقیه
نفع می رسید و شفا میداد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا ابا بذکر بخوان آن رقیه خود را که بر مردم

منجوانی پس ابا بذکر خواند شجه قرنیه ملحه بحر قفطا پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا باس بها این عهد است
که سلیمان بن داود بر هوام گرفته انتهی و برقی الحریق بصیغه معلوم و مجهول هر دو ضبط کرده اند لا باس بها یعنی
رقیه کن یا رقیه کرده شود کسی را که باتش سوخته باشد اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی
لا شافی الا انت دفع کن ضرر را ای پروردگار مردمان و شفا ده که تویی شفا دهنده نیست شفا دهنده
مگر تو **ص** روایه کرده این را ابن سنی و احمد از محمد بن حاطب و آورده بعضی نسخ فاذا رایتم الحریق چون
ببینید حریق را که باتش میسوزد یا بسبب آتش را که میسوزاند بنا بر معنی فاعل یا مفعول ملیطقه بالتکبیر باید که
فرونشانند صولت او را بتکبیر گفتن و حکمت در اطفاء حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق سبب او نار است
که ماده شیطانست و در وی فساد عام است که مناسب عمل شیطان و ماده اوست در انس بطبع طلب
علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبریا حق قمع میکند شیطان و فعل او و ویمی را بستند
نزد کبریا رو تعالی امسح جز پس چون یاد کرد مومن کبریا حق را خامد شد بوی نار که ماده شیطانست
ص ی روایه کرده این را ابو یعلی از ابی هریره و ابن سنی از شعیب ابن عمر مجرب از کلام مصنف
است بن شعیب بجهة تقویت صحت حدیث یعنی تجربه کرده شده است این عمل را و برقی من
احتبس بوله بمجهول است در اکثر نسخ موثوقه و افسون خوانده شود یا افسون بخوانید کسی را که بار داشته شود
که وا داشته شود شده باشد بول او را و اصابته حصاة یا رسیده باشد او را سنگ مثانه که بیماری مشهور است
و جایز است که بصیغه معلوم باشد چنانچه در بعضی نسخ صحیحه یافته میشود و چه احتباس لازم و متعدی
هر دو می آید علی ما فی القاموس والتاج الاحتباس و اداشتن و وا داشته شدن انتهی و بوله بهر دو
تقدیر مرفوع است بلا خلاف تقوله متعلق به برقی است یعنی قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ربنا الذی فی السماء و در اصل جلال ربنا الله الذی است پس ربنا منصوب است منادی و جلاله منبر
منصوب بنا بر اینکه عطف بیان اوست یا جلاله مرفوع است بانکه خبر مبتدا محذوفست یا بهر دو
مرفوع بنا بر ابتدائیه و خبریه و هو الاصح معنی ای پروردگار ما خدا تعالی است الخدای که در آسمان است
مقصود تبریست از خدایان زمین که بتانند قاضی بیضاوی گفته بودن وی در آسمان بمعنی الوهیة

واذا رقی احدکم فلیقل اذهب
الباس رب الناس اشف
انت الشافی لا شفاء الا
شفاؤک لا یغادر سقما
فذلک الرقیة
و بذکر الله تعالی جایز رقیت
زان عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنهما
گفت من شنیدم از عبد الله
گفت شنیدم از مصطفی صلی الله علیه وسلم
گفت افسون کردن و
کردن شرک است گفتم
عبد الله این سخن چرا میگویی
چشم من و قتی می خلید نزد فلان
جهود رفتم افسون کرد
لیکن ترا
گفت ای عبد الله عباس رضی الله تعالی عنهما
چشم تو می خلید
افسون کرد دیوا از خلیدن باز
ایستاد
و کوید
و السلام
الباس رب الناس اذهب
انت الشفاء لا یغادر
سقما
[illegible]

الوهیة است نه بمعنی استقرار انتهی واین اشاره است بعلو شان و رفعت نه سوی مکان چه وی تعالی منزه
است از مکان کذا قال الطیبی والمظهر تقدس اسمک پاکست نام توای پروردگار ما از تهمت نقصان
وعدم تاثیر وازانچه لایق نیست جناب ترا واین التفات است از غیبة بسوی خطاب بروایة رفع ربنا
بجهة کمال توجه وحضور در دعا وسوال امرک فی السماء والارض امر تو در اسمان وزمین مشترک است
وجاری ونافذ است که تدبیر کائنات علوی وسفلی بدان میکنی ومختص باسمان یا بزمین نیست
کما رحمتک برفع است فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض چنانچه رحمت تو در اسمان است پس
بگردان رحمة خودرا در زمین یعنی چنانچه رحمت کامله تو در اهل اسمان عام وشامل است از ملائکه وارواح
انبیا واولیا که همه محل رحمت ومستحق اویند بخلاف زمین واهل آن که مختص به بعض دون بعض است
پس بگردان بعضی آثار او را وتمامه اهل زمین که این مبتلی از جمله ایشانست پوشیده نماند که مراد
رحمت رحمت خاص است والا رحمت عام وی تعالی که افاضه وجود ولوازم آنست وسعت کل شیء همه
چیزرا فرا گرفته است ومومنان وکافران دران برابرند واغفر لنا حوبنا وخطایانا ویبامرز مارا گناهان
کبیره ما وصغیره ما حوب بضم وفتح هردو مرویست بمعنی اثم وبعضی گفته اند بفتح لغة حجاز است وضم لغة
تمیم وبمعنی حزن ووحشت وجهد ووجع وهلاک وبلا نیز می آید وامثال این معانی صلاحیت اراده دارند
لیکن مراد اینجا گناه کبیرست که عمدا بوجود آید بمقابله خطایا یا که گناهی است که بطریق خطا صادر شود
انت رب الطیبین توی پروردگار پاکان یعنی توی مربی کسانیکه از افعال ردیه واقوال دنیه اجتناب
دارند ومبری اند از شرک وفسق ای علیه طلب مغفرت گناهانست یعنی بیامرز مرا تا از گناهان پاک
شویم وقابل تربیت ورحمت تو گردیم فانزل شفاء من شفائک پس فرو فرست شفای از شفاهای
خود یعنی اصلاح بسوی مخلوق ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع وبفرست رحمتی از رحمة خاص خود برین
درد ووجع بفتح جیم است بمعنی مرض وبکسر او بمعنی مریض نوشته ومصنف نیز در شرح مصابیح هردو وجه
ضبط کرده والله اعلم فیبرأ پس به شود ظاهر است که این کلمه از تتمه دعا است والله اعلم بفتح
یا وسکون را است در جمیع نسخ د س روایه کرده این را ابو داود ونسائی از ابی الدرداء وحاکم از فضاله

سعد

الطیبین

بن عبید وابو داود نسائی نیز بروایة قرحة بفتح قاف وسکون را است در جمیع نسخ او جرح بضم جیم وسکون را است
راغب گوید قرحه بفتح اثر جرحیست که میرسد از خارج وبضم نیز مرویست وان جرحیست که میرساند
ادمی را از داخل مانند بثره انتهی ودر مفاتیح است که قرح وجرح واحد است ومارا که مراد بقرحه اینجا جرحیست
که بیرون می آید بر اعضا مانند دمل ومانند آن وبجرح انچه میرسد از زخم شمشیر وجز آن ودر مجمع البحار نیز
همچنین است بالجمله دوا کرده شود کسی که بسوی ریشی یا جراحتی باشد بان یضع اصبعه السبابة بالارض
باین طریق که بنهد انگشت مسبحه خودرا بر زمین ثم یرفعها قایلا بعد ازان بردارد سبابه را در حالی که گوینده
باشد کلمات اینده را ابهری در شرح مشکوة وکرمانی از امام نووی نقل میکنند که روایه کرده است
این را که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگرفت از لعاب دهن مبارک بر انگشت مسبحه خود
پس می نهاد انگشت را بر خاک تا چیزی ازان بانگشت مبارک بچسبید بعد ازان مسح میکرد بانگشت
بر موضع قرحه یا جراحه ومیگفت کلمات دعا را در حالت مسح انتهی اکثر شراح این کتاب بمقتضای
لفظ بریقة بعضنا این الفاظ را مبر بن معنی حمل کرده اند والله اعلم کلمات دعا اینست بسم الله
تربة ارضنا بریقة بعضنا دارو میکنیم وتبرک میگیریم بنام خدا تعالی اینست خاک زمین ما آمیخته بلعاب
دهن بعضی از ما یاران حالی که مخلوط است باب دهن بعضی از ما یاران که بریقة بعضنا متعلق
محذوف خود که معجونه باشد خبر ثانی مبتدا المحذوف یا حال است یشفی سقیمنا در اکثر نسخ بصیغه
مجهول است ورفع سقیمنا وهو المنقول عن المصنف ودر بعضی نسخ بفتح یای تحتانیه وکسر فا بنا بر
فاعل نیز ضبط کرده واز شیخ ابن حجر هر دو وجه منقول است او لیشفی سقیمنا اینجا جمیع نسخ متفق اند بنا بر
مجهول واین از شک راویست که در صحیح امام مسلم آمده چنانچه گفته قال ابن ابی شیبة یشفی و
قال زهیر لیشفی سقیمنا انتهی معنی اینست که کردیم ما این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما باذن ربنا
بحکم پروردگار ما وامروی این فعل از خواص اسرار نبویست که عقل وفهم را بدریافت کنه ان راه
نیست وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وامام نووی گفته که در رقیها ونفثها اثار عجیبه است که ظاهر میکردد

اسرار آن وازقور بشتی نقل کرده اند که گفته انچه مستفت میکند بفهم ازین صنیع آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنست
که تربه ارض اشاره بفطرت آدم علیه السلام باشد وریقه بعض بنطفه منی که خلقت بنی آدم از وست
گویا که آنحضرت تضرع کرده ودر خواسته بلسان حال وفحوای مقال ازجناب رب متعال این را که خداوندا
تو آن قادری که اختراع وابداع کردی آدم را از طین وایجاد کردی اولاد او را از ماء مهین پس آسانست
بر تو که شفا دهی کسی را که شان او چنین است انتهی وبعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض
مدینه است که ثابت شده است مر از اخاصیته عظیم در شفاء مریض ومراد ببعض ذات کریم اوست
صلی الله علیه وسلم در تفسیر رفعنا بعضهم درجات گفته اند واین توجیه بنسبت توجیهات دیگر نزد دیگرانست
وازانچه درین مقام گفته اند آنست که قاضی بیضاوی گفته که تحقیق گواهی داده اند مباحث طبیه که لعاب
دهن را تاثیری ومدخلیتی در نضج وتعدیل هست وتراب وطن را نیز تاثیری است در حفظ مزاج اصلی
حتی که گفته اند مسافر را باید که خاکی از وطن خود با خود بردارد وپاره ازان در ظرف آب بیندازد و
ازان آب خورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج وصاحب سفر السعادة نیز درین مقام میگوید که این
علاجی است سهل آسان ونافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد وخشک است ومخفف رطوبات
قروح وجراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب مدینه انتهی حضرت شیخ وجدی قدس سره در
اینجا میفرماید حق آنست که اعمال وافعال آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اسرار غامضه است که موکول
ومفوض بعلم اوست وانها که در تنگنای طبیعت وتفلسف گرفتارند خواهند که طلب حقایق آن
کنند ودست وپای زنند وبدان راه نیابند سلامت در تفویض وتسلیم است والله الموفق وهو
اعلم بمراد رسوله روایة کرده این را مسلم از عایشه رضی الله عنها واذا خدرت بفتح خاء معجمه وکسر دال
مهمله رجله یعنی چون سست شود ومانده گردد پای او فلیذکر احب الناس الیه پس باید که ذکر کند وحاضر آرد
دوسترین مردم را که بسوی وی باشد ونزد او واجب بود الخدر سست شدن اعضاء ودر خواب شدن
ای من باب علم کذا فی التاج مو ی روایة کرده این را ابن سنی از قول ابن عباس وفعل ابن عمر
خواب کرد پای وی شخصی گفت یاد کن مردی را که دوستر است بسوی تو ای عمر گفت یا محمد پس دور شد

حذروی ومن اشتکی الما او شیئا فی جسده وکسی که شکایت کند ودریافت را یا خبری دیگر را از ورم وجز آن از
بیماریها که می یابد انرا در ذات خود فلیضع یده علی المکان الذی یالم پس باید که بنهد دست راست خود را
برجای که درد میکند الیمنی مختص بروایة ابن ابی شیبه است چنانکه رمز مص بروی میکند از نکایه از درد بیان
بمعنی درد ومرض نیز می آید واصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله کردن ولیقل وباید که بگوید بعد
نهادن دست این کلمه را بسم الله ثلث مرات سه مرتبه ولیقل سبع مرات وباید که بگوید هفت مرتبه
این دعا را اعوذ بالله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میگیرم بخدا تعالی وقدرت وی وبه خیر از بد
انچه مییابم از درد ودر حال ومی ترسم از زیادت وسرایت آن ودر آمال اختیار مفاعله برای مبالغه است وحذر
در اصل احتراز از خوف است م عه روایة کرده این را مسلم واصحاب کتب اربعه از عثمان بن العاص
که وی شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دردی را که می یافت در بدن خود پس فرمود او را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم بنه دست خود را بر موضع درد وبگو بسم الله الخ عثمان گفت پس کردم من
انچه فرموده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس برد خدا تعالی آن درد را از من او یعنی بروایتی اعوذ
بعزة الله وقدرته من شر ما اجد سبعا بزیادتی لفظ عزت وبدون اخا در طا مص روایة کرده این را مالک
مالک در موطا وابن ابی شیبه از عثمان او یعنی در روایتی چنین است اعوذ بعزة الله وقدرته علی کل شیء
من شر ما اجد سبع مرات یضع یده تحت الم بگوید این کلمات را هفت مرتبه در حالی که بنهد دست خود را
زیر موضع درد خود اشارة بزوال مرض واخراج درد چنانکه در وقت افسونها متعارفست اط روایة
کرده این را احمد وطبرانی از کعب بن مالک او یعنی در روایتی اینچنین است بسم الله اعوذ بعزة الله
وقدرته من شر ما اجد من وجعی هذا وتر ابخواند این دعا را در حالی که طاق باشد سه مرتبه یا پنجم مرتبه یا هفت
مرتبه واین روایت بجهة موافقت حدیث عثمان قاله المصنف ودرین روایة این نیز زیاده آمده ثم یرفع
یده ثم یعید بعد از ان بردارد دست خود را یعنی در بعضی روایة بستر باز اعاده کند وبنهد بر موضع الم ت
روایة کرده این را ترمذی از انس بن مالک او یقرا علی نفسه بالمعوذات بکسر واو مشدد است ودر اکثر اصول
بفتح او است وینفث صاحب دردی که در بدن خود دارد بخواند بر خود قل اعوذ برب الفلق

و قل اعوذ برب الناس را و دم کند طریق دم کردن چنانکه بخاری بطریق معمر از زهری آورده است که دم
کند بر دو دست خود بستر بمالد بدست روی خود و جسد خود را چنانچه عادت است والله اعلم مراد بمعوذات
مافوق الواحد است یا مراد بمعوذات این دو سوره با سوره اخلاص است و اطلاق معوذات بر وی
از روی تغلیب است و هو المعتمد کذا قال العسقلانی خ م د س ق روایه کرده این را بخاری و مسلم
و ابوداود و نسائی و ابن ماجه از ام المومنین عایشه که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که بیمار
میشد میدمید بر بدن مبارک خود معوذات و مسح میکرد از بدن علت را بدست خود پس هرگاه که
بیمار شد بدردی که وفات یافت در وی بودم من که میدمیدم بروی معوذات و مسح میکردم بدست
مبارک آنحضرت یعنی معوذات میخواندم و دستهای آنحضرت میگرفتم و در آنها میدمیدم و بهر دو دست
او بدن او را مسح میکردم و نیز عایشه می آرد که چون بیمار میشد یکی از اهل بیت آنحضرت میدمید بر آنها
معوذات را و من اصابه رمد کسی که حادث گردد و برسد او را درد چشم این کلمات بگوید اللهم متعنی
ببصری خداوندا بهره مند و برخوردار گردان مرا به بینائی خود و اجعله الوارث منی و بگردان او را باقی و لازم
تا وقت مردن چه وارث همان است که وقت اجل باقی باشد و اگر چه پیش از موت فنا پذیر بود وارث
نیست و جائز است که ضمیر اجعله راجع باشد بسوی تمتع که مستفاد است از ما قبل و ارنی فی العدو ثاری
و بنما مرا در دشمن انتقام و کینه کشی مرا یعنی انتقام مرا منحصر و مقصور دار بر ظالم و بر کسی که تعدی میکند بر ما نه آنکه
تجاوز بغیر ظالم کنیم چنانکه در جاهلیت میکردند که هر گاه از قبیله و خویشاوندان دشمن می یافتند میکشتند و
انتقام خود میگرفتند ثار بفتح ثاء مثلثه و سکون همزه کینه و کینه کشی و بعضی گویند ثار در اصل بمعنی غضب است
مشتق از ثور بمعنی هیجان و انصرنی علی من ظلمنی و یاری ده مرا بر کسی که ظلم کرد بر ما مس ی روایه کرده این را حاکم
و ابن سنی از انس و من حصلت له حمی و کسی که حاصل شود و در گیرد او را تب یقول بگوید این کلمات را بسم الله
الکبیر نعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار پناه میگیریم بخدای بزرگ از بدی هر رگ بر شونده از خون و جوش
زننده بوی و من شر حر النار و از بدی گرمی آتش نعار بفتح نون و تشدید عین مهمله اسم فاعل است
نعر العرق بالدم وقتی که بر جوشد خون از رگ و غلیان کند و یقال جرح نعار و نعور وقتی که آواز کند خون

جراحت خروج کذا فی النهایه مس ص روایه کرده این را حاکم و ابن ابی شیبه از ابن عباس رضی الله عنه و ان
اصابه ضر و اگر برسد او را ضرری در نفس و حاصل آید گزندی و بیماوی از مرض و جز آن علی ما قاله علامه الزمخشری
و سئم الحیوة بفتح سین و کسر همزه از سامه بمعنی ملول شدن و بسر آمدن از فرط کذا فی کشف اللغات یعنی شود
ملول شود بدین سبب و عاجز آید از حیوة فلا یتمنی الموت پس آرزو نکند و در نخواهد مرگ را که این بمعنی علامه
بی صبری و عاجز آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آن است اما اگر از جهة محبت و شوق لقای رب
العزة و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محبت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن باشد نشان
ایمان و سلک و کمال اوست کل محب مشتاق لقاء محبوبه و از این باب است قول آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اخترت الرفیق الاعلی و قول ابی الدرداء احب الموت اشتیاقا الی ربی و گفتن بلال مر زوجه
خود را وقتی که گفت لمن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری این جواب ان کانت لکم الدار الاخرة
خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین و گفته اند که آرزوی مرگ بجهة ضرر دنیاوی مانند
مرض یا فقر و مانند آن مکروه است و از جهة خوف ضرر دینی مکروه نیست چنانچه امام بخاری و طحاوی
و غیر هما از علماء متقین نزد مشاهده منکرات نامشروعات درخواست موت کرده اند و نیز در ادعیه ماثوره
است اذا اردت بقوم فتنة فاقبضنی غیر مفتون فان کان لا بد فاعلا پس اگر خواهان است البته آرزو کننده
موت و مضطر باشند در این امر و خوف ضرر دینی داشته باشد فلیقل پس مطلق آرزوی نکند بلکه
باید که اینچنین بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامی که زندگی بهتر باشد برای
من بغلبه طاعت بر معصیت و حضور بر غفلت و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا هنگامی که مردن بهتر
باشد برای من خ م د س روایه کرده این را بخاری و مسلم و ابوداود و ابن سنی از انس و اذا عاد
مریضا قال و چون عیادت کند بیماری را بگوید او را این کلمه دو مرتبه لا باس طهور ان شاء الله لا باس طهور
ان شاء الله هیچ باک نیست پاک کننده است این مرض از گناهان و مصلح بدن است از اخلاط ردیه و اجزاء
کثیفه اگر خواسته است خدا تعالی و متعلق بمشیته او شده است دعا و از عیادت است و عیادت بیمار برسیم گرداند
کذا فی الصراح و طهور بفتح طا و ضم از هر دو وجه آمده است بمعنی مطهر لیکن روایه در این مقام بفتح است

نود و یک

که گفت نمف موت دی و اگر یا ه
این کلمه را که لا اهل و اطرباه و
تحول حق سبحانه خراه لا کتاب
را وقتی

٩٥

بیان عیادت بیمار

غ ش

خ ن س روایة کرده این را البخاری و نسائی از ابن عباس **تنبیه** بدانکه عیادة از عبادات فاضله است و
احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در صحیح مسلم است که حق جل و علا روز قیامت به بنده خود فرماید
ای بنده من پروردگار توام بیمار شدم و مرا عیادة نکردی گوید خداوندا تو پروردگار جهانی بیماری و عیادة
تو چگونه بود فرماید که فلان بنده من بیمار شد عیادة وی نکردی اگر تو عیادة او میکردی می یافتی مرا نزد وی
همین معنی را عارف رومی نظم کرده و گفته است آمد از حق سوی موسی این عتیب * کای طلوع نور
تو کرده ز جیب * مشرقت کردم بنوری ایزدی * من حقم رنجور گشتم نامدی * گفت سبحانا که پاکی از زیان
این چه رمز است این بکن یارب عیان * گفت مارا خاص بنده بد گزین * گشت رنجور او منم نیکو ببین
هست رنجوریش رنجوری من * هست معذوریش معذوری من * و صاحب سفر السعادة میگوید که هر که
از یاران آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیمار شدی عیادت فرمودی و چون در آمدی نزدیک بیمار شدی یا
و پیش سر بیمار نشستی و از حال وی سوال کردی و گفتی کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی و بسیار
سوال کردی چه میخواهی و طبیعت بچه چیز مشتهی است اگر چیز را مشتهی بودی و آنچیز مضر نبودی دادن
فرمودی و از برای بیمار سه بار دعا فرمودی و از برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات
از شب و روز عیادت فرمودی و میفرمودی چون کسی برادر مسلمان را عیادة کند در بستان بهشت
روان بود تا پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند رحمت بروی فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صباح
بود یعنی عیادت در جانب صباح بود هفتاد هزار ملک بروی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام
بود هفتاد هزار ملک درود فرستند تا صباح و بجهة درد چشم زید بن ارقم را عیادت فرمودی و کودکی از یهود
که خدمت پیغمبر میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود و چون عم او ابو طالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود
او را نیز عیادت فرمود و بر هر دو اسلام عرض کرد ابو طالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
تا اینجا کلام صاحب سفر السعادة است و از آداب عیادت است که حسبة لله رود و بیمار را تسلیه دهد و به صبر
فرماید و امیدوار حیوة گرداند و با جر و ثواب که بر مرض وارد شده است بشارة دهد و در وقت در آمدن گوید
لا بأس طهور ان شاء الله و دست بر بدن بیمار نهد و ادعیه مأثوره بخواند و بیمار دعا کند و از برای خود از وی

در احادیث

دعا خواهد و زیستن تخفیف کند کل ذلک وردت به الاحادیث والآثار و این دعا نیز بر مریض بخواند بسم الله
تربة ارضنا وریقة بعضنا یشفی سقیمنا ترجمه این رقیة باذنی تفاوت قریب ترگذشته خ م د س ق
روایة کرده این را البخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از عائشه صدیقه که گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم میگفت این کلمات را مر مریض و تا اینجا باتفاق روایة کرده اند و امام بخاری در بعضی روایات خود
باذن ربنا زیادة کرده ح و هم وی در بعضی روایات خود بجای باذن ربنا باذن الله آورده خ
و یمسح بیده الیمنی و یقول و بمالد بدست راست خود پیشانی کسی را که به بیمار پرسی رفته یا دست او را یا جز
دیگر را علی ما فی المصابیح و بگوید این دعا را اللهم اذهب الباس رب الناس خداوندا ببر شدت این مرض را
ای پروردگار مردمان اشفه بکسر الهاء و انت الشافی و شفا ده مریض را و حالانکه توئی شفا دهنده و در بعضی
نسخ اشفه بسکون هاست بتقدیر ها سکته یا وقف شیخ ابن حجر گوید در اکثر روایة و انت بواو است
و بعضی بحذف واو نیز روایة کرده اند و ضمیر در اشفه برای علیل است یا ها سکته انتهی لا شفاء الا شفاءک نیست
شفا هیچکس را مگر شفاء تو و در این اشاره است که بدون مصادقت تقدیر الهی تداوی فائده نمی بخشد و
هیچ سودی ندارد شفاء بنصب مفعول اشفه است لا یغادر سقما شفا ده شفائی که نگذارد هیچ بیماری را یعنی
صحه کلی شود و از آثار مرض چیزی باقی نماند و رفع شفاء نیز جائز است بنا بر خبریة مبتدا المحذوف ای شفاک
شفاء لا یغادر سقما و سقم بفتح سین و قاف است و جائز است ضم سین و اسکان قاف کذا قال المصنف
خ م د س روایة کرده این را البخاری و مسلم و نسائی از عائشه و بروایتی عیادة کننده بر بیمار این افسون
بخواند بسم الله ارقیک بفتح همزه است من کل شیء یؤذیک اثبات همزه و ابدال او بواو هر دو جایز است
یعنی بنام خدا او استعانت او افسون میکنم ترا از هر چه ایذا رساند و آزارد ترا و من شر کل نفس او عین
حاسد و از بدی هر ذات و از هر چشم حسد کننده او بمعنی واو است از باب تأکید بلفظ مختلف
و احتمال دارد که برای شک راوی باشد شارح جلیل ملا علی قاری رحمه الله گوید نفس و عین هر دو به تنوین
است و در نسخه بدون اوست و در هر دو جا اظهر است که اول را به تنوین خوانند و ثانی را مضاف الله
یشفیک خدا تعالی تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیک م ت س ق روایة کرده این را مسلم و ترمذی

وابن ماجه از ابی سعید خدری که گفت جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وسلم و پرسید بیمار شدی
یا محمد حضرت فرمود آری پس این رقیه بجهة علاج بر خواند و بروایتی جبرئیل علیه السلام بسم الله ارقیک والله
یشفیک من کل داء فیک بنام خدا افسون میکنم ترا و خدا تعالی شفا دهد ترا از هر بیماری که در تست من شر
النفاثات فی العقد از بدی دمندگان در گرهها یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و بر گرهها میدمند و من
شر حاسد اذا حسد و از بدی حاسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر حسد خود را بپوشد
ضرر آن جز بوی عاید نیست م س روایة کرده این را نسائی حاکم از ابی هریره که گفت آمد مرا پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حالی که عیادة میکند پس فرمود آیا افسون نکنم ترا با افسونی که خواند آنرا بر من جبرئیل
علیه السلام ابو هریره گوید پس گفتم آری بخوان بر من آن افسون را مادر و پدر من فدای تو باد پس خواند
آنحضرت بسم الله ارقیک الی اخره ذکره مبرک و در بعضی نسخ معتمد رمز ابن ابی شیبه است والله اعلم
و بروایتی بعد ثلث مرات زیاده آمده س زیاده کرده این را حاکم و مختص بروایة است بسم الله ارقیک
من کل داء بنام خدا افسون میکنم ترا از هر بیماری بروایتی یشفیک من شر کل حاسد اذا حسد و من شر کل
ذی عین شفا دهد ترا خدا تعالی از هر حاسد وقتی که حسد خود را ظاهر نماید و از بدی هر صاحب چشم یعنی از
شر چشم بد روایة کرده این را احمد از عایشه اللهم اشف عبدک ینکأ لک عدوا خداوندا شفا ده
ده بنده خود را تا جهاد کند و زخم سخت زند برای تو و تقویت دین و اعلاء کلمه تو دشمن را ویمشی لک الی
جنازة و تا برود برای تو و طلب رضای تو و اداء حقوق دین تو بسوی نماز جنازه چنانکه لفظ صلوة برهوامش
بر رمز مستدرک می نویسد و ینکأ مجزوم است در جواب امر و جایز است رفع او بر تقدیر فانه ینکأ لک
کذا قال المظهر والطیبی و حنفی گوید ینکأ مرفوع غیر مجزوم است و در بعضی شروح مشکوة نیز گفته که ینکأ در
موضع حال است و همچنین یمشی والا پس حق در آنها جزم بود در جواب امر انتهی از اینجا معلوم شد که اصل
روایة برفع است و از کلام سابق نیز جواز آن ظاهر شده پوشیده نیست که حمل بر استئناف بجای
چنانچه مظهر گفته بر تقدیر رفع اولی اظهر است و یمشی باثبات یا است در جمیع نسخ و در روایة
امیر کشاه نیز همچنین ضبط کرده و این موید روایة رفع است در ینکأ طیبی گفته جایز است که یمشی مجزوم ...

بر لغة رفع مضارع بعد جازم و این لغه فصیحه است علی ما قاله الرضی و مبنی همان لغه است قراءه انه من یتقی و یصبر برفع
والله اعلم مصنف در مفتاح الحصن از نهایه نقل کرده که گفته میشود نکیت فی العدو و انکی نکایة فانا ناک
وقتی که بسیار شود در ایشان جراح و قتل و گاهی مهموز خوانده میشود بقال نکات القرحة چون پوست
از رویش بر کنی انتهی شارح جلیل ملا علی قاری رحمه الله گفته پوشیده نیست که ایراد مصنف قول صاحب
نهایه را در اینجا موهم است که ینکا از معتل است و گاهی مهموز خوانده میشود پس مقید آن شد که بهر دو وجه
مضبوط است و مهموز پس او بنسبت ناقص ضعیف است و این معنی صحیح نیست چه جمیع نسخ معتبره و اصول
مصححه معتمده متفق اند بر کتابت او بالف و ضبط کرده اند او را بهمزه با اختلافی که در رفع و جزم اوست پس
اگر از ناقص یای می بود چنانچه صاحب نهایه گفته هر آینه بیای می نوشتند مانا که غرض مصنف و ابن الاثیر
بیان لغة باشد نه روایة حدیث والله اعلم و تخصیص نکاء عدو و مشی بسوی جنازه بذکر از میان سایر
اعمال و افعال بمناسبة است که هرگاه مریض مشرف بر موت بود ذکر کرد آنچه متعلق بموت است و طیبی
گفته که جمع میان نکاة و مشی بسوی جنازه بجهة آنست که در اول انزال عقاب است بر دشمنان خدا
و در ثانی ایصال رحمت است بر دوستان او و جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت مرده که مرده را بروی بردارند
و آنچه مرده بروی نباشد نعش خوانند کذا فی الصراح و در مشارق گفته اطلاق کرده میشود بکسر و فتح
در میت و بکسر و سریر که مرده در وی بردارند انتهی و فی القاموس الجنازة المیت و یفتح او بالکسر
المیت و بالفتح السریر او عکسه او بالکسر السریر مع المیت پس در بعضی نسخ بفتح ضبط کرده و در بعضی
بکسر و در بعضی بهر دو و ظاهر آنست که بهر دو لغة مراد میت است بر تخت باشد یا نباشد مس ت حب
روایة کرده این را حاکم و ترمذی و ابن حبان از عبد الله بن عمر اللهم اشفه اللهم عافه خداوندا صحت
و تندرستی ده او را از بیماری و عافیت ده او را از جمیع مکروهات و این تعمیم است بقصد تاکید و در
بعضی نسخ بها سکت است مس ت حب روایة کرده این را حاکم و ترمذی و ابن حبان از علی
که گفت بودم من شکایت کننده را از بیماری پس گذشت نزد من پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حال
آنکه من میگفتم اللهم ان کان اجلی قد حضر فارحنی و ان کان متاخرا فارفعنی و ان کان بلاء فصبرنی پس فرمود

سریر معًا و ابن اعرابی گوید بالفتح در میت

الحضرت چگونه گفتی و چه چیز بر زبان راندی راوی گوید پس اعاده کرد علی این کلمات را بر الحضرت پس زد
الحضرت او را بپای خود و گفت اللهم اشفه و عافه علی گوید پس شکایت نکردم من درد خود را هنوز و روایتی
از نسائی اللهم اشفه اللهم اعفه بفتح همزه و کسر فا از اعفا بمعنی معافات و خلاص از هر مکروه تقال اعفی الله المریض
بمعنی عوفی کذا نقل عن المصنف یا فلان در اکثر نسخ برفع نون بلا تنوین است و لفظ حدیث با سلمان
است و در خصوص اسم نام آن مریض بگیر و شفی الله سقمک شفا دهد خدا تعالی مرض ترا و غفر ذنبک و بیامرزد
گناه ترا و عافاک فی دینک و جسمک الی مدة اجلک و عافیت و سلامت دهد ترا در دین تو و بدن تو
وقت موت و آخر عمر تو مس روایه کرده این را حاکم از سلمان و من عاد مریضا لم یحضر اجله و کسی که عیاده
کند بیماری را که حاضر نشده باشد موت او و در اجل او مدتی معین باقی مانده باشد فقال عنده سبع مرات
پس بگوید عیادت کننده بعقب هفت مرتبه نزد بیمار این کلمه را اسال الله العظیم رب العرش العظیم ان
یشفیک الا عافاه الله من ذلک المرض بگوید نزد این چنین بیمار این کلمات را مگر آنکه عافیه دهد او را خدا تعالی
ازین مرض و اگر اجل بیمار رسیده باشد انرا علاجی و افسونی نیست اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون این استثنا است از شرطیه عامه که در اصل حدیث واقع است ما من مسلم یعود مسلما فقال
کذا الا شفی الله د ت س حب مس مص روایه کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم و
ابن ابی شیبه از ابن عباس و جاء رجل الی علی رضی الله عنه و آمد مردی نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب
خشنود باد خدا تعالی از وی و در بعضی نسخ باشاره اصل بجای رضی الله عنه کرم الله وجهه نوشته یعنی
بکرم داشت روی ویرا و اطلاق این کلمه در حق علی از جهت انست که وی هرگز در ایام صغر هم به بتان سجده نکرده
رضی الله عنه و ارضاه فقال ان فلانا شاک پس گفت آن مرد بتحقیق فلان شخص بیمار است فقال
التبرک ان یبرا پس فرمود علی رضی الله عنه ام خوش و شاد میگرداند ترا اینکه صحیح باید و تندرست
شود قال نعم گفت آری مسرور میگرداند مرا تندرستی او قال قل فرمود بگو این کلمات را یا حلیم یا کریم
اشف فلانا ای خداوند حلیم و کرم شفا ده فلان شخص را فانه یبرا اگر این دعا بخوانی پس بتحقیق وی
تندرست میشود و برکت این کلمات مو مص ایراد کرده این را ابن ابی شیبه بروایه فضیل بن عمرو

از قول علی و ربما مسلم دعا بقوله هر مسلمانی که دعا کند خدا تعالی را بقول خود یا بقول وی تعالی که نیست لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین اربعین مرة چهل مرتبه فمات فی مرضه ذلک پس بمیرد در بیماری
خود که این است اعطی اجر شهید داده شود مر او را ثواب شهید که در راه خدا کشته شده باشد و ان
برا برأ و قد غفر له جمیع ذنوبه و اگر به شود و حالانکه تحقیق آمرزیده شود مر او را همه گناهان او متعلق
بحقوق الله است و تواند بود که مراد مطلق گناهان باشند زیرا که وی سبحانه و تعالی بمقتضای رحمه و
عنایت خود می تواند که حقوق الناس را نیز از وی دفع کند باینکه اصحاب حقوق را عوض آن درجات
بلند گرداند چنانچه در سعة رحمت الله آمده است و هو علی کل شئ قدیر و بالمغفرة جدیر مس روایه کرده
این را حاکم از سعد بن ابی وقاص و من قال فی مرضه و کسی که بخواند در بیماری این کلمات را لا اله الا الله
والله اکبر لا اله الا الله وحده لا اله الا الله لا شریک له و آنچه در بعضی نسخ تکرار لفظ وحده است پس ظاهر
انست که سهو است از قلم نساخ والله اعلم لا اله الا الله له الملک و له الحمد لا اله الا الله لا حول و لا قوة
الا بالله ثم مات لم تطعمه النار بصیغه حرف مضارع و بعین مهمله از ان بمیرد در بین مرض که در وی خوانده
نمیخورد و نمیسوزد او را آتش دوزخ استعاره طعم برای احراق از جهت مبالغه است گویا که ایشان طعام
اوست که غذا میکنند قوت میگیرد و قال الطیبی ت س ق حب مس روایه کرده این را ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابی سعید خدری و ابو هریره من سال الله الشهادة بصدق کسی که سوال
کند از خدا تعالی شهادت را براستی و اخلاص بلغه الله بتشدید لام منازل الشهداء برساند او را
خدا تعالی مرتبهای شهیدان را و ان مات علی فراشه اگر چه بمیرد بر جامه خواب خود سخن درانست که
ثواب عین شهادت می یابد یا مثل آن ظاهر عبارت حدیث و ثانی است دو شنیدن نیز را
یا وقت که میان کشادن برداشتن دست و نهادن آن بر پستان کذا قالوا م عه روایه کرده این
را مسلم و اصحاب کتب اربعه از سهل بن حنیف و بروایتی من طلب الشهادة صادقا کسی که بخواهد از پروردگار
خود شهادت را در حالی که صادق است در بین طلب و از ته دل میخواهد اعطیها داده میشود
مرتبه شهادة و ثواب او را و لو لم تصبه اگر چه نرسد حقیقت شهادت را در دنیا م روایه کرده این

ماجه و ابن ه

الفاظ را مسلم از انس من قاتل فی سبیل الله فواق ناقة کسی که قتال کند در راه خدا او اعلای دین او مقدار زمانی
که دو دو دوشیدن شتر ماده است اندک زمان است فقد وجبت له الجنة پس تحقیق واجب میگردد برای
او بهشت در صراح گفته فواق بضم میان دو دو دوشیدن شتر که ساعتی بگذارند تا شیر فرود آید و باز بدوشند
و در قاموس گفته فواق مثل غراب وقت که میان دو دو دوشیدن شتر است یا وقت که میان گشادن
و برداشتن دست و نهادن آن بر پستان ومن سأل الله القتل من نفسه صادقا و کسی که سوال کند
از خدا تعالی کشته شدن خود را در راه او از ته دل خود در حالی که راست گو است درین سوال ثم مات
او قتل بعد از ان بمیرد یا کشته شود کان له اجر شهید حاصل شود مراد را ثواب شهید یعنی بر وفق نیه ثواب
شهادة می باید اگرچه شهید نشود عه روایة کرده این را اصحاب کتب اربعه از معاذ بن جبل اللهم
ارزقنی شهادة فی سبیلک دعاء امیر المؤمنین عمر است رضی الله عنه که گفت خداوندا نصیب کن مارا
شهادة در راه خدا خود که با دشمنان دین کارزار کنم و شهید شوم واجعل موتی ببلد رسولک و بگردان
مردن مرا در شهر رسول خود که مدینه طیبه باشد خ روایة کرده این را بخاری از قول عمر رضی الله
عنه اولی آن بود پس از رقم بخاری موفی نوشت کما لا یخفی فاذا احضره الموت وجهه الی القبلة پس
چون حاضر شود بیمار را موت و علامات او ظاهر گردد چنانچه بحکم عادت یقین گردد که بمیرد متوجه
کرده شود بسوی قبله یعنی روی او را بجانب قبله کنند در هدایه گفته مختار در بلاد ما یعنی نزد مشایخ ما به
بخارا و سمرقند استلقا است این آسان تر است برای خروج روح و اضطجاع بر شق ایمن شبیه است
انتهی قهستانی گوید مختار نزد متاخرین است که پاها را سوی قبله کنند و چیزی زیر سر نهند که بلند
شود و بشره مقابل قبله باشد مس روایة کرده این را حاکم از ابی قتادة انصاری و گفته صحیح است
و بعید انم در توجیه محتضر سوای این حدیث و یقول و بگوید محتضر این کلمات را اللهم اغفر لی وارحمنی والحقنی
بالرفیق الاعلی خداوندا بیامرز مرا و رحمت کن و بپیوسته کن مرا برسان برفیق اعلی این دعا ثابت
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مرض موت خوانده و در مراد برفیق اعلی اقوال است امام محیی السنة
در شرح السنه گفته بعضی میگویند که رفیق اسمی از اسماء خدا تعالی است چنانچه ابو داود از حدیث عبد

الله بن مغفل اخراج کرده که ان الله رفیق یحب الرفیق گویا که میگوید خدا مرا واصل خود گردان و مؤید این
این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل آمده گفت که خدا تعالی مشتاق تست و مخیر میگرداند
برادر بودن در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت اخترت الرفیق الاعلی و از زهری این قول را نسبت
بخطا کرده و گفته مراد برفیق اعلی در اینجا جماعت انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین که ساکن اند ارواح
ایشان در اعلی علیین و این اسم جنس است واقع میشود بر واحد و کثیر و تصحیح میکنند این را قول آنحضرت
که در حدیث دیگر واقع شده مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
برکشاه گفته معتمد همین است و هم برین اقتصار کرده اند اکثر شراح و نزد بعضی مراد ملاء اعلی و عالم ملکوت
است و بعضی رفیق اعلی را بهشت نیز حمل کرده اند و این از جوهری منقول است والله اعلم غ م ت
روایة کرده این را بخاری و مسلم و ترمذی از عایشه صدیقه رضی الله عنها لا اله الا الله ان للموت سکرات
بدرستی که مر موت را سختیها است سکرات بفتحات جمع سکرة بفتح سین و سکون کاف بمعنی شدت
و هم و غشی است و این نیز در اصل از سکر بمعنی مستی است خ س ق روایة کرده این را بخاری
و نسائی و ابن ماجه هم از عایشه که وی گفت در وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش وی
کوزه آب خوردن بود پس گشت آنحضرت که می در آورد دست خود را در آب پس میمالید هر دو دست
روی مبارک و میگفت لا اله الا الله ان للموت سکرات انتهی الحدیث و از اینجا معلوم میشود که سکرات
آنحضرت بکثرت حرارتی بود در بدن شریف که بمسح آب اطفاء آن میکردند چنانکه در وهم می در آید از
شدائدی که خلایق را میباشد و نسبت بحال شریف آنحضرت ابهم عظیم می نمود و از اینجاست قول عایشه
که گفت رشک نمی برم بر هیچ یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از شدت و سختی موت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فافهم و شیخ اجل اکرم ابو جد محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات
موت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم وجوه متعدده ابراز نموده و عرفا و علماء دیگر نیز بقدر رسائی خود گفته
اند اینجا مفصل نمیتوان ایراد کرد و حق آنست که درک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلی و ارفع است
از انکه عقول را فهام و علوم معارف عقلا و عرفا حاضر و ضابط و حاوی آن می تواند بود ۵ او برتر

بر از آن است که آید بخیال ش هرچه گویند حکم تأویل متشابهات دارد و ما یعلم تأویله الا الله و هو اعلم بحقیقته
صلی الله علیه وسلم اللهم اعنی علی غمرات الموت و سکرات الموت غمرات موت نفحات و در معنی
سکرات اوست جمع غمره بمعنی سختی و این شک راوی است که غمرات الموت فرمود یا سکرات الموت
پس اولی ایراد او است بجای واو چنانچه در جامع الاصول او والله اعلم ت روایة کرده این را ترمذی
ایضا از عایشه صدیقه رضی الله عنها یقول الله عز و جل میگوید خدای بزرگ ان عبدی المومن عندی
بمنزلة کل خیر بحقیقت بنده من که مومن است نزدیک من بمرتبه هر نیکی است یعنی فوت نمیشود
از وی هیچ یکی از نیکیها آخرت و همه مراتب که شایان حال اوست حاصل میشود یحمدنی و انا انزع بکسر زاء
معجمه نفسه من بین جنبیه زیرا که حمد میگوید آن بنده مومن مرا و حال آنکه من میکشم روح او را از میان دو پهلوی
او یعنی وقت نزع که نفس وی بیرون است بحمد من مشغول میباشد و یاد مرا در این وقت از دست نمیدهد
روایة کرده این را احمد از ابوهریره رضی الله عنه و من حضر عنده و کسی که حاضر شود نزد محتضر فلیلقنه بکسر قاف
مشدد و سکون نون پس باید که تلقین کند او را این کلمه شریفه طیبه لا اله الا الله در تاج گفته التلقین
فهمانیدن و مراد اینجا ذکر این کلمه است در حضور محتضر بوجهی که بشنود و روا نیست که تکلیف کند او را بخواندن
آن و ابرام نماید زیرا چه حالت موت بازگشت ناچگونه براید م عه روایة کرده این را مسلم و اصحاب
کتب اربعه از ابی سعید خدری من کان آخر کلامه کسی که باشد آخر سخن و ختم کار او این کلمه لا اله الا الله
دخل الجنة در آید بهشت را اگرچه بعد عذاب باشد مقصود و مراد لا اله الا الله با محمد الرسول الله است
چه مقصود ایمان است بدون ضم این کلمه تمام نیست د مس روایة کرده این را ابوداود و حاکم از معاذ
بن جبل و اذا اغمضه از تغمیض است بمعنی چشم فرو خوابانیدن یعنی چون پوشید چشم محتضر نزد موت وی
دعا لنفسه بخیر دعا کنید مر ذات خود را به نیکی و گفته اند که بهترین دعوات درین وقت طلب حسن خاتمه است
و احتمال دارد که ضمیر لنفسه راجع بسوی میت باشد و اگر در اینجا لفظ وله زیاده می بود چنانچه در بعضی روایات
آمده هر اینه بهتر و مناسبتر بودی بلفظ دعا که مذکور گردد مشروعیت دعا درین وقت نکته است که فان الملائکة
یومنون علی ما تقولون فرشتگان آمین میگویند بر دعائی که میگوید تلقین کننده یا حاضر نزد وی فیقول پس

بگوید این

بگوید این دعا را احتمال دارد که فیقول همان دعا و تعلیم آن باشد که سابق مذکور شد چه در اغفر لنا برای نفس قائل
نیز دعا است و تواند که معنی چنین باشد که اول دعا کند برای نفس خود بهر وجهی که خواهد بعد از آن برای
میت نیز این دعا خواند اللهم اغفر لفلان خداوندا بیامرز فلان شخص را یعنی نام میت بگیرد و ارفع درجته فی
المهدیین و بردار و بلند گردان مرتبه او را در کسانیکه راه راست نموده شده اند بسوی حق و اخلفه فی عقبه
فی الغابرین و خلیفه شو او را در باقی ماندگان او که اهل و عیال او باشند برعایت امور و حفظ مصالح
و تربیت برین تقدیر فی الغابرین بدل فی عقبه است و بعضی گویند صفه اوست یعنی خلیفه شو در اولاد
او که کائن اند در مردم باقی مانده یا مایل گردانیدن دلهای مردم بسوی ایشان تا دوست دارند و بنظر قبول
بنگرند کذا قال القهستانی عقب بسکون قاف و کسر او اولاد و اولاد اولاد کذا فی الصراح و غابرین از
غبر است و غبر باقی شیر در پستان و غبور باقی ماندن و درگذشتن و هو من الاضداد و اغفر لنا و له یا رب
العالمین و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان و افسح بفتح سین له فی قبره و کشایش ده او را
در قبر او و نور له فیه و روشنی ساز برای او در قبرش م د س ق روایة کرده این را مسلم و ابوداود و نسائی
و ابن ماجه از ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد تغمیض زوج ابوسلمه این دعا خوانده بود
و لیقل اهله و باید که بگوید اهل میت یعنی هر واحد از اهل و اولاد او این کلمه را اللهم اغفر لی و له و اعقبنی منه عقبی
حسنة خداوندا بیامرز مرا و او را و بده مرا از وی خلفی و نایبی نیکو و بدلی صالح و نصب حسنة بنا بر صفة عقبه
عقبی است و وی غیر منصرف است مثل بشری و در نهایه الاعقاب نوبت کردن و پاداش دادن و فرزند
را گذاشتن و از پی در آوردن کذا فی التاج م عه روایة کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه از ایضا
از ام سلمه و لیقرء علیه سورة یس و باید که خوانده شود بر میت سوره یس و در بعضی نسخ بصیغه معروف است
یعنی شخصی از اهل او یا هر که حاضر باشد در آن وقت بخواند ن ق د حب س روایة کرده این را نسائی و
ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از معقل بن یسار که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بخوانید سوره یس را بر مردهای خود انتهی و سر آن موکول بعلم شارع است بعضی گویند مراد از میت
که در اصل حدیث واقع شده محتضر است و عمل مینماید بر این است و بعضی گویند مراد بعد از موت است

است در خاتمه یا بر سر قبر او و در روز النظیم فی فضائل قران العظیم می آرد که رسیده است مرا از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کسی که سوره یس بخواند نزد مسلمان بعد موت او مبعوث سازند خدا تعالی بمقابله هر حرفی از ان
فرشته را و جمیع فرشتها صف بسته پیش میت استاده باشند و طلب رحمة میکنند از خدا تعالی
و استغفار میکنند برای او و حاضر میشوند جنازه او را و دفن او را و هر مسلمانی که سوره یس خوانده شود
بروی و او در سکرات موت باشد قبض میکند ملک الموت روح او را تا آنکه می بیند رضاء خدا تعالی
را از وی انتهی و بقول صاحب المصیبة و بگوید مصیبة رسیده از اهل میت این کلمات را انا لله و انا
الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بیان معنی و تحقیق الفاظ این دعا در باب فضل
عند المصیبة بتفصیل کرده شد و اذا مات ولد العبد چون بمیرد فرزند بنده مسلمان قال الله تعالی
للملائکة میگوید خدای بزرگ مر فرشتهای خود را که موکل اند بر قبض ارواح این را که قبضتم ولد عبدی
قبض کردید روح فرزند بنده مرا و در بعضی نسخ در حاشیه قبضتم ثمره فواده نیز می نویسد یعنی قبض کردید
میوه دل و حاصل عمر او را فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری همچنان کردیم فیقول پس میگوید
خدا تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بنده خاص من در ینوقت مقصود از سوال التفصل و توطئه انعام
است بر بنده صابر فیقولون حمدک و استرجع پس میگویند حمد گفت ترا و آیه ترجیع خواند فیقول پس میگوید
پروردگار ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة بسازید برای بنده من خانه بزرگ در بهشت و سموه بیت الحمد و نام
نهید آن خانه را بیت الحمد یعنی خانه شکر زیرا که در جزای شکر و رضا و تسلیم اوست درین مصیبة ت ج ی
روایة کرده این را ترمذی و ابن حبان و ابن سنی از ابو موسی اشعری فاذا عزی احدا پس چون خواهد
که تعزیت کند شخصی را و تعزیت در لغت شکیبائی و صبر فرمودن است مصیبة زده را پس ادب او آنست
که بتسلیم اول سلام کند بر صاحب مصیبة و بقول و بعد از سلام بگوید ان لله ما اخذ و له ما اعطی بتحقیق
مر خدا راست آنچه گرفت و مر خدا راست آنچه بخشید یعنی چیزی را که گرفته است از جمله عطاها ملک و ودیعه
او بوده پس اگر بستاند جزع نمی سزد و تقدیم اخذ بر اعطا با وجودیکه در واقع متاخر است بمقتضای
مقام است و کل عنده باجل مسمی و هر چیز نزد علم وی تعالی بمدت معین است که تغیر و تبدیل از ان ممکن

از ان ممکن نیست فلتصبر و لتحتسب پس باید که صبر کنی و طالب ثواب گردی و اجر را رایگان ندهی الاحتساب
مزد چشم داشتن کذا فی التاج خ م د س ق روایة کرده این را بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و
ابن ماجه از اسامه بن زید که گفت زینب دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را نزد پیغمبر خدا فرستاد
که پسر من در حالت نزع است پس بیا مارا و حال آنکه آنحضرت باز فرستاد که از جانب ما سلام بخواند و
بگوید ان لله ما اخذ وله ما اعطی وکل عنده باجل مسمی فلتصبر و لتحتسب لفظ آنحضرت هر دو جا بصیغه غائب
است و عبارة حصن بلفظ مخاطب بکن در نسخه جلال هر دو صیغه ضبط نمود والله اعلم و کتب و نوشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی معاذ یعزیه فی ابن له بسوی معاذ بن جبل در حالی که تعزیت میکند او را در فوت
مردن پسری که معاذ را بود و شاید که این قضیه در وقتی باشد که معاذ عامل یمن بود و سر نامه مکتوب اینست
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی معاذ بن جبل این نامه ایست از محمد فرستاده خدا الی اسمه
بجانب معاذ بن جبل سلام علیک سلامت و امن و یعنی گزندی باد بر تو از همه آفتها خصوصا از آفت
بی صبری و ناشکیبائی و جزع در مصیبت فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو پس بدرستی که من ثنا
جمیل میگویم خدا را که نیست خدا جز وی و میرسانم آن را بسوی تو که تو هم حامد باشی و طیبی گفته معنی احمد الیک
انهی حمد الله الیک است و تعدیه بحلی بالی هم بجهة تضمن معنی انهاست کذا فی المشارق اما بعد فاعظم
الله لک الاجر و بعد از حمد خدا پس دعا میکنیم ترا که بزرگ گرداند خدا تعالی مزد ترا و ثواب را برین مصیبة
یعنی صبر و هر را چه اجر و ثواب مصیبة بر تقدیر صبر است و اگر صبر نکند مستحق عذاب گردد چنانکه فرمود والهمک
الصبر و بدهد و بیندازد در دل تو صبر و رزقنا و ایاک الشکر و روزی گرداند ما را و ترا شکر بر نعمتهائی او فان
انفسنا و اموالنا و اهلینا من مواهب الله عز وجل الهنیئة بتشدید یا تحتانیه است مانند نبی و گاهی بهمزه بدون
یا نیز میخوانند پس بتحقیق ذاتهای ما و مالهای ما و اهل و اولاد همه از بخششهای خداست گوارا و در نهایه گفته
هر امر که بدون تعب و مشقه رسد هنی است و هکذا فی القاموس و العواریة المستودعة و از عاریتها و امانتها
اوست که پیش ما نهاده است یعنی اینهمه نعمتها از مال و اولاد و جز اینها داده ملک مالک حقیقی است ملکه عاریه
داده و امانة نهاده است همه ملک اوست هر وقت که خواهد بگیرد و بستاند ه و ما الاهل و المال الا ودیعة و لابد

يوما ان ترد الودايع عواري تشديد يا و تحتانيه جمع عاريه است تشديد يا گويا كه وي منسوب است بسوي عار چه
طلب او عار و عيب است كذا في النهايه و در قاموس گفته عاريه مشدد است و گاهي تخفيف ميكنند
و جمع او عواري تشديد و تخفيف است انتهى تمتع بضم نون و تشديد فوقانيه مفتوحه بصيغه متكلم مجهول
است و در بعضي نسخ جلالي بلفظ مذكر غائب مجهول است بها الى اجل معدود و سود مند كردانيده بلنسوم
ما بدان نعمتها يا انتفاع گرفته ميشود با آنها تا مدت معدود معين چند روز كه حكم اوست و نقبضها لوقت معلوم
و باز ميگيرد وي ستاند در وقتي كه ميداند ثم اقترض علينا الشكر اذا اعطى پس فرض كردانيد بر ما شكر اين
نعمتها وقتي كه ميدهد براي بهره مندي ذا الصبر اذا ابتلى و فرض كردانيد صبر وقتي كه بستاند و مبتلا گرداند
تمامه احوال و اوقات آدمي از چهار چيز بيرون نيست نعمت است يا بلا طاعت است يا معصيت و وظيفه
و بنده گي در نعمت شكر است و در بلا صبر و در طاعت رويت توفيق و در معصيت توبه فكان ابنك من مواهب
الله الهنيه و عواريه المستودعه پس بود پسر تو از عطاياي خدا تعالى كه گوار است براي تو و از عاريتها و امانتها
او كه نهاده بود نزد تو متعك به في غبطه و سرور بهره مند و سود مند كردانيد ترا بوي در حال خوبي كه رشك
مي برند مردم بروي و در خوشحالي و قبضه باجر كبير و گرفت او را از تو مقابله ثواب بزرگ و در بعضي نسخ
كثير بثاء مثلثه است بمعنى بسيار يعني اگرچه باز ستاند وليكن اجر و ثواب بسيار بران داد و ثواب وي
سبحانه عظيمتر از همه است الصلوة والرحمة والهدى ان احتسبت و استغفار و دعا و رحمت خدا تعالى
و هدايت او مر تراست اگر صبر كردي و چشم بر اجر و صواب او داشتي اشارة است بمضمون كريمه و بشر
الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوة من ربهم و رحمة
واولئك هم المهتدون صلوة و ما عطف عليه را حركات ثلث ضبط كرده اند رفع بنا بر خبريه مبتداء
محذوف است و نصب بتقدير اعني و جر بنا بر بدليت اجر است و اين اظهر و اولى است فاصبر ولا يحبط
بضم يا تحتانيه و سكون طا نهي است از احباط بمعنى باطل كردن عمل و ثواب جزعك بفتح جيم و زاء
معجمه نقيض صبر اجرك بنصب است يعني پس صبر كن و بايد كه ضايع نكند و باطل و نابود نگرداند قلت صبر و
كثرت فزع و جزع كردن تو ثواب ترا كه مصيبت بر مصيبت افزايد فتندم بفتح دال پس پشيمان نشوي كه چرا صبر نكردم

منك

و اجر و ثواب را هم از دست دادم واعلم ان الجزع لا يرد شيئا و بدانكه تحقيق بي صبري كردن و دفع ميكنند
چيزي را از مصيبت و باز نمي آرد گمشده و رفته را پس بي تو باري اجر خود را از دست مده فقيدك لا يأتي
و اجرك و اهب ولا يدفع حزنا و دور نميسازد غم و اندوه را بلكه زياده ميگرداند از او ما هو نازل فكان قد و چه
و چيزيكه فرو آينده است از بلا و حادثه و مقدر است نزول او پس گويا كه واقع شده و حاصل گشت جزع
و فزع بي فائده است مصنف گفته ياد داريم اين را الفتحات فا و كاف و همزه و سكون نون اي فكانه
قد وقع و حصل و صار انتهى شارح جليل ملا علي قاري رحمه الله گويد شايد كه ان مخففه باشد از مثقله ا
اي فكانه نزل و در بعضي نسخ لفظ قد زياده آمده و اين موافق است سراج المومن و موضوعات ابن الجوزي
را و والسلام و سلامت باد بر تو و درين دلاله است كه سلام نزد اختتام نامه نيز متحب و سنت است چنانكه
در اول اوست بر قياس سلام ملاقات و رخصت مس مر روايت كرده اين را حاكم در مستدرك و ابن
مردويه از معاذ بن جبل و حاكم گفته غريب حسن و ابن جوزي بطريق محمد بن سعيد مصلوب در موضوعات
آورده و ابو نعيم نيز در حليه اين را بطرق متعدده و روايات مختلفه اخراج كرده كه همه روايات ضعيف است
ثابت نميشود در رفع او بلكه موقوف است زيرا چه بثبوت پيوسته كه وفات پسر معاذ بعد موت الحضرت است
صلى الله عليه وسلم بدو سال خر اين نسبت بعضي صحابه بسوي معاذ نوشته بود پس راوي بوهم
نسبت بحضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم كرده اما اين مكتوب بصحيحي نيك است مشتمل بفوائد كثيره
انتهى و چون حاكم در مستدرك كه كتابي عظيم الشان است بطريق مجاشع اخراج كرده است و حكم كرده
كه حسن و غريب است در مقصود كفايت دارد در نسبت ابن جوزي بوضع شايد باسناد محمد بن سعيد باشد والله
اعلم ولما توفي بصيغه ماضي مجهول است و در بعضي نسخ بلفظ معروف و چون ميرانده شد رسول خدا
صلى الله عليه وسلم عزتهم الملائكه تعزيت كردند اهل بيت و اصحاب آنحضرت را صلى الله عليه وسلم فرشتگان
يعني بصبر كه شكيبائي امر كردند و اميدوار ثواب ساختند باين عبارت السلام عليكم و رحمة الله و بركاته ان في الله
عزاء بفتح عين و تخفيف زاء معجمه من كل مصيبة تحقيق در خدا است عزا از هر مصيبت اين عبارت را چند وجه
معنى گفته اند بعضي گويند در خدا يعني در كتاب خدا تعزيت و تسليت است از هر مصيبت اشارة است

که گفته محمد ... موضوع است

بسته حکم کرده

بقول وی سبحانه انا لله وانا الیه راجعون پس عزا این جا بمعنی معزیت باشند و بعضی تقریر دین میکنند یعنی
در دین خدا تعزیت است که شارع ترغیب و تحریص بران نموده است یا در لقا و مشاهده خدا تعالی یا در ذات
وجود و کرم او تسلی است از هر مصیبت بدون عوض و بعضی گویند خدا صبر فرماینده و تسلی دهنده است ذات را
بزبان علم معانی تجرید میگویند نحو رایت فی زید اسدا یعنی زید را بجو شیر یافتم و این معنی مناسبتر است بقول
وی که فرموده و خلفا من کل فائت و در خدا تعالی خلف است از هر در که رنده و فوت شوند خلف
بمعنی خلیفه است که بجای کسی نشیند در کاری حاصل اینکه خدا تعالی بسنده است از هر چیز و بسندگی میکند
از وی هیچ چیز فبالله فثقوا پس بخدا اعتماد کنید به تحرزی و ایاه فارجوا و خدا را امید دارید نه غیر او را
میرک گوید همچنین واقع است در نسخ حصین و در مشکوه فبالله فالقوه است طیبی گفته فاء فبالله
جواب شرط است و بالله حال است که مقدم کرده شده است بر عامل خود بجهت اختصاص کمافی قوله
تعالی بای ناعبدون یعنی چون خدا تعالی تعزیه کننده و خلف است پس مخصوص کنید او را بتقوی
در حالی که مستغنی باشند بوی و فاء در الفوا برای تاکید ربط است و همچنین در قول وی فارجوا انتهی
فانما المحروم من حرم الثواب نیست محروم مگر کسی که محروم کردانیده شده است از ثواب یعنی مصیبت زده بنا
و حرمان وی مصیبت نیست از جهت وجود ثواب آخرت بلکه مصیبت حقیقی آنست که کسی صبر نکند
و از ثواب محروم ماند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مس روایت کرده این را حاکم از جابر و دخل رجل
اشعب اللحیة در آمد مردی سبید ریش بر اهل بیت آنحضرت روز وفات وی صلی الله علیه وسلم جسیم
صبیح که تن دار و خوب روی بود فتخطا رقابهم پس گام زد و در گذشت از گردنهای مردم یعنی چون بسبب
ازدحام جائی خالی نیافت بیشتر رفت فبکی پس گریه کرد ثم التفت الی الصحابة رضی الله عنهم بعد از آن
التفات کرد و نگریست المرد بسوی یاران آنحضرت خوشنودی خدا باد بر ایشان فقال پس در تعزیت
فرمود ان فی الله عزاء من کل مصیبة وعوضا من کل فائت وخلفا من کل هالک فالی الله فانیبوا پس
چون خدا تعالی تعزیه کننده و عوض و خلف است پس بسوی وی رجوع کنید و آیه ترجع نمایید والیه فارغبوا
و بسوی ثواب و لقای او رغبت کنید ونظره الیکم فی البلاء فانظروا و تعالی بر شماست وقت ابتلا یعنی

او مطلع است بعلم ازلی بر سکونات شما در همه حال فانظروا پس بتامل و تدبر بنگرید و تفکر نمائید و غافل مباشید
و هوش دارید که چگونه صبر میکنید وجه میگویید فانما المصاب من لم یجبر بنا مضارع مجهول پس نیست
صاحب مصیبت مگر کسی که جبر نقصان او کرده نشد یعنی در حقیقت مصیبت زده همانست که بر مصیبت صبر نکند و از اجر
و ثواب محروم ماند حنفی از مقدمه نقل کرده که جبره شاذ کرد و او را جبر العظیم بدست استخوان او را انتهی
فقال ابو بکر و علی رضی الله عنهما پس گفت ابو بکر صدیق و علی بن ابیطالب خوشنودی خدا باد برایشان
هذا الخضر این حضرت است علیه السلام و خضر بفتح خا و کسر ضاد معجمتین است و جایز است سکون ضاد با
کسر خا و فتح او کذا قال الکرمانی والعسقلانی و در صحیح بخاری از ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی
که فرموده نامیده نشد خضر مگر از جهت آنکه وی بر زمین خشک نشست پس آن زمین می جنبید از پس وی
و تر و تازه و سبز گشت انتهی و هم کرمانی گفته و کنیت او ابو العباس است و نام او بلیا بفتح موحده
و سکون لام و مثناه تحتانیه ابن ملکان بفتح میم و سکون لام و تخفیف کاف و اختلاف است که
وی نبی است یا ولی اصح اقوال که جمهور اهل علم برانند آنست که وی پیغمبر است معمر محجوب از ابصار زنده
و باقیست تا روز قیامه از جهت شرب او آب حیوة را و وی نمیرد تا قران برداشته شود و این متفق علیه
است نزد عامه صوفیه و اهل صلاح و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن مبارک و ابن جوزی و جزان
انکار حیوة او کنند کذا نقل فی شرح العقیدة الامالیة و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده و ملاقات
او مر اولیا را بعد از الشهرة رسیده است چنانکه شک و شبهه را بدان راه نیست والله اعلم مس
روایت کرده این را حاکم از انس و من رفع المیت علی السریر و کسی که بر دارد مرده را و بنهد بر نعش که او را
جنازه میگویند او حمله یا بردارد جنازه او را از زمین فلیقل پس باید که بگوید بسم الله مو مص روایت کرده
این را ابن ابی شیبه از قول ابن عمر و بکر بن عبد الله المزنی و اذا صلی علیه کبر و چون خواهد که نماز گذارد
بر میت که فرض کفایه است تکبیر گوید تکبیر اولی ثم قرا الفاتحة بعد از آن بخواند سوره فاتحه را که خواندن
آن در نماز جنازه نزد شافعی واجب است و نزد امام ابو حنیفه و مالک در نماز جنازه قراءة فاتحه ثابت نیست که ثابت
نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قراءة در نماز جنازه کذا فی شرح ابن الهمام و طیبی گفته که

مطلب خضر علیه الصلوة والسلام

انچه از بعضی صحابه خواندن فاتحه مروی گشته شاید که بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرائت واگر به نیت ثنا بخواند
نزد ما نیز جایز است کذا قال الشمنی ثم صلی علی النبی یعنی بعد تکبیر دوم درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم شیخ ابن الهمام گفته اولی خواندن صلوتیست که بعد از تشهد خوانند ثم قال یعنی بعد از تکبیر سیوم بگوید
این دعا را اللهم عبدک وابن امتک خداوندا این مرده بنده تو و پسر دادهٔ تست این مبالغه است در تذلل
واقرار یشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک گواهی میدهد برانکه نیست خدای معبود بحق جز تو در
حالی که یگانهٔ نیست انباز مر ترا هیچکس در خدای ویشهد ان محمدا عبدک ورسولک وگواهی میدهد برانکه
محمد بن عبد الله بندهٔ تو و فرستادهٔ تو بحق است اصبح فقیرا الی رحمتک صبح کرد و گشت محتاج بسوی
رحمة خاص تو یعنی اگرچه محتاج رحمت و عنایت همیشه است اما در نوقت تنهائی و بیکسی احتیاج سخت
دارد و امیدوار رحمت و فضل است واصبحت غنیا عن عذابه تو بی نیاز از عذاب کردن تو او وایراد
لفظ اصبحت برای مشاکله است تخلی من الدنیا واهلها بیزار شد و گذشت از دنیا واهل او علی ما فی
التاج تخلیت ای تبرأت ان کان زاکیا فزکه اگر باشد این میت پاک و مبرا از گناهان پس زیاده ساز
پاکی او را بثواب کامل و رفع درجات وان کان مخطئا فاغفر له واگر بوده باشد گنهکار و مسرف پس
بیامرز او را گناه اللهم لا تحرمنا مشهور بفتح تاء فوقانیه و کسر راست اجره خداوندا محروم مگردان و نومید مکن ما را
از اجر و ثواب مصیبته او بسبب بیصبری و ناشکیبائی ولا تضلنا بضم تاء فوقانیه بعده و گمراه مکن ما را پس از وی
که جزع و فزع کنیم و بصبر نورزیم مس روایه کرده این را حاکم از ابن عباس و بروایتی این دعا خواند اللهم
اغفر له وارحمه وعافه خداوندا بیامرز او را گناهان او و رحمت کن او را برحمة خاص وعافیة ده او را از ضغطه
قبر و مصائب برزخ واعف عنه و عفو کن از وی انچه واقع شده از تقصیر در عبادات و طاعات واکرم
نزله و نیکو ساز مهمانی او را نزل بضمتین و سکون هر دو آمده انچه پیش مهمان فرود آرند از طعام و غیر آن
یعنی اجر و ثواب و مغفرت خود را بر وی مستوفی کن بفضل خود را سبقت ده اشاره است بقول وی تعالی
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها ووسع بتشدید مهمله مدخله
فراخ کن و گشاده ساز جای در آمدن او را که قبر اوست مدخل بضم میم است جای در آمدن و مبرکشتن گفته

مسموع از افواه مشائخ و مضبوط در اصول فتح میم است و هر دو صحیح است واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی
و پاک کن او را بانواع رحمة و مغفرت ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و پاک
ساز او را از گناهان چنانکه پاک ساختی جامه سپید را از چرک وابدله دارا خیرا من داره و عوض ده
او را خانه بهتر از خانه که درین جهان فانی داشت مراد وسعت قبور یا بهشت و قصور اوست واهلا خیرا من
اهله و عوض ده او را از اهل خانه از غلمان و خدم بهتر از اهل خانه وی وزوجا خیرا من زوجه و بده او را
جفتی بهتر از جفت او زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و عذاب
النار و در آر او را در بهشت برین و پناه ده او را از عذاب قبر و از عذاب آتش دوزخ م ت س ق ص
روایه کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وابن ابی شیبه از عوف بن مالک الاشجعی که گفت نماز
گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جنازه و این دعا خواند پس رشک بردم وارزو کردم که کاشکی من
می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد و بروایتی این دعا خواند اللهم اغفر لحینا ومیتنا خداوندا
بیامرز زنده را و مرده ما را که مسلمانانیم وصغیرنا وکبیرنا و بیامرز خورد ما را و بزرگ ما را وذکرنا وانثانا و بیامرز مرد ما را
وزن ما را وشاهدنا وغائبنا وحاضر ما را و غائب ما را و در روایة احمد وابو داود ونسائی وابن ماجه بعد لم
شاهدنا وصغیرنا است و در فقهیات خصوص در فتاوی عالمگیری نیز همچنین است والله اعلم طیبی گوید
هر واحد از افرادی اربع و در تحدیث دلالت بر شمول واستیعاب است پس بنظر مفردات ترکیب حمل بر
تخصیص کرده نشود گویا که برای تمامه مسلمین استغفار کرده است پس این از کنایات رمزی است که
دلالت میکند بروی جمع او در قول وی اللهم من احییته منا فاحیه بهمزه قطعی علی الاسلام خداوندا کسی که
زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان و کسی که بمیرانی او را
از ما پس بمیران او را بر ایمان و در بعضی نسخ بر غیر ترمذی و حاکم در فقره اول ایمان نوشته و در فقره ثانی اسلام
و شک نیست که روایة اصل اولیست چه حیوة را اسلام مناسب است و وفات را ایمان زیرا که اسلام
اکثر بر اعمال ظاهر اطلاق می یابد وان در حالة حیوة است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه نیست
والله اعلم اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده د ت س ق حب ک روایه کرده این را ابو داود و ترمذی و نسائی

واحمد وابن حبان وحاکم از ابی هریره و بروایتی این دعا گوانند اللهم انت ربها وانت خلقتها خداوند اتوئی پروردگار
او و تو پیدا کردی او را وانت هدیتها للاسلام و توئی که راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها
و تو قبض کردی روح او را وانت اعلم بسرها وعلانیتها و تو دانا تری به نهان و آشکارای وی جئنا شفعاء فاغفر
آمدیم و حاضر شدیم ما جماعه مسلمانان شفاعت کنندگان و طلب نمایندگان آمرزش او را پس بیامرز د س
روایه کرده این را ابو داود و نسائی از ابی هریره و تا اینجا هر دو باتفاق روایه کرده و در لفظ اخیر اختلاف شده
در روایه نسائی لها آمده بضمیر تانیث و در روایه ابو داود له بضمیر مذکر د پس تانیث ضمیر باعتبار نفس یا روح
یا میت است و تذکیر باعتبار شخص کذا قال الشارح الجلیل و بروایتی این دعا گوانند اللهم ان فلان بن
فلان فی ذمتک وحبل جوارک خداوندا بتحقیق فلان پسر فلان در امان تو و عهد تو بسبب ملکی تست طیبی گفته
حبل جوارک بیان ذمتک است یعنی در کنف حفظ و زنهار تو مرده است فقه من فتنة القبر و عذاب
النار پس نگاهدار او را از عذاب گور و آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحمد و حالانکه توئی خداوند وفای
هر عهد و وعده که میکنی و توئی خداوند ثنا جمیل بر یکار اللهم فاغفر له وارحمه پس بیامرز او را و رحمه کن بر وی
انک انت الغفور الرحیم بتحقیق توئی بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی کننده د ق روایه کرده این را ابو داود
و ابن ماجه از واثله بن الاسقع و بروایتی اللهم عبدک وابن امتک خداوندا این بنده تو و پسر داه تست
احتاج الی رحمتک محتاج شده است بسوی رحمه تو باحتیاج سخت وانت غنی عن عذابه و حال آنکه توئی
بی نیاز از عذاب کردن او و بمواخذه اعمال و رحمه تو عام است ان کان محسنا فزد فی احسانه اگر بود احسان
کننده در طاعات و عبادات یا مطلقا پس زیاده کن در احسان او که بجای یک حسنه ده حسنه مضاعف
آن بلکه زیاده بر آن بمقتضای فضل و کرم خود وان کان مسیئا فتجاوز عنه و اگر بود گنهکار پس درگذر
از وی بفیض خاص مصرعه که مستحق کرامت گناهکارانند مس روایه کرده این را حاکم از یزید بن رکانه
و بروایتی این کلمات بگوید اللهم عبدک وابن عبدک کان یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبدک
ورسولک وانت اعلم به منی ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فاغفر له ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
حب روایه کرده این را ابن حبان از ابی هریره و اذا وضعه فی قبره قال و چون بنهد مرده را در قبر وی بگوید

این قول وی تعالی را منها خلقناکم از آن خاک آفریدیم شما را اول بار یعنی اصل خلقت پدر شما آدم خاک زمین
است و در تبیان آورده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن وی خواهد بود قدری
برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون
میگردد چنانکه فرمود و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم بعد از مرگ شما را و منها نخرجکم تارة اخری و از زمین بیرون
آریم شما را باری دیگر بجهة حساب و جزا و در فتاوی عالمگیری از جواهر نیره نقل میکنند که مستحب است کسی را
که وقت دفن حاضر شده که بیندازد در قبر سه مشت خاک بهر دو دست خود از جانب سر میت در مشت
اول منها خلقناکم بگوید و در ثانی و فیها نعیدکم و در ثالث منها نخرجکم تارة اخری انتهی بعد از آن وقت وضع
این کلمات نیز بگوید بسم الله می نهم و دفن میکنیم این را بنام خدا و فی سبیل الله و در راه خدا و علی ملة
رسول الله و بر شریعت و دین رسول خدا مصنف گفته مله و دین و سنت بمعنی طریقه است یعنی نهاده
که نهاده باشد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم انتهی مس روایه کرده این را حاکم از ابی امامه
و بروایتی وقت وضع همین قدر بگوید بسم الله وعلی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم د س حب
روایه کرده این را ابو داود و ترمذی و ابن حبان از ابن عمر و بروایتی بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله
مس روایه کرده این را حاکم ایضا از ابن عمر فاذا فرغ من دفنه پس چون فارغ شود از دفن مرده و دفن
در اصل در خاک نهان کردن است وقف علی القبر بایستد نزدیک قبر او فقال پس بگوید بحاضران استغفروا الله
لاخیکم طلب آمرزش کنید از خدای تعالی مر کنایه برادر خود را وسلوا له بالتثبیت از تفعیل در بعضی تفعیل
ضبط کرده یعنی بطلبید و دعا کنید برای وی از خدای تعالی بثابت بودن یا ثابت داشتن که ثابت دارد
او را در جواب وسوال منکر و نکیر فانه الآن یسأل پس بتحقیق که وی اکنون و فی الحال پرسیده میشود
از پروردگار و دین و نبی خود و در وی ایماست بقول وی تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة مصنف گوید در بحر و لیلت که بعد از دفن روح را در بدن مرده
می در آرند برای سوال چنانچه مذهب اهل سنت و جماعه است انتهی پوشیده نماند که دلالت حدیث
را بمعنی اصلا معلوم نمیشود باوجود آنکه اهل سنت و جماعه هم بر قول نیند چه ایشان در این باب توقف دارند

و نسائی

بالتثبت در اکثر نسخ

وکیفیة ازا معلم الهی می سپارند و تحقیقت نزد ایشان نیست شرط ادراک نیست والله اعلم دس رسنی
روایة کرده این را ابوداود و حاکم و بزار و بیهقی در سنن کبیر از عثمان بن عفان که گفت بود پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی پس میگفت استغفروا لاخیکم
تا اخر حدیث مذکور انتهی و در این حدیث دلیل است بر انکه دعا زندگان سود کننده است مردگان را و استغفار
ایشان سبب ادرار رحمه است و مذهب مشایخ اهل سنة و جماعة رضوان الله علیهم اجمعین نیز همین است
که دعا زندگان مر مردها را و صدقه دادن به نیت ثواب ایشان نفعی عظیم است مر مردها را و احادیث
و اثار دیگر درین باب بسیار است و نماز جنازه هم ازین باب است یا در سعد بن عباده فوت کرد از حضرت
پرسید که افضل صدقات بجانب وی چه باشد فرمود آب دادن تشنگان را بهترین صدقات
و فاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت هذا لام سعد و نیز در حدیث آمده
است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب از مقبره ان قریه برگیرند ازانجا معلوم که نصب حفاظ
و مدرسین در مقابر محمود است و بقراة علی القبر بعد الدفن اول سورة البقرة و خاتمها و بخواند بر سر قبر بعد ازان
فراغ دفن اول سوره بقره را تا مفلحون و آخر او را از آمن الرسول تا اخر سوره و اگر ختم قران کند اولی
و افضل باشد کذا فی شرح المشکوة و مختار انست که خواندن قران بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم
کذا قال الشیخ المحقق ابن الهمام و در فتاوی عالمگیری از مضمرات نقل میکند که قراة قران بر قبور نزد محمد
مکروه نیست و مشایخ ما بهمین قول اخذ کرده اند و مختار انست که نفع میکند انتهی و خبر را که بر سر قبر بعد از
دفن خوانند تلقین میگویند و این مستحب است نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه و در کنز العباد از
عمدة الابرار و فتاوی حمادیه و ربانیه و تجنیس می آرد که تلقین بعد دفن بعضی از مشایخ ما کرده اند
و در بعضی بلاد معتاد است و پرسیده شد از شمس الائمة الحلوانی رحمة الله از انکه بعضی مردم میکردند
پس جواب داد که منع نکنید ایشان را از تلقین اگر بکنند و اگر ترک نمایند امر هم نکنید انتهی پس برانکه
تلقین در بعضی روایات بافتتاح و اختتام سوره بقره آمده چنانچه مصنف ایراد کرد و در بعضی بهمین
چنانچه سیوطی در جمع الجوامع و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه و امام سخاوی در مقاصد حسنه

ازطرانی

ازطرانی از سعید بن عبد الله الاودی می آرند که گفت حاضر شدم وقت نزع ابی امامه پس گفت ابو امامه چون بمیرم من
بکنید با من چنانچه امر کرده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بکنیم از با مردهای خود پس گفت فرمود پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم و چون بمیرد یکی از برادران شما و دفن کنید او را و بریزید بر روی خاک او را باید که باستد مردی از شما
نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه زیرا که وی میشنود این را و لیکن جواب نمیدهد بعد ازان بگوید یا فلان بن فلانه
چون این بار بشنود بر می نشیند در قبر پس بگوید یا فلان بن فلانه در نوبت سیوم چون می شنود میگوید ارشاد
کن مرا رحمة خدا تعالی بر تو باد و لیکن این قول را شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن ای فلان ان کلمه را که برامده تو بران
از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله و انک رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا
و بالقران اماما چون گفت این را میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگر برادر و میگوید بیا برون ایم از پیش این بنده
چکار داریم ما با وی اکنون تلقین کرد او را حق سبحانه حجت مردی گفت یا رسول الله اگر نام مادر وی ندانیم
چگونه بگوییم و بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه بندگان است انتهی الحدیث والحمد لله سنی روایة
کرده این را بیهقی در سنن کبیر و در هیچ یکی از شروح متقدمین و حواشیش کتاب نام راوی مضبوط نیست
لیکن امام نووی در اذکار این حدیث را از ابن عمر روایة کرده است موقوفا و ایراد مصنف مقتضی رفع اوست
تامل و به التوفیق و اذا زار القبور فلیقل و چون زیارت کند قبرها را مقبره را بر سبیل اجمال پس باید که بگوید
این کلمات را السلام علی اهل الدیار و السلام علیکم اهل الدیار او برای تخییر و تنویع است از مصنف بجهة
اختلاف روایة بدون ضمیر خطاب است و بریده اسلمی بلفظ خطاب من المومنین والمسلمین بیان اهل است
یعنی سلام بر شما باد ای اهل سرا ها از مومنین و مسلمین و دیار جمع دار است و دار نام بنائی که از عرصه و
فضا باشد و دور کرده باشد او را دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل احیا آید و در قبور نیز
اطلاق باید نعته علی ما نقل عن المصنف بجهة گردانیدن اموات در حکم احیا و قبور در حکم عمارات بلکه
بلکه عمارت همانست و ماسواه خراب و اهل الدیار منصوب است بنا بر ندا و در بعضی نسخ مجرورست
بنا بر بدلیه و در بعضی مرفوع بنا بر مدح و عطف مسلمین بر مومنین بجهة اختلاف لفظ است زیرا که جمهور
اهل سنة و جماعة بر انند که ایمان و اسلام واحد است هر که مومن است مسلم است و هر مسلم مومن لیکن غالب

در مفهوم ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قالت الاعراب امنا
قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ناظر در آن است پس عطف بجهت تغایر وصفین باشد مصنف گوید در من
از قبیله عطف عام بر خاص است چه هر که مومن است مسلم است و عکس نیست و در مومن کامل است و ناقص
انتهی و این مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است چنانچه گفته شد و انا ان شاء الله بکم للاحقون و بدرستی
که ما اگر خواسته است خدا تعالی بشما هر آینه رسندگان و پیوستگانیم گفته اند که تقیید بمشیة الله بر سبیل
تبرک و تیمن است و امتثال امر پروردگار و تعالیست در کریمه ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان
یشاء الله و بعضی گویند بنا بر تعلیق بجهت لحوق همین تربه است بعینها و نزد بعض بجهت تحسین کلام است
مانند کریمه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و معلوم است که لفظ ان شاء الله درین آیه برای شک
نیست چه شک بر وی تعالی جایز نه و بعضی گفته اند که این استثنا نظر بایمان است زیرا که مخاطب جماعه
مومنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان میمیریم و بشما لاحق میشویم و این استثنا درست است نسال الله لنا
ولکم العافیة سوال میکنیم و میطلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیه و سلامت را از عذاب دنیا و
آخرت و خلاص از هر مکروه م س ق روایه کرده این را مسلم و نسائی و ابن ماجه از بریده بن الحصیب الاسلمی
و نسائی در روایتی این را زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع س شما ما را پیش گذشتگانید و ما مر شما را
تابعیم و در پی شما میرسیم معرعه میرسد آن وقت که ما هم رویم فرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق و وی
کسیست که از مردمان قافله پیش رود تا در منزل اسباب الخور مهیا کند و بروایتی این کلمات بگوید
السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین رحمت کنند
خدا تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را یعنی زندگان و مردگان همه را و انا ان شاء الله بکم
للاحقون م س ق روایه کرده این را مسلم و نسائی و ابن ماجه از عایشه رضی الله عنها و در روایتی این
را بخواند السلام علیکم دار قوم مومنین و دار منصوب است بنا بر ندا یعنی ای اهل سرای گروه مسلمانان پس
حذف کرده شد مضاف را و قایم کرده شد مضاف الیه بمقام وی و بعضی گویند منصوب باختصاص است
و جایز نیست جر او بنا بر بدلیت از ضمیر مجرور علیکم قاله صاحب المطالع کذا قال فی حاشیة للمصنف [illegible]

بیان زیارت قبور

همه ما توعدون غدا موجلون آمد شما را چیزی که وعده کرده شده بود بدان از ثواب و عقاب و نیز فردای قیامت
مدتی معین مهلت داده شدید بآجر خود باعتبار اجر خود و انا ان شاء الله بکم لاحقون و درین روایه بدون لام
تاکید است م س روایه کرده این را مسلم و نسائی از عایشه و بروایتی السلام علیکم دار قوم مومنین و انا
ان شاء الله بکم لاحقون د روایه کرده این را ابو داود از ابو هریره و بروایتی السلام علیکم یا اهل القبور
یغفر الله لنا ولکم بیامرزد خدا تعالی ما را و شما را انتم سلفنا و نحن بالاثر شما پیش گذشتگان ما اید و ما در
پی شما میرسیم ت روایه کرده این را ترمذی از ابن عباس تنبیه از جمله آداب زیارت است که پشت
بجانب قبله و رو بجانب قبر کند و مقابل روی میت باستد و سلام دهد بر طریق مذکور و مسح نکند قبر را بدست
و بوسه ندهد او را و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است و فتوی بر آنست که
قراءة قرآن نزد قبر مکروه نیست و مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و در بعضی روایات
آمده که یازده بار سوره اخلاص استاده بخواند بعد از ان بنشیند و زیارت روز جمعه فاضلتر است از روزهای
دیگر خصوص در اول روز جمعه و در روایات آمده است که داده میشود در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه
داده میشود در روزهای دیگر و در فتاوی غرایب آورده کسی که زیارت قبر مسلمان کند پس بگوید اللهم انی
اسالک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بر میدارد خدا تعالی عذاب را از ان میت تا روز
قیامة انتهی و نهادن گل و ریاحین بر قبور حسن است زیرا چه وی مادامی که تر است تسبیح میکند و میت را
از تسبیح وی انس است کذا فی کنز العباد و در مفاتیح است که چون زیارت کند بخواند سوره فاتحه یکمرتبه و سوره
اخلاص را سه مرتبه و اگر دوازده مرتبه بخواند بهتر باشد بعد از ان دعا کند برای میت و حسن بصری رحمة
الله علیه از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت میکند که چون کسی زیارت
مقبره کند و سوره یس بخواند تخفیف کرده میشود از اهل آن مقبره عذاب را درین روز و باشد مر او را بعدد
کسانیکه در ان مقبره اند از مردها حسنات انتهی کلام المظهر و شارح جلیل ملا علی قاری رحمه الله گفته که سوره الهیکم
التکاثر نیز بخواند و بعد از ان بگوید آنس الله وحشتکم و رحم غربتکم و تجاوز عن سیئاتکم و تقبل حسناتکم ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم این دعا نیز بخواند

ربنا اغفر لنا ولوالدينا ولمشايخنا ولاستاذينا ولاولادنا ولاحفادنا ولاخواننا ولاخواتنا ولاعمامنا ولعماتنا ولاخوالنا
ولخالاتنا ولسائر اقاربنا واصحابنا واحبابنا ولمن له حق علينا ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات
الاحياء منهم والاموات انك مجيب الدعوات ورافع الدرجات اللهم اغفر لاهل البقيع المعلى بعد ازان
بعد ازان بكويد اللهم صل على روح محمد في الارواح وصل على جسد محمد في الاجساد وصل على قبر محمد في القبور
وصل على تربة محمد في التراب وصل على جميع الانبياء والمرسلين وعلى ملائكة المقربين وعلى عبادك الصالحين
وعلى اهل طاعتك اجمعين ربنا توفنا مسلمين والحقنا بالصالحين وادخلنا الجنة آمين برحمتك يا ارحم الراحمين
والحمد لله رب العالمين اين دعاست كه در حرمين شريفين زادهما الله شرفا وتعظيما در وقت زيارة ميخوانند
نسال الله العافية چون مصنف از بيان دعواتي كه مخصوص اند باوقات واحوال واسباب وامكنه بر دا
وانهارا بروجه مستوفي بيان نمود خواست كه فضيله بعضي اذكار غير مخصوصه باموري مذكوره را نيز ذكر كند وهيچ قيد لكه
واجمال بعد تفصيل نمايد پس كفت بطريق عنوان مانند فصل وباب كه الذكر الذي ورد فضله اين بيان ذكري
است كه ورد يافته در احاديث فضيلت او غير مخصوص بوقت ولا وقت سبب ولا مكان در حالي كه محقق
نيست ان فضيلت با ان ذكر بهيچ وقت مثل صباح ومسا ومنام وبيدار وجز ان ونه بهيچ سبب مانند طعام خوردن
وآب نوشيدن وامثال آن ونه بهيچ مكاني مثل مناسك حج وغير ذلك بلكه هر كاه كه خواهد وهر جا كه خواهد
بخواند واجر از فضيلت آن كرده باشد وذكر خبر مبتدا محذوفست كه هذا باشد يا مبتدا است كه خبرش هذا
محذوفست ياد كرده مبتدا است وموصول صفت اوست وجزاو مجموع اذكار مذكوره غير مخصوصه است وهما في
كفته بسكون را ويا كسر او اقل مونه است از رفع مانند باب وفصل انتهى لا اله الا الله هي افضل الذكر كلمه توحيد
بهترين وفاضلترين انواع ذكر است اكرچه اذكار بسيار است وهرچه بدان ياد خدا حاصل شود از اقوال
وافعال ذكر وليكن اين كلمه اصل توحيد كلمه بودن او مشتمل بر نفي واثبات وابلاغ آن صحيح پس افضل
باشد از اذكار ديكر وبرين تقدير لا اله الا الله عبارت از مجموع شهادتين خواهد بود جه صحت ايمان بدون
انضمام محمد الرسول الله معتبر نيست والله اعلم ت روايت كرده اين را ترمذي از جابر بن عبد الله وبروايتي
وهي افضل الحسنات وكلمه مذكوره فاضلترين نيكيهاست كه هيج حسنه بمثابه بزركي وشرافت وي نرسد

٦ وظيفهٔ جهارشنبه

روايت كرده اين را احمد از بريده اسلمي اسعد الناس بشفاعتي يوم القيامة من قالها خالصا من قلبه فيروزترين
وبهره مندترين مردم بشفاعت من روز قيامت كسيست كه كفت اين كلمه را يعني با انضمام محمد رسول الله
بي اميزش نفاق از ته دل خود واو نفسه شك را او نيست كه حضرت من قلبه فرمود يا من نفسه مي كفتاه
از قاضي بيضاوي نقل كرده كه اسعد اينجا بمعني سعيد است چه سعادت شفاعت نيست مكر اهل توحيد
را وكسي كه موحد نيست مستحق شفاعت نباشد ومراد بمن قال كسيست كه او را عملي ديكر نباشد
كه بسبب او مستحق رحمت ومستوجب شفاعت كردد پس احتياج او بسوي شفاعت اكثر است وانتفاع
او بوي اوفر انتهى واحتمال دارد كه كفته شود اكرچه همه كس را از اهل توحيد سعادت شفاعت
حاصل است ليكن مومن مخلص اكثر سعادت است ونيز مراتب اخلاص متفاوتست پس بضرورت
موحد مخلص كه از ته دل باشد اسعد است بشفاعت واز بهجت تاكيد كرد اخلاص را بقول خود من قلبه اكرچه
جاي اخلاص دل است نه غير او والله اعلم خ روايت كرده اين را بخاري از ابي هريره يخرج من النار
در بعضي نسخ معتمده بصيغه معروف است ودر بعضي بر بناء مجهول ودر اصول بخاري ومسلم نيز
بوجه ثاني است يعني بيرون آورده ميشود از دوزخ من قالها كسي كه كفت اين كلمه را در دنيا وفي
قلبه وزن شعيرة من خير وحال انكه در دل او بوزن يك جو از نيكوئي است او ايمان شك را او نيست
كه من خير فرمود يا من ايمان وخير نيز بمعني ايمان است چه خير حقيقي مكر ايمان ويخرج من النار من قالها
وفي قلبه وزن برة من خير او من ايمان وبيرون آورده ميشود از دوزخ كسي كه كفت كلمه شهادت
ودر دل او مقدار يك كندم از نيكي يا از ايمان است ويخرج من النار من قالها وفي قلبه وزن ذرة
من خير او من ايمان وبيرون آورده ميشود از دوزخ كسي كه كويد كلمه شهادت ودر دل او بوزن
ذره از نيكوئي است ذره بفتح ذال معجمه وتشديد راء مهمله مورچه خورد ترا كويند ودر قاموس كفته
صد ذره بوزن يك شعيره است ودر غير ان كفته كه جهار ذره يك خردله است واين قول را عسقلاني
نقل كرده ومصنف كويد نيست مراد او وزن ومراد داشته ميشود بوي هبائي كه در شعاع آفتاب
ظاهر ميشود وقتي كه از روزن نفوذ كند واين بر سبيل مبالغه است انتهى ودر مشارق كفته بعضي كويند

نيست ح

ذره جزو بیست از یکهزار و بیست و چهار جز از جو و در حدیث از باب ترقی در حکم است ذره کمتر از دانه
گندم است و دانه گندم کمتر از دانه جو و هر واحد مثلست در قلت و ذره ایمان آنست که بعد از وی ایمان نباشد
و مراد اینست که کسی که در دل او شی قلیل از اصل ایمان باشد است بشفاعت الحضرت صلی الله علیه و سلم
از آتش دوزخ بیرون می براید حم ت روایه کرده این را بخاری و مسلم و ترمذی از انس بن مالک ما من
عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة نیست هیچ بنده که بگوید کلمه شهادت از ته دل بصدق نیه و اخلاص ثم مات علی ذلک
پس بمیرد بر همین اعتقاد و هیچ منافی آن نکرده و نکفت الا دخل الجنة مگر آنکه در آید آن بنده به بهشت
اگرچه بعد از دخول دوزخ باشد و ان زنی و ان سرق بفتح راست اگرچه زنا کرده باشد و دزدی
کرده باشد که هر دو کبیره اند و ان زنی و ان سرق و ان زنی و ان سرق تکریر کلمه تاکید است و در حدیث
دلیلست بر آنکه مومن اگرچه فاسق و مرتکب کبیره باشد در می آید بهشت را و همین است مذهب اهل
سنت و جماعه که فاسق مومن است و مآل مومن آخر به بهشت است زیرا که مقرر است که اصل ایمان
در شرع تصدیق قلبی است و اعمال و طاعات داخل حقیقت ایمان نیست بلکه زاید است بر اصل
ایمان الا در ایمان کامل و وی بی عمل نباشد پس لازم آمد که ایمان بی عمل باشد و لیکن بصفت
نقصان و نقصان شی را از حقیقتش خارج نگرداند بلکه از کمالش بارد پس ارتکاب کبیره بنده
مومن را از اصل ایمان نه برارد بجهت بقای تصدیق که حقیقت ایمان است و نیز با آیات و احادیث
ثابت شده است که خلود نار مخصوص کافران است لا جرم لازم آمد که گنهکاران و مرتکبان کبایر
اهل سنت در دوزخ نمانند اگرچند بی توبه از عالم روند بقوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و نفس ایمان
عمل خیرست ممکن نیست که نبیند جزای او را پس از دخول نار چه وی باطلست باجماع پس
متعین شد خروج از نار چند گاه که قادر حکیم جل شانه خواهد ایشان را در دوزخ بدارد و پاک گرداند
و بار ایشان را به بهشت در آرد و تا ابد الاباد در انجا باشند و بیرون نیایند و درین باب احادیث صحیحه
وارد شده و اجماع صحابه و تابعین و علمای متکلمین همین است پس مذهب معتزله و غیر ایشان
که گویند فاسق مومن نیست و مخلد است در نار مردود باشد هذا هو المحقق والحق المحقق بالتصدیق

روایه کرده این را مسلم از ابی ذر الغفاری جددوا ایمانکم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود تجدید
کنید و تازه سازید ایمان خود را قیل یا رسول الله و کیف نجدد ایماننا گفته شد مر الحضرت را و صحابه
معروض داشتند که ای پیغمبر خدا چگونه تجدید ایمان کنیم و حالا که تصدیق و اعتقاد ما همیشه جازم
و متحقق است قال اکثروا من قول حضرت فرمود بسیار گویند لا اله الا الله را از ته دل که بسبب
او تقویه ایمان و تایید ایقان است اط روایه کرده این را احمد و طبرانی از ابو هریره لیس لها
دون الله حجاب حتی تخلص الیه حضرت فرمود نیست مر کلمه توحید را سوای خدا تعالی پرده تا آنکه
میرسد این کلمه بسوی خدا تعالی و در راه محجوب و موقوف نمی ماند مراد سرعت قبول است خلوص ساده
شدن خالص ساده شدن خالص ساده و آمیغ و پوستن بجزی و متعدی نامی میباشد
یقال فلان خلص ای فلان ای اصل الیه و در تاج گفته الخلوص یکی رسیدن ت روایه کرده این
را ترمذی از ابی موسی اشعری قولها لا یترک ذنبا گفتن این کلمه از ته دل نمیگذارد هیچ گناهی را
چه وی حسنه است و الحسنات یذهبن السیئات و لا یشبهها عمل و مشابه نمی شود او را هیچ عملی
از اعمال ظاهر و باطن بجهت بودن اصل ایمان و مدار کار و کافی در حصول مقصود بدون عمل نزد اهل
سنت و جماعت بخلاف العکس اجماعا س روایه کرده این را حاکم از ام هانی لو ان اهل السموات
السبع والارضین بفتح را و سکون او است السبع فی کفه اگر ثابت شود یا فرض کرده شود که تمامه
اهل هفت آسمان و اهل هفت طبقه زمین در یک پله ترازو باشند و لا اله الا الله فی کفه و این کلمه یعنی
صحیفه او در پله دیگر از آن ترازو نهاده شود مالت بهم میل کند و راجح و زیاده آید پله این کلمه اهل ایشان
و زبان را بجهت آنکه وی نام خدا و توحید خاص اوست و نام خدا از همه برتر و بزرگتر است کفه
بفتح و کسر پله ترازو کذا فی الصراح و مالت از میل است خمیدن و از راه خمیدن حب س روایه کرده
این را ابن حبان و نسائی از ابی سعید خدری که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت موسی علیه
السلام گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان پروردگار تعالی گفت
بگو لا اله الا الله موسی گفت من ذکر خاص میخواهم که مخصوص و ممتاز باشم بآن ذکر و دیگری را

ودران شریک نمی باشد پس حق سبحانه فرمود یا موسی لو ان اهل السموات السبع الی اخره و روایة
کرده این را براد از ابن عمر ما قال لها عبد قط مخلصا نگفت هیچ بنده کلمهٔ توحید را هرگز بروجه اخلاص
یعنی امیزش نفاق الا فتحت له ابواب السماء مگر آنکه گشاده شد برای صعود و قبول آن عمل
درهای اسمان حتی تفضی بضم تاء فوقانیه از افضا فرا رسیدن و بصحرا شدن الی العرش
تا آنکه میرسد این کلمه بعرش که مقام کبریا و عظمت حقیقت و بسرعة مقبول میگردد ما اجتنب الکبائر
مادامی که پرهیز کرده شود از گناهان کبیره ما اجتنب در جمع نسخ حصن حصین بصیغه مجهول است
و روایة آن در اصول بصیغه معلوم آمده والله اعلم ت س مس روایة کرده این را ترمذی و نسائی
و حاکم از ابی هریره لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و در بعضی روایة یحیی و یمیت زیاده
آمده و هو علی کل شیء قدیر من قالها عشر مرات کان کمن اعتق اربعة انفس من ولد اسمعیل کسی که
بگوید این کلمات را ده مرتبه باشد مانند کسی که ازاد کرده چهار شخص را از اولاد اسمعیل و تخصیص باولاد
اسمعیل بجهة شرافت قبیله ایشان است در عرب پس اعتاق ایشان افضل از غیر ایشان
باشد و در این حدیث ایما است برقیه اطفال عرب کما هو المذهب عندنا و ولد بضم واو و سکون
لام و بفتح واو و لام نیز آمده خ م ت س ا روایة کرده این را بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و احمد از
ابو ایوب انصاری و مرة کعتق نسمة بفتحات است و کسی بگوید آنرا یکمرتبه باشد گفتن وی مانند
ازاد کردن در قاموس گفته نسمة محرکه آدمی و مملوک ذکر باشد یا انثی انتهی امص روایة کرده این را
احمد و ابو یعلی ایضا و مائة کانت له عدل عشر رقاب و کسی که بگوید کلمات مذکوره صد بار باشد ثواب
این گفتن مراورا مانند ثواب ازاد کردن ده برده قاضی عیاض در مشارق گفته عدل بفتح عین
بمعنی مثل است و آنچه برابر چیزی باشد از غیر جنس او دیگر و بکسر عین برابر شیء [illegible] او و در بعضی
گفته اند فتح و کسر دو لغت است در وی و این قول بصریان است انتهی و در حدیث نیز هر دو لغه آمده است
و رقاب بکسر راء جمع رقبه بمعنی گردن است در اصل و اینجا کنایه از ذوات ایشان است چون میگویند
اعتق فلان رقبه بمعنی گردن است در اصل و اینجا کنایه از ذوات ایشان است چون میگویند اعتق
فلان رقبه معنیش آنست که اعتق فلان عبدا او امة و کتبت له مائة حسنة و نوشته میشود مر اورا صد
نیکی و محیت عنه مائة سیئة و محو کرده میشود از وی صد بدی و کانت له حرزا من الشیطان و باشد
این کلمات مر اورا پناهی از شر شیطان بعین و لم یأت احد افضل مما جاء به و نمی آرد روز قیمة
هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است وی الا احد عمل اکثر من ذلک مگر یکی که عمل کرده است
زیاده از آنچه وی کرده از جنس همین عمل یا از اعمال دیگر پس وی افضل خواهد بود ع و روایة
کرده این را ابو عوانه از ابی هریره میر گشتاه گوید این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه نیز روایة کرده اند پس تخصیص مصنف بمسند ابی عوانه فقط معلوم نمیشود فتامل انتهی
هی التی علمها نوح ابنه الکلمة کلمه ایست که اموخته بود آنرا نوح علیه السلام پسر خود را که سام نام داشت
بر قول اصح و وصی نوح بود بعد از آن تعلیل فرمود از آن قول خود فان السموات لو کانت فی
کفة لوحجت بها پس تحقیق که هفت آسمان فرضا اگر باشد در پله از ترازو و این کلمه در پله دیگر هر آینه
زیاده میشود و میچربد پله این کلمه بپله آسمانها در وزن و لو کانت حلقة بسکون لام لفصمتها
بتشدید میم و اگر ثابت شود که باشد آسمانها حلقه و این کلمه را باعتبار تجسم ثواب او یا بوجهی
دیگر که خدای قادر خواهد بر آن حلقه نهند هر آینه ضم کند و با هم بچسباند مثل این کلمه اطراف
این کلمه را آن حلقه را بجهة ثقل و گرانی ذاتی خود را و در بعضی اصول بجای لفصمتها لقصمتها
بفتح فاء و صاد و میم آمده و چون قصم در اصل شکستن فی جدا نیست پس حاصل هر دو روایة
متحد باشد مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از جابر لا اله الا الله و الله اکبر کلمتان
این دو کلمه اند احداهما لیس لها نهایة دون العرش که یکی از آن که لا اله الا الله است مخصوص
باین فضیله که نیست مر اورا نهایة صعود فروتر از عرش وقتی که خوانده شود و البته بمصعد قبول
میرسد و در راه نمی ایستد و الاخری تملأ ما بین السماء و الارض و کلمه دیگر که الله اکبر است پر میکند
ثواب او یا بزرگی او چیزی را که میان آسمان و زمین است کنایه از تمام عالم است و ذکر ما بین
السماء و الارض بجهة ظهور و کشوف اوست ط روایة کرده این را طبرانی از معاذ بن جبل و هما مع

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و آن دو کلمه سابق با این کلمه این فضیلت دارند که ما علی الارض
احد تقولها بنیست بر روی زمین هیچ کس که بگوید این سه کلمه را الا کفرت بصیغه مجهول عنه خطایاه
ولو کانت مثل زبد البحر مگر آنکه ساقط کرده میشود و محو گردانیده میشود از وی گناهان او اگرچه گناهان
مانند کف دریا باشند در کثرت ت س روایه کرده این را ترمذی و نسائی از عبد الله و مصنف در تصحیح
المصابیح گفته است که هذا حدیث عظیم و رجال اسناده موثوقون انتهی ما من احد یشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله نیست هیچ بنده که گواهی دهد باین کلمات از ته دل خود چنانچه
در روایة بخاری صادقا من قلبه زیاده آمده است الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدا تعالی
او را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته است یا حرام میگرداند خلود او را یا عذاب او را بر دوزخ حدیث
معاذ این که مذکور شد حدیث معاذ بن جبل است و از آنچه شنیده بود از حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم و بعد از استماع این نوید قال عرض نمود یا رسول الله افلا اخبر الناس فیستبشروا ای پس خدا
آیا پس خبر بکنم و برسانم این مژده را بمردم که بشارت بپذیرند و خوشدل شوند قال حضرت فرمود اذا
یتکلوا درین هنگام خوشدل نشوند که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند و باز می ایستند از اجتهاد در
عبادت و اشتغال بطاعه یعنی حالا مصلحت بر خلاف آنست بگذار مردم را که عمل کنند یتکلوا اتباع فوقانیه
مشدده و کسر کاف از اتکال است بمعنی اعتماد و در نسخه سید اصیل الدین فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون
نون و ضم کاف است از نکون بمعنی باز ایستادن از چیزی و در روایه کشمیهنی که از تلامذه بخاری
نیز همچنین است و اخبر بها معاذ عند موته تاثما و خبر داد باین نوید بسر ابن امید معاذ نزد موت خود
از جهت پرهیز بدن و احتراز از بزه کتمان علم یعنی بعد از ثبوت تکالیف و شرایع و استقامت
اوامر و نواهی و رسوخ مردم بطاعه و عبادت و امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم
که من کتم علما الجم بلجام من النار معاذ که از جمله مجتهدانست مصلحت وقت دیده و نهی آنحضرت
را مقید بابتدای اسلام دانسته بمردم خبر کرد و از وعید کتمان علم بر آمد رضی الله عنه ح م روایه کرده
این شیخان از انس بن مالک من شهد بها کذلک کسی که شهادت دهد باین کلمه و نجات یابد از دوزخ چنانچه

ماموراست از اخلاص و صدق نیه و غیر ذلک حرمه الله علی النار حرام گرداند خدا تعالی وی را
بر آتش دوزخ م ت روایه کرده این را مسلم و ترمذی از عبادة الصامت و حدیث البطاقه
التی تثقل بالتسعه و التسعین سجلا کل سجل مد البصر بفتح میم و تشدید دال مضموم و حدیث
بطاقه که گران می آید روز قیامه وقت سنجیدن اعمال به نود و نه مکتوب پر از معاصی و ذنوب که
هر مکتوب از آن در طول و عرض مقدار درازی بصر است یعنی تا آنجا که نظر کار کند از زمین تا آسمان
و در آن بطاقه این کلمه است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله معروف و
مشهور است در کتب احادیث پس حدیث البطاقه مبتدا محذوف الخبر است و التی با صله
خود صفه بطاقه و احتمال دارد که الحدیث البطاقه عنوان باشد از مصححه بیان حدیث و التی
مبتدا بود و اشهد تا بدل کلمه بالثانیه خبر او والله اعلم در نهایه گفته بطاقه بکسر با موحده پارچه کاغذ
که نوشته شود در وی وزن چیزی که نهاده میشود در آن کاغذ پاره و در آن اگر مال نقد باشد پس وزن
او با عدد او می نویسند و اگر متاع باشد پس قیمت او انتهی و سجل بکسر سین و جیم و لام مشدد
و در اصل بمعنی کتاب حکم است و در که مغرب و مصنف گفته کتاب بزرگ انتهی و مراد اینجا
صحایف اعمال ذمیمه و افعال قبیحه است ق حب س روایه کرده این را ابن حبان و ابن ماجه
و حاکم از عبد الله بن عمر بن العاص که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدرستی که خدا تعالی
بیرون می آرد روز قیامه مردی را از امه من حضور خلایق پس پراکنده میکند بر آن نود و نه مکتوب
را که هر مکتوب از آن مانند درازی نظر است پس حق سبحانه با آن مرد گوید آیا منکر میشوی چیزی را از آنکه
درین کتابهاست یا ظلم کرده اند نویسندگان من بنده میگوید لا یا رب منکر نمیشوم از این چیز را
و ظلم هم نکرده اند کاتبان تو پس میگوید خدا تعالی مر ترا نزد ما نیکی هست و بر تو امروز ظلم نیست پس
بیرون آورده میشود کاغذ پاره که نوشته شده است در وی این کلمه اشهدان لا اله الا الله الخ
میگوید الله تعالی حاضر شو وزن عمل خود را و این کاغذ پاره را با سجلات بکش پس میگوید
المرد ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و در جنب این کتابهای بزرگ که مملو اند از

از معاصی و تقصیرات چه وزن خواهد داشت خدا تعالی خواهد فرمود ظلم کرده نخواهی شد امروز یعنی این کاغذ پاره
عظیم است می باید او را وزن کرد تا بر تو ظلم نرود پس نهاده شود جمیع سجلات مذکور در یک پله
و این کاغذ پاره در پله دیگر فطاشت السجلات و ثقلت البطاقة پس سبک می شوند تمامه سجلات
و گران می آید این کاغذ پاره و گران نمی آید با نام خدا چیزی انتهی الحدیث من قال کسی که
بگوید این کلمه را اشهد ان لا اله الا الله وحده و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله
یعنی شهادت دهد کواهی دهد که عیسی علیه السلام بنده خاص خدا تعالی فرستاده اوست نسبوی خلق
در اثبات بندگی عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله یا شریک الله میگفتند و در
شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت او بودند و ابن امته و گواهی دهد که عیسی
پسر داده خدا تعالی است و مادر او که مریم باشد داده اوست مانند سایر زنان مگر آنکه او را شرف و فضل است
بر زنان دیگر مراد برائت ساحت اوست از نسبت قذف و تهمت که یهود او را میکردند و کلمته القاها
الی مریم و عیسی کلمه اوست که افکنده و فرستاده او را بسوی مریم گفته اند مراد از کلمه بشارت بمریم را بوقوع
ولدی بی مساس احدی و عیسی را کلمة الله از انجهت گویند که بمجرد کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر
و اسباب عادی در ولادت یا از انجهت که تکلم کرد در گهواره و وقت صغر و ارضاع و اضافه برای تعظیم
است یا از جهت آنکه وی حجت خدا تعالی است بر بندگان او که آفرید او را بی پدر و اسباب عادی
و گویا کردانید در غیر وقت تکلم و بر دست وی مرده را زنده ساخت و روح منه و عیسی روحیست
صادر از جناب حق و قدرت او بلا واسطه اصل و سبق ماده بخلاف سایر ارواح چه اینها چون از
نطفه اند گویا متولد اند از ارواح پدران یا روح از انجهت گویند که احیاء اموات میکرد و اضافه برای
تشریف است و الجنة حق و النار حق و گواهی دهد که بهشت و دوزخ بران صفتی که در آیات و
احادیث وقوع یافته است حق است و الآن موجود ادخله الله من ای ابواب الجنة الثمانیة
شاء کسی که اینچنین شهادت دهد می درارد او را خدا تعالی بفضل و کرم خود ابتدا یا بعد از عذاب
و تمحیص ذنوب از هر دری از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد آن شخص م خ س روایة کرده این را

مسلم بخاری و نسائی از عباده بن الصامت و بروایتی دیگر من شهد ان لا اله الا الله و کلمه وحده لا شریک له
مختص بروایة بخاری و نسائی است و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله کلمه رسوله
مخصوص به بخاری و نسائی نیست و ابن امته مختص علم است و کلمته القاها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق
و النار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من عمل کسی که شهادت دهد بر نوجه از صدق دل و خلوص نیة
می درارد او را خدای تعالی در بهشت بر آنچه دارد از عمل نیک یا بد شیخ ابن حجر گفته در می آرد خدای
تعالی در بهشت بحسب عمل ایشان هر یکی از درجه از بهشت و این حدیث صحیح است در مذهب اهل
سنة و جماعت که مومن اگر چه فاسق و مرتکب کبیره باشد در می آید بهشت را چنانچه در حدیث ان
زنی و ان سرق تحقیق پیوست و چون امام بخاری در روایتی از اوزاعی از عمیر از جناده از عباده تا
همین قول وی علی ما کان من عمل آورده بود و بعد از ان از ولید بن جابر از عمیر از جناده فقره ایده
زیاده آورده مصنف بلفظ او اشارة بآن زیاده و اختلاف روایة کرده گفت او من ابواب الجنة
الثمانیة ایها شاء یعنی در می آرد او را خدا تعالی در بهشت بر آنچه دارد و بود عمل از درهای بهشت که
هشت اند که بخواهد و در اکثر نسخ حصن حصین ایها بضم میم است و در بعضی نسخ معلم بلفظ صح معتمد ایها
بهاهست و همین است در اصول بخاری و غیره و هو اولی و الله اعلم خ م س روایة کرده این
را بخاری و مسلم و نسائی از عباده که کان بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقول که میگفت
گاه گاهی این دعا را لا اله الا الله وحده اعز جنده یعنی نیست خدای معبود بحق مگر ذات پاک خدا تعالی
آنکه غلبه دارد و قوی کردانید لشکر خود را و نصر عبده و نصرت داد بنده خود را عبارت از ذات
شریف آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و غلب الاحزاب وحده و غالب شد بر گروهها کفار
تنها بدون قتال آدمیان او را و باخراب کروهها است از طوایف مشرکین ساخته در محاربه رسول
خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی باد ها فرستاد و لشکر ملائکه بر گماشت تا
ایشان را استاصل کردانید چنانچه کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیهم ریحا و جنودا لم تروها بدان ناطق است و در قول وی وحده تلمیح است بقول وی سبحانه و کفی الله المومنین

أی از هر دری

قبائل یهود در غزوه خندق
که آن را غزوة الاحزاب گویند
جمع شده و لشکرها

القتال وكان الله قويا عزيزا و قرطبی گفته احتمال دارد که این خبر بمعنی دعا باشد والله اعلم فلاشی بعده
روایة کرده این را فلاشی مبس باقی نیست خبر بعد از وی خ م س روایة کرده این را بخاری و مسلم
و نسائی از ابهریره حدیث الاعرابی این کلام مصنف است بطریق عنوان حدیث گفته که حاصل
قصه بادیه نشین است که نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله علمنی کلاما اقوله
یا موز مرا کلامی یعنی ذکری و دعائی که گفته باشم آنرا و ملازمت مداومت نمایم بروی قال قل فرمود
آنحضرت بگو این کلمات را لا اله الا الله وحده لا شریک له الله اکبر کبیرا حال مؤکده است از ضمیر اکبر چنانچه
مکرر گفته شد والحمد لله کثیرا و سبحان الله رب العالمین لا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم چون پیغمبر
خدا اعرابی را این کلمات آموخت وی گفت این ذکرها برای خداست و حمد و ثنای اوست
برای ما چیست که دعا کنم خود را بدان حضرت فرمود بگو اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی
روایة کرده این را مسلم از سعد بن ابی وقاص من قال کسی که بگوید این کلمه را سبحان الله وبحمده
مرة یکمرتبه کتبت له عشرا نوشته میشود مرگوینده این کلمات را ده نیکی سوای اجر موعود که بر هر حسنه
مخصوص است بامقابلش هر حرف ده حسنه می نویسند چنانچه در فضایل قران مجید وارد شده
ومن قالها عشرا کتبت له مایة و کسی که بگوید آنرا ده مرتبه نوشته میشود مرا ورا صد نیکی ومن قالها مائة
کتب الله له الفا و کسی که بگوید آنرا صد مرتبه می نویسد خدا تعالی برای او هزار نیکی و تکرار گفته
تاکید و تقریر است ومن زاد زاده الله و کسی که زیاده کند زیاده میکند خدا تعالی بحساب مذکور
ت س روایة کرده این را ترمذی و نسائی از ابن عمر و در روایتی چنین است من قالها مایة مرة
کسی که بگوید سبحان الله وبحمده صد بار حطت خطایاه وان کانت مثل زبد البحر انداخته میشود
و محو کرده میشود از وی گناهان او را اگرچه مانند کف دریا باشد در کثرت و عظمت ع و روایة
کرده این را ابو عوانه از ابهریره مبرک شاه گفته بخاری و مسلم از ابهریره نیز روایة کرده اند وجه رقم
ابی عوانه فقط دریافته نمیشود تامل انتهی و بروایتی هی احب الکلام الی الله کلمه سبحان الله وبحمده
دوستترین کلامهای بنده و مرغوبترین اوست بسوی خدا تعالی م س مس روایة کرده این را مسلم
ترمذی و نسائی وابن ابی شیبه از ابی ذر غفاری و هی افضل الکلام الذی اصطفی الله للملائکة این
کلمه از جمله فاضلترین کلامهاست که اختیار کرده است آنها را خدا تعالی مر فرشتگان خود را که ذکر کنند
او را ان تلمیح است بقول وی تعالی ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک و این تعلیم وی تعالی است
مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا وامر کردن وی سبحانه ایشان را بمداومت و مواظبت
تسبیح و تحمید دلالت بر غایة فضیلت آنها دارد و از اینجا لازم نیاید که ملایکه غیر از این کلام تکلم نمیکنند چه
جبرئیل علیه السلام که احکام بر انبیا علیهم السلام آورد بکلمات قران و غیره تکلم میکرد و نیز سیوطی
در اتقان آورده که بعضی ملایکه قران میخوانند و بعضی را قدرت قراءة قران نیست والله اعلم م ع و
روایة کرده این را مسلم و ابو عوانه ایضا از ابی ذر و بروایتی هی التی امر نوح بها ابنه این کلمه کلمه ایست
امر کرد نوح علیه السلام بمواظبت و مداومت او پسر خود را که سام نام داشت بعد از آن تعلیل فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از اقول خود فانها صلوة الخلق پس بتحقیق این کلمه باعتبار مدلول خود عبادة جمیع
مخلوقات است صلوة اینجا بمعنی عبادة است چنانچه در حدیث آینده بتصریح آمده است و جمله وتسبیح الخلق
از قبیل عطف خاص بر عام است وگفته اند که لام در الخلق برای استغراق است پس هیچ ذره از ذرات
کائنات نباشد مگر که وی بتسبیح و تحمید کننده است مر خدا تعالی را چنانچه کریمه بدان ناطق است
وان من شیء الا یسبح بحمده و تسبیح ایشان بلسان حال است یا زبان قال و تحقیق آنست که بزبان
قال است چنانچه قول وی تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم دلالت ظاهر بر این معنی دارد و در حقایق سلمی
از ابو عثمان مغربی نقل میکند که تمام مکنونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکویند اما مشنو و
و فهم میکنند آنرا مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود ولنعم ما قال هذا س بذکرش هر چه بینی در خروش
است ولی داند درین معنی که گوش است نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست که هر خاری بتسبیحش زبانست
و در فتوحات دریاب ... هم از سفر ثانی میگوید که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر رب
متعال میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا مینمود که هر آدمی آنرا در نیابد امام
قشیری میگوید که تسبیح میگویند زندگان اهل این و آسمان بزبان قال و باقی ایشان بلسان حال

يعني دلالت ميكند بامكان وحدوث خود بر وجود صانع واجب قديم واين تنزيه است مراو را از لوازم
امكان وشوائب حدوث پس همه اشيا مسبح وي سبحانه باشند والله اعلم وبها يرزق الخلق وبه
بركت اين كلمه رزق داده ميشوند تمامه مخلوقات ودر بعضي تسبيح يرزق بصيغه معلوم است ش روايه
كرده اين را ابن ابي شيبه از جابر بن عبد الله من قالها غرست بر صيغه مجهول است له نخله في الجنة
كسي كه بگويد اين كلمه را كه فشانده ميشود براي او درختي در بهشت غرس بفتح غين معجمه درخت نشاندن
بر زمين وغراس بالكسر نهال روايه كرده اين را بزار از ابن عمر وگرده اين را ومن هاله الليل ان يكابده
كسي كه بترساند او را شب وهولناك كرده اند از سكه ورنج اندازد او را هاله از هول يعني فزع وخوف
است چنانچه در قاموس گفته هاله افزعه انتهى وان يكابده از مكابده است يعني رنج وسختي كشيدن
ومن پيش از ان مقدر است واين مشهور است وجايز است كه ان يكابده بدل باشند
از الليل ودر تقدير من هاله مكابده الليل بود بهر دو وجه خلاصه معني اينست كه اگر كسي از سختي ومحنت شب
كه بست بيماري ديگر ان نظر دارد وخوف واندوه بود او بخل بكسر خاي معجمه بالمال ان ينفقه بالخل
كند يا مال از خرج كردن او در راه خدا او جبن بضم موحده است در اكثر اصول معتبر ومصنف گفته بضم
با وفتح اوست انتهى وظاهر انست كه فتح سهو قلم است كذا قال الشافعي الشارح الجليل من العدو ان
يقاتله يا از دل باشد از قتال كردن با او فليكثر منها پس اين چنين شخص بايد كه بسيار گويد از ان كلمه خواندن
ان بالخاصيت دفع كننده حالات مذكوره است و بجهت ظهور ووضوح اين تعليل را ذكر نكرده واكتفا بدلالت
سياق نموده معلل فرمود اكثار محض را بجهت ترغيب وتحريص مردم وبيان فضيلت عليحده اين كلمات
بقول خود فانها احب الى الله من جبل ذهب تنفقه في سبيل الله پس بدرستي كه گفتن اين كلمه دوست
داشته شده تر است بسوي خدا تعالى از كوه زري كه خرج كني او را در راه خدا منفقه در اكثر نسخ مصححه
معتمده ونسخه اصيلي وجلالي بتاء فوقانيه بصيغه خطاب ودر بعضي نسخ بلفظ غائب ضبط كرده واين
سياق حديث ظاهر است ميرك شاه گفته در اصل سماع ما از مصنف ودر نسخه سيد جلال الدين
بتاء فوقانيه است ودر بعضي نسخ تحتانيه واقع شده وما را كه بتا صيغه خطاب براي روايت

التفات وبعيد نيست كه بتا نيز صيغه غائب بود وبتقدير نفس يعني انفاق كند او را نفس در مرضات خدا
والله اعلم ط روايه كرده اين را طبراني از ابو امامه باهلي احب الكلام الى الله دوسترين كلام بسوي
خدا تعالى سبحان الله وبحمده است عو روايه كرده اين ابو عوانه از ابي ذر من قال سبحان
الله العظيم كسي كه بگويد اين كلمه را نبت له غرس في الجنة ميرويد براي وي درختي در بهشت غرس
بفتح عين معجمه وسكون را درخت نشاندن كذا في التاج ومطرزي گفته مصدر بمعني مغروس يعني
نهال درخت وبكسر غين هردو نيز آمده است انتهى اما روايه حديث بفتح است ودر اساسي گفته غرس
نهال خرما وابمعني بحديث لائق كه در وي تصريح نخله است مناسب تر است والله اعلم ا روايه كرده
اين را احمد از معاذ بن انس من قال سبحان الله العظيم كسي كه بگويد وصف العظيم مخفف بروايه ابن شيبه است
غرست له نخله في الجنة فشانده ميشود براي وي درخت خرما در بهشت گفته اند تخصيص نخله از ساير اشجار
بجهت كثرت نفع وپاكيزگي طعم ووفور ميوه وشدت ميل عرب بسوي اوست وهم از جهت حق سبحانه
تمثيل مومن وايمان او بدرخت خرما وميوه او كرده ات س حب مس مص روايه كرده اين را ترمذي ونسائي
وابن حبان وحاكم وابن ابي شيبه از جابر فانها عباده الخلق پس تحقيق كلمه سبحان الله وبحمده عباده
يعني مدلول او تمامه كائنات است كه بلسان حال يا زبان قال بتسبيح وتحميد الهى عز اسمه مشغول اند
چنانكه گفته شد وبها تقطع ارزاقهم وبه بركت اين كلمه معين كرده ميشود روزيهاي خلق شارح جليل
ملا علي قاري رحمه الله گفته تقطع بصيغه مجهول از اقطاع است نه از قطع واصل اقطاع روا داشتن
امام است از بيت المال چيزي را براي كسي كه مستحق آن بود واهل آن داند وبيشتر استعمال ميكنند در چيزي
براي شخصي معين كنند انتهى روايه كرده اين را بزار از ابن عمر كلمتان خفيفتان على اللسان
دو كلمه اند سبك بر زبان كه در نطق وتلفظ انها كلفه ومشقه نيست بجهت قلت حروف وخفت انها
چه اكثر اينها حروف غير ثقيله اند ثقيلتان في الميزان وگرانند در ميزان اعمال بجهت كثرت ثواب
خود چون خفت وثقل از صفات اجسام است پس استعمال آن درينجا مجاز است وممكن است
اجراي آن بر حقيقت بنا بر انكه ميگويند كه موزون صحايف اعمال است وحديث بطاقه مويد اينست

حبیبتان الی الرحمن دوست داشته شده اند بسوی رحمان حبیب فعیل بمعنی مفعول است و تانیث او
باوجودی که مذکر و مونث درینوقت در وی برابر اند خصوص درینجا که موصوف ان مذکور است
بواسطه مناسبته لفظ خفیفه و ثقیله است و آن هر دو بمعنی فاعل اند یا انکه این تا برای نقل لفظ است
از وصفیه بسوی اسمیه کذا فی شرح البخاری للفضل الکرمانی است و مراد آنست که قایل این کلمات
محبوب خدا تعالی است و محبته خدا تعالی مر بنده را ایصال خیر و اراده نیکی است و او را احتمال دارد که
محبوبیته در ذات این کلمات باشد چنانچه وارد شده است احب الکلام الی الله سبحان الله وبحمده
و در تخصیص رحمن مذکر تنبیه است بر سعه رحمة الله که جزا میدهد عمل قلیل را بثواب جزیل قاله پیرکشاه
وان دو کلمه اینست سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم خ م ت ص روایة کرده بخاری و این حدیث اخری
احادیث کتاب اوست و مسلم و ترمذی و ابن ابی شیبه از ابو هریره من قالها کسی که بگوید کلمات
مذکوره را مع استغفر الله العظیم واتوب الیه کسی که بگوید کلمات مذکوره را بانضمام کتبت کما قالها
نوشته میشود این کلمات را بر وجهی که گفته است از اخلاص وغیر او بی زیادت و نقصان ثم
علقت بالعرش بعد از ان معلق کرده میشود انهارا بطرفی از اطراف عرش بجهت کرامت و صیانه
هو این کلمات لا یمحوها ذنب عمله صاحبها محو نمیکند انهارا گناهی که بکند انرا صاحب ان یعنی با
وجود صدور گناه از قایل این کلمات هیچگونه نقصان بانها راه نمی یابد و چنانچه گفته است شد به
عرش آویخته میباشد حتی یلقی الله یوم القیمة مختومة کما قالها تا انکه ملاقات میکند قایل این
کلمات خدا را در روز قیمت در حالی که این کلمات مهر کرده شده است چنانچه گفته بود از محفوظ است
از تغیر و تبدیل ز روایة کرده این را بزار از ابن عباس وقال و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لجویریة مر ام المومنین جویریه را که از ازواج مطهرات و بنت حارث خزاعیست وقد خرج من عندها
بکرة وقال آنکه بتحقیق برآمده بود آنحضرت از نزد او بامدادی برای نماز فجر حین صلی الصبح هنگامی
که گذارد نماز فجر را یعنی نشسته او را در خانه وی رضی الله عنها بلقی اینست که برامد هنگامی که اراده
نماز صبح کرده بود وهی فی مسجدها در اکثر نسخ بفتح جیم است تسبیح و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود نشسته

للفاضل

معنی

ذکر و تسبیح میخواند و بکسر جیم نیز مرویست پس مراد مکانی بود که جویریه در خانه خود برای نماز گذاردن ساخته باشد
و این را مسجد بکسر جیم می نامند ثم رجع بعد ان اضحی وهی جالسة پستر بازگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی خانه جویریه بعد از انکه وقت چاشت کرد یا نماز چاشت گذارد و حال انکه جویریه نشسته بود فقوله
آنحضرت اینست مازلت علی الحال التی فارقتک علیها همیشه هستی تو ای جویریه بر حالی که جدا شدم از تو
بران حال یعنی از وقت صبح تا الآن بر حال خود نشسته تسبیح میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان
حال خودم قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات هر اینه
گفتم من بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه را سه بار لو وزنت بضم واو و کسر زا و سکون تا هست بما قلت
منذ الیوم برفع دال معجمه لوزنهن بفتح واو و زا و نون و سکون تا هست اینچنین کلماتی که اگر برکشیده در ترازو
و مقابل کرده شوند بجمیع چیزیکه گفته و خوانده تو از اول این روز تا اینوقت از ذکر و تسبیحات هر اینه برابر امند
این کلمات انهارا در اجر و ثواب یقال وزنه بمعادلته بغیره کذا فی المشارق و طیبی گفته احتمال دارد که
مراد رجحان و غلبه این کلمات باشد انتهی یقال وازنه فوزنه وقتی که غالب آید و زیاده گردد در وزن
کذا فی بعض کتب اللغة یعنی اگر وزن یعنی اگر وزانی کرده شود ثواب این چهار کلمه را که سه بار گفته ام
با اجر ذکر و تسبیحات تو که تا زمان طویل خوانده هر اینه غالب آید و راجح گردد ثواب ذکر من وان چهار
کلمه اینست سبحان الله وبحمده عدد خلقه تسبیح میگویم خدا تعالی را و متلبس بحمد او بشمار مخلوقات او که
بی شمار و بی اندازه اند و رضی نفسه و تسبیح و تحمید میکنم او را چنانچه و چندانکه موجب رضاء او شود و زنة عرشه
و تسبیح و تحمید میکنم او را بوزن عرش او که اعظم المخلوقات و محیط بجمیع موجودات و وارد شده که هفت
اسمان و هفت طبقه زمین باوجود این همه عظمت و بزرگی نسبت کرسی همچو حلقه ایست در بیابان
و نسبت کرسی با عرش نیز همچنان است و مداد کلماته و مقدار فزونی کلمات و معلومات او که حصر
و احصار ایشان راه نیست و مداد بکسر میم اسم چیزیست که بدان زیاده میشود و سبب مدد او شی
مانند سیاهی برای دوات و روغن برای چراغ کذا قال القهستانی و مراد در جمیع فقرات مبالغه
در کثرت و عدم استحصا و نفی استقصا است و درین حدیث دلیلست بر تحصیل ثواب بذکر عدد جامع

نوزنه

وکیفیة کامل که مفید معنی مبالغه و زیادتی کمیة بود چنانکه علما گفته اند که تحصیل ثواب مقدار مفصل آن صحیح است
دون مرتبه تفصیل الحاق الناقص بالکامل و وارد شده هرگاه بنده لا اله الا الله عدد خلقه گوید حق تعالی
ملائکه را فرماید که لا اله الا الله را برای این بنده بعدد مخلوقات نویسند و بصحت پیوسته که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم فرموده هر ثواب و فضیلتی که بنده آنرا آرزو برد حضرت حق سبحانه آنرا در نامه اعمال او
نویسانند و لهذا باشد که بنده در نامه اعمال خود عمل ناکرده یابد پس از جهة آن پرسد گویند این عمل است
که آرزو برده بودی کذا قال الطیبی م عه عو روایة کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربعه و ابوعوانه از ام
المومنین جویریه و بروایتی بیان چهار کلمه بر نوع چه است سبحان الله عدد خلقه سبحان الله رضی نفسه سبحان
الله عدد خلقه سبحان الله رضی نفسه سبحان الله زنة عرشه سبحان الله مداد کلماته م س عص عو روایة
کرده این را مسلم و نسائی و ابن ابی شیبه و ابوعوانه ایضا از جویریه و بروایتی و الحمد لله کذلک مثل سبحان
الله نیز آمده یعنی الحمد لله عدد خلقه الحمد لله رضی نفسه الی آخره س روایة کرده این را نسائی ایضا از جویریه
و بروایتی چهار کلمه چنین است سبحان الله و بحمده و لا اله الا الله و الله اکبر عدد خلقه و رضی نفسه و زنة عرشه
و مداد کلماته س روایة کرده این را نیز نسائی از جویریه و قال و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لامراة دخل
علیها مر زنی را که در آمده بود بروی و در بعضی روایات آمده که آن زن از امهات المومنین بود و بین
یدیها نوی او حصی تسبح به و حال آنکه پیش آن زن خستهای خرما بود یا سنگریزها که شمار میکرد تسبیح خود
را بدان نوی به تنوین جمع نواة است و آن تخم خرما است و حصی نیز به تنوین است یعنی سنگریزها و حنفی
گفته او برای شک یا برای تخییر است انتهی پوشیده نماید که درین مقام متعین است بودن او برای
شک چه تخییر مختص بامر است و الله اعلم الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا او افضل آیا خبر
ندهم ترا آیا زن به تسبیحی که آسان تر است تر بو باعتبار رنگینه ازین تسبیح کردن بدانها یا بسیار با فاضل
تر است از روی کیفیت در مفاتیح گفته او برای شک است که آنحضرت ایسر فرمود یا افضل و طیبی گفته
ممکن است که بمعنی بل باشد و افضلیة این ذکر جهة آنست که در وی اعتراف بقصور و دلالت بر آنست
که وی قدرت ندارد که ثنا و تسبیح وی تعالی را تواند نمود و در شمار نخسته اقدام بر قدرت احصا است فاله

جویریه

الطیبی

قال الطیبی آن تسبیح این است سبحان الله عدد ما خلق فی السماء تسبیح میکنیم خدا تعالی را بشمار چیزیکه پیدا کرده
است خدا تعالی در آسمان از ملایک و جز آن و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض و تسبیح میگوییم خدا تعالی
در آسمان از ملایک و جز آن و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض و تسبیح میگوییم خدا تعالی را بشمار چیزیکه
پیدا کرده است در زمین از حیوانات و جمادات و اوراق و اشجار و ذرات و جز آن و سبحان الله
عدد ما بین ذلک و تسبیح میکنیم خدا تعالی را بشمار چیزیکه در آسمان و زمین است از سحاب و قطرات
باران و طیور و هوا و امثال آن و سبحان الله عدد ما هو خالق و تسبیح میگوییم خدا تعالی را بشمار چیزیکه پیدا
کننده است وی تعالی مر آنرا از دنیا و عقبی در آسمان و زمین مراد استمرار است از ابتداء خلق تا ابد
الآباد و الله اکبر مثل ذلک و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الله اکبر را مثل سبحان الله یعنی
الله اکبر عدد ما خلق فی السماء الخ برین تقدیر لفظ مثل ذلک از تصرف راوی است بر قصد اختصار و آنحضرت
تفصیل فرموده بود چنانچه حدیث ابی الدرداء و ابی امامه که بعد ازین می آید برین معنی دلالت دارد و
احتمال دارد که مثل ذلک از لفظ مبارک آنحضرت باشد صلی الله علیه و سلم که بجای عدد ما خلق و امثال
آن گفته باشد پس معنی آن بود که میگوییم الله اکبر را مثل ما سبق مقید بعدد ما خلق و جز آن و الحمد لله مثل
ذلک و لا حول و لا قوة الا بالله مثل ذلک د ت س حب س روایة کرده این را ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن حبان و حاکم از سعد بن ابی وقاص و دخل علی صفیه و در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر صفیه
که از ازواج مطهرات و بنت حیی بن اخطب یهودی است و بین یدیها اربعة آلاف نواة یسبح بهن
و حال آنکه پیش او چهار هزار دانه خرما بود که تسبیح خود می شمرد بآنها فقال قد سبحت منذ قمت
وقفت علی راسک اکثر من هذا پس فرمود آنحضرت بتحقیق تسبیح کردم من از هنگامی که استاده ام
بر سر تو بیشتر ازینکه تو میخوانی یعنی تسبیحی که من در مدت قلیله خوانده ام باعتبار اجر و ثواب زیاده است
از تسبیحات تو که معدود بعدد این دانها ست قالت علمنی صفیه گفت بیاموز مرا تسبیحی که چنین فضیلت
دارد قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم قولی بگوی این کلمه را سبحان الله عدد ما خلق ت س
روایة کرده این را ابوداود و حاکم از صفیه رضی الله عنها ازین دو حدیث برشمردن و ثبت کردن استحباب تسبیح

را بشمار چیزیکه پیدا کرده است

تسبیح متعارف استدلال می توان کرد چه میان دانهای پراکنده و منظومه فرق نیست لیکن سیوطی در بعضی
از رسایل خود تحقیق کرده که تسبیحی که الآن متعارفست در زمان شریف حضرت نبوت نبود بعضی سنگریزها
برمیداشتند و بآن شمار میکردند و بعضی در رشته گرههای میبستند و امثال آن انتهی وقال لابی الدرداء فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر ابی الدرداء را که صحابی مشهور جلیل القدر است و از اصحاب صفه است
و در دابقیح والبین نام دختر اوست الا اعلمک شیئا هو افضل من ذکر الله اللیل مع النهار والنهار مع
اللیل آیا بیاموزم ترا ذکری محمل که وی بسبب افاده کثرت معنوی خود بهتر و فاضلتر باشد از ذکر کردن
تو خدای تعالی را در شب و روز و روز و شب لیل و نهار منصوب به نزع خافض اند و تکرار بجهة تاکید
و مبالغه است و استیعاب جمیع ازمنه است ان ذکر کدام است سبحان الله عدد ما خلق و سبحان
الله ملاء ما خلق تسبیح میکنیم خدای تعالی را بشمار هر چه پیدا کرده است و تسبیح میکنیم برابر هر چه پیدا کرده
است از آسمان و زمین و عرش و کرسی و جز اینها که بالفعل موجودند خطابی گفته ملاء ما خلق تمثیل
و تقریب است و مراد باو بسیاری عدد است یا آنکه اگر این را اجسام فرض کنند هر اینه پر کند
جمیع موجودات را و احتمال دارد که پر کردن موجودات باعتبار اجر و ثواب باشد ذکره [illegible]
فی المشارق بعد از آن ترقی فرمود بقول خود و سبحان الله عدد کل شیء و سبحان الله ملاء کل شیء
و این عامتر است از ماسبق بجهة شمول او مر کائنات ابد را که در زمان استقبال موجود خواهد شد
و سبحان الله عدد ما احصی کتابه و سبحان الله ملاء ما احصی کتابه مراد از کتاب لوح محفوظ است
و از ما احصی جمیع مکنونات و موجودات از ازل تا ابد کائنا ما کان و این به نسبه سابق ترقی و تعمیم
است والحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملاء ما خلق والحمد لله عدد کل شیء والحمد لله ملاء کل شیء والحمد لله
عدد ما احصی کتابه والحمد لله ملاء ما احصی کتابه ر ط روایه کرده این را بزار و طبرانی در کبیر از ابی الدرداء
وقال لابی امامه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر ابی امامه باهلی را که صحابی مشهور جلیل القدر است
و آخرین اصحاب است که در شام وفات یافته الا اخبرک باکثر و افضل من ذکرک اللیل مع النهار والنهار
مع اللیل آیا خبر ندهم ترا ای ابوامامه بذکری که اکثر است از روی ثواب و فاضلتر است از روی نیت

از ذکر تو در شب و روز میکنی و در اکثر نسخ و افضل بواو جمع است و در نسخه جلال باو است و آن نیز معنی
واو است ان تقول ان ذکر گفتن تست این کلمات را سبحان الله ملاء ما خلق سبحان الله عدد
ما فی الارض والسماء و سبحان الله ملاء ما فی الارض والسماء و سبحان الله عدد ما احصی کتابه و سبحان الله
ملاء ما احصی کتابه و سبحان الله عدد کل شیء و سبحان الله ملاء کل شیء ترجمه مذکور شد والحمد لله مثل ذلک
این کلمه از لفظ مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بعد از دعاء مذکور مجملا الحمد لله مثل
ذلک فرمود یا اینکلمه از اختصار راویست که حضرت بتفصیل الحمد لله عدد ما خلق فرموده راوی بقصد
ایجاز و اختصار باین لفظ ادا کرد چنانچه در حدیث امراة که آنحضرت بروی آمده تعلیم ذکر فرمود گفته شد
س حب مس روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم از ابی امامه و کذا رواه ط و همچنین
روایه کرده است اینحدیث را طبرانی در معجم کبیر الا انه قال موضع سبحان الله الحمد لله فرق میان روایتین
همین است که طبرانی در صدر حدیث مقام سبحان الله لفظ الحمد لله مقدم کرده ثم قال بتبر در وقت
اجمال گفته و تسبیح مثل ذلک یعنی بصیغه خطاب آورده و تکبیر را زیاده کرده و کذا رواه ا و همچنین یعنی
مثل روایه کرده است اینحدیث را احمد سوی التکبیر در تقدیم تحمید و تاخیر تسبیح و تکبیر مثل ذلک نیاورده
قالت سلمی ام بنی ابی رافع و کنت سلمی که مادر رافع و غیره اولاد ابی رافع مولای آنحضرت و قابله اولاد
فاطمه بنت رسول الله و قابله ابراهیم بن رسول الله بود یا رسول الله اخبرنی بکلمات ولا تکثر علی
خبر ده مرا بچند کلمه جامع مختصر که حفظ توانم کرد و زیاده مکن بر من فقال قولی عشر مرات پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بسلمی که بگوی ده مرتبه اینکلمه را الله اکبر یقول الله هذا لی چون این کلمه گفتی میگوید
پروردگار عالم این ذکریکه مشتمل کبریائی من است خاصه است برای من و قولی سبحان الله عشر مرات
و بگوی تسبیح را ده مرتبه یقول الله هذا لی میگوید پروردگار عالم که این ذکر که متضمن تنزیه و تقدیس است
نیز برای من است بلا شرکت غیر و قولی اللهم اغفر لی و بگوی این کلمه را یکبار و مغفرت را از درگاه عزت
بخواه پس یقول الله قد فعلت خدای واجب بتحقیق کردم فعل مغفرت را و ترا بخشیدم فیقولین
عشر مرات پس میگوئی تو این کلمه را ده مرتبه و یقول قد فعلت و میگوید هر مرتبه خدای تعالی بتحقیق آمرزیدم

عدد ما خلق سبحان الله ۵

و تکبیر مثل ذلک ۵

یعنی عمل روایت طبر در تقدیم تحمید و تاخیر تسبیح ۵

ترا و تغیر اسلوب بجهة زیادة اهتمام است ط روایة کرده این را طبرانی از سلمی افضل الکلام و افضلترین کلام
نزد خدا تعالی این کلمات است سبحان ربی وبحمده سبحان ربی وبحمده ت روایة کرده این را ترمذی
از ابی ذر سبحان والحمد لله تملآن در اصول معتمده بصیغه تانیث است وهو الصحیح کذا فی شرح مسلم
ما بین السماء والارض پر میکنند این دو جمله باعتبار تجسم ثواب خود چیزی را که میان آسمان و زمین است
و چون ما بین آسمان و زمین امری مبین و مکشوف است ذکر کرد ازان و در حقیقت کنایه از تمامه عالم است
و در بعضی نسخ یملان بتذکیر است بتقدیر ثواب والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله گفتن و در بعضی النسخ
یملان بتذکیر است بتقدیر ثواب والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله گفتن تنها بانفراد پر میکند میزان را
و اینجا نیز تانیث و تذکیر هر دو روایة است م ت روایة کرده این را مسلم و ترمذی از ابی مالک اشعری احب
الکلام الی الله اربع دوسترین کلامها از کلامهای بنده نزد خدا تعالی چهار کلمه است سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر لا یضرک بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی
یعنی در تقدیم و تاخیر یکی ازین کلمات بر دیگری باکی نیست زیرا که هر یک مستقل است در افاده مقصود
که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب که در حدیث
آمده اولیست و معانی متناسبه دارد زیرا که ناظر در معرفت خدا نخست تنزیه وی می باید تسبیح میکند
بعد ازان منحصر می یابد نعم و کمالات را در ذات اقدس و تعالی پس تحمید میگوید بعد ازان منکشف
میگردد بروی توحید پس تهلیل میخواند بعد ازان عاجز می یابد خود را از ثناء و توحید و تعالی پس تکبیر میگوید
کذا قال الغزالی م ت روایة کرده این را مسلم و ترمذی از سمرة بن جندب و بروایتی هی افضل الکلام بعد
القرآن این جمله که مشتمل بر چهار کلمه است فاضلترین کلام است که تکلم میکند بوی انسان بعد از کلام خدا
که قرآن مجید است وهن و در بعضی نسخ وهی من القرآن و خود این کلمات اگرچه باین ترتیب از قرآن
نیست لیکن هر واحد ازینها از قرآن مجید اند که هر واحد ازین کلمات در قرآن آمده است امام کهسامی
گوید معنی آنست که مضمون این کلمات از قرآن است زیرا چه بودن سه کلمه اول از قرآن ظاهر است
که سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون والحمد لله در بسیاری از مواضع فاعلم انه لا اله الا الله در قرآن آمده اما

وسر آن خود کل للقلم اربع

بودن

بودن الله اکبر از قرآن پس باعتبار مضمون اوست که بسیاری از آیات بران دلالت دارند چنانچه
کریمه وکبره تکبیرا و ربک فکبر و رضوان من الله اکبر ولذکر الله اکبر و امثال اینها و بعضی این کلام را بر تغلیب
حمل میکنند و این بعید است کما لا یخفی روایة کرده این را احمد ایضا از سمرة من قالها کتب له بکل
حرف عشر حسنات کسی که بگوید این چهار کلمه را نوشته میشود بهر حرفی از حروف هجائی ان ده
نیکی چون ثابت شده که این کلمات از قرآن اند و از فضیلت قرآنست که بهر حرفی ازان ده حسنه
می نویسند پس این کلمات نیز باین فضیلت ممتاز باشند اگر گویند نوشتن حسنه بده مانند در
همه جا در همه نیکیهاست فضل قرآن چیست جوابش آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن
است که بهر جزوی ازان ثوابی مترتب است و در سائر اعمال هر عمل یک نیکی است نه که هر پاره را از وی
نیکی دیگر باشد و روایة کرده این را طبرانی از ابن عمر لان اقولها احب الی مما طلعت علیه الشمس و در بعضی
نسخ هی لان اقولهن والاول اولی من حسب الروایة یعنی هر آینه گفتن من اینها را دوست داشته شده
تر است بسوی من از هر چیز که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها از اموال و اولاد و غیرها که انسان
بر محبت آن مجبول است و شاید که این کنایة باشد از جمیع مکنونات و مخصوص نبود احببت اینها
بمغلیات زیرا که ذکر خدا افضل است از تمامه عالم و برتر است ازینکه مقابل کرده شود بدنیا و ما فیها م ت
س ص عو روایة کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و ابو عوانه از ابی هریره ان الجنة
طیبة التربة عذبة الماء بتحقیق بهشت خوشبو و پاکیزه خاک و شیرین آبست و انها قیعان و بتحقیق
بهشت در اصل نرم و هموار است یعنی زمینها او خالی از درختان است لیکن بسبب صلاحیت زمین
و شیرینی آب لایق انبات است قیعان جمع قاع است بمعنی زمین هموار که رستنیها در وی نباشد
وان غراسها هذه و بتحقیق درختان او این کلمات اربعه است که هر که کلمه از کلمات مذکوره بگوید درختی
در بهشت برای وی نشانند و چون درختان جزای این کلماتند گویا عین کلماتند ت روایة کرده
این را ترمذی از ابن مسعود که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پیش آمدم ابراهیم را علیه السلام
در شب معراج پس گفت ای محمد بخوان از جانب من امت خود را سلام و خبر ده ایشان را که ان الجنة

طیبة التربة عذبة الماء و بروایتی اینقدر زیاده آمده یغرس لک بکل واحدة شجرة فی الجنة نشانده میشود
برای تو بمقابله هر واحد ازین کلمات درختی در بهشت قه مس طس روایة کرده این زیاده ابن ماجه و حاکم
و طبرانی در اوسط از ابو هریره خذوا جنتکم بضم جیم و تشدید نون من النار مگر بگیر خود را از آتش دوزخ که
نگاهدارنده شما را از دخول او قولوا و آن سپر اینست که بگوئید این کلمات اربعه را چنانچه راوی در بیان
مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت یعنی همه مرادی وارد آنحضرت از مفعول قولوا این کلمات مذکوره را
فانهن یاتین یوم القیمة مجنبات زیراکه بدرستی که این کلمات می آیند روز قیمة چپ و راست صاحب
خود و نگاهبان او مصنف گفته مجنبات بضم میم و فتح جیم و کسر نون مشدده است جمع مجنبة و مجنبة
الجیش لشکریست که بدست راست و بدست چپ میباشد و معقبات بجهة آنکه عقب یکدیگر
خوانده میشود انتهی و هکذا فی النهایة لیکن مولانا جلال الدین فانی مجنبات را بفتح نون ضبط کرده و
نوشته که همچنین است در سلاح المومن و منذری نیز در ترغیب و ترهیب خود بفتح نون ضبط نموده
والله اعلم و ظاهر از قول وی مجنبات است که روز قیمة عقب قایل می آیند و مقصود است این
کلمات یمین و یسار و عقب قایل شده همچو فوج لشکر باشند و چون مقابل روی هست و لوجه
بلکه پیش روند و او را رانده در بهشت برند والله اعلم و هن الباقیات الصالحات و این کلمات
همانند مراد باقیات صالحات که فضیلة آنها که در قرآن مجید واقع شده الباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا و خیر املا یعنی باقیات صالحات بهتر است نزدیک پروردگار تو از روی ثواب و بهتر است
از جهة امید میدارد از پروردگار در آخرت می یابد مصنف در بعضی مواضع گفته بسیاری از سلف گفته اند
که باقیات صالحات صلوات خمسه اند و ابن عباس گفته که ذکر خدا و صلوة بر رسول او صلی الله علیه
و سلم و نماز و روزه و حج و زکوة و عتق و جهاد و صله رحم و جمیع افعال نیک و اعمال حسنه باقیات صالحات
است که باقی میباشد مر اهل خود را در بهشت و عومی از ابن عباس آورده است که وی کلمه طیب است
و احادیث وارده بر آنکه وی سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی است
انتهی و حصر باقیات صالحات درین کلمات از قبیل حصر جنس است در فردی برای مبالغه کذا قال العلا

و معقبات ص
داردم
که صاحب آن هر ص امید

ن س ص ط طس روایة کرده این را نسائی و حاکم و طبرانی در اوسط و صغیر انصار از ابو هریره کل تسبیحة صدقة
و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة یعنی هر واحد ازین کلمات مانند صدقه آمده است
در ثواب که قایل ثواب صدقه می یابد م د ق روایة کرده این را مسلم و ابو داود و ابن ماجه از ابی
ذر غفاری و هن اللواتی یقلن بضم یاء تحتانیه و فتح قاف و صیغه مجهول فی صلوة التسبیح و اینها کلماتند
که گفته میشوند در صلوة تسبیح و ذلک انه قال لعمه العباس و بیان صلوة تسبیح اینست که بتحقیق آنحضرت صلی
الله علیه و سلم گفت مر عم خود را که اسم شریف وی عباس بن عبد المطلب است و در جاهلیة رئیس بود
و عمارت مسجد حرام و سقایت کعبه معظمه باو تعلق داشت و آنحضرت او را بسیار تعظیم میکرد و صحابه
کرام نیز تعظیم و توقیر او میکردند یا عباس یا عماه یا عم من و قفی برای تعظیم منادی بود ابن عباس ای عم من
تکرار ندا برای تنبیه و ترغیب است بر استماع این کلام الا اعطیک بضم همزه و کسر طا است الا امنحک بفتح
همزه و نون یعنی آیا نده هم ترا و آیا عطا نکنم ترا منح در لغة بمعنی دادن و اصل منح آنست که مردی شتر ناقه را یا
ناقه را برای دوشیدن شیر عاریة بگیرد چون شیر برود باز پس دهد بعد ازین بسیار شد استعمال او تا آنکه در هر
عطا منح میگویند قاله فی المغرب الا احبوک بفتح همزه و سکون حاء مهمله و ضم موحده بمعنی اعطیک
است در تاج گفته الحبو و الحبا عطا دادن و الحبا العطیة و این هر سه جمله متحد المعنی اند و ذکر آنها
بتکرار حرف تنبیه و الفاظ مختلف بجهة اهتمام بشان این امر رفیع الشان و تاکید و تحریص مواظبت
اوست الا افعل بک عشر خصال آیا نگردانم ترا صاحب ده خصلت و این ده خصلت بر قول بعضی
ده ده بار گفتن تسبیح است در غیر قیام و از کلام طیبی معلوم میشود که ده خصلت اینست اول چهار
رکعت نماز دویم قراءة فاتحه سیوم ضم سوره چهارم پانزده بار گفتن تسبیح در قیام پنجم ده بار گفتن
آن در رکوع ششم ده بار گفتن آن در قومه هفتم ده بار گفتن آن در سجده اولی هشتم ده بار گفتن
آن در جلسه نهم ده بار گفتن آن در سجده ثانیه دهم بار گفتن در جلسه استراحت انتهی و بعضی گویند
مراد از ده خصال ده نوع ذنوب است که در نفس حدیث با قوله و اخره الخ بیان آن میکند پس
الا اعطاء ده خصال عطاء مکفره ده خصال ده نوع ذنوب است یعنی نیارم ترا چیز که کفارت ده

ده نوع ذنوب کند وا یمعنی تعلقی وارد وانچه در طیبی نقلکرده شد نظر بسیاق حدیث ولفظ عشر خصال
ان تصلی اربع رکعات الخ که بعد ازین میاید صحیح تر و مناسب تر است پس عشر منصوب است بنابر
آنکه مفعول متنازع فیه است مر افعال سابقه را اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک ذوقتی
که تو بکنی انرا بیامرزد ترا خدا تعالی گناهان ترا اوله و آخره گناهانی که پیش ازین کرده و گناهانی
که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان گذشته که پیش و پس یکدیگر کرده قدیمه وحدیثه گناهان کهنه
و تازه یا گناهان که بروا اصرار کرده و گناهان که بروا اصرار نکرده و در نسخه سید اصیل الدین بجای حدیثه
جدیده است خطاءه و عمده گناهان که بی قصد و نادانسته کرده و گناهان که بقصد و بدانسته کرده
صغیره و کبیره گناهان خورد و بزرگ سره و علانیته گناهان پوشیده و آشکارا مخفی نماند که هر واحد از
اقسام نحکانه شامل جمیع گناهان است اگرچه یکی بدیگری فی الجمله امتیازی دارد پس مقصود اشعار است
و احاطه جمیع افراد گناهان است عشر خصال برفعست بنابر خبریة مبتدا محذوف یا بنابر مبتدائیه
و خبر او ان تصلی اربع رکعات و ده خصلة اینست که بگذاری چهار رکعت را هر گاه که بخواهی از
شب و روز ظاهر از اطلاق اینست که بیک سلام بگذارد و گفته اند که اگر روزانه بگذارد بیک
سلام ادا کند و اگر در شب بگذارد بدو سلام زیرا چه افضل صلوة لیل دوگان دوگان است
تقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن هر سوره که باشد
و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیل گفته که درین چهار رکعت سوره الهیکم التکاثر و سوره
العصر و قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص بخواند و در مضمرات گفته خواندن سوره اذا زلزلت
و سوره العادیات (لا) سوره مذکور را ابن عباس منقول است و در بعضی شروح مشکوة آورده که خواندن
سوره اذا زلزلت و سورة العادیات و سورة الفتح و سورة الاخلاص نیز در بعضی روایة آمده است
فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم پس چون فارغ شوی از قراءة در رکعت اولی
و حال آنکه تو ایستاده قلت میگوئی پیش از رکوع این کلمات را سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار در احیاء العلوم آورده که اگر کلمه لا حول ولا قوة الا بالله زیاده

کند افضل باشد جهة زیادتی این کلمه در بعضی روایات آمده است و سیوطی نیز این را زیاده کرده ثم
ترکع پس تر رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی تو این کلمات را و حال آنکه تو رکوع
کننده ده بار یعنی بعد از تسبیح رکوع چنانچه در بعضی روایة ابن المبارک آمده که ابتدا کند در
رکوع سبحان ربی العظیم سه بار و در سجود سبحان ربی الاعلی سه بار پس از ان تسبیحات گوید ثم
ترفع راسک من الرکوع فتقولها عشرا پس تر برمیداری سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات
را ده بار یعنی بعد از گفتن سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا فتقولها عشرا پس تر
پایان می افتی و فرو دمی آئی از قومه برای سجود پس میگوئی انرا در سجده اول ده بار یعنی بعد از تسبیح
سجود پیش از برداشتن سر ثم ترفع راسک من السجود فتقولها عشرا پس برمیداری سر خود را از سجود
پس میگوئی انرا ده بار در حالت نشستن میان دو سجده ثم تسجد فتقولها عشرا پس میگوئی وانرا
در سجده دوم ده بار ثم ترفع راسک من السجود فتقولها عشرا قبل ان تقوم پس تر برمیداری سر خود را
از سجود پس میگوئی انرا ده بار پیش از آنکه ایستاده شوی برای رکعت دویم در موضع جلسه استراحت
فذلک خمس وسبعون مرة فی کل رکعة پس مجموع این تسبیح مذکور هفتاد و پنج بار میشود در تمام یکرکعه
تفعل ذلک فی اربع رکعات بکنی انرا همچنین در چهار رکعت بدو قعده و سیوطی در عمل الیوم واللیله
گفته است که در تشهد اخیر پیش از سلام بعد از خواندن التحیات این دعا بخواند اللهم انی اسالک
توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب
اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسالک مخافة تحجزنی عن
معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی
اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظنی بک سبحان خالق النور انتهی
ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر می توانی که بگذاری این نماز را هر روز یکبار
پس بکن فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نتوانی در هر روز گذاردن آن پس بکن در هر ماه
یکمرتبه فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه پس بکن در هر سال یکمرتبه فان لم تفعل

ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال و نتوانی پس بکن در تمام عمر خود یکبار **رواه ابو داود** روایه کرده این را ابو داود و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان از ابن عباس و درین روایه تسبیح پانزده بار بعد از قراءت بود و ده بار بعد از سجدتین که موضع جلسه استراحت است و مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است و در روایه دیگر که از عبد الله بن مبارک آمده پانزده بار است بعد از ثنا پیش از تعوذ و بسمله و قراءة و ده بار بعد از قراءة است و بعد از سجدتین که مودی بجلسه استراحت است تسبیح نیست امام جزری رحمه الله که مصنف این کتاب است در تصحیح المصابیح میگوید که صلوة تسبیح بدو روایه مرویست روایه اولی همین است که در متن مذکور شد و روایه ثانیه که مختار است آنست که این کلمات را پانزده بار بعد از ثنا بخوانند و ده بار بعد از سوره پیشتر باقی بر حال خود است غیر آنکه در سجده ثانیه بنشینند و چیزی نخوانند انتهی و گفته اند که حنفی را عمل بطریق ثانی بهتر است زیرا که در و جلسه استراحت نیست والله اعلم **تنبیه** چون کاتب حروف اصلح الله احواله و حقق آماله بعمل این صلوة مولع و مشعوف بود و بعضی محدثین در طرق احادیث آن سخنی داشتند کلماتی چند از کتب متقدمین و متاخرین شکر الله سعیهم که قدر مشترک از آن بسر حد شهرت میرسد نقل کرده شد اگر چه از عنوان این کتاب بیرون بود تا همه مسلمانان از آن نفع گیرند و این عمل را از دست ندهند و کاتب را بفاتحه فاتحه مستطاب گردانند که در وی مغفرت غریب و فضل عجیب وارد است پس بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از ابی داود و ترمذی آورده و در مشکوة ابن ماجه و بیهقی را نیز گفته و درین کتاب از مستدرک و حاکم و صحیح ابن حبان اخراج کرده و با وجود آن بعضی محدثان را در تحدیث سخن است ترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله بن عمرو انس آمده و حدیث انس حسن غریب است و گفته که روایه کرده شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم احادیث متعدده در صلوة تسبیح و صحیح نیست بسیاری از آن و اثبات کرده اند ابن المبارک و غیر وی از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتهی کلام الترمذی و ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و گفته که موسی بن عبد العزیز که درین روایه است مجهول است حافظ ابن حجر عسقلانی گوید بد کرده ابن جوزی و خطا کرده در ذکر او در موضوعات و قول او که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق کرده اند پس ضرر نکند جهالت حال وی الا اینکه این حدیث را حسن نموده و در کتاب اذکار استحباب آنرا مؤکد ساخته و از عقیلی نقل کرده که میگوید رسیده است ما را از امام حافظ دار قطنی که گفته صحیح ترین روایه در فضایل سور فضل قل هو الله احد است و در فضایل صلوة فضل صلوة تسبیح و خود میگوید بتحقیق تنصیص کرده اند جماعتی از ائمه اصحاب ما بر استحباب صلوة تسبیح و هم نووی در شرح مهذب تصنیف نموده باطل در شان احادیث این صلوة اختلاف کونه است و بطریق جمع و صحیح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و کلام شیخ درین باب آنست که حضرت شیخی و جدی قدس سره الاقدس در کتاب فتح المنان فی تایید مذهب النعمان و شرح عربی مشکوة و شرح سفر السعادة از شرعه الشریعه که کتابیست در موضوعات نقل کرده که روی گفته دار قطنی میگوید این حدیث از ابن عباس و ابی رافع بطریق متعدده که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابو داود و ابن ماجه و حاکم و حدیث ابی رافع ترمذی و ابن ماجه آورده اند و نیز در وی گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی ایراد وی این حدیث را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب خصایل المکفرة للذنوب المتقدمة والمتاخرة و گفته که رجال وی لا باس بهم اند و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را امام بخاری در جزء القراءة خلف الامام و ابو داود و ابن ماجه و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایه کرده اند و ابن شاهین در ترغیب گفته که شنیدم ابا بکر بن ابو داود را که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسبیح این است و از آن کسانیکه تصحیح کرده اند این حدیث را ابن منده است و تالیف کرده در تصحیح وی کتابی و منذری و ابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و غیر هم نیز تحسین کرده اند و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر صلوات است و اصح آنها از روی اسناد و بیهقی و غیر وی از ابی حامد شرقی آورده که گفت نوشت مسلم با ما حدیث صلوة تسبیح را از عبد الرحمن بن بشر بعد از آن شنیدم مسلم را که میگفت روایه کرده شده است در وی تاوی

که بعد از آن آمده انتهی و کلام نووی در جاها مختلف آمده در تهذیب ص

احسن از بن و حاکم گفته است که از انچه استدلال توان کرد بر صحه این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن
المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین مر از ا از یکدیگر و درین تقویت است مر حدیث مرفوع را و
حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایة کرده شده است عمل این نماز ازوی ابو الجوزا
اوس بن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شده از جماعتی که بعد از وی بند
و عبد العزیز بن ابی رواد که مقدم تر از ابن مبارک است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو
عثمان زاهد گفته که ندیدم برای شدائد و هموم مثل صلوة تسبیح انتهی کلام الشیخ قدس سره بعبارة
من تنزیه الشریعة و ما در وی اختصاری کرده ایم در اینجا اینقدر بس است بالجملة این صلوة مبارک
است که از ان عاقل نباید بود و مطلقا از دست نباید داد که وی از اوراد و اعمال مشهور است
که از زمان سلف از تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا بدان عمل است و مشایخ طریقت طالبان را
بدان وصیة کرده اند و در وی فضل و مبالغه غریب در مغفرت گناهان واقع شده ما ناکه گفته
انه مبالغه است که بعضی محدثین متاخرین را در وی راه سخنی پیدا آمده چه یکی از امارات وضع نزد
ایشان وقوع مبالغه است که معتاد زمان نبوت نیست اما انجا چنین نیست موعود بر وی
مغفرت تمامه گناهان است و چندین احادیث صحیح در غفران و ثواب ما تقدم و ما تاخر وارد
یافته است و جزم بعدم صحه احادیث و طرق وارده در وی که از راه استعجال بوقوع آمده محل نظر است
زیرا چه در کتب احادیث که موسوم بصحیح اند مذکور است و ثقات او را در کتب خود ایراد کرده
تصحیح نموده اند و عمل کردن ائمه بدان و تداول صالحین مر ازا از یکدیگر مقوی اوست والله اعلم و
علمه احکم و علم الانسان ما لم یعلم و فی مع ولا حول ولا قوة الا بالله فانهن الباقیات الصالحات
و این کلمات اربعه با کلمه ولا حول ولا قوة الا بالله از جمله باقیات صالحات اند که بیان فضیلة آنها
در کریمه الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا واقع شده است و هن یحططن الخطایا
کما تحط شجرة ورقها و این کلمات خمسه فرو میریزند گناهان را چنانکه میریزد درخت برگهای خود را هنگام
خزان و در نسخه جلالی یحططن الخطایا کما تحط الشجرة ورقها است و هن من کنوز الجنة و این کلمات خمسه از گنجهای بهشت

اند یعنی از اسباب حصول گنجهای بهشت اند یا باین معنی که این کلمات مر گوینده خود را ثوابی می بخشد
که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لا شی است و کیفیت و حقیقت موکول بعلم
شارع است این گنجها ان شاء الله تعالی فردا در بهشت معلوم خواهد شد والله اعلم ط روایة کرده این
را طبرانی از ابی الدرداء تجزئ من القران من لا یستطیعه کفایت میکند این کلمات خمسه و نایب
میباشد از قران کسی که قدرت ندارد بر خواندن قران زیرا که مقصود اعظم از قران کریم همین است
یعنی افضل الکلام بعد کلام الله این کلمات اند حتی که در بعضی مواضع بمنزله کلام الله میباشند مص
روایة کرده ابن ابی شیبه از ابن ابی اوفی و کذلک مع اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی تجزئ
من القران لمن لا یستطیعه و همچنین کلمات خمسه با زیاده این کلمات اربعه نایب میباشد از
قران هر کسی را که قدرت ندارد بر خواندن آن من اخذه فقد ملأ یده من الخیر کسی که گرفت این
کلمات را و یاد کرد انها را پس بتحقیق پر ساخت دست خود را از نیکی و ثواب بسیار حاصل کرد د س
روایة کرده این را ابو داؤد و نسائی از عبد الله بن ابی اوفی و گفت آمد مردی پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم و گفت من قدرت ندارم که بگیرم از قران چیزی پس بیاموز مرا چیزی که کفایت کند مرا از قران
فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله پس گفت آن مرد یا رسول
الله این کلمات خود برای خدا تعالی و ذکر او است و مرا چیست که خود را بآن دعا کنم فرمود بگو اللهم
ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی پس اشاره کرد آن مرد بهر دو دست خود و قبض آن هر دو دست را
آنحضرت فرمود صلی الله علیه واله وسلم اما این مرد پس بتحقیق پر کرد دو دست خود را از نیکی و هن یعنی
بغیر الدعاء مع و تبارک الله و نیز کلمات خمسه مذکوره نیز بدون ذکر دعاء مذکور که اللهم ارحمنی الی آخره
است یا زیاده کلمه و تبارک الله که جمله شش کلمه باشد باین ترتیب سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله و تبارک الله این فضیلت دارد که فیض علیهن ملک
فضمهن تحت جناحه بفتح جیم گماشته میشود بر محافظت این کلمات ستة فرشته را پس فراهم می
آرد وقتی که خوانده شود وی این کلمات را لا یمر بهن علی جمع من الملائکة الا استغفروا لقائلهن میکند

با این کلمات بر هیچ کروهی از ملائکه مکر انکه طلب مغفرت میکنند از خدا تعالی مرکوینده این کلمات
را حتی یحیی بصیغه مجهول از تحیة اصل احیی وجه الرحمن می برد تا انکه تحیه و ثنا کفته میشود و باین
کلمات که دال بر کمال تنزه و توحید و علو مرتبه اند ذات مقدس و تعالی یعنی در حضرت الهی جل
ذکره میخوانند و بمعرض عرض میرسانند و رضوان شاهنشاهی و رحمت نامتناهی او را متوجه قابل
میکردانند موس روایة کرده این را حاکم از عبد الله مسعود ان الله اصطفی من الکلام اربعا تحقیق
خدا تعالی برکزیده است از کلام ایشان چهار کلمه را که اینست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر فمن قال سبحان الله کتب له عشرون حسنة پس کسی سبحان الله یکمرتبه بکوید نوشته
میشود برای او بیست حسنه بجهة اشتمال او بر دو کلمه از هر کلمه ده حسنه که اقل مضاعفه است وحطت عنه
عشرون سیئة و افکنده میشود از وی بیست بدی اکر وی را کناهی باشد ومن قال الحمد لله فمثل برفع است
در اکثر نسخ و در بعضی بنصب بتقدیر یکون ذلک و کسی که الحمد لله بکوید بکوید پس حکم وی مانند حکم سبحان الله
است بیست حسنه و محو بیست سیئه و محو بیست کناه و این جمله در اکثر نسخ مصححه موجود است و در نسخه جلال
بخط مولانا جلال برقم ظا معجمه که علامت ظاهر است در حاشیه مکتوب لیکن در نسخه اصلی موجود نیست
والله اعلم ومن قال الله اکبر فمثل ذلک ومن قال لا اله الا الله فمثل ذلک ومن قال الحمد لله رب
العالمین من قبل نفسه کتب له ثلثون حسنة وحطت عنه ثلثون سیئة و کسی که بکوید تحمید را بازیادتی
رب العالمین از جانب خود بصمیم قلب بلا اکراه و اجبار بدون ریا و سمعه نوشته میشود مر او را سی
نیکی و افکنده میشود از وی سی بدی زیادتی ده درینجا بمقابله جمله اضافیه که بمنزله کلمه واحده است س ا
مس ر روایة کرده این را نسائی و احمد و حاکم و بزار از ابی سعید و ابی هریره ایعجز احدکم ان
یعمل کل یوم مثل احد عملا فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم بصحابه ایا قدرت میدارد و می تواند
یکی از شما اینکه بکند هر روز عملی را که در فضیلت و عظمت مانند کوه احد باشد و احد بضمتین نام کوهیست
مقابل مدینه منوره در جانب شمال بر مسافت دو میل یا زیاده و استقاق او از توحد است و انفراد
و انقطاع او از جبال دیکر ظاهر است که هیچ کوهی وصله ندارد یا انکه چون این کوه محل نصرت اهل ایمان

امده او را نامی که مبنی از معنی است خوانند و در صحیحین آمده که انحضرت اشارت بجبل احد کرده فرمود
این کوهیست که دوست دارد ما را و دوست داریم ما او را نووی علیه الرحمة میکوید که محبت
مذکور از جانبین محمول بر حقیقت است قالوا یا رسول الله ومن یستطیع ذلک عرض کردند صحابه ای پیغمبر
خدا کیست که می تواند کرد این را یعنی چه این از مقدور بشری بیرون است قال فرمود انحضرت صلی
الله علیه وسلم کلکم یستطیعه هر واحد از شما می تواند کرد این را که چندان شاق نیست قالوا یا رسول
الله عرض کردند چیست آن عمل که در فضیلت مانند کوه احد باشد و مقدور ما بود قال سبحان الله
اعظم من احد فرمود انحضرت که کلمه سبحان الله بزرکتر است از کوه احد از روی ثواب ولا اله الا الله
اعظم من احد والحمد لله اعظم من احد والله اکبر اعظم من احد رط روایة کرده این را بزار و طبرانی از عمران بن حصین سبحان
الله مائة تعدل مائة رقبة من ولد اسمعیل کفتن کلمه سبحان الله صد مرتبه برابر میشود در اجر و ثواب با آزاد کردن
صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام که اشرف قبائل عرب اند والحمد لله مائة تعدل مائة فرس مسرجة
ملجمة یحمل علیها فی سبیل الله و ثواب کفتن کلمه الحمد لله صد بار برابر ثواب صد اسپ زین کرده شده
و لجام در دهن کرده شده است که سوار کرده شود بران اسپان مردم را در راه خدا برای جهاد و مسرجه از اسراج
بتخفیف را و مهمله بمعنی زین بر اسپ کردن و ملجمه از الجام بمعنی لکام پوشانیدن والله اکبر مائة تعدل
مائة بدنة مقلدة متقبلة و ثواب صد مرتبه تکبیر کفتن برابر اجر صد قربانی قلاده بسته شده است برای هدی
که مقبول درکاه الهی شده باشد بدنه بفتحتین شتری و کاوی که از برای قربانی می برند و ظاهر است که مراد
از بدنه درینجا شتر است فقط زیرا چه زیاده طبرانی لفظ نحر را دلالت بر این معنی دارد چه نحر مختص است بشتر و مقلده
بتشدید لام مفتوحه از تقلید است و تقلید چیزی در کردن ستور قربانی در او یختن بجهه علامت هدی س
قا مس طا مص روایة کرده این را نسائی و ابن ماجه و حاکم و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی شیبه از ام هانی
بنت ابی طالب همشیره علی بن ابی طالب که فاخته نام دارد و بعضی کویند نام او هند است و در روایتی نحر
مکه زیاده آمده یعنی تکبیر کفتن برابر صد قربانیست که در مکه معظمه زادها الله تشریفا و تعظیما ذبح کرده شود
و زیاده فضیله دارد و نحر شتر کشتن و در مجمع البحار از غرمین نقل کرده که اجماع کرده اند که سنت در آنست که نحر بر

والله اکبر اعظم من احد

من قاس طا

ونعطیها

بیشتر اطلاق یافته است و بر کاوو شاه و نخ انتهی وهکذا فی الکرمانی والقاموس ط روایه کرده

این زیاده را طبرانی از ابی امامه باهلی ولا اله الا الله کلا ما بین السماء والارض ترجمه گذشته س ن س اط

روایه کرده این را نسائی و ابن ماجه و حاکم و احمد و طبرانی از امام هانی بخ بخ لخمس خوشی است بخ بخ

بفتح باء موحده و سکون خاء معجمه کلمه ایست که گفته میشود در مقام تعجب و مدح و رضا چنانکه میگویند زهی

زهی و تکرار از برای مبالغه است مصنف گوید بفتح باء مبنی بر سکون است پس اگر وصل کنی با بعد مجرور

و منون خوانی پس بگوئی بخ بخ و قاضی عیاض در مشارق آورده گفته میشود بسکون خاء معجمه در

دو جا و بکسر او در هر دو جا با تنوین تشدید خاء نیز و ضم و تنوین نیز آمده است انتهی و در قاموس گفته بخ

مثل قد یعنی عظیم شد امر و فخیم شد گفته میشود تنهائی بکرار و تکرار نیز می آید بخ بسکون و بخ بکسر و بخ

بضم و تنوین و گفته میشود بخ و این خصلت نیز از گران ترین چیزها است در ترازوی اعمال و بخ

مسکن و بخ بخ هر دو به تنوین و بخ بخ هر دو مشدد کلمه ایست که گفته میشود نزد رضا و در مقام تعجب بخبری

ما نزد فخر و مدح انتهی و اختیار نزد خطابی وقت تکرار تنوین اولی و تسکین ثانیه است والله اعلم ما انقلهن

فی المیزان چه چیز گران کرده است اینها را در میزان اعمال جمله معترضه متعجبه است میان مبدل و مبدل

منه برای افاده مبالغه و آن پنج خصلت کدام است یکی گفتن لا اله الا الله دوم گفتن سبحان الله

سیوم گفتن الحمد لله چهارم گفتن الله اکبر و پنجم است الولد الصالح یتوفی للمرء المسلم فیحتسبه فرزند

صالح یعنی مسلمان که بمیرد مردی مسلمان از ابس جزع و فزع نکند آن مرد و طالب اجر و ثواب باشد

و این خصلت نیز از گران ترین چیزها است در ترازوی اعمال بسبب صبر کردن بر این مصیبت

که اعظم مصائب است س حب س روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم از ابی سلمی و ر اط

روایه کرده بزار و احمد و طبرانی از ثوبان رضی الله عنهما ان مما تذکرون من جلال الله تحقیق از جنس

چیزی که ذکر میکنید شما از عظمت و کبریاء خدا تعالی این سه کلمه است سبحان الله و لا اله الا الله والحمد لله

و فضیلت ذکر اینها چنین است ینعطفن حول العرش میگردند این کلمات گرد عرش وقتی که گفته شوند

انعطاف در اصل خم گرفتن و مائل شدن است لهن دوی کدوی النحل مر این کلمات را آوازی است

صیاک مانند آواز زنبور که بر عسل میباشد و دوی بفتح دال مهمله و کسر واو و تشدید یا آواز گوش و زنبور

و انگبین و رعد و باران و جز آن کذا فی المهذب و قاضی عیاض در مشارق گفته بفتح دال و کسر واو

و نزد ما در بخاری بضم دال نیز آمده است و صواب فتح او است انتهی و نزد نووی نیز ضم او محکی است

و در قاموس گفته و دوی باد و سک تذکر بصاحبها و این آواز که میکنند یا دمیدنها بنزد خدا تعالی را

یا ملائکه را بحال صاحب خود که اینها را گفته است پس تا برای تقدیر بود چنانچه در کرمه و ذکر هم بایام

الله است و احتمال دارد که زاید باشد برای تقویت عمل زیرا که تذکیر بنفسه نیز متعدی میشود علی

ما فی الصحاح الا یحب احدکم ان یکون او لا یزال یذکر به لام است عطف بر یکون لمن یذکر به و او

برای شک راوی است من یذکر به آیا دوست نمیدارد یکی از شما اینکه همیشه باشد مر او را کسی که یاد دهنده

باشد او را در حضرت مولی جل ذکره پس کلمه من عبارة ازین کلمات بود باعتبار اینکه اینها را در عالم

علوی حکم عقلا است و این ترجمه بنا بر روایه صیغه معلوم است و در بعضی نسخ یذکر بصیغه مجهول است

و این اکثر و اولیست پس معنی آن بود که دوست نمیدارد یکی از شما که باشد کسی که یاد و نماینده شد

بحول عرش بر این تقدیر من عبارة ازین شخص خواهد بود و ضمیر به راجع بحول عرش فافهم

روایه کرده این را ابن ماجه و حاکم از نعمان بن بشیر استکثروا من الباقیات الصالحات بسیار کنید

طلب کثرت کنید از باقیات صالحات که بیان فضیلت اینها در قرآن مجید واقع شده و آن الله اکبر

و لا اله الا الله و سبحان الله والحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله است شیخ ابن حجر گفته رحمه الله بیان

باقیات صالحات باین کلمات از قبیل حصر جنس است در فردی از افراد وی برای مبالغه انتهی

روایه کرده این را نسائی و ابن حبان از ابی سعید خدری قل بسیار گو این کلمه را لا حول و لا قوه

الا بالله فانها کنز من کنوز الجنة پس تحقیق وی گنجی از گنجهای بهشت است روایه کرده

این را اصحاب کتب سته از ابو موسی اشعری و احمد و بزار از ابو هریره و طبرانی از معاذ و نسائی که از جمله

اصحاب کتب سته است از ابی ذر و ابو هریره نیز روایت کرده ذکره میرک و بروایتی باب من ابواب

الجنة یعنی تحقیق گفتن این کلمه دری از درهای بهشت است و راهی از راههای او است

روایه کرده این را احمد وطبرانی در سنن از معاذ بن جبل و بروایتی غراس الجنة واین کلمه نهال بهشت است بامعنی
که هر قایل او را درختی در مقابل وی می نشانند روایه کرده این را ابن حبان در احمد وطبرانی از ابو
ایوب انصاری که گفت بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در شب اسرا گذشت بر ابراهیم علیه السلام پس
وی فرمود ای محمد بگو مر امت خود را که بسیار گویند غراس جنة را حضرت فرمود غراس جنة چیست ابراهیم
علیه السلام گفت این کلمه لا حول ولا قوة الا بالله وتقدم انها کنز من کنوز الجنة وتسعین داء ایسرها الهم
وگذشت این حدیث که در فضیلت لا حول ولا قوة الخ بروایه حاکم وطبرانی از ابو هریره وارد است در بیان اینکه
شود نزد غم واندوه وهمانجا ترجمه اش ذکر یافت کنت عند النبی ابن مسعود گوید بودم من نزد پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم فقلتها پس گفتم من کلمه لا حول ولا قوة الا بالله را فقال اتدری ما تفسیرها پس فرمود ایا
میدانی ای ابن مسعود که چیست تفسیر این کلمه قلت الله ورسوله اعلم گفتم من خدا ورسول خدا دانا تر است
که چیست معنی او واین ادب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از ایشان استفهام واستعلام میفرمود ازین کلمه میگفتند و داناتر آوب و دانشش میداوند اگرچه عالم اجمالی
هم میداشتند قال فرمود آنحضرت که تفسیر این کلمه اینست لا حول عن معصیة الله الا بعصمة الله
نیست قدرت بر گشتن از بزه کاری خدا تعالی و بی فرمانی او مر بنده را مگر بنگاهداشتن وحفظ وی
تعالی ولا قوة الا علی طاعة الله الا بعون الله ونیست قدرت وتوانائی بر طاعت وامتثال
امر خدا تعالی مگر بتایید وتوفیق الهی بنده را هیچ در دفع مضرت وجلب منفعت دخلی نیست همه نصرت
وتایید اوست جل وعلا روایه کرده این را بزار از ابن مسعود وهی مع کلمه مذکور با انضمام این کلمه
ولا منجا با الف مقصوره من الله الا الیه نیست خلاصی وگریز از عذاب خدا تعالی مگر بسوی او کنز من کنوز الجنة
این دو کلمه گنجی از گنجهای بهشت است بهمان معنی که مذکور شد روایه کرده این را نسائی وبزار
از ابی هریره من قال رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا ودر بعضی نسخ صحیحه خصوص در نسخه جلالی
لفظ نبیا بعوض دال ومیم نیز ضبط کرده وجبت له الجنة کسی که بگوید این کلمات را واجب کرده مر او را بهشت
روایه کرده این را نسائی ومسلم وابو داود وابن ابی شیبه از ابی سعید خدری من قال کسی که

این کلمات را اللهم رب السموات والارض ای خداوند پروردگار آسمانها وزمین عالم الغیب والشهادة
داننده نهان وآشکارا انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بتحقیق من عهد وپیمان میکنم بسوی تو در
زندگانی دنیا انی بفتح همزه اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک
ورسولک بتحقیق من گواهی میدهم که نیست خدای معبود بحق جز تو تنهائی نیست انباز ونظیر مر
خدائی وتحقیق محمد بنده تو وفرستاده تست برحق فانک ان تکلنی الی نفسی پس بدرستی
که تو اگر بگذاری وباز گذاری مرا بنفس من که مجبول بر هوا وحرص وشرارت است وعنایت
وتوفیق خود را قطع کنی ومعونت وحفظ خود را باز داری تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر پس نزدیک
کنی مرا از بدی ودور می اندازی از نیکی وانی ان لا اثق الا برحمتک وتحقیق من اعتماد ندارم مگر برحمت
وفضل تو که نجات ورستگاری از دست کلمه ان درینجا نافیه است فاجعل لی عندک عهدا
توفینیه یوم القیمة پس بگردان وثابت کن برای من نزد خود عهدی بقبول طاعات ومغفرت
سیئات وادخال بهشت که وفا کنی از آن من در روز قیمة انک لا تخلف المیعاد بتحقیق تو خلاف
نمیکنی وعدهای خود را الا قال الله عز وجل الا درینجا زائده است چنانچه در قول الشاعر اری الدهر
الا مجنونا باهله است یعنی کسی که دعاء مذکور را خواند میگوید خدا تعالی در روز قیمة مر فرشتگان خود را که
ان عبدی عهد عندی عهدا فاوفوه ایاه بتحقیق بنده من عهد کرده است با من عهدی را پس وفا کنید
او را عهد او فیدخله الله عز وجل الجنة پس می درارد خدای بزرگ او را در بهشت قال سهیل فاخبرت
القاسم بن عبد الرحمن گفت سهیل که از روات این حدیث واز تبع تابعین است چون این
حدیث را از عوف بن مالک شنیدم پس خبر کردم قاسم بن عبد الرحمن بن خالد بن یزید
بن معاویة الاموی را که از کبار تابعین است ان عوفا اخبرنا بکذا وکذا بتحقیق عوف خبر داده است
مرا از ابن مسعود چنین وچنین یعنی بحدیث مذکور را یا در واقع چنین است وابن عوف یا عوف الاعرابی است
یا عوف بن حارث از دو بیست یا عوف بن مالک ابو الاحوص الجشمی واینهمه تابعین اند وظاهر
آنست که مراد همین عوف جشمی باشد چه آنحدیث از ابن مسعود روایه است وعوف جشمی از یاران

اوست والله اعلم فقال پس گفت قاسم در جواب سهیل ما فی اهلنا جاریة الا وهی تقول
هذا فی خدرها نیست در اهل و عیال ما دختری مگر آنکه وی میخواند این دعا را در پرده خود یعنی
الحدیث صحیح است و در قبیله ما معمول و در خورد و بزرگ و مرد و زن شایع خدر بکسر خاء معجمه و سکون دال
مهمله پرده که در گوشه خانه برای جاریه اندازند شود کذا فی القاموس روایت کرده این را احمد از عبد الله
بن مسعود ولما جلس الرجل و قال و هرگاه که نشست مردی در حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم و خواند این
دعا را الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه کما یحب ربنا و یرضی ترجمه این دعا در ما یقال عند الاکل گذشته
فقال جواب لما است که کلامی مقدر بفاهم می باشد علی ما قاله الرضی یعنی پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه و سلم هنگام خواندن مرد دعا مذکور را والذی نفسی بیده لقد ابتدرها عشرة سوگند کسی که بقبضه
ذات من بدست قدرت اوست هر آینه بتحقیق مسابقت کردند و با یکدیگر شتافتند بسوی نوشتن
این کلمات و برداشتن آنها نزد رب العزت بجهة عظمت قدر و کثرت اجر او ده فرشته و تعیین عدد ده
مفوض بعلم شارع است و ظاهر نیست که مراد بآن کثرت است چنانچه در بسیاری از مواضع مقرر کرده اند
و ما یا که عدد ده باعتبار کلمات مستقله این دعا است که ده اند و کلمه فیه تابع لفظ مبارکا است چنانچه
مضاف الیه تابع مضاف میباشد یا عدم اعتبار او بجهة بودن او است فضیله که ذکر و حذف او برابر است
و از جهة در بعضی روایات متروک گشته والله اعلم کلهم حریص علی ان یکتبوها هر واحد از این فرشتگان
آرزومند بود بر نوشتن اجر این کلمات بر وجهی که باید و سزای او را شاید فما دروا کیف یکتبوها
از بس که انوار کثیره و اسرار غریبه در وی معاینه کردند پس در نیافتند و ندانستند که چگونه نویسند اجر او را
بر وجه کمال مراد اکثر نسخ حاضره معتمده کیف یکتبونها بنون است و در نسخه جلالی و در بعضی اصیلی بدون نون
و ظاهر اولست والله اعلم حتی رفعوها الی ذی العزة تا آنکه برداشتند این کلمات را بر وجه اجمال بسوی
صاحب عزت و عظمت و بزرگی که پروردگار عالم است فقال اکتبوها کما قال عبدی پس رب العزة فرمود
بنویسید این کلمات را چنانکه گفته است بنده من از صدق و اخلاص یعنی الفاظ او را ثبت نمائید
و در صدد نوشتن اجر و ثواب او مباشید ثواب آن بر من است و پاداش او بر فضل و کرم ماست

چنانکه

چنانکه هر چند آنکه خواهم عطا فرمایم روایت کرده این را نسائی و ابن حبان از انس و تقدم سید الاستغفار
و گذشت اوائل کتاب در دعوات بیان سید الاستغفار که اللهم انت ربی لا اله الا انت
الی آخره است صباح بروایت بخاری و نسائی از شداد بن اوس انی لاستغفر الله یعنی ابو یعلی
موصلی در مسند حدیث دو روایت وارد در روایتی از انس تنها همین انی لاستغفر الله روایت کرده و در
روایت دیگر از ابو هریره و اتوب الیه زیاده کرده و در این روایت طبرانی در اوسط نیز شریک اوست و آخر حدیث
در هر دو روایت همین است فی الیوم سبعین مرة یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بدرستی
که من هر آینه استغفار میکنم خدای تعالی را و رجوع میکنم بسوی او در روزی هفتاد مرتبه و در روایتی اکثر من
سبعین مرة و استغفار میکنم و رجوع می آرم بسوی خدای تعالی بیش از هفتاد بار

در دعوات ۵

روایت کرده این حدیث را با این زیاده بخاری و نسائی و ابن ماجه و طبرانی در اوسط از ابو هریره که گفت
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم والله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین
مرة و نسائی از انس نیز روایت کرده ذکره میرک و در روایتی مائة مرة آمده یعنی استغفار و توبه میکنم در هر
روز صد بار روایت کرده این را طبرانی در اوسط و ابن ابی شیبه ایضا از ابو هریره و گفته اند که
در مثل این سیاقات عدد در معهود خود نص نیست مراد مبالغه و تکثیر است در عدد والله اعلم توبوا الی
ربکم توبه کنید بسوی پروردگار خود و رجوع آرید بوی در همه حال فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة زیرا که
بدرستی که من رجوع می آرم بسوی خدای تعالی باستغفار در روزی صد بار روایت کرده این را ابو عوانه
از ابن عمر و از اغر مزنی نیز و مسلم از اغر مزنی بلفظ توبوا الی الله نیز روایت کرده است و وجه عدم ذکر مزنی
بظاهر معلوم نیست ما اصر من استغفر اصرار نکرد بر گناه و تکرار نمود او را در حقیقت کسی که استغفار
کرد پس از وی و ندامت کشید بر صدور وی و ان عاد فی الیوم سبعین مرة اگر چه باز گردد بر معصیت
در روزی هفتاد بار اصرار دایم بودن و مقیم شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم است و ثابت شده است
که اصرار بر صغیره کبیره است پس مفهوم باید که هر که استغفار میکند و نادم میشود بر صدور گناه صغیره باشد یا کبیره
بیرون آید از حد اصرار چه متحقق همان است که استغفار نکند و نادم نشود و نیز ثابت شده است که ملایکه

گناه در صحیفه تعجیل میکنند و انتظار میکشند اگر علی الفور استغفار کرد نمی نویسند و در میکنند از روی و الا ثبت
می نمایند پس استغفار صورت اصرار نه بندد روایت کرده این را ابوداود و دارمی ابوبکر صدیق و ترمذی
نیز روایت کرده است انه لیغان علی قلبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید بدرستی که پرده کرده میشود
بر دل من و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة بتحقیق من هر اینه استغفار میکنم خدا را در روزی صد بار لیغان
بصیغه مجهول است از غین بمعنی ابر و تیرگی و مصنف گفته غین بنون ابر رقیق است که از غیم بمیم
که بمعنی ابر غلیظ است انتهی پوشیده نماند که اکثر عرفا و علمای حدیث در میان معنی این حدیث در دریای
این سرگردان شده بقدر دانش و معرفت و اندازه علم خود خبری گفته و گوهر معنی در رشته قیاس
و تخمین سفته اند لیکن انصاف است که سر کار از چشم اغیار مستور است و جمال حقیقت این حال
بدیده عقل ها منظور چون اصمعی را که از ائمه علمای علم لغت و سردفتر دانش است از معنی این حدیث پرسیدند
که حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ای سائل اگر از قلب دیگر و غین دیگر غیر قلب
مصطفوی و غین اوی پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما اینجا که غین بعین است از غین دم
نتوانم زد انتهی کلام الاصمعی و این از جمله متشابهات است باوجود آن پس بعضی میگویند که این
پرده غین از جهت غم امت و خوف عاقبت ایشان بود و استغفار هم از برای امت و آمرزیده شدن
ایشان است پس این استغفار مانند شفاعت است مر ایشان را و بعضی گویند معنی آنست که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم دوست میداشت که دل او همیشه در جناب مقدس و تعالی حاضر باشد
و یک لمحه و لحظه از آن غافل نبود پس بسبب اشتغال او با مور مباحه از احوال دنیاوی و اطلاع
حال امت و مصالح ایشان و اکل و شرب و نوم و معاشره با ازواج و محاربه اعدای دین بمقدار
طرفة العین فترتی و غفلتی بر وی مشهود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نشست و این را [illegible]
دانسته غین نام کرده از طریان آن حالت و عوض فترت استغفار میکرد پس در همان آن لطیف با اشتغال
با ذکر و ظهور نور وحدت اضمحلال می پذیرفت و از این باب بود استغفار وی نه در بیرون آمدن از ممنوعات
که میگفت غفرانک از جهة فقدان ذکر لسانی و بعضی از عرفا گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

در هر لمحه و هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از آن بر طرف میشد و توقف در مقام
زوال بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد و این عین ترقی است در درجات قرب و مشاهده
تجلیات پس غین اینجا عین مشاهده آمد و پرده نشستن بمعنی پرده برداشتن شد این چند قسم سخن
است که درین مقام بحکم نقل ایها از لوازم وقت افتاد و توجیهات دیگر نیز هست که گنجایش حال اختصار
ذکر آن نکرد و تفاصیل از رسایل شروح حضرت حقی قدس سره الاقدس باید جست و برخی که اینجا مذکور
شد نیز ملتقط از غرر تلالی حضرت ایشانست آخر مینویسد که مرا سخن اصمعی از همه خوشتر آید و باد
و اجلال شان قلب مصطفوی که حقیقت حال از اخر خدا غیر آنکه کسی نداند قریب تر نماید و کفی به ذکرا
روایت کرده این را مسلم و ابوداود و نسائی از اغر مزنی و فرا و را در کتب سته غیر از این یک حدیث
نیست والذی نفسی بیده لو اخطاتم حتی تملاء خطایاکم ما بین السماء والارض سوگند بخدایی که بقای ذات
من بدست قدرت اوست و اگر گناه کنید شما ای بندگان خدا گناهان بسیار تا آنکه پر کند گناهان
شما از کثرت و عظمت خود میان آسمان و زمین را ثم استغفرتم الله بیشتر طلب آمرزش کنید این گناهان را
از خدای تعالی از ته دل لغفر لکم هر آینه بیامرزد خدای تعالی شما را گناهان شما والذی نفس محمد بیده لو لم تخطئوا او
سوگند بخدا اگر گناه نکنید شما لجاء الله بقوم یخطئون هر آینه می آرد خدای تعالی قومی را که گناه کنند ثم یستغفرون
بیشتر طلب آمرزش کنند از خدای تعالی فیغفر لهم پس بیامرزد ایشان را در اصل جلالی بصیغه مجهول است و در نسخه
اصلی بصیغه معلوم مقصود بیان عفو و مغفرت الهی و اظهار سعه رحمت اوست از برای اظهار مقتضای
اسم غفور و غفار   گر جرم ز بندگان نیاید   عفو تو جمال کی نماید   گناهی من ار نامدی در شمار   ترا
نام کی بودی آمرزگار   و تا رغبت کنند در توبه و استغفار نه حث است بر ذنوب و عدم مبالات بدان
زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده پیغمبران را تا باز دارند از آن لو لم تخطئوا در اکثر نسخ
معتبره و اصول معتمده خصوص در نسخه جلالی بضم تاء فوقانیه و کسر طاء و ضم همزه ضبط کرده و در نسخه اصلی بضم تا
و طا و حذف همزه است مصنف در تصحیح المصابیح میگوید اول روایة مشهوره است و جایز است در وی
حذف همزه و ضم طا تخفیفا و این نیز لغة مشهوره است و فتح تا و طا در وی نیز محکی است انتهی کلام المصنف

الاخطاء والخطاء کالعطاء خطا کردن کذا فی التاج البیهقی روایة کرده این را احمد وابو یعلی از ابی سعید خدری
و در روایتی باین الفاظ است والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء بقوم یذنبون ثم یستغفرون
فیغفر لهم سوگند خدا که اگر گناه نکنید شما هر آینه می برد شما را خدا تعالی از دنیا و می آورد قومی را که گناه میکردند
پس استغفار میکردند از خدا تعالی پس می آمرزید ایشان را باد ربکم و بقوم برای تعدیه است روایة کرده
این را مسلم از ابی هریره من استغفر الله غفر الله له کسی که طلب آمرزش کند از خدا تعالی باخلاص و صدق
رغبة می آمرزد او را خدا تعالی در غالب احوال روایة کرده این را ترمذی ونسائی از ابن عمر من احب
ان تسره صحیفته کسی که دوست دارد که خوشحال گرداند او را کتابت اعمال او در روز قیمة بقلت افعال
قبیحه و کثرت اعمال حسنه فلیکثر فیها من الاستغفار پس باید که بسیار کند در ان صحیفه از استغفار که مانع
ثبت ذنوب و موجب رفع درجاتست روایة کرده این را طبرانی در اوسط از زبیر بن العوام ما من
مسلم یعمل ذنبا اثبت هیچ بنده مسلمان نیست که میکند گناهی را الا وقف الملک الموکل باحصاء ذنوبه ثلث
ساعات مگر آنکه توقف میکند فرشته که گماشته شده است و بشمردن گناهان او تا سه ساعت
یعنی زمانی اندک تاخیر میکند و در صحیفه سیئات او نمی نویسد بلکه از ان گناه نمی شمرد فان استغفر الله من
ذنبه ذلک فی شیء من تلک الساعات لم یوقفه علیه پس اگر بازگشت زود و طلب آمرزش کرد خدا تعالی
را ازین گناه در ساعتی ازین ساعات واقف نمیگرداند فرشته آن مرد را برین گناه در وقتی که هر واحد
گناهان او را بنابر چه نمودن فرع نوشتن در صحیفه است یوقفه از ایقاف است بمعنی اعلام اینچنین
ضبط کرده اند و او را جایز است که بتشدید قاف باشد از توقیف که بمعنی واقف گردانیدن است
کسی را بر چیزی ولم یعذب بفتح ذال معجمه یوم القیمة و عذاب کرده نمیشود این مرد در روز قیمة و در بعضی نسخ
وقف الملک بصیغه مجهول ولم یعذب بصیغه معلوم پس معنی آن باشد که حبس و منع کرده میشود فرشته
موکل از اثبات او در صحیفه و خدا تعالی او را برین گناه مطلع نمیگرداند تا نویسد پس چون بنده گناهکار
استغفار علی الفور استغفار کرد همچنان واقف نمیکند خدا تعالی آن فرشته را برین گناه تا داخل صحیفه
او نگرداند و در روز قیمة عذاب نمیکند آن بنده را بسبب استغفار او و این معنی به نسبت سابق مرجوح است

چه شیخ جلال الدین سیوطی در در منثور بروایة صحیح از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه می آرد که آنحضرت فرمود
بر آدمی یک فرشته بدست راست می باشد که نیکیها می نویسد و فرشته دیگر بدست چپ که کاتب
بدیها است و صاحب یمین امیر است بر صاحب یسار پس چون آدمی نیکی میکند از ده می نویسد و
چون بدی میکند فرشته دست چپ از فرشته دست راست اجازت میخواهد که نویسد یا نه پس
وی میگوید باز ایستد کی توقف کن شاید که استغفار کند و توبه و انابت نماید پس چون سه بار میگوید و اجازت
میخواهد و استغفار و ندامت واقع نمیشود صاحب یمین اجازت میدهد که اکنون بنویس انتهی و در کنز
العباد از بعضی تفاسیر نقل کرده که در قوله تعالی ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون اشارة
است بسوی معنی لطیف که یعلمون فرمود و یکتبون نگفت و این دلالت دارد باینکه اگر کسی استغفار
میکند از گناه خود درمیگذرند و نمی نویسند باوجودی که میدانند روایة کرده این حدیث را حاکم از ام
عقیمه العوصیه بفتح عین مهمله و سکون واو بصاد مهمله منسوب است بسوی عوص بن عوف بن عذره
اینچنین است در حاشیه نسخه اصل الذی و در نسخه جلالی نوشته همچنین است و در اصل شیخ قدس سره
و در بعضی نسخ عویصیه بصیغه تصغیر است والله اعلم ان ابلیس قال لربه عز و جل بدرستی که ابلیس
لعین که سرکرده شیاطین است گفت مر پروردگار خود را که صاحب عزت و جلال است و عزتک وجلالک
لا ابرح اغوی بنی آدم ما دامت الارواح فیهم سوگند بعزت و جلال تو همیشه ام من که گمراه میسازم و امر بکفر
وطغیان میکنم اولاد آدم را بهر وجه که توانم مادامی که جانهای ایشان در تنهای ایشان است اغوی بضم همزه و کسر واو است
از اغوا بمعنی اضلال فقال له ربه پس گفت مر او را پروردگار او فبعزتی وجلالی پس سوگند میخورم بغالبیت
و قهر خود و بزرگی خود لا ابرح اغفر لهم ما استغفرونی همیشه می آمرزم ایشان را مادامی که استغفار کنند و طلب
آمرزش نمایند از من روایة کرده احمد و ابو یعلی از ابو سعید خدری و تقدم حدیث الرجل الذی جاء
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال واذنوباه و گذشت در صلوة التوبه بروایة حاکم از جابر ذکر حدیثی که مردی
نزد پیغمبر خدا آمد و شکایت از کثرت گناهان خود کرده گفت واذنوباه و حضرت در جواب فرمود این
من الاستغفار ما من حافظین یرفعان الی الله فی یوم صحیفة نیستند نگاهبانان احوال بنده که کراما کاتبین

که کراما کاتبین اند با نجال که می برند بسوی خدا تعالی در روزی کتاب اعمال او را و تخصیص یوم بجهة کثرت
وقوع عمل است در وی فیری فی اول الصحیفة و فی اخرها استغفارا یس می بیند خدا تعالی در اول مکتوب
و اخر او استغفار الاقال تبارک و تعالی مگر انکه میکوید خدای بزرک قد غفرت لعبدی ما بین طرفی
الصحیفة تحقیق امرزیدم و بخشیدم بنده خود را جز انکه میان دو طرف نامه اعمال اوست یعنی عام کناهان
امروزه را بخشیدم و بسبب استغفار او از انها در کذشتیم روایة کرده این را بزار از انس بدانکه
اختلاف کرده اند علما در امر حفظه که کراما کاتبین اند در بستان فقیه ابو اللیث از ابن جریر رحمه الله
می آرد که ان دو فرشته اند با هر ادمی اصح و اشهر همین است یکی جانب راست میباشد و دیکری
جانب چپ انکه در جانب یمین است بدون شهادت صاحب خود می نویسد و فرشته یسار
نمی نویسد مکر باذن فرشته یمین اکر ادمی می نشیند مکر انها چپ و راست میباشند و اکر راه میرود
پیش و پس میروند و اکر خواب میکند پس یکی نزد سر میباشد و دیکری متصل پای و بعضی کویند چهار
دو در روز و دو در شب و عبد الله بن مالک کفته که پنج فرشته دو در شب میباشند و دو در روز و یکی
همیشه قرین آدمی میباشد و کاهی از شب و روز مفارقت نمیکند و نیز فقیه ابو اللیث کفته بعضی کویند
که کراما کاتبین جمیع اقوال و افعال بنی ادم می نویسند و این قول از حسن بصری منقول است رحمه الله
علیه و بعضی کویند نمی نویسند مکر انچه در وی کناه یا ثواب است و نمی نویسند مثل یا غلام اسقنی ما و او
اعلف الدابة و بعضی میکویند همه را می نویسند و چون بالای می برند محو میکنند چیزی را که نه در وی زه است
و نه اجر و کویند همین است معنی قول وی تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یمحو الله ما لا اجر فیه
و لا اثم و یثبت ما فیه اجر او اثم و نیز اختلاف کرده اند در کفار ایا ایشانرا حفظه میباشد یا نه بعضی کویند
ایشانرا حفظه نیست چه امر ایشان ظاهر است و عمل ایشان واحد قوله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم
فقیه ابو اللیث کوید من باین قول اخذ نمیکنم بلکه بر کفار نیز حفظه است ایا نمیدانی قول وی تعالی را که در
حق کفار وارد واقع است کلا بل تکذبون بالدین و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
پس کفار را نیز حفظه باشد من استغفر للمومنین و المومنات کسی که امرزش خواهد از خدا تعالی مر مرد

مسلمانرا و زنان مسلمانرا اکتب الله له بکل مومن و مومنة حسنة می نویسد خدا تعالی مر او را بمقابله هر مرد
مسلمان و زن مسلمان که ایشانرا استغفار کرده است بهر یک نیکی را روایة کرده این را طبرانی از
عبادة بن الصامت و تقدم من لزم الاستغفار و در بعضی روایة من اکثر منه جعل الله له من کل ضیق
مخرجا الحدیث و کذشت تمام حدیث مذکور که بروایة ابو داود و نسائی و ابن ماجه و
ابن حبان از ابن عباس در فضیلت استغفار وارد است و در انچه نزد عم وکرب ذکر کرده شود و در انجا باید
نکریست و تقدم من استغفر للمومنین و المومنات کل یوم الحدیث و کذشت در ما یقال عند النوم
تمام این حدیث بروایة طبرانی از ابی ذر که در ان نیز فضیلت استغفار است و تقدم حدیث الرجل الذی جاء
صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله احدنا یذنب فقال یکتب علیه قال ثم یستغفر قال یغفر له
و ذکر یافت حدیث مذکور که در ان نیز فضیلت استغفار است بروایة طبرانی از عقبة بن
عامر در صلوة التوبه از انجا باید جست یقول الله تعالی میکوید پروردکار تعالی به بندکان یا ابن آدم
انک ما دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان منک ای فرزند آدم تحقیق تو ما دامی که دعا کنی مرا
بزبان و بصدق دل چشم امید برحمت و مغفرت من داشته باشی و با امید از فضل من نشوی
می امرزم مر ترا بر هر عملی که باشد در تو از کناهان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه کویند چرا کناهکاری را که سزاوار
عقاب بود در بخشند یا ابن ادم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک ای فرزند
ادم اکر برسد کناهان تو از غایة کثرت و شیوع بالائی اسمان و نواحی آن بعد طلب امرزش کنی
از من می امرزم ترا عنان بفتح عین ابر است و اضافه او با آسمان برای مبالغه است در علو و ارتفاع
او و بکسر عین نیز روایة است یعنی انچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنکری بجانب
ان و اعنان السماء بهمزه بمعنی نواحی جمع عنن نیز آمده است و توربشتی این روایة را تصویب
کرده و کفته که اضافه عنان بمعنی ابر بسوی آسمان غیر فصیح است شاید که همزه از بعضی رواة ساقط شده
است انتهی یا ابن آدم لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم اکر بیائی مرا نزدیک به پری زمین
از روی کناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا بعد ملاقات کنی مرا در حالی که شریک نکردانی بمن چیزی را د کفران

نمی ورزی یعنی در حالت توحید وا بان مبری لاتیتنک بقرابها مغفرة مرا بنه بیام ترا نزدیک به پری زمین
از روی مغفرت و همه کناهان ترا بیامرزم قراب بضم جیزی که قریب مقدار جیزی باشد مصدر قارب
بقارب کذا قال المصنف وبکسر قاف نیز مروی است نقله القاضی فی المشارق والنووی فی الاذکار
والریاض روایة کرده این را ترمذی از انس ق طیبی ان عبدا اصاب ذنبا تحقیق بنده از بندکان
خدایتعالی رسید کناهی را و بزه از وی صادر کشت فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره لی پس کفت
آن بنده دوست تضرع و ندامت بجناب صمدیت بر آورد که ای پروردکار من کناهی کرده ام بیامرز
از انفضل و کرم خود که نمی بخشند کناهانرا هیچکس غیر تو فقال ربه پس کفت پروردکار او بفرشتکان
اعلم عبدی در اصول صحیحین و اکثر نسخ این کتاب همزه استفهام است برای تقریر و تعجب و مولانا
جلال الدین قائنی در نسخه خود همزه را محو کرده و بالای علم لفظ صح کذا نشسته است والله اعلم ان له ربا
یغفر بالذنب ویاخذ به آیا دانست بنده من که هست مر او را پروردکاری که می آمرزد کناه را و
میکیرد بکناه اگر میخواهد غفرت لعبدی چون اتفاق وی بر ثبت امرزیدم مر بنده خود را همین ادعان
ثم مکث بضم و فتح کاف و فتح او هر دو آمده است ما شاء الله بیترز درنک کرد ان بنده از کناه
مدتی که خواسته بود خدایتعالی ثم اصاب ذنبا بعد از ان بار دیکر بکناهی رسید و
ارتکاب آن کرد فقال رب اذنبت ذنبا اخر فاغفره لی پس بار کفت بنده
درین بار ای پروردکار من کناهی کرده ام بیامرز انرا فقال پس کفت پروردکار
درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی
ثم مکث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا اخر فاغفره لی در بعضی نسخ در لفظ
لی و اخر اختلاف کونه هست فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و
یاخذ به غفرت لعبدی ثلاثا تا بیان تکرار است از راوی یعنی سوال و جواب
بنده و پروردکار در حدیث سه بار است فلیعمل ما شاء از تتمه حدیث است
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از ان فرمود که بکند بنده انچه بخواهد از

فقال رب

کناهان مادامی که استغفار کند و ندامت بر فعل آن نماید مقصود بیان فضیلت
استغفار و تاثیر اوست در غفران ذنوب و اظهار کمال عنایت و شفقت پروردکار
تعالی است و تقدس بر بندکان نه امر بکناه بر وجه اباحت و رخصت چنانچه در شان
اهل بدر وارد شده است فاعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم خ م س روایة کرده
این را شیخین و نسائی از ابوهریره طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشا
حال کسی که بیابد در نامه اعمال خود استغفار بسیار چه بکثرت استغفار ثبوت کناه
صورت نه بندد ق روایة کرده این را ابن ماجه از عبدالله بن بسر و تقدم حدیث
الرجل الذی شکی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذرب لسانه کذشت و ذکر یافت
پیش ازین حدیث مردی که شکایت کرد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تیزی و درشتی
زبان خود را در معاملات فقال این انت من الاستغفار پس فرمود آنحضرت
کجائی تو از استغفار و چرا استغفار بسیار نمیخوانی مص سی بروایة ابن ابی شیبه
و ابن سنی از حذیفه ابن الیمان و کیفیة الاستغفار این بیان طریق طلب مغفرت است
از جناب باری عز اسمه بر وجه مسنون استغفر الله استغفر الله مقصود از تکرار
کثرة است نه همین عدد م روایة کرده این را مسلم از قول اوزاعی که از کبار تابعین
است و این لفظ استغفار در احادیث مرفوع نیز بسیار وارد است پس ایراد
مصنف از قول اوزاعی وجهی وجیه ندارد من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه کسی که بکوید این کلمه را باین کیفیت استغفار بخواند غفر له و
ان کان قد فر من الزحف آمرزیده شود مر او را اگرچه بتحقیق کریخته باشد آنکس از جنک
کافران که از کناهان کبیره است زحف بفتح زاء معجمه و سکون حاء مهمله لشکر رونده
سوی دشمن د ت روایة کرده این را ابوداود و ترمذی از زید مولی پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و در روایتی ثلاث مرات زیاده آمده یعنی اگرچه کریخته باشد سه مرتبه

ت حب ط روایة این زیاده را ترمذی و ابن حبان الصا از زید و طبرانی از قول ابن
مسعود و بروایتی خمس مرات عفر له وان کان علیه مثل زبد البحر یعنی کسی که بکوید این استغفار
مذکور را پنج مرتبه آمرزیده میشود مر او را اگرچه باشد بروی گناهان مانند کف دریا در کثرت
مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از ابو سعید خدری رضی الله عنه و آن گناه
محققه است از مثقله لنعد لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی المجلس وتحقیق بودیم ما
جماعه صحابه که شمار میکردیم برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در یک مجلس این کلمه اللهم
اغفرلی وتب علیّ انک انت التواب الرحیم باشد مائة مرة یکصد بار و این کلمه بر زبان
وحی ترجمان الحضرت بسیار میگذشت عه حب روایة کرده این را اصحاب کتب
سته مع اربعه و ابن حبان از ابن عمر وما احسن قول ربیع بفتح راء مهمله وجه نیکوست سخن
ربیع بن خثیم بخاء معجمه مضمومه ومثلثه مفتوحه رضی الله عنه بن عائذ بن عبد الله الثوری
که از ثقات تابعین است اینکه گفته لا یقل احد کم باید که نگوید یکی از شما بغفلت دل
این استغفار را که استغفر الله واتوب الیه است فیکون نصب است در جواب
نهی ذنبا وکذبا بفتح کاف و کسر ذال است در اکثر نسخ و در بعضی بکسر و سکون پس می باشد
این گفتن وی گناه و دروغ زیرا که غفلت در مقام استغفار و توبه که وقت ندامه و
حضور است در حقیقت استهزا و سوی ادب و گناه طریقی است و معنی استغفر الله
اخبار است از طلب مغفرت و معنی اتوب الیه اخبار را با نابت و رجوع خود و شک نیست
که چون این طلب و رجوع نداشته باشد کاذب است و از نیجا واضح شد که مراد از ذنب
در اینجا گناه شرعی نیست بلکه مقصود از آن تقصیر طریقی و سو ادب و غفلة در مقام حضور است
چه غفلت نزد ارباب طریقه معصیه است خصوص در مقام استغفار و توبه که وقت
تمسکن و تذلل و اظهار خشوع و خضوع است و با این تحقیق مندفع شد بسیاری از آنکه
دارد کرده میشود در نیمقام بل یقل بلکه اینچنین بگوید اللهم اغفرلی وتب علیّ که در

اغفرلی

لفظه دروغ است زیرا که صدق و کذب از متفرعات خبرانند و این هر دو لفظ انشاست و
گناهی هم ندارد زیرا چه این دعاست و در دعا حضور قلب شرط کلی نیست گاهی دعا بزبان
بی مواطات قلب هم بوقتی مصادف میشود که از اوقات اجابة است پس با وجود آن
قبول کرده میشود و مستجاب میگردد تا اینجا کلام ربیع بود بعد از آن چون نووی رحمه الله
در اذکار بعد نقل کلام ربیع گفته بود که قول وی اللهم اغفرلی وتب علیّ حسن است اما
کراهیة کلمه استغفر الله و نامیدن او کذب واقف نمیشوم که از چه راه است زیرا که معنی
استغفر الله انست که طلب مغفرت میکنم از خدا و این کذب نیست انتهی مصنف در جواب
او میگوید ولیس کما فهم بعض الائمة ان الاستغفار علی هذا الوجه یکون کذبا بل معنی
کلام ربیع بر وجهی که فهمیده اند بعضی از مقتدایان ما و آن امام نوویست که استغفار
بر وجه مذکور یعنی بلفظ استغفر الله کذب تا وارد شود بر آن اعتراض نووی که نقل کرده شد
بل هو ذنب بلکه این استغفار بر وجه مذکور گناه است فانه اذا استغفر عن قلب لاه
لا یستحضر طلب المغفرة زیرا چه بدرستی که چون طلب مغفرت کند از دل غافل و
مستحضر نکند طلب مغفرت را و بتوجه دل نخواند و لا یلجأ الی الله بقلبه والتجی نیارد بسوی
خدای تعالی بته دل فان ذلک ذنب عقابه الحرمان پس تحقیق این استغفار بر صفه
مذکور گناهیست عظیم که پاداش او محروم ماندن است از قبولیت استغفار و رسیدن
از رحمه پروردگار و هذا کقول رابعه و این که مذکور شد که طلب مغفرت بی حضور قلب گناه است
همچو قول رابعه بصریه بنت اسمعیل عدوی که در یکصد و هشتاد و پنج وفات یافته و آن
قول اینست استغفارنا هذا یحتاج الی استغفار کثیر استغفار ما که اینست یعنی بغفلت
دل بی حضور قلب محتاج است بسوی استغفارهای بسیار زیرا که اینچنین استغفار گناه است
و گناه مقتضی استغفار پس این استغفار محتاج باستغفار دیگر باشد و این استغفار بر وجه
مذکور نیز گناه پس از آن نیز استغفار باید کرد و همچنین تا بی نهایت از این استغفارها

تو در لب تسبیح و در دل غفلت
گناه نیز ز ذوق معصیت نرم میاید
از استغفار ما
صد ورقا پلم

استغفار باماند کرد کرده وازین استدلال معلوم شد که در لفظ استغفر الله بی مواطات
قلب گناه است واما اذا قال اتوب الی الله ولم یتب فلا شک انه کذب اما
چون اتوب الی الله بزبان گوید بدل نابت ورجوع نکند پس شک نیست که این
توبه نزد همه دروغ است زیرا چه معنی توبه رجوع از معصیت وپشیمان شدن از انست
باصدق عزم برینکه باز نگردد وچون بغفلت گوید بی شک دروغ خواهد بود پوشیده
نماند که ظاهر کلام مصنف رحمه الله ناظر درانست که وی در دفع اعتراض نووی قول
ربیع راحمل بر لف ونشر مرتب میکند ومسلم میدارد انچه نووی بان قایل است که
کذب در استغفر الله نیست وحالا که بنسبة قایل غافل در هر یکی ازین هر دو جمله که
استغفر الله واتوب الیه باشد ذنب وکذب هر دو متحقق است چه معنی استغفر الله
اخبار است از طلب مغفرت وشک نیست که صفحه خاطر لاهی از نفس طلب عاری است
پس اخبار بشیء بی ثبوت ان شیء باشد واین کذب است ومعنی اتوب الیه اخبار است
از توبه ورجوع وغفلت در مقام توبه که وقت التجا وحضور وتوجه بجناب صمدیت است
سوء ادب وگناه محض است چنانچه مصنف خود در بیان اثبات ذنب در لفظ
استغفر الله قایل ایمعنی شده پس ثابت شد که در هر یکی از دو جمله مذکوره ذنب
وکذب هر دو ثابتست پس تخصیص اثبات ذنب بیکی واثبات کذب بدیگری
بی جا وبی معنی باشد وتسلیم قول نووی خطای فاحش وخللی بود وان
بحثی است در غایة قوة ومتانة ونهایة جودة ورزانة وکلام شراح در مقام
باشرح وبسطی که دارند تسلی بخش طالب تحقیق نمیگردد والله الهام میکند
مرا پروردگار سخن در حل این عقده وامیدوارم که منظور نظر ارباب بصیرت
گردد واینست مومن همیشه طالب وخواهان مغفرت الهی می باشد ودر وقتی از
اوقات بی این طلب نیست هر چند در بعضی احیان که وقت طغیان غفله است

الهی

اگهی وشعوری ازین نداشته باشد پس غافل که اخبار از طلب مغفرت خود میکند
صادقست زیرا که وی در واقع ونفس الامر این طلب با خود دارد اگر چه در هنگام
انتقال مستحضرش نباشد پس معلوم شد که در لفظ استغفر الله بهر حالی که مسلمان گوید
کذب نیست اما در لفظ اتوب الیه تا که بدل توبه وانابة نکند کذبست زیرا که این
اخبار است از رجوع خود بحق ورجوع گاهی میباشد وگاهی نمیباشد اگر باشد صادق
والا کاذب باشد انکه در لفظ اتوب الیه ذنب وکذب هر دو ثابتست پس تخصیص اثبات
کذب واعراض از اثبات ذنب در وی از چه راه باشد جوابش انکه مقصود ائمه
در اتوب الیه که بی او شاهد مدعی بکار نمی آید اثبات کذب بود چه اگر کذب ثابت
نشدی دعوی کذب در کلام ربیع ودلیل نووی واعتراض نووی که بنفی کذب بود
مندفع نگشتی بخلاف ذنب که وی بعد ازینکه در استغفر الله ثابت شد حاجت ندارد
که درین جمله نیز اثبات کنند فافهم ونیز می توان گفت که مراد از هذا الوجه در قول
وی ان الاستغفار علی هذا الوجه مجموع استغفر الله واتوب الیه است نه جمله اول
فقط وهمچنین معنی قول وی فانه اذا استغفر الخ نیست که استغفر الله فقط گوید بلکه مقصود
انست که طلب مغفرة کند بر وجه مذکور وبگوید استغفر الله واتوب الیه چنانچه اشاره
میکند بان قول مصنف ولا ملجأ الی الله بقوله پس غرض مصنف اثبات ذنب در هر یکی
از دو جمله باشد نه در اولی فحسب فتدبر وتفصیل مقام انست که در کلام ربیع اثبات ذنب
وکذب در استغفاری که بلفظ استغفر الله واتوب باشد واقع شده نشده واین
دو خبر یعنی ذنب وکذب یا بنسبة هر یکی از دو جمله ثابتست یا بنسبة یکی ازین یا یک
خبر بنسبة یک جمله وخبر دیگر بنسبة جمله دیگر یا یک خبر بنسبة هر یکی از دو جمله وخبر دیگر
بنسبة یکی از هر دو اظهر واقرب بفهم احتمال اول مینماید ومرضی بعضی محققین شراح
نیز همین است وباحتمال دوم احدی نرفته واحتمال سیوم ظاهر کلام مصنف است که ذنب

بسته استغفر الله باشد وکذب نسبة اتوب الیه اما بعد دقت نظر در کلام وی ظاهر میگردد
که مرضی مصنف احتمال رابع است که اثبات ذنب نسبة بهر یکی از دو جمله میکنند واثبات
کذب نسبة یکی که جمله اتوب الیه باشد فتدبر فی هذا المقام فانه من مزالق الافهام اما الدعاء
بالمغفرة والتوبة اما دعا کردن بمغفرت وتوبه بلفظ اللهم اغفر لی وتب علی فانه وان کان
غافلا پس بتحقیق داعی اگرچه باشد غافل از استحضار طلب مغفرت وحصول توبه
فقد یصادف وقتا فیقبل پس گاهی می یابد وموافقت میکند وقتی را از اوقات
اجابت پس قبول کرده میشود درین هنگام دعای او اگرچه بحضور قلب نباشد فمن اکثر
طرق الباب یوشک ان یلج پس کسی که بسیار کوبد در را قریب است که در اید درو
وهمچنین کسی که بسیار دعا کند امید است که قبول کرده شود هرچند که بحضور دل نباشد ویوضح
ذلک اکثاره صلی الله علیه وسلم فی المجلس الواحد مائة مرة و واضح میکند این را
که گفتن اللهم اغفر لی وتب علی بهتر است بسیار گفتن انحضرت صلی الله علیه وسلم در
یک مجلس اللهم اغفر لی وتب علی یکصد مرتبه چه فعل انحضرت برای تعلیم امت است
وقطعه لمن قال استغفر الله واتوب الیه بالمغفرة وان کان قد فر من الزحف مرة او
ثلاث مرات وبجزم وقطع حکم کردن انحضرت بمغفرت گناهان مرکسی را که بگوید استغفر الله
واتوب الیه اگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که اکبر الکبائر است یکمرتبه یا سه مرتبه بنابر
اختلاف روایة چنانکه گذشت فهنا قد کشف لک الغطاء فاختر لنفسک یا جلیس اگاه
باش بتحقیق برداشته برای تو پرده وازین تحقیق وتصحیح حقیقت حال منکشف گشت
پس اختیار کن برای خود چیزی که خوش کند ترا ودر شگفت آرد وفی کتاب الزهد
عن لقمان ودر کتابی که نام ان زهد است مرویست از لقمان بن باعور که علی اختلاف
الروایة پیغمبر زمان خود یا حکیم بوده وگفت مر پسر خود را عود لسانک باللهم اغفر لی
فان لله ساعات لا یرد فیهن سائلا عادت کن زبان خود را باین کلمه پس بتحقیق خدا را

ساعتهاست

در زبده روز پنجشنبه

ساعتهاست که رد نمیکند دران ساعت سوال کننده را پس شاید مصادف شود بان
ساعة ومقبول گردد **فضل القرآن العظیم** این است بیان فضیلت قران مجید که بزرگ
قدر است بطریق اجمال **وسور منه وآیات** وبیان فضیلت بعضی سورتها مخصوصه از قران
وبعضی از آیتها او بطریق تفصیل و قران عبارتست از کلامی که منقول است بسوی ما از جناب
الهی عز اسمه بزبان پیغمبر وی صلی الله علیه وسلم بطریق تواتر ومکتوب است میان دو دفتی
مصاحف ودر لفظ قران اختلاف است بعضی گویند علمی است غیر مشتق مخصوص بکلام حضرت
رب العزت جل شانه همچو توریة وانجیل واین سخن از امام شافعی منقولست ونزد بعضی
مشتق است از قرات یا از قران که بمعنی ضم وجمع است یقال قرأ قراءة وقرانا فهو قار
تلاه کذا فی القاموس واصل قراة جمع است یقال قرا الشیء جمعه وضمه ودر قران قصص واوامر
ونواهی ووعد ووعید وایات وسور جمع شده وبا یکدیگر منضم گشته واین مصدر است مانند
غفران وبعضی قران را از قرائن میگویند بجهت اقتران واتصال بعضی مقاصد ببعضی دیگر بر
تقدیر الف ونون اصلی خواهد بود وبر تقدیر اول زایده وصاحب صحاح وقاموس قراة اورده اند
نه در قران وهو الظاهر کذا فی شرح المشکوة اقرؤا القران بخوانید قران را فانه یاتی یوم
القیمة شفیعا لاصحابه پس بتحقیق قران می آید در روز قیامت در حالی که شفاعت کننده است
مر اصحاب خود را که تلاوت کنندگان وملازمان او بیند م روایة کرده این را مسلم
از ابو امامه باهلی یقول الله سبحانه وتعالی میگوید خدای بزرگ من شغله القران عن ذکری
ومسألتی کسی که باز دارد او را خواندن قران که از ذکر من که غیر قران باشد وسوال
کردن من یعنی اگر کسی بقران مشغول باشد بوجهی که بذکرهای دیگر وسوال ودعا نپردازد
اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر وزیاده تر انچه میدهم کسانی را که طلب میکنند
از من حوایج خود را یعنی گمان نکند قاری که چون وی بتلاوت مشغول باشد وحاجت خود را
از خدا نخواهد نمیدهد او را بلکه میدهد او را اکمل عطا وافضل مطالب او من کان لله کان الله له

ظاهران بود که والذاکرین نیز میفرمود ولیکن اینچنین نگفت واکتفا بذکر سوال کرد بجهة آنکه
ذکر نیز در حقیقت دعاست اما بطریق کنایه و تعریض و به بیان حال چه ذکر کریم و ثنای
وی در معنی سوال و طلب است وفضل کلام الله علی سایر الکلام کفضل الله تعالی علی خلقه
فضلت و بزرگی کلام خدا تعالی که قران مجید است بر تمامه کلامهای خلق همچون فضیلت
و عظمت خدا تعالی است عز اسمه بر مخلوقات او میرکشاه گوید احتمال دارد که اینجمله نیز از حدیث
قدسی باشد پس درین هنگام در وی التفات خواهد بود کما لا یخفی و احتمال دارد که از کلام
آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و این اظهر است بجهة عدم ارتکاب التفات و از امام
بخاری منقول است که وی گفت اینجمله از کلام ابو سعید خدری که راوی حدیث است
اندراج یافته و رفع او ثابت نشده انتهی بهرحال جمله مسابقه قایم مقام علة جمله سابق است
ت می روایة کرده این را ترمذی و دارمی از ابی سعید خدری تعلموا القران فاقرؤه بیاموزید
قران را از روی لفظ و معنی و بخوانید از او مداومت نمائید بتلاوت او و عمل کنید بمقتضای او
چه مقصود اصلی از تلاوت همین متابعة و در بعضی نسخ واقرؤه لبو او است فان
مثل القران لمن تعلمه فقراه وقام به پس بتحقیق قصه غریب و حال عجیب قران مر کسی را
که آموخت آنرا پس خواند وی را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب ملی مسکاً مانند حال
انبانی است که پر کرده شده است بمشک یفوح ریحه فی کل مکان میدمد و میرسد بوی
خوش وی هر جا و مثل من تعلمه فیرقد و هو فی جوفه و حال کسی که می اموزد قران را پس خواب
میکند و غافل میشود از وی و بر وجه مذکور اشتغال بدان نمی ورزد و حال آنکه قران در شکم اوست
کمثل جراب اوکی علی مسک بصیغه مجهول است از ایکاء سر مشک بستن همچو حال انبانی است
که بسته شده است سر او بر مشک که بوی خوش را از دمیدن باز میدارد پس سینه قاری مانند
آوند مشک است و قران مانند مشک پس اگر خواند قران را میرسد برکت او بقاری و بسامعین
گردیش او و حاصل میشود از وی استراحت و ثواب تا جائی که میرسد آواز قرات و اگر آموخت

ازاو نخواند

ازاو نخواند نمیرسد برکتش نه باو و نه بغیر او و مصنف گفته مراد بقیام شب برخاستن و
خواندن است بقرینه مقابله وی بر قود که بمعنی خواب است و بعضی از قیام بقران عمل
بدان و ترتیل و تجوید و تعلیم و تعلم آن مراد دارند و رقود کنایه از غفلة و ترک عمل و عدم
اشتغال بر وجه مذکور چه کسی که اینچنین باشد گویا در خواب است و این اظهر و اولی است
بقرینه مقابل وی بقول او فقراه و قام به فافهم جراب آوندی است از چرم مانند توشه
دان و نحوان و آن بکسر جیم است همچنین تقیید کرده است خلیل و غیر او و قرار گفته آن است
بفتح جیم کذا قال القاضی فی المشارق و مصنف گفته فتح او خطاست و از لطایف اهل لغه است
که میگویند لا تفتح الجراب ولا تکسر القندیل و فوح بفتح فا بوی خوش دمیدن کذا فی التاج
ت سادق حسب روایة کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان از
ابی هریره من قرا حرفا من کتاب الله تعالی کسی که بخواند یک حرف از کتاب خدای عز اسمه
که قران مجید است فله حسنة والحسنة بعشر امثالها پس مر او را نیکی است و مقرر است
که هر نیکی را بده مانند آن جزا داده میشود که اقل مضاعفه است و اکثر را حدی نیست اگر
گویند این در همه جا و همه نیکیها است فضل قران چیست جوابش آنکه بودن هر حرف از
قران نیکی از فضل قران است که بر هر جزو وی ثوابی مترتب است و در سایر اعمال نه
عمل را یک نیکی است نه که هر پاره او را نیکی علیحده باشد بعد از آن مستغفر باید لا اقول الم
حرف نمیگویم که الم مجموع یک حرف است بلکه الف که در الم است تنها حرف است و
همچنین لام حرف است و میم حرف است متبادر از ظاهر لفظ حدیث آنست که مراد نفی
حرفیه است از مجموع الم که سه حرف اند و اثبات اوست مر اسامی حروف را پس مراد
از حرف کلمه خواهد بود چنانچه مصنف گفته چه متعذر شده که هر واحد از این سه لفظ الف و لام
و میم اسم است و مسمی خود را که اول و ثم است ولیکن شراح حدیث تصریح کرده اند که
مراد نفی حرفیه از اسامی آن حروف است و اثبات او مر مسمیات را که بسایط حروف اند

پس مراد حرف هجائی باشد و بر این تقدیر اگر مراد بالم فاتحه سوره فیل است عدد حسنات سی
خواهد بود که اینها سه حرف اند و اگر فاتحه سوره بقره و شبه او باشد عدد حسنات نود می‌رسد زیرا چه
عدد حروف او در تکلم نه حرف است و این توجیه من حیث المعنی معتد تر است در ترغیب
و افاده فضل کلام خدا عز اسمه والله اعلم بمراد رسوله ت روایة کرده این را ترمذی از ابن مسعود
لا حسد الا فی اثنتین نیست جای رشک بردن مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی در این
دو کس بودی مظهر گوید حسد اینجا بمعنی غبطه است زیرا چه که تمنای زوال نعمة غیر است در شرع جایز
نیست و غبطه که آرزوی بردن است که آنچه غیر را داده اند مرا نیز باشد رواست انتهی در بعض
نسخ مصحح و اصل جلالی در حاشیه اثنین بتاء فوقانیه نوشته است و عسقلانی گفته که این مطابق
روایات بخاری است پس تانیث باعتبار خصلتین خواهد بود بر روایة اول کلام محمول
بر ظاهر است و بر ثانی در رجل مضاف محذوفست که خصلة باشد رجل مرفوع است بتقدیر احدهما
یا مجرور است بنابر بدلیة آتاه الله القرآن یکی مردیست که داده است او را خدای تعالی قرآن را
یعنی حفظ او را فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار پس او مدام بر میخیزد بقرآن و میخواند او را
در ساعات شب و ساعات روز آنا بمد اول و آخر بر وزن افعال جمع انا مفتوح الهمزه و
مقصور منون است مثل عصا و بکسر همزه مثل معا نیز واحد اوست و انی بکسر همزه و سکون
نون نیز کذا فی المشارق و طیبی گفته واحد آناء انا بفتح همزه و انا بکسر همزه و انی و انو بکسر
همزه و بسکون نون مانند قدر چهار لغه است و رجل آتاه الله مالا و دیگر مردی است که داده است
او را خدای تعالی مالی فهو ینفقه آناء اللیل و آناء النهار پس او مدام انفاق میکند آن مال را در ساعات
شب و ساعات روز در حدیث دیگر آمده که صرف میکند او را در راه حق و مرضیات خدای تعالی
احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات که رشک در اینجا در سبب نخواهد
بود و البته صاحب مفاتیح گوید حاصل حدیث آنست که مسلمان را سزاوار نیست که صاحب نعمتی را
دیده آرزوی نعمة او کند و نخواهد که مثل او شود در نعمت مگر آنکه این نعمت مقرب الی الله باشد

مانند

229

۱۲۷

ماننده تلاوت قرآن و بذل اموال و غیر او از امور خیر انتهی و از این کلام ظاهر شد که تخصیص این دو مرد
بطریق حصر اشاره بنعمة علمی و مالی است پس مجاهد و شهید امثال اینها که احادیث دلالت
بر فضیلة اینها دارند از حدیث خارج نخواهند بود خ م روایة کرده این را شیخین از ابن عمر
شیخ مصنف در تصحیح المصابیح گفته ترمذی و نسائی و ابن ماجه نیز روایة کرده اند یقال لصاحب
القرآن اقرأ و ارتق گفته میشود در بهشت مر صاحب قرآن را یعنی حافظ و ملازم او را و عمل
در دنیا بخوان و صعود کن بر درجات بهشت باندازه آنچه میخوانی از آیات و رتل کما کنت
ترتل فی الدنیا و به ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل میکردی در دنیا یعنی همچنان و صفتی
که در دنیا میخواندی از سرعه و بطوء بخوان و تکلف مکن و ظاهر است که در دنیا به ترتیل و تجوید
و آهسته میخواندند در اینجا نیز همین وضع خواهند خواند و بأقصی مراتب بهشت خواهند بر آمد ترتیل
ادا کردن سخن بی تکلف یعنی خواندنی که حروف از مخارج ادا یابد و رتل بتحسین سخن هموار
و از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقل کرده اند که وی گفته ترتیل قرآن حفظ وقوف است
و ادای حروف فان منزلتک عند آخر آیة تقرأها پس تحقیق جای ماندن تو در بهشت
نزد آخر آیتی است که میخوانی از خطابی گفته در اثر آمده است که درجات بهشت بعدد
آیتهای قرآن است اگر کسی تمام قرآن به ترتیل بخواند باقصی درجات جنة که لایق است بحال او بر آید
و اگر تمام قرآن به ترتیل نخواند و پاره از وی بخواند همان مقدار صعود خواهد کرد مصنف میگوید
در این حدیث دلیلست که حفاظ قرآن که به ترتیل میخوانند مر ایشان را اعلی منزلت است در بهشت
انتهی و شیخ ابن حجر در شرح مشکوة و طیبی زیاده برین تقید کرده اند پس حاصل آن آمد که ترتیل
و تجوید و تدبر معانی قرآن مجید رتبه عظیم دارد که این مراتب علیه و درجه عالیه بر وی مرتب میکردد
والله الموفق د ت روایة کرده اند این را ابو داود و ترمذی از عبد الله بن عمر الذی یقرأ
القرآن و هو ماهر به مع السفرة الکرام البررة کسی که میخواند قرآن را و حال آنکه وی زیرک
و استاد است در قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیاست که بزرگانند و نیکوکار یعنی ماهران قرآن را

تبکلاوت م

در اخرت منازل است که در انجا با سفره رفیق خواهد بود بجهة اتصاف ایشان بصفة سفره و سلوک
ایشان بمسلک انها که حمل کتاب خدا و حفظ و ادا اوست که اقال القاضی عیاض و ماهر از
مهارت است و آن بمعنی استادی و حذاقت است مصنف میگوید ماهر کسی است که
استاد باشد در حفظ و کامل باشد در تلاوت و گران نباشد بروی قراة بجهة جودة اتقان و حسن
حفظ الهی و سفره جمع سافر بمعنی کاتب است مشتق از سفر بسکون بمعنی کتابت یا جمع سافر بمعنی
سفیر است مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن بر هر تقدیر مراد ملایکه اند که انتساخ میکنند
کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدا و رسول و یا مراد انبیا اند که ایشان
نیز انتساخ میکنند از وحی و میانجی اند میان حق سبحانه و امت اینچنین است در بیضاوی
و مرکشاه گفته بعضی گویند که سفره اصحاب رسول اند چه کسانکه اول انتساخ قران کردند ایشانند
و یا سفره مشتق از سِفار است بکسر بمعنی اصلاح سفر بین القوم اصلح بینهم بر ین تقدیر مراد ملایکه اند
که برگزیده است ایشان را خدایتعالی برای اصلاح عباد و حفظ ایشان از افات و القاء خیر در
قلوب ایشان انتهی پوشیده نماند که اگر برین تقدیر مراد انبیا دارند وجهی وجیه دارد چه همه
ایشان مبعوث اند برای اصلاح حال بندگان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و برره
جمع بار است مثل طلبه جمع طالب بمعنی نیکوکار و الذی یقرء القران و یتعتع فیه و هو علیه
شاق له اجران و آنکسی که میخواند قران را و درمی ماند و متردد میگردد در خواندن و خوب
نمیرود زبان او دران و بزور می جنباند و حال آنکه خواندن قران بروی دشوار است
مر او را دو اجر است یکی اجر قراءة دوم اجر مشقة و شک نیست که اجر ماهر اکمل و افضل است
چه ماهر قران با سفره کرام است و بسبب حفظ و اتقان و کثرة تلاوة در اسم خود اجرهای
بسیار دارد اما از حیثیت تعب و مشقه این را نیز فضیلتی ثابت است پس مقصود تسلی و تثبیت
طالب است بر مشقة و ریاضت فافهم خ م روایة کرده این را شیخین از عایشة رضی الله عنها
چون از بیان فضیلت قران مجید باجمال فارغ شد خواست که فضایل بعضی سور و ایات که

فضیلت

فضیلت آنها در احادیث صحیحه ورود یافته نیز ذکر کند پس گفت **الفاتحة** و این عنوان است
از مصنف بجهة ذکر احادیث وارده در فضیلت این سوره اعظم السورة من القران هی
السبع المثانی و القران العظیم بزرگترین سورتهای قرانی در کیفیت سور تثبیت که در آیة
کریمه او را سبع مثانی و قران عظیم نام کرده و آن سوره فاتحه است تسمیه این سوره
بسبع بجهة انست که هفت ایة است و بمثانی که از تثنیه است بجهة تکرار او ست در نماز
یا تکرار نزول اوست که یکمرتبه در مکه معظمه نازل شده هنگام فرضیت نماز و بار دیگر
در مدینه منوره وقت تحول قبله و در تکرار نزول تعظیم و اهتمام بشان اوست بعضی
گویند مثانی از ثنا است یعنی ثنا کرده شده است بوان بفصاحت و اعجاز یا ثنا کننده
است بر خدا بخیر که وی سبحانه اهل آنست و تسمیه او بقران عظیم مبالغه واقع شده که
قران عظیم همین است و جزو اعظم اوست تا آنکه میگویند که معانی و اسرار قران
اجمالا در وی مندرج است زیرا چه وی مشتمل است بر حمد خدا و اسم ذات
و عمده صفات که رحمانیت و رحیمیت و تفرد اوست بملک علی الاطلاق و ذکر روز
عبادت بندگان و استعانة ایشان است و ذکر سوال بندگان از جناب صمدیت
و بیان صراط مستقیم و نعیم ارباب تنعیم و اصحاب جحیم نیز واقع شده پس این سوره
اصل مبانی و مطلع کنج معانی باشد و تلاوت کلماتش سبب کشایش کارها و مطالع
حروفش مظاهر حقایق اسما بود و هیچ سورتی باین صفات غیرا و متصف نیست و هم از این جهت
او را ام القران نامند و با وجود آن سالک عقل در ساحت بیدای فضایل این سوره
سرگشته وادی وحشت و غواص فکر در دریای مناقب او غرقه شده گرداب
حیرت ~ عقل میخواهد بتدبیر صواب ، گر بیاب معنی ام الکتاب ، باز گوید تشنه
با اهل هوش ، عشق میگوید که ای غافل خموش ، سوی این خواهش مکش بیهوده
میل ، کی توان پیمود دریا را بکیل ح د س ی روایة کرده این را بخاری و ابو داود
انتهی

ونسائی و ابن ماجه از ابی سعید بن معلی که نام او رافع بن المعلی است اعطیت فاتحة الکتاب
من تحت العرش رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که داده شدم من سوره فاتحه را
از زیر عرش که در انجا معلق بود کنایه از بزرگی و فضیلت اوست حس روایة کرده این را
حاکم از معقل بن یسار بینا جبرئیل قاعدٌ عند النبی در اثنای انکه جبرئیل علیه السلام نشسته بود
نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سمع نقیضا من فوقه ناگاه شنید اوازی را از بالای
خود مانند اواز در چون گشاده شود فرفع رأسه پس برداشت سر خود را بسوی اسمان
برای تفتیش صاحب آواز فقال گفته اند که ضمیر در سمع و رفع و قال همه راجع
بجبرئیل علیه السلام است و بعضی گویند که اولی انست که در او لسان ضمیر پیغمبر خدا است
صلی الله علیه وسلم و در قال ضمیر جبرئیل علیه السلام زیراچه جبرئیل عالمتر است بمعلومات
هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم گفت جبرئیل صاحب این اواز فرشته
ایست فرود امده بسوی زمین و فرود نیامده بود پیش ازین هرگز مگر امروز فسلم و قال
ابشر سلام ان فرسته بر انحضرت و گفت ابشر بنورین اوتیتهما شاد و مژده پذیر باش
ای محمد بحصول دو نوری که داده شده تو انها را لم یؤتهما نبی قبلک و داده نشده
آن هر دو نور را هیچ پیغمبری پیش از تو و عطای انها مخصوص بتست فاتحة الکتاب و
خواتیم سورة البقرة در اکثر نسخ حاضره و اصول معتمده این کتاب و مشکوة المصابیح
لفظ خواتیم است و مرکشاه نیز گفته که همچنین است در نسخهای که بنظر مصنف گذشته
و چنین واقع است در اصل مسلم و نسائی و حاکم انتهی و در نسخه سید اصیل الدین
خواتیم لفظ اخر است و الله اعلم بالجمله معنی انست یکی ازان دو نور سوره فاتحه است
و دیگر ایاتی که در اخر سوره بقره واقع اند ابن حجر گفته ایة اول از خواتیم بقره آمن الرسول
است پس مجموع دو ایة باشد و از کعب احبار مرویست که خواتیم از ایة لله ما فی السموات
و ما فی الارض پس خواتیم بقره سه ایة بود و مصنف همچنین گفته که مراد از خواتیم بقره سه ایة

اخراوست

اخراوست از لله ما فی السموات الی اخره انتهی و خواتیم جمع خاتم است بفتح تا فوقانیه و کسر او بمعنی
اخر القوم و این جمع مطرد است و بعضی گویند خواتیم جمع خاتام است که لغه است در خاتم
و تسمیه انها بنورین باجهه انست که هر واحد از انها نوری شده روز قیامت پیش صاحب خود
میرود و او را از افات راه محفوظ میدارد یا بجهه انکه چون هر واحد غواص بحر معانی خود را
ارشاد میکنند بسوی صراط مستقیم لور النور نام کردند والله اعلم لن تقرأ بحرف منها الا
اعطیته بصیغه مجهول مخاطب است یعنی هرگز نخوانی تو ای محمد کلمه از فاتحة الکتاب و خواتیم
سورة البقرة مگر انکه مثل اهدنا الصراط المستقیم و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا لا تحملنا و امثال اینها
هر دعایی که در فاتحه و اخر سوره بقره است مستجاب شود و برین تقدیر مراد بحرفی کلماتند که
درین ایات واقع اند و احتمال دارد که حمل بر ظاهر کرده که مراد بحرف حرفی تهجی دارند که اجزاء
این کلمات اند پس معنی ان باشد که داده شوی ثواب ان حرف را چنانکه امده است
که بهر حرف قرأن از اجزای ده ثواب هست و پوشیده نیست که وجه اول انسب و اظهر است
چه بر تقدیر ثانی این ایات مساوی سایر ایات قرانی می باشند و مقام مقام تفضل است یا باب
مگر ثواب ایات را مقید بحکم و وجوب دارند فافهم س روایة کرده ابن کثیر این را از ابن عباس
البقرة عنوان است از مصنف رحمه الله بجهة ذکر احادیث فضایل سوره بقره خاصه ان الشیطان
ینفر من البیت الذی یقرأ بصیغه مجهول مذکر و در بعضی بصیغه مجهول مونث فیه البقرة بتحقیق
ابلیس و شکر او میگریزد از خانه که خوانده شود در وی سوره بقره جایز است که قرار را
بر معنی حقیقی او حمل کنند و تواند که مراد از و عدم اغوا ایشان باشد از اضلال صاحب ان خانه
دارند و تخصیص سوره بقره بان فضیلت بجهه طول او و کثرت اسما خدای تعالی و احکام
دروست حتی که گفته اند که درین سوره یکهزار امر است و یکهزار نهی و یکهزار حکم و یکهزار
علم و یا نصد حکم و سیصد و شصت رحمه است والله اعلم و ازین حدیث معلوم شد که لفظ سوره
مخبر علم نیست و در گفتن تنها بقره مثلا هیچ کراهه نه و شمل این اطلاق بر عامه سوره قرا

ونهایت
مقام
وارد است تحریر در فاتحه و اخر سوره بقره

جائز است وهو الصحیح بل الصواب کذا نقل عن المصنف رحمه الله م ت س روایت کرده
این را مسلم و ترمذی و نسائی از ابهریره اقرؤا بخوانید سوره بقره را و ملازمت نمائید بر تلاوت او
فان اخذها برکة پس بحقیق گرفتن این سوره بمواظبت قراة و تدبر معانی برکه است مزید نعمت
و سعادت و ترکها حسرة و گذاشتن این سوره مطلقا سبب دریغ و سخت پشیمانی است در روز
قیامت هنگام ملاحظه ثواب قراة ان ولا تستطیعها البطلة و توانائی بر تحصیل او ندارند اهل
بطالت و کسالت و قادر نیستند بر اخذ او ارباب غفلت بجهة طول بیانات او و بطله بفتحات جمع
باطل است ضد حق و باطل بمعنی کاهل آید و بعضی گویند که مراد از بطله ساحران اند یقال ابطل اذا
جاء بالباطل یعنی اهل سحر بتوفیق خواندن و آموختن آن نیابند کذا فی المفاتیح م روایة کرده این را
مسلم از ابو امامه باهلی لکل شیء سنام مر هر چیز را رفعت و بلندی است که اعتبار و امتیاز دارد
از سایر اجزا طیبی گفته سنام بفتح سین در اصل بمعنی کوهان شتر است بعد ازان بسیار شد استعمال
او در رفعه تا آنکه ضرب المثل گشت در همین معنی انتهی ت مس حب روایة کرده این را ترمذی و
حاکم از ابهریره و ابن حبان از سهل بن سعد و الرمی از عبد الله مسعود نیز روایة کرده است من
قراها لیلا لم یدخل الشیطان بیته ثلث لیال کسی که بخواند سوره بقره را هنگام شب در نمی آید
شیطان خانه او را تا سه شب ومن قرءها نهارا لم یدخل الشیطان بیته ثلثة ایام و کسی که
بخواند او را در روز در نمی آید شیطان خانه او را تا سه روز و این عدم یا حقیقی است یا
مراد عدم استیلا و تسلط است و الله اعلم حب روایة کرده این را ابن حبان از
سهل بن سعد اعطیت البقرة من الذکر الاول داده شدم من سوره بقره را از ذکر
اول گفته اند که مراد از ذکر اول یا لوح محفوظ است یا کتب سماویه مانند توریة و انجیل
وخواتیمها و قیه مافیه مس روایه کرده این را حاکم از منقل بن یسار البقرة وال عمران
بیان فضیلة سورة وآل عمران است اقرؤا الزهراوین بخوانید دو سوره البقرة
وال عمران روشن و تابان و تر و تازه را که سوره بقره و سوره ال عمران است زهراوین

ونسخه م
و شب م
وسنام القرآن البقرة در رفعت قرآن سوره بقره است که در کثرت سوره‌های قرآن از روی نظم واحکام م
و دخول م
بقره م

تثنیه زهرا است و زهرا تانیث ازهر و ازهر سفید روی از کرم و جوانمردی و روشن و
تسمیه این دو سوره بزهرا بجهة نور و هدایت است که مترتب میگردد بر قراة اینها در
روز قیمه و بواسطه بزرگی اجر اینهاست فانهما تاتیان بصفه مانند است یوم القیمة
کانهما غمامتان پس بتحقیق این دو سوره حاضر می آیند در روز قیمه باعتبار تجسم ثواب
یا تجلی خود گویا که دو ابر پاره سفید اند او کانهما غیایتان یا می آیند گویا که دو سایه بان اند
غمام ابر سفید و غیایه بفتح عین معجمه و بد و تحتانیه هرچه سایه کند بالای سر از ابر و جزان
او کانهما فرقان من طیر صواف یا می آیند گویا که دو جماعه از پرندگان اند صف زده که
بایکدیگر بازوهای خود را بافته سایه گستر می باشند و کلمه او در بجا یا برای شک است یا
برای تخییر در تشبیه این دو سوره بچیزهای مذکور کذا فی المفاتیح و احتمال دارد که برای تنویع
و تقسیم باشد باعتبار اختلاف انواع قرا و اصناف قراة پس طیبی گفته اول برای
کسیست که این دو سوره بخواند و فهم معنی نکند و ثانی برای کسی که جمع کند میان تلاوت
و تدبر در معنی و ثالث برای کسی که ضم کند با این هر دو عمل تعلیم غیر را انتهی و لو شد
منت که غمام اگرچه شدت گرمی را دفع میکند لیکن کثافت او روشنی را می پوشد
اما غیایه که کثافت در و کمتر است از غمام و نزدیک بسر بود چنانکه بملوک و سلاطین
میکنند و سایه و روشنی در هر دو حاصلست پس افضل باشد از اول باعتبار کرامت
و اخیر که جماعه بزرگان است فاضلتر است از هر دو زیراچه او را نظیر در دنیا نیست
مگر آنچه بسلیمان علیه السلام واقع شده بود و این کنایه از مبالغه است در شفاعت
والله اعلم تحاجان بضم فوقانیه و تشدید جیم عن اصحابهما می آیند در حسابی که اقامت
حجت میکنند و مجادله مینمایند از جانب خوانندگان خود یعنی ثواب این دو سوره
روز قیمه بر وفق مرتبه قرات مجسم شده می آید و قاری خود را از سختیهای ان روز
بقدر مراتب میبوشد م روایت کرده این مسلم از ابی امامه آیة الکرسی بیان فضیلة

ونسخه م
در جای م

ایة الکرسی که الله لا اله الا هو الحی القیوم تا هو العلی العظیم است واین را ایة الکرسی
ازان کویند که در وی ذکر لفظ کرسی است هی اعظم اية فی کتاب الله ایة الکرسی بزرگترین
آیتی است در کتاب خدا عز اسمه باعتبار کیفته در اجر و ثواب در مفاتیح کفته اعظمیه او
بجهة انست که درین اية بیان توحید خدا تعالی و بودن اوست حی و قیوم که از اسماء اعظم اند
و ذکر انست که او را خواب و مقدمه او در نیابد و اسمانها و زمین مر او راست و بیان
قهر و عظمت وی تعالی است بحیثیتی که قدرت ندارد بر شفاعت او هیچکس مگر باذن او و هیچ
چیز از ازل تا ابد از علم او پوشیده نیست و علم غیب مخصوص باوست تعالی شانه و کرسی و
عظیم است بحیثیتی که زمین و اسمان در جنب وی مانند حلقه ایست در بیابان و وی تعالی
حافظ اسمانها و زمین است بدون عروض تعب و مشقت و بیان علو و عظمت اوست تعالی از
هر چیزی که جز اوست و این اشیاء عظیمه صفات قدسیه مجموعه در هیچ ایتی سوا این ایه مذکور نه
انتهی و نیز کفته اند که اسم وی تعالی درین اية ظاهراً و مضمراً دوازده مرتبه مذکور شده است
و در غیر این اية اینمقدار یافته نمیشود و الله اعلم م د روایة کرده اینرا ابوداود و مسلم از
ابی بن کعب و بروایتی هی سیدة ای القران وی فاضلترین و بزرگوارترین ایتهای
قرانی است در شرح صحیح بخاری کفته سید در اصل مر چیزیست که در نفس خود فاضل باشد
از غیر انتهی و وجه سیادت همانست که در اعظمیة کفته شد ت حب مس روایة کرده اینرا
ترمذی از ابی هریره و ابن حبان و حاکم از سهل ابن سعد لا تضعها بفتح عین مهمله بصیغه
نفی است بمعنی اخبار علی مال و لا ولد فیقربک شیطان در اکثر نسخ مصححه بفتح را و مخففه
و باء موحده است بان مقدر که در جواب نفی بعد تحقق سببیه می باشد یعنی نمی نهی ایة
الکرسی را بر هیچ ولدی بدم کردن بالتوشته او یعنی پس نزدیک شود بتو یعنی بمال
بود و ولد تو شیطانی و تصرف خود نماید پس فا رای تعقیب است یا برای جمعیه حب
روایة کرده این را ابن حبان از سهل بن سعد الایتان آمن الرسول اخر البقرة برفع آ است
بنابر بدلیة یعنی فضیلة دو اية آمن الرسول که آخر سوره بقره است اینست لا تقران

بصیغه مجهول فخوانده در ثلث لیال فیقربها شیطان خوانده نشوند این دو اية در هیچ سرای
سه شب پس نزدیک نشود انرا شیطان از شیاطین جن و انس ت س حب مس روایة کرده
این را ترمذی و نسائی و ابن حبان و حاکم از نعمان بن بشیر ان الله ختم البقرة بایتین
اعطانیهما من کنزه الذی تحت عرشه بخصوص خدا تعالی تمام کرده است سوره بقره را بدو ایتی
که داده است مرا آن دو اية از خزینه رحمه خود که زیر عرش اوست فتعلموهن پس بیاموزید
ان دو اية را و علموهن نساءکم و تعلیم کنید انرا زنان خود را و اولاد خود یعنی جمیع اهل بیت
خود را فانهما صلواة زیرا که ان دو اية استغفار اند چنانکه در صلواة ملایکه امده و قران و جزوی
از قران اند و در اکثر نسخ معتبره قربان است بضم قاف و کسر آن بمعنی سبب قرب اند بجناب صمدیت
و دعا و دعا اند شامل مطالب دنیا و اخرت چه قول وی آمن الرسول اشاره است بایمان و
تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام و الیک المصیر بجزای عمل در آخرت و لا یکلف الله نفسا
الی آخره بمنافع دینویه و اخرویه مس روایة کرده این را حاکم از ابی ذر و دارمی از جبیر بن نفیر
روایة کرده است الانعام بیان فضیلت سوره انعام است لما نزلت سبح رسول الله هرگاه
نازل شد سوره انعام تسبیح خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از جهة تعجب و شگفت چنانکه هنگام
سرور متعارف است ثم قال بعد ازان فرمود لقد شیع هذه السورة من الملایکة ما سد الافق
هر اینه مشایعت کردند و همراه امدند این سوره را فرستگان مقداری که بستند کناره های
آسمان را و باز داشتند اطراف او را از رویه در تاج کفته تشیع از پس مسافر و جنازه فرا شدن
و افق بضمتین و سکون فا هر دو آمده است بمعنی کرانه و این حدیث دلالت دارد که این سوره
بتمامه یکدفعه نزول یافته است کذا قال المصنف مس روایة کرده این را حاکم از جابر الکهف
بیان فضیلت سوره کهف است من قراها یوم الجمعة اضاء له من النور ما بین الجمعتین
کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه روشن میکند خدا تعالی برای او از نور این سوره
یا بنور راجر وی مدتی که میان دو جمعه است یا روشن میکرد برای او دل وی از نور در مدتی

وابناءکم

ما یه و ند ربح

که میان دو جمعه است الاضاءه روشن شدن و روشن کردن کذا فی الصراح مس روایة کرده
این را حاکم از ابی سعید خدری و بروایتی من قراها لیلة الجمعة اضاء له من النور فیما بینه و بین
البیت العتیق کسی که بخواند سوره کهف را در شب جمعه روشن میکند خدای تعالی برای وی
از نور مقدار مسافتی که میان قاری و میان خانه کعبه باشد روز قیمة چنانچه در روایة دیگر
لفظ یوم القیمة بتصریح آمده یعنی مقدار پی اسمان و زمین مراد ازین هدایت کامله است
که ببرکت نور آن در بهشت خواهد رفت و کعبه را بیت عتیق از آن گویند که آزاد است
از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا آزاد است از غرق شدن بوقت طوفان و در
مشارق گفته عتیق گاهی بمعنی قدیم نیز می آید و این اول خانه ایست که بروی زمین بجهة عبادت
تعمیر یافت و کریمه ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة بدان ناطق است لو می روایة کرده
این را دارمی از قول ابی سعید خدری رضی الله عنه و بروایتی من قراها کما انزلت کانت
له نورا من مقامه الی مکة کسی که بخواند سوره کهف را چنانچه نازل شده یعنی بترتیل و
تجوید بروجه صحیح باشد مر اورا نوری از مقام او گر دران این سوره را خوانده یا از مقام او
که در بهشت خواهد بود تا مکه معظمه و من قراها بعشر ایات من آخرها کسی که بخواند ده آیه را از آخر
سوره کهف از قول وی تعالی و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین تا آخر سوره فخرج الدجال لیس
برایه دجال معهود لم یسلط علیه مسلط کرده نشود آن دجال بروی و این خاصیة از غوامض
اسرار این ایاتست که غیر از جناب نبوت هیچکس در یافت آن راه ندارد و بیان دجال در
اول کتاب گذشت س مس روایة کرده این را نسائی و حاکم از ابی سعید مذکور بروایتی
من قرا سورة الکهف کانت له نورا یوم القیمة من مقامه الی مکة و من قراء بعشر
آیات من آخرها ثم خرج الدجال لم یضره طس روایة کرده این را طبرانی در اوسط ایضا
از ابی سعید و بروایتی من حفظ عشر ایات من اولها عصم من الدجال و در بعضی نسخ من
فتنة الدجال یعنی کسی که یاد گیرد و بخواند ده آیة از اول سوره کهف تا قول وی تعالی من

امر نارشد

امر نارشد اتکاه داشته شود آنکس از فتنه دجال معهود چنانکه نکاه داشته شده اند اصحاب
کهف از شر دقیانوس م د ت س روایة کرده این را مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
از ابی الدرداء و بروایتی من حفظ عشر ایات م د یعنی صدر حدیث را مسلم و
ابو داود و در بعضی روایت با بن الفاظ روایة کرده اند و در بعضی روایة دیگر
اینچنین است من قراء العشر الاواخر من الکهف عصم من فتنة الدجال م د س
ایراد کرده این روایة را مسلم و ابو داود و نسائی ایضا از ابی سعید و بروایتی
من قراء ثلث ایات من اول الکهف عصم من فتنة الدجال در روایة سابق
ده آیة بود و درین روایة سه آیة است شاید که اول این خاصیة بر ده آیة مرتب
ساخته باشند بعد از آن توسیع وصل نموده بر سه آیة ساختند یا در حفظ و قرا
فرق می نهند والله اعلم ت روایة کرده این را ترمذی ایضا از ابی سعید من ادرک
الدجال فلیقرا علیه فواتحها کسی که دریابد دجال معهود را پس باید که بخواند بروی
اوایل سوره کهف را سه آیة یا ده آیة بنابر اختلاف روایات الحدیث تا آخر حدیث
که در قصه دجال مشهور است م عه روایة کرده این را مسلم و اصحاب کتب اربع از
نواس بن سمعان و در روایتی آمده فانها جوارکم من فتنته زیرا که بتحقیق خواندن این
آیات حفظ و امان است مر شمارا از فتنه دجال و در بعضی نسخ جوار له آمده و جوار
بکسر جیم است و بفتح نیز آمده د روایة کرده این ابن زیاده را ابو داود ایضا
از نواس و اعطیت طه والطواسین داده شده ام سوره طه را و سورتهای را
که مصدر اند به طس و طسم و آن سوره شعرا و نمل و قصص است والحوامیم و سورتها
که مصدر اند بحم و آن هفت سورة اند مشهور و درین دلیل است برای استعمال این جمع
و حالا که در قاموس گفته ذوات حم سورتهائی که مصدر اند بآن و گفته نمیشود حوامیم
انتهی من الواح موسی از لوحهای که خدای تعالی بموسی علیه السلام داده بود و ان

توریة است و بر لوحهای زبرجد نزول یافته مس روایة کرده این را حاکم از معقل بن یسار
قلب القران یس دل قران و خلاصه او سوره یس است گفته اند دل هر چیز زبده و خلاصه
اوست و این سوره شریفه با وجود قصر نظم و صغر حجم مشتمل است بر زبده مقاصد قران
بر وجه اتم و اکمل که احوال بعث و قیمة است امام غزالی رحمة الله علیه گفته که چون صحة ایمان
باعتراف حشر و نشر است و این قصه درین سوره بابلغ وجوه مذکور پس بهمین جهة
قلب قران باشد و فخر رازی استحسان این وجه نموده است کذا نقل چلبی فی حاشیة البیضاوی
لا یقراها رجل یرید الله والدار الاخرة الا غفر له نمیخوانند اورا هیچ مردی که میخواهد خدا را و بهشت را
یعنی محض برای طلب رضای حق سبحانه و وصول بجنة اعلا نخوانند مگر آنکه آمرزیده میشود مر او را
گناهان و اقرؤها علی موتاکم بخوانید این سوره را بر مردهای خود یعنی بر آنهایی که مشرف بر موت اند
تا بشنوند و معانی آن بر دلهای ایشان بگذرد پس در حکم قرات گشته بسبب مغفرت ذنوب
گردد کذا قالوا و احتمال دارد که خواندن این سوره را بر کسی که مشرف بر موت است حاضرین
باشد در غفران ذنوب وی چنانکه در درّ النظیم آورده که رسیده است هر آنکسی که بخواند سوره
یس را نزد کسی که قریب موت باشد میفرستد خدا تعالی بعدد هر حرفی که در آنست فرشتگان را
که صف بسته پیش محتضر می ایستند و طلب مغفرت میکنند برای وی و متابعت میکنند جنازه او را
و حاضر میشوند دفن او را و هر مسلمانی سوره یس را و حالا در سکرات موت باشد قبض نمیکند ملک الموت
روح او را تا آنکه بهشت شنود وی خدا تعالی الرزوی س د ق حب روایة کرده این را
نسائی و ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان ایضا از معقل بن یسار سورة الفتح بیان فضیلة انا فتحنا
لک است هی احب الی مما طلعت علیه الشمس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوره فتح
محبوبتر است نزد من از هر چه بر آمده است بروی آفتاب یعنی از دنیا و ما فیها بجهة آنکه در وی
بشارة است بفتح و مغفرت جمیع گناهان خ س ت روایة کرده این را بخاری و نسائی و ترمذی
از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه تبارک الملک ظاهر آنست که این عنوان است از مصنف و

جزو حدیث نیست چه این لفظ در این حدیث اخوان واقع شده نه بر صدر وی پس درینجا احتیاج
بتاویل خواهد بود و احتمال دارد که جزء حدیث بود و نقل بالمعنی باشد ثلثون آیة تشفعت بر بناء
فاعل از شفاعة یا دنیاء مفعول از تشفع لرجل حتی غفر له سی آیة است در قران شفاعت
کرد مر وی را تا آنکه آمرزیده شد مر او را و آن سوره الملک است طیبی گفته اگر حمل بر معنی
ماضی کنند چنانکه ظاهر است پس اخبار از غیب خواهد بود و اگر بمعنی تشفع گردانند تحریض
بر مواظبت او و رجل محمول بر عموم خواهد بود حب عه مس روایة کرده انسائی و اصحاب کتب
ار بعه و حاکم از ابو هریره و در روایتی دیگر تستغفر لصاحبها حتی یغفر له طلب آمرزش میکند این
سوره مر صاحب خود را که ملازمت کننده است بر تلاوت تا آنکه آمرزیده میشود مر او را گناهان
او حب روایة کرده این را ابن حبان ایضا ابو هریره و وددت بفتح واو و کسر دال انها فی قلب
کل مومن دوست داشتم و آرزو کردم که این سوره در دل هر مسلمان باشد یعنی او را
یاد داشته باشد و ملازم تلاوت او بود مس روایة کرده این را حاکم از ابن عباس یوتی
بصیغه مذکر است در جمیع نسخ الرجل فی قبره آورده میشود مرد را در قبرش فتوتی بصیغه تانیث
رجلاه پس آورده میشود فرشتگان را از جانب دو پای او یعنی فرشتگان عذاب بعد دفن
برای سوال می آیند و اول از جانب پا می ابتدا سوال میکنند فتقول بصیغه تانیث پس میگوید
پاهای او لیس لکم سبیل کان یقراء بی سورة الملک نیست مر شما را ای فرشتگان هیچ تعرض
من میخواند صاحب من بسبب من و قوت قیام من در نماز سوره ملک را که با لی جنبه و نهده است
از عذاب خدا تعالی و در نسخه جلالی بجای لفظ بی لفظ فی بکسر فا و تشدید یا یعنی میخواند در حق
من یا در قیام من سوره ملک را و بر قیتهما گفته معنی آنست که میگوید سوره ملک مر
فرشتگان را نیست مر شما را راهی درینجا بود دایم که میخواند مرا و سوره الملک بیان اوست
ثم یوتی من صدره من بطنه بدل اشتمال است با عاده حرف جار و در بعضی نسخ او قال من
بطنه پس شک راوی باشد پس تر آورده میشود فرشتگان را از جانب سینه او یا از جانب شکم

ابن حبان ده

داهی ده

که بخواند ده

احتمال ثانی وقتی مستقیم گردد که روایت کلا منصت باشد و یقول بصیغه تانیث بود والا کالا تخفی
بود تم یوتی من راسه پیترا اورده میشود ازجانب سراو کل یقول ذلک هر واحد از اعضای او
یاهر مرتبه سوره ملک میگوید همین کلام را اول گفته بود فهی منع من عذاب القبر پس این
سوره بازمیدارد فرشتگان عذاب را و سبب منع الشان میگردد از عذاب قبر وهی فی
التوریة واین سوره در توریة مذکور است باین فضیله من قراها فی لیلة فقد اکثر واطیب یعنی
کسی که بخواند سوره ملک را در شبی پس بحقیق اکثار کرده در قراءة و خوش کاری بجا آورد
سو مس روایة کرده این را حاکم از قول ابن مسعود اذا زلزلت ربع القران این سوره چهارم
حصه قران است در ثواب وفضیله بطریق الحاق باقص بکامل و دی سبحانه بفضل خود بضاعف ثواب
انرا بمرتبه اصل ثواب قرات ربع قران میرساند و گفته اند که این سوره مشتمل است بر حساب وآن
به نسبة حیوة و موت و بعث چهار حساب که قران برانها مشتمل است ربع است وهکذا نقل عن المصم
و بعضی گویند که قران مشتمل است بر تقریر توحید و نبوت و بیان معاش و احوال معاد وان
محتوای اخیر است پس ربع باشد ت روایة کرده این را ترمذی از انس و در روایتی تعدل
نصف القران سوره مذکور برابر است بنصف قران از او ثواب قراءة او برابر ثواب قراءة نصف
قران است و در توجیه ان گفته اند که قران بیان میکند مبدا و معاد را و درین سوره بیان
معاد است فقط و این به نسبة احوال دنیا نصف است قاله الطیبی پس این سوره من وجه
ربع قران باشد و من وجه نصف ان کذا فی حاشیه ممص ت مس روایة کرده این را ترمذی
و حاکم از ابن عباس و پوشیده نماند که این توجیهات و امثال ان خالی از صورت احتمال نیست
مردم بر قدر دانش و علم خود چیزی میگویند اما انصاف انست که اینچیزها مانند متشابهات است
و حقیقت کما هی از چشم اغیار مستور و موکول و مفوض بعلم شارع است و ما اوتیتم من العلم الا
قلیلا یا رسول الله اقرئنی بفتح همزه و کسر را سورة جامعة مردی در حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم عرض نمود ای پیغمبر خدا بیاموز مرا سوره که فراهم آرنده است جمیع مطالب دنیا و اخرت

معوص

وثواب

وثواب و عقاب را فاقراه اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها پس اموخت انحضرت این سوره تا انکه
فارغ شد از ان و تا اخر وی رسانید و جامعیت که انمرد میخواست در ایة اخیره است فمن یعمل مثقال
ذرة الی اخره فقال پس گفت انمرد والذی بعثک بالحق لا ازید علیها ابدا سوگند بانخدای که فرستاده است
ترا براستی زیاده نمیکنم بر ان هیچ چیز را همیشه و بسنده است مرا ایه ثم ادبر الرجل
بستر پشت داد و رفت انمرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرویجل
بحقیقت رستگاری و پیروزی یافت این شخص مکرر فرمود این را جهة تقریر و تاکید رویجل بضم را
و فتح واو تصغیر راجل است یعنی پیاده یا تصغیر رجل و این شاذ است بر غیر قیاس و قیاس رجیل
است کذا قال الجوهری و تصغیر اینجا برای تعظیم یا تعطف د س مس حب روایة کرده این ابوداود
و نسائی و حاکم و ابن حبان از عبد الله بن عمرو بن العاص الکافرون ربع القران این سوره چهارم
حصه قران است در ثواب و فضله ت روایة کرده این را ترمذی از انس و در روایتی تعدل
ربع القران و حاصل هر دو روایة متحد است و در توجیه ان گفته اند که قران مشتمل است بر
توحید و نبوت و احکام و قصص و این سوره محتوی است بر قسم اول زیرا که براءة از شرک اثبات
توحید است و صاحب مفاتیح و غیره گفته اند که بودن این سوره برابر ربع قران بجهة ان باشد
که این سوره منسوخ الحکم ثابت التلاوة است و این قسمیست از اقسام اربعه قران و هیچ
سورتی در قران سوای ان بتمامه منسوخ الحکم ثابت التلاوة نیست و بیانش انست که قران
چهار قسم است منسوخ الحکم ثابت التلاوة و چند ایه این سوره است دوم منسوخ الحکم و التلاوة
چنانکه از ابن مسعود مرویست که گفت بود سوره احزاب بقدر سوره نسا پس شبی بخواندن رفتم
چون صبح کردم یافتم مصاحف خود را که بسیاری از ایات سوره احزاب رفته و در خاطرهای
ما هم انکلمات جسته چنانکه یک کلمه از ان یاد نداشتیم پس این قصه بجناب حضرت رسالت ماب
عرض داشتم فرمود امشب این ایات باسمان برداشته شد پس این و امثال این منسوخ
الحکم و تلاوة است سیوم ثابت الحکم منسوخ التلاوة چنانکه ایه رجم الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما

البته نکالا من الله والله عزیز حکیم پس این آیت منسوخ التلاوة شد ولیکن حکم ان باقیست چهارم
ثابت الحکم والتلاوة ضاحه سایر قران است کذا تقرر فی کتب الاصول و مصنف بعد ذکر
توجیه اول گفته واحتمال دارد که وجهش آن بود که درین سوره ذکر عبادات است و عبادات را
نسبت باحکام ربع است انتهی و این توجه خالی از خفای نیست تامل ت مس روایة کرده این را
ترمذی وحاکم از ابن عباس نعم السورتان هما تقران فی الرکعتین قبل الفجر خوش اند دو سوره
که اینها خوانده میشوند در دو رکعت سنة که پیش از نماز فجر خوانند آن دو سوره کدام است
الکافرون والاخلاص حب روایة کرده این را ابن حبان از عایشه صدیقه اذا جاء نصر الله
ربع القران اینسوره ربع قران است یعنی ثواب قراة ان مثل ثواب خواندن چهارم
حصه قران است زیرا که قران مشتمل است بر اخبار آیة وما فیه وامر ونهی واینسوره محتوی اخبار
اینه است از فتح و نصرت وان ربع است کذا قال المصنف ت روایة کرده این را ترمذی
از انس قل هو الله احد ثلث القران زیرا چه قران قصص است واحکام و توحید واینسوره
مشتمل است بر توحید خ روایة کرده این را البخاری از ابی سعید خدری و م ت ق مسلم و ترمذی
و ابن ماجه از ابو هریره و بروایتی تعدل ثلث القران خ د ت مس ایراد کرده این روایة را
بخاری وابو داود و ترمذی وحاکم ایضا از ابی سعید و قال عن رجل کان یقرأ بها لاصحابه
فی الصلواة و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هنگامی که نقل کرده شد در حضرت وی
از مردی که بود امیر که میخواند اینسوره را چون امامت میکرد مر یاران خود را در نماز که باشان
میگذارد مقوله الحضرت اینست اخبروه ان الله یحبه خبر دهید امیر را که خدا تعالی دوست
میدارد او را پوشیده نماند که انچه مصنف درینجا ذکر کرده نقل بالمعنی است و مضمون حدیث
چنانکه در جامع الاصول از شیخین و نسائی ایراد کرده انست که الحضرت مردی را برپاره از لشکر
سردار کرده فرستاد و بود وان مرد که میخواند قران مر یاران خود را در نماز ایشان پس
ختم میکرد قرارت را بقل هو الله احد یعنی عادت داشت بعد از فاتحه اینسوره میخواند پس

چون ان قوم بازگشتند ذکر کردند این قصه را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود
الحضرت به پرسید او را از برای چه میکند انرا یعنی چرا لازم گرفته است بر خود قراه اینسوره را
پس پرسیدند او را که برای چه میکنی امر گفت از برای ان میکنم که اینسوره صفه خدا تعالی
است و من دوست میدارم که بخوانم او را حضرت فرموده اخبروه ان الله یحبه خ م س
روایة کرده این را شیخین و نسائی از عایشه صدیقه و قال الرجل کان یلازم قراتها مع غیرها فی
الصلوة فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را که همیشه میخواند سوره اخلاص را با غیر خود در نماز
حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو اینسوره را در آورد ترا در بهشت و مستحق آن گردانید
چه دوست داشتن تو اینسوره را سبب دوست داشتن خدا تعالی ترا است چنانکه در حدیث سابق
گذشت و حب خدا تعالی ترا سبب دخول جنه است سیوطی در شرح صحیح بخاری گفته نام اینمرد کلثوم
بن هدم است بکسر ها و سکون دال خ ت روایة کرده این را البخاری و ترمذی از انس که گفت بود
مردی از انصار که امامت میکرد انصار را در مسجد قبا و وی عادت داشت که هرگاه در نماز
قرارت شروع کردی اغاز بسوره اخلاص نمودی پستر سوره دیگر خواندی و اینچنین در هر رکعت
میکرد پس سخن کردند اصحاب او با او و گفتند که بتحقیق تو افتتاح میکنی باین سوره باز کفایت
نمیکنی باین تا سوره دیگر نمیخوانی یا همین سوره بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من
سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باینسوره امامت و اگر مکروه میدارید
میگذارم شما را و بودند انصار که او را افضل قوم میدانستند و مکروه داشتند که امامت کند ایشان را
جز او دیگری پس هرگاه امد اینقوم را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر دادند الحضرت را باین خبر
پس فرمود ای فلان چه باز میدارد ترا از انکه بکنی چیزی را که امر میکنند ترا بان یاران تو و چه چیز
بر میدارد و باعث است بر لازم گرفتن اینسوره در هر رکعت گفت من دوست میدارم اینسوره را
فرمود حبک ایاها ادخلک الجنة و سمع رجلا یقرأها و شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را که
میخواند قل هو الله احد را فقال وجبت الجنة پس فرمود واجب شد دخول بهشت راوی میگوید ای که
یعنی مرا امر کرد که اینسوره میخواندم ت طا س مس روایة کرد این را مسلم و ترمذی و صاحب موطا

میکنم

و نسائی و حاکم از ابو هریره والذی نفسی بیده انها لتعدل ثلث القرآن قسم بکسی که بقای
ذات من بدست قدرت اوست بدرستی که این سوره برابر است با ثلث قرآن است و توجیهش
گفته شد خ د س روایة کرده این را بخاری و ابو داود و نسائی از ابی سعید خدری من اراد
ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسی که خواهد خواب کند بر جامه خواب خود پس خواب کند بر جانب راست
خود ثم قرأ مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول الرب وقتی
که باشد روز قیامت میگوید پروردگار یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة ای بنده من
در آی بر جانب راست خود در بهشت که بساتین و قصور جانب یمین بهشت افضل است
از آنچه در جانب یسار است ت روایة کرده این را ترمذی از انس الفلق والناس بیان فضیلة
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آیا نیاموزم
ترا ای آگاه باش می آموزم ترا ای عقبه بهترین دو سوره از قرآن که خوانده میشوند در باب
تعوذ و آن سوره فلق و سوره ناس است انتهت و حدیث آینده الم تر آیات نزلت اللیلة
دلالت صریح و واضح دارند که این دو سوره از قرآن و آنچه منسوب است بسوی ابن مسعود
که این دو سوره از قرآن نیست صحت ندارد بلکه متواتر است که این دو سوره از قرآن اند
و تمام میشود ختم قرآن مگر با این هر دو و همین منعقد شد اجماع امة کذا قال د س روایة
کرده این را ابو داود و نسائی از عقبه بن عامر اقرأ بهما و لن تقرأ بمثلهما بخوان این هر دو
سوره را و تعوذ کن با آنها هرگز نخوانی تعوذی مانند این دو سوره بلکه این دو سوره افضل
تعاویذ اند و در تعوذ بی مانند س حب روایة کرده این را نسائی و ابن حبان از جابر وکان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یتعوذ من الجان و عین الانسان حتی نزلت المعوذتان و بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که تعوذ میکرد از شر جنیان و چشم بد انسان با دعیه و غیره تا آنکه نازل شد
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و چون این دو سوره نازل شد اخذ بهما
و ترک ما سواهما گرفت این دو سوره را یعنی بهمین دو سوره تعوذ میکرد که بی مانند است
و ترک کرد غیر این دو سوره را ت س ق روایة کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه
از ابو سعید ما سأل سائل و لا استعاذ مستعیذ بمثلهما درخواست هیچ خواهنده و استعاذه نکرد

بکسی و هیچ پناه جوینده در دفع ضرر مانند این دو سوره چه در آنها تعوذ است از شر تمام مخلوقات
عموماً و خصوصاً مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از عقبه بن عامر اقرأ بهما کلما قمت
بکسر نون است در نسخه اصلی و این بحسب لفظ ظاهر است لیکن در نسخه جلالی بضم نون تصحیح کرده
شاید روایة همچنین بود و در لفظی آمده باشد و کلما قمت و نمت یعنی ای عقبه بن عامر بخوان این
دو سوره را هرگاه قصد خواب کنی و هرگاه برخیزی از خواب مص روایة کرده این را
ابن ابی شیبه ایضا از عقبه اقرأ باعوذ برب الفلق فانک لن تقرأ بسورة احب الی الله
و ابلغ عنده منها بخوان این سوره را زیرا که تو تحقیق هرگز نمیخوانی هیچ سورتی را که دوست
داشته باشد بسوی خدا تعالی و رساننده باشد نزد او در باب تعوذ از این سوره فان استطعت
ان لا تفوتک فافعل پس اگر توانی که فوت نکند ترا قراءت این سوره بر وجه مواظبت
و مداومت در نماز و جز آن پس بکن و از دست مده و در وی تعوذ از شر تمام
مخلوقات است مس روایة کرده این را حاکم ایضا از عقبه و در روایتی لن تقرأ شیئا
ابلغ عند الله من قل اعوذ برب الفلق هرگز نمیخوانی تو چیزی را که رساننده تر و تمام تر باشد
نزد خدا تعالی از این سوره ی روایت کرده این را ابن سنی ایضا از عقبه و احمد و نسائی
و دارمی نیز روایة کرده اند کما لا یخفی علی المتتبع الم تر آیات نزلت اللیلة آیا نمی بینی
و نمی شناسی آیتها را که فرو فرستاده شده امشب معهود و تعجب است لم یر مثلهن قط
ندیده شد مانند این آیة هرگز زیرا که در آن پناه است از مکاره ظاهر و باطن روحانی و
جسمانی الفلق والناس م ت س روایة کرده این را مسلم و ترمذی و نسائی
از عقبه رضی الله عنه چون فارغ شد مصنف از بیان دعواتی که مخصوص باوقات و احوال
و اسباب است خواست که بیان کند دعاهایی که مخصوص بحالی و سببی نیست پس گفت
والادعیة اللاتی هی غیر مخصوصة بوقت و لا سبب بیان دعواتی که مخصوص نیست بوقتی و سببی
بلکه شاملست جمیع اوقات و احوال تمامه مقاصد و مطالب دنیا و آخرت را اللهم

انی اعوذبک من الکسل خداوندا بتحقیق من پناه میکیرم بتو از کاهلی در کارهای خیر والهرم و پناه میکیرم
از پیری سخت بحدی که حواس معطل ماند زیراکه چون در حواس ظاهر و باطن فتور واقع شد لوازمات
برنشست و برخاست نماند انچه مقصود است از طاعه و عبادة و علم و عمل فوت میشود و موافق
خواهش بوجود نمی اید و شیخ ابن حجر کفته استعاذه از هرم از انجهه است که در دین دوست
والمغرم اوالمأثم و از دین و از انچه بسبب ان کناه لازم اید یا از نفس کناه اصل دین امر مشروع است
زیراکه ثابت شد که انحضرت صلی الله علیه وسلم خود دین کرفته و بمردم دین داده اما استعاذه
از ان از انجهه است که قرض دار را دروغ کوئی و خلف وعده اکثر راه می یابد و احتمال عدم الفای
آن بسبب موت و حرمان نیز دارد اللهم انی اعوذبک من عذاب النار و فتنة النار خداوندا
بتحقیق من پناه میکیرم بتو از عذاب دوزخ و از ابتلای و امتحانی که موجب دخول دوزخ باشد
و سبب درامدن در وی شود و احتمال دارد که مراد از فتنه نار سوال خزنه دوزخ باشد بر سبیل
توبیخ چنانکه کریمه کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر اشاره باین معنی دارد و فتنة القبر
و عذاب القبر و از فتنه قبر که حیرانی در جواب منکر و نکیر است و از عذاب قبر که در احادیث ثابت است
و شر فتنة الغنی و شر فتنة الفقر و از بدی فتنه توانکری که فسق و فجور و اسراف و طغیان از
دایره اعتدال و حرص بر تحصیل مال حرام و تفاخر بر جاه و مال است و از بدی فتنه نادری
که جزع و فزع و حسد بر مال اغنیا و طمع در اموال ایشانست امام غزالی رحمه الله کفته که فتنه غنی
حرص بر جمع مال بر غیر حلال و حب بر کسب انست و ندادن زکوة و کفارت است و فتنه فقر
انکه با او صبر نباشد پس از شر فقر محمود انست که صابر و غنی محمود انکه شاکر باشند انتهی و من
شر فتنة المسیح الدجال و از بدی فتنه دجال که در اخر زمان براید و دعوه الوهیت نماید و باستدراج
خوارق عادت از دست وی ظاهر شود و مردم را کمراه کند و بسوی خود کشد و تفرقه عظیم
بمسلمانان رساند و باید اخر از دست عیسی علیه السلام کشته شود و تحقیق معنی مسیح دجال در دعا
بعد از تشهد کرده شد اللهم اغسل خطایای بماء الثلج و بسکون لام والبرد بفتحتین خدا[illegible]

محوکن

و محوکن کناهان مرا که کرده ام از اب برف و ژاله عسقلانی کفته کردانید کناهانرا بمنزله دوزخ
بجهت انکه او سبب کناهان است پس تعبیر کرد از اطفاء حرارت و شدت ان بغسل و مبالغه کرد باستعمال
آبها که بغایت سرد باشند تا حرارتی از ان باقی نماند و نق قلبی من الخطایا کما نقی الثوب الابیض
من الدنس و پاک و پاکیزه کردان دل مرا از کناهان کرده و ناکرده چنانکه پاک کرده میشود جامه سفید
از چرک و تخصیص بجامه سفید بجهه مبالغه در تنقیه است که ظهور چرک در وی بیشتر است اگرچه قلیل
باشد یا تنبیه است بر انکه ذات مقتضای اصل فطرت پاک و مصفی است و سیاهی ان بسبب
ارتکاب ذنوب است دنس بتحریک ریمناکی و ریمناک شد کذا فی الصراح و باعد بینی و بین خطایای
کما باعدت بین المشرق و المغرب و دوری انداز میان من و کناهان من چنانکه دوری انداخته
میان مشرق و مغرب مراد مبالغه و تاکید است کرمانی کفته احتمال دارد در فقره ثانیه اشاره باز منه
باشد پس غسل خطایا برای کناهان ماضیه بود و تنقیه از برای کناهان حال و مباعدت برای کناه
استقبال و الله اعلم بالصواب ع روایة کرده این را اصحاب صحاح سته از عایشه صدیقه
اللهم انی اعوذبک من العجز پناه میکیرم بتو از ناتوانی و عدم قدرت بر امور خیر و ادای طاعات
و عبادات والکسل والجبن و از کاهلی و از بد دلی که باز دارد از محاربه دشمن صوری و معنوی
مثل کافر و نفس و شیطان و ترس از امر معروف و نهی منکر و از توکل در رزق نیز از [illegible] است
جبن بضم جیم و سکون موحده ضد شجاعت است و بضم هر دو نیز امده کذا فی القاموس والهرم
و اعوذبک من عذاب القبر و اعوذبک من فتنة المحیا و الممات و پناه میکیرم بتو از فتنه زندکانی
که ابتلا و شهوات است و از فتنه موت که عذاب قبر و اهوال در انست یا مراد از فتنه موت است
محیا و ممات مصدر میمی اند قایم کرده شده اند مقام اسم خ م د ت حب س ط روایة کرده
این را شیخین و ابوداود و ترمذی و ابن حبان و حاکم و طبرانی در صغیر همه اینها از انس و در بعض
روایات بر دعا سابق این کلمات افزوده اند و اعوذبک من القسوة لفظ اعوذبک از خصوصیات
طبرانی در صغیر است و در باقی کتب من القسوة یعنی پناه میکیرم از سختی دل که نرمی و مهربانی

برخلق که مظهر اسم رحیم ورحمان است مروبی نباشد والغفلة واز بی خبری در ادای واجبات
وطاعات بابیخبری از مولی بعدم حضور والعیلة واز فقر وفاقه در مجمع البحار گفته العیلة بفتح المهمله
الفقراء واز مصه منقول است که بمعنی فاقه است وحاصل متحد است والذلة بکسر ذال واز خوار
وزبونی که بسبب ارتکاب معاصی وعدم ادای طاعات حاصل شود که نزد خدا ورسول خدا ودر دار ربا
دین ذلیل ومهان گردد والمسکنة واز احتیاج بسوی مردم وحرص واعوذ بک من الفقر والکفر
وپناه میگیرم بتو از فقری که با او صبر نباشد واز کفران نعمة ودر حقیقت استعاذه از فتنه فقر است
چنانکه گذشت ودر ایراد کفر بعد فقر اشاره است بکاد الفقر ان یکون کفرا والفسوق
واز خروج فرمان حق سبحانه وخروج از استقامه وارتکاب معاصی والشقاق واز مخالفه حق و
خصومت وعداوت اهل دین شقاق بالکسر بمعنی خلاف است کذا فی المهذب ودر صحاح گفته
شقاق خلاف ودشمنانگی والسمعة والریاء وپناه میگیرم از کار نیک که بکنم تا مردم بشنوند و
ببینند ومرا صالح پندارند در نهایه گفته سمعة بضم الف متعلق باشد بگوش وریا آنچه متعلق بصر باشد
در عین العلم گفته ریا طلب منزلت نزد مردم بعبادت پس ریا مخصوص بعمل ظاهر شد وآنچه
نه از قسم عبادت بود اطلاق ریا در آن خارج از انتهی واعوذ بک من الصمم والبکم هر دو بفتحتین
است وپناه میگیرم از کری وگنگی که اینها باعث اند شده را از شنیدن کلمات حق وبه اظهار ان
وهر دو باب استفاده وافاده اند سلامت اینها موجب خیر کثیر است والجنون واز دیوانگی
وسلب عقل والجذام واز بیماری جذام که معروف است وسیء الاسقام واز سایر بیماریها
قبیحه ردیه که عاجز گرداند از ادای حقوق الهی جلشانه مثل استسقا ودق وسل وامثال ان
حب حص حسط روایه کرده این زیاده را ابن حبان وابن ابی شیبه وطبرانی در حصن الحصین
از انس اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن هر دو بمعنی اندوه است لیکن هم در امر متوقع بود
وحزن در امر واقع وبعضی شراح گفته اند هر دو بمعنی واحد نیست بلکه هم اندوهی است که متکدر
النشاط از کمال شدت وحزن محض گرانی نفس است که حاصل میشود از امر مکروه والعجز

والکسل

والکسل والبخل والجبن وضلع الدین وگرانی باری وشدت وام که میل کنم بسبب آن
از استوا واعتدال وضلع الدین بفتح معجمه ولام در اصل بمعنی اعوجاج ومیل است بعد از ان استعمال
می باید در بار گران چه برکسی بار گران باشد از استوا میل میکند وخم میشود وبعضی از سلف گفته اند
که هر قلبی که در امد فکر وام دروی میرود از عقل او چیزی که باز نمی اید وغلبة الرجال واز قهر وتسلط
مردم برمن که موجب اهانت نفس وزبونی است خ د ت س روایه کرده این را بخاری
وابو داود وترمذی ونسائی الضا از انس اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من
الجبن ترجمه گذشت واعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر وپناه میگیرم بتو از انکه رد کرده
شوم بسوی خوارترین زندگانی که بضعف وناتوانی کشد وقوی وحواس مضمحل شود زیراکه
درین هنگام منفعه دینی ولذت ودنیوی نمی ماند اما درازی عمر با وجود قوی وحواس نعمت
عظیم است که شکران واجب ومحتم وحنفی گفته ارذل العمر مخصوص به پیری نیست زیراکه وی
شامل است عمری را که دروی بلیه ومصایب باشد مثل قلت مال وکثرت عیال وعدم صبر
اعوذ بک من فتنة الدنیا وپناه میگیرم از فتنه دنیا که شامل تمامه بلاهای دنیا ولیست
از معاصی وامراض وغیران وبعضی از مراد اینجا فتنه دنیا را الفتنه دجال تفسیر کرده اند
واعوذ بک من عذاب القبر خ ت س روایه کرده این را بخاری وترمذی ونسائی
از سعد بن وقاص اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب
القبر واز بعضی عارفین منقولست ترجمه گذشت اللهم آت نفسی تقوٰیها خداوندا ابده
عطا کن مرا التقوی وپرهیزکاری از محارم واحتراز از متابعة هوا وعصمت از ارتکاب فواحش
وفجور وترک سوال از مردم واز بعضی عارفین منقولست که تقوی نفس باز داشتن آن
او را از ماسوا الله وعدم التفات بجانب غیر او سبحانه جل وعلا وزکها انت خیر من زکیها
وپاک وپاکیزه گردان او را از افعال واقوال ناشایسته ومعایب ظاهر وباطن زیراکه توئی
بهترین کسی که پاک کرده اند او را محققان گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه قلب است.

هرگاه نفس از شوب معایب تاکت شده احال و دل از لوث تعلق بماسوی مصفی کردد تا نفس
مبرا از مناهی نشود و دل اینه نور الهی نشود انت ولیها و مولیها تو ئی متولی و مصلح امور وی و صاحب
تو او و صفی گفته مولیها عطف تفسیری است اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو
از علمی که نفع نکند یعنی متعلق بدین نباشد یا علمی بی عمل که تبدیل اخلاق ذمیمه نکند و برکت او سرایت بقلب
نباشد و قلب لا یخشع و از دلی که خوف و خشیت تو نداشته باشد یا مراد از خشوع قلب سکون باطن و
تسلیم بتقدیر اله و اطمینان بذکر او سبحانه است جل شانه و من نفس لا تشبع و از نفسی که سیر نشود و قناعت
نکند بانچه فضل وی تعالی از دنیا بوی ارزانی داشته و طامع و حریص بود بر تحصیل دنیا و من دعوة
لا یستجاب لها و از دعائی که اجابت کرده نشود مراد از او خلاف مرضی حق باشد جل علاه م ت س
مص روایت کرده ان را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه از زید بن ارقم اللهم انی اعوذ بک
من الجبن والبخل وسوء العمر و از بدی عمر یعنی زندگانی که عمل صالح در وی کرده نشود یا تنگی معیشت
بود یا مراد از ارذل العمر است سوء بضم سین و فتح ان و عمر بضم میم و سکون ان هر دو روایه است
و فتنة الصدر و از ابتلاء سینه که شیطان عقاید باطله و وساوس فاسده در ان افکند
یا تنگی از دل از قبول حق و تحمل بلایا و بعضی گفته اند فتنه صدر موت قلب و فساد او ست
و ان ضد انشراح صدر است و شرح صدر عبارت از بی نیازی از دار غرور و انابت بدار الخلود
و استعداد موت پیش از نزول وی است و عذاب القبر د س ق حب روایت کرده این را
ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان از عمر بن الخطاب رضی الله عنه اللهم اعوذ بعزتک لا اله
الا انت خداوندا پناه میگیرم بغلبه و قدرت و سلطان تو که نیست خدای معبود بحق غیر تو از ان که گمراه
کنی مرا از صراط مستقیم انت الحی لا تموت تو ئی زنده که نمی میری و همیشه باقی و موجود
هستی والجن والانس یموتون و جنیان و ادمیان همه می میرند م خ س روایت کرده این را
شیخین و نسائی از ابن عباس اللهم انا نعوذ بک من جهد البلاء خداوندا بتحقیق ما پناه میگیریم
بتو از مشقه بلا و نهایت او و طیبی گفته جهد بلاء ان است که مبتلا کرده شود ادمی بچیزی که اختیار کند سبب ان

موت

موت را و ابن عمر تفسیر کرده از آن بقلت مال و کثرت عیال و بعضی گویند مراد حالت شاقه است
که طاقت تحمل و قدرت دفع ان نداشته باشد جهد بضم و سع و طاقت و بفتح مشقه و غایه و انجا
بفتح مناسب تر است و بلا حالتی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود در ان و دشوار آید
بر وی و درک الشقاء و از دریافتن سختی و دشواری درک بحرکت ها
و وصول شی مصر گفته محفوظ در وی فتح را است و مرویست بسکون نیز و شقا بفتح شین مد
شقاوت ضد سعادت است و بمعنی شدت و عسرت نیز آید و سوء القضاء و از قضا بد که زبون
باشد حال و مالی و بدن و مال و اهل و عیال و مراد بقضا مقضی است زیرا که حکم محکم و تعالی
تمام نیک و حسن است و بدی نیست در وی هرگز و رضا بقضا واجب است استعاذه رو انباشد
و شماتة الاعداء و از شاد شدن دشمنان بمصیبتی که برسد مراد در امر دین یا دنیا مصر گفته شماتة
شاد شدن دشمن ببلای که نازل شود بر دشمن ح روایت کرده این را بخاری از ابو هریره
بعضی از محققین گفته اند که فهمیده میشود از طرق این حدیث سه جمله و جمله چهارم زیاده کرده است
از سفیان بن عیینه که یکی از رواة این حدیث است از نزد خود چنانکه بخاری در کتاب الدعوات
آورده که گفته است سفیان در حدیث سه جز است و یکی را من زیاده کرده ام و نمی دانم یعنی
یاد ندارم که ان کدام است انتهی لیکن اسماعیلی در روایة خود از سفیان نقل کرده که ان
جمله شماتة الاعدا است شارح خلل گوید جلالة شان سفیان برتر است از انکه در لفظ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از خود درج نماید بلکه این زیاده روایت اوست بجز سایر رواة و زیادة ثقه
مقبول است میگویید که بتحقیق ف اصلح الله حاله ظاهر از لفظ حدیث بخاری که کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتعوذ من جهد البلاء و درک الشقاء و سوء القضاء و شماتة الاعداء همین است
و کلام سفیان را که از بخاری نقل کرده ام حمل بر یمعنی می توان کرد و الله اعلم و این دعا نیست
در غایت ایجاز و اختصار و حاوی مطالب دنیا و اخرت و از جمله جوامع الکلم است اللهم انی اعوذ بک
من شر ما عملت و من شر ما لم اعمل خداوندا پناه میگیرم بتو از بدی انچه کرده ام از گناهان و از

که در گرسنگی محض فایده تمت بس مص روایه کرده این را حاکم و ابن ابی شیبه القضا
از ابن مسعود و این از تتمه حدیث سابق است و در روایتی این زیاده است و من الخیانة
و پناه میکرم از بی امانتی و ناراستی در امانت مردم و حق سبحانه و تعالی که تکالیف شرعی
است فبئست البطانة که بدترین خصلت پوشنده است گفته بطانه بکسر باء خاصه مرد است
و احتمال دارد که بمعنی استحاضه باشد ضد طهاره که از ره جامه را گویند نه ابهذب البطانة
دوست خالص پس معنی آن باشد که خانه بد مصاحب است و من الکسل و البخل و الجبن
و من الهرم و من ان ارد الی ارذل العمر و من فتنة الدجال و عذاب القبر و فتنة
المحیا و الممات ترجمه مکرر گذشته اللهم انا نسألک عزائم مغفرتک خداوندا تحقیق
ما سوال میکنیم ترا عملها که واجب گردانند امرزش ترا مص کعه عزائم جمع عزیمه است
و آن چیزیست که لازم گردانده است خدای تعالی بر بندگان اینکه بکنند از آنها بخشیده شود
ایشان را انتهی و منجیات امرک و سوال میکنیم عملها که خلاصی و نجات ده باشند از عهده
امر تو و السلامة من کل اثم و سوال میکنیم سلامتی و حفظ از همه گناهان صغیره و کبیره و الغنیمة
من کل بر و سوال میکنیم ترا غنیمت از هر نیکی و طاعه غنیمه در اصل نوع اموال است
که از اهل حرب حاصل شود دیگر استعمال کرده میشود در هر امر نفیس شریف کذا قال الحنفی
و الفوز بالجنة و النجاة من النار و سوال میکنیم ترا فیروزی به بهشت و خلاصی از آتش دوزخ
مس نافع باشد در دین و دنیا و اعوذ بک من علم لا ینفع و پناه میکیرم بتو از علمی که نفع نکند
یعنی معلق بدین نباشد یا از علم بی عمل حب مس روایه کرده این را ابن حبان از جابر
اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و عمل لا یرفع خداوندا تحقیق من پناه میجویم بتو از علمی
که نفع نکند و عملی که برداشته نشود و بحسن قبول بجهه بطلان با عدم اخلاص و قلب لا یخشع
و قول لا یسمع و از دلی که خشیه نداشته باشد و قول لا یسمع و از کلامی که قبول کرده نشود یعنی
دعائی که مستجاب نشود چنانکه گفته شد حب مس مص روایة کرده این را ابن حبان و

روایت کرده این را حاکم از ابن مسعود اللهم انی اسالک علما نافعا
خداوندا تحقیق من سوال میکنم ترا علمی که

حاکم و ابن ابی شیبه از انس اللهم انا نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا خداوندا تحقیق
ما پناه میجوییم بتو از آنکه برگردیم بر پاشنهای خود یا بکفر و ارتداد بعد ایمان آوردن
یا رجوع کنیم بجانب اول که عدم علم است او نفتن عن دیننا یا فتنه زده شویم از دین
که در آن فتوری و قصوری واقع شود و او برای تنویع است یا برای شک راوی
خ م روایه کرده این را بخاری و مسلم از قول ابن ابی ملیکه نعوذ بالله من عذاب
النار نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن پناه میجوییم بخدای تعالی از عذاب دوزخ
و پناه میجوییم از فتنها آنچه ظاهر شده از آن و آنچه پوشیده است یعنی آینده ظاهر خواهد شد
نعوذ بالله من فتنة الدجال عو روایه کرده این را ابو عوانه از انس بن ثابت
اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس لا تشبع و من دعاء
لا یسمع اللهم انی اعوذ بک من هؤلاء الاربع این تاکید و تایید است و ترجمه همه در بیان
مذکور شد مص طس روایه کرده این را ابن ابی شیبه از ابن عمر و طبرانی در اوسط
از ابن عباس اللهم اغفر لی ذنوبی و خطئی و عمدی خداوندا بیامرز مرا جمیع گناهان
مرا آنهایی که بخطا کرده ام و گناهی که بقصد کرده ام پس عطف برای تفصیل است
طس روایه کرده این را در اوسط از ابن عباس اللهم انی اعوذ بک من دعاء
لا یسمع و قلب لا یخشع و نفس لا تشبع ترجمه سبق ذکر یافت ط روایه کرده این را
طبرانی در کبیر از جریر اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهرم و فتنة الصدر و عذاب
القبر همه در سابق ترجمه تحریر یافت ط روایه کرده این را طبرانی در کبیر از ابن
عباس اللهم انی اعوذ بک من یوم السوء پناه میجویم بتو از روز بد که واقع شود
در وی بدی از امر دین و دنیا و من لیلة السوء و از شب بد و من ساعة السوء
و از ساعت بد که در آن غافل از یاد تو باشم و من صاحب السوء و از همنشین بد
که دلالت بر نیکی نکند و من جار السوء فی دار المقامة و از همسایه بد در خانه اقامت

ملیکه

انچه نکرده ام یعنی آینده کاری کنم که موجب رضای تو نباشد یا عجب و پندار کنم به ترک قبایح و آنرا
از فضل الهی نشمارم د س ق روایة کرده این را مسلم و ابو داود و نسائی از عائشه صدیقه
اللهم انی اعوذ بک من شر ما علمت و من شر ما لا اعلم از بدی آنچه دانسته ام از امور دینیه
و دنیویه و از آنچه ندانسته ام س مص روایة کرده این را النسائی و ابن ابی شیبه الصا
از عایشه اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناه میگیرم بتو از زوال نعمت تو
که عطا کرده و تحول عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کرده یعنی از آنکه متبدل گردد
عافیت و سلامت ببلا و محنت و دولت بفقر و امثال ان و فجاءة نقمتک و از ناگهان
گرفتن و انتقام کردن تو بغضب فجاءة بضم فا و فتح جیم بی مد نیز ضبط کرده اند ناگاه گرفتن و
نقمت بفتح نون و کسر ان مکافات بعقوبة و انتقام بغضب کردن و تخصیص فجاءة تذکر اشاره
اشاره است بانکه وصول بلاء ناگهانی سخت تر است از بلای که بتدریج نازل شود کذا فی المفاتیح
و جمیع سخطک و از تمامه اثار غضب تو اجمال بعد تفصیل و تعمیم بعد تخصیص است شیخ ابن حجر گفته
مراد بجمیع سخط جمیع جزئیات سخط است و قاضی عیاض در مشارق گفته که سخط بضم و سخط بفتح
دو لغة اند مانند سقم و سقم و معنی ان الکراهیة و عدم رضاست م د س روایة کرده این را
مسلم و ابو داود و نسائی از عبد الله ابن عمر اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوندا
پناه میگیرم بتو از بدی شنوائی من که کلام زور و کذب و غیبة و بیهوده بشنوم و کلمه حق
در گوش نکنم و من شر بصری و از بدی بینائی من که نظر بغیر محرم کنم و کسی را بچشم حقارت
نگرم و من شر لسانی و از بدی زبان من و کلام لا یعنی و فحش و ناشایسته نگویم و من شر قلبی
و از بدی دل من که عبارت از حقد و حسد و کینه و امثال انست با شر قلب اشتغال بغیر رب
است و من شر منیی و از بدی آب منی خود مراد استعاذه از وقوع زناست و نظر کردن
بمحارم و دیگر مقدمات زنا بسبب آن و شیخ ابن حجر گفته منی جمع منیه بمعنی مرگ است یعنی
پناه میجویم از امور بدی که نزدیک موت صادر شود و موجب تباهکاری دین گردد نعوذ

وابن ماجه

بضم و بفتح فا و سکون جیم

باالله

باالله من ذلک و بعضی گفته اند جمع منیه بمعنی طول امل است والله اعلم ت د س مس روایة کرده
این را ترمذی و ابو داود و نسائی و حاکم از شکل بن حمید اللهم انی اعوذ بک من الفقر والفاقة
والذلة و اعوذ بک من ان اظلم بصیغه فاعل او اظلم بصیغه مجهول و پناه میجویم بتو بانکه ظلم کنم
بر کسی یا ظلم کرده شوم که کسی دیگر بر من ظلم کند این شر مذموم و مکروه است که سبب اهانت و زبونی
است اگرچه حسنی اجری دارد و در وی آفتی دیگر است که مبادا بر ظالم دعا بد کند و از حد تجاوز
نماید یا در مکافات و مجازات ان زیادتی کند و ظلم بوی عود کند سلامت در همین است
که نه ظالم باشد و نه مظلوم د س ق مس روایة کرده این را ابو داود و نسائی و ابن ماجه
و حاکم از ابی هریره اللهم انی اعوذ بک من الهدم خداوندا پناه میجوییم بتو از مردن زیر دیوار
که برافتد هدم بفتح ها و دال نام آن خانه که برافتد و بسکون دال افتادن خانه و بکسر دال نام
الشخص که زیر آن بمیرد کذا افاد الطیبی و مشهور در روایة حدیث بسکون دال است و بفتح
نیز روایتست و اعوذ بک من التردی و پناه میجویم از افتادن از جای بلند مثل افتادن
از بام در چاه و اعوذ بک من الغرق والحرق و پناه میجویم از غرق شدن در آب و سوختن در آتش
غرق و حرق بفتح را است و بسکون نیز روایة است توربشتی گوید بسکون را در حرق غلطست
و استعاذه از اینچنین اموات با وجود آنکه در انها نیل شهادتست بجهة ان تواند بود که اینها
نازلست مبادا آدمی بی صبری و بی ثباتی کند شیطان قابو وقت یافته و فرصت غنیمت
دانسته چیزی در دل اندازد که مخل و مضر گردد در دین و در حقیقه داخل مرگ مفاجاة است
یا آنکه ظاهرا اینچنین اموات مشعر بصولت غضب الهی است نعوذ بالله من ذلک والهرم
ترجمه گذشته و اعوذ بک ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و پناه میگیرم بتو از آنکه مساس
کند مرا شیطان نزد مردن یعنی از آنکه در وسوسه افکند و گمراه کند و تباه گرداند دین را
نزد موت در قاموس گفته خبط الشیطان فلانا مسه باذی کتخبطه انتهی و اعوذ بک من
ان اموت فی سبیلک مدبرا و پناه میجویم بتو از آنکه بمیرم در راه تو پشت دهنده و گریزنده

مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که عبارت از ترک طلب حق و سلوک طریقه دارند

و اعوذ بک ان اموت لادغا و پناه میجویم بتو از انکه بمیرم گزیده مار و کژدم دس مس روایه کرده

این را ابو داود و نسایی و حاکم از ابی الیسر اللهم انی اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاعمال

والاهواء خداوندا بتحقیق من پناه میجویم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواهشهای

بد که نفس بدان میل دارد و منکر انکار شده در شرع و ناآشنا که در وجود او شناخته نمیشود

ضد معروف و اهواء جمع هوا است مصدر هواه چون دوست داری او را بعد از ان نامیده شد بهوی

چیز مرغوب را محمود باشد یا مذموم پس غالب آمد استعمال او بر غیر محمود کذا فی المغرب و اضافه در هر دو

فقره اولین از قبیل اضافه صفه بسوی موصوف است و در فقره ثالثه بیانیه زیرا که اهواء که بمعنی

خواهشهای غیر محموده است تمام او منکر است ت حب مس روایه کرده این را ترمذی و ابن

حبان و حاکم از قطبه بن مالک و در روایتی والادواء بر دعاء سابق زیاده آمده یعنی پناه میجویم از

بیماریهای بد ت ایراد کرده این زیاده را ترمذی اللهم انا نسالک من خیر ما سالک منه نبیک

محمد خداوندا بدرستی که ما سوال میکنیم ترا از نیکی چیزی که خواسته است از ان نیکی پیغمبر تو که

محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و نعوذ بک من شر ما استعاذ منه نبیک محمد و پناه

میجوییم بتو از بدی چیزی که پناه جسته است از ان پیغمبر تو که محمد است صلی الله علیه وسلم و تکرار

اسم شریف با وجود کفایت ذکر اول بجهه کمال تلذذ است وانت المستعان وعلیک البلاغ و

توی که طلب یاری کرده میشود از تو در جمیع امور و بر تست کفایت همه و احتمال دارد که مراد

رسانیده شود از ابلاغ چیزی که برساند بسوی مطلوب از خیر دنیا و آخرت ولا حول ولا قوة الا بالله

ت روایت کرده این را ترمذی از ابو امامه که گفت دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدعاء بسیار

که یاد نتوانستیم کرد از ان چیز بسیار را پس عرض کردیم یا رسول الله دعا کردی بدعاهای بسیار

یاد نداریم از ان چیز بسیاری فرمود و دلالت نکنم شما را من جاء السوء بضم سین و فتح ان و اول

احسن است فی دار المقامة بضم میم معنی سرای باشتون یعنی خداوندا بتحقیق من پناه میجویم بتو از

از همسایه بد در خانه اقامة یعنی در وقتی که مقیم باشم تخصیص استعاذه باقامة بجهة آنست

که گفت فان جار البادیة یتحول زیرا که بدرستی که همسایه بادیه یعنی در سفر زمیگردد و

انتقال میکند از مکانی بمکانی و سریع الزوال است پس تحمل مونه او سهل است مس

حب مس روایه کرده اند این را نسائی و ابن حبان و حاکم از ابوهریره اعوذ بالله

من الکفر والدین پناه میجویم بخدا تعالی از کفر که شرک است یا از کفران نعمت و از وام

که مودی بکذب و خلف وعده است مقارنه کرد میان کفر و دین زیرا که این مشابه منافق

و کافر است در انکه کذب میگوید و خلف وعده میکند و این از صفات کافران و منافقانست

چنانکه در حدیث آمده است و همین معنی است کاد الفقر ان یکون کفرا س حب مس

روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم از ابی سعید خدری اللهم انی اعوذ بک

من غلبة الدین خداوندا بتحقیق پناه میگیرم بتو از بسیار شدن وام چه قبلی از ان نزد

حاجت ضروری لابدی است و غلبة العدو و شماتة الاعداء و از غلبه دشمن و از خورسندی

دشمنان که بسبب نازل شدن بلایی بر من باشد مس حب روایه کرده این را حاکم

و ابن حبان از عبد الله بن عمر اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و دعاء

لا یسمع و نفس لا تشبع ترجمه قریب به تحریر پیوست مس مص روایه کرده این را حاکم

و ابن ابی شیبه از ابن مسعود در روایتی و من الجوع فانه بئس الضجیع و پناه میجویم

بتو از گرسنگی زیرا که بدرستی که گرسنگی بد همخوابه است که حاصل میشود از وی فتور

در جمعیت و شعور و ضعیف میگردد بدن ~~و حادث میشود افکار~~ و مضطر میشود

قوی و حواس ظاهره و باطنه رو بجهه خیالات فاسده پس مانع می آید از وظایف بندگی

و هم از ینجه حرام است صوم وصال و در حدیث اشاره است که جوع مذموم آنست

که مورث ضرر باشد و آنکه باعتیاد و ارتیاض بر وجه اعتدال بود بنور انیتی دیگر بظهور

می آرد که شکر آن لازم است چه جای استعاذه و استدلال کرده بعضی از ینحدیث

و حادث نمی شود افکار

بخلاف سفر که انجا سریع الزوال است ط روایه کرده این را طبرانی از عقبه بن عامر

و تکرار رموز نسخه اختلاف احادیث است اللهم انی اعوذ بک من البرص والجنون والجذام

و سیء الاسقام ترجمه همدرین باب مذکور شد د س مس روایه کرده این را ابوداود و نسایی

و ابن ابی شیبه از انس بن مالک اللهم انی اعوذ بک من الشقاق والنفاق و

سوء الاخلاق ترجمه همدرین باب مذکور شد د روایه کرده این را ابوداود از ابوهریره

اللهم انی اعوذ بک من الجوع فانه بئس الضجیع واعوذ بک من الخیانة فانها بئست

البطانة د روایه کرده این را ابوداود ایضا از ابوهریره اللهم انی اعوذ بک من

الاربع من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ودعاء لا یسمع د روایة

کرده این را ابوداود ایضا از ابوهریره اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة پروردگارا عطا کن

مارا در دنیا قبل از مردن نیکی یعنی توفیق طاعت و قناعت و استقامة و صحة و عافیة

وفی الاخرة حسنة و در آخرت بعد از موت نیکی یعنی ثواب رضوان و تخفیف حساب

و رفع عذاب و دخول جنة و حصول رویة وقنا عذاب النار و نگاهدار مارا از عذاب

آتش دوزخ از انس بن مالک گفته اکثر دعای کن این آیه بر خوانید گفتند زیاده کن

همین آیه اعاده کرد باز مبالغه نمودند که زیاده کن گفت دیگر چه میخواهی خیر دنیا و آخرت

برای شما در خواستم علما و عرفا در تحقیق این دو حسنه سخنان است بودی گوید

اظهر اقوال در تفسیر حسنه در دنیا صحه و عافیت است و در آخرت مغفرت و دخول جنة

انتهی و اولی انست که حسنه را بر عموم او که مفاد تنکر است بگذارند از حسنات دنیا

و آخرت و مقید بحسنه خاص نگردانند کما لا یخفی خ م د س روایه کرده این را شیخین

و ابوداود و نسایی از انس که گفت اکثر دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بود

اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندا ببیامرز گناه مرا که کرده ام وجهلی و آنچه بنادانی

کرده ام و بی علم از من صادر شده اما است بقول وی تعالی انما التوبة علی الله للذین

یعملون السوء بجهالة و اسرافی و تمام ز اسراف و از حد در گذشتن احوالا و اسراف

و از حد در گذشتن مر ارا و اسراف تجاوز از حد کردن کذا فی التاج فی امری جمیع کردن

من و اسراف کردن من در کار من و کرمانی گفته متعلق بهر سه فقره است و ما انت

اعلم به منی و بیامرز مرا گناهانی که تو دانا تری بدان از من تعمیم بعد تخصیص است یعنی اعتراف

بقصور علم خود است بگناه بسبب کثرت و قوع ان خ م مص روایه کرده این را

شیخین و ابن شیبه از ابی موسی اشعری اللهم اغفر لی جدی و هزلی در نسخه جلالی

بتقدیم جدیت بر هزل و در اصل اصیل بتقدیم هزل بر جدی و همچنین است در اصول

بخاری و مسلم و خطایی و عمدی قیر گفته خطای در جمیع نسخ حصن حصین بلفظ

ضد عمد است لیکن واقع است در اکثر رواة بخاری و خطایای و شیخ ابن حجر گفته است

در روایه کشمیهنی که یکی از تلامذه بخاری است خطایی بهمزه است و همچنین اخراج

کرده است بخاری در کتاب ادب خود و همین است مناسب بلفظ عمدی

ولیکن جمهور رواة بر اول اند یعنی خطایای والله اعلم جد کوشش نمودن

در کار ضد هزل و بذل بیهوده گفتن و خطایا قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی

وکل ذلک عندی و همه این اقسام نزد من است و من متصف باینها ام این

تواضع و هضم نفس و تفرع است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجناب عزت

و کبریا حق و در حقیقت تعلیم امت است که اینچنین استغفار کنند و توجیهات

دیگر در قول وی لیغفر لک الله گفته اند مرجع است خ م روایه کرده این را شیخین

از عایشه حذیفه انت المقدم وانت المؤخر توپیش کننده هر کرا خواهی بقرب

درگاه خود و توئی پس افگننده هر کرا خواهی از لطف خود وانت علی کل شیء قدیر

و تو بر هر چیز توانا و قادری خ م روایه کرده این را شیخین از عایشه و این

از تتمه حدیث سابق است پس وجه تکرار رقوم معلوم میشود اللهم اغفر لی جدی و هز

وخطایی وعمدی وکل ذلک عندی مص روایه کرده این را ابن ابی شیبه از ابی موسی اشعری این دعا را بعینه بروایه شیخین ایراد کرده بود وجهی دیگر که تکرار ظاهر نیست بلکه در تمام احادیث تعبیر بمص بر موزخاله از م و تکرار نیست و تمام این دعا اللهم اغفر لی خطیئتی تا حدیث است باختلاف رواة والله اعلم اللهم اغسل عنی خطایای بماء الثلج والبرد ونق قلبی من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب شرح این کلمات در اوایل این باب گذشت خ م روایه کرده این را شیخین از عایشه صدیقه رضی الله عنها اللهم مصرف القلوب صرف قلوبنا علی طاعتک ای خداوند برگرداننده دلها بگردان دل ما را از معصیت و ثابت دار بر طاعت وعبادت خود م س روایه کرده این را مسلم ونسائی از عبد الله بن عمرو بن العاص اللهم اهدنی خداوندا هدایت کن مرا براه راست وصلاح کار من وسددنی و بگردان مرا صاحب سعاده و ثابت دار بر صراط مستقیم و توفیق آن بخش در تاج گفته التسدید توفیق دادن از مص منقولست که از سداد است بفتح بمعنی استقامه م روایه کرده این را مسلم از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و در روایتی اللهم انی اسالک الهدی والسداد م روایه کرده این را ایضا مسلم از ابی هریره اللهم انی اسالک الهدی خداوندا سوال میکنم ترا هدایت در عقاید واخلاق باطنه والتقی و پرهیزکاری در اوامر و نواهی و سایر اعمال ظاهره والعفاف و باز داشتن نفس از آنچه محمود نیست و تنزه از آنچه غیر مباح و ناپسند است چنانکه سوال کردن و ذلت کشیدن و امثال آن و منقولست از ابی الفتوح نشابوری که عفاف اصلاح نفس و قلب است پس تعمیم باشد بعد تخصص والغنی و توانگری دل و بی نیازی از خلق م ت ق روایه کرده این را مسلم و ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک گردان برای من دین مرا که آن نگاهداشت کار من است زیرا که صلاح جمیع امور بصلاح دین است و عصمه

در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای التی فیها معاشی و نیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی منست و اصلاح دنیا بحصول وجه معیشت است از مال حلال و سلامتی و عافیه از آفات و بلیات ظاهر و باطن که موجب اختلال و تشویش وقت اند واصلح لی آخرتی التی فیها معادی و نیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و قرارجای منست و اصلاح آخرت بتوفیق عبادت و اخلاص در طاعه و حسن خاتمه است که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آن جهان بود واجعل الحیواة زیادة لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادتی من در هر نیکی که بسبب درازی او کارهای خیر بسیار کنم و وجود کار خیر سبب زیاده صفوه و برکت در انست واجعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و رهایی از هر بدی بعد از گرفته پیدا شود که باعث ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد و باز دار مرا پیش از آنکه در بلا بیفتم اشاره است بقول وی صلی الله علیه و آله وسلم اذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون م روایه کرده این را مسلم از ابی هریره اللهم اغفر لی وارحمنی وعافنی وارزقنی خداوندا بیامرز مرا و رحمت کن بر من و عافیت بخش مرا از جمیع آفات و بلیات و روزی ده از وجه حلال م روایه کرده این را مسلم از ابی مالک از پدرش رب اهدنی م یعنی بروایه دیگر از مسلم این لفظ زیاده آمده رب اعنی ولا تعن علی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من از نفس و شیطان و جن و انس و یاری مده ایشان را بر من تا مانع از طاعت و عبادت و تابع حرص و هوا گردانند وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و ظفر مده بر من ایشان را وامکر لی ولا تمکر علی و فریب ده ایشان را برای من و فریب مکن بمن مکر یعنی خداع است و مکر الهی فرستادن

آیند

بلدلا بر اعدای وین ازای که کمان نوارند واهدنی ویسر الهدی لی وراه راست نما
مرا و آسان کردان راه راست رفتن را برای من وانصرنی علی من بغی علی
ونصرة مرا بر کسی که ستم کرد بر من دنی فرباقی کرد مرا از نفس وشیطان وجزان رب
اجعلنی لک ذکارا خداوندا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال واوقات لک
شکارا مرا بسیار سپاس وستایش گوینده بر تمامه نعمتهای تو مرتو را لک رهابا
مرترا بسیار ترسنده از معصیت اکه خود یا از غضب تو واین ترس محبت وتعظیم است نه وحشت
ونفرت تا باعث بر قرار وفراق گردد لک مطواعا مرترا بسیار طاعه وفرمان بردار
کننده ومنقاد امر تو مطواع بکسر میم از طوع بمعنی طاعه صیغه مبالغه لک مخبتا مرترا
تواضع وفروتنی کننده خبت در اصل بمعنی زمین پست است مرهم گفته محبت بمعنی خاشع
است از اخبات بمعنی خشوع وتواضع الیک اواها منیبا بسوی تو آه وناله کننده و
توبه ورجوع آرنده از معصیة اواه بمعنی کثیر البکاء است صیغه مبالغه است از اوّه
تاوها وتاوه تاوها وتاوه بتشدید واو آه گفتن وهر کلام که دلالت بر حزن کند و اوه
بسکون واو وناله نمودن واکثر بدل میکنند واو را با الف ومیگویند آه کذا فی الصحاح
وتقدیم جار ومجرور بر متعلقات بجهه اهتمام واراده اختصاص است رب تقبل توبتی خداوندا
بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی وبشوی ومحو کن گناهان مرا حوب بفتح وضم گناه واجب
دعوتی ومستجاب کن دعای مرا وثبت حجتی وثابت گردان برهان مرا که ایمان است
یا جواب منکر ونکیر وسدد لسانی ودرست وراست گردان زبان مرا که سوای کلمه حق
وصدق بر نیاید وغیر از ذکر تو بچیزی دیگر مشغول نشود واهد قلبی وهدایت کن دل مرا
که اصل تمامه خیرات است واسلل سخیمة صدری وبکش وخارج کن سیاهی دل مرا
تا از حسد وحقد وسایر اخلاق ذمیمه پاک گردد ع حب حس مص روایة کرده این را
اصحاب کتب اربعه وابن حبان وحاکم از ابن ابی شیبه از ابن عباس اللهم اغفرلنا

وارحمنا

وارحمنا خداوندا ببخش ومهربانی کن مرا وارض عنا وراضی شو از ما یعنی توفیق کار ده
که موجب رضای تو باشند یا راضی شو بعمل قلیل وتقبل منا وبپذیر از ما از اتش دوزخ
از ما طاعه ناقص واستغفار ما را وادخلنا الجنة ودرار ما را در بهشت ونجنا من النار
ونجات ده ما را از اتش دوزخ واصلح لنا شاننا کله واصلاح کن برای ما جمیع امور
واحوال ما را یعنی امور دین ودنیا را شان بمعنی حال وکار بزرگ است ق د
روایة کرده این را ابن ماجه وابو داود از ابی امامه باهلی اللهم الف بین
قلوبنا خداوندا اساز واری ودوستی ده میان دلهای ما واصلح ذات بیننا
صلح کن میان ما که گردد مسلمانانیم واهدنا سبل السلام وبنما مرا راه سلامت و سلام
دار السلام یا راههای سلامت اسم حق تعالی است ونجنا من الظلمات الی النور
وخلاص کن ما را از تاریکیهای کفر وعلامات او بسوی روشنائی ایمان وامارات
او بعضی گفته اند از ظلمت معصیت بنور طاعه یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود
نور تقدیر وجنبنا من الفواحش ونگاهدار ما را از وقوع معصیت فواحش جمع فاحشة
بمعنی معصیة است وبعضی گفته اند بمعنی زناست خاصه ما ظهر منها وما بطن چیزیکه ظاهر شد
از ان معصیة ویا بوقوع آمد بعضو گناه وعفران وچیزیکه پوشیده است وهنوز بوقوع نیامده
بحفظ واجتناب وبارک لنا فی اسماعنا وابصارنا وقلوبنا ورجوع برحمه کن برمن و
برکت ده برای ما در شنوائیهای ما ودر بینائیهای ما ودر دلهای ما وازواجنا و
ذریاتنا ودر زنان ما وفرزندان ما وتب علینا وقبول کن توبه ما را او توبه در اصل بمعنی
رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیة مراد دارند واگر به پروردگار نسبت
کنند رجوع برحمه وتوفیق اراده نمایند انک انت التواب الرحیم زیرا که بدرستی که تو بسی قبول
کننده توبه ورحمه کننده بندگانی واجعلنا شاکرین لنعمتک وبگردان ما را شکر گوینده
مر نعمت ترا مثنین بها ثنا گوینده ومعترف بانها که احسن وجوه شکر است قابلیها قبول

کننده وصف رضا و در بعضی نسخ قابلها یعنی قابل و معترف بنعمت و زیاده تحریف باشد
و در نسخ جلالی قابلها بفتح قاف و همزه و سکون موحده و کسر لام و تحتانیه ساکنه امر از اقلا
که در تاج المصادر بمعنی نعمت دادن و کفایت فرمودن است و جلال الدین قال درانجا
نوشته که شاید اینکلمه قابلها بدون یاست انتهی و تواند که حصول یا از اشباع کسره باشد
کذا قال الشارح الجلیل پس معنی ان باشد که چون شاکر و معترف نعمتم پس بده ابدا
بروجه تمام و کمال نعمت زیاده و کفاف بر تن بقدر قول او و اتمها علینا تفسیر و توضیح او بود
مولانا حنفی از مص نقل کرده که مثنین ای قایلین بعد از ان کفته بر معنی قابلیها تاکید اویا
و حاصل امور ثلثه یعنی شاکرین لنعمتک مثنین بها قابلیها در ثبوت و احداست
شاید مطلوب مبالغه است خنانکه ملایم است با دعیه و خطب تامل انتهی کلام الحنفی
پس معلوم شد که نزد حنفی نسخه قابلیها فاعل اقال متعین است والله اعلم وحب مس ط
روایة کرده این را ابوداود و ابن حبان و حاکم و طبرانی از ابن مسعود اللهم انی اسلک
الثبات فی الامر خداوندا بتحقیق من سوال میکنم ترا استقامت در امر دین و اسالک عزیمة
الرشد سوال میکنم ترا قصد فلاح موکد بقطع و لزوم در صحاح کفته عزمت علی الامر عزما و عزیمة
چون قصد فعل آن کنی و قطع کنی بر آن و اعزام لزوم قصد بر چیزی و در مص منقولست
که رشد بضم را مهمله و سکون شین بمعنی صلاح و فلاح است انتهی یعنی سوال میکنم
عقد قلب و جد آن بر کارهای دین و اسالک شکر نعمتک و سوال میکنم ترا شکر کردن
بر نعمتهای تو بروجه مسنون و حسن عبادتک و نیک کردن عبادت تو باخلاص و اداب
و اسالک لسانا صادقا و سوال میکنم ترا زبان راست کو که در جمیع احوال و اوقات
بکلمه حق بر نیاید و قلبا سلیما میخواهم دل پاک از عقاید باطله و سایر خصال ذمیمه و اماده
بجهة قبول حق و در بعضی نسخ درینمقام و خلقا مستقیما بر فرخاکم زیاده آمده یعنی و سوال میکنم
خلق معتدل که دور از افراط و تفریط باشد و اعوذبک من شر ما تعلم و اسالک من خیر ما تعلم

و پناه میکیرم بتو از بدی چیزی که میدانی تو بدی انچیز را و سوال میکنم ترا از نیکی چیزیکه
میدانی تو نیکی انچیز را و استغفرک مما تعلم و طلب مغفرت میکنم از تو از انچه میدانی تو
و من ترا ان علم اطلاع ندارم از کناه و قصور طاعه انک انت علام الغیوب بدرستیکه توئی
دانا بی نهایتها یعنی انچه بر بندها پوشیده است هیچ ذره از علم تو مخفی و محجب نیست بلکه انچه هنوز
در دل خطور نکرده نیز مکشوف است نزد تو و علم تو محیط است بکلیات و جزئیات و ظواهر اشیا
و بواطن ان ت حب مس مص روایة کرده این را ترمذی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی
شیبه از شداد ابن اوس اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا ببخش و بیامرز
مرا چیزیکه پیش کرده ام از کناهان و تقصیر در عمل و چیزیکه پس کرده ام کنایتست از جمیع کناهان
با قطع نظر از معنی پیش و پس یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی کناهان ببعضی چه کناه پیش و پس
واقع میشود یا مراد بما اخرت کناهانست که هنوز بوقوع نیامده و طلب امرزش انها است
بر تقدیر وقوع والله اعلم و ما اسررت و ما اعلنت و انچه پنهان کرده ام از کناهان و انچه
اشکارا کرده ام و ما انت اعلم به منی و انچه بود انا تری بان از من مس ا روایة کرده این را حاکم
و احمد از ابو هریره و بروایتی لا اله الا انت زیاده آمده ا ابراکرده ابن زیاده را احد اللهم اقسم
لنا من خشیتک ما تحول بیننا و بین معاصیک خداوندا ببخش مارا از ترس خود چیزیکه حایل
و مانع شود میان ما و میان کناهان تو یعنی هرکاه قصد کناه کنیم خشیه و ترس تو در میان آید
و نکذارد که کناه کنیم این ترجمه بر اعتبار است و در صحیح ترمذی بزیاده لفظ به خناکه در بعضی نسخ این
این کتاب نیز امده پس معنی انبا شد که بعضی از خشیه میخواهم که حاجز و مانع ابی تو بسبب آن میان
من و کناهان و من طاعتک ما تبلغنا به جنتک و ببخش ده مرا از طاعت و فرمان برداری
خود چیزیکه برسانی تو مارا بسبب آن طاعه بهشت خود را و من الیقین ما تهون و در بعضی روایة
به علینا مصایب الدنیا و بده مارا از یقین بذات و صفات خود و فرموده پیغمبر خود چیزیکه آسان
کردانی بسبب ان یقین بر ما مصیبتهای دنیا را یعنی کسی که یقین شد او را استدلاله رزاق حقیقی است او را

تعالی و تقدس و توکل کرد بروی و باید دانست که مصیبتهای آخرت اشد و اهم است ازین مصیبتهای
ناپایدار هرگز از مصیبت دنیا و عوارض ان مهموم و مغموم نشود مصر کفته عدم به مستقصی است
بهون بیائه تحتانیه باشد و اثبات آن مقتضی بهون بنا، فوقانیه است و متعنا باسماعنا
و ابصارنا و قوتنا و بهره مند کردان ما را به شنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما
بکار داشتن اینها در مرضیات و طاعات تو تخصیص سمع و بصر از سایر حواس بجهة انست که
مدار ادراک دلایل موصله معرفت الهی و توحید وی جل شانه ازین دو چیز است اما ماخوذ است
ازایات منزله وان از شنوای حاصل میشود یا از ایات منصوبه در افاق است و ان
از بینائی حاصل میشود ما احییتنا مادامی که زنده داری ما را و اجعله الوارث منا و بکردان
تمتع ما را با چیزها وارث از ما یعنی باقی ورک سکه بعد ما باشند تا هم بکردان ان مذکور را که اسماع
و ابصار و قوت باشد وارث از ما یعنی باقی تا عمر آخر ما چه وارث همان است که تا
آخر عمر باقی باشد پس انجمله تاکید ما قبل باشد و اجعل ثارنا و بکردان کینه کشی را منحصر
علی من ظلمنا برکسی که ظلم کرد بر ما یعنی تعدی و تجاوز نکنیم در کینه کشی بغیر ظالم چنانکه در
جاهلیت میکردند که هرگاه از قبیله و خویشاوندان ظالم می یافتند میکشتند و از اقرباء
ظالم نیز انتقام میکشیدند و ثار کینه کشیدن کذا فی الصراح وانصرنا علی من عادانا
و یاری ده مر ما را برکسی که دشمن دارد ما را بسبب دین یا دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مکردان
مصیبت ما را در دین ما یعنی مبتلا بچیزی مکردان که موجب نقصان دین ما شود ولا تجعل
الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مکردان دنیا بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه محل و نهایة رسیدن
علم ما که بتمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات و تدبیران باشیم بلکه بکردان تمام اندوه
و اندیشه ما در امور اخرت و احوال معاد و اکبر بجهة ان کفته که هیچکس از اندیشه دنیا
که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست بلکه فی الجمله فکر در امر معاش
مستحب است و نزد بعضی واجب و در بعضی نسخ در ینمقام جمله ولا غایة رغبتنا زیاده آمده لیکن

در صحیح

در تصحیح المصابیح میگوید نمیدانم این فقره را در حدیث ولا تسلط علینا من لا یرحمنا و
و مکمار بقهر و عتو بر ما کسی را که مهربانی نکند بر ما یعنی حاکم مکردان کافران و امرا ظالم را زیرا که
ظالم رحم نمیکند بر رعیت طیبی کفته اولی انست که حمل کنند من لا یرحمنا را بر ملایکه عذاب
در قبر انتهی وحق بمتکلم آنست که مانعی نیست از اراده جمیع عموم بلکه افضل و انسب است
بمقام دعا والله اعلم ت س مس روایة کرده این را ترمذی و نسائی و حاکم از ابن عمر اللهم
زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده کردان ما را نعمتهای خود و در شایستن ذکر مکردان
مکردان ما را نعمتها می واکرمنا ولا تهنا و کرامی دار ما را و اهانت مکن اهانت سبک داشتن
و سهل انکاشتن و اعطنا ولا تحرمنا و بده ما را خیر و برکت در دنیا و اخرت و محروم مکردان
ما را حرمان نومید کردن کسی را از چیزی و اثرنا ولا توثر علینا و برگزین و غالب کن ما را و
و غالب مکن هیچ ما را ایشان را اثرا مراست از ایثار بمعنی اختیار وارضنا با الف قطعی و ارض عنا
بهمزه وصل و فتح ضاد و راضی کردان ما را از خود بقضای حکم خود و راضی شو از ما بطاعة
و عبادة و انچه در جهد و طاقت ماست اگرچه اندک باشد و شایان جناب تو نبود یا مراد
انست که توفیق کار ما ده که موجب رضای تو باشد ت س مس روایة کرده این را ترمذی
و نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب اللهم الهمنی رشدی خداوندا الهام کن مرا اصلاح من
الهام در دل افکندن و رشد بضم راء مهمله و سکون شین بمعنی صواب و ره بودن خلاف غی و فتح را
و شین نیز آمده و در روایة باول است و اعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من
که اصل جمیع بدیهاست ت روایة کرده این را ترمذی از عمران بن حصین اللهم قنی
شر نفسی خداوندا پناه ده مرا از بدی نفس من و اعزم لی علی رشد امری و حکم کن برای
من بر هدایة امر و صلاح قدر من اللهم اغفر لی ما اسررت و ما اعلنت خداوندا بیامرز مرا
انچه پوشیده کرده ام و انچه اشکارا کرده ام از کناهان و ما اخطأت و ما عمدت بفتح میم و انچه بخطا
کرده ام و انچه بقصد کرده ام و در بعضی نسخ بجای عمدت علمت آمده و این مناسب است

بقول وی و با جهلت چنانکه اول مناسب بود ما قبل خود که اخطائت باشند مس س حب
روایة کرده این را حاکم و نسائی و ابن حبان از حصین بن عبید الله اسأل الله العافية في الدنيا
والآخرة سوال میکنم از خدا تعالی عافیة از جمیع بلیات ظاهر و باطن در دنیا و آخرت
ت روایة کرده این را ترمذی از ابن عباس رضی الله عنه اللهم انی اسالک فعل الخیرات
خداوندا بتحقیق من سوال میکنم ترا توفیق کردن کارهای نیک در صحاح گفته فعل بفتح مصدر را
وبکسر اسم انتهی اینجا هر دو وجه درست چنانکه در کریمه و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة
هر دو قرارت است و ترک المنکرات و ترک کردن کارهای زشت وحب المساکین
وسوال میکنم دوستی فقرا که ایشان مرا دوست دارم یا ایشان مرا دوست دارند یا هر دو احتمال است
چون ایشان ویرا دوست داشتند لابد وی ایشان را نیز دوست خواهد داشت چه محبت بگمان نسبت است
که هر دو طرف پرتو می اندازد وان تغفر لی و ترحمنی و اینکه بیامرزی گناهان مرا و رحمة کنی
مرا مطلوب اصلی اینست اگر رحمة و مغفرت پروردگار نباشد خلاص و نجات ممکن نیست
واذا اردت بقوم فتنة فتوفني غیر مفتون وچون بخواهی بگروهی فتنه و بلایی را این قبض
کن روح مرا در حالی که فتنه زده نباشم یعنی پیش از فتنه بردار و در وان فتنه مگذار
که ترس زوال ایمان است واسالک حبک خداوندا بتحقیق من سوال میکنم از تو دوستی ترا
که دوست دارم ترا یا دوست داری تو مرا وحب من یحبک و دوستی کسی که عملی که نزدیک گرداند
بسوی دوستی تو اینجا اضافه بسوی مصدر معقول متعین است ت مس روایة کرده این را
ترمذی و حاکم از معاذ بن جبل اللهم انی اسالک حبک وحب من یحبک والعمل الذی یبلغنی
حبک اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی واهلی خداوندا بگردان دوستی تو را دوستتر
بسوی من در دوستی ذات من و اهل و عیال من الماء البارد در روایة ذکر آمده و الی العطشان
واز دوستی آب سرد بر تشنه در بن غایة مبالغه و تاکید است زیرا که حب آب سرد
طبیعی است و بی اختیار است بنده در حب او پس در وی اشاره است که سرایت کند محبت

وحب عمل یقرب الی حبک و دوستی

بالطبیعت

بالطبیعت و این بلندترین مراتب محبت است ت مس روایة کرده این را ترمذی و حاکم
از ابی الدرداء اللهم ارزقني حبك وحب من ينفعني حبه عندك خداوندا بده و نصیب
کن مرا دوستی خود را و دوستی کسی که نفع رساند مرا دوستی وی نزد تو اللهم فكما رزقتني
مما احب فاجعله قوة لي فيما تحب خداوندا چنانچه روزی کردی مرا از آنچه دوست میدارم
پس بگردان آن را سبب قوت و توانایی من در آنچه دوست میداری تو یعنی آنچه عطا
کرده از مال و عافیه و غیره نعم و مناسب شکر و طاعة خود گردان که صرف کنم آن را در راه تو
و طلب رضای تو اللهم وما زويت عني مما احب فاجعله فراغا لي فيما تحب خداوندا هر چه
باز داشتی از من و ندادی از آنچه دوست میدارم من پس بگردان او را سبب فراغ
من در آنچه دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع و صوارف بعبادت تو مشغول باشم ت
روایة کرده این را ترمذی از عبد الله بن یزید اللهم متعني بسمعي وبصري واجعلهما
الوارث مني وانصرني على من يظلمني و در روایة بزار ظلمني معنی این دعا سابق
معلوم شد وخذ منه بثاري و بگیر از کسی که ظلم کرد بر من کینه و انتقام مرا ت مس ر
روایة کرده این را ترمذی و حاکم و بزار از ابی هریره یا مقلب القلوب ثبت قلبي
على دينك ای برگرداننده دلها از حالی بحالی ثابت و قایم دار دل مرا بر دین خود
ت س ا مس ص روایة کرده این را ترمذی از ام سلمه و نسائی از عایشه و حاکم از جابر
واحمد از ام سلمه و ابو یعلی از جابر رضی الله عنهم اللهم انی اسالک ایمانا لا یرتد خداوندا
سوال میکنم ترا ایمانی که متغیر نشود و ثابت و مستقیم بود ونعيما لا ينفد و نعمتی که فنا پذیر
نشود و در کم نگردد و آن نعمت بهشت است که همیشه باقی و تا ابد الآباد موجود بود و نعمتهای
دنیا وی زوال پذیر است کما قال الشاعر شعر وكل نعيم لا محالة زائل تا آخر مصر گفته
ینفد بفتح فا و دال مهمله ای لا ینقص ولا یذهب انتهی نعیم و نعما و نعمة ناز و آسایش کذا
فی المهذب ومرافقة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في اعلى درجة الجنة و سوال میکنم ترا

رفاقت و همراهی پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم در بلند ترین پایهای بهشت و مص گفته ازین
لازم نمی اید که در منزل الحضرت برابری بود در بهشت و معنی انست که رفیق الحضرت بود
در بهشت انتهی یعنی بقدر حوصله و رتبه خود جنة الخلد بدل است یا تاکید چه جنة الخلد نیز نام بهشت
است و خلد بضم بمعنی دوام و بقاست س حب مس روایه کرده این را نسائی و ابن
حبان و حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه اللهم انی اسالک صحة فی ایمان و ایمانا فی حسن
خلق و نجاحا تتبعه فلاحا و رحمة منک و عافیة و مغفرة منک و رضوان شرح الکلمات
در ما یقال فی اللیل و النهار جمیعا بتفصیل گذشت س مس روایه کرده این را نسائی و حاکم
از ابوهریره اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سودمند گردان مرا آنچه تعلیم کرده مرا و روزی گردانی
عمل بدان و علمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزیکه سود کند مرا یعنی بما لقدر بیاموزم که سودمند
باشد و ارزقنی علما ینفعنی به و نصیب کن مرا علمی که سودمند گردانی مرا بآن علم
س مس روایه کرده این را نسائی و حاکم از انس و در روایتی اللهم انفعنی بما علمتنی
و علمنی ما ینفعنی و زدنی علما الحمد لله علی کل حال شکر مر خدایرا بر هر حال نعمة باشد
یا شدت باشد هیچ حال خالی از لطف نیست و در بلا و شدت نیز لطف خفی شامل حال است
ه الا لا تحرقی اخ البلیة فلرحمن الطاف خفیة اعوذ بالله من حال اهل النار و
پناه میجویم بخدا تعالی از حال اهل دوزخ اشاره است بشکر نعمة ایمان که متضمن تمامه
نعمتهاست و اگر فرضا تمامه بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است
و مستوجب شکر ت ق مص روایه کرده این را ترمذی و ابن ماجه را این ابی شیبه
از ابوهریره اللهم بعلمک الغیب خداوندا بحق دانستن تو علم غیب را که پوشیده است
بر غیر تو و قدرتک علی الخلق و بحق قدرت تو بر خلق که هرچه میخواهی بر ایشان حکم میکنی و هر
که میخواهی میرانی احیینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا مادامی که بدانی زندگانی مرا بهتر
و بهتر است برای من از موت و توفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که بدانی

مردون را بهتر درحق من از حیوة و اسالک خشیتک فی الغیب و الشهادة و سوال
میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا یعنی در همه حال خوف و خشیة دامنگیر حال
باشد و نگذارد که معصیة ازو وقوع اید و کلمة الاخلاص فی الرضا و الغضب و سوال کنم ترا
کلمه اخلاص یعنی گفتن کلمه حق در حالة رضا و در حالة خشم یعنی حق گویم خواه خلق را راضی
باشند یا ناراضی چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرا یا مراد انست در هر حالتی که راضی باشم
از خلق یا ناراضی نه انکه عادت عوام است که چون راضی باشند از کسی حمد و ثنا گویند او را
و موافق مرضی او سخن گویند اگرچه مخالف حق باشد و چون ناراضی باشند از وی بد گویند
و نکوهش کنند او را و بر خلاف او سخن رانند یعنی هر دو حال بر طریقه استقامت ثابت و متمکن
دارد و اسالک نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که فانی نشود آن نعمت بهشت است
یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند و قرة عین لا تنقطع و سوال میکنم ترا قرة عینی
که منقطع و فانی نشود و مراد از قرة عین که بمعنی خنکی چشم و لذت اوست یا بقای
اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید آمده ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة
عین یا مداومت و محافظت نماز چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جعلت قرة عینی
فی الصلوٰة و اولی آنست که قرة عین کنایه از خیر دارین و عافیت است و مراد در اینجا
عافیة و سرور دایمی است تا شامل هر دو وجه مذکور نیز باشد و اسالک الرضا بالقضاء
بکسر راو الف مقصوره و گاهی بمد نیز خوانده میشود و سوال میکنم ترا رضا و طیب خاطر بوقوع
قضای الهی جل شانه و عدم سخط و نزاع در وی و برد العیش بعد الموت و سردی زندگانی
و آسایش بعد از مردن مص گفته یعنی راحة دایمی در برزخ و فیه و لذة النظر الی وجهک
و سوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر مراد دیدن بچشم سر است در آخرت
خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است و ظاهر اول است و از بیجهة مص گفته
در بن بزرگترین دلیلست بروایة و بیتعالی در آخرت چنانکه مذهب اهل سنة و جماعت است

بالتوفیق

وطبی گفته در تقیید نظر بلذت اشارت است بنظر لطف وجمال نه نظر هیبت وجلال که در عرصات
خواهد بود والشوق الی لقائک وسوال میکنم شوق وآرزومندی لقای تو واعوذ بک
من ضراء مضرة وپناه میجویم بتو از حالت سخت که زیان کننده است یعنی علت وفقر که با وجود صبر
نباشد وفتنة مضلة واز ابتلاء یعنی از فزونی مال وجاه وجز آن که گمراه کننده باشد اللهم زینا
بزینة الایمان خداوندا آراسته گردان ما را بآراستگی ایمان واجعلنا هداة مهتدین وبگردان
ما را از ره راست نمایندگان که راه راست روندگان باشیم یعنی چنانکه دیگران را راه نمائیم
خود نیز براه راست رویم واز قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نباشیم زیرا که هادی که خود مهتدی
نباشد صلاحیت ندارد که دیگری را هدایت تواند کرد س مس اط روایة کرده این را نسائی
وحاکم واحمد وطبرانی از عمار بن یاسر اللهم انی اسالک من الخیر کله عاجله وآجله خداوندا
بتحقیق من سوال میکنم ترا از نیکی تمام آن نیکی درین جهان ودران جهان ما علمت منه
وما لم اعلم هر چیز که میدانم از آن نیکی وهر چیز که نمیدانم واعوذ بک من الشر کله عاجله وآجله ما
علمت منه وما لا اعلم وپناه میجویم بتو از بدی تمام از درین جهان ودران جهان هر چیز که میدانم
من از آن بدی وهر چیز که نمیدانم اللهم انی اسالک من خیر ما سالک عبدک ونبیک خداوندا
سوال میکنم ترا از نیکی هر چیز که سوال کرد ترا بنده تو وپیغمبر تو واعوذ بک من شر ما عاذ به منه
عبدک ونبیک وپناه میجویم بتو از بدی هر چیز که پناه جست از آن بنده تو وپیغمبر تو که محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است اللهم انی اسالک الجنة وما قرب الیها من قول او عمل خداوندا
بتحقیق من سوال میکنم از تو بهشت را وهر چیز که نزدیک گرداند مرا بسوی بهشت از قول وفعل یعنی
اسباب دخول بهشت را وان اسباب از جنس قول باشد چنانکه ذکر وامر معروف ونهی منکر
کردن وکلمه حق گفتن وامثال آن یا از جنس فعل باشد چنانکه عبادت بدنی از صلوات
وصوم وجز آن واعوذ بک من النار وما قرب الیها من قول او عمل وپناه میجویم بتو از آتش
دوزخ وهر چیز که نزدیک گرداند مرا بسوی دوزخ از قول وفعل یعنی اسباب دخول دوزخ

واسالک

وسالک ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا وسوال میکنم ترا آنکه بگردانی هر قضا را برای من
نیک وخوب که نباشد درو بدی ق حب مس روایة کرده این را ابن ماجه وابن حبان
وحاکم از عائشه ودر روایتی واسالک ما قضیت لی من امر ان تجعل عاقبته رشدا وسوال
میکنم ترا هر چیز که اندازه کرده برای من آنکه بگردانی نهایت کار او رشد وفلاح مس
روایة کرده این را ابو ذر حاکم از انصار از عائشه اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها خداوندا
نیک گردان نهایت کار ما را در جمیع امور دین ودنیا واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة
وخلاص کن ما را از خواری ورسوائی دنیا واز عذاب آخرت خزی بالکسر ذلت واهانت
وگاه می آید بمعنی بلا کشی ووقوع در بلیه کذا فی مجمع البحار حب مس روایة کرده این را ابن
حبان وحاکم از بسر بن ارطاة مص گفته این حدیث بزرگ قدر است سزاوار است که مواظبت
کرده شود بروی که مجرب است اللهم احفظنی بالاسلام قائما خداوندا نگاه دار مرا بدین
اسلام درحالی که استاده ام واحفظنی بالاسلام قاعدا ونگاه دار مرا بدین اسلام درحالی
که نشسته ام واحفظنی بالاسلام راقدا ونگاه دار مرا بدین اسلام درحالی که خفته ام مقصود محافظت
در جمیع احوال است متلبس بدین اسلام ولا تشمت بی عدوا ولا حاسدا وشاد مکن بسبب
ابتلای من ببلای دینی ودنیوی دشمنی را ونه بدخواهی را وتخصیص حاسد بجهة شدت عداوت
اوست از سایر اعدا اللهم انی اسالک من کل خیر خزائنه بیدک خداوندا سوال میکنم ترا از هر نیکی
که خزینه های او بدست قدرت تست مس حب روایة کرده این را حاکم وابن حبان از عمر بن الخطاب
رضی الله عنه اللهم انی اعوذ بک من شر ما انت آخذ بناصیته خداوندا بتحقیق من پناه
میجویم بتو از بدی هر چیز که تو گیرنده موی پیشانی او را ومسخر داری او را بقدرت خویش
مراد هر جنبنده بر روی زمین است بحکم قول وی تعالی وما من دابة فی الارض الا هو
آخذ بناصیتها واسالک من الخیر الذی هو بیدک کله وسوال میکنم ترا از نیکی که آن
بدست قدرت تست تمامه او را کله به سه اعراب محافظت می توان خواند منصب بنابر مفعول

ثانی اسالک و رفع نمار بدلیه و ز ضمیر مستفعل و کحر بمار تا کند خبر **حب** روایه کرده این را ابن حبان
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه اللهم انا نسالک موجبات رحمتک خدا وندا بتحقیق ما سوال میکنیم
ترا عملهاء و خصلتها که واجب کردانند رحمة ترا موجبات در اکثر نسخ معتمده بکسر جیم است لا ثقات بفتح
جیم تصحیح کرده اند و در نسخه جلالی نیز بفتح جیم است شاید از قبیل اضافه صفه بسوی موصوف باشد
و ظاهر کسر جیم است و شارح حصن گفته ظاهر آنست که فتح از سهو قلم است و عزائم مغفرتک والسلامة
من کل اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار ترجمه این کلمات همه رنبات گذشته **مس**
ط روایه کرده این را حاکم و طبرانی از عمر بن الخطاب الفا و بروایتی این کلمات زیاده است اللهم
لا تدع لنا ذنبا الا غفرته خداوندا مگذار برای ما هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آنرا و لا غما الا فرجته و
مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه بگشایی و ازاله کنی آنرا و لا دینا الا قضیته و هیچ وامی را از حقوق
الهی و بندگان او مگر آنکه بگذاری آنرا و توفیق ادای آن دهی و لا حاجة من حوائج الدنیا والاخرة
الا قضیتها و هیچ حاجتی را از حاجات دنیا و آخرت مگر آنکه بگذاری او را و روان کنی یا ارحم
الراحمین **ط طب** روایه کرده این را طبرانی در کبیر و ذکر عا از حدیث انس بن مالک اللهم اعنا
علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک خداوندا یاری و توفیق ده ما را بر ذکر کردن تو و
شکر کردن نعمتهای تو و نیک کردن عبادت تو و احسان در عبادت آنست که در حدیث
جبرئیل علیه السلام تبیین گشته که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک **مس** ا
روایه کرده این را حاکم و احمد از ابو هریره و در روایتی اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک
بلفظ متکلم واحد آمده **د** ایراد کرده با این لفظ بزار از عبدالله بن مسعود اللهم قنعنی بما رزقتنی خدا
قناعت ده مرا بآنچه روزی کرده مرا از قلیل و کثیر و حریص مگردان بر جمع مال و بارک
لی فیه و خیر و برکت ده برای من در آن و اخلف بضم لام علی کل غائبة لی بخیر و خلیفه شو بر هر چه
غائب است از من به نیکی یعنی مال و فرزندان و عیال و مصاحب مرا در حفظ خویش نگاهدار
تا باز گردد بمن بسلامت **مس** روایه کرده این را حاکم از ابن عباس اللهم انی اسالک

عیشة

عیشة نقیة خداوندا سوال میکنیم ترا زندگانی پاکیزه که کدورتی در وی نباشد و میتة سویة و
مردنی نیکو و هموار یعنی بمیرم بر کلمه اسلام و هیچ غل و غش دنیا در آن وقت حاضر نباشد و
سبب عذاب قبر و وحشت در روز قیمه نگردد و عیشة و میتة بکسر اول مصدر مانند جلسه است
معنی نوع از زندگانی و نوع مرگ و مردا غیر مخزی و سوال میکنیم بازگشتی بروز حشر که خوار
و رسوا نباشد و مخزی بضم میم و سکون خاء معجمه و کسر زاء و تشدید یاء از خزی است بمعنی ذل
و خواری و گاهی بمعنی هلاک و وقوع در بلا نیز می آید کذا قال المصنف و لا فاضح و بازگشتی که
فضیحه کننده نباشد و ظاهر نماینده بدیها نباشد **مس** روایه کرده این را حاکم از ابن عمر
اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی خداوندا من سست و ناتوانم در جهت ذات
خود پس قوت بخش در تحصیل مرضیات خود ضعف مرا یعنی مبدل گردان ضعف مرا بقو
که موجب رضای تو باشد و خذ الی الخیر بناصیتی و بکش بسوی نیکی موی پیشانی مرا و
اجعل الاسلام منتهی رضائی و بگردان دین اسلام را نهایة رضا و اصل مقصود من نه مهمات
دنیا اللهم انی ضعیف فقونی خداوندا من ضعیفم پس قوت بخش ما را تا کند سابق است
بجهة زیاده اهتمام و انی ذلیل فاعزنی و من خوار و زبونم پس عزت بخش مرا و انی فقیر فارزقنی
و من محتاجم بسوی عنایت تو پس روزی ده مرا روزی حسی و معنوی **مس مص**
روایه کرده این را حاکم و ابن ابی شیبه از بریده اسلمی اللهم انت الاول فلا شیء قبلک
خداوندا توئی اول بی ابتداء یعنی قدیم ازلی پس نیست پیش از تو چیزی و انت الاخر
فلا شیء بعدک و توئی آخر بی انتها پس نیست بعد از تو چیزی اعوذ بک من کل دابة ناصیتها
بیدک پناه میجویم بتو از هر جنبنده بر روی زمین که موی پیشانی یعنی اوی بدست قدرت
تست اشاره بقول وی تعالی و ما من دابة فی الارض الا هو آخذ بناصیتها اعوذ بک من
الاثم والکسل و عذاب القبر و فتنة القبر و در نسخه جلالی فتنة الفقر و اعوذ بک من المآثم و
المغرم اللهم نقنی من خطایای کما نقیت الثوب الابیض من الدنس اللهم باعد بینی و بین

یعنی بایة ای

خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب ترجمه این کلمات در اوایل این باب گذشت

بدانکه سائل محمد ربه این چیز است که سوال کرده است محمد پروردگار خود را و در این کلام از تتمه

دعاست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کلامی راوی منست **ط طس** روایه کرده این را

طبرانی در کبیر و اوسط الفقا از ام سلمه اللهم انی اسالک خیر المسئلة وخیر الدعاء خداوندا بتحقیق

من سوال میکنم ترا بهترین مسئولات و بهترین دعا وخیر النجاح و بهترین پیروزی و ظفر مقصود

وخیر العمل و بهترین عمل وخیر الثواب و بهترین اجر و مثوبة وخیر الحیوة وخیر الممات و بهترین

زندگانی و بهترین مردن و ثبتنی و ثابت دار مرا بر دین اسلام و ثقل موازینی و گران بار

کن مقادیر حسنات مرا در میزان اعمال و حقق ایمانی و ثابت و محکم دار ایمان مرا وارفع

درجتی و بلند گردان درجه مرا نزد خود و نزد خلق و تقبل صلواتی و بپذیر نماز مرا واغفر خطیئتی

و بیامرز گناه مرا واسالک الدرجات العلی من الجنة و سوال میکنم ترا پایهای بلند در قدر

و منزلت از بهشت آمین اجابت کن خداوندا و چنین باد و تحقیق این لفظ در باب قرات

گذشت اللهم انی اسالک فواتح الخیر وخواتمه خداوندا سوال میکنم ترا مبادی خیر و نهایات

او را و جوامعه و خیرات جامعه را که نافع باشد در دنیا و آخرت و اوله و آخره و ظاهره و باطنه

مقصود استیعاب و استیفاء اجناس خیر و جمع انواع و اصناف اوست چنانکه در ادعیه

بسیار وارد میشود والدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک خیر ما آتی خداوندا

بتحقیق من سوال میکنم ترا نیکی چیزی که می آرم من از عبادات وخیر ما افعل وخیر ما اعمل حقیقی

گفته این هر سه جمله متحد المعنی است آورده شد برای تاکید و مبالغه در محل دعا وخیر ما بطن

وخیر ما ظهر و نیکی خیری که ظاهر شده و وقوع یافته در دنیا و نیکی خیری که مقدر است و وقوع آن

در آخرت والدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان ترفع ذکری سوال

میکنم ترا ای نگاه دار ذکر مرا و تضع وزری و فرو نهی بار گناه مرا این دعا از آنحضرت صلی الله علیه

وسلم برای تعلیم امت است یا مراد از وضع وزر در رفع ذکر زیادتی وضع و رفع است چه

وی صلی الله علیه وسلم مرفوع الذکر است موضوع الوزر است بقول و تعالی و

وضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک ورفعنا لک ذکرک وتصلح امری و نیک کنی

حال مرا وتطهر قلبی و پاک و پاکیزه کنی دل مرا از عقاید فاسده و اخلاق ذمیمه وتحصن فرجی

محفوظ داری شرمگاه مرا که مبداء مفاسد است از وقوع در فتنه و میل حرام وتنور قلبی

و روشن گردانی دل مرا بانوار علم و بینیه و اسرار ربانیه وتغفر لی ذنبی و بیامرز برای من

گناه مرا واسالک الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان تبارک لی فی نفسی

خداوندا بتحقیق من سوال میکنم اینکه برکت دهی مرا در شنوای من وفی بصری و در بینایی من

وفی روحی و در روح من وفی خلقی بفتح اول و سکون ثانی وفی خلقی بضم اول و ثانی

و برکت دهی در صورت من و در سیرت من وفی اهلی و در اهل و عیال من وفی محیای

وفی مماتی و در زندگانی من و در مردن من وفی عملی و در طاعه و عبادة من وتقبل

حسناتی و اینکه بپذیری نیکیهای مرا و در بعض نسخ تقبل مجزوم بصیغه امر است واسالک

الدرجات العلی من الجنة آمین و در آخر هر دعا سوال بدرجات بهشت اشعار است

بانکه مطلوب اعظم و مقصود اهم همین است و تکرار آمین برای تاکید طلب اجابة است

والله اعلم **مس طس** روایه کرده این را حاکم و طبرانی در کبیر و اوسط از ام سلمه الفقا اللهم اجعل

اوسع رزقک علی عند کبر سنی وانقطاع عمری خداوندا بگردان فراخ ترین روزی برما

در وقت پیری من و نزد انتهای عمر من که در آن وقت ضعیف و عاجز میباشم از سعی و

تلاش معیشت **مس طس** روایه کرده این را حاکم و طبرانی از عایشه صدیقه اللهم اغفر لی ذنوبی

خطایی و عمدی **حب** روایه کرده این را ابن حبان از عثمان بن العاص یا من لا تراه العیون ای

کسی که نمی بیند او را چشمها در دنیا ولا تخالطه الظنون و جمع نمیکند او را گمان یعنی

نمیرسد کنه ذات و صفات او را اوهام و ظنون مردم ولا یصفه الواصفون و وصف

نمیکنند او را وصف کنندگان بانچه شایان جناب مقدس اوست تعالی بلکه عاجز اند از وصف

حقیقة او تبارک وتعالی ولا تغیره الحوادث وتغیر نمیدهد او را حوادث کاینات ولا یخشی الدوائر
ونمی ترسد کردشهای زمانه وانقلاب او را یعلم مثاقیل الجبال ومکاییل البحار میداند مقدار
وزن کوهها وپیمانهای دریا را مثاقیل جمع مثقال یعنی هم سنگ کذا فی المهذب ومکاییل
جمع مکیال پیمانه وعدد قطر الامطار ومیداند شمار قطرهای باران وعدد ورق الاشجار و
شمار برکهای درختان وعدد ما اظلم علیه اللیل واشرق علیه النهار وشمار هر چه تاریکی کرده است
بروی شب وروشن شده است بروی روز یعنی تمامه موجودات عالم ولا تواری منه
سماء سماء ونمی پوشد از علم وی تعالی آسمانی آسمان دیگر را وحایل ومانع نمیشود چه علم وی سبحانه
از معادی وعیون وامثال آن محیطاست جمع اشیاء از علویات که در قعر اوست
از جواهر وحیوانات ونباتات ولا جبل ما فی وعیره ونمی پوشد کوه چیزی را که در اجزای کوه است
اجعل خیر عمری آخره خداوندا بکردان بهترین عمر من اخر او را وخیر عملی خواتمه وبهترین عمل
من عمل اخیر را که اعتبار خاتمه است وخیر ایامی یوم القاک فیه وبهترین روزهای من روزی را
که ملاقات کنم ترا دران روز وقت موت یا روز بعث ونشور طس روایه کرده این را طبرانی
در اوسط از انس رضی الله عنه یا ولی الاسلام واهله ای نصرت کننده دین اسلام واهل
اسلام که مسلمان اند ثبتنی به حتی القاک ثابت دار مرا بدین اسلام تا آنکه ملاقات کنم ترا
یعنی تا وقت موت ط روایه کرده این را طبرانی ایضا از انس اللهم انی اسالک الرضا
بالقضا وبرد العیش بعد الموت ولذة النظر الی وجهک والشوق الی لقائک فی غیر
ضراء مضرة ولا فتنة مضلة شرح این کلمات هم در باب سبق ذکر یافت طس روایه کرده
این را طبرانی در کبیر واوسط از فضالة بن عبید اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا
من خزی الدنیا وعذاب الاخرة اط روایه کرده این را احمد وطبرانی از بسر بن ارطاة مینماید
میکوید این دعا همان الفاظ پیش ازین به دو ورق برقم حسب مس کذشته ونمیدانم فایده
تکرار وتغیر ارقام چه خواهد بود من کان ذلک دعاءه ومداومت نماید بروی کسی که با

وللارض وسفلیات
ارضیات ونمی پوشد
زمین زمین دیکر را
والاجزاء قعره
ونه دریا صحرا را

ارضی و ... عیون ... ارض ...

منفعت است در این نسخ

دعای مذکور دعا را او پیداومت نماید بروی مات قبل ان یصیبه البلاء میمیرد پیش از آنکه برسد
او را بلایی ط روایه کرده این را طبرانی فقط از راوی مذکور اللهم انی اسالک غنای
وغنی مولای خداوندا سوال میکنم برای بی نیازی خود را از خلق وبی نیازی مولای خود را
خفی کفته مولی معنی کثیره دارد بار خدا و دوست وآزاد کننده وآزاد کرده شده و
باهم عهد ومهتر وپسر عم وشریک ونزدیک دارد وزنهار دهنده وهمسایه وندیم واکثر
که بدوست تو مهمان شده باشد وممکن است اراده اکثر این معانی درین مقام انتهی اط
روایه کرده این را احمد وطبرانی از ابی صرمه بکسر صاد مهمله اللهم انی اسالک عیشة
نقیة ومیتة سویة ومردا غیر مخزی ولا فاضح واین دعا بعینه بهمین الفاظ بر رمز مستدرک
حاکم گذشته ودر بعضی روایات طبرانی ایراد کرده بوجه تکرار ظاهر نیست می بایست بهر دو
رمز نکاه ذکر میکرد اللهم اغفر لی وارحمنی خداوندا بیامرز مرا ورحمت کن ومرا وادخلنی الجنة و
ودر آر مرا در بهشت بفضل وکرم خود ط روایه کرده این را طبرانی از ثابت بن زید
اللهم بارک لی فی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا برکت مرا در دین من که آن
نکاهداشت کار من است وفی آخرتی التی الیها مصیری وبرکت ده در آخرت من آنکه بسوی
وی بازکشت منست وفی دنیای التی فیها بلاغی وبرکت ده در دنیا من آنکه در وی رسانیدن
منست بمقصود چه دنیا دار العبادة ومزرعة الاخرة است واجعل الحیوة زیادة لی فی
کل خیر وبکردان زندکانی را سبب زیادتی در هر نیکی واجعل الموت راحة لی من
کل شر وبکردان موت را سبب آسایش از هر بدی ر روایه کرده این را بزار از زهیر بن
العوام اللهم اجعلنی صبورا خداوندا مرا بسیار صبر کننده بر نزول بلا واجعلنی شکورا
وبکردان مرا بسیار شکر کننده بر نعمتهای تو واجعلنی فی عینی صغیرا وفی اعین
الناس کبیرا وبکردان مرا در چشم خود خورد وحقیر تا عجب وغرور راه نیابد
ودر چشمان مردم بزرگ تا اهانت وذبونی نکشم ر روایه کرده این را بزار ایضا

از برگزیده اللهم انی اسالک الطیبات خداوندا سوال میکنم ترا چیزهای پاک و پاکیزه که رزق
حلال باشد یا مراد از طیبات اعمال صالحه است بقرینه مقابله و ترک المنکرات چنانکه سابق
گذشته اسالک فعل الخیرات و ترک المنکرات وحب المساکین وان تتوب علی
و سوال میکنم ترا آنکه توفیق توبه دهی مرا که بی توفیق تو توبه هیچ تایب صورت نبندد
در تاج گفته التوبة بتوبه دادن و تعدی بعلی للتهنا بمعنی التفضیل قال الله تعالی ثم تاب
علیهم لیتوبوا وان اردت بعبادک فتنة ان یقبضنی غیر مفتون و چون قصد کنی توبه
به بندگان خود فتنه را یعنی خواهی که بلا عام نازل کنی سوال میکنم آنکه قبض کنی روح مرا
در حالی که فتنه زده نباشم یعنی پیش از فتنه مرا بردار و از آن سلامت دار ز روایة
کرده این را بزاز از ثوبان اللهم انی اسالک علما نافعا واعوذ بک من علم لا ینفع ترجمه
این کلمات آنکه در پیش معلوم شد ط طس روایة کرده این را طبرانی در کبیر از عایشه
و در اوسط از جابر اللهم انی اسالک علما نافعا و عملا متقبلا طس روایة کرده طبرانی در
اوسط از جابر اللهم صنع فی ارضنا برکتها خداوندا بنه در زمین بلده ما برکة او را که بسیار غله
و میوه و سبزه پدید آید اشاره است بقول و یتعالی و لو ان اهل القری امنوا واتقوا
لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض و زینتها و بنه زیب زینت او را یعنی چیز که سبب
زینت او باشد از ترو تازگی به نباتات و شگوفها و ریاحین وغیر ذلک اشارة است بقول
و یتعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها و سکنها و بنه سبب اطمینان اهل آن زمین
گفته سکن بفتح سین و کاف یعنی فریاد رس اهل او را که نفوس مردم بسوی وی آرام گیرد
طس روایة کرده این را طبرانی در اوسط از سمره اللهم انی اسالک بانک الاول فلا
شی قبلک خداوندا سوال میکنم ترا در حالی که توسل کننده ام بآنکه تویی اول بی ابتدا و قدیم از لی
پس نیست چیزی پیش از تو والاخر فلا شی بعدک و تویی آخر بی انتها و باقی ابدی پس نیست چیز
بعد از تو والظاهر فلا شی فوقک و تویی ظاهر و آشکار از وجود بکثرت دلایل و مظاهر

بلی

پس نیست چیزی در ظهور بالای تو والباطن فلا شی دونک و تویی نهان و آشکار
بحقیقت و کنه خود پس نیست چیزی زیر تو در کمال خفا چون هر چه ظاهر می باشد و هر چه پایان
باطن پس نفی فوقانیه مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون چه دون
اینجا بمعنی ضد فوق است ان تقضی عنا الدین مسئول اینست که بگزاری وادا کنی
از ما وام را وان تغنینا من الفقر و اینکه بی نیاز کنی ما را از فقر و احتیاج بسوی
مردم مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از ابوهریره اللهم انی استهدیک لارشد
امری خداوندا استحقق من طلب هدایة میکنم از تو باصلح امور خود که آنچه بهتر و نیکوتر
باشد در حق هدایت کنی و تو منتهی آن دهی و اعوذ بک من شر نفسی و پناه میبرم
بتو از بدی نفس خود که شرارت او سخت ضرر دارد حب روایت کرده این را
ابن حبان از عثمان بن العاص اللهم انی استغفرک لذنبی خداوندا طلب مغفرت
میکنم مر گناهان خود را و استهدیک لمراشد امری و طلب هدایة میکنم از تو مصالح
حال خود و مقاصد و مطالب او مراشد بمعنی مقاصد است کذا فی الصحاح یعنی در
جمیع کارهای خود میانه روی میخواهم که از افراط و تفریط در آن بنا شد واتوب الیک
فتب علی انک انت ربی و توبه میکنم و رجوع می آرم بسوی تو پس قبول کن توبه مرا
زیرا که تویی پروردگار من اللهم فاجعل رغبتی الیک خداوندا بگردان خواهش مرا
بسوی خود که بجز تو دیگر را نخواهم و بسوای ذات مقدس تو هیچ چیز میل نکنم واجعل غنی
فی صدری و بگردان توانگری بی نیازی مرا در سینه من از چیزی که پیش مردم است نه
آنکه فزونی مال شود و در ظاهر در عجب و نخوت راه یابد و بارک لی فیما رزقنی و
برکت ده مرا در آنچه روزی کرده تا قانع باشم و حرص و اسراف نورزم و صرف کنم او را
در طاعة و عبادة و مرضیات تو و تقبل منی انک انت ربی و بپذیر از من طاعه و استغفار
زیرا که تویی پروردگار من مص روایة کرده این را ابن ابی شیبه از عمر بن الخطاب یا من اظهر الجمیل

ای کسی که ظاهر ساخته نیکی و خوبی بندگان خود را و ستر القبیح و جمیل پوشنده امور مکروه و زشت را
و از جمله ستر و بیتقالی است بر بنده که آنچه در شکم و پشت از پلیدیها بجمال ظاهر آراسته و از خلق بد
و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که مکنون سینه در دل از چشم خلق پنهان داشته هیچکس را
بر اسرار او اطلاع نداده اگر معایب باطن بنده بر خلق فاش کردی مبغوض‌ترین
خلق از وی بودی یا من لا یؤاخذ بالجریرة ای آنکه نمیگیرد بسبب گناه یعنی بجز در صدور
گناهان مواخذه نمیکند و بامید توبه توقف می ورزد بلکه غالب احوال در میگذرد
از هر که میخواهد و لا یهتک الستر و نمیدرد پرده را و رسوا نمیکند بنده را باظهار عیوب مضمر
و در نسخه اصلی یا عظیم العفو ای بسیار درگذرنده از گناه یا حسن التجاوز ای نیک
تجاوز کننده یا واسع المغفرة ای عام کننده آمرزش بر مستحق و نامستحق یا باسط الیدین
بالرحمة ای گشاینده دو دست قدرت بکمال رحمة و افاضة نعمتهای دنیا و آخرت
و بسط ید کنایه از کثرت عطاست و ایراد تثنیه بجهه زیاده مبالغه و در تعقیب بار واحد
ازین جمله ها تاکید و تقریر ما قبل است چنانکه در مقام دعا و مناجات بسیار وارد میشود
یا صاحب کل نجوی ای صاحب هر راز یعنی داننده راز هر راز دارنده و مناجات
کننده و مطلع بر آن الا هو معهم و یا منتهی کل شکوی و ای منتهای هر شکایت درین
اشاره است که بنده را باید که در شکایت حال خود بکسی نگشاید سوای او تعالی چنانکه
یعقوب علیه السلام گفته انما اشکوا بثی و حزنی الی الله یا کریم الصفح ای نیک اعراض
کننده از ذنوب بندگان یا عظیم المن ای بسیار عطا و بزرگ بخشش یا مبتدی النعم
قبل استحقاقها ای ابتدا کننده در دادن نعمتها بر بندگان خود پیش از آنکه بنده مستحق
آن گردد و موجب آن شود بسبب طاعة و عبادة یا ربنا یا سیدنا یا مولانا ای پروردگار
و ای صاحب و ای مالک ما و یا غایة رغبتنا و ای نهایت مطلوبات ما که مرغوبتر از تو
چیزی نه اسألک یا الله ان لا تشوی خلقی بفتح معجمه و سکون لام بالنار سوال میکنم

ترا

ترا ای خداوند معبود و بگوی آنکه نسوزی صورت مرا باتش دوزخ مس روایة کرده این را
حاکم از عمر بن شعیب ثم نورک فهدیت فلک الحمد تمام و کمال شد نور هدایة تو تا پیش راه
نمودی بطریق حق و صراط مستقیم همه کس را پس مر تراست حمد برین هدایت و درین اشاره است
بسوی حدیث مرفوع که خدای تعالی بیافرید خلق را در تاریکی پس ریخت الی بر ایشان از نور خود
چیزی پس کسی که رسید او را ازین نور هدایت یافت و بمنزل مقصود رسید و کسی نرسید
او را گمراه شد عظم بضم ظا معجمه حلمک فعفوت فلک الحمد بزرگ شد بردباری تو پس عفو
کردی از بندگان و درگذشتی از گناهان ایشان پس مر تراست برین حلم ثنا و ستایش
حلیم آنست که او را خشم از جا نبرد و باعث بر استعجال عقوبت و سرعت انتقام نگردد
پس اگر توبه و تدارک بیند عفو نماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند و از گناهان درگذرد
پس احسان وات البغه مستوجب حمد است بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد فراخ
و گشاده شد دست قدرت تو بانعام و اکرام پس عطا کردی و دادی بهر کس و ناکس
پس مر تراست حمد این ترجمه بر تقدیر صیغه غایب است و در بعضی نسخ معتمده بصیغه خطاب است
پس یدک مفعول خواهد بود ربنا وجهک اکرم الوجوه ای پروردگار ما ذات مقدس
تو نیکوترین و بزرگترین ذاتهاست که جمیع صفات حسن بتو ثابت و متحقق است گفته اند
که چون کسی را نسبت بکرم کنند جمیع صفات نیک با او اثبات کنند و کریم آنست که چون
قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا نماید و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر که بوی
التجا آرد او را ضایع نگذارد و جاهک اعظم الجاه و قدر و رتبه تو بزرگترین رتبهاست
و عطیتک افضل العطیة و اهنأها و داد و بخشش تو بهترین بخششهاست و لذیذتر و خوش
آینده‌تر و گواراترین اوست که داده ترا پایان نیست و فیض ترا انقطاع نی می بخشی بمحتاج
بیش از احتیاج و زیاده بر آن بی غرض و بی عوض و بی منت درین جهان و در آن جهان
فرمان بردار گردی میشوی ای پروردگار ما پس قبول میکنی و جزای او میدهی بشکر و راضی شا

تطاع و قلیل شکر

گفتن منعم است بسبب انعام و چون اسناد بخدا تعالی کنند معنی آن ثواب جزیل دهنده
بر عمل قلیل مراد دارند بعضی گفته اند نسبت شکر بخدا تعالی آنست که ثنا میگوید بر بندگان مطیع
شاکر و بعضی گویند جزای شکر را بطریق مشاکلت و تقصر ربنا و تغفر ولی فرمائی کرده
بشنوی ای پروردگار ما پس می آمرزی و از آن در میگذری و تجیب المضطر و اجابت میکنی
دعاء عاجز و درمانده را و تکشف الضر و میکشائی و دور میکنی سختی را و تشفی السقیم
و شفا و تندرستی میدهی بیمار و رنجور را و تغفر الذنب و می آمرزی گناه بندگان را
کبیره باشد یا صغیره و یقبل التوبة و قبول میکنی توبه را از بندگان و رجوع برحمت
میکنی برایشان و لا یجزی بفتح تحتانیه و کسر زاء معجمه بالائک احد و پاداش نمیکند مقابل
نعمتهای تو بحکس از مخلوقات چه منصان نعمتهای الهی متواتر و متواصل خارج از حد
و اندازه است و شکر آن از مقدور بشری بیرون س از دست و زبان که بر آید کز عهده
از عهده شکرش بدر آید و لا یبلغ مدحتک قول قائل و نمی رسد نوعی از شکر ترا سخن هیچ سخن
کننده یعنی وصف هیچ وصف کننده بلکه جمیع ملایکه و تمام جن و انس در مدح تو بر وجه لایق
عاجز و سرگردان و حیرت زده بادیه لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
ص مو مص روایة کرده این دعا را ابو یعلی از علی بن ابی طالب مرفوعا و ابن ابی شیبه موقوفا
اللهم انی اسئلک من فضلک و رحمتک خداوندا سوال میکنم از تو فضل ترا و رحمت
و مهربانی ترا ظاهر آنست که عطف رحمه بر فضل عطف تفسیری است و بهذا اشعر در لایملکها
متعدد آمده مثنی و شراح را درین مقام توجیهاتی دیگر است و الله اعلم مراد بکلام رسوله
فانه لا یملکها الا انت زیرا که بدرستی که مالک و متصرف نعمت رحمه را جز تو نیست طلب آن
غیر از تو صورت ندارد ط روایة کرده این را طبرانی از ابن مسعود اللهم اغفرلی ما اخطأت
و ما تعمدت خداوندا بیامرز مرا آنچه خطا کرده ام و آنچه بقصد کرده ام و ما اسررت و ما اعلنت
و آنچه پوشیده کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما جهلت و ما علمت و آنچه ندانسته ام گناه است

و آنچه میدانم مقصود استیفاء تمام گناهان است ا ر ط روایة کرده این را احمد و بزار از طبرانی
و از عمران بن حصین اللهم اغفر لنا ذنوبنا و ظلمنا و هزلنا و جدنا و خطأنا و عمدنا و کل ذلک
عندنا ترجمه اینکلمات مکرر معلومات شده ا ط روایة کرده این را احمد و طبرانی از عبد الله
بن عمرو بن العاص اللهم اغفر لی خطایی و عمدی و هزلی و جدی و لا تحرمنی برکة ما اعطیتنی
و محروم مگردان مرا از برکت چیزی که عطا کرده مرا و لا تفتنی فیما احرمتنی و در فتنه میندار
مرا در چیزی که محروم ساختی مرا از آن چیز یعنی هرچه عطا کنی برکت ده در آن و هرچه عطا نکنی سبب فتنه
و ضلالت مکن ا ر طس روایة کرده این را طبرانی در اوسط از ابی بن کعب اللهم احسنت
خلقی بفتح خاء و سکون لام فاحسن و در روایة ابی یعلی فحسن خلقی خداوندا نیک ساختی
صورة و ظاهر مرا از معایب پس نیک و پاک کن سیرت مرا از اخلاق ذمیمه اص روایة کرده
این را احمد و ابو یعلی از ام سلمه رب اغفر و ارحم و اهد فی السبیل الاقوم پروردگارا
بیامرز و رحمت کن و بنما مرا راهی مستقیم اص روایة کرده این را احمد و ابو یعلی از
ابن مسعود سلوا الله العفو و العافیة سوال کنید از خدا آمرزش گناهان و سلامت
از جمیع آفات و بلیات ظاهر و باطن فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که
بدرستی که هیچکس داده نشده بعد از ایمان چیزی بهتر از عافیه ت س ق حب مس ا روایة
کرده این را ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و احمد از ابی بکر صدیق رضی الله
عنه یا رسول الله علمنی شیئا ادع الله به عباس رضی الله عنه در جناب نبوت عرض کرد
که ای پیغمبر خدا بیاموز مرا چیزی که با دعا کنم خدا تعالی با آن چیز و قال سل ربک العافیة فرمود
بخواه از خدا تعالی عافیة را که بهتر از وی چیزی نیست فمکثت ایاما عباس گوید پس درنگ
کردم من چند روز ثم جئت فقلت پس باز آمدم و عرض کردم یا رسول الله علمنی شیئا
اسأله ربی عز و جل تعلیم کن مرا چیزی تا سوال کنم پروردگار خود را که صاحب عزت و جلال است
فقال یا عم سل الله العافیة فی الدنیا و الآخرة پس باز گفت ای عم من سوال کن خدا تعالی را

عافیه در دنیا و آخرت ط روایه کرده این را طبرانی از عباس و بروایتی یا عم اکثر الدعاء بالعافیه ای عم من بسیار کن دعا را بعافیه که جامع جمیع خیراتست ط ایراد کرده این را الفاظ طبرانی بطریق دیگر از عباس رضی الله عنه ما سأل العباد شیئا افضل من ان یغفر لهم ویعافیهم سؤال نکرده اند خدا تعالی را بندگان او چیزی بهتر و فاضلتر از سؤال کردن اینکه بیامرزد ایشان گناه ایشان و عافیت دهد ایشان را از بلیات ر روایه کرده این را بزار از ابی الدرداء یا رسول الله الا تعلمنی دعوة ادعو بها لنفسی ام سلمه رضی الله عنها که یکی از ازواج مطهرات است عرض نمود ای پیغمبر خدا آیا تعلیم نمیکنی مرا دعایی که دعا کنم بآن دعا برای ذات خود قال بلی قولی فرمود آری تعلیم کنم بگو این دعا را اللهم رب النبی محمد اغفرلی ذنبی ای خداوند پروردگار پیغمبر که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه وسلم بیامرز گناه من واذهب غیظ قلبی و ببر و زایل کن خشم دل مرا یعنی چیزهایی که در خشم آرد دل مرا از حقد و کینه و سایر اخلاق ذمیمه واجرنی من مضلات الفتن ما احییتنا و خلاص کن مرا از فتنه ها که گمراه کنند و این را تباه کنند مادامی که زنده داری ما را روایه کرده این را احمد از ام سلمه لا یقولن واحد کم هر آینه نگوید یکی از شما این کلمه را که اللهم لقنی حجتی یا بشد لی لفظ ایمان یعنی خداوندا تلقین کن حجت و دلیل مرا فان الکافر یلقن حجته زیرا که هر آینه کافر نیز فهمانیده میشود حجت و دلیل باطل خود را پس در گفتن مطلق حجت مسلمان را فایده نباشد ولکن یقول و لیکن اینچنین بگوید اللهم لقنی حجة الایمان عند الممات خداوندا بفهمان و الهام کن مرا حجت و دلیل ایمان را نزدیک موت من چه مدار بر حسن خاتمه است و حجت ایمان کلمه طیبه و آنچه در معنی اوست ط روایه کرده این را طبرانی از عایشه صدیقه رضی الله عنها چون فارغ شد مصنف در ضمن ادعیه مأثوره تقریبا استطرادا بیان کیفیت صلوة و سلام برسید امام علیه افضل الصلوة والسلام کرده بود دعوات مخصوصه و غیر مخصوصه و اذکار ماثوره

ما احیینا

مستوفی

مستوفی بیان نمود و بیان فضیلت این نعمت شکرف مانده بود خواست که ختم کند کتاب را بذکر فضیلت آن بالاصالة پس گفت فضل الصلوة والسلام علی النبی بیان فضیلت صلوة و سلام فرستادن بر حضرت رسول علیه افضل الصلوة والسلام یعنی صلوة مفصل در دعوات تشهد نماز ذکر یافته اما فضایل و فواید صلوة از حد حصر و احصا متجاوز است و ضبط آن بزبان قلم متعسر بعضی از آن نتیجه اصل صلوة است و بعضی خاصیت عددی مخصوص و بعضی اثر کیفیتی خاص و بعضی مخصوص بوقتی معین از الجمله احادیثی چند مصنف ایراد کرده و گفت ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشیند هیچ قومی هیچ مجلسی را که ذکر نکنند خدا تعالی را در آن مجلس ولم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستند در آن مجلس بر پیغمبر خود الا کان علیهم حسرة یوم القیمة مگر آنکه باشد بر ایشان این عدم ذکر و صلوة موجب حسرت و ندامت در روز قیمت وان دخلوا الجنة اگرچه در آیند در بهشت للثواب این حسرت بجهت ثواب است یعنی روز قیمت چون ثواب ذکر و صلوة و جزای او مشاهده کنند ندامت کشند که کاشکی تمام عمر خود را درین امر شگرف صرف میکردیم و یک لمحه و یک لحظه از آن غافل نمی بودیم که نتیجه ایشهم نتیجها است حب اد ت س مس روایه کرده این را ابن حبان و احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و حاکم از ابو هریره اکثروا علی من الصلوة یوم الجمعة بسیار فرستید بر من درود را همیشه و در جمیع اوقات و احوال خصوص در روز جمعه که سید الایام است و فضیلتی و برکتی خاص دارد فان صلوتکم معروضة علی پس هر آینه که درود شما عرض کرده میشود هرجا و هرگاه که بفرستید این توجیه بسبب اطلاق تعلیل در تطبیق این حدیث با حدیث ان لله ملائکة سیاحین یبلغونی عن امتی السلام ظاهر است و شارح جلیل در تطبیق گفته که در روز جمعه بسبب فضیلت او عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا واسطه چنانکه فرق است میان درود گفتن نزد روضه مقدس و نزد سایر

اما کن که انجا بلاواسطه الملائکه وصفی میکوید چه گفته شود که ملایکه سیاحین خبر این نمیت که عرض میکنند
در روز جمعه ان باشد که روز عرض صلوة است هرگاه که بکوشند د س ما ق حب روایه کرده این را
ابوداود ونسایی وابن ماجه وابن حبان از اوس بن اوس ثقفی و بروایتی لیس یصلی علی
احد یوم الجمعة نیست که درود کوید بر من هیچکس در روز جمعه الا عرضت علی صلوته مگر انکه عرض
کرده شود بر من درود او و ادو جا نیز همان توجیه سابق می توان کرد مس روایه کرده این را
حاکم از ابی مسعود انصاری رضی الله عنه ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من
الا رد الله علی روحی مگر انکه باز میفرستد خدا تعالی روح مرا حتی ارد علیه السلام تا انکه رد
میکنم بروی سلام را یعنی جواب سلام او میکویم درین اشکال مشهور است که مضمون
این حدیث دلالت دارد بر عدم استمرار حیات الحضرت صلی الله علیه وسلم در برزخ و
این خلاف عقیده اهل سنة وجماعة است چه اینها اعتقاد حیات الحضرت دارند جواب
بوجوه متعدده بیان نموده اند اظهر واقوی انست که مراد برد روح نه عود روح است
به بدن بعد از مفارقت بلکه افاقت واقبال وتوجه روح اقدس اطهر او از اشتغال واستغراق
احوال ملکوت وشهود حضرت قدس تا به ادراک سلام ورد جواب ان میسر گردد پس
تعبیر کرده شد این افاقت را برد روح والله اعلم د روایه کرده این را ابوداود
از ابهریره اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکترین مردم بمن روز قیمة
در رتبه و منزله بیشترین ایشان است درود کوینده بر من در دنیا ت حب روایه کرده
این را ترمذی وابن حبان از ابن مسعود البخیل من ذکرت عنده ثم لم یصل علی بخیل
سخت وتمام در بخل کسیست که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس درود
نفرستد بر من زیرا که وی بخل میکند بحکم کسل وغفلت از یک کلمه بنام اشرف وی نتواند
از نفس خود یک لفظ بیرون آورد واداء حق وشکر نعمه کند ت س حب مس روایه کرده
این را ترمذی ونسایی از علی کرم الله وجهه وابن حبان وحاکم از حسین بن علی اکثروا الصلوة

ملی

علی فانها زکوة لکم بسیار کوئید درود را بر من پس بدرستی درود گفتن ان طهارت است
مر شما را از گناهان زکوة در لغه بمعنی نما وطهارت است وبرکت است وصلوة هم موجب
تطهیر مصلی وسبب نما وزیاده اجر وبرکت او ست ص روایه کرده این را ابو یعلی از
ابهریره رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی گرد آلود باد بینی مردی یعنی خوار وهلاک باد
که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد پس درود نفرستاد وی واجب کرده از حقه
درود وعید به ترک آن مگر انکه کوینده اهل دلیل وحجت لحوق وعید بعذاب اخرت واین وعید
برغم انف نه از ان قبیل است وغایة ان دلالت بر استحباب وافضلیه است ت حب
ر ط روایه کرده این را ترمذی وابن حبان وبزار وطبرانی از ابهریره من ذکرت عنده
فلیصل علی کسی که ذکر کرده شوم نزد او پس باید که درود فرستد بر من س ط س ی
ص روایه کرده این را نسایی وطبرانی در اوسط وابو یعلی وابن سنی از انس ودر بعض
روایه این تعلیل زیاده آمده فانه من صلی علیه واحدة صلی الله علیه عشرا پس بدرستی
که شان اینست کسی که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بروی ده بار واین
ادنی جزا است والله یضاعف لمن یشاء صلوة از خدا تعالی افاضه رحمت است واز بندگان
طلب افاضه ورحمه سابقه خیر دنیا واخرت اینجا اشکال می ارند که چگونه روا باشد که بر الحضرت
درود یکبار باشد وبر مصلی ده بار جوابش انست که یکبار صفه فعل مصلی است از اینجا لازم می آید
که بر الحضرت صلی الله علیه وسلم از جناب حق یک درود میرسد واگر فضایل درود دهم باشد
شاید که ان یک در شرافت ونفاست بهتر از صد هزار درود بود ی روایه کرده این را
ابن سنی ایضا از انس من ذکرنی فلیصل علی کسی که یاد کند مرا ونام من گیرد پس باید
که درود فرستد بر من ص روایه کرده این را ابو یعلی از انس ان لله ملائکة سیاحین
یبلغونی ودر بعضی نسخ بتشدید لام و بنون است ودر بعضی بتخفیف هر دو من امتی السلام
بتحقیق خدای تعالی را فرشتگانند سیر کننده بر روی زمین که میرسانند مرا از امت من

سلام وصلوة ایشان را یعنی درود بر من فرستند و اندیشه از بعد مسافت نکنند و از توجه
وحضور قلبی غافل نباشند خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند زیرا که درود شما میرسد
مرا هر جا که باشید و بعضی فرشتگان برای ابلاغ صلواه موکل اند و در روایه دیگر آمده که بحضور
شریف که میبرند نام مصلی و نام پدر او را وکفی بهذا سعادة اللهم صل وسلم علیه کما هو اهله
ومستحقه س حب مس روایه کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم از ابن مسعود انی
لقیت جبرئیل پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم میفرماید تحقیق ملاقات کردم من
جبرئیل را علیه السلام فبشرنی پس بشارت داد مرا وقال و گفت ان ربک یقول تحقیق
ملاقات کردم جبرئیل را علیه السلام پروردگار تو میگوید ترا و منت می نهد بر تو که من صلی
علیک صلیت علیه کسی که صلوة فرستنده تو صلوة فرستم بروی ومن سلم علیک سلمت
علیه وکسی که سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی فسجدت لله شکرا پس سجده کردم
مر خدا تعالی را جهه شکر این نعمت و فضیلت مس ا روایه کرده این را حاکم و احمد از
عبدالرحمن بن عوف یا رسول الله انی جعلت لک صلوتی کلها ابی بن کعب که از
عظمای صحابه است عرض نمود که یا رسول الله تحقیق گردانیدم من برای درود فرستادن
تو تمام زمان دعا و ورد خود را قال اذا یکفی بصیغه مجهول غایب و همک برفع در نسخه
اصیلی چنین است پس کفی متعدی بسوی یک مفعول باشد معنی آنکه درین هنگام کفایت
کرده میشود و همه مهمات دینی و دنیوی تو و بر آورده میشود حاجات تو و در نسخه
جلالی و نسخ دیگر بصیغه مجهول مخاطب و نصب همک ضبط کرده پس کفی متعدی بسوی
دو مفعول خواهد بود و هر دو می آید چنانکه در زاج گفته الکفایة پسند کردن و تعدی الی
المفعولین و کفاک الشی ای حسبک انتهی پس درینجا مفعول اول ضمیر فاعل مخاطب
است و مفعول ثانی همک و معنی اینست که چون صرف کردی جمیع اوقات دعا خود را
که صلوات من که صلواة من کفایت کرده میشوی تو و داده میشوی مقاصد دنیا و آخرت را

ویغفر

ویغفر ذنبک و آمرزیده میشود گناهان تو سببش آنست که چون بنده طلب و رغبت
خود در محابات و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد و بصدق و اخلاص از محاب
ومطالب نفس خود ایثار نمود لاجرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت
جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له الحدیث ت مس ا روایه کرده این را ترمذی و
حاکم و احمد از ابی بن کعب که گفت یا رسول الله من میخواهم که درود بر تو بسیار
فرستم پس چه مقدار بگردانم برای درود فرستادن بتو از زمانی که برای دعا نفس
خود معین دارم فرمود هر مقدار که بخواهی بر درود صرف کن ابی گفت چهارم حصه
از زمان ورد خود بر درود صرف کنم فرمود هر قدر خواهی اما اگر زیاده کنی از ربع بهتر
است مر ترا ابی گفت نصفی زمان اوراد در درود صرف کنم فرمود هر قدر خواهی زیاده
از نصف بهتر باشد مر ترا ابی گفت پس دو ثلث کنم فرمود هر قدر خواهی کنی از دو ثلث
بهتر باشد مر ترا ابی گفت انی جعلت لک صلواتی کلها الخ من صلی علی واحدة صلی
الله علیه عشرا م د ت س ط روایه کرده این را مسلم و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابو هریره و طبرانی از ابو موسی اشعری جاء صلی الله علیه وسلم ذات یوم
والبشر فی وجهه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم روزی یعنی پیش یاران خود و حالا که
اثر خوشحالی و بشاشت در چهره مبارک وی هویدا بود و بشر بکسر موحده معنی بهجت و سرور است
فقال انه جاءنی جبرئیل پس فرمود آنحضرت بدرستی که شان اینست که آمد مرا جبرئیل
علیه السلام فقال گفت جبرئیل ان ربک یقول بدرستی که پروردگار تو میگوید اما
یرضیک اما راضی نمیسازد ترا یا محمد انه لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت
علیه عشرا اینکه درود نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلواة فرستم بروی ده بار
ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا و سلام نفرستد بر تو هیچ یکی
از امت تو مگر که سلام فرستم بروی ده بار خوشحالی آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم ازین

ازین بشارت یا بجهة تشکرانه قدر و بزرگی اوست نزد خدای تعالی یا بجهة حصول ثواب مرات را

که غایة حرص و خواهش آنحضرت طلب خیرات است برای ایشان س حب مس مص می روایة کرده

این را نسائی و ابن حبان و حاکم و ابن ابی شیبه و دارمی از ابی طلحه انصاری من صلی

علی واحدة صلی الله علیه عشر صلوة وحطت عنه عشر خطیئات واکنده میشود از وی

ده بدی و رفعت له عشر درجات و برداشته شود مراورا ده درجه بهشت س حب مس ط

روایة کرده این را نسائی و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی از انس و در روایتی وکتب له

بها عشر حسنات و نوشته میشود مراورا ده نیکی س ط ایراد کرده این زیاده را نسائی از

عمرو بن سعد و طبرانی از ابی برده من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه

وملائکته سبعین صلوة کسی درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکمرتبه درود فرستد

خدا تعالی بروی و فرشتگان او هفتاد درود پوشیده نماند که در امثال این مقام

مراد از این اعداد کثرت است و خصوص این عدد و بس منافات با احادیث مذکوره ندارد

ا روایة کرده این را احمد از عبد الله بن عمر وکیفیة الصلوة والسلام علیه صلی الله علیه

وسلم تقدم بیان کیفیة صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته است در باب قال

فی التشهد همانجا باید نگریست قال امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کل دعاء محجوب

حتی یصلی علی محمد صلی الله علیه وسلم وآل محمد هر دعائی که بنده میکند ممنوع است از اجابة

تا آنکه درود فرستاده شود بر محمد و آل محمد طس روایة کرده این حدیث را طبرانی در اوسط

وعن عمر از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان الدعاء موقوف بین السماء والارض

لا یصعد منه شیء حتی تصلی علی نبیک بدرستی که دعا استاده کرده میشود میان آسمان

و زمین بالا نمیرود و مستجاب نمیشود از آن دعا چیزی تا آنکه درود فرستی بر پیغمبر خود صلی الله

علیه وآله وسلم یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب

و بمقصد قبول موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز محل قبول میرسد ت روایة کرده

اینحدیث را ترمذی و این هر دو حدیث موقوف است لیکن نزد محققان اهل حدیث حکم رفع

دارد چه ثواب و فضیلة اعمال و کمیت و کیفیت آن جز بنقل شارع ازپیش خود نمیتوان گفت و

مشهد اچون لفظ حدیث دلالت بر وقف دارد اگرچه در حکم رفع بود احتیاج ایراد لفظ

موهوش از رموز نباشد کما لا یخفی قال الشیخ ابو سلیمان الدرانی گفته است ابو سلیمان شیخ عبد الرحمن

درانی که از جمله اولیاء کبار و فضلاء زمان و اخیار مشایخ اهل شام است و در صد و

پانزده وفات یافته رحمة الله علیه این را اذا سألت الله حاجة فابدء بالصلوة علی النبی

چون خواهی که سوال کنی از خدا تعالی حاجتی را از حاجات دنیا و آخرت پس ابتدا کن

از ابتدا درود فرستادن بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ادع بما شئت پس دعا کن

بهرچه خواهی از مطلوبات خود ثم اختم بالصلوة علیه پس تمام کن دعا را بدرود فرستادن

بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی اول و آخر دعاء خود درود بخوان فان الله سبحانه بکرمه

یقبل الصلوتین زیرا که بتحقیق خدا تعالی بکرم عمیم خود از جهة کرامة نبی خود قبول میکند

هر دو درود را که اول و آخر دعا خوانده و هو اکرم من ان یدع ما بینهما و وی سبحانه بزرگتر است

از آنکه بگذارد و ترک کند از قبول چیزی را که واقع است میان این هر دو درود یعنی

بطفیل و توسل درود دعا نیز مقبول میشود و بعد از ذکر کلام درانی مصنف میگوید اللهم صل

علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد

وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید این صیغه درود بعینه بروایة

صحاح سته در باب قال فی التشهد گذشت و شرح این کلمات همانجا تحریر یافت اللهم صل علیه کلما

ذکره الذاکرون اللهم صل علیه کلما غفل عن ذکره الغافلون مقصود استیعاب صلوة جمیع از منه

و امکنه و استمرار اوست چه هیچ زمان و مکان خالی از ذاکران و غافلان نیست وسلم تسلیما

کثیرا اللهم تحفه عندک خداوندا آنحضرت و برکه شرف او که ثابت نزد تست ارفع عن اهل الحق

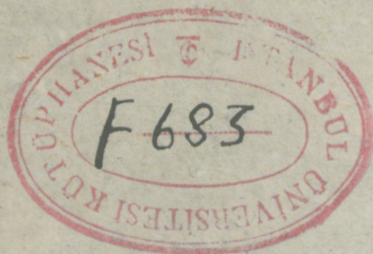
ما نزل بهم بردار و دور کن از خلق آنچه نازل شده است بایشان اشاره بتقضیه البیت که

که در زمان مصر بدمشق واقع شده بود چنانکه در اول کتاب تصریح یافته و در آخر نیز تفصیل
ذکر خواهد کرد و لا تسلط علیهم من لا یرحمهم و مگمار بر ایشان کسی را که رحم نکند ایشان را فقد
حل بهم ما لا یدفعه غیرک پس بتحقیق نازل شده است بر ایشان چیزیکه دور نمیکند او را غیر از تو
و لا یدفعه سواک و دفع نمیکند او را هیچکس از ایشان سوای تو اللهم فرج عنا یا کریم خداوندا
گشاده گردان و دور کن از ما صعوبت و سختی ای گرامی کننده بندگان یا ارحم الراحمین
باختتام رسید ترجمه حصن حصین و الحمد لله علی ذلک رب العالمین و مصنف در آخر کتاب این
عبارت نوشته بود از آن ترجمه کردیم و بالله التوفیق فرغت من حصین الحصین من کلام سید
المرسلین و ماخوذ است از کلام پیشوای پیغمبران صلی الله علیه و سلم یوم الاحد بعد الظهر
الثانی و العشرین من ذی الحجة الحرام روز یکشنبه بعد نماز ظهر بیست و دوم ماه ذی حجه که از ماههای
حرمت قتال است سنة احدی و تسعین و سبعمائة سال هفتصد و نود و یک از هجرهٔ نبوی
علیه افضل الصلواة و التحیة بمدرستی اللتی انشاتها براس عقبة الکتان در مدرسه خود
که ساخته بودیم از پیش خود بر سر عقبة الکتان که نام موضعی است داخل دمشق بکسر دال
و فتح میم است و بکسر میم نیز آمده المحروسه درون بلده دمشق که محفوظ از آفات و بلیات
صانها الله تعالی من الآفات و سایر بلاد المسلمین نگاه دارد او را خدا تعالی از آفات
و جمیع شهرهای مسلمانان را هذا و جمیع ابواب دمشق مغلقة این تصنیف تمام شد و حالانکه
همه درهای قلعه دمشق بسته شده بود بل سنگ شده بالاحجار بلکه محکم کرده بودند درهای آنرا
بسنگها از پس درها بجهة زیاده تقویة و الخلایق یستغیثون علی الاسوار و جمیع مردم استغاثه
میکردند و فریاد مینمودند بجناب باری عز اسمه بر دیوارهای قلعه و الناس فی جهد
عظیم من الحصار و مردم در مشقت و تعب بسیار بودند از جهت محاصره کردن ظالمان
ایشان را و المیاه مقطوعة و آبهای ممنوع و مسدود شده بود و نزد در آمدن قلعه
و الایادی الی الله تعالی بالتضرع مرفوعة و دستهای مردم بسوی خدای تعالی بتضرع و ابتهال

برداشته شده بود و قد احرق ظواهر البلد و بتحقیق سوخته میشود خانها و درختها بیرون
دمشق و نواحی آن و نهب اکثره و غارت شده بود بسیاری از نواحی آن و کل احد خایف علی
نفسه و اهله و ماله و هر واحد از سکنه آنجا ترسان بود بر ذات خود و عیال خود و مال خود که در
پاداش آن چه قسم گرفتار خواهند شد و قد تحصنت بما یقدر علیه و بتحقیق پناه گرفته شده
با نچه قدرت یافته میشد بر آن یعنی هر کس برای خود بمقدور پناه میجست فجعلت هذا الحصین
پس گردانیدم من این کتاب را پناه خود و توکلت علی الله فهو حسبی و نعم الوکیل
و توکل و اعتماد کردم بر خداوند تعالی و حالانکه وی تعالی بس است مرا در جمیع امور و نیکو
کارگذاریست که کفایت جمیع مهمات من کرده شر اعدا دفع گرداند و قد اجزت اولاد
و بتحقیق اجازت دادم اولاد خود را البعد از آن ایراد کرد اولاد خود را ابا الفتح را که نام
او محمد است و ابابکر را که نام او احمد است و ابا القاسم را که نام او علی است
و ابا الخیر را که نام او محمد است و هر چهار دختر خود را که فاطمه و عایشه و سلمی و خدیجه نام
دارند روایة عنی و جمیع ما یجوز لی روایة اجازت دادم که روایة کنند این کتاب را
از من و هر چیزیکه جایز است مرا روایة آن و کذا اجزت علی اهل عصری و همچنین اجازت دادم
باین کتاب و غیر آن که روایة کنند از من و الحمد لله وحده اولا و آخرا و صلوته
علی سید الخلق محمد و اصحابه و سلامه تم الکتاب بعون ملک الوهاب و آخر دعوانا

ان الحمد لله رب العالمین
کتبه فقیر عبد الحفیظ غفر الله تعالی
ذنبه و ستر عیوبه

عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك هذا الحديث رواه الترمذي في جامعه عن
علي بن المنذر عن ... ضرار بن صرد ما معنى هذا الحديث قال لا يحل لاحد يستطرقه جنبا غيري وغيرك قلت هذا الذي نقله الترمذي
عن ... المنذر عن ضرار بن صرد فهما لا يستقيم على اللهجة العربية فان المفهوم من قوله لا يجنب في هذا المسجد لا يصيبه الجنابة ولم يسمع
في معناه لا يستطرقه وان كان ثم مؤول في هذا الاستنباط على قوله سبحانه ولا جنبا الا عابري سبيل فما فيه من الخلاف فما وجه التخصيص
في الحديث بقوله غيري وغيرك فان قيل لم يكن لهما ممر غير المسجد قلت لم يذكر ذلك في شيء من النقل المعتمد به وذكر اصحاب التفاسير في
سبب نزول الآية ان رجالا من الانصار كانت ابوابهم في المسجد فيصيبهم الجنابة ولا يجدون ممرا الا في المسجد فرخص ان صح هذا او لا اراه
يصح وقد صح عن علي رضي الله عنه انه قال والله ما خصنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بشيء دون الناس ثم ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان احق الناس بتعظيم بيوت الله
واولى الناس بعبادته فكيف يحل لنفسه ولعلي استطراق المسجد جنبا ويحرمه على من دونهما فان قيل يحتمل انهما كانا لا يجدان سوى المسجد
ممرا وغيرهما وان كان له باب الى المسجد فانه كان يجد ممرا سواه قلنا سبيل ذلك النقل وقد ذكرنا انه لم يرد نقل يعتد به
ثم انا تدبرنا امر النبي صلى الله عليه وسلم في بناء المسجد وبناء حجرات الامهات ومنازل الصحابة بجنب المسجد بعد ان بني المسجد فرأينا ان ممر تلك
الدور التي بنيت بجنب المسجد له ولغيره مما كان قبل بناء المسجد او بعده لا يخلو من امور ثلاثة اما ان كان لتلك الدور التي
اتصلت بالمسجد قبل بناء المسجد ممر فبقي على حاله لانه مع تعلق حق احد به لا يصير مسجدا او لم يكن هناك قبل البناء ممر فاستثنى النبي صلى الله عليه وسلم
هناك قبل جعل الحائط مسجدا الممر لنفسه ولغيره فالمستثنى فيه لا يكون متعرضا لشيء من حرمته فانه يعتبر في سبيل الكشف
المسجد بكنفه او لم يكن له ممر ولم يفرز الممر قبل جعل الارض مسجدا فهذا مما لا يجوز ان يستطرق سواء كان المستطرق
جنبا او غير جنب لانه مسجد ولا يحل لاحد ان يتخذ من بيوت الله ممرا ليس له بحق فتبين لنا من هذه التقسيمات الثلاث ان الذي
يذهب في هذا الحديث الى انه كان يستطرق المسجد جنبا ذاهب الى قول ظاهر الفساد اللهم الا ان يقدر ان النبي صلى الله عليه وسلم جعل لنفسه
ممرا في الارض التي كان يتخذها مسجدا او البيت فاطمة رضي الله عنها مستثنى من جملة المسجد ولم يكن لغيرهما ذلك فلهذا قال
غيري وغيرك والحديث آخر يكون حجة على من يجوز عبور الجنب في المسجد الا ممر ويكون قوله في هذا المسجد على الكون الممر متصلا
بالمسجد يتوسط فيه وهذا التاويل حسن لولا ان لفظ الحديث وهو قوله لا يجنب غيري مبني عن الاستطراق على ما ذكرنا واقول على
وجه الاحتمال انه كان لفظ الحديث يجنب من الثلاثي اي يقعد فيه فظن بعض الرواة انه من الجنابة فرواه على صيغة الرباعي
وهما سيان في المعنى يقال اجنب الرجل وجنب بالضم يجنب وعلى هذا الكون غيري وغيرك محمولا على ان الممر كان لهما
والله اعلم ذكره التوربشتي في شرح المصابيح



١

ال

بجهت دعاء پیشاب گرفته این آیت را بر کاسه آب بخواند
قبض
و بخورد شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم
وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد
فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی ولیبلی المؤمنین منه بلاء
حسنا ۰ دعاء چهار پا شیر ندهد بنویس بر گردن

دعاء شیر گاو

او بندد بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات عرفا
فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا
فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا انما
توعدون لواقع یا من خلق الارض وجعلنا
فیها رواسی شامخات واسقیناکم ماء فراتا
یا من خلق عباده من ماء مهین فجعلناه فی
قرار مکین ۰ برحمتک یا ارحم الراحمین
ز بکیر پشم سیاه گوسفند هفت تار سازد هفت
گره بزند بر هر گره یکبار فاتحه و هفت بار
قل هو الله احد و یکبار این آیت را بخواند و بر گردن

ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن [نقدر]
عليه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك
انى كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم
وكذلك ننجي المؤمنين بعده هفت بار ديگر بخواند
ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا
يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره قد جعل الله لكل شيء قدرا بعد ازان رخ راست را
بر زمين نهد وده بار بگويد اللهم انت القوي وانا الضعيف
ده بار رخ چپ را بر زمين [illegible] وده بار بگويد اللهم انت الغني
وانا الفقير بعد ازان پيشاني را بسجده نهد وده بار بگويد
اللهم انت الذي تغني وانا المحتاج بعد ازان مرادى ومقصود
كه دارد طلب كند حق تعالى حاجت او را روا كند بمقصد
رساند هرچه طلب كند بدهد انشاء الله تعالى تمت

[illegible]

وَعَلَيْهَا نَمُوتُ وَعَلَيْهَا نُبْعَثُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى
أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
[illegible] خَيْرِ الْاَسْمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْاَرْ[illegible] السَّمَاءِ
بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ [illegible] وَلَا
فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَ[illegible] الْبَعْثُ وَالنُّشُورُ أَصْبَحْنَا
وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰهِ [illegible] وَالْعَظَمَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ
الْجَبَرُوتُ وَالسُّلْطَانُ وَالْبُرْهَانُ لِلّٰهِ وَالْآلَاءُ وَ
النَّعْمَاءُ لِلّٰهِ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لِلّٰهِ وَ[illegible] اللّٰهِ
[illegible] الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ أَصْبَحْنَا عَلٰى فِطْرَةِ [illegible] وَكَلِمَةِ
الْاِخْلَاصِ وَعَلٰى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَعَلٰى مِلَّةِ أَبِينَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ
وَرُسُلِهِ وَحَمَلَةِ عَرْشِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلٰى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ
[illegible] رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَلصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللّٰهِ
اَلصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيلَ اللّٰهِ اَلصَّلَوٰةُ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَلصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ

لا اله الا الله [illegible] الكريم [illegible] الله لا اله
الا الله وحده لا شريك له محمد رسول الله
حقا [illegible] صل على محمد كلما ذكره الذا[كرون]
وصل على محمد كلما غفل عن ذكره الغفلون
رضينا بالله تعالى ربا وبالاسلام دينا وبمحمد
[illegible] رسولا وبالقرآن
[illegible] الصلوة فريضة
[illegible] صديق والفاروق
وذي ال[illegible] رضوان الله
تعلى عليهم [illegible] مرحبا بالصباح
الجديد وباليوم الس[illegible] ملكين الكاتبين
الشاهدين العدلين [illegible] الله [illegible]
غفر يومنا هذا الكتاب اول صحيفتنا بسم الله
الرحمن الرحيم واشهد انا نشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله
ارسله [illegible] هدى ودين الحق ليظهره على الدين كله
ولو كره المشركون على هذه الشهادة نحيى

یا احتمال دارد که قدر مشترک مابین مشترک جامدیت
و محمودیت اگر الف لام جنس باشد معنیش چنین میشود که
جنس ستودن یا جنس سپاس و ستایش یا جنس جامدیت
یا جنس محمودیت یا جنس جامدیت محمودیت ثابت هست مر [illegible]
ولی حمد را اگر الف لام استغراق باشد معنیش چنین میشود که هر فرد
فرد را افراد ستودن یا هر فرد فرد از افراد سپاس و ستایش یا
هر فرد فرد از افراد جامدیت محمودیت ثابت هست اگر الف لام
عهد خارجی شخص باشد معنیش چنین میشود که شخص ستودن
یا شخص سپاس و ستایش یا شخص جامدیت و یا شخص محمودیت
یا شخص جامدیت محمودیت ثابت هست اگر الف لام عهد خارجی
نوع باشد معنیش چنین میشود که نوع ستودن یا نوع سپاس
و ستایش یا نوع محمودیت یا نوع جامدیت محمودیت ثابت هست
اگر الف لام عهد ذهنی باشد معنیش چنین میشود که فرد غیر معین
ستودن یا فرد غیر معین سپاس و ستایش یا فرد غیر معین
جامدیت یا فرد غیر معین محمودیت یا فرد غیر معین سپاس و ستایش
ثابت هست مر ولی را ازین احتمالات اینک الف لام الف لام
عهد خارجی شخص باشد حمد مصدر مبنی مر فاعل باشد زیرا که در حین
لازم می آید اظهار عجز از حمد اظهار عجز از حمد اعدای حمد هست از جهت
قول نبی علیه السلام لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

حمد در لغت و در عرف و در اصطلاح حمد در لغت ستودن ۲

یعنی الله تعالی را بصفت نیکی یاد کردن و در عرف لغت چنین تعریف

کرده گفته اند که الحمد هو الوصف علی الجمیل الاختیاری حمد

بر چون وصفی است بجمیل یعنی یاد کردن است به نیکی بنا بر نیکی که

اختیاری محمود است این تعریف که شما حمد را کردید جامع نیست

صادق نمی آید بر حمد الله تعالی بنا بر صفات ذاتی زیرا که صفات

الله تعالی نمیباشند اختیاری محمود زیرا که صفات ایجابی فعل

اختیاری کرده اند نیست حمد گفته است الله تعالی بنا بر

صفات ذاتی و در اصطلاح چنین تعریف کرده گفته اند که

الحمد هو فعل ینبئ عن تعظیم المنعم لکونه منعما سواء کان

باللسان او بالجنان او بالارکان حمد چون حمد فعلی است که خبر

میدهد از عظمت منعم از جهت بودن چون منعم

برابر است که باشند یعنی بزبان یا بجنان یعنی بدل

یا بارکان یعنی بتمامی اعضا

[illegible] دارد که [illegible] حامد

یعنی [illegible] [illegible] المفعول

[illegible] عطای [illegible]

فاضل بالمصدر [illegible]

عطای [illegible] [illegible]

احتمال دارد [illegible]

الفوائد عهد ذهنی [illegible]

الفوائد عهد خارجی [illegible]

الفوائد جنس [illegible]

الفوائد الجمع [illegible] احتمال دارد

دیله ا ... این جماعه در خدمت جناب فخر یافته اکثر گشته درج نامزد این جماعه
بلخی ... انحضرت صلی الله علیه و سلم عهد کرده گفته
بوده‌اند که ما اولاد برادر استاد شاه ... زرگر ...

... ه جمیع ارحق فاحش و با دلیل و بایدار و با ...
با ... ان عبید و حمد ... که از امت سید کائنات و خلاصه
... رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ... منتظر ان در امده و در امده
... در ... در ... حضرت ... حق الله ... است

